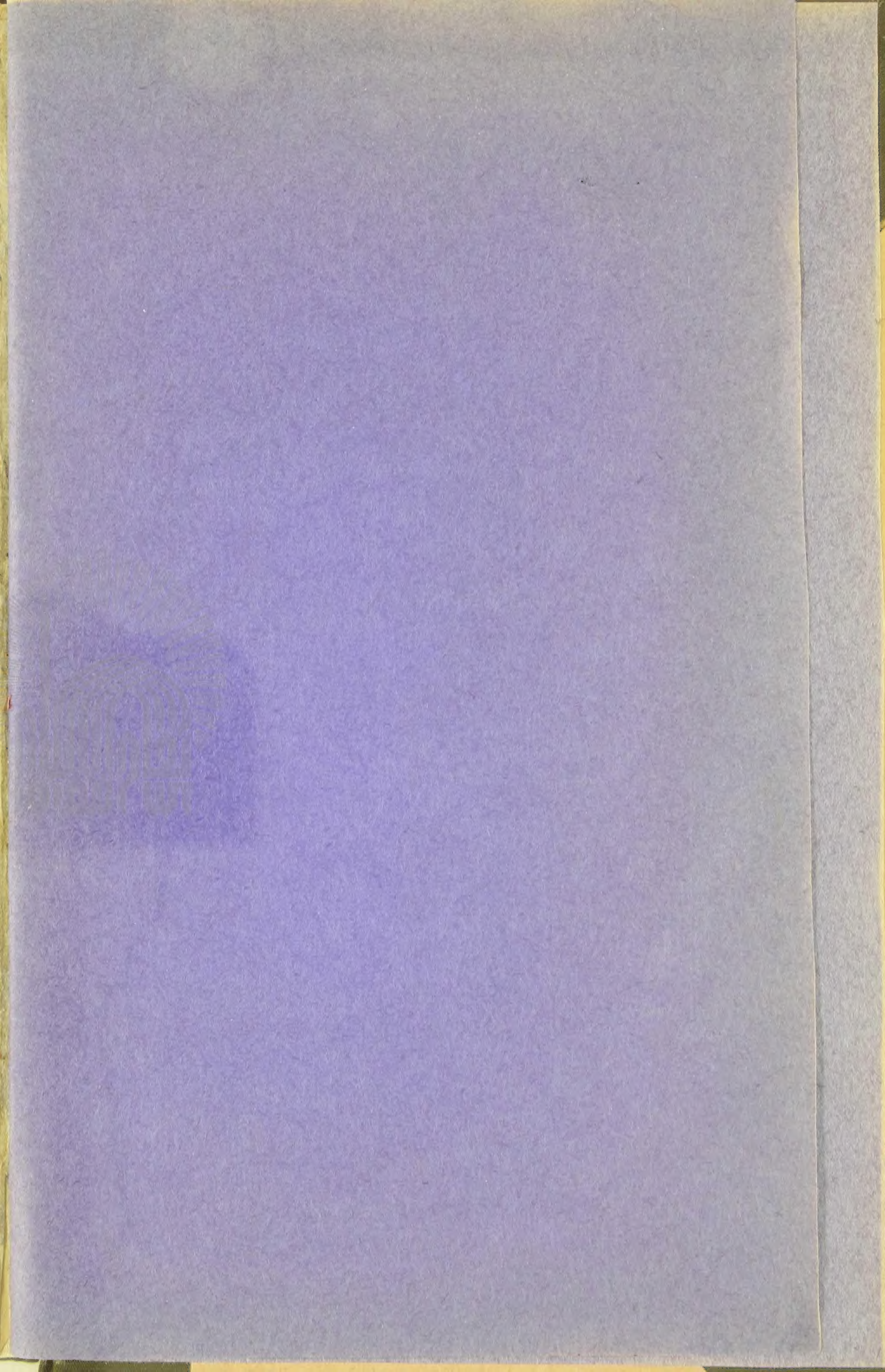






بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس بی نهایت تحفهٔ بارکاه حکیمی است جلت عظمته که خاکدان دنیا را و این زندان عاریت سرا را دار بلیت وغم ومحل مصیبت والم اهل ولا نموده وزمرهٔ انبیاء مرسلین وفرقه اولیا و مقربین را در ان بانواع مصایب و رزایا امتحان وابتلا فرموده نسیم بهجت ونعیم جنت را نامزد بلاکشان امت و محنت رسیدکان عالی همت ساخت و سربازان راه محبت وجان فشانان طریق مودت را بمراتب رفیعه و منازل منیعه بنواخت بلی هرکرا ذوق محبت بیشتر سینه اش از زخم محنت ریشتر شکر و ستایش بیغایت هدیه درکاه کریمی است عمت نعمته که ابواب هموم و غموم بر روی کافه صدر نشینان مسند عزت ومتمکنان منابر حشمت مفتوح کردانید و باین سبب ایشانرا باعلی درجات ایمان وارفع غرفات جنان رسانید و کافه از باب اختیار را بوسیلهٔ دعوت خوان غم و بلا بانجمن قدس بار داد و بر روی قاطبه اصحاب اصطفا بواسطه صلای مائده اندوه و عنا ابواب خلوتخانه انس کشاد اری سرکویش هوس داری هوس را پشت پای زن در این اندیشه بکرو شود و عالم را قفای زن طریق عشق میجویی خرد را الوداعی کو بساط قرب میخواهی بلا را مرحبایی زن درود بی انتها و تحیت افزون از حد و احصا بران سید انبیا وخاتم اصفیا وال واقربای او که ثابت قدمان معرکهٔ صبر و بلا ومتمکنان بساط توکل و رضاء اند صلواة الله علیه وعلیهم اجمعین چنین کوید مشتاق سعادت جاودانی مهدی ابن ابی ذر نراقی عامله الله بخفیات الالطاف و نجاه مما یحذر و یخاف که چون از اخبار صادقین و اثار ایمهٔ راشدین صلواة الله علیهم اجمعین بصحت پیوسته که تذکیر و تذکر بلایا ومصایب پیشوایان راه دین و اسماع و استماع محن ونوایب اهل بیت سید المرسلین وکریانیدن وکریستن بر محنتهای ان برکزیدکان رب العالمین باعث اجر جمیل است و ثواب جزیل بلکه اقرب قربات

او اشرف سعادات است و از اینجهة اینطریقه انیقه در میان سلف وخلف فرقه ناجیه واوایل واواخر شیعه اثنا عشریه کثرهم الله بین البریة استقرار و استمرار داشته و علماء و محدثین امامیه رضوان الله علیهم اجمعین کتب و رسایل بزبان عربی و فارسی در جمع اخبار و حکایات بلایا و مصایب ایشان تدوین نموده اما هیچیک از انها به نهجی که درین مهم مقصود ومطلوبست نیست زیرا که بعضی از نظم و ترتیب بری و باین سبب باعث تشویش اذهان وملال خواطر خوانندکان میشود و بعضی غیر محتوی است بر اکثر اخبار امامیه ومشتمل است بر حکایات و روایات عامه و بعضی در غایت اختصار که فایده ازان متصور نیست و بعضی در نهایت اطناب و مشتمل بر قصص و حکایاتی که اصلا در امر تعزیه مقصود و مطلوب نه و با وجود این جمیع از اکثر اشعار عربی و فارسی شور انکیز سیما انچه از متاخرین صادر شده خالی است بنابرین این ضعیف مستمند را بخواطر رسید کتابی که بری از نقایص مذکوره و جامع فواید مطلوبه در امر تعزیه باشد تالیف نماید و لیکن بسبب عوایق زمان و بوایق دوران این امر در عرصه تعویق و نسیان بود تا انکه از مجلس سامی و محفل نامی عالیجاهی که صیت داد و عدلش در نواحی واطراف مشهور است و اوازهٔ عطا و بذلش در السنه و افواه مذکور وشیوه جوانمردی و فتوتش در نزد اهل افاق در غایت اشتهار وظهور رحم ومروتش در نزد اهل انصاف کالشمس فی انصاف النهار افتاب معدلتش بر فرق خاص و عام تابان وظل مرحمتش بر اقاصی و ادانی بی پایان استان مراحم توامانش مظلومان امصار و بلدانرا دار الامان است و دعای دوام دولت ابد اقترانش در ماند کان راشبان و روزان ورد زبان بنوید بذلش رعیت را پروین سان اجتماع حاصل بوعید پاسش ظلمت بنات النعش وار تفرقه شامل در زمان اختیارش باز باصعوه عقد مواخاة بسته و در اوان اقتدارش کرک با اهو بره رشتهٔ معادات کسسته صاحب اخلاق عالیه و جامع اوصاف متعالیه منبع فیض و احسان و مخزن جود و امتنان اعنی خان عظیم الشان و ملازم فرامین سید انس و جان عبد الرزاق خان متع الله الاحباب بدوام دولته وانجح بالخیر جمیع اماله خطاب مستطاب در رسید که باید کتابی مشتمل بر اخبار وحکایات مصایب اهل بیت رسول جمع نمایی زیرا که فایدهٔ از فواید سایر کتب اهم است و اجر و ثواب ان اتم ونظر بلزوم اوامر ذوی الحقوق این بی بضاعت این امر را قبول نموده امید وار است که قاطبهٔ شیعیان از خواندن وشنیدن ان ثواب بروز کار فرخنده اثار ایشان عاید شود باین وسیله مکافات اندکی از بسیار و پاداش معدودی از

بیشمار از مواهب و احسانات ایشان در بارهٔ این مستمند بعمل اید و باین سبب بالکلیه
مضمون صدق مشحون هل جزاء الاحسان الا الاحسان ترك نشود و انرا مسمی بمحرق
القلوب نموده وان مشتمل است بر دو مقدمه و بیست مجلس در وفات حضرت سید
انبیا علیه واله افضل التحیة و الثناء در وفات حضرت خیر النساء فاطمهٔ زهراء صلوات
الله علیها در شهادت سید اولیا صلوات الله علیه و علی اولاده النجباء النقباء
در شهادت امام حسن مجتبی علیه افضل الصلوات و التحیات در رفتن جناب سید
الشهدا از مدینه بمکه مشرفه در شهادت مسلم ابن عقیل رضوان الله علیه
در شهادت پسران مسلم رحمة الله علیهم در رفتن جناب امام حسین از مکه بمحنت
اباد کربلا در شهادت حر ابن یزید ریاحی و بعضی دیگر از یاران در شهادت
وهب ابن عبد الله کلبی و مسلم بن عوسجه و حبیب ابن مظاهر و برخی دیگر از اصحاب سرور
شهیدان در شهادت سید ممتحن قاسم ابن حسن در شهادت قدوه ناس
حضرت عباس در شهادت نور دیدهٔ جناب پیغمبر علی اکبر در شهادت
سرور سینه فخر انبیا جناب سید الشهدا علیه افضل التحیه والثناء در بعضی از وقایع که
بعد از شهادت جناب امام حسین علیه السلام در کربلای معلی روی داد و از رفتن ذوالجناح
بجانب خیمهای حرم و ریختن اهل کفر بسرادقات امام محترم و برخی دیگر از قضایای ان
وادی پر محنت و غم در بردن اهل بیت را از کربلا بکوفه و از انجا بشام و انچه در کوفه
و عرض راه شام با ایشان روی داد در کیفیت دخول ایشان بشام و انچه در انجا با ایشان
رسید در رفتن اهل بیت از شام بمدینهٔ حضرت سید الانام علیه صلواة الله الملك
العلام در شهادت افتخار اعالی و اعاظم موسی بن جعفر الکاظم در شهادت
سلطان سریر ارتضی ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بدانکه
مشهور میان علما و فقهای امامیه انست که در احکام مستحبه و مکروهه و در مواعظ و قصص
باخبار ضعیف عمل میتوان کرد یعنی هرگاه حدیث ضعیفی دلالت کند که فلان حکم سنت
است و کردن ان موجب فلان ثواب است یا فلان امر مکروه است و ترك ان باعث فلان
ثوابست و کسی بسبب ان حدیث ضعیف فلان فعل را بجا اورد و یا ترك کند حق تعالی ان
ثواب را باو کرامت میفرماید و همچنین هرگاه خبر ضعیفی در اخبار و قصص امم سابقه رسیده
باشد جایز است که خطبا و ناقلین انرا نقل نمایند و در ان باب اخبار صحیحه از ایمه راشدین

صلواة الله علیهم اجمعین صادر شده پس عمل کننده باخبار ضعیفه در امور مذکوره فی الحقیقه
عمل باین اخبار صحیحه کرده است و از این مقدمه معلوم شد که جایز است نقل اخبار ضعیفه
و غیر معتبره که در حکایات و وقایع پیغمبر و اهل بیت او رسیده و کسی انهارا نقل کند
و بگریاند و بشنود و بگرید ثوابی که در گریانیدن و گریستن در مصیبت سید شهدا
رسیده حق تعالی ان ثواب را باو عطا میفرماید و هرگاه خبر ضعیفی دلالت کند بر انکه گریه
بر امام حسین علیه السلام فلان قدر ثواب دارد و کسی ان خبر را بشنود بنیت رسیدن
بان ثواب بگرید حقتعالی ان ثواب را باو کرامت میفرماید و از اینجهة علما و محدثین رضوان
الله علیهم اجمعین جمیع اخباری که در مصایب پیغمبر و اهل بیت انسرور رسیده چه از
صحیحه و چه از ضعیفه در کتب خود ضبط و تدوین نمودند و مضایقه از نقل قسم دویم نفرمودند
بدانکه احادیث مستفیضهٔ معتبره دلالت میکند بر اینکه هرگاه پیغمبر
صلوات الله میخواست میتوانست که از خدا سوال کند که مصیبتی بامام حسین علیه السلام
بایست برسد از و دفع شود اما بسبب حکمتها و مصلحتهای چند که بعضی از ان بر ما ظاهر
است و بعضی دیگر را خدا و رسول میدانند و عقول امثال ما از ادراك انها قاصر است در
مقام سوال دفع این بلا در نیامد و شبهه نیست که فوایدی که مرتب بر شهادت انحضرت
شده که ما ادراك انرا میکنیم بسیار است از انجمله شهادت انمظلوم باعث ظهور حقیت او
و ذریهٔ او و سبب انکشاف بطلان طریقه مخالفان و معاندان ایشان شد و بر مردم معلوم
شد که ذریه علویه و عترت طاهره فاطمیه بر حقند و امیه و عباسیه و سایر غاصبین حقوق
ایشان انچه میکنند از راه جور و ظلم است و دیگر انکه بسا عاصی تبه روزگار که بسبب
گریه بر او امرزیده و رستکار میشوند و بسا مجرم خاکسار که بجهة زیارت ان برگزیده
اخیار مستحق رحمت پروردگار میشوند و چه دعاهای داعیان و سوالهای بی نوایان که
در تحت قبهٔ منور او مستجاب شده و چه حوایج محتاجان و مطالب و مقاصد مفلسان که در نزد
ضریح مقدس او مقرون بانجاح گردیده و چه امراض بید و او الام عاجزان بی برك و نواکه
در دار الشفای روضهٔ مبارکهٔ او زایل شده و چه اسقام ظاهریه و باطنیه که از استشفاء
تربت مقدسهٔ انجناب دفع گشته بسی دردمندان که بسبب توسل بروح اقدس او شادکام
دارین گردیده و بسی مستمندان که بعلت تمسك بجناب مقدس او مقضی المرام نشاتین شده
و انچه مذکور شد بسیار سهل است در جنب شفاعت عظمی که در روز قیامت از برای

انسرور شهید ان خواهد بود واختصاص انجناب بامور مذکوره باعتبار شهادت اوست
همچنانکه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام مرویست که حقتعالی عوض شهادت
چهار چیز بامام حسین علیه السلام کرامت فرموده کون الامامة فی ذریته والشفاء فی تربته
واجابة الدعاء تحت قبته وعدم احتساب ایام زیارته من اعمار زواره اول انکه امامت را
در ذریهٔ او قرار داد دویم انکه شفای امراض را در تربت او مقرر فرمود سیم انکه دعا را
در تحت قبهٔ او مستجاب کردانید چهارم انکه ایام زیارت را از رفتن و برکشتن از عمر زوار
او حساب نمیکنند ظاهرا مدعا از حساب ننمودن اینست که دران ایام حفظه اعمال معاصی
ایشانرا نمینویسند و دیکر از جمله فواید ابتلا انبیا و اولیا بمصایب و محن وکشته شدن ایشان
در دست اشقیا و مغلوب کردیدن ایشان از اعدا همچنانکه شیخ ابو القاسم ابن روح از
حضرت صاحب الامر روایت نموده است اینست که چون حضرت حق سبحانه وتعالی بسبب
اظهار دین خود واعلاء کلمهٔ خود معجزات وکرامات بایشان عطا کرده است و در اکثر اوقات
بسبب معجزات غالب و قاهر میکردانید تا بر مردم معلوم شود که ایشان بر حقند در ادعای
خود هر چند از نوع سایر مردمند اما از جانب خدا ممتاز شده اند بچیزیکه از برای دیکران
نیست وحاملان احکام الهی و سفراء اویند بخلق از برای تبلیغ اوامر و نواهی وکاهی ایشانرا
بمصایب و بلایا مغلوب مینماید که مردم بدانند که ایشان بنده کانند و خود مستقل بانچه
خواهند بکنند نیستند وغلبه وقهر علی الاطلاق مختص ذات احد یست واکر ایشان همیشه
غالب میبودند وبمصایب وبلایا و محن مبتلا نمیشدند هراینه مردم ایشانرا خدایان میدانستند
و بربوبیت ایشان قایل میشدند و بیان حقیقت حال درین مقام موقوف بر چهار مقدمه
است اول اینست که حق تعالی افراد نوع انسانرا فاعل مختار خلق نموده است وبوساطت
پیغمبران و اوصیاء ایشان راه خیر و شر را بایشان نموده و بایشان اعلام کرده که این راه
منجر بسعادت ابدیه وان راه موءدی بشقاوت سرمدیه میشود و هریك از منافع و مضار
و مصالح و مفاسد را بایشان شناسانیده تا حجت بر ایشان تمام باشد و دیکر احدیرا مجبور نه
بر طاعت ونه بر معصیت میکند بلکه هریك از افراد انسانی قادر بر هریك از خیر و شر میباشند
و میتوانند هریك را که خواهند مرتکب شوند دوم انکه مشیت الهیه وحکمت ازلیه
وارتباط مسببات باسباب مقتضی انست که بر هر عملی از اعمال اثری مترتب شود اکر عمل
نیك باشد بران اثر نیك مترتب میشود از بهشت وحور وغلمان وروح و راحت واکر بد ۳

۳ باشد بران اثر بد مترتب میشود از جهنم و زقوم و ضریع و الم ومحنت و اختلاف مراتب
سعادت و شقاوت و ترقیات نوع انسان در مدارج کمال و تنزلات او در مهابط زلال
و عروج او باعلا طبقات نعیم و هبوط او باسفل درکات جحیم مستند است باعمل او پس
هر که طاعات وزحمات او در راه خدا بیشتر و مجاهدات و ریاضات او در طریق رب العزت
افزون تر قدر و مرتبهٔ او در نزد پروردکار بالاتر و منزلهٔ او والاتر است و هر که معاصی
و سیئات او بیشتر و در متابعت هوا و هوس و اطاعت شیطان بیشتر از قرب الهی دورتر
و بسخط عذاب او نزدیکتر است سیم انکه اثار بدی که بر معاصی مترتب میشود بدون
جهت وسبب استخلاص از ان ممکن نیست بلکه زوال وانقطاع او موقوف است با برسیدن
زحمات و مصایب در دنیا یا بعذاب و عقاب در عقبی بقدری که ان معصیت مقتضی ان
باشد زیراکه چون ان اثر از خواهش نفس اماره حاصل شده بعد از انکه زحمات ومصایب
وعذاب که خلاف خواهش اوست بوی رسد بقدری که مقاومت باشهوات ولذاتی که باو
رسیده بود نماید عدالت الهیه و رحمت غیر متناهیه مقتضی انست که ان اثر از نفس برطرف
شود چهارم هرکاه دو نفس در نهایت اتحاد باشند مثل پدر و پسر میتواند شد خوبی
احدهما باعث رفع بدی دیکری شود زیراکه مثلا همچنان که زحمات و ریاضات پدر که
خلاف مقتضیات نفس اوست اثر معاصی که از مستلذات نفس اوست از نفس او رفع میکند
همچنانکه در مقدمهٔ سابق مذکور شد میتواند شد که اثار بدی که از معاصی فرزند بهم
رسیده است از نفس فرزند هم رفع کند زیراکه ریاضت و تعذیب پدر همچنانکه باعث
تالم نفس پدر و خلاف خواهش اوست وباین جهت اثری که از خواهش نفس او بهم رسیده
بعد از مقاومت رفع میکند هم چنین باعث تالم نفس فرزند رحیم و خلاف خواهش نفس
اوست پس باعث کفاره ذنوب و رفع اثار بدی از نفس او هم میشود و موءید او انست انچه
از اخبار رسیده که حضرت صاحب الامر ع اولاد قاتلان امام حسین علیه السلام را خواهد
کشت از جهة طلب کردن خون انحضرت زیراکه اولاد قاتلان انحضرت باعمال پدران
خود راضی و فرحناك بودند و چون این چهار مقدمه ثابت شد یزید فاعل مختار بود
همچنانکه امام حسین ع را شهید کرد میتوانست که او را شهید نکند و مطیع و منقاد او شود
وحق او را ابوی و اکذارد ولیکن بسبب سوء اختیار مرتکب این امر شنیع شد وامام حسین ع
چون طالب اعلا مراتب سعادات بود و طالب مجاهده و ریاضتی بود که در راه خدا قابلیت

داشته باشد که رفع ناخوشیها و اثار بد از جمیع نفوس متحده باو یعنی نفوس شیعیان و
دوستان او کند و سبب تواند شد از برای رسیدن بشفاعت کبری که مقتضی استخلاص
همه محبان وموالیان باشد وچون اعظم مجاهدات واصعب ریاضات که باعث اعظم درجات
است و مقتضی است رسیدن بانچه مذکور شد جان باختن است در راه خدا در احقاق
حق و ازهاق باطل لهذا بشهادت راضی شد تا بمرتبه از برای او باشد و بدون شهادت
وصول باینمرتبه از برای او ممکن نبود زیراکه رفع کدورات معاصی امت و شفاعت ایشان
موقوف برخون و تالم ایشانست همچنانکه مذکور شد باین سبب حضرت پیغمبر صم ازخدا
سوال نکرد که ان بلارا از و رفع کند و خداهم قاتلان او را مجبور برعدم قتل اونکرد بجهة
امورمذکوره و بجهة مختار خلق کردن هریك ازامام حسین عم و قاتلان اوو لازم نمیاید که
قاتلان تقصیری نداشته باشند زیراکه ایشان قادر بودند که ان الم راباو نرسانند وحقی را
که میکوید قبول کنند وهرچند این مقوله کفتار مناسب وضع این کتاب نیست لیکن چون
بعضی ضعفاء العقول در امثال اینمقال و اینمقامات در بعضی اوقات تشکیك میکنند و این
باعث ضعف یقین و سبب قلت رقت ایشان میشود ناچار چند کلمه در این باب مذکور
نمودیم تا دوستان وشیعیان خاندان اهل بیت بتحقیق بدانند که هرکه تالم او درین مصیبت
زیادتر و کریه و زاری او در این محنت افزونتر است اتحاد او بسید شهدا بیشتر و وصولش
بشفاعت عظمی نزدیکتر است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی من علی عباده بارسال السفراء المقربین ونجاهم من الغباوة والغوایة بارشاد
الانبیاء المکرمین ثم فضلنا علی الامم الماضیة والقرون الخالیة بان جعلنا من امة سید المرسلین
وفخر الاولین و الاخرین و صیرنا من اشیاع امیر المومنین و یعسوب الدین و اتباع اولاده
الغر المحجلین و الائمة المیامین ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له شهادة تجعلنا من
اهل السعادة والیقین وتسلکنا فی سلك السابقین الاولین ونشهد ان محمدا عبده المصطفی
و رسوله المجتبی صلوة تنور قلوب المحبین و تملاء السموات و الارضین و نشهد ان ذریته
و عترته خلفاء الله علی العالمین و حجته علی الخلق اجمعین اللهم صل علی رسولك الذی جد
فی تبلیغ الاوامر و النواهی و سعی فی تبیین الاحکام کماهی و نصب نفسه لاعلاء کلمتك
وجاهد فی سبیلك مع اولی القربی من احبتك فتحمل من الامة الغویة ما تحمل من المصائب ع

ع والمحن ونال من العصابة الردیة ما نال من النوائب والفتن فقوم منهم بالعلانیة علیه یهجمون
و قوم اسنانه الشریفه یکسرون و هو مع ذالك یقول اللهم اغفر لقوم فانهم لا یعلمون و قد
جری علی ذالك حتی اشتاق الی ملاقاتك و قرب له الرحیل الی جنابك فاجره اللهم عنا افضل
الجزاء وسلم وصل علیه و علی اله النجباء الاتقیاء الذین ثبت اقدامهم فی معارك الصبر و البلاء
وتمکنوا علی بساط التوکل و الرضاء عظم الله اجورنا بمصابنا بسید الکونین ونور العینین وضیاء
الخافقین و قبلة الحرمین فخر البطحاء و الحرم و حجة الله علی العرب و العجم و اشرف اولاد ادم
والقمر الطالع من صفا و زمزم صفی الله وحبیبه و خلیل الله و نجیبه المویدمن عند الله ابی القاسم
محمد ابن عبد الله رزقنا الله شفاعته العظمی یوم القیمه الکبری و ادخلنا تحت لوائه الاعظم
و جعلنا من حزبه المعظم ای برادران بدانید که بلا متوجه ارباب و لا ست وجفا لازم
اصحاب اجتبا تعب و محنت باندازه کرامت و اصطفا است و معاف بودن از رنج و مصیبت
از علامات بدبختی و شقاست من احب الله او احب یصب علیه البلاء هرکه خدا را دوست
دارد یا خدا او را دوست دارد باران بلا از ابر محنت و عنا بر و ریزان شود و شادی و راحت
از او کریزان کردد هر تحفه مصیبتی که قوی تر است بجانب انبیا فرستاده اند وهر دردی از محنت
صعب تر است بر روی زمره انبیا و اولیا کشاده اند اری برخوان غم چه عالمیان را صلا زدند
اول صلا به سلسله انبیا زدند نوبت باولیا چه رسید اسمان طپید زان ضربتی که بر
سر شیر خدا زدند پس اتشی زاخکر الماس ریزها افروختند و بر حسن مجتبی زدند
پس ضربتی کزان جکر مصطفی درید بر حلق تشنهٔ خلف مرتضی زدند وانکه سرادقی
که ملك محرمش نبود کندند از مدینه و بر کربلا زدند و زتیشهٔ ستیزه در ان دشت
کوفیان بس نخلها ز کلشن ال عبا زدند اهل حرم دریده کریبان کشاده مو فریاد
بر در حرم کبریا زدند روح الامین نهاده بزانو سر حجاب تاریك شد ز دیدن او چشم
افتاب و مخفی نیست که هریك از محرمان خلوتخانهٔ قدس و باریافتکان انجمن انس که
در مقام قرب بیشتر غم و مصیبت او بیشتر البلاء موکل بالانبیاء ثم بالاولیاء ثم بالامثل
فالامثل بلا و محنت پیغمبران دلسوزتر و صعب تر است از بلایا و محن سایر مردمان و بعد
از ان بلاهای اوصیاء پیغمبران و محنت خلفاء ایشان عظیمتر است از بلاهای سایر امت و بعد
از ان مصایب دوستان خدا و خلص مومنان صعب تر است از مصایب ضعفاء الایمان
و از ینجهة سید عالم و مهتر بنی ادم فرموده اند که ما اوذی نبی مثل ما اوذیت اینقدر بلا

و اذیت که در راه خدا بمن رسید هیچ پیغمبری نرسید از وقتیکه انعالیجناب بدار وجود امد تا حینی که ازین سراچه فانی رحلت فرمود و بدرد یتیمی گرفتار شد و چون بشش سالگی رسید مادرش نیز وفات کرد و چون هشت ساله شد جدش عبد المطلب که متوجه امور و متکفل مهمات او بود از دنیا رحلت نمود تا بیست و پنج سالگی شبانی میکرد با وجود بی یاوری و بیکسی مامور بدعوت شد و چون بصدد دعوت برامد جمیع خلایق درصدد عداوت و دشمنی وی برامدند زیراکه انچه انحضرت مردم را بان میخواند مخالف طریقه و ایین ایشان بود لهذا جمیع فرق انام از یهود و نصاری و مجوس و بت پرست واتش پرست و ملاحده و دهریه و طبعیه چه از عرب و چه از عجم در مقام اذیت و ضرر انحضرت برامدند وانواع بی ادبی و مشقت نسبت بوی بعمل اوردند بعضی او را ساحر گفتند و برخی او را کاذب خواندند و جمعی او را بجنون نسبت دادند و طائفهٔ او را بکهانت منسوب ساختند و تا مدت متمادی بغیر علی بن ابیطالب و خدیجه خاتون احدی دیگر بوی نگروید و مشقت بسیار بانحضرت رسید و کسی تابع دین او نشد بلکه در دین و ایین وی همین دو شخص منفرد بودند و سایر مردم در مقام طعن و ضرب و سب ایشان بودند و از کفار مکه غایت ضرر و مشقت بانحضرت رسید و در میان دو همسایه خانه داشت که بدترین دشمنان بودند یکی ابولهب و یکی عتبه ابن ابی معیط که شب و روز در ایذای انحضرت سعی نمودندی وانچه توانستندی از مشقت بوی رسانیدندی و ام جمیل حمالة الحطب زن دست بریدهٔ ابی لهب خار و خسک جمع کردی و بر سر راه انحضرت ریختی و حضرت چون بنماز بیرون میرفت انها را برمیگرفت و بطریق ملایمت میفرمود این چه نوع همسایگی است که بامن میکنید شخصی میگوید که در بازار مکه مردی را دیدم که میگفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا یعنی بگویید بغیر از ذات مقدس الهی معبودی که سزاوار پرستش باشد نیست تا رستکار شوید و شخصی از عقب او میرفت و میگفت سخن این کذاب را نشنوید و سنگ براو میزد چنانکه عقب او را خون الوده کرده بود پرسیدم که ایند و شخص کیستند گفتند داعی اول محمد است و مکذب ثانی عمش ابولهب است و چند بار کفار قریش برسر او ریختند که او را بقتل رسانند و در مرتبه که برسر او ریختند ملعونی رداء مبارک انجناب را گرفت و بگردن وی پیچید بنحوی که راه نفس بروی تنگ شد و روزی ابوجهل باجمعی از سفهاء ملاعین در موضعی از قبرستان برسر انحضرت ریختند و براغایت اذیت ٥

٥ و ازار رسانیدند تا انکه رخساره مبارکش را بر خاک مالیدند و اینقدر بروی زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری شد و اکثر مردم مکه از ان فعل شنیع مطلع شدند در انوقت حمزه بشکار رفته بود و ابوطالب بشعب خود رفته بود از برای چرانیدن گوسفندان و قضارا حمزه سه روز در کوه و صحرا گشته بود و شکاری بدست وی نیامده بود گرسنه وتشنه وخشم الود بدر دروازه مکه رسید کنیزی از عبد الله جذعاء در انجا حاضر بود چون حمزه را دید گفت ای حمزه نمیدانی با برادر زاده ات چه کرده اند و با وجود این شکار بچه کار تو میاید و این عار را تو بکجا بری حمزه از سخن ان کنیزک متغیر شده بخانه امد و چون بسیار گرسنه بود طعام طلبید زنش طعامی حاضر نمود چون حمزه نگاه کرد و برا گریان دید گفت چرا گریانی گفت یا اباعماره چرا نگریم وحال انکه انچه با نور دیدهٔ برادر تو کرده اند کس هیچ یتیمی از یتیمان وضعیفی از ضعیفان روا ندارد ابوجهل وجمعی از سفهاء برسر او ریختند و اینقدر بروی زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری شد و صورت او را برخاک مالیدند نه تو حاضر بودی و نه عمش ابیطالب حمزه که این سخن را شنید گریان شده برخواست بطلب حضرت بیرون رفت واو را در مسجد الحرام نشان دادند چون حمزه داخل مسجد شد دید که حضرت در پیش خانه کعبه نشسته و سر بزانو نهاده حمزه گفت السلام علیک یا ابن اخی ای برادر زاده چرا مهمومی حضرت اه سرد از دل کشید و اب از دیده فرو ریخت گفت بگذار بیکسی را که نه پدر دارد و نه مادر و نه عمی دارد و نه برادر و نه مونسی و نه یاری و نه غمگساری و نه مددکاری و نه یاوری و تیماری و نه ناصری و نه غمخواری حمزه که این سخنانرا از حضرت شنیده گریان شد و از جهت انتقام بجانب ابوجهل روان شد و در موضعی باو برخورد که با جمعی از اعاظم و اشراف قریش نشسته بود چون بوی رسید گفت ای ناکس دون چرا برادر زاده مرا اذیت رسانیدی و بوی دشنام دادی و کمانی در دست داشت بی محابا برسر او زد بنحوی که سر وی شکست و خون از و روان شد و بالجمله اینقدر ایذا و مشقت از کفار نسبت بانحضرت رسید که پایان ندارد و بعد از انکه مامور بجهاد شد چه زخمها که در حروب و غزوات نسبت بان فخر کاینات رسید از انجمله در جنگ احد چهار نفر از کفار با یکدیگر معاهده نمودند که انعالیجنابرا بقتل رسانند بعد از انکه هزیمت بر لشکر اسلام افتاد و هر یک از مسلمین در گوشه افتادند سید عالم با قلیلی از اصحاب در گوشه ایستاده که انسگ لان بیرحم فرصت غنیمت شمرده بیکبار

برانحضرت حمله کردند و انحضرت راسنك باران نمودند یکی از ان سنکها بر پیشانی منور
انحضرت امد و بغایت مجروح کشت بنحوی که خون از ان جاری شد و بر رو و محاسن
مبارکش فرو ریخت و حضرت انرا بردای مبارك پاك میکرد و نمیکذاشت بر زمین چکد
و میفرمود که اکر قطرهٔ از ان بر زمین رسد هر اینه عذاب شدید بر اهل زمین نازل میشود
ومیفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون بارخدایا این قوم را هدایت کن که ایشان جاهلند
وانچه میکنند از راه نادانیست وملعونی سنك بر بازوی انحضرت زد و او را مجروح ساخت
و ملعونی دیکر سنکی بر لب و دندان انحضرت زد که لب مبارکش شکافته شد و بعضی
از دندانهای مبارك او شکسته شد و یکی از انها بیرون افتاد و در انحال ملعونی شمشیر
حواله انحضرت کرد خواجه عالم از شمشیر وی احتراز کرد و در مغاکی افتاد و رخسارهٔ تابان
وی از نظر ابرار و اشرار نهان کشت و روز روشن در نظر دوستان چون شب مظلم تیره
و تار شد و انچهار ملعونرا ظنون انکه انحضرت از دار دنیا بدار سرور رحلت نمود لهذا
قوم خود را مژده دادند که کار محمد صم را ساختیم ابلیس بر تلبیس ان سخن را از زبان ایشان
فرا کرفته او از بر اورد که الان محمد اقد قتل اکاه باشید که محمد صم کشته شد او از ابلیس
بمدینه رسید و در یك لحظه این خبر وحشت اثر در میان دوست و دشمن انتشار یافت و
بعد از زمانی از ان مغاك بیرون امده بجانب شعب توجه نمود اول کسی که بانجناب ملحق شد
جناب امیر المومنین عم بود و بعد از ان جمعی دیکر از اصحاب بوی پیوستند اما چون اوازهٔ
قتل انحضرت بمدینه رسید هیچ زن قرشیه و هاشمیه نماند الا انکه او از بکریه بلند کردند
ومخدرات حجرات طهارت قصد احد کردند و فاطمه در پس حجره ایستاده بود که شخصی
از اهل مدینه یکی از منهزمان پرسید که خبر چیست او در جواب کفت چه میپرسی از چیزی
که زبان از بیان ان لال است فاطمه از استماع این سخن سیلاب اشك از دیده روان
ساخت و باندیشهٔ دور و دراز افتاد که ناکاه دیکری کفت ای مسلمانان خدا شمارا شهادت
پیغمبر صم صبر دهد فاطمه چون این سخن بشنید بیهوش شد و برو در افتاد و جمعی از
زنان که در انجا بودند اب بر روی مبارك او زدند تا بهوش امد و فریاد بر کشید که وا
ابتاه واهی میزد که احدیرا طاقت استماع ان نبود و نالهٔ میکرد که هیچکس را یارای شنیدن
ان نبود پس چادر عصمت بسر انداخت و از دروازهٔ مدینه بیرون امد و در نهایت ضعف
و بی قوتی جسم شریفش نحیف و رخسارهٔ مبارکش زرد بود ناکاه زنی از بنی هاشم رسید ء

ء چون فاطمه را بانحالت دید کفت ای دختر خیر البشر بکجا میروی کفت میخواهم بنزد پدرم
روم اما قوة رفتار ندارم ان زن کفت ایسیدة النساء تو در اینجا توقف کن تا من بروم و برای
تو خبری بیاورم چرا که پدر بزرکوارت تورا بانحالت به بیند تحمل نتواند کرد پس فاطمه
در سایهٔ دیواری با دل بیقرار قرار کرفت و بان زن کفت چون نظرت بر جمال پدرم افتد
سلام من مستمند را بوی رسان و حال مرا باین سان که ملاحظه میکنی بموقف عرض رسان
پس ان زن روی بلشکرکاه نهاد و فاطمه اشك حسرت از جویبار دیده کان بر رخسارهٔ
مبارك میبارید و میکفت ایپدر مرا بغربت اوردی و درد غریبی و داغ یتیمی بر جکرم
نهادی ایدریغا که مادرم خدیجه زنده بودی تا زخم تنهایی و بیکسی مرا مرحم کذاشتی
اما ان زن زیبانیه روی بلشکرکاه مید وید و هر کرا میدید خبر سرور عالم را از و میپرسید
و ان زن را برادر و پدر و پسری بود که هر سه در ملازمت پیغمبر صم بجهاد رفته بودند
قضارا چون بلشکرکاه رسید کشته را دید افتاده چون ملاحظه نمود دید برادرش بدرجه
شهادت رسیده و انجا در خاك وخون غلطیده دیده برهم کذاشت و بکذشت و با خود
میکفت حرامست بر من دیدن روی تو تا روی پیغمبر خدارا نبینم چون چند قدم دیکر راه
رفت پدر را دید که در میان خاك و خون افتاده و جان بجان افرین داده از وی نیز در
کذشت و چون چند قدمی رفت پسرش را دید که با تن مجروح در میان خاك و خون
افتاده و هنوز رمقی از حیات داشت چون مادر را دید کفت ایمادر خوش امدی که مشتاق
دیدار تو بودم زمانی پیش من بنشین وساعتی مرا در کنار کیر تا کفتار تورا بشنوم و دیدار
باز پسین تورا ببینم ان زن کفت ایجان مادر و ای عزیز مادر و ای شهید مادر بدانکه مادر
در هجران تو کریانست و از اتش فراق تو بریان اما دختر رسول خدا صم در جایی نشانیده ام
و باستعلام حال پدر بزرکوارش امده ام و من هنوز از سید عالم خبری ندارم و فاطمه
انتظار میبرد معذورم دار که فرصت نشستن ندارم پس ان مومنه صالحه پسر را بکذاشت
و بیامد تا بپای کوه احد در محلی رسید که سید عالم از شعب بیرون امده بود و در پای
علم ایستاده بود و صحابه کرداکرد وی صف کشیده بودند زن پیش امد وسلام کرد و در قدم
فخر کاینات افتاد و کفت یارسول الله پدر و پسر و برادرم و جد و قبیلهٔ من و تمامی عشیرهٔ من
فدای تو باد یارسول الله سلام فاطمه را اورده ام وحالت او را بانحضرت عرض کرد و تمامی
قصهٔ فاطمه را باز کفت حضرت فرمود باز کرد و بشارت حیات مرا باو برسان و بی انتظار او را

به پیش من او را نزن باز کشت و مزده سلامتی سید کاینات را بفاطمه رسانید و کفت بخدا
قسم که پدر تو را دیدم در زیر علم ایستاده و صحابه کرداکرد او را فرو کرفته فاطمه کفت مرا
بپدرم رسان وانچه مزدکانی خواهی از من بستان زن او را پیش کرفته نزد پیغمبر صم برد
و چون خواجهٔ عالم فاطمه را دید قدمی چند پیش رفت و او را در کنار کرفت و بنواخت
فاطمه بسیار کریست حضرت و برا تسلی داد پس فاطمه بخدمت پدر عرض کرد که ای پدر
بزرکوار من باین زن مزدکانی قبول کرده ام که بوی دهم حضرت بان زن کفت این از
فاطمه چه میخواهی این زن کفت یا رسول الله چشم ان دارم که فردای قیامت بی من او قدم در
بهشت نکذارد حضرت فاطمه کفت یا رسول الله کواه باش که فردای قیامت بی او قدم در
بهشت عنبر سرشت نکذارم این زن از شادی بکریست و کفت یا رسول الله مرا اجازت ده که
بسر کشتکان خود روم که غریب و بیکسند حضرت او را اجازت فرمود و اعظم مصایب و
بلایای انحضرت و قایعیست که بعد از وفات انحضرت واقع شد از حکایت غصب خلافت
و برهم زدن دین انحضرت و شهادت هر یک از اهل بیت امامت و خوانواده و صایت و
خلافت و سایر ظلمها و ستمهای منافقان بر ذریهٔ انعالیجناب و حضرت روح الامین هر جزئی
از جزئیات انرا بموقف عرض رسانیده بود و داغ اینمصایب را بر خواطر مبارک او نهاده بود
و در خبر صحیح از حضرت صادق عم مرویست که چون حضرت بمعراج رفت از پروردکار
عالم باو وحی رسید که ترا مبتلا میسازم و امتحان میکنم در سه چیز تا بدانم که صبر تو در چه مرتبه
است اول انکه خود و عیال خود را کرسنه داری و محتاجان امت خود را بر خود و عیال خود
رجحان دهی حضرت پیغمبر صم کفت راضیم یا رب و از تو توفیق صبر طلب میکنم دویم انکه
بر تکذیب امت و ایذای ایشان صبر و تحمل نمایی و با کافران جهاد کنی و جان خود را در راه
من بذل کنی حضرت اظهار تسلیم و انقیاد و طلب توفیق و صبر و شکیبایی نمود سیم انکه بعد
از تو باهل بیت تو مصایب و محنتهای بسیار خواهد رسید تو بجمیع انها راضی و شاکر باشی
اما برادرت علی را بعد از تو اذیت بسیار خواهند رسانید و او را از حق خود محروم خواهند
کرد و ریسمان در کردن او خواهند کرد و در محراب نماز سر او را بتیغ بیدریغ خواهند
شکافت و بعد از ان او را بظلم و ستم شهید خواهند کرد اما دخترت فاطمه بعد از تو مظلومه
خواهند شد و او را از میراث تو محروم خواهند کرد و حق ویرا غصب خواهند نمود و بیرخصت
وی داخل خانهٔ او خواهند شد و مذلت و خواری باو خواهند رسانید و کسی یاری ۷

۷ نخواهد کرد و در بر شکم او خواهند زد بنحویکه فرزندی که در شکم وی باشد ساقط شود
و از شدت ان ضرب شهید شود و اما دو فرزند تو حسن و حسین یکی را که حسن نام باشد
بزهر شهید خواهند کرد و حسین را بدیار غربت خواهند طلبید و او را مانند کوسفند
سر خواهند برید و فرزندان و برادران و برادرزادکان و یاران او را در برابر او خواهند
کشت و خیمهٔ او را غارت خواهند نمود و حرمت و برا ضایع خواهند کرد و اهل بیت او را
باسیری خواهند برد و انچنان مصیبتی بوی رسد که بر مظلومی او جمیع اهل اسمانها و زمینها
خواهند کریست پیغمبر کفت انا لله و انا الیه راجعون خدایا حکم تو را تسلیم کردم و بقضای
تو راضی شدم و توفیق صبر از تو میطلبم پس خدای تعالی فرمود اما برادرت علی پس جزای
او نزد ما انست که در قیامت کلید دوزخ و بهشت را بوی سپارم که هر که را او خواهد داخل
بهشت کند و هر که را خواهد داخل دوزخ کند و در قیامت چنان اختیاری بوی دهم که
هر که بقدر ذرهٔ محبت او را داشته باشد از جهنم بیرون اورد و حوض کوثر را باو واکذارم که
دوستان خود را از ان اب دهد و دشمنان خود را از ان منع کند و محبت او را بر خلایق
غالب کردانم و اما دختر تو را در قیامت در نزد عرش خود بدارم و او را اندادهم که تو را
حاکم کردم بر خلق خود پس هر که ستم در حق تو و فرزندان تو کرده است انچه خواهی در حق
وی حکم کن و اما دو سبط تو و فرزندان دختر مظلومهٔ تو پس در روز قیامت عرش خود را
بایشان زینت دهم و اینقدر از عطا با ایشان کرامت کنم که بخواطر احدی خطور نکرده باشد
و زیارت کنند کان ایشان زیارت کنند کان منند و بر من لازم است که زیارت کنند کان
خود را کرامی دارم و چون بر مجملی از ابتلایای سید انبیا در دار دنیا اطلاع یافتی پس
بدانکه اعظم مصایب امت و بزرکترین محنتهای انحضرت فوت انحضرت است و چه مصیبتی
از برای عالمیان بزرکتر از مفارقت ان روح و روان عالم تواند بود و کدام محنت از جهة
ادمیان بمهاجرت ان حیات و جان بنی ادم قیاس توان نمود پس بر همه امت لازمست که
بر فراق وی بکریند
ایدوستان فخر رسل کریه سر کنید ای زینه برزخ و خاکی بسر کنید
جیب زمین ز بخیهٔ اندوه بردرید وز موج کریه دامن افلاک تر کنید
چون رو را شی بسرا پای خود زنید مانند شب لباس مصیبت ببر کنید
دل را بچاک تیغ ستم رو برو کنید جان را بیاد ملک عدم هم سفر کنید
در زیر بار غصه بکاهید همچو کاه وز راه رخنه در جکر بکد بکر کنید
هر شب کنید دامن روز سفید را خاک شب سیاه بفرق سحر کنید

در بوستان کریه نهال ثواب را از رشح چشمه سار جکر بارور کنند وکریستن بر هجران
سید کاینات تخصیص به بنی نوع انسان نداردبلکه مقربان ملاء اعلا و ساکنان عالم بالا
ولوح وقلم وجن وملك وارض وفلك وافتاب تابان وماه درخشان وثابت وسیار
وجبال وبحار ووحوش صحرا ومرغان هوا وماهیان دریا همه در این تعزیت کریان و
در فراق سید اخر الزمان بریانند ای زهجرانت زمین واسمان بکریسته سینه ودل خون شده
روح روان بکریسته کن فکان چون قالبند وتو چو جانی لاجرم در عزای تو تمام کن
فکن بکریسته ادم ونوح وخلیل وموسی وعیسی هم در عزای سید اخر زمان
بکریسته واز بعضی اصحاب مرویست که چشمی که بر پیغمبر اخر الزمان بکرید اتش دوزخ
نبیند پس بر پیروان خاندان لازم ومتحتم است که بر فوت انجشم وچراغ عالمیان زار زار
بکریند ونالهای زار از دل افکار براورند تا نام ایشان در زمرهٔ امتان اعالیشان ثبت
شود ودر روز درماندکی وبیکسی بشفاعت او از عذاب قیامت ازاد ورستکار شوند
وکیفیت وفات انحضرت باینطریقست که چون در سال دهم از هجرت حضرت روح الامین
بانزال سورهٔ فتح فرود امد حضرت رسول ذو الجلال از مضمون ان سوره استشمام رایحهٔ
انتقال بروضهٔ وصال نمود لهذا به مسجد رفته بمنبر برامد بعد از خطبه فرمود ایها الناس
فردای قیامت از شما خواهند پرسید که محمد صم در میان شما چکونه زندکانی میکرد شما
در جواب چه خواهید کفت همکی بیکدفعه باواز بلند کفتند کواهی میدهیم که ادای رسالت
وامانت نمودی وانچه شرط ارشاد ونصیحت بود بعمل اوردی پس حضرت انکشت سبابه
بجانب اسمان برداشت وبسوی زمین فرود اورد وفرمود اللهم اشهد بارخدایا کواه باش
ودر همانسال بمکه رفت وحج وداع را بعمل اورد ودر حین مراجعت مامور شد که
حضرت امیر المومنین را خلیفه خود کند لهذا چون بمنزل غدیر خم رسید انحضرت را وصی
وجانشین خود نمود وتاکید بلیغ ونص صریح بر خلافت وی نمود وفرمود ایمردم کو بامرا
بعالم بقا خواندند ومن دو امر عظیم در میان شما میکذارم یکی قران ودیکری اهل بیت
خود نمیدانم بعد از من با این دو امر عظیم چکونه سلوك خواهید کرد وان دو امر از هم جدا
نخواهد شد تا در لب حوض کوثر بمن رسند بعضی از اکابر کفتند حضرت رسول همه امت را
بحوض کوثر وعده میداد وبعضی از ایشان جکر کوشکان او را بالب تشنه وشکم کرسنه
در صحرای غربت باندوه وکربت شربت شهادت چشانیدند وحضرت امام حسین ع ۸

۸ وجد وپدرش هر تشنهٔ را در صحرای محشر اب خواهند داد وبی انصافان ناکس او را اب
ندادند تا از تشنکی هلاك شد ایقتل ظمانا حسین بکربلا وفی کل عضو من انامله بحر
اباکشته میشود حسین در کربلا بالب تشنه وحال انکه در هر انکشتی از و دریاییست از اب
فوالهف نفسی للحسین وماجنی علیه غداة الطف فی ضربة الشمر ایواویلا انچه بر حسین
رو داد در کربلا از شمشیر شمر بیحیا سنان سنان خارق منه فی الحشا وصارم شمر فی
الورید له سمر نیزه سنان بن انس اعضای او را پاره پاره نمود وشمشیر شمر حلقوم او را
بدرید تجر علیه العاصفات ذیولها ومن نسج ایدی الصافنات له طمر بادهای شمال
وصبا بر جسد او دامن کشان میکذرد واز جای سم ستوران بر بدن او جامه بافته شده
بود فیالك مقتولا بکته السماء دما فمغبر وجه الارض بالدم محمر ایکشته که در مصیبت
تو اسمان خون کریست وروی زمین از خون تو سرخ شد ملابسه فی الحرب حمر من الدماء
وهن غداء الحشر من سندس خضر لباس او در حین جهاد از خون او سرخ شده بود
وحال اینکه لباسش در قیامت از سندس سبز خواهد بود ولهفی لزین العابدین وقد
سری اسیرا علیلا لایفك له الاسر اه از زین العابدین که با وجود بیماری ورنجوری
او را اسیر کردند وهر چند زاری میکرد کسی بفریاد او نمیرسید وال رسول الله تسبی
نساوهم ومن حولهن الستر هتك والخدر زنان اهل بیت پیغمبر را اسیر کردند وپردهای
ایشانرا دریدند وخیمهای ایشانرا اتش زدند سبایا باکوار المطایا حواسر یلاحظهن العبد
فی الناس والحر اهل بیت رسول خدا اسیرانی بودند که برهنه بر شتران سوار بودند وبنده
وازاد ملاحظهٔ ایشان میکردند فویل یزید من عذاب جهنم اذا اقبلت فی الحشر فاطمة
الطهر ملابسها ثوب من السم اسود واخر ثوب من دم السبط محمر وای بر یزید در
روزی که فاطمه بعرصات محشر دراید وبر یك کتف او جامه باشد از زهر سیاه شده
وبر کتف دیکر او جامه باشد که از خون سرخ باشد تنادی وابصار الانام شواخص
وفی کل قلب من مهابتها ذعر صیحه خواهد زد بنحویکه اهل عرصات از او از او خائف
خواهند شد وحدقهای ایشان بکردش ودلهای ایشان بلرزش خواهد امد اما چون
حضرت از حجة الوداع مراجعت فرمود بمدینه امد ومصمم سفر اخرت شد واکثر اوقات
اصحاب را بتقوی وپرهیزکاری وخوف از عذاب الهی وصیت مینمود بنحویکه خواص اصحاب
از کلمات ان عالیجناب استشمام رایحه وداع مینمودند وکاهی تصریح بقرب ایام فراق

میفرمودند و یکماه پیش از وفات خواص اصحاب را بخانه طلبید و چون نظر مبارکش بایشان
افتاد قطرات عبرات از دیده مبارک ریخت و فرمود مرحبا بکم خوش امدید حیاکم الله خدا شمارا احیا
کند و از اخلاف محفوظ دارد حفظکم الله خدا شمارا در دنیا و عقبی محافظت کند حیاکم
الله خدا شمارا تحیت گوید جبرکم الله خدا شکستگیهای شمارا درست کند رزقکم الله خدا
از خانه خود شمارا روزی دهد نصرکم الله خدا شمارا از همه احوال یاری کند رحمکم الله
خدا شمارا رحمت کند رفعکم الله حضرت باری مرتبه شمارا بلند کند وفقکم الله پروردگار
شمارا توفیق عنایت کند هداکم الله جناب افریدگار شمارا در راه راست مستقیم بدارد
قبلکم الله خدا اعمال شمارا مقبول درگاه خود کند اواکم الله خدا شمارا در پناه لطف وفضل
خود جای دهد وقاکم الله شمارا از همه افات نگهدارد سلمکم الله از جمیع افات و عاهات
شمارا بسلامت دارد پس فرمود ای مردم از میان شما نزدیک شده پس وصیت میکنم شمارا
بتقوی و پرهیزکاری و میترسانم شمارا از عقاب الهی و شمارا بخدا میسپارم و حق تعمرا
خلیفه خود میکردانم بر شما چون اصحاب را معلوم شد که سید عالم ایشانرا وداع میکند همه
بیکبار بگریه افتادند و گفتند یا رسول الله وقت رحلت شما کی خواهد بود حضرت فرمود
هنگام فراق نزدیک رسیده پس فرمود ای حاضران باید سلام مرا برسانید بجماعتی از یاران
من که غایبند و هرکس که پیروی دین من کند تا روز قیامت او را بسلام مخصوص سازید
پس اصحاب بمنازل خود معاودت نمودند و حضرت منتظر امر الهی بود و چون ماه صفر سال
یازدهم از هجرت در رسید حضرت را صداعی عارض شد و بعد از عروض اثقال مامور
شد که بقبرستان بقیع رود و از برای اهل ان مقبره استغفار کند پس حضرت دست
امیر المومنین را گرفت و با بعضی اصحاب دیگر از خواص صحابه بقبرستان بقیع رفتند و زمانی
طویل در انجا مکث نموده وطلب امرزش از برای اهل ان مقبره نمود که من ارزو کردم که کاش
از اهل ان مقبره میبودم پس روی بحضرت امیر کرده فرمود یا علی جبرئیل در هر سالی یکمرتبه
تمامی قران را بر من عرض میکرد و امسال دو مرتبه عرض نمود و جمیع خزاین دنیا و همیشه
بودن در ان بر من عرض کرد و گفت پروردگار ترا مخیر ساخت میان همیشه بودن در دنیا
و همه خزاین او و اختیار بهشت و لقای پروردگار و من اختیار لقای الهی کردم پس
حضرت بمنزل شریف معاودت نمود و تب شدیدی و برا عارض شد و بر بستر بیماری
خوابید و اصحاب در گرد وی جمع شدند پس عمار بن یاسر عرض کرد که پدر و مادرم ٩

٩ فدای تو باد شمارا که غسل خواهد داد حضرت فرمود چون مرا وفات در رسد باید از
مردان اهل بیت من انکه نزدیکتر است بمن مرا غسل دهد و در همین جامه که پوشیده ام
مرا کفن کند بعضی از یاران عرض کردند که بر شما نماز خواهد گذارد حضرت گریان شد
وفرمود باید که چون مرا غسل دهید و بنماز شما را گذار غیر ملکه اول کسی که بر من
نماز خواهد کرد خداوند جبار خواهد بود که بر عرش عظمت و جلال خود بر من صلواة
خواهد فرستاد و بعد از ان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل با گروهی بیحد و حصر از ملائکه
بر من نماز کنند و بعد از ان ملک الموت با طایفهٔ از فرشتگان بر من نماز کنند پس ملائکه که
بعرش الهی احاطه کرده اند نماز کنند و بعد از ان ساکنان هر اسمانی بترتیب بر من نماز کنند
بعد از ان مردان اهل بیت من نماز کنند و انگاه زنان ایشان پس اصحاب و یاران فوج فوج
در ایند و بر من نماز کنند پس مرض حضرت اشتداد یافت و اصحاب بمنزل خود معاودت
نمودند و روجات مطهرات در نزد حضرت جمع شدند حضرت نگاهی بایشان کرده فرمود
این انا غدا من فردا کجا خواهم بود امهات مومنین از سخنان وی گریان شدند پس حضرت
گفت حبیب دل من فاطمه را بخوانید چون فاطمه داخل شد پیغمبر فرمود مرحبا یا بنیهٔ
خوش امدی ای فرزند ارجمند من پس او را در پهلوی خود جای داد و تلطف و تفقد بسیار
نسبت بوی بعمل اورد پس بطریق اخفا سخنی بوی فرمود حضرت فاطمه گریان شد باز
اهسته بگوش وی سخنی گفت جناب فاطمه فرحناک شد عایشه بفاطمه گفت ای دختر خیر
البشر امر غریبی از شما مشاهده نمودم از سرگوشی اول شمارا چنان محزون یافتم که وصف
نتوان کرد و از سرگوشی دویم بنحوی شمارا فرحناک دیدم که شرح نتوان کرد حضرت
فاطمه گفت ای عایشه در ابتدا پدرم بمن گفت که ای دختر شوق من بعالم قدس بنهایت رسیده
و مفارقت من از شما نزدیک شده و من در این ایام شمارا وداع خواهم کرد پس صحبت مرا
غنیمت شمارد و از من در این دو سه یوم دوری مکن من از این خبر وحشت اثر گریان شدم
و در مرتبه دویم بمن گفت ای فاطمه واندوه دیده غم مخور تو بزودی بمن ملحق خواهی شد
واول کسی که بمن ملحق خواهد شد از اهل بیت تو خواهی بود و در روضه رضوان سیدهٔ
زنان اهل ایمان خواهی بود من از این خبر فرحناک شدم اما چون بیماری سید ابرار اشتداد
یافت مهاجر و انصار پریشان حال شدند و در جایی ارام نداشتند و روز و شب سراسیمه
و سرگردان گرد مسجد نبوی میگشتند و میگریستند و میگفتند نمیدانیم حال ما بیچارگان

بعد از پیغمبر چون خواهد شد چون حضرت از حال ایشان مطلع شد با وجود شدت الم
عمامه مبارک بر سر بست و تکیه بر دوش حضرت امیر عم و فضل ابن عباس نموده بتکلف
بمسجد امد و بپایه اول منبر بنشست و مردم بروی جمع شدند پس خطبه مشتمل بر حمد الهی
بخواند پس کفت ای یاران میبینم که از میان شما رفته ام و چون از شما جدا شوم مرا فراموش
مکنید و بدل از من جدا نشوید و رعایت و احترام اهل بیت مرا بجای اورید و از کفتهٔ
ایشان تخلف نورزید و هر یک از مهاجر و انصار را در بارهٔ یکدیکر سفارش نمود پس
فرمود ایها الناس من چکونه پیغمبری بودم شما را در راه خدا جهاد نمودم و دندان مرا
شکستند و رخساره مرا خون الود نمودند و رنج و بلا کشیدم و از سفها و جاهلان قوم
مشقتهای عظیم دیدم و بر کرسنکی صبر نمودم و فقراء امت را بر خود و بر اهل بیت خود اختیار
نمودم همکی بیکدفعه کفتند نعم الرسول انت نیکو پیغمبری بودی تو در راه خدا صبر
نمودی و جهاد کردی و ما را بحق هدایت نمودی و از بدیها بازداشتی فجزاک الله عنا خیرا
حق تعـ تورا از ما جزای خیر دهد پس فرمود حق تعـ قسم بذات مقدس خود یاد نموده که
از ظلم هیچ ظالمی نکذرد و حق احدی را در نزد دیکری نکذارد پس شما را بخدا قسم میدهم که
هر کس من ویرا ازرده باشم برخیزد و مرا قصاص کند و هر که حقی در نزد من داشته باشد
حق خود را از من بازستاند که میخواهم طیب و پاک و بی مظلمه عباد با خدا ملاقات نمایم و در
حضور انبیا و ملائکه در قیامت قصاص بر من لازم نباید مردم بیکدفعه کفتند حاشا و کلا
یا رسول الله که از شما ظلم و جوری نسبت با حدی واقع شده باشد و کیست که بر شما حق
داشته باشد بلکه شما بر همه امت حق دارید حضرت یاران سخن را تکرار نمود و چون مبالغه
بسیار نمود سواده بن قیس برخواست و کفت پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله اکر
مبالغه نمینمودی هرکز اظهار نمیکردم و لیکن چون مبالغه نمودید ترسیدم که اکر نکویم
عاصی باشم در هنکامی که از طائف میامدید من باستقبال شما بیرون امدم و شما بر ناقه
غضبان سوار بودید و عصای ممشوق در دست داشتید چون عصا را بلند کردید که
بر ناقه زنید بر کتف من امد و الم بسیار از ان بمن رسید اکنون قصاص انرا میطلبم حضرت
فرمود جزاک الله خیرا خدا ترا جزای نیک دهد ایسواده که این خصومت باخرت نینداختی
که من قصاص دنیا را دوستر دارم از قصاص اخرت که در حضور ملائکه مقربین و انبیاء
مرسلین باشد پس بلال را فرمود که عصای ممشوق در نزد فاطمه است برو و انرا کرفته ۱۰

۱ بیاور بلال متوجه خانهٔ فاطمه شد و باواز بلند در میان مدینه ندا میکرد که کیست
خود را بمعرض قصاص در اورد پیش از انکه داوری او بقیامت افتد و چون بدر خانهٔ
فاطمه رسید باواز بلند کفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة حضرت خیر النساء جواب
سلام ویرا بازداد و استفسار احوال نمود بلال کفت پدرت عصای ممشوق را میطلبد فاطمه
کفت ای بلال پدرم بیمار است و تب دارد کی طاقت سوار شدن و عصا بدست کرفتن
دارد بلال کفت ایسیدة النساء پدرت بمنبر برامده و اهل دین و دنیا را وداع بازپسین
مینماید و میفرماید هر که را حقی است از من مطالبه کند و تمامی احوال را بموقف عرض رسانید
حضرت فاطمه که حکایت وداع را شنید خروش و فغان براورد و کفت زهی غم و اندوه
برای فاطمه بدبد باشد ایپدر بعد از تو حال بیچارکان و درماندکان بکجا خواهد رسید
و پناه بکه خواهند برد ای حبیب خدا و ای محبوب فقراء پس فرمود ای بلال تورا بخدا قسم
میدهم بکو که پدرم رحم کند که رنجور و ضعیف است پس بلال عصا را کرفته بمسجد
رفت فاطمه حسنین را طلبید و فرمود ایجانان مادر جد شما در مسجد است و مردم را وداع
مینماید و از مردم خواهش میکند که هر که را بروی حقی باشد از و مطالبه کند و شخصی
برخواست که مرا تازیانه زدید میخواهم عوض انرا بزنم شما بروید و بعوض او هر یک قبول
کنید که صد تازیانه بخورید که جد شما بیمار است و طاقت تازیانه ندارد حسنین روی
بمسجد نهادند اما چون بلال عصا را بمسجد اورد و مردم را نظر بان عصا افتاد بیکباره همه
فغان و زاری براوردند و اصحاب صدا بکریه بلند کردند پس حضرت متوجه سواده شد
کفت ایسواده برخیز و عصا را بردار و بنحوی که زده ام بزن سواده عصا را برداشت و
بنزدیک حضرت رفت در ان وقت غلغله از مردم برامد و هر یک از اصحاب بنزد سواده
میامدند و میکفتند ایسواده بعوض یک تازیانه ده تازیانه بر ما زن که پیغمبر بیمار و رنجور
است و غم و اندوه ما را زیاده مساز و غبار این مصیبت را بر دل ما وامدار و حضرت
ایشانرا عذرخواهی مینمود و میفرمود تازیانه بر شما زدن از برای من چه فایده دارد قصاص
بر من واجبست در اخر امام حسن و امام حسین کریان و نالان و خروشان با موهای پریشان
بمسجد درامدند و خود را بروی جد بزرکوار افکندند و کفتند ایسواده هر یک از ما را
صد تازیانه بزن و متعرض جد ما مشو که بدن او رنجور است و طاقت تازیانه ندارد حضرت
ایشان را در بر کرفت و کفت ایجانان جد تازیانه که من زده ام چکونه قصاص از شما بکشد

پس حضرت فرمود ای سواده برخیز و قصاص کن سواده گفت یا رسول الله پدر و مادرم
فدای تو باد انروز که شما تازیانه بر کتف من زدید کتف من برهنه بود میخواهم شما نیز کتف
مبارک خود را برهنه کنید حضرت دست فرا کرد و دراعه از دوش افکند و پیراهن
محترم را از بدن مکرم دور کرد فغان و خروش از ملائکه و غلغله از اصحاب برخواست
اما چون سواده را چشم بر کتف انحضرت افتاد برجست و مهر نبوت را بوسید و روی خود را
بر بدن ان فخر او لا دابی البشر مالید و گفت یا رسول الله دست سواده بریده باد که تازیانه
بر شما زند غرض قصاص نبود بلکه مقصود من ان بود که مهر نبوت را ببوسم و بدن مبارک
شما را مس نمایم که شنیده ام فرموده اید من مس جلدی لم تمسه النار هر که پوست بدن مرا
مس نماید اتش دوزخ او را مس ننماید و چون وقت رحلت شما نزدیک رسیده میترسم که
من از این فیض محروم باشم حضرت وی را دعا کرد و از منبر فرود امده بمنزل شریف رجوع
نمود و تا چند روز که از اوی اشتداد نداشت در هر وقت نمازی بلال بدر حجره حضرت
امدی و اعلام نمودی و حضرت بمسجد رفتی و با مردم نماز گذاردی و چون مرض انحضرت
شدت نمود دیگر نتوانست بنماز جماعت حاضر شود وقت نماز خفتن بود که بلال بدر حجره
رسول الله امد و گفت الصلوة یا رسول الله حضرت چون طاقت بیرون رفتن نداشت فرمود
قد بلغت یا بلال رحمک الله رسانیدی ای بلال خدا ترا رحمت کند بلال اندک زمانی مکث
نمود و باز گفت الصلوة یا رسول الله سید عالم جامه از تن دور کرد و باز فرمود رسانیدی
ای بلال خدا مزد دهد بلال چون یافت که حضرت طاقت بیرون امدن ندارد گریان شد
و گفت واغوثاه وامصیبتاه انکسر ظهری و انقطع رجائی پشت من شکسته شد و رشته امید
من بریده شد خواجه عالم ترک نماز جماعت کرد قد خربت المدینة یرید ان یخرج منها
صاحب السکینة مدینه خراب شد زیرا که صاحب سکینه اراده مهاجرت ازان دار داه چه
بودی که من پیش از این بمردمی و این حال را بر حبیب ملک متعال ملاحظه نکردمی و از گریه
و ناله بلال اصحاب همگی گریان شدند و فریاد و فغان از ایشان بلند شد حضرت در
انوقت با پروردگار در مناجات بود ام سلمه میگوید من در انوقت در گوشه ایستاده بودم
و مشاهده مینمودم که حضرت اهسته سخنان چند به پروردگار عرض میکرد چون گوش
فرا داشتم شنیدم که میگوید الهی امت مرا از اتش دوزخ نجات ده و حساب قیامت بر ایشان
سهل و اسان کن ام سلمه گوید که من عرض کردم یا رسول الله حالت شما چگونه است ॥

॥ حضرت فرمود ای ام سلمه نزدیک شده است که دیگر او از مرا نشنوی در ان اثنا حضرت
امیر المومنین داخل شد و گفت یا رسول الله در واقعه دیدم که زره پوشیده بودم ناگاه
ان زره از تن من افتاد و من بی زره ماندم حضرت فرمود یا علی ان زره که بر تن تو بود من
بودم که از تو مفارقت خواهم کرد و تو بی پناه خواهی ماند و از عقب حضرت امیر عم فاطمه
داخل شد و گفت یا رسول الله در واقعه دیدم که ورقی مصحف بر دست دارم و انرا تلاوت
میکنم ناگاه انورق از نظر من غایب شد حضرت فرمود ای فرزند انورق مصحف منم که در این
زودی از چشم تو پنهان خواهم شد و دیگر مرا نخواهی دید که در ان اثنا حسنین عم از در
در امدند و گفتند ایجد بزرگوار هر یک از ما خوابی دیده ایم که تختی در هوا روانست و
ما با سر و پای برهنه در زیر ان تخت روانیم حضرت فرمود این نور دیدگان ان تخت جنازه
منست که بردارند و شما با دیدهای گریان و گیسوهای پریشان و سرهای برهنه و
رخسارهای غبار الود در زیر ان بروید از تعبیر واقعها فغان و خروش از اهل بیت برامد
پس حضرت رسول صلعم متوجه حضرت امیر عم شد و گفت یا علی بنزدیک من ای که هنگام
وداع است و دست فاطمه را گرفت و بسینه خود چسبانید و بدست دیگر دست حضرت
امیر عم را گرفت و امام حسن عم و امام حسین عم را در پیش روی خود نشانید و بدیده
حسرت در ایشان مینگریست و قطرات عبرات از دیده میبارید و هر یک را در بر میگرفت
و روی او را میبوسید و با وی وداع مینمود او ازالوداع الوداع و ناله الفراق الفراق از
زمین باسمان رسید هنگام وداع الفراق است امروز بادرد فراق اتفاق است امروز
ای دیده جمال وصل دیدی بگچند خونبار که نوبت فراق است امروز دلها در اتش
است که جانها همین رود سیلاب خون ز دیده گریان همین رود پس دست فاطمه را
بدست علی داد و گفت یا علی این امانت خدا و رسول خداست نزد تو و من وی را بتو سپردم
باید حرمت خدا و حرمت مرا در باره او رعایت کنی پس اشاره بجانب حسنین عم کرد و گفت
یا علی باید این دو طفل را که بعد از من یتیم خواهند شد دلجوئی کنی و نگذاری که دلشکسته
و افسرده خاطر شوند از سخنان انحضرت حضرت امیر عم و فاطمه و حسنین گریان شدند
و صدا بناله بلند کردند حضرت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار دل مرا پاره پاره کردی و
جگر مرا سوختی بعد از تو که حامی فرزندانت خواهد شد و حسنین عم روهای خود را بر
پای مبارک انحضرت میمالیدند و قدمهای عرش پیمای ان سید ابرار را میبوسیدند پس

حضرت گفت ای فاطمه از گریه ساکت شو بخدائی که مرا بحق بخلق فرستاده که از گریه و ناله
تو و فرزندانت آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست بگریه و فغان درآمدند پس جبرئیل
نازل شد و گفت یا رسول الله پروردگار عالم ترا سلام میرساند و میفرماید حال خود را
چگونه مییابی حضرت گفت ای برادر خود را محزون و غمگین مییابم و این سؤال و جواب سه
روز قبل از وفات آنحضرت بود و در روز دویم و سیم نیز جبرئیل نازل شد و همان سؤال
و جواب در میانه گذشت و در روز سیم که روز وفات آنحضرت بود حق تعالی ملک الموت را
فرمود که بزمین برو و نزد حبیب من و بپرهیز از آنکه بی اذن او در خانه وی درآئی و بی
رضای او قبض روح او نمائی پس ملک الموت با هزار هزار ملک از اعوان و انصار خود
بزمین فرود آمدند و ملک الموت بصورت اعرابی متمثل شده بدر خانه پیغمبر صلعم آمد و گفت
السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته ای اهل بیت نبوت مردی غریبم و از راه دور
آمدهام دستوری دهید که داخل شوم در آنوقت حضرت فاطمه بر بالین پیغمبر صلعم نشسته
بود فرمود که حال وقت ملاقات پیغمبر صلعم نیست زیرا که آنحضرت بحال خود مشغول است
عزرائیل زمانی مکث نمود و باز اذن طلبید همان جواب شنید نوبت سیم اذن طلبید
باوازی که هر که در آنخانه بود از هیبت آن آواز بلرزید در آنوقت حضرت دیدهٔ مبارک را
گشود فرمود شما را چه میشود حضرت فاطمه گفت یا رسول الله شخصی اعرابی بصورت
عجیب و آواز مهیب بیرون ایستاده اذن دخول میطلبد حضرت پیغمبر صلعم فرمود که ای فاطمه
او را میشناسی فاطمه عرض کرد نه بلکه خدا و رسول بهتر میدانند حضرت فرمود یا فاطمه
هو قاطع اللذات و مفرق الجماعات ای فاطمه این شکنندهٔ لذاتست و جدا کنندهٔ جماعات و
یتیم کنندهٔ اطفال و بیوه کنندهٔ زنانست حریفی است که بی کلید در گشاید و بی حربه جان
ستاند و اگر در بر روی او بندی از دیوار درآید و بهر جا که درآید دود از آن دودمان
برآورد ای فاطمه این عزرائیل است که بقبض روح پدرت آمده است و پیش از این از کسی
رخصت نطلبیده و بعد از من اذن از احدی نخواهد طلبید حرمت آستانهٔ ترا نگاه میدارد
و برای کرامت و عزت پدرت اذن میطلبد و اگر نه اذن خواستن داب او نیست در را بگشا
و او را اذن دخول دهید فاطمه که اینرا شنید گفت و امدیناه خربت المدینة ابد دریغ که
مدینه خراب شد و صاحب سکینه از اینجا عزم سفر دارد پس در را گشودند و ملک الموت
درآمد و گفت السلام علیک یا ابا القاسم حضرت گفت علیک السلام و رحمة الله و برکاته ١٢

١٢ پس عزرائیل بقدم ادب بخدمت آن فخر عجم و عرب ایستاده بعرض رسانید که حق تعالی
ترا سلام میرساند و مرا امر نموده که قبض روح مقدس تو نکنم مگر باذن تو حضرت فرمود
چون چنان ماموری میخواهم روح مرا قبض نکنی تا برادرم جبرئیل بیاید ملک الموت گفت
فرمان بردارم و باسمان رجوع نمود پس حضرت فاطمه را طلبید و دست وی را گرفته بر سینه
خود چسبانید و زمانی طویل چشم مبارک برهم نهاد چنان کردند که روح اقدس وی از
بدن مفارقت نموده فاطمه سر پیش برد و گفت یا ابتاه هیچ جواب نشنید گریان گریان گفت
ای جان پدر جانم فدای تو باد بجانب من نظری کن و با من سخن بگوی که نزدیکست جان از
تنم مفارقت کند ای پدر بزرگوار اگر بعد از تو مرا غمی باشد با که گویم و اگر فرزندان مرا
آرزوی باشد از که جویم و بی تو چگونه صبر نمایم ای پناه درماندگان و امید بیکسان و
مونس غریبان و نوازندهٔ یتیمان دیده بگشا حضرت از صدای گریه فاطمه دیده گشود
و فرمود ای دختر گریه مکن که از گریهٔ تو حاملان عرش و ساکنان عالم اعلا میگریند حضرت
بدست مبارک اشک از رخسارهٔ فاطمه پاک میکرد و میگفت یا رب خدایا او را در مصیبت
من صبری کرامت فرمای پس فاطمه گفت ترا در روز قیامت کجا جویم حضرت فرمود در
آنجا که حساب خلایق را کنند فاطمه گفت اگر در آنجا نه بینم فرمود در مقام محمود که خدا وعده
داده است که در آنجا گناهکاران امت را شفاعت کنم فاطمه گفت اگر آنجا ترا نبینم فرمود مرا
نزد صراط طلب کن در هنگامی که امت من از صراط بگذرند و من ایستاده باشم و جبرئیل در
جانب راست و میکائیل در جانب چپ من باشند و سایر ملائکه در پیش رو و عقب من ایستاده
باشند و همه بدرگاه پروردگار تضرع نمایند و گویند رب سلم رب سلم یا رب خدایا امت
محمد را بسلامت از صراط بگذران و حساب بر ایشان آسان کن پس حضرت بفاطمه گفت
حسن و حسین را حاضر کن فاطمه کس بجانب ایشان فرستاد که بتعجیل بیایند ایشان گفتند
واویلا هرگز ما را جد و مادر باین شتاب نطلبیده بودند پس نالان و گریان بسرعت تمام که
عمامها از سر ایشان بیفتاد و با سرهای برهنه و گیسوهای پریشان و چشمهای خونفشان
در بازار مدینه میرفتند و هر که ایشانرا با آنحالت میدید خروش و فغان بر میکشید چون
بخدمت جد بزرگوار رسیدند و سلام کردند زاری کنان و واجداه گویان خود را بر روی
سینه آنحضرت انداختند حضرت امیر المومنین اراده نمود که ایشانرا دور کند جناب رسول
فرمود یا علی بگذار این دو نوگل بوستان خود را ببویم و ایشانرا وداع کنم که بعد از من

مظلوم خواهند بود و بزهر ستم و تیغ جفا شهید خواهند شد و سه مرتبه فرمود لعنت خدا
بر کسی باد که ایشانرا ستم کند و حضرت ایشانرا در بر کشید و روهای ایشانرا میبوسید دست
مبارک بر سر ایشان میکشید و حضرت امام حسن عم روی مبارک خود را بر روی مبارک
آنحضرت گذاشت و امام حسین عم سر خود را برهنه بر سینه منور آنجناب نهاد و زار زار
میگریستند و در مفارقت آن مخدوم اهل آسمان و زمین و محبوب ملائکه مقربین مینالیدند
و آنحضرت از روی لطف در ایشان مینگریست و آهسته میگفت دریغ از روهای شما که
بعد از من گرد یتیمی بران می نشیند و افسوس از موهای شما که بغبار غریبی آلوده خواهد
شد نمیدانم بعد از من جفاکاران امت با شما چه خواهند کرد و بعد از من حال شما بکجا خواهد
رسید پس در باب احترام و رعایت شاهزادگان وصیت فرمود و گفت ایشان مظلومان
اهل بیت منند چه ظلمها که از جفاکاران امت بایشان رسد و چه مصیبتها که بر ایشان واقع
شود و چون گریه حسنین بلند شد جمعی از اصحاب که بر در حجره بودند از گریه ایشان بگریه
درآمدند و چون آواز گریه ایشان بحضرت رسید حضرت نیز بگریه درآمد ام سلمه عرض
کرد یا رسول الله سبب گریه شما چیست حضرت فرمود گریه من نیست مگر برای رحم
و شفقت بر امت که نمیدانم بعد از من حال ایشان بکجا خواهد رسید اما در وقت که حق تعلی
ملک الموت را بزمین فرستاد خازن بهشت را امر کرد که برای روح حبیب من بهشت را آراسته
کن و بحور العین وحی شد که خود را زینت کنید و بیارایید که روح مصطفی ما میرسد و بمالک
دوزخ امر شد که آتش دوزخ را فرونشان و درهای جهنم را ببند که روح برگزیده ما
می آید بنزد ما و بفرشتگان هفت آسمان و ملئکه عرش و کرسی و جمیع ساکنان صوامع ملکوت
و متوطنان خطایر جبروت خطاب در رسید که روح حبیب ما بعالم بالا میخرامد و همگی
از جهة استقبال او برخیزید و صف در صف بایستید و جبرئیل را امر کرد که برو بنزد حبیب
من و و برا بشارت رسان و چون جبرئیل عم روانه زمین شد در راه بملک الموت برخورد که
از خدمت حضرت رجوع نموده بود جبرئیل عم از وی استفسار حال حضرت رسول الله صم
نمود عزرائیل گفت که از من سوال کرد که قبض روح او نکنم تا ترا ملاقات نماید پس جبرئیل
شتابان و گریان بنزد حضرت آمد و گفت السلام علیک یا ابا القاسم حضرت فرمود علیک
السلام و رحمة الله و برکاته ای برادر در چنین وقتی مرا تنها گذاشتی جبرئیل گفت یا رسول
الله بمهم شما مشغول بودم و حال از برای تو بشارتها آورده ام حضرت فرمود آن بشارتها ۱۳

۱۳ کدام است جبرئیل گفت ان النیران قد اخمدت آتش دوزخ فرونشانیده شد والجنان قد
زخرفت و بهشت پاکیزه سرشت را بیاراسته اند و حور العین قد تزینت و حور العین را
زینت نموده اند والملائکة قد صفت لقدوم روحک و طوائف فرشتگان صفها بر کشیده اند
از برای رسیدن روح مقدس تو حضرت فرمود ای برادر این بشارتها بسی نکوست ولیکن
مرا بشارتی ده که دلم بان خرم شود و چشمم بدان روشن گردد جبرئیل گفت ای حبیب خدا
و ای سرور انبیاء بهشت حرام است بر جمیع پیغمبران و امت ایشان تا زمانی که تو و امت تو داخل
آن شوید حضرت فرمود ای امین حضرت رب العالمین و ای محرم اسرار انبیاء و مرسلین
مرا مژده بهتر و بشارتی نکوتر رسان جبرئیل گفت ای فخر انبیاء و ای سرور اصفیاء چنان مقرر
گشته که فردای قیامت اول کسی که تاج شفاعت بر فرق نهد و اول شفیعی که شفاعتش
بدرجه قبول رسد تو باشی حضرت فرمود ای سفیر وحی الهی و ای مبلغ اوامر و نواهی نویدی
بمن رسان که گرد کدورت از آینه خواطرم بزداید و عقده ملال از دلم بگشاید و خبری
بمن ده که دیده ام را نوری دهد و جانم را سروری آورد حضرت روح الامین گفت
ای مقتدای کل و ای سید انبیاء و رسل بیان کن که در غم کیستی و در فکر چیستی حضرت فرمود
ای برادر تو میدانی که همیشه غم و اندوه من برای امت بوده و در اینوقت بیشتر از پیشتر در
غم ایشانم جبرئیل گفت یا رسول الله و لسوف یعطیک ربک فترضی ای سید دلخوش دار که
فردای قیامت حضرت عزت اینقدر از امت تو بتو بخشد که راضی شوی حضرت فرمود حال
خوشدل شدم و غموم و هموم از من زایل شد زهی شفقت و مرحمت بر گنه کاران امت که
در آنوقت هیچ پدری در فکر فرزند نمیباشد آن رحمت عالمیان همه بشارتهای عالیه و
نویدهای عظیمه را سهل و آسان انگاشته و در فکر آمرزش و بخشش ایشان بوده پس
جان من و جان همه عاصیان امت فدای روح مقدس او باد و حقتعالی از قبل ما گناهکاران
سرور پیغمبران را جزای نیک دهاد و آنچه از اخبار و آثار مستفاد میشود این رحمت و شفقت
در جنب آنچه آن زینت افزای مسند نبوت در فردای قیامت در عرصه گاه حسرت و ندامت
درباره عاصیان امت بعمل خواهد آورد بسیار سهل است همچنانکه مرویست فردای
قیامت بان سید اولین و آخرین خطاب رسد که یا احمد امت خود را بعرصه گاه قیامت بیاور
سید آخر الزمان امت خود را در یک مقام جمع کند و اخیار و نیکان ایشان را جدا کند و بمقام
عرض آورد خطاب آید که این الباقون باقی امت تو کجایند خواجه عالم گوید در موقف خود

ایستاده اند خطاب رسد که ایشانرا نیز بموقف حساب از حضرت بیایند و قومیرا جدا کند که
اعمال صالحه ایشان کمتر از اعمال سیئه نیست بمقام عرض اورد خطاب اید که یا محمد
عالمان و مطیعانرا اوردی فاین العاصون کجایند عاصیان سید رسل کوید در مقام حیرت
ایستاده اند خطاب اید که برو ایشانرا بیاور سید عالم کریان کریان برود و عاصیانرا بمقام
عرض اورد و در میان ایشان بایستد خطاب در رسد که تنح عنهم یا محمد ای محمد از میان
ایشان دور شو که باید عذاب ایشانرا فرو کیرد سید عالم کریان یک کام بر کیرد و کام دیکر
پیش کذارد باز خطاب اید که تنح عنهم یا احمد ای احمد از میان ایشان دور شو آن وقت عرش
عاصیان بعرش برود رد کار رسد پس حضرت دو کام از میان ایشان دور شود و بدو کام
دیکر بر کردد باز خطاب اید بمرتبهٔ سیم که یا احمد تنح عنهم ای احمد از ایشان دور شو سید
عالم در انوقت کریان شود و دست براورد و کوید الهی انک عهدت ان لا تفضح امتی باد
خدایا تو عهد کردی که امت مرا رسوا نکنی در انوقت دریای رحمت و اسمه او بجنبش اید
و خطاب در رسد که ای حبیب من هر کاه تو اینقدر در باره امت اهتمام داری من اینکروه
عاصیانرا بتو بخشیدم اما چون جناب سید المرسلین از بشارت روح الامین از جانب امت
مطمئن شد جبرئیل کفت ایبرادر نزدیک مرا ای و ملک الموت بکوی انچه مامور است تمام
نماید جبرئیل کریان شد و کفت وامصیبتاه این اخر بن امدن منست بزمین و دیکر مرا بزمین
و اهل ان حاجتی نیست پس جبرئیل در جانب راست انحضرت ایستاد و میکائیل بجانب
چپ وی ایستاد و سر مبارک او در سینه امیر المومنین ع بود پس عزرائیل در پیش روی
انحضرت ایستاد و مشغول قبض روح مطهر انمقتدای عالمیان شد جبرئیل بملک الموت کفت
ای عزرائیل وصیت الهی را در باب قبض روح حضرت رسالت پناهی بخواطر میدار و
رفق و ملاطفت را دست بر مدار چون عزرائیل متوجه شد حضرت دست مبارک را بلند
کرد میفرمود بالرفیق الاعلی ناکاه دست مقدسش مایل شده فرود امد و بعالم وصال
ارتحال و باعلا علیین انتقال نمود رفت ان طاوس عرشی سوی عرش چون رسید
اند مشامش بوی عرش در انوقت غلغله در مدینه افتاد که وصف نتوان کرد و اسمان
در انوقت بکریه و زمین بلرزه در امد و ناله و فغان ملائکه و جنیان بکوش ادمیان رسید
از داغ این عزا همه جبراست کرم خون سوز دغم از برای دل و دل برای غم کردم
حلال انچه بمن کرده بود دل خودرا شهید ساخته در کربلای غم تا در فضای عیش ۱۴

۱۴ کنی جلوه سرخ رو بنشین سیاه پوش بماتم سرای غم بیکانکان بحال تو کریند
زار زار ایوای بر تو کر نشوی اشنای غم و از حضرت امیر المومنین ع مرویست که در
انوقت خانه پیغمبر صم و اطراف ان از صدای ملائکه پر شده بود کروهی بالا میرفتند و کروهی
بزیر میامدند و میشنیدند و میشنیدم صدا اهای ایشانرا که بر انحضرت صلوات میفرستادند
تا جسد مطهر او را دفن کردیم اما چون حضرت امیر المومنین ع حضرت رسول صم را انچه وصیت
که وصیت کرده بود غسل داد و کفن کرد جامه را از روی مبارکش دور کرد و کفت
پدر و مادرم فدای تو باد چه طیب و پاکیزه بودی در حیات و بعد از ممات ای بهترین
پیغمبران مصیبت تو چندان عظیم شد که تسلی فرماینده مصیبت دیکران شد و ماتم تو
چنان عام شد که همه خلق صاحب مصیبتند و اکر نه ان بودی که مرا امر کردی بصبر هر اینه
ابهای سر خود را در مصیبت تو فرو میریختم و درد مصیبت ترا هرکز دوا نمیکردم و جراحت
مفارقت ترا مداوا نمینمودم اه حزن مهاجرت تو بر طرف شدنی نیست پدر و مادرم فدای
تو باد یاد کن مرا نزد پروردکار خود و مرا از خواطر شریف مکردان پس در روی انحضرت در
افتاد و روی مبارکش را بوسید و اه حسرت از سینه پر درد بر کشید و جامه بر روی وی
کشید و کفت انا لله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ابتلی بالحزن والمصائب عباده الاکرمین النجباء و امتحن بالفتن و النوائب
اولیاءه المکرمین الاتقیاء و خلط اعاظم النبیین و اکارم المرسلین باعظم الاحزان و البلاء
و کرم کبراء المتقین و عظماء الصالحین باشد الاشجان و العناء عطف جنود الغموم الی مدن
افاضل المقربین الاصفیاء و صرف وجوه جیوش الهموم الی بلاد اکابر المقدسین الازکیاء
واطلق ازمة خیول عساکر الالام الی مساکن الکرام البررة السفراء و ترک اعنة مراکب فوارس الا
سقام الی مواطن اولی القربی السعداء والصلوة علی اشرف اهل الابتلاء و اعاظم امجاد الانبیاء
ابی القاسم محمد بن عبد الله علیه صلوات الله رب الارض و السماء و علی اله المعصومین
المظلومین الممتحنین بعظائم الکروب من البدایة الی الانتهاء و المجتهدین فی طاعة ربهم
فی الشدة و الرخاء و الراضین بقضاء الله و الصابرین فی البأساء و الضراء صلوات الله علیهم
مادامت الخضراء علی الغبراء و لعنة الله علی اعدائهم من اتباع الکفرة الاشقیاء و من ظلمهم
من اولاد الفجرة الادعیاء ماتم سراست دهر دیکر ماه ماتم است عیش و طرب حرام

شداری محرم است برداشت باز دجله خون راه کربلا زان داغها که بر جگر خلق عالم
است عیسی بباد داده حیات از غم علی اتش برای فاطمه بر جان مریم است واحمتاه چه
مصیبت و بلا که بعد از سید انبیا بعترت علیه وی رسید و چه محنت و عنا که بعد از ان فخر
اصفیا بذریه طیبه روی داده و تصنیفات عامه و خاصه را نظری کن که بدانی بر ایشان چها
رسیده و کتب تواریخ و سیر را ملاحظه نما تا بیابی که ان برگزیدگان چه مصیبتها کشیده اند
فالیت شعری هل توازی مصیبة مصیبتکم یا اهل بیت محمد ای اهل بیت محمد کاش
میدانستم که میتواند شد که مصیبتی در عالم روی دهد که مقابل مصیبت شما باشد رزیتم
رزایا لا یطیق بحملها سماء و لا ارض و لا کل جلمد ای اهل بیت رسول خدا شما
بمصائب و بلای چند گرفتار شدید که اسمان و زمین و کوهها طاقت برداشتن ان نداشتند
فلک را جان ازین ماتم بسوزد ملک را هم جگر زین غم بسوزد بد انسان اتشی کرد د
فروزان که از یک شعله اش عالم بسوزد ان مصاب اهل بیت الرسول عظیم ابیردان
مصیبت ال محمد بزرگ مصیبتی است و محنت خانواده احمد عجب محنتی است فرحم الله من
یبکیهم و یضج علیهم پس خدا رحمت کند کسی را که برایشان بگرید و نوحه و زاری نماید
حضرت صادق عم میفرماید نفس المهموم لظلمنا تسبیح هر که مهموم و مغموم شود بسبب
ظلمی که بر ما واقع شده بعدد هر نفسی که کشد ثواب تسبیحی در نامه عملش نویسند وهمه
لنا عبادة و غم و اندوه برای ما عبادتست و باز میفرماید که هر که از شیعیان ما که در مصیبت
ما بگرید و قطره اشکی از دیده اش بیرون اید بسبب حقی که از ما ضایع شده یا ظلمی که بر ما
واقع گردیده حقتعالی او را در بهشت خلد جای دهد روز ازل که نامه رحمت نوشته اند
خاص از برای اهل مصیبت نوشته اند ازخون زخمهای جگر پارهٔ رسول منشور سرخ
رویی امت نوشته اند در هر ولایت انچه خلایق کشیده اند از درد غم بشاه ولایت
نوشته اند امروز رو زناله بگردون رساندنست امروز روز گریه به جیحون رساندنست
و مخفی نماند که از جمله حکایاتی که باعث اندوه و ملال قلوب محبان خاندانست حکایت
وفات حضرت بتول عذراء فاطمه زهراست و ما اولا برخی از مناقب و مفاخر ان سیدة النساء
و پاره از مشقت و حسرت و محنت او در دنیا در این اوراق ثبت مینمایم و بعد از ان کیفیت
وفات او را ذکر میکنیم از سلمان فارسی رضم مرویست که روزی بخانه فاطمه رفتم دیدم
انحضرت دستاس میگرداند و جوی که در نزد او بود ارد مینمود و خون از دستهای ١٥

١٥ او جاری بود بنحوی که عمود دستاس الوده شده بود و فضه خادمه انحضرت در
کناری نشسته بود و امام حسین عم در انوقت کودک بود میگریست و از گرسنگی بر خود
می پیچید چون انحالت را مشاهده کردم متغیر شدم و گفتم ای دختر رسول خدا دستهای شما
زخم شده و حال اینکه فضه حاضر است چرا دستاس را باو وا نمیگذاری انحضرت گفت
پیغمبر بمن وصیت فرموده که یکروز خدمت خانه با من باشد و یکروز با فضه و امروز نوبت
با منست گفتم ای دختر خیر البشر من نیز از جمله خدمتکاران و بندگان شمایم مرخص فرمایید
که دستاس بگردانم یا انکه حسین عم را مشغول نمایم و او را از گریه باز دارم انحضرت
فرمود تو جو را ارد کن که من بتسکین حسین پردازم پس من قدری جو ارد کردم که وقت نماز
درامد بمسجد رفتم و با پیغمبر صم نماز گذاردم چون از نماز فارغ شدم صورت حال را از برای
حضرت امیر نقل کردم انحضرت بسیار گریست و بخانه رفت بعد از زمانی مسرور و خوشحال
و متبسم معاودت نمود حضرت رسول صم سبب سرور و تبسم از وی پرسید گفت چون
بخانه رفتم دیدم فاطمه در خوابست و حسین عم نیز در روی سینه اش بخواب رفته اند
و اسیا از پیش خود بدون گرداننده میگردید حضرت رسول صم فرمود یا علی مگر نمیدانی که
خدا را فرشتگان در زمین است که شغل ایشان خدمت محمد صم و اهل بیت اوست و نیز
مرویست که حضرت مرتضی علی قدری جو از شخصی یهودی قرض کرد و چادر حضرت
فاطمه را که از پشم بود بعنوان رهن در نزد او گذاشت و یهودی ان چادر مبارک را در
حجره گذاشت چون شب درامد زن ان یهودی داخل ان حجره شد دید نوری از انجا ساطع
شده بنحویکه همه ان حجره را روشن نموده شتابان بنزد شوهر خود امده صورت حال را
بیان نمود یهودی فراموش کرده بود که چادر حضرت فاطمه را در انجا گذاشته است چون
ان سخن را از زن شنید برخواست و داخل ان حجره شد دید که چادر فاطمه مانند خورشید
تابان و ماه درخشان و نوری عظیم از ان ساطع است بنحویکه همه ان حجره روشنست یهودی
انحال را دید بنزد اقربای خود رفت و ایشانرا اخبار نمود و زن او نیز خویشان خود را خبر
نمود و هشتاد کس از یهودان امده انحالت را مشاهده نمودند و همگی کلمه شهادتین بر زبان
جاری نموده مسلمان شدند و از امام این مرویست که روزی از روزهای تابستان که در
نهایت گرمی بود بزیارت حضرت فاطمه رفتم دیدم انحضرت در مصلای خود بخواب رفته
و کفی در نزدیکی کف او سبحه او را میگرداند و تسبیح و تقدیس الهی میکند و دستاس

از پیش خود میکردد و جو خورد میشود و کهواره حسین عربی جنبانده میجنبید من که اینحالت
را دیدم بتعجیل تمام بخدمت پیغمبر صم رفتم و صورت حالرا بموقف عرض رسانیدم حضرت
فرمود ای ام ایمن بدانکه فاطمه صایمه است و با وجود کرسنکی و تشنکی خود را بزحمت اسیا
و تسبیح حق جل و علا افکنده بود و چون تعب و مشقت او بنهایت رسید پروردکار خواب
براو کماشت که اندکی بیاساید و ملکی موکل نمود که جو خورد کند تا فرزندان او بیقوت
نباشند و ملکی دیکر موکل نمود که کهواره حسین را حرکت دهد که او کریه نکند و ملکی را
امر کرد که نزدیک دست او تسبیح پروردکار کند و ثواب ان از فاطمه باشد ام ایمن کوید
عرض کردم که ان سه ملک که بودند حضرت تبسمی فرمود و کفت ای ام ایمن ملک دستاس
کننده جبرئیل بود و کهواره جنباننده میکائیل و تسبیح کننده اسرافیل و نیز مرویست که
روزی اعرابی از بنی سلیم نزد حضرت رسول صم امد مسلمان شد و چون بسیار فقیر بود
حضرت متوجه اصحاب شد و کفت کیست که این اعرابی را عمامه دهد حضرت امیر عم عمامه
از فرق مبارک خود برداشت و باو داد پس کفت کیست که و یرا ناقه دهد سعد ابن عباده
بوی ناقه داد پس فرمود کیست که و یرا توشه دهد سلمان برخواست و کفت من برای وی
تحصیل توشه میکنم پس سلمان برخواست بدر خانهٔ فاطمه امد و صورت حالرا عرض کرد
حضرت خیر النساء کفت ای سلمان قسم بخدا که پدرم را براستی بخلق فرستاده که امروز سه
روز است که من و حسن و حسین چیزی نخورده ایم و حسنین از شدت کرسنکی میلرزند
و قدرت بر چیزی نداریم اما این سایل را از در خانه خود رد نمیکنیم بکیر ای سلمان این
چادر را و نزد شمعون یهودی برو و بکو دختر محمد صم میکوید یکصاع خرما و یکصاع جو
بقرض بده و این چادر نزد تو کرو باشد تا قیمت خرما و جو بتو ردکنم سلمان چادر را بنزد
شمعون یهودی برد و پیغام حضرت بتول را بوی رسانید چون شمعون این سخن را اشنید
کریان شد و دست بر دست میزد و میکفت یا سلمان والله هذا هو الزهد فی الدنیا اینست
زهد در دنیا بخدا قسم که محمد صم پیغمبریست که موسی ابن عمران از او خبر داده اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس مسلمان شد و بخانه خود رفت صاعی خرما
و صاعی جو اورده بسلمان داد سلمان او را نزد حضرت اورد فاطمه ان جو را بدست
مبارک خود ارد کرد و پخت و بنزد سلمان اورد و کفت این را با خرما بردار و بنزد پدرم برکه
باعرابی دهد سلمان کفت ای دختر رسول خدا یکقرص نانرا از برای حسنین بردار که عا

عا ایشان از کرسنکی میلرزند حضرت فاطمه کفت این طعامیست که من انرا در راه خدا
داده ام چیزی بر نمیدارم پس سلمان ان نان و خرما را بنزد پیغمبر صم اورد حضرت فرمود
این را از کجا تحصیل کردی کفت از منزل فاطمه حضرت انرا باعرابی داد و چون سه روز بود که
انحضرت طعامی نخورده بود برخواست و بخانهٔ فاطمه رفت بامید انکه در انجا طعامی تناول
نماید چون نظر انحضرت بر فاطمه افتاد دید رخسارهٔ شریفش زرد شده و چشمان مبارکش
فرو رفته و از ضعف قدرت بر حرکت ندارد سید عالم که انحالترا از دختر بر کزیدهٔ خود
مشاهده نمود محزون شد و فرمود یا فاطمه این چه حالتست که بر تو مشاهده میکنم و سبب
ان چیست کفت ای پدر بزرکوار امروز سه روز است که ما طعامی نخورده ایم و حسنین از
شدت کرسنکی مضطرب و لرزانند حضرت که این سخن را اشنید بنزد حسنین عم امد و ایشانرا
برداشت یکی را بر ران راست خود و دیکری را بر ران چپ خود نشانید فاطمه را در پیش
روی خود نشانیده دست در کردن وی کرد در ان هنکام حضرت مرتضی علی داخل شد
و در عقب پیغمبر صم نشست حضرت دست دیکر خود را در کردن وی افکند و روی
خود را بجانب اسمان بلند کرد و کفت الهی و سیدی و مولای هؤلاء اهل بیتی اذهب عنهم
الرجس و طهرهم تطهیرا ای پروردکار من و ای اقای من ایشان اهل بیت منند دور کن
از ایشان هر معصیتی را و پاکیزه کردان از رجس ظاهری و باطنی پس حضرت خیر النسا
صلوات الله علیها برخواست و بمصلای خود رفت دو رکعت نماز بجای اورد و دو دست
خود را بجانب اسمان بلند کرد و کفت الهی و سیدی هذا محمد نبیک و هذا علی ابن عمه
و هذان الحسن و الحسین سبطا نبیک انزل علیهم مائدة من السماء کما انزلتها علی بنی اسرائیل
ای پروردکار این است محمد پیغمبر تو و این است علی پسر عم پیغمبر تو و اینک حسن و حسین
دو فرزند پیغمبر تواند بار خدایا فرو فرست بر ایشان مائده همچنانکه فرو فرستادی بر بنی
اسرائیل هنوز دعای وی تمام نشده بود که کاسهٔ مملو از طعام که بوی ان از مشک و عنبر
بهتر بود در نزد وی حاضر شد حضرت فاطمه انرا برداشته بنزد پدر بزرکوار اورد حضرت
رسول صم با اهل بیت از ان طعام تناول نمودند و پیغمبر صم فرمودند حمد مر خدایرا که عطا
فرمود بدختر من انچه را کرامت نمود بمریم دختر عمران و نیز مرویست که روزی پیغمبر صم
بخانهٔ فاطمه در امد و از و پرسید که چکونه میکذرانی عرض کرد که ای پدر سه روز است
که من و علی و فرزندانم هیچ طعام دنیا نچشیده ایم بلکه بوی از مطعومات نشنیده ایم حضرت

دست براورد و گفت بار خدایا بر محمد و اهل بیت محمد روزی فرست هم چنانکه فرو
فرستادی بمریم دختر عمران بعد از ان گفت ای فاطمه در حجرهٔ خود در ای و نگاه کن که چه
می بینی فاطمه روان شد و حسنین از عقب مادر رفتند دیدند کاسهٔ مکلل بانواع جواهر
و دران ترید و قطعه گوشت پخته بر بالای ان نهاده و از ان بوی بهتر از بوی مشک و عنبر
ساطع بود فاطمه ان کاسه را برداشته و بنزد پدر اورد حضرت فرمود تناول کنید بنام
خدای محمد صم پس نبی و داماد و دختر و هر دو فرزندان از ان طعام خوردند و نیز وارد
شده که روزی حضرت رسول صم بخانهٔ فاطمه در امد و او را دید نشسته ملول و محزون
و میگرید از وی پرسید ای دختر باعث بر گریه چیست گفت یا رسول الله بر سبیل حکایت
نه بطریق شکایت میگویم سه روز است که در خانهٔ ما طعام بهم نرسیده است و حسنین
از گرسنگی بیطاقت شده اند و از شدت جوع گریانند و من و علی نیز از گریهٔ ایشان گریانیم
و امروز ساعتی قبل از این از ایشان سخنی شنیدم که دلم بسوخت و طاقتم طاق شد و عالم
بر چشمم تیره و تار گردید گفتند ای مادر ایا هیچ کودکی چنین گرسنه باشد که ما گرسنه ایم و هیچ
طفلی باشد که بنحوی زحمت و الم جوع کشد که ما میکشیم ایدر چگونی اگر بنده در مناجات
با خداوند خود گستاخی کند سید عالم فرمود ای فرزند حق تعلی گستاخی شمارا دوست
میدارد پس فاطمه بمصلای خود رفت و دو رکعت نماز گذارد و دو دست نیاز بدرگاه بی‌نیاز
برداشته گفت بار خدایا تو میدانی که زنان را بمقدار پیغمبران قوت و قدرت نیست و طاقت و
قوتی که پدرم بر گرسنگی دارد مرا نیست یا مرا طاقت ده یا از این زحمت راحت بخش این بگفت
و بیهوش شد ناگاه حضرت روح الامین در رسید و گفت یا رسول الله برخیز و فاطمه را
دریاب که نالهٔ او فرشتگان را در خروش اورد سید عالم امد فاطمه را دید بیهوش افتاده
در بالای سر وی نشست و سر وی را از زمین برداشت و در کنار خود نهاد چون رایحهٔ عنبر
فام سید انام بمشام خیر النساء رسید بهوش امد برخواست و در نزد پدر بایستاد و سر در
پیش افکند حضرت رسالت مآب دست مبارک بر سینهٔ وی نهاد و گفت بار خدایا وی را از
گرسنگی ایمن گردان فاطمه فرمود که بعد از ان من هرگز خود را گرسنه ندیدم و نیز
مرویست که هر وقت پیغمبر از سفر میامد اول بخانهٔ فاطمه میرفت و بعد از ان به حجرات
زوجات مطهرات میرفت قضارا وقتی بسفری رفته بود فاطمه دو گوشواره و دو خلخال نقره
و قلاده از جهة خود ساخته بود و پرده نیز مهیا نموده و بر در حجرهٔ خود اویخته چون ١٧

١٧ حضرت از ان سفر معاودت نمود بخانهٔ فاطمه رفت و اصحاب بر در خانه ایستاده بودند
چون حضرت را نظر بران پرده و خلخالها و گوشوارها و گلوبند افتاد غضبناک شد و در نزد
فاطمه مکث نه نمود و باوی تکلم نکرد برگشت غضب الوده داخل مسجد شد و نزد منبر
نشست و اصحاب غضب انحضرت را دریافتند و هیچیک جرءت تکلم بانحضرت نه نمود چون
حضرت فاطمه انسلوک را از پدر مشاهده نمود دانست که باعث خلخال و گوشواره و قلاده
و پرده است لهذا انهارا کند و بشخصی داد و گفت اینهارا نزد پدرم ببر و بگو دخترت میگوید
اینهارا در راه خدا تصدق کن چون ان شخص انهارا بخدمت پیغمبر صم اورد و پیغام فاطمه را
بوی رسانید حضرت مسرور و خوشحال شد و سه مرتبه فرمود فعلت ما ارید فداها ابوها کرد
انچه من میخواستم پدرش فدای او باد بعد از ان فرمود دنیا بر محمد و اهل بیت او حرام است
و به صحت پیوسته که وقتی پیغمبر صم بخانهٔ فاطمه رفت دید انحضرت قلاده از طلا در گردن
مبارک کرده چون انرا مشاهده نمود خشمناک شد و گفت ای فاطمه سزاوار است که تو دختر من
باشی و لباس جبابره در بر تو باشد حضرت خیر النساء ان قلاده را پاره کرد و بفروخت و
از بهای ان بنده خرید و در راه خدا ازاد کرد از ابوذر غفاری مرویست که روزی بنزد
پیغمبر صم رفتم در وقت ابتلای او بمرض موت فرمود ای اباذر طلب کن دخترم را من شتابان
بدر خانهٔ فاطمه رفتم و گفتم ای سیدهٔ زنان پدرت ترا میطلبد انمعصومه چادر عصمت بسر
افکند و از خانه بیرون امد و بنزد پدر در رفت چون بر انحضرت داخل شد و نظرش بر پدر
افتاد بر روی پای وی افتاد و زار زار بگریست حضرت رسول نیز از گریه او گریان شد
و فرمود لا تبکی ابوک فداک فانت اول من تلحق بی مظلومة معصومة گریه مکن پدرت فدای
تو باد تو اول کسی خواهی بود از اهل بیت من که بمن ملحق شوی در حالتیکه مظلومه و محرومه
از حق خود باشی و تو اول کسی خواهی بود که در کنار حوض کوثر وارد بر من خواهی شد
در حینی که اب خواهم داد شیعیان و دوستان ترا و منع خواهم کرد اران دشمنان ترا فاطمه
گفت ای پدر اگر ترا بر لب حوض کوثر ملاقات نکنم ترا کجا یابم حضرت فرمود در نزد میزان
مرا طلب کن گفت اگر نیابم گفت نزد صراط در حینی که ایستاده باشم و گویم رب سلم رب سلم
شیعة علی ای خدا بسلامت بگذران شیعیان علی را از صراط اما منزلهٔ خیر النساء در قیامت
وانچه پروردگار باو کرامت فرموده از مراتب عالیه جنت و شفاعت عاصیان امت ازان بالا
تراست که احدی از مقربین بان رسیده باشد از ابن عباس مرویست که روزی پیغمبر صم

نشسته بود وعلی و فاطمه و حسنین در نزد وی حاضر بودند سید عالم بایشان نکاهی کرد
وکفت بارخدایا تو میدانی که اهل بیت منند وبهترین خلایق اند در نزد من پس تو دوست دار
هر که ایشانرا دوست دارد و دشمن دار هر که ایشانرا دشمن دارد پس متوجه حضرت امیر ع
شد و کفت یا علی توی پیشوای امت من وخلیفه و وصی من و توی در قیامت قائد اهل
ایمان به بهشت جاودان وکو یا میبینم دخترم فاطمه را که در روز قیامت سوار ناقه از نور
شده و هفتاد هزار ملائکه در پیش روی او باشند و هفتاد هزار از جانب راست وهفتاد
هزار از جانب چپ وی و هفتاد هزار از عقب وی بایشان بتو رو به بهشت او رود زمام
ناقه را بجانب جنت کشند در هر جا از عرصه کاه محشر زن مومنه باشد باو ملحق شود تا همه
زنان مومنه در حزب او داخل شوند وهمکی را داخل بهشت کند پس هر زنی که نماز یومیه را
بجای اورد و ماه رمضانرا روزه بدارد و زکوة مال خود را بدهد وهر کاه استطاعت حج
هم رساند بزیارت خانهٔ خدا رود و اطاعت شوهر خود کند و علی ابن ابیطالب را دوست
دارد البته بشفاعت فاطمه داخل بهشت شود پس کفت یا علی فاطمه نور دیده وسرور سینهٔ
منست و راحت جان من و میوهٔ جنان منست و اول کسیست از اهل بیت من که بمن ملحق
خواهد شد یا علی بعد از من باو نیکویی کن و دو فرزندوی حسن و حسین را که دو نوکل
کلستان من و ریحان بوستان منند واقایان جوانان اهل بهشتند باید بنحوی که سمع وبصر
خود را محافظت میکنی ایشانرا محافظت نمایی و مرویستکه حضرت پیغمبر صم بفاطمه فرمود که
چون روز قیامت شود حق تعم جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته بسوی تو خواهد فرستاد و
بر سر قبر تو قبهٔ از نور خواهد زد و بعد از ان اسرافیل خواهد امد و سه حله از نور برای
تو خواهد اورد واسرافیل بر سر قبر تو خواهد ایستاد وخواهد کفت یا فاطمة بنت محمد قومی
الی محشرك ای فاطمه دختر محمد برخیز و بعرصه کاه محشر خرام پس تو از قبر برخواهی خواست
در نهایت ایمن ان وحلهای بهشت که اسرافیل از برای تو اورده خواهی پوشید پس ملکی که
نام او ذو نائیل باشد خواهد امد و ناقه از نور که زمام او از مروارید تر باشد و بر پشت
او محفه از طلا باشد خواهد اورد و تو بران سوار خواهی شد و ذو نائیل زمام انرا خواهد
کشید و در پیش روی تو هفتاد هزار ملك روانه شوند که لواهای تسبیح در دست داشته
باشند و چون قدری راه بروی هفتاد هزار حور العین باستقبال تو ایند که بر سر ایشان
تاجهای جواهر باشد که مرصع بزبرجد سبز باشد و در دست هر یك مجمرهٔ از نور که ۱۸

۱۸ ابی اتش رایحهٔ عود و عنبر از ان ساطع باشد و این هفتاد هزار حوری بان هیئت از
جانب راست تو روانه شوند و چون قدری دیکر راه طی نمایی مریم دختر عمران با هفتاد
هزار حور العین باستقبال تو ایند و بر تو سلام کنند واز جانب چپ تو روانه شوند وچون
مقداری دیکر مسافت طی کنی مادرت خدیجه کبری با هفتاد هزار ملك که در دست ایشان
لواهای تکبیر باشد باستقبال تو ایند وبر تو سلام کنند واز جانب چپ تو روانه شوند وچون
نزدیك عرصه کاه محشر رسی هواواسیه بنت مزاحم با هفتاد هزار حور العین باستقبال تو
ایند و با تو روانه شوند و چون بمحشر رسی از زیر عرش الهی ندایی در رسد که غضوا
ابصارکم حتی تجوز فاطمة الصدیقة ای اهل عرصات دیدهای خود را بپوشید که فاطمه
صدیقه میکذرد در انوقت همه خلایق دیدها خواهند پوشید و هیچکس ترا نخواهد دید
مکر جدت ابراهیم خلیل الرحمن و شوهرت علی ابن ابیطالب پس از برای تو منبری از نور
نصب کنند که هفتاد پایه داشته باشد و در پایین پایها فرشتکان صف صف ایستاده و در
دست علمهای نور داشته باشند و از یمین و یسار منبر حور العین صف زده باشد و هوا
و اسیه از طرف چپ تو ایستاده باشند و چون بر بالای منبر برایی حضرت روح الامین از
جانب رب العالمین بنزد تو اید و کوید ایفاطمه حاجت خود را طلب کن تو کویی یارب ارنی
الحسن والحسین ایخدا حسن وحسین را بمن بنما که ایشانرا ببینم ناکاه ایشان در نزد تو حاضر
شوند وحسین سر بریدهٔ خود را در دست داشته باشد وخون از حلقوم وی جاری باشد
و کوید یارب خذلی الیوم حقی خدایا امروز داد مرا بکیر تو در انوقت صیحهٔ خواهی زد و
دریای غضب الهی بحرکت اید و ملائکه همکی بناله و فغان ایند و صدا بلند کنند و جهنم
بخروش اید واتش از ان بیرون اید و قاتلان حسین و اولاد ایشانرا برچیند پس جبرئیل
بنزد تو اید و کوید دیکر حاجتی داری طلب کن تو کویی یارب ارحم شیعتی خدایا شیعیان
مرا رحم کن خطاب رسد که قد غفرت لهم ایشانرا امرزیدم باز خواهی کفت یارب ارحم شیعة
ولدی شیعیان فرزندان مرا رحم کن خطاب رسد که ایشانرا نیز امرزیدم باز خواهی کفت
یارب ارحم شیعة شیعتی بارخدایا شیعیان و پیروان شیعیان مرا ببخش خطاب رسد که
ایفاطمه روانهٔ بهشت شو امروز هر که پناه بتو اورد و دست در دامن محبت تو زند با تو داخل
بهشت شود پس تو با شیعیان شوهرت علی و شیعیان و دوستان فرزندانت در نهایت
اطمینان روانهٔ بهشت شوید و چون بدر بهشت رسید دوازده هزار حور العین باستقبال

تواند که همکی بر ناقهای نور سوار باشند و در دست هر یك حربه از نور باشد و مهار
ان ناقها از مروارید تر باشد و جهاز انها از یاقوت سرخ باشد و چون داخل بهشت شوند
از قدوم شما اهل بهشت بیکدیکر بشارت دهند و ایضا از حضرت رسول صم مرویست که
چون روز قیامت شود جبرئیل از برای فاطمه ناقه از ناقهای بهشت بیاورد که مهاران از
مروارید تر باشد و جهاز ان از مرجان و پهلوهای ان بدیبای بهشت مزین باشد و فاطمه
بران سوار شود و چون روانه شود صد هزار ملك از جانب راست و صد هزار از جانب
چپ او و صد هزار از پیش روی او روانه شوند و چون بدر بهشت رسد بعقب خود نکاه کند
خطاب رسد که ای فاطمه باعث بر التفات تو چیست کوید پروردکارا میخواهم امروز قدر
و منزله من معلوم شود خطاب رسد که ای فاطمه برکرد و هر که ذرهٔ محبت تو یا فرزندان تو را
دارد دست او را بکیر و باخود داخل بهشت کن پس حضرت فاطمه برکردد و در عرصات
محشر جمیع شیعیان و دوستان خود را بر چیند همچنانکه مرغ دانه بر چیند و با ایشان راه
بهشت کیرند و چون بدر بهشت رسند شیعیان و دوستان بعقب خود نکاه کنند خطاب
رسد ای دوستان من برکردید و هر که برای خواطر فاطمه شما را دوست داشته یا کرسنه از
شما را اسیر کرده یا تشنه از شما را شربت ابی داده یا برهنه از شما را پوشانیده یا منع غیبت یکی
را کرده دست او را بکیرید و باخود داخل بهشت کنید پس ایشان برمیکردند و هر که با ایشان
دوستی کرده یا بنحوی از انحاء دستکیری کرده است باخود داخل بهشت کنند و از حضرت
امام محمد باقر عم مرویست که در ان روز کسی نماند که داخل بهشت نشود مکر شکاك و
منافق و کافر و مرویست که چون فاطمه داخل بهشت شود خطاب باو رسد که ای دختر حبیب
من هزار سال قبل از ایجاد اسمان و زمین بعظمت و جلال خود قسم یاد نمودم که دوستان
تو و دوستان شوهر تو را و دوستان فرزندان تو را عذاب نکنم و چون مجملی از مناقب
و مفاخران سیده زنان را دانستی بدانکه سن شریف ان مظلومه هجده سال و هفتاد و پنج
روز بود و ان معصومه در جمیع این مدت بمشقت و زحمت و بلیه و محنت کرفتار بود و بعضی
از زحمات او از اخبار مذکوره معلوم شد و در طفولیت مادر او خدیجه از سر وی رفت و
ان مظلومه بداغ فراق مادر کرفتار شد مرویست که چون خدیجه را هنکام وفات در رسید
بخواجهٔ عالم عرض کرد که یا رسول الله دمی بنزد من بنشین که با شما وداع باز پسین نمایم و
دیدار اخرین شما را به بینم و از جمال جهان ارایت توشهٔ بردارم که عمری در خدمت 19

19 تو بسر برده ام و حال بناکام از شما مفارقت میکنم حضرت بر بالین وی نشست خدیجه
کفت یا رسول الله چند وصیت دارم اول انکه چون فاطمهٔ من هنوز سرانجامی ندارد
و کودکست و بعد از من بیمادر میماند من او را بشما سپردم باید او را نیکوداری و دست
شفقت از سر او بر نداری و وصیت دویم انکه اکر در خدمت تو تقصیری کرده باشم مرا بحل کنی
و از من راضی شوی و وصیت سیم انکه در روز قیامت مرا بازجویی و در نزد حقتعالی مرا
شفاعت کنی حضرت پیغمبر کریان شد و فرمود ای خدیجه اما در خصوص فاطمه بدان که او
پارهٔ جکر منست چکونه میتواند شد که من در حق وی کوتاهی نمایم و اما در خصوص
راضی شدن من از تو همیشه راضی بوده ام و حاشا که از تو تقصیری بوجود امده باشد
بغیر از نیکویی و هواداری از تو دیکر چیزی ندیده ام و در قیامت خواطر جمع دار که بهشت
مشتاق دیدار تواست و چون فاطمه مادر را بانحال مشاهده نمود فریاد بر کشید و زار زار
بکریست و دست در اغوش وی کرد و روی بر روی مادر میمالید و بر مفارقت وی
مینالید پس خدیجه کفت یا رسول الله مطلب بزرکی دارم که میخواهم انرا بعرض شما رسانم
و حیا مانع است میخواهم بفاطمه بکویم تا بعرض شما رساند سید عالم کریان از سر بالین وی
برخواست و خدیجه فاطمه را بنزد خود خواند و کفت ای دختر پدرت را بکوی که مادرم
میکوید التماس ان دارم که چون مرا وفات در رسد ردای مبارك خود را که در وقت
نزول وحی بر فرق همایون میافکندی کفن من کنید شاید به برکت ان حق تعلی بر من رحم
کند و مرا بیامرزد فاطمه بخدمت پدر بزرکوار امد و سخن مادر را بموقف عرض رسانید
حضرت فخر کاینات کریان شد و ردای مبارك را بفاطمه داد و کفت ببر و بمادرت بنما
تا خوشنود شود فی الحال حضرت روح الامین از جانب رب العالمین در رسید و کفت ای سید
حق تعلی ترا سلام میرساند و میکوید تو ردای خود را نکهدار که خدیجه انچه داشت در
راه ما فدا کرد کفن خدیجه با ماست و کفن وی را از بهشت بفرستیم و او را برحمت و مغفرت خود
بپوشانیم و فی الحال حق تعلی کفن او را از بهشت فرستاد مجملا ان مظلومه در طفولیت بیمادر
شد و از الم مفارقت مادر دایم محزون و کریان بود و بعد از تزویج او بجناب امیر المومنین
عم بمشقت و زحمت کرفتار شد و اعظم مصایب او مصیبتی بود که بعد از وفات پدر بزرکوار
باو رسید با وجود کرفتاری او بهجران پدر منافقان امت اتش بر در خانه او افروختند و در بر
شکم او زدند و طفل او را اسقط نمودند چنانکه در مجلس بعد مذکور خواهد شد و ان معصومه

بعد از پدر هفتاد و پنج روز حیات داشت و کار او در این مدت گریه و زاری بود و کسی
او را در این مدت خندان ندید بلکه شب و روز گریه کردی و بسوز دل بنالیدی و گریه
او بمرتبهٔ رسید که اهل مدینه ازان به تنگ امدند و گفتند ای دختر رسول الله شب گریه کن
و روز خاموش باش تا ما را اسایشی باشد یا روز گریه کن و شب ارام گیر و از حضرت امام
جعفر صادق عم مرویست که گریه کنندگان در عالم که کسی زیاده ازایشان نگریست پنج تن
بودند اول حضرت ادم از فراق بهشت اینقدر گریست که از رخساره مبارکش از بسیاری
جریان اشک دو نهر از جراحت بهم رسید دویم حضرت یعقوب که از مفارقت یوسف عم
چندان گریست که چشمش سفید شد سیم حضرت یوسف عم که در زندان انقدر از مفارقت
پدر گریست که زندانیان از گریهٔ او بفریاد امدند و گفتند یا شب گریه کن و روز ساکت
باش یا روز گریه کن و شب را بخموشی بگذران شاید ما را در یکی ازین دو وقت اسایشی
باشد و اخر الامر از جهة او غرفه ترتیب دادند که بانجا میرفت و میگریست چهارم حضرت
فاطمه که از وفات پدر بزرگوار و از مفارقت او چندان گریست که اهل مدینه بوی پیغام
دادند که ای دختر سید المرسلین گریهٔ تو ما را ازار میرساند و ما بسبب ان در رنج و تعب بعد
ازان بمقابر شهدا میرفت و میگریست پنجم حضرت امام زین العابدین عم که بعد از وقایع کربلا
و مصایب ان چهل سال از مفارقت پدر بزرگوارش گریست و در این مدت هیچ بار طعامی
از برای وی نیاوردند مگر چندان بگریستی که انطعام از اب چشم مبارکش غرق میشدی
روزی یکی از خدمتکاران بوی گفت یا بن رسول الله جانم فدای تو باد چند میگریی
میترسم از بسیار بگریه هلاک شوی فرمود هرگاه صحرای کربلا و احوال غریبان ان یاد به
رنج و عناد انخواطر میاورم و تصور میکنم که پدرم را با برادران و اعمام و خویشان و
دوستان در حضور من شهید کردند دیگر خود را از گریه ضبط نمیتوانم نمود و اگر بقدر
اندوهی که بر دل منست بگریم کسی را طاقت شنیدن نیست مرویست که چون حضرت
پیغمبر صم را دفن کردند جناب فاطمه خود را بر روی قبر او انداخت و قبر را در بر کشید
و گفت ماذا علی من شم تربة احمد ان لایشم مدی الزمان غوالیا یعنی کسی که خاک قبر
احمد را ببوید دیگر چه احتیاج ببوئیدن مشک دارد صبت علی مصایب لوانها صبت علی
الایام صرن لیالیا ریخته شد بر من مصیبتی چند که اگر بر روزها ریخته میشد شبها میشدند
و چون از سر قبر مراجعت فرمودند همه زنان مدینه در گرد وی جمع شدند پس گفت ۲.

۲. انا لله و انا الیه راجعون انقطع عنا خبر السماء منقطع شد از ما خبر اسمان اه اغبرة افاق
البلاد و کورت شمس النهار و اظلم العصران افاق تیره و تار شد و خورشید جهان تاب
غروب نمود و روز نورانی بر عالمیان تاریک شد والارض من بعد النبی حزینة اسفا
علیه کثیرة الرجفان و زمین از مصیبت پیغمبر صم محزون و غمگین و از وفات او همیشه
در لرزش است فالیبکه شرق البلاد و غربها و لیبکه مصر و کل یمان باید بگرید بر
پیغمبر صم اهل مشرق و مغرب و مصر و یمن نفسی فداک مال راسک مائلا ما وسدتک و
سادة الوسنان جانم فدای تو باد چه رو داد بسر تو که مایل شد و از استقامت باز ماند و
چه رخ نمود بتو که در خوابگاه ترا خوابانیدند پس حضرت امیر عم بخانه امد و گفت ای فاطمه
امروز در مدینه قیامتست اگر خواهی من از تو راضی باشم او از خود را بکس مشنوان و
روز خواموش باش و چون شب در اید بسر تربت منور پدر برو و زیارت کن حضرت
فاطمه چنان کرد چون شب در امد که مردمان ارامیدند حضرت امیر بخانه در امد دید
فاطمه بیهوش افتاده زمانی صبر کرد تا بهوش امد چون نظرش بر حضرت مرتضی علی افتاد
گفت یا ابا الحسن اکنون دستوری هست تا بیرون ایم حضرت امیر عم فرمود بیرون ای اما
با واز بلند گریه مکن حضرت خیر النساء چون خواست برخیزد بیفتاد حضرت امیر عم
دستش را گرفت و او را بسر روضهٔ مقدسه اورد چون فاطمه را نظر بران مرقد منور افتاد
بنالید و گفت یا ابامالک والتراب این گوهر پاک را با حفره خاک چه کار پس خود را بر روی
انقبر انداخت و روی مبارک بران میمالید و زار زار مینالید وانقدر گریست که بیهوش
شد چون بهوش امد حضرت امیر عم او را بخانه اورد انمظلومه شروع بگریه و زاری کرد
و گاهی بیهوش میشد و زمانی بهوش میامد و زنان بنی هاشم گرداگرد وی نشسته بودند
و چون متذکر ساعات و اوقاتی میشد که حضرت بخانهٔ فاطمه میامد حزن و اندوه او زیاده
میشد و گاهی بر روی حسن نگاه میکرد و ساعتی بر رخسارهٔ حسین مینگریست و میگفت
این ابوکما النبی چه شد پدر شما پیغمبر خدا چه شد انکه شما را بدوش میکشید و
نمیگذاشت بر روی زمین راه روید القصه گریه و زاری انمظلومه بحدی رسید که اهل
مدینه از گریهٔ او ملول شدند و بحضرت امیر عم شکایت نمودند و انحضرت بنزد وی امد
و گفت ای دختر خیر البشر مشایخ مدینه از گریه تو بامان امده اند و میگویند یا شب گریه کن
یا روز فاطمه گفت یا ابا الحسن چه اندک خواهد بود ماندن من در میان شما و در این چند

بوم من همکی را وداع خواهم کرد بخدا سوکند که شب و روز خواهم کریست تا بپدرم
ملحق شوم پس حضرت امیر المومنین در بقیع از جهة وی خانه ساخت وانرا بیت الاحزان
نام کرد و چون صبح میشد فاطمه حسنین را بر میداشت و بانجا میرفت تا شام میکریست و
چون شام میرسید حضرت امیر عم میرفت وایشانرا بخانه میاورد و هفتاد و پنج روز انمظلومه
بعد از پدر در حیات بود و زندکانی او باینطریق میکذشت واز حضرت امیر عم مرویست که
حضرت رسول صم را در پیراهنی که در بدن مقدسش بود غسل دادم وچون او را کفن کردم
پیراهن را برداشته حفظ نمودم و حضرت فاطمه مکرر میکفت که ان پیراهن را بمن نما چون
پیراهن را ببوی دادم انرا ببوییدو مدهوش شد بعد از ان پیراهن را برداشته پنهان کردم
و دیکر باو ننمودم و روایتی رسیده که بعد از رحلت پیغمبر صم بلال موذن از کفتن اذان
باز ایستاد و میکفت بعد از رسول صم از برای کسی اذان نمیکویم روزی حضرت فاطمه
کفت میخواهم صدای موذن پدرم را بشنوم حضرت امیر عم بلال را طلبیده امر باذان
نمود چون بلال شروع باذان نموده کفت الله اکبر حضرت فاطمه ایام حیات پدر را بیاد اورد
و بکریه درامد وچون کفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله فاطمه فریاد
زد و بیهوش شد مردم کمان کردند که از دنیا مفارقت نموده بانک بر بلال زدند که ساکت
باش که فاطمه از شنیدن اذان از دنیا مفارقت کرد بلال ساکت شد چون حضرت فاطمه
بهوش امد فرمود ای بلال اذان را اتمام کن بلال عذر خواست و بمنزل خود رجوع نمود اما
چون مدت هفتاد و چهار روز از وفات رسول الله کذشت در شب هفتاد و پنجم خبر ارتحال
بعالم بقا بالهام ملاء اعلا بحضرت بتول عذراء رسید لهذا چون صبح شد حضرت فاطمه
قدری ارد خمیر کرد تا نان پزد و مقداری کل تر ساخت تا سر فرزندان را بشوید و ساز
شستن جامهای فرزندان خود کرد دران اثنا امیر المومنین عم بخانه درامد دید حضرت
خیر النساء در یکوقت متوجه سه کار شده ازان تعجب نمود کفت ایخاتون قیامت وای بانوی
حجله کرامت ایسیده زنان وای دختر پیغمبر اخر الزمان ایعروس کم جهاز وای بانوی سرا
پرده اعزازای نهال روضه عصمت وای سرو حدیقهٔ عفت ای بضعه احمدی وای بضاعت
محمدی در مدتی که باتو بوده ام هرکز ندیده ام که در یک روز مشغول بدو کار شوی
وامروز میبینم که بسه کار اشتغال داری نمیدانم دراین چه حکمت است حضرت خیر النساء
چون این سخن را از شاه ولایت شنید قطرات عبرات از رخساره مبارک جاری کرد ۲۱

۲۱ وکفت ایشاه ولایت وای زیبنده مسند خلافت ایشهسوار عرصهٔ لافتی وای تاجدار
سورهٔ هل اتی ای ولی حضرت پروردکار وای ابن عم و وصی سید مختار هذا فراق بینی
و بینک ایام وصال سرامد و روز فراق درامد زمان مواصلت کذشت وهنکام مهاجرت
دررسید ای پسر عم پدرم را دوش در خواب دیدم که در قصری از مروارید نشسته
بود چون نظر من بروی افتاد فریاد براوردم که یابابا کجایی که از مفارقت تو دلم سوخته و
تنم کداخته شد فرمود ایفاطمه مرانیز از شوق لقای تو طاقت بسرامده و دیکر تاب مفارقت
تو ندارم و اینک منتظر توام حال وقت انست که از محنت اباد دنیا بعشرت فزای عالم اعلا
ای و زمان ان شد که قفس بدن درهم شکنی و دل از علایق دنیا بر کنی و روی بعالم
قدس اوری ای جان پدر بسیار مشتاق توام جهد کن تو تا فردا شب نزد ما باشی چون از
خواب بیدار شدم اشتیاق انعالم بر من غلبه کرد میدانم در اخر این روز یا اول شب اینده
از دنیا رحلت خواهم کرد لهذا ارد خمیر کرده ام که نان پزم که چون فردا تو بمصیبت من کرفتار
باشی فرزندان من کرسنه نباشند وجامهٔ ایشانرا میشویم جهة انکه بعد از من نمیدانم جامه
یتیمان مرا که شوید و رضای دل ایشان که جوید و کل تر کرده ام که سر ایشانرا بشویم و
موی ایشانرا شانه کنم که معلوم نیست بعد از من کیسوان ایشانرا که شانه زند و غبار از موی
ایشان که افشاند اه فاطمه نمیتوانست که موی ایشانرا غبار الوده و کیسوان دلاویز ایشانرا
شانه ناکرده ببیند چکونه میتوانست دید که بدنهای منور ایشان پاره پاره در خاک افتاده
وموهای مجعد معنبر ایشان بخون اغشته وسرهای مطهر ایشان بر نوک نیزها رفته چه نالهای
زار که از دل افکار فاطمه در مصیبت فرزند برکزیده خویش برامده و چه اشکها که از
جویبار دیده بر رخسارهٔ وی جاری شده   داغیکه کرده سر بکریبان فاطمه   صد چشمه
خون کشاده ز مژکان فاطمه   حوران چو زلف خویش پریشان درهمند   تا دیده اند
حال پریشان فاطمه   روید برنک شعله کیاه بهار غم   در خاک یثرب از تف افغان فاطمه
از عمر دوستان علی زهر میچکد   زین تلخی که ریخته برجان فاطمه   کردیده روز خلق
زدود بلا سیاه   از ابتلای شمع شبستان فاطمه   یعقوب هر یوسف او واسف کند کر
بکذرد بکلبهٔ احزان فاطمه   اما چون حضرت مرتضی علی این سخنان را شنید نالهٔ سوز
ناک از دل برکشید واب حسرت از دیده فرو ریخت و کفت انا لله وانا الیه راجعون وفرمود
ایدختر خیر البشر من هنوز از داغ فراق پدرت نیاسوده ام که نوبت مفارقت تو رسیده

و داغی دیکر بر بالای ان داغ پدید امده ایفاطمه چه بسیار کران مینماید بر من فراق تو
و پناه میکیرم بخدا از اندوه این مصیبت و بلا فاطمه کفت یا علی در این مصیبت صبر کن که
بغیر از صبر علاجی نیست و کو یا در ان وقت زبان شاه و لایت باین مقال مترنم بود صبر
است علاج هجر دانم اما چکنم نمیتوانم پس در انوقت ضعف بر حضرت فاطمه غالب شده
بود و با وجود این جامهای حسنین را میشست و بحسرت در ایشان مینکریست واه از دل
پر درد میکشید و میکفت نمیدانم که بعد از من حال شما چکونه خواهد بود و سرانجام کار
شما بکجا خواهد رسید حسنین از سخنان مادر کریان شدند حضرت خیر النساء از کریه
ایشان بیتاب شده فرمود ایجانان مادر ساعتی بقبرستان بقیع روید و مادر خود را دعا کنید
ایشان رفتند و حضرت فاطمه بر بستر بیماری خوابید و باسماء بنت عمیس کفت طعامی از
برای حسنین عم مهیا کن که چون از قبرستان بقیع بر کردند ایشانرا در فلان موضع بنشان
طعام نزد ایشان حاضر کن تا بخورند و مکذار بنزد من ایند و مرا باینحال مشاهده کنند بعد از
زمانی شاه زادکان داخل شدند اسماء بنحویکه حضرت فاطمه باو فرموده بود چنان کرد و
ایشانرا بخانه نشانید و طعام نزد ایشان حاضر کرد شاه زادکان فرمودند ای اسماء تو هرکز دیدهٔ
که ما بیمادر طعام تناول کنیم و طعام را کذاشته برخواستند و به حجرهٔ مادر امدند چون
فاطمه ایشانرا دید بحضرت امیر عم کفت زمانی ایشانرا بسر روضهٔ پدرم فرست که مرا باینحالت
نه بینند حضرت بایشان فرمود ایجانان پدر زمانی بزیارت جد خود روید و مادر خود را
دعا کنید که بسیار رنجوراست ایشان بفرمودهٔ پدر بجانب مرقد جد خود روان شدند پس
فاطمه کفت یا علی بنزد من بنشین که نفسم بشماره افتاده و هنکام وداع رسیده حضرت امیر
عم فرمود ای سیدة النساء مرا طاقت شنیدن این مقال و یارای دیدن اینحال نیست فاطمه کفت
ای پسر عم امری روی داده که از ان کریزی نیست و مصیبتی رخ نموده که از ان چاره
نیست زمانی بنشین و سر مرا در کنار کیر و سخن مرا کوش کن که از عمر من چندانی نمانده
حضرت مرتضی علی کریان بنشست و سر فاطمه را در کنار کرفت فاطمه از ضعف دیده
برهم نهاد و بیهوش شد و رخسارهٔ مبارکش زرد شد حضرت امیر عم از ملاحظهٔ اینحالت
مضطرب و پریشان شد و کمان کرد که مکر از دنیا رحلت نموده ردا از دوش مبارک خود
انداخت و عمامه از فرق همایون افکند و کفت باز هرا جواب نشنید کفت یا بنت محمد
المصطفی باز سخن نکفت و کفت یا بنت من حمل الزکوة فی طرف الرداء وبذلها علی الفقراء ۲۲

۲۲ ای دختر کسیکه طلا و نقره را بطرف ردای خود می بست و بفقرا میداد باز فاطمه
جواب نداد این بار اضطراب انحضرت بیشتر شد و سیلاب اشک از دیدهای او جاری شد
و کفت یا بنت من صلی بالملائکة فی السماء ای دختر انکسی که در اسمان ملائکه باو نماز
کردند منم ابن عم مهجور و محزون تو ساعتی با من تکلم کن و قطرهای اشک انحضرت مانند
قطرات باران بر رخساره فاطمه ریخت در انوقت دیده باز کرد و بروی حضرت امیر عم
نکاه کرد او را کریان دید کفت یا علی وقت وصیت است نه هنکام کریستن زیراکه از
عمر من چیزی باقی نمانده حضرت امیر فرمود ای دختر خیر البشر هر وصیتی داری بیان کن
کفت یا علی چند وصیت دارم اول انکه اکر در خدمت تو تقصیری کرده باشم یا امری
از من صادر شده باشد که از ان غباری بخواطر شریف شما رسیده باشد انرا عفو کنی و مرا
بحل نمائی حضرت امیر عم کریان کفت ای بضعهٔ احمدی و ای بضاعت محمدی حاشا و کلا که
از شما چیزی صادر شده باشد که باعث ملال خواطر من باشد سوای نیکوکاری و وفا
داری و ملاطفت و دلداری دیکر از شما چیزی ندیده ام و همیشه خواهش و رضای
مرا بر خواهش خود اختیار کردی وصیت دیکر بفرمای کفت وصیت دویم انکه فرزندان
مرا عزیز داری و نکذاری که بعد از من غبار غم بخواطر ایشان نشیند و اکر کستاخی از
ایشان صادر شود معذور داری و بنا بخواطر من در کذری سیم انکه پای از زیارت من
باز نکیری و مرا از خواطر فراموش نکنی که من با تو مدتی بوده ام و با تو انس و خو کرفته ام
و حال بنا کام از تو دوری مینمایم و طاقت مفارقت تو ندارم چهارم انکه در هر ساعت که
از شب وفات نمایم مرا دفن کن و مکذار که احدی از دشمنان خدا را چشم بر جنازهٔ من افتد
و بر من نماز کند پنجم انکه چون مردانرا از زنان چارهٔ نیست بعد از من امامه دختر خواهرم
زینب را بعقد خود در اور که او از برای فرزندان من مثل منست حضرت امیر عم از سخنان
فاطمه اه و فریاد از نهاد بر اورد و فرمود ایفاطمه بوصایای تو قیام نمایم امامن نیز وصیتی چند
دارم باید بشنوی کفت بکو یا علی کفت وصیت اول انکه اکر در خدمت تو تقصیری رفته
باشد یا امری که خلاف خواهش شما از من صادر شده باشد عفو نمائی دویم انکه چون بنزد
پدرت رسی سلام من فراق رسیده هجران کشیده را بوی رسانی و انچه از امت او بمن رسیده
بموقف عرض رسانی سیم انکه شکایتی از من بانحضرت نکنی و اکر از جانب من زحمتی و مشقتی
بتو رسیده باشد انرا نادیده انکاری حضرت فاطمه کفت یا علی حاشا و کلا که از شما چیزی

دیده باشم که باعث شکایت باشد در این مدت که در خدمت شما بوده ام از قولی وفعلی
از شما صادر نشده که باعث ملال دل من باشد حقا که در ایام مواصلت بغیر از جوانمردی
و فتوت دیگر از شما چیزی ندیده ام ایشان در این سخن بودند که ناگاه فغان و خروش
حسنین ع برامد و صدای واویلاه و وامصیبتا بلند کردند و گفتند ایدر بزرگوار وای
در مدینهٔ علم رسول خدا در را بگشا تا مادر را باز پسین مادر را به بینیم و با او وداع
اخرین کنیم حضرت امیر ع برخواست و در حجره را گشود و شاهزادگان را داخل کرد و گفت
ای جانان پدر چه دانستید که مادر شما در اینوقت از دنیا رحلت میکند گفتند ایدر بزرگوار
چون بسر روضهٔ جد خود رسیدیم اوازی بگوش ما رسید که ابراهیم خلیل میگفت یتیمان
زهرا امدند و اسماعیل ذبیح میگفت که شفیعان فردا امدند و محمد حبیب میگفت که اینور
دیدگان باز گردید و با مادر خود وداع کنید و دیدار اخرین او را در یابید که در این
روز دی از دنیا رحلت خواهد کرد و ما باستقبال او امده ایم و جمعی از انبیاء و مرسلین
و گروهی از ملائکهٔ مقربین با ما همراهند پس ما بتعجیل برگشته بخانه امدیم پس داخل حجره
شدند و خود را در دست و پای مادر افکندند و روی خود را بر پای مادر مالیدند
و میگفتند ایمادر و ایدختر خیر البشر دیده بگشا و بر روی ما نظر کن و بتیمان خود را التفاتی
نما ایمادر سخنی با ما بگو که جان ما از بدن مفارقت میکند حضرت فاطمه چون او از ایشانرا
شنید دیده باز کرد و دست گشوده ایشانرا در بر گرفت و گفت ایمظلومان مادر و اینغریبان
مادر ندانم بعد از من بر شما چه خواهد گذشت و جفاکاران امت با شما چه خواهند کرد پس
دختران را طلبید و سفارش ایشانرا به برادران کرد و سفارش همگی را بعلی مرتضی و
تمامی را بدست او سپرد پس حضرت امیر ع و حسنین ع بروضهٔ رسول الله رفتند حضرت
فاطمه اسماء بنت عمیس را طلبید و در خصوص تجهیز و تغسیل خود بعضی سفارشات
بوی نمود بعد از ان گفت زمانی بیرون رو و مرا تنها گذار که با پروردگار خود مناجات کنم
و رازهای خود را باوی باز گویم اسماء بیرون رفت و ساعتی صبر کرد دیگر طاقت نیاورده
داخل حجره شد شنید که فاطمه میگرید و میگوید الهی بحرمت پدرم محمد مصطفی و
بشوقی که بدیدار من دارد و بسوز دل شوهرم علی مرتضی که در فراق من میگرید و مینالد
و باندوه و حزنی که حسن و حسین در مصیبت من خواهند داشت و بفزع دختران نارسیدهٔ
من که در غم و غصه خواهند بود که عاصیان امت پدرم را بیامرز و از تقصیرات ایشان ۲۳

۲۳ درگذر و بر ایشان رحم کن در انوقت اسماء گریان شد او از گریه او بگوش فاطمه
رسید گفت ای اسما بتو گفتم که زمانی مرا تنها گذار حال بیرون رو و ساعتی صبر نما بعد از
ان مرا بخوان اگر اجابت کردم فبها والا بدان که بنزد پدر خود رفته ام و حضرت امیر المومنین
ع را طلب کن اسما از خانه بیرون رفت و بعد از زمانی داخل شد و گفت یا سیدة النساء
جوابی نشنید دیگر باره گفت ایدختر سید انبیا باز جوابی نشنید پس گفت یا بنت محمد المصطفی
و یا بنت اکرم من حملته النساء ایدختر محمد مصطفی و ایدختر نیکوترین کسی که زنان او را
زاینده و یا بنت خیر من وطی الحصا ایدختر بهترین کسان که بر روی زمین راه رفته اند
و یا بنت من کان من ربه قاب قوسین او ادنی و ایدختر کسی که به پروردگار خود بمقام قاب
قوسین او ادنی رسیده باز جواب نیامد اسماء بنزد وی رفت و جامه از روی مبارکش
کشیده دید که روح مقدسش بروضهٔ جنت پرواز نموده اسماء از پای در امد و روی
خود را بر کف پای مبارکش میمالید و زار زار مینالید و میگفت ای بتول عذراء و ای قرة
العین رسول الله چون بنزد پدرت رسی سلام مرا بوی برسان در این اثنا حضرت امام حسن
و امام حسین ع داخل شدند و گفتند ای اسماء حال مادر ما چگونه است اسماء را طاقت نماند
مقنعه از سر کشید و گفت اینور دیدگان مصطفی مادر شما از کلبهٔ فنا بروضهٔ بقا انتقال نمود
حضرت امام حسن ع خود را بر روی مادر افکند و روی مبارکش را میبوسید و گریان
گریان میگفت ایمادر مهربان با من سخنی گوی پیش از انکه روحم از جسد مفارقت
نماید و حضرت امام حسین ع بر روی پای مبارکش افتاد و گفت ایمادر منم فرزند تو حسین
سخنی بگوی پیش از ان که دلم شکافته شود و از دنیا مفارقت کنم پس عمامها از سر افکندند
و با گیسوهای پریشان گریان و نالان روی بمسجد نهادند و هر که از اهل مدینه ایشانرا
بانحالت میدید خروش و فغان برمیداشت حضرت امیر ع با اشراف و اعیان صحابه در مسجد
نشسته بودند که او از گریه حسنین ع بلند شد صحابه از جا برخواسته باستقبال ایشان
شتافتند و گفتند ایمخدوم زادگان شما را چه رسیده و باعث گریهٔ شما چیست چون از ان
خبر وحشت اثر مطلع شدند بگریه و زاری در امدند و مصیبت حضرت رسول را تازه
کردند حضرت امیر ع از اطلاع انواقعه بیهوش شده بر روی در افتاد صحابه اب بر روی
مبارکش افشاندند تا بهوش امد و با حسنین روانهٔ خانه شدند و جمیع مردان و زنان بنی
هاشم گریه کنان متوجه خانهٔ بهترین عالمیان شدند و چون حضرت امیر المومنین ع و حسنین

داخل حجره شدند بر بالین انسیدهٔ زنان نشستند و اغاز گریه و زاری نمودند حضرت
امیر ع بر حسنین نظر میکرد و میگفت ای یتیمان محمد در مصیبت جد شما خود را بمادر شما
تسلی میدادم حال خود را بکه تسلی دهم پس روی مبارك او را گشود در حوالی سر مبارکش
رقعهٔ دید در ان نوشته بسم الله الرحمن الرحیم اینست انچه فاطمه دختر رسول خدا بان و
صیت نموده گواهی میدهد بوحدانیت خدا و برسالت سید انبیا و باینکه بهشت و دوزخ
حق است و در قیامت و معاد شکی نیست یا علی منم دختر محمد که خدا مرا بتو تزویج نموده که
در دنیا و اخرت زوجه تو باشم و هیچکس بمن نزدیکتر از تو نیست پس مرا غسل ده و کفن
کن و بر من نماز کن و در شب دفن کن و استودعك الله و اقرء علیك و علی اولادك
السلام و من تو را بخدا میسپارم و سلام من بر تو و بر فرزندان تو باد پس حضرت امیر ع
بنحویکه وصیت نموده بود غسل داد و کفن کرد و بر او نماز کرد و چون جنازه و برا نزد قبر
برد و خواست او را در قبر گذارد دو دست از میان قبر پیدا شد شبیه بدستهای حضرت
پیغمبر ص و جسد منور حضرت فاطمه را گرفته داخل قبر نمود پس حضرت امیر ع در کنار
قبر ایستاده ندا کرد یا ارض استودعتك و دیعتی هذه بنت رسول الله ای زمین من امانت
خود را که دختر رسول الله است بتو سپردم بعد از ان ندائی از زمین بر امد که یا علی من با و
مهربان ترم از تو ازرده مباش پس اندوه و حزن انحضرت بهیجان امد و قطرات عبرات
بر رخسارهٔ مبارکش جاری شد و روی بقبر حضرت رسول ص کرد و گفت السلام علیك
یا رسول الله السلام علیك یا حبیب الله السلام علیك یا نور الله السلام علیك یا صفوة الله
سلام بر تو باد ای پیغمبر خدا و برگزیدهٔ خدا از جانب من دختر حبیبه و نور دیدهٔ تو که
در این زمان وارد بر تو شد و بزیارت تو امده و امشب در جوار تو خوابیده یا رسول الله
دخترت در مفارقت تو ضعیف و نالان شده بتو ملحق شد یا رسول الله عن صفیتك صبری
ای رسول خدا در مصیبت نور دیده و برگزیده تو صبر و شکیبائی من بنهایت رسیده یا
رسول الله امانتی که بمن سپرده بودی باز پس گرفتی و بسبب ان زمین و اسمان در نظر
من تیره و تار شده و مادامیکه در قید حیات باشم اندوه ان مصیبت از دل من محنت زده بیرون
نخواهد رفت و قضایا و بلایائی که بعد از تو کشیده ام فرزند دلبندت بعرض خواهد رسانید
پس اصحاب سید مختار از مهاجر و انصار بخدمت حیدر کرار شتافتند و مراسم گریه و زاری
بجای اوردند و مصیبت حضرت رسالت پناه را تازه کردند و حضرت امیر ع اشعاری ۲۴

۲۴ چند در مرثیهٔ او فرمود که از ان جمله این دو بیت است لکل اجتماع من خلیلین فرقة
و کل الذی دون الفراق قلیل یعنی هر اجتماعی را در میان دو دوست افتراقی در پیست
و هر مصیبتی بغیر از مصیبت فراق اندکست وان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان
لا یدوم خلیل بدرستیکه گم کردن من فاطمه را بعد از مفارقت از پیغمبر دلیلست ظاهر
بر اینکه دوست دائمی در اینعالم نمیباشد و باز انحضرت در مرثیه وی گفته نفسی علی
زفراتها محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفراتی یعنی روح من با سوزش دل من محبوس است
کاش هر دو یکمرتبه بیرون اید لاخیر بعدك فی الحیوة وانما ابکی مخافة ان یطول حیوتی
نیکوئی نیست در زندگی بعد از تو ای فاطمه و گریه من از برای انست که میترسم حیات
من بعد از تو طول کشد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الدنیا جنة لاعدائه و محنة لاحبائه و کل البلاء بانبیائه ثم باولیائه
ثم بالامثل فالامثل فی درجات محبته و ولائه فجعل اعظم الناس مصیبة و اثقلهم رزیة سید
البریة وعترته الطاهرة العلیة حتی خربوا علیه الابنیة وضیقوا علیهم الاودیة وکانت السیوف
تقطر من دمائهم و الاغلال فی اعناق احرارهم و امائهم اضرموا النیران علی دار الرسول و
اسقطوا ثمرة فؤاد البتول قتلوا اسد الله فی سجوده و طعنه شر الناس بکفره و جحوده فنحمده
علی ما اعظم مصیبتنا فی هذه الشدائد و الباساء کما نحمده فی الجدة و الرخاء و نشکره علی ما
اجل رزیتنا فی تلك المصائب و اللاواء کما نشکره فی النعمة و الالاء و نستعین و نتوکل علیه
فی السراء و الضراء و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له شهادة تقربنا الیه و تبشرنا
بالرضوان الاکبر و حسن اللقاء و نشهد ان محمدا خاتم الانبیاء شهادة تورثنا شفاعته و یجعلنا
تحت لوائه یوم الجزاء و نشهد ان علیا سید الاوصیاء شهادة تدخلنا الجنة و تفیضنا بصحبة اهل
المودة و الوفاء و نشهد ان ذریته و عترته الائمة البررة الاتقیاء فصلوات الله علیهم ما دامت
الارض تحت السماء و لعنة الله علی اعدائهم فظالمیهم من اهل الکفر و الشقاء عظم الله اجورنا
بمصیبة ابن عم الرسول و المزوج فی السماء بفاطمة البتول قرة عیون الاحباب و اکلیل مفارق
التابعین و الاصحاب غرة المهاجرین و صفوة الهاشمیین امام الائمة و کاشف الغمة و سلیل
النبوة و المخصوص بالاخوة اشرف اولیاء الاشراف و اعرف اصفیاء الاعراف و شمس ال
عبد مناف ضیاء العمی بدر الدجی علم الهدی امام الوری لیث الوغا صاحب اللوا المقتول

بسيف الاشقياء والمذبوح فى المحراب الصلوة على الملاء اعنى يد الله و وليه واسد الله وعليه
فواعجباه من مصيبته و واحسرتاه من محنته بالهامن مصيبة مااجلها بين المصائب و بالهامن
نائبة مااشدها بين النوائب لقد تقطعت بها الاكباد و توحشت لها الارواح من الاجساد
تقلقلت بها الجبال الراسيات و تزلزلت منها الارض و السموات اسفى على المولى التقى الى
الائمة الاطهار و جيدرة الزكى قتله كافر خبيث زنيم لعين فاسق شقى ابواويلا واحسرتا بر
مولاى مومنان و پيشواى متقيان كه كافر ولد الزنا او را بى تقصير و كناه بتيغ بيدريغ شهيد
كرد وامصيبتاه از اين غم و وامحنتاه از اين اندوه و ماتم اه از درد ناتوان شده تاب
و توان غم كرديده ناله مرثيه خوان از زبان غم غمها زمان زمان شود افزون جهان
جهان مشكل كه كنجد اينهمه غم در جهان غم يكدانه اشك ماتمى و يك خزانه در زين
غصه قيمتى شده جنس دكان غم ايبرادران از جمله وقايعيكه داغ ماتم بر جكر عالم و عالميان
نهاده و بساط عيش و نشاط كافهٔ شيعيانرا بر باد داده بلكه موى مردان و زنان ايشانرا اسفيد
كرده و پشت پير و جوان ايشانرا شكسته واقعه شهادت پيشواى مومنان و سركردهٔ
موحدان و تاجدار سورهٔ هل اتى و محرم اسرار مصطفى شهسوار معركهٔ سعادت و سپه
سالار لشكر شهادت پيشرو مصيبت رسيدكان امت و سرخيل جان باختكان عالى همت
اعنى شكوفهٔ باغ ابوطالب و ملقب بلقب اسد الله الغالب است كه شقى ترين اهل كفر و جحود
بتيغ بيدريغ زهر الود فرق مبارك ان كعبهٔ مقصود ارباب شهود را در ماه رمضان در نماز
صبح در هنكام سجود پرورد كار معبود شكافت و او را در محراب عبادت دست و پا زنان
و فزت برب الكعبة كويان در ميان خون كذاشت ايشيعيان در مثل اينمصيبت بايد خود
دارى ننمود و كوى سعادت را از ميدان خيل عزاداران ربود پس بايد كاهى صد از نهاد
خود براورد و زمانى اه اتش بار از دلهاى شكسته بر كشيد ساعتى سيلاب خون از جوبيار
ديده جارى سازيد و هنكامى كونهاى خود را بناخن غيرت خراشيد روز عزاست
فكر خروش فغان كنيم دلرا باه و ناله بلب همزبان كنيم بايد براى سينه اكر داغ وام كرد
دلهاكر و نهيم جكرها ضمان كنيم كاهى بسر كنيم باين قدسيان هرجا كه يكدريده
كهكشان كنيم نسرين اشك رابنم كاوش جكر در نخل بندى شهدا ارغوان كنيم
ايبرادران باداوريد وقتى راكه انسيد مومنان از الم زخم تيغ زهر الود بر خود ميپيچيد
و در ميان خون خود ميغلطيد و جميع زنان و دختران بنى هاشم در دور او برفرق ۲۵

۲۵ و روى خود ميزدند و صداى واعلياه و واماماه بملكوت اعلا ميرسانيدند و ام كلثوم
غمديده در پيش روى ايشان موى خود را پريشان ساخته و دست غم بر سر ميزد و اين
اشعار راميخواند الا ياعين جودى و اسعدينا الا فابكى امير المومنينا اى چشم نيكويى
كن بر امير المومنين و يارى كن بامادر كريستن و تبكى ام كلثوم عليه بعبرتها و قد
رات اليقينا ميكريد براو ام كلثوم و همه اشك خود را در ماتم او جارى نموده بجهة انكه
ملاحظه ميكند انچه بر پدر او رسيده از زخم كشنده و ابكى خير من ركب المطايا و فارسها
و من ركب السفينا ايچشم كريه كن بر بهترين سوارى كه سوار اسبان رهوار و شتران خوش
رفتار شد و من صام الهجير و قام ليلا و ناجى الله خير الخالقينا كريه كن بر كسى كه در روزها
روزه بود و در شبها بر ميخواست و با پروردكار خود در مناجات بود امام صادق بر تقى
فقيه قد حوى علما و دينا كريه كن بر امام راستكوى نيكوكار متقى دانشمند كه علم و
ايين را جمع نموده بود و مرحب قده بالسيف قدا و عفر ذى الخمار على الجبينا كريه كن
بران شجاع مكرمى كه مرحب خيبر را بشمشير پاره پاره ساخت و جبين ذا الخمار را بر خاك
مذلت ماليد مضى بعد النبى فدته نفسى اباحسن و خير الصالحينا كذشت بعد از پيغمبر
ورو بعالم باقى نهاد فداى تو باد جان من اى ابو الحسن و اى بهترين صالحان امت فلا والله
لاانسى علينا و حسن صلوته فى الراكعينا بخدا قسم كه فراموش نخواهم كرد على را و نماز
او را در ميان نماز كذارندكان الا قل للخوارج حيث كانوا فلا قرت عيون الحاسدينا
بكو بطائفهٔ خوارج كه چشم شما روشن مباد الا فابلغ معوية ابن حرب فلا قرت عيون
الشامتينا و برسان بمعوية ابن حرب كه چشم شماتت كنندكان كور باد مرويست كه در
انوقت ام كلثوم اين مرثيه راميخواند و زار زار ميكريست و از كريه او دوست و دشمن كريه
ميكرد و از كثرت ناله و زارى زنان بنى هاشم هر كه در كوفه بود از مرد و زن كريه ميكرد
حتى اينكه مرويست در هيچ وقتى كسى نديده كه زن و مرد كريه كننده زياده از ان روز
بوده باشد و مخفى نماند كه ما اولا در اينجا احاديثى چند كه دلالت كند بر جلالت قدر و مرتبه
او در نزد خدا ذكر ميكنيم و بعد از ان اشاره ميكنيم ببعضى از صفات كمالات او كه از جمله
انها صبر انجنابست در بلاها و محنتى كه در دنيا باو رسيده و در بعضى از اخبار و اثار مذكور
مينماييم كه تحمل ذكر انها باعث رقت قلوب مومنان كردد و بعد از ان بيان قصه پرغصه
شهادت او را ميكنيم و چون جلالت قدر او در نزد خدا و رسول از ان بالاتر است كه

احدیٔ متصدی بیان ان تواند شد و احادیثی که در این خصوص وارد شده اکثر از
انست که حصر ان ممکن نیست لهذا ما در اینجا بچند حدیث اکتفا مینمائیم از عایشه
مرویست که شبی پیغمبر صم در حجرهٔ من بود در اثناء شب بیدار شدم دیدم پیغمبر صم در رخت
خواب نبود برخواستم حجره را ملاحظه نمودم در انجا نیز نبود بیرون امدم و در سایر حجرات
کردیدم او را در هیچیك نیافتم تشویش و اضطراب برمن غالب شد که مبادا خدا نخواسته
امری رو داده باشد بر پشت بام برامدم دیدم پیغمبر صم در انجا ایستاده و با پروردکار
مناجات میکند من در کوشه پنهان شدم که مناجات انحضرت را بشنوم ناکاه شنیدم که
میکوید الهی اسئلك بخیر خلفك علی ابن ابیطالب ان تغفر امة محمد ایخدا سوال میکنم ترا
به بهترین خلفان تو علی که امت محمد را بیامرز الهی انشدك باحب الناس الیك علی ابن
ابیطالب ان ترحم عصاة امتی ایخدا قسم میدهم ترا بمحبوبترین مردم در نزد تو که علی ابن
ابیطالبست که عاصیان امت مرا رحمت کن و من مدت طویلی مکث کردم که پیغمبر در انمدت
امثال این کلمات را میکفت چون اینحالت را مشاهده کردم بنزدیك پیغمبر صم رفتم حضرت
مرا دید کفت ایعایشه کجا بودی عرض کردم چون شما را در رخت خواب ندیدم خوف
کردم که مبادا خدا نخواسته امری رو داده باشد لهذا در تفحص شما به پشت بام برامدم
فرمود ایعایشه بمنزل خود رجوع کن عرض کردم یارسول الله سوالی دارم فرمود بکو کفتم
الیس لله الملائکة المقربون ایا از برای خدا ملائکهٔ مقربین نیست فرمود بلی هست کفتم
الیس لله الانبیاء المرسلون ایا خدا را پیغمبران مرسل نیست فرمود بلی هست کفتم الست انت
سید المرسلین الست انت خاتم النبیین ایا تو اقای پیغمبران و خاتم ایشان نیستی فرمود بلی
من سید و خاتم پیغمبرانم مقصود خود را بکو کفتم با وجود انکه خدا را فرشتکان مقرب و
پیغمبران مکرم هست و مثل تو نبی وجود دارد چرا خدا را بعلی قسم میدهی حضرت فرمود
ایعایشه در وقتی که بر بام برامدم که عاصیان امت را دعا کنم نظر بملك و ملکوت کردم و بر جمیع
مقربان بارکاه احدیت اطلاع یافتم و علم بقدر و مرتبه هریك در نزد خدا بهم رسانیدم مرتبهٔ
هیچیك را بالاتر و رتبهٔ احدی را والاتر از رتبهٔ علی نیافتم و بخدا قسم که اکر مطلع بر بهتر از علی
میشدم خدا را قسم باو میدادم   درکتاب مجالس از حضرت صادق عم روایت شده که
شخصی بنزد خواجهٔ عالم امد و عرض کرد یارسول الله فلان شخص از راه دریا بمایهٔ قلیلی
بعنوان تجارت به چین رفته در اندك زمانی معاودت نموده و غنیمت و منافع بسیار ع۲

ع۲ اورده و باینجهة محسود جمیع دوستان و خویشان و همسایکان خود شده حضرت
فرمود مال دنیا هرچند زیادتر میشود زحمت صاحب ان بیشتر میکردد پس باید در نظر شما
اهل دنیا او قع و عظمی نباشد و غبط بر ایشان نبرید مکر کسی که مال خود را در راه خدا
بذل کند پس فرمود میخواهید خبر دهم شما را از کسی که مال او کمتر است و غنیمت او از همه
بیشتر و انچه مهیا شده از مثوبات و خیرات از جهة او در خزانهٔ عرش رحمن محفوظ است صحابه
عرض کردند بلی خواجهٔ عالم فرمود نظر کنید باین شخص که میاید چون نظر کردند مرد
انصاری را دیدند که میامد و لباس کهنه پوشیده حضرت فرمود در این روز از نقد طاعات
و خیرات از این مرد به بالا برده اند که اکر بر جمیع اهل اسمانها و زمینها قسمت شود نصیب
انکه حصهٔ او از همه کمتر باشد انست که جمیع کناهان او امرزیده شود و بهشت او را واجب
شود اصحاب عرض کردند بچه عمل باین مثوبات رسیده حضرت فرمود از او سوال کنید
پس اصحاب متوجه او شدند و باو کفتند کوارا باد ترا انچه پیغمبر صم بتو نوید و بشارت داد
امروز چه عمل کردهٔ انصاری کفت امروز عملی نکرده ام مکر اینکه از خانه بیرون امدم از
جهة حاجتی که داشتم و چون وقت دیر شده بود کفتم یحتمل ان حاجت امروز بر اورده نشود
با خود کفتم امروز از پی ان حاجت نمیروم و انرا عوض میکنم بنظر کردن بر روی علی بن
ابیطالب زیرا که از پیغمبر صم شنیدم که نظر کردن بر روی علی عبادتست حضرت فرمود اری
والله النظر علی وجه علی عبادة وای عبادة بخدا قسم که نظر کردن بر روی علی عبادتست
و چه عبادتی ایمرد انصاری چنین است که رفتی تحصیل دیناری بکنی از جهة قوت عیال
خود و چون ان میسر نشد بدل کردی انرا بنظر کردن بر روی علی در حالتیکه دوستی او
در دل تو جا کرده و اذعان و اعتقاد بفضل او نموده ان شخص تصدیق نمود حضرت فرمود
این نظر کردن بر روی علی بهتر است از برای تو از اینکه جمیع دنیا زر سرخ شده باشد و همه
از تو باشد و همه را تو در راه خدا انفاق کرده باشی و بدانکه در عدد هر نفسی که در رفتن
بسوی علی کشیده شفاعت هزار نفر را در قیامت خواهی کرد پس بشفاعت تو حق تعلی
چندین هزار هزار نفس را از اتش جهنم ازاد خواهد کرد   روایت صحیح درکتب شیعه
و سنی از حضرت پیغمبر صم روایت شده که انجناب فرمودند شبیکه مرا بمعراج بردند در
ملکوت اعلا بر یمین عرش ملکی را دیدم که بر منبری از نور نشسته و قبهٔ از یکدانه مروارید
سفید بر بالای سر او نصب شده لمعان ان قبه بحدی بود که هریك از ظاهر و باطن ان در

دیگری نمایان بود و فرشتکان بیحد و حصر در برابر او از یمین و یسار صف زنان ایستاده
بودند و در غایت خشوع و انکسار باو نکاه میکردند بجبرئیل کفتم ایبرادر اینملك کیست که
صاحب اینقدر جلالت و عظمت است جبرئیل کفت ایبرادر این ملك نیست نزدیك او رو و
او را سلام کن چون نزدیك رفتم و سلام کردم دیدم ان حبیب دل من و اوام جان من و برادر
و ابن عم من علی بن ابیطالبست کفتم ایجبرئیل مکر علی در عروج بملکوت اعلا بر من پیشی
کرفته کفت نه و لیکن قدسیان ملاء اعلا و ساکنان عالم بالا نظر بمحبت جبلی و دوستی
فطری که با برادرت علی داشتند مشتاق لقای او شدند و اینقدر محبت و شوق بر ایشان
استیلا یافت که طاقت ایشان طاق شد و دیکر صبر نتوانستند نمود همه بزبان عجز و انکسار
بدرکاه پروردکار نالیدند که خداوندا دیکر تاب مفارقت علی را نداریم و بسوی تو
از این الم شکایت میکنیم پروردکار عالم این ملك را از نور علی بصورت او در یمین عرش
خود خلق کرد و جمیع ملائکهٔ ملکوت و سکان صوامع جبروت در هر روز و شب جمعه
هفتاد مرتبه بزیارت او میایند و بلقای او شرفیاب میکردند و تسبیح و تقدیس الهی بجا
میاورند و ثواب انرا هدیهٔ دوستان علی میکنند و در این هیچ تعجبی نیست چراکه خواجهٔ
عالم بابی ذر غفاری کفت ای اباذر بدرستی و تحقیق که هریك از ارکان عرش الهی
هفتاد هزار فرشته است که هیچ عبادتی و تسبیحی نمیکنند و عمل ایشان منحصر است بدعا کردن
از جهة شیعیان علی و مرویست که انصورت بان کیفیت بود و همیشه ملائکه بخدمت او
میرسیدند تا وقتیکه ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق همایون ان قبلهٔ عالمیان زد تغییر در
انصورت بهم رسید و فرق او شکافته شد بنحوی که در زمین سر انجناب شکافته شده بود
و فرشتکان چون انحالترا دیدند فریاد و فغان بر اوردند و بدرکاه احدیت عرض کردند
که ای عالم السر و الخفیات این چه حالتست که ما مشاهده میکنیم خطاب در رسید که
ایکروه ملائکه در انوقت در زمین مرتضی علی را در حینکه در سجده بود و تسبیح و تقدیس
مرا بجا میاورد شهید کردند پس جمیع ملائکه باواز بلند لعنت بر قاتلان انحضرت کردند و
جبرئیل دفعة از سدرة المنتهی بزمین نازل کردید و باواز بلند که همه عالم شنیدند ندا
داد که قتل امیرالمومنین ع و از حضرت صادق ع مرویست که از جملهٔ مکنونات علم ماست
و باید از غیر شیعیان مخفی داشت انست که در وقتیکه جدم حسین ع را شهید کردند
ملائکهٔ چند بامر پروردکار بکربلا نزول نمودند و شبه و مثال حسین را بهمان ۲۷

۲۷ هیئت که در صحرای کربلا افتاده بود باسمان بردند بنزد صورت امیرالمومنین و
بان ضم نمودند و هر صبح و شام ملائکه ملکوت اند و صورت را زیارت میکنند و لعنت
بر قاتلان ایشان میکنند و ایضا از عایشه مرویست که دیدم حضرت اقدس نبوی پرا دست
در کردن علی کرده بود و او را میبوسید و میکفت بابی الوحید الشهید پدرم فدای تو باد
ای یکانهٔ بیهمتا و شهید راه خدا و مکرر حضرت پیغمبر ص عرق از روی او پاك میکرد
و عرق او را بر روی خود میمالید و در روز حرب خندق عمرو بن عبدود زخمی بر سر
انحضرت زده بود حضرت رسول انرا بدست خود می بست و دعائی چند میخواند و بران میدمید
و میفرمود اینا کون اذا خضب هذه من هذه کجا خواهم بود در روزی که این محاسن از خون
این سر خضاب شود در بعضی از کتب معتبره مرویست که روزی پیغمبر ص بخانهٔ فاطمه امد
و کفت ای دختر من امروز مهمان توام و در ان روز هیچ طعامی در خانهٔ فاطمه نبود و اهل بیت
همه کرسنه بودند پس حضرت پیغمبر ص نشست و اهل بیت همکی در نزد وی نشستند ناکاه
جبرئیل نازل شد و کفت یا رسول الله پروردکار عالم سلام میرساند و میفرماید که بکو بعلی
و فاطمه و حسن و حسین که از میوهای بهشت چه میوه میخواهید حضرت پیغام الهی را بایشان
رسانید همه ساکت شدند و امام حسین ع کفت ای جد بزرکوار مرا مرخص بفرما من اختیار
کنم همکی کفتند انچه تو اختیار کنی ما بان خشنودیم امام حسین ع کفت من رطب را اختیار
کردم و ازان وقت رطب نبود پس حضرت رسول ص کفت ای فاطمه باندرون حجره رو
و رطب را بیرون اور چون فاطمه داخل حجره شد طبقی از بلور دید مملو از رطب تازه بود
و مندیلی از سندس سبز بهشت بر روی ان افکنده بود حضرت فاطمه طبق را برداشته بنزد
پدر بزرکوار اورد و بر زمین کذاشت حضرت پیغمبر کفت بسم الله الرحمن الرحیم و رطبی
برداشته بدهان امام حسین کذاشت و فرمود هنیئا مریئا لك یا حسین یعنی کوارا باد ترا
ای حسین و رطبی دیکر برداشت و بدهان امام حسن کذاشت و کفت هنیئا مریئا لك یا حسن
دانه دیکر برداشت و بدهان فاطمه کذاشت و کفت هنیئا مریئا لك یا فاطمه پس رطبی
دیکر برداشت و بدهان حضرت امیرالمومنین ع کذاشت و فرمود هنیئا مریئا لك یا علی
و برخواست بسجده افتاد و چون سر از سجده برداشت حضرت فاطمه کفت ای پدر سبب بر
خواستن و سجده کردن چه بود فرمود چون رطب بدهان حسین کذاشتم میکائیل و اسرافیل
کفتند هنیئا مریئا لك یا حسین پس من بایشان موافقت کردم و چون دانه دیکر را بدهان

حسن کذاشتم میکائیل و جبرئیل کفتند هنیئا مریئا لك یا حسن من نیز متابعت کردم وچون
دانه دیکر بر دهان تو کذاشتم حوریان بهشت سر از غرفات بهشت بیرون اورده در کمال
فرح و شادی کفتند هنیئا لك یا فاطمه من با ایشان موافقت کردم و چون رطب را بدهان
علی کذاشتم ندا از جانب پروردکار شنیدم که فرمود هنیئا مریئا لك یا علی پس من متابعت
پروردکار کردم و از جهة تعظیم و اجلال وی برخواستم و بسجده افتادم پس ندا از جانب
پروردکار بمن رسید یا محمد صم اکر تا انقراض عالم رطب در دهان علی میکذاشتی من از برای
هر دانه هنیئا مریئا لك یا علی میکفتم ایضا از حضرت رسول صم مرویست که در وقتیکه مرا
بمعراج بردند در مقام قاب قوسین او ادنی رسیدم و ایستادم ندا از جانب پروردکار رسید
که یا احمد در زمین کرا دوست داری کفتم هر که را تو دوست داری و مرا بدوستی او
امر میکنی خطاب در رسید که یا محمد صم تورا امر میکنم بدوستی علی زیرا که من او را دوست
میدارم و چون باسمان چهارم معاودت نمودم و با جبرئیل ملاقات کردم جبرئیل پرسید که
پروردکار بتو چه کفت کفتم مرا امر بمحبت علی کرد جبرئیل کریست و کفت والذی بعثك
بالحق نبیا لو ان اهل الارض یحبون علیا کما یحبه اهل السموات لما خلق الله نارا قسم بخدای
که ترا بحق برانکیخته که اکر اهل زمین دوست میداشتند علی را هم چنانکه اهل اسمان او را
دوست دارند هر اینه خدا جهنم را خلق نمیکرد و از این حدیث مستفاد میشود که دوستی
انجناب اعظم طاعاتست و در این شکی و شبه نیست و اخبار بی نهایت بر این دلالت میکند
و چکونه حب او افضل طاعات نباشد و حال انکه سلمان فارسی از اعاظم اصحاب رسول الله
بود و عمر خود را در خدمت انحضرت صرف نموده و لذت دنیا را ترك کرده بود و همیشه
در طاعات و عبادات مشغول بود و پیغمبر صم مکرر مدح او را میکرد با وجود این مراتب
ابن عباس میکوید بعد از فوت وی او را در خواب دیدم در بهشت در قصر بلندی که از
یاقوت بود نشسته و تاج مکلل بجواهر بر سر و سندس واستبرق بهشتی در بر مجملا منزلت
و جلالت او بحدی بود که هیچ چشمی ندیده و هیچ کوشی نشنیده من او را بان حالت مشاهده
کردم کفتم یا ابا عبد الله بم نلت بذلك بچه عمل باین مرتبه رسیدی سلمان کفت یا ابن
عباس والله ما نلت بذلك الا بحب علی ابن ابی طالب بخدا قسم که باین مرتبه نرسیدم مکر
بدوستی علی و علی ابن محمد صوفی که در عصر امام محمد باقر عم بود نقل کرده که من شیطان را
دیدم بمن کفت تو کیستی کفتم از اولاد ادم ابو البشرم کفت لا اله الا الله تو از قومی هستی ۲۸

۲۸ که کمان میکنند خدا او را دوست میدارند و با وجود این معصیت او را میکنند و ابلیس
را دشمن دارند و مع ذلك اطاعت او میکنند پس باو کفتم تو کیستی کفت منم صاحب عصا
و رداو اسم بزرك و منم صاحب چوب دستی و طبل عظیم منم کشنده هابیل و منم که با نوح در یك
کشتی سوار شدم و ناقه صالح را پی کردم و منم افروزنده اتش ابراهیم و تدبیر کننده قتل
یحیی و سازنده اره از جهة کشتن زکریا و تمکین دهندهٔ قوم فرعون از نیل و منم که اسباب
سحرها مهیا کردم و انرا ببرادر موسی رسانیدم و منم سازندهٔ کوسالهٔ سامری از جهة بنی اسرائیل
و منم که با ابرهه بمکه امدم از جهة خرابی کعبه و منم جمع کنندهٔ لشکر از برای جنك محمد صم
در روز احد و خیبر و اندازندهٔ حسد بر دلهای منافقان در روز سقیفه از جهة غصب
حق خلیفه و منم هودج و شتر در جنك جمل و منم که در میان لشکر صفین ایستاده بودم و قوم
معویه را تحریص بر حرب علی میکردم و منم شماتت کننده بمؤمنین در کربلا و کشندهٔ
اصحاب و یاران سید الشهدا منم امام منافقین منم شیخ کمراهان و مقتدای بیدینان منم ابومرة
خلق شد از اتش نه از خاك منم مغضوب درکاه رب العالمین یعنی ابلیس لعین پس صوفی
میکوید چون یافتم که او شیطانست کفتم ترا بخدا قسم میدهم که عملی را بمن تعلیم کن که بان
مقرب درکاه شوم و در نوایب زمان بان پناه برم کفت اقنع من دنیاك بالعفاف و الکفاف
واستعن علی الاخرة بحب علی بن ابیطالب و بغض اعدائه یعنی قناعت کن از دنیا بقدر کفاف
و نکهدار شکم را و فرج را از حرام و یاری بجوی بر اخرت بدوستی علی و عداوت دشمنان
وی بدرستی و تحقیق که من در هفت اسمان عبادت کردم و در هفت زمین معصیت کردم
و بر جمیع مخلوقات اسمان و زمین مطلع شدم و نیافتم ملك مقربی و پیغمبر مرسلی را مکر
اینکه بدوستی علی نزدیکی بخدا میجستند و در طلب مهمات از خدا بعلی متوسل میشدند
و او را شفیع خود میکردند و هرکاه فی الجمله اطلاع بر جلالت و قدر و منزلت او نزد خدا
و رسول یافتی بدانکه انعالیجناب مستجمع جمیع صفات کمالیه بود و در جمیع کمالات صوریه
و معنویه بنهایت رسیده بود و احدی از اولین و اخرین بحوالی مرتبه او نرسیده اما مرتبهٔ
او در علم احدی شکی ندارد که او بعد از رسول اعلم عالمیان بود و هر علمی باو منتهی میشد
و هر صاحب فنی از فنون علوم فن خود را نسبت باو میدهد و باین سبب تفاخر میکند و بالجمله
این معنی ثابت است و احتیاج به بیان ندارد و اما حلم و عفو او از معامله با دشمنان خود که باو
غایت بدی و بی ادبی کرده بودند معلوم میشود زیرا که بسی از اعدای او مثل مروان بن حکم

وسعد بن عاص وعبد الله بن زبیر وغیرهم بدیها باو کردند ودر منابر و محافل سب انحضرت را
کردند و در جنك جمل که بایشان غالب شد هیچ متعرض ایشان نشد وهمکی را رها کرد
وهیچ سخن ناخوشی بروی ایشان نکفت واین همه جهة این بود که میخواست انچه از وصادر
شده باشد از برای خدا باشد و امری که از برای خواهش نفس باشد از و صادر نشود
و در حلم او همین معامله با ابن ملجم ملعون کافیست که در وقتیکه ضربت بر فرق مبارك او
زد او را کرفتند و بخدمت انحضرت اوردند حضرت درباب مراعات او وصیت بامام حسن ع
کرد و فرمود انچه من میخورم باو بدهید بخورد و تا من هستم کسی او را اذیت نرساند و
مرویست که غلامی از انجناب در پس دیوار ایستاده بود او را هفتاد مرتبه باواز بلند خواند
جواب نداد اخر حضرت بعقب دیوار نکاه کرد او را دید کفت ای غلام او از مرا شنیدی کفت
اری شنیدم فرمود چرا جواب ندادی کفت میخواستم ترا بخشم بیاورم حضرت فرمود من حال
انکس را بخشم میاورم که ترا باین داشت یعنی شیطان پس فرمود ترا در راه خدا ازاد کردم
و تا زنده باشم اخراجات تو در عهده من باشد و اما شجاعت انحضرت ازان مشهورتر است.
که احتیاج به بیان باشد و مقامات او در حروب مشهور و غزوات او در کتب علماء
فریقین مسطور و یکی از ضربتهای قوة بازوی او ضربتی بود که بر عمرو بن عبدود زد
که پیغمبر صم در شان او فرمود ضربت علی یوم الخندق خیر من عبادة الثقلین یعنی ضربت
علی در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس هو الشجاع الذی لم یفر قط و لا ارقاع
من کتیبة او ست شجاعی که هرکز در جنك از شجاعی فرار نکرده و هیچ شجاعی از ضربت او
جان نبرده و از هیچ لشکری نترسیده و در شان او کفته اند اذا علا قد و اذا وسط قط یعنی
هرکاه قد مبارك علم میکرد هر یك از راکب و مرکب را بدو حصه میکرد و هرکاه پشت همایون
را خم میکرد هر یك از راکب و مرکب را بدو نیم مینمود و هرکرا او میکشت قوم او مفاخرت
میکردند که این کشته اسد الله الغالب است و هر شجاعی از شجاعان عرب که لحظهٔ در پیش
او درنك میکرد و بعد ازان در پیش شجاعان مفاخرت میکرد مجملا شجاعت او در میان
همه طوایف مشهور است پادشاهان روم و فرنك صورت مبارك او را بهیئتی که متوجه
حرب بود در عبادت خانهای خود نقش کرده اند و پادشاهان ترك و دیلم صورت مبارك
او را بر شمشیرهای خود برای تیمن و تفائل بظفر و فتح نقش کرده اند و بر شمشیر الب ارسلان
و سلطان ملك شاه سلجوقی و رکن الدوله و عضد الدولة وغیر ایشان از پادشاهان ۲۹

۲۹ ال صفویه صورت مبارك ان حضرت نقش بود و فتح جمیع غزوات رسول الله در دست او
شد و حال انکه سن شریف او از هجده سال تجاوز ننموده بود و در وقت طفولیت کمر شجاعان
مردان قوی هیکل را میکرفت و بر هوا میانداخت بنحویکه از زمین بسیار مرتفع میشدند
دو مرد را بزیر بغل میکرفت و دیکری را از پای مبارك میکردانید و سنکهای عظیم بدست
میکرفت و از سر کوه بزیر میاورد و چون بزمین میکذاشت چندین نفر قادر بر حرکت ان
نبودند و دست بر سنك میزد انکشتان مبارك او بسنك فرو میرفت همچنانکه دست بر استوانه
سنکی است که در مسجد کوفه است زده و دست مبارك او بسنك فرو رفته است و اثر او چندین
جا که حال موجود است همچنانکه در موصل و تکریت و قطیعة الدقیق و اثر شمشیر او در سنك
عظیمی که در جبل ثور است در حوالی غاری که پیغمبر در ان متحصن شده بود موجود است
و اثر نیزه او در کوهی از کوههای بادیه در سنکی که در نزد قلعهٔ خیبر است موجود است
و ستون حلب که از سنك حلب است و حضرت شمشیر خود را بر بالای ان زد بنحویکه انرا
شکافت تا بزمین رسید و اثر شمشیر او حال موجود است و میل اسیای حارث ابن کلده
که از اهن بود بسیار بزرك بدست مبارك در نهایت سهولت حلقه کرد و بکردن خالد
بن ولید پیچید و خالد بهمان هیئت بمدینه امد و نزد ابو بکر رفت و او جمیع حدادان و سایر
مردم را جمع نمود نتوانست انرا از کردن وی بردارد و مدتی باین نهج بود و مردم بر او میخندیدند
تا وقتیکه انحضرت بمدینه امد ابو بکر او را به پیغمبر صم قسم داد که ان حلقه را بردارد
حضرت دست فراداشت و مشت مشت ازان حلقه مانند خمیر میکرفت و میافکند و حلقهٔ در
خیبر چهل من بود در وقتی که ان شجاع مظفر اراده کرد که ان در را بکند انحلقه را کرفت
و در را حرکت داد بنحوی که همه قلعهٔ خیبر بلرزید و اهل خیبر را بخواطر رسید که زلزله
واقع شده و ضعیفه که مانند عروس در طاقی نشسته بود بر رو در افتاد و فریاد بر اورد
که ابا زلزله واقع شده بعضی فریاد کردند که زلزله واقع نشده هذا علی هزا الحصین یرید
ان یقلع الباب ابن علی بن ابیطالب است که قلعه را بجنبش اورده میخواهد در از قلعه بکند
پس حرکتی دیکر داد و در را کند و دری که حلقه ان چهل من بود و طول ان هجده ذرع
بود از سنك حلب و چهل مرد صاحب قوة انرا میکشودند بیکدست بر هوا افکند بنحوی که
چهل ذرع بلند شد پس دست چپ را فرا کرد و بی انکه دست بر حلقهٔ ان زند طرفی ازان
کرفت بنحوی که انکشتان مبارکش دران فرو رفت و انرا پل خندق نمود و چون عرض

خندق بیست ذرع بود وطول در هجده ذرع پس حضرت یکطرف در رابر یکطرف خندق
گذاشت و طرف دیگر را بیکدست خود نگاه داشت تا جمیع لشکر اسلام که هشت هزار
و هفت نفر بودند از ان گذشتند دران وقت شخصی به پیغمبر صم گفت گذاشتن علی دست
خود را یکطرف در و همه لشکر ازان گذشتن امر عجیبی است حضرت فرمود تو همین دست
او را می بینی نگاه بپای او کن چون نظر بپای او کرد دید پاهای مبارک او در موضعی قرار
ندارد بلکه در هوا معلق است الشخص گفت الله اکبر پاهای او در هوا قرار گرفته است
حضرت فرمود در هوا قرار نگرفته بلکه بر بال جبرئیل قرار دارد پس ان در را بیکدست بر
داشته مانند سپر بر دوش افکند و داخل قلعه شد و مسلمانان نیز از عقب داخل شدند
و میفرمود که سنگینی این در بر دوش من بقدر سنگینی سپراست که بر دوش دارم
مرویست روزی عبدالله ابن ابی بخذ بن قیس گفت که از علی وجمعی از اصحاب او وعدهٔ
مهمانی بخواه وایشانرا در زیر فلان دیوار بستان خود بنشان و جمعی را پیشتر امر کن که زیر
ان دیوار را بکنند و خالی کنند و بعد از انکه علی با اصحاب انجا بنشینند جمعی را امر کن که
بعقب دیوار بروند و چوبها و تیرها بان گذاشته انرا بر روی ایشان افکنند تا هلاک شوند
پس خذ بن قیس انحضرت را با جمعی از یاران او بمهمانی طلبید و در زیر ان دیوار نشانید
و طول ان دیوار سی ذرع بود و ارتفاع ان پانزده ذرع بود و غلظت ان دو ذرع بود پس
بامر خذ بن قیس جمعی کثیر در عقب ان دیوار رفته و چوبها بران نصب کرده وانرا میل داده
سرنگون کردید در حینی که طعام را حاضر کرده بودند و علی با اصحاب اراده طعام خوردن
داشتند چون حضرت دید که ان دیوار می اید صبر کرد تا بالای سر ایشان امد پس دست
چپ دراز کرد و ان دیوار را گرفت و همچنان معلق نگاه داشت و دست راست بطعام دراز
کرد و باصحاب گفت بسم الله چیزی بخورید و حضرت با اصحاب شروع نمودند بچیز خوردن
اصحاب عرض کردند ای برادر رسول خدا با وجود انکه دیوار را بدست نگاه داشتهٔ باز
چیز میخوری حضرت فرمود سنگینی این دیوار در دست چپ من مثل سنگینی این لقمه است
در دست راست من و خذ بن قیس در وقتی که دیوار میل کرد فرار کرد بجهة انکه باخود
گفت علی و اصحاب در زیر دیوار هلاک خواهند شد و محمد صم مرا طلب خواهد کرد
و مطالبه خون ایشانرا خواهد نمود پس حضرت امیر بعد از انکه از چیز خوردن فارغ شدند
بدست خود ان دیوار را راست نموده در جای خود گذاشت بنحویکه همه شگافها ٣٠

٣٠ وسوراخها که دران بهم رسیده بود درست شد و بحال اول عود نمود و در روایتی رسیده
که روزی سید عالم بفاطمه گفت ای دختر میخواهی منزلة علی را در نزد پدرت بدانی
بدانکه علی جمیع امور و مهمات مرا کفایت کرد و هموم و غموم مرا زایل کرد در وقتیکه دوازده
ساله بود در پیش روی من شمشیر زد و جمیع دشمنان مرا از شجاعان و ابطال عرب را کشت
در وقتیکه هجده ساله بود در روز احد در وقتیکه شکست بر مسلمانان افتاد روی
بهزیمت نهادند و پیغمبر صم را تنها گذاشتند انحضرت خشمناک شد و اطراف خود را نظر
کرد دید حضرت امیر در پهلوی او ایستاده و احدی دیگر از اصحاب با او نمانده حضرت
گفت یا علی چونست که بدیگران ملحق نشدی گفت یا رسول الله ان لی بک اسوة یعنی مرا
بتو اقتدا است دران اثنا گروهی از لشکر کفار بر حضرت سید ابرار حمله کردند حضرت فرمود
یا علی مرا ازین گروه محافظت کن حضرت مرتضی علی بر ایشان حمله کرد و جمعی را بدار البوار
فرستاد و همه را متفرق ساخت که جمعی دیگر بر حضرت رسول صم حمله ور گشتند حضرت
اسد الله بر ایشان حمله نمود و همه را تار و مار نمود و بسیاری را بدوزخ فرستاد باز جماعتی
دیگر متوجه پیغمبر شدند حضرت ایشانرا پراکنده گردانید و همچنین فوج فوج از لشکر
کفار بر سید اخیار حمله میکردند و انشیر بیشه هیجا ایشانرا منهزم و متفرق میساخت و تا فوجی
را پیش میکرد فوجی دیگر بر پیغمبر هجوم می اوردند و انحضرت چون شیر ژیان با ایشان
فرصت نمیداد که اسیبی به پیغمبر صم رسانند و ایشانرا در پیش انداخته میزد و میکشت
و گاه بود که چند فوج از چند جانب بیکمرتبه متوجه حضرت رسول صم میشدند و انهزبر
معارک همه ان افواج را یک یک در پیش میکرد و میکشت مجملا حیدر کرار درانروز نضرب
ذو الفقار اتش بار یاری و حمایتی از سید ابرار نمود که ملائکه تعجب نمودند و از هوا صدای
ملائکه بلا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار بلند شد و جبرئیل به پیغمبر نازل شد و گفت
یا رسول الله مرتضی علی امروز با شما کمال مواسات بجا اورد و قد عجبت الملائکة من حسن
مواساة علی لک بنفسه فرشتگان تعجب کردند از حسن مواساة علی ترا به نفس خود حضرت
فرمود ایجبرئیل علی منی و انا من علی علی از منست و من از علی جبرئیل گفت و انا منکما او
من از شما هر دو ام و درانروز بعد از انکه حضرت اسد الله لشکر کفار را شکست داد بر
عقب لشکر اسلام که فرار نموده بودند اسب تاخت و مشتی خاک برداشت و بر ایشان ریخت
و فرمود شاهة الوجوه رویهای شما قبیح باد که پیغمبر صم خود را گذاشتید و فرار نمودید

پس هیچیک از اهل اسلام نبود مکر اینکه قدری از اینحالت بچشم او رفت وهمه فریاد براوردند
که الله الله یا ابا الحسن اقلنا اقالك الله عفو کن مارا خدا تورا عفو کند الکر و الفر عادت العرب
رجوع و فرار عادت عربست ومروی است که در ان روز اکثر صنادید قریش وشجاعان عرب
بدست حیدر کرار کشته شدند و بصحت رسیده که بعد از هزیمت کفار دست امیر المومنین
ع تا کتف او خون الوده بود و از ذو الفقار خون میچکید تا وقتیکه حضرت فاطمه بخدمت
پدر بزرکوار خود امد حضرت امیر ع ذو الفقار را بفاطمه داد وکفت خذی هذا السیف فقد
صدقنی الیوم بکیر این شمشیر را که امروز بامن وفاداری کرد و پیغمبر ص فرمود خذی
یا فاطمه فقد ادی بعلك ما علیه وقتل الله بیده صنادید قریش ای فاطمه این شمشیر را بکیر که
شوهر تو انچه براو بود بتقدیم رسانید و خدا صنادید قریش را بر دست وی بقتل اورد
و اما سخاوت وی در مرتبهٔ بود که هرکز سایلی را از خود رد نمیکرد وهرکز چیزیرا نمییافت
که تصدق نکند و مزدوری میکرد و اجرت انرا در راه خدا تصدق میکرد و بصحت
پیوسته که هزار بنده از اجرت مزدوری در راه خدا ازاد کرد وانکشتری که در نماز تصدق کرد
قیمت ان مساوی خراج شام بود که چهار خروار طلا و ششصد خروار نقره باشد وهمیشه
اطفال یتیم را میخواند و عسل بایشان اطعام میکرد تا بعضی از اصحاب انحضرت کفتند کاش
ما یتیم میبودیم ودر حین محاربه مشرکی بانحضرت کفت یا علی شمشیر خود را بمن ببخش حضرت
شمشیر خود را بنزد او افکند ان مشرك کفت عجبا یا بن ابیطالب فی مثل هذا الوقت تدفع الی
سیفك در چنین وقت شمشیر خود را بمن میدهی فرمود دست سوال نزد من دراز کردی از کرم
نیست که دست سوال رد شود پس انمشرك خود را بر زمین افکند و کفت هذا سیرة اهل
دین و دست حضرت را بوسید و مسلمان شد و دیکر انکه با اهل بیت خود روزها روزه
میکرفتند و شبها کرسنکی میخوردند وانچه بدست ایشان میامد بفقراء ومساکین میدادند
همچنانکه شخصی نقل میکند که در حوالی شب مردی را دیدم که خیك اب بردوش داشت
وکاسهٔ که در ان طعام بود در دست داشت ومیکفت اللهم یا ولی المومنین و اله المومنین
و جار المومنین اقبل قربانی هذه اللیلة ایخدای مومنان وای همسایه مومنان قبول کن
صدقهٔ مرا در این شب فما امسیت املك سوی ما فی قصعتی وغیره یواری من در این شب
داخل نشدم که مالك چیزی باشم مکر انچه در این کاسه است وانچه بدن خود را بان پوشانم
و تو میدانی که من باشدت احتیاج بانچه در این کاسه است خود را از ان منع نمودم ۳۱

۳۱ ودر راه تو بذل میکنم بسبب تقرب بتو پس صدقهٔ مرا قبول کن ودعای مرا رد مکن پس
فقیری پیدا شد وان کاسه را باو دادمن چون نزدیك او رفتم دیدم امیر المومنانست ونیز
مرویستکه روزی انحضرت بفاطمه کفت طعامی داری بخوریم فاطمه کفت بخدائی که پدرم
را به پیغمبری برکزیده و ترا بوصایت کرامی داشته که دو روز است من وحسنین طعامی
نخورده ایم حضرت امیر ع فرمود ایفاطمه چرا مرا خبر نکردی که از جهة شما طعامی تحصیل
نمایم فاطمه کفت یا ابا الحسن شرم دارم از خدا یچیزی ترا تکلیف کنم میدانم قادر نیستی
پس حضرت باعتقاد تمام و وثوق ما لا کلام به پروردکار علام از خانه بیرون امد و یکدینار
قرض کرده خواست طعامی از برای عیال خود بکیرد ناکاه در عرض راه بمقداد برخورد
او را مضطرب دیده چون روز افتاب بسیار کرم بود رنك او متغیر شده بود حضرت مقداد را
بانحال دید باو کفت در این ساعت کرم از برای چه از خانه بیرون امده مقداد کفت یا ابا الحسن
از من درکذر واز حال من سوال مکن حضرت فرمود ای برادر مرا جایز نیست که از تو درکذرم
تا بر حال تو مطلع نشوم باز مقداد مضایقه کرد وحضرت مبالغه نمود پس مقداد کفت بانخدای
که کرامی کردانیده محمد ص را به پیغمبری و ترا وصی او کرده که بیرون نیامدم از خانه
مکر از شدت کرسنکی عیال خود وچون صدای کریه ایشانرا شنیدم تاب نیاوردم وایشانرا
در خانه کرسنه کذاشته بیرون امدم حضرت چون این سخن را شنید اینقدر کریست که
محاسن مبارکش ترشد و فرمود من نیز از برای این کار از خانه بیرون امدم و یکدینار
قرض کرده ام وترا بر خود اختیار میکنم پس دینار را بمقداد داد و از شرم بخانه نرفت و بمسجد
رفته نماز ظهر و عصر را با رسول خدا ادا کرد و از خجالت ماند تا نماز مغرب را نیز بجا اورد
وچون رسول خدا از نماز فارغ شد علی را دید در صف اول نشسته باو اشاره کرد که
بیرون اید حضرت امیر ع از عقب حضرت پیغمبر ص روانه شد در مسجد باو رسید سلام
کرد حضرت بعد از رد سلام فرمود یا علی امشب مهمان توایم حضرت ساکت شد واز خجالت
جوابی نکفت حضرت پیغمبر ص چون او را ساکت یافت کفت یا ابو الحسن چرا جواب
نمیکوئی حضرت امیر کفت یا رسول الله از شرم جواب نمیتوانم کفت حضرت فرمود بیا تا برویم
چون به پیغمبر ص وحی شده بود که در انشب در خانه علی افطار نماید دست او را کرفته
و بایکدیکر روانه خانه فاطمه شدند حضرت امیر در راه مناجات کرده که پروردکارا نحوی
کن که در پیش پیغمبر تو خجالت نکشم چون بخانه فاطمه رسیدند دیدند فاطمه درجای

نماز خود نشسته و از نماز فارغ شده و در عقب سرش کاسه گذاشته مملو از طعام چون
صدای انحضرت راشنید از جای برخواست و بر انحضرت سلام کرد حضرت جواب او گفت
و دست مبارك خود را بر سر او کشید و گفت ای دختر چه نوع شام کرده خدا ترا رحمت کند،
پس فاطمه ان کاسه را برداشت و بنزد رسول خدا و امیر المومنین ع گذاشت چون حضرت
امیر ع ان طعام را مشاهده نمود از روی تعجب بر روی فاطمه نظر کرد و گفت ای فاطمه این
طعام را از کجا اوردی که هرگز این نوع طعام ندیده ام حضرت رسول صم دست خود را در میان
دو کتف علی گذاشت و از راه لطف فشرد و فرمود یا علی این عوض دینار یست که بمقداد
داده پس حضرت رسول گریان شد و فرمود حمد و سپاس خداوندی را که شما را از دنیا
بیرون نبرد تا انکه ترا بمنزله زکریا و فاطمه را بمنزله مریم گردانید و این مرویست که حضرت
امیر ع شبی از حضرت رسول صم وعده گرفت و قدری ارد قرض نمود و بخانه اورد و
گفت ای فاطمه امشب پدرت مهمان ماست این ارد را طبخ کن. حضرت فاطمه ان ارد را
شش گرده نان کرده و پیغمبر صم چون نماز را ادا کرد باتفاق مرتضی علی بخانه فاطمه امدند
حضرت فاطمه ان نانها را بخدمت پدر بزرگوار خود گذاشت. حضرت یکدانه نان را نزد
خود گذاشت و یکی را نزد علی و یکی را بفاطمه داد و هر یك از حسنین را نیز عطا فرمود
و یك گرده را بفضه کرامت نمود و بعد از ان که پیغمبر صم اراده رفتن نمود حضرت فاطمه
عرض کرد ای پدر میخواهم فرداشب مهمان من باشی و همچنانکه شوهرم را سرافراز فرمودی
مرا نیز سرافراز فرمائی حضرت قبول نمود چون روز شد حضرت امیر المومنین ع باز قدری
ارد جو قرض کرد و حضرت فاطمه انرا طبخ نمود وقت شام حضرت بخانه فاطمه امد و بنهج شب
سابق افطار کردند و بعد از ان که رسول خدا اراده بیرون رفتن فرمود حضرت امام حسن
برخواست و گفت ای جد بزرگوار دیشب پدرم را سرافراز نمودی و امشب مادرم را تاج مفاخرت
بر سر نهادی و او را در میان زنان بلند مرتبه گردانیدی میخواهم فرداشب مهمان من باشی
و مرا در میان کودکان سربلند گردانی حضرت اقدس نبوی فرمود ای فرزند منت میدارم
و شب دیگر را باو وعده داد و در روز مرتضی علی قدری ارد جو تحصیل نموده شش گرده
نان طبخ نمود و در وقت افطار حضرت رسول صم بهمان طریق تقسیم نمود و بعد از افطار
امام حسین برخواست و بطریق شب گذشته وعده شب اینده را خواست و بنحو مذکور
تدارك ارد جوی طبخ نموده و شب بان افطار کردند بعد از افطار حضرت رسول الله ۳۲

۳۲ برخواست روانه منزل شد چون بدر خانه رسید فضه بخدمت او امد بنحویکه امیر
المومنین ع و فاطمه و حسنین مطلع نشدند و کمال خجلت و شرمساری سر خود را بزیر
افکند و عرض کرد ای فخر کاینات و ای زبده موجودات ملتمس انکه همچنانکه موالی و اقایان
مرا در میان اقایان سرافراز کردی میخواهم مرا نیز در میان بندگان و کنیزان سرافراز کنی
ای سید بزرگوار هر چند مرا ان رتبه نیست که سرور عالمیان مهمان من شود اما چون کنیز
فاطمه توام باید از جهة خواطر او دست رد بسینه من نگذاری و فرداشب مهمان من باشی
سید عالم قبول نمود و شب دیگر را بفضه وعده داد و فضه را حیا مانع شد که بحضرت امیر ع
از این حکایت خبر دهد و خود هم نتوانست تحصیل طعامی کند حضرت رسول صم چون از
نماز فارغ شد مهمان بودن نزد فضه را فراموش کرد و روانه منزل شد که در راه جبرئیل
نازل شد و گفت پروردگار عالم میفرماید بکجا میروی امشب شما در نزد فضه مهمانید برگردید
بخانه او روید که منتظر شماست حضرت متذکر حکایت فضه شد و در کمال تعجیل روانه
خانه فاطمه گردید اهل بیت از نماز فارغ شده بودند که حضرت رسول خدا داخل خانه شد
همه از جای جستند و چون از ضیافت فضه اطلاعی نداشتند از امدن پیغمبر صم متعجب
بودند حضرت دانست که ایشان از وعده خواستن فضه خبر ندارند فرمود امشب مهمان
فضه ام حضرت امیر که این را شنید برخواست و فضه را طلبید گفت چرا مرا خبر نکردی
تا تحصیل طعامی نمایم فضه گفت من طعام مهیا نموده ام پس فضه بمصلای خود رفت و بسجده
افتاد و گفت ای پروردگار من کنیز دختر پیغمبرم و امشب پیغمبر ترا مهمان کرده ام و تو
مطلعی که قدرت بر تحصیل طعام ندارم سوال میکنم ترا بحق پیغمبر صم و بابروی علی و فاطمه
و حسن و حسین که مولایان منند که مرا در نزد پیغمبر صم شرمنده مگردان ناگاه بوی طعام
بمشام وی رسید چون سر از سجده برداشت دید کاسه مملو از طعام با چند گرده نان در
حوالی مصلای او گذاشته ان کاسه را برداشت و بنزد فخر کاینات و اشرف موجودات اورد
چون انطعام را مشاهده نمود دانست که از اطعمه دنیا نیست حقیقت حال را استفسار فرمود
فضه صورت حال را بموقف عرض رسانید پیغمبر فرمود حمد و سپاس میکنم خدایرا که منزلهٔ
مریم دختر عمران را بکنیز دختر من عطا فرموده و نیز مرویست که وقتی امام حسن و امام حسین
بیمار شدند حضرت رسالت پناه با جمعی از اصحاب بعیادت ان دو نور دیده رفتند چون
حضرت ختمی ماب حال اندو سرو بوستان امامت را بسیار ناخوش دید متوجه شاه ولایت

شده فرمود یا ابا الحسن ازبرای دو فرزند خود نذری کن تا حقتعالی ازین مرض ایشان را
شفا دهد حضرت امیرع نذری کرد که اگر خداوند و فرزند مرا شفا دهد سه روز روزه
دارم وچون برگزیده عالمیان نذر فرمودند حضرت فاطمه وحسنین ع وفضه نیز نذر کردند
که بعد از شفا یافتن حسنین سه روز روزه بدارند پس حقتعالی ایشانرا شفا داد ولباس
صحت بر ایشان پوشانیده و از دار الشفای عاطفت شربت صحت نوشانید اهل بیت اراده
نمودند که بنذر وفا نمایند در روز نیت روزه نمودند که در نزد ایشان قوتی نبود که
بان افطار نمایند پس سرور اولیا بنزد شمعون یهودی که همسایه او بود رفته گفت هل لك
تعطینی جزة من صوف تغزلها لك بنت محمد بثلثة اصواع من شعیر ایا تواند بود که پارهٔ پشم
بمن دهی که ان را دختر محمد از برای تو بریسد و در عوض اجرت ان سه صاع جو بمن
بفروشی شمعون گفت یا علی باین معامله راضیم و بخانه خود رفت و پارهٔ پشم و سه صاع جو
برداشت و بنزد حضرت امیرع اورد و گفت بگیر حضرت امیر جو و پشم را گرفته بخانه اورد و
بفاطمه گفت بگیر این جو را و طعامی از برای افطار مهیا کن پس حضرت فاطمه در روز اول
یکصاع از ان جو را آرد کرده و پنج گرده نان اماده فرمود و چون شب در امد اهل بیت از
نماز فارغ شدند حضرت بتول عذراء ان پنج قرص نان را حاضر نموده خواستند افطار نمایند
ناگاه از در خانه اوازی بگوش ایشان رسید که السلام علیك یا اهل بیت محمد انا مسکین
من المساکین من مسکینم از مساکین و گرسنه ام مرا طعام دهید تا حق تعالی شما را از موائد جنت
عطا فرماید پس سید اولیا قرص خود را باو تصدق نمود چون فاطمه زهرا و حسنین دیدند
که انحضرت قرص خود را باو تصدق نمود هر یك از ایشان نیز اقتدا کردند وقرص خود را
بان مسکین دادند چون فضه دید که اقایان او چنان کردند او نیز متابعت نمود و در انشب
همه بی طعام باب افطار کردند و در روز دوم فاطمه صاعی دیگر از ان جو برداشت و
بطریق روز اول پنج قرص نان طبخ نموده وچون شب در امد خواستند افطار کنند اوازی
بگوش ایشان رسید که یا اهل بیت محمد انا یتیم من الیتامی من یتیمی ام از یتیمان و قوتی
ندارم و بدر خانه شما امده ام مرا طعامی دهید تا حق تعالی شما را از اطعمه بهشت بهره ور
گرداند پس سرور اولیا قرص خود را باو تصدق نمود و اهل بیت وفضه نیز متابعت کرد
ند و در انشب هم طعامی نچشیدند و باب خالص افطار کردند و نیت روز سیم را کردند
و در روز سیم بتول عذراء بنهج سابق صاعی باقی مانده را پنج قرص نان طبخ نمود ۳۳

۳۳ وچون شب در امد خواستند افطار نمایند از در خانه اوازی بگوش ایشان رسید
که انا اسیر من اساری محمد من اسیرم از اسیران محمد و در این شهر غریبم وقوتی ندارم
مرا طعامی دهید تا پروردگار عالم شما را از خوان فردوس نصیبی کامل عطا فرماید امام متقیان
و پیشوای مومنان بمجرد شنیدن صدای ان اسیر ایشان قرص خود را باو تصدق نمود
و اهل بیت وفضه نیز بنوع سابق اقتدا بان مقتدای اولین و اخرین نمودند و در انشب نیز
طعامی نخوردند و باب افطار کردند و در روز چهارم جناب امیر المومنین ع دست حسنین
را گرفته بنزد پیغمبر ص رفت و ان دو قرة العین مصطفی و سرور سینه زهرا از گرسنگی رنگ
ایشان زرد شده بود و بدن مبارك ایشان میلرزید چون نظر انحضرت بر ایشان افتاد
مضطرب شده گفت یا ابا الحسن این چه حالتست که در نور دیدگان خود مشاهده میکنم بگو
بمن که ایشان را چه رسیده سرور اتقیا صورت حال را بعرض رسانید پس حضرت رسول
ص ایشانرا برداشته روانه منزل فاطمه شد و چون به حجره طاهره سیدة النساء داخل شد
دید انمعصومه در مصلای خود مشغول نماز است و از گرسنگی شکم او بر پشت چسبیده
و رنگ او متغیر شده و چشمان او فرو رفته چون حضرت قرة العین خود را باین حالت مشاهده
نمود اه از نهاد مبارکش بر امد و زار زار بگریست و گفت واغوثاه یا الله اهل بیت محمد
یموتون من جوع ای پروردگار عالم ایا اهل بیت پیغمبر ص از گرسنگی خواهند مرد و با ایشان
خطاب میفرمود که شما سه روز و سه شب است که هیچ طعام نخورده اید و من از شما غافل
بودم حضرت در این گفتگو بود که حضرت روح الامین از جانب رب العالمین نزول نموده
سوره هل اتی اورد اما عدل ان حضرت در مرتبه بود که اصلا در میان رؤسا و امرا و غیر
ایشان از رعایا و ضعفا فرقی نمیگذاشت وشریف و وضیع را بیك نحو سلوك میکرد و عرب
وعجم در نزد او یکسان بودند و در صدد ان نبود که کسی را مایل بخود گرداند همچنین که
طریقه ملوك و سلاطین است و خویشان و اقربای خود را با اجانب بیك نظر میدید و
معامله او با عقیل مشهور است و در تواریخ و سیر مسطور و از زیادتی عدل او رؤساء
و امرای عرب که توقع برتری و تفوق در جاه و مال بر سایر ضعفاء و رعایا داشتند از و
برگشتند و میل بمعویه نمودند زیرا که او صاحبان قوه و اشراف و رؤساء قبایل را ترجیح
بر دیگران میداد و مال ضعفاء و زیردستان را بر میداشت و یکسانی میداد که در شان ایشان
شورش و فتنه بود و از این جهة ابن ابی حدید از جماعتی اهل سنت نقل نموده که ایشان گفته اند

باعث عدم رغبت عرب بر حضرت مرتضی علی زیادتی عدالت او بود که تحمل ان بر نفوس
قاسیه و شریفان هر طائفه مشکل بود و از این جهة در وقتیکه انحضرت از تقاعد اعراب
و فرار جماعتی از اصحاب و ابمالك اشتر شکایت نمود مالك عرض کرد که باعث زیادتی عدالت
شما و داد گرفتن مظلوم از ظالم و ضعیف از قوی و وضیع از شریف است و چون اکثر اهل
دنیا خصوصا اقویا طالب باطلند و زیادتی مال و حق بر ایشان گرانست و تو انچه میکنی حق
است و مال احدی بدیکری نمیدهی از این جهة اهل دنیا از تو راغب و بمعویه مایلند
حضرت فرمود اگر جمیع عالم رو از من بگردانند و با دشمن من اتفاق نمایند در نزد من بهتر
است از اینکه انچه حق است نکنم و نگویم و انصاف ندهم و داد مظلومان از ظالم نگیرم و اگر
جمیع روءساء و گردنکشان در نزد من باشند و نباشند ممتنع است که از غنایم زیادتر از حقوق
ایشان بایشان دهم و مرویستکه در وقتی چند خیك عسل از یمن بخدمت ان ولی ذو المنن
اورده بودند حضرت ان خیکها را در نزد قنبر گذاشت روزی مهمان بحضرت اباعبد الله
الحسین عم رسید انحضرت مالك قوتی نبود بعد از سعی بسیار یکدرهم قرض کرد و انرا
داده نان گرفت و بقنبر فرمود از سر یکی خیکها یکرطل عسل بمن ده که در نزد این مهمان
خجلت نکشم و انرا منظور داشته در وقت قسمت انرا بپای ما حساب کن قنبر بفرموده انسرور
عمل نمود پس چون حضرت امیر عم انخیکها را طلبید که قسمت کند بقنبر گفت گمان میکنم که
از این خیك چیزی برداشته شده باشد قنبر کیفیت را بعرض حضرت رسانید ان مرکز دائره
عدالت غضبناك گردیده فرمود علی بالحسین یعنی حسین عم را احضار نمائید بسرعت تمام
امام حسین عم را حاضر نمودند انحضرت تازیانه بلند کرد که باو بزند حضرت امام حسین عم
گفت لا تضربنی بحق عمی جعفر یعنی بحق عمم جعفر که مرا مزن و انحضرترا که چون در
وقت غضب بحق جعفر قسم میدادند ساکن میشد لهذا دست از تازیانه زدن برداشت
و گفت ای پسر ترا چه بر این داشت که پیش از قسمت چیزی برداری امام حسین عرض
کرد که ما هم دران حقی داریم حضرت فرمود پدرت فدای تو باد هر چند شما دران
نصیبی دارید اما نمیتوانید منتفع شوید پیش از انکه مسلمانان از حق خود منتفع شوند
لولا انی رایت رسول الله یقبل شفتیك لاوجعتك ضربا اگاه باش هرگاه ندیده بودم که
پیغمبر صم مکرر لب و دندان ترا میبوسید هر اینه ترا از ضرب تازیانه بدرد میاوردم
پس درهمی از گوشه رداء خود بیرون اورد و بقنبر داد و گفت برو به بازار بقدری ۳۴

۳۴ عسل که حسین برداشته بخر باید عسلی بخری که از ان بهتر باشد پس قنبر بان قدر
عسل خریده اورد و حضرت امیر در خیك را گرفت و قنبر ان عسل را در خیك ریخت پس
حضرت سر خیك را بست و در حسین میگریست و میگفت اللهم اغفر للحسین و اما تواضع و
فروتنی و حسن خلق انسرور بحدی بود که دایم با فقراء و مساکین مصاحبت مینمود و با ایشانمی
نشست و میفرمود انا مسکین جالس مسکینا یعنی مسکینی هستم که با مسکین نشسته ام و در
زمان خلافت او که از افریقیه مغرب تا سمرقند در تصرف او بود پیاده در بازار کوفه میگشت
و مردم بمعاملات و امور خود مشغول بودند و از وی خبری نداشتند و بر ممر وی انبوهی
میکردند انجناب میفرمود راه دهید امیر خود را چون او از میان کش میشنیدند کناری
رفتند و راه بروی خالی میکردند و در وقتیکه معویه از صعصعه بن صوحان پرسید که
اوصاف علی را از برای من بیان کن او در جواب گفت انجناب در میان ما بود مثل یکی از ما
بود و با ما می نشست و با ما چیزی میخورد و با ما میگفت و از ما میشنید و هر کجا او را میخواندیم
اجابت میکرد و در نهایت تواضع و فروتنی و در کمال شگفتگی و شکستگی با ما سلوك میکرد
و با وجود این از و میترسیدیم مانند اسیری دست و پا بسته از کسی که شمشیر برهنه در دست
داشته باشد و خواهد او را گردن بزند و مرویست که روزی انحضرت زنی را دید که خیك
ابی بر کتف گرفته میرود حضرت با زن گفت خیك ابرا بمن ده تا از جهة تو بیاورم انزن خیك را
بوی داد انعالیجناب انخیك را بردوش گرفته تا موضعی که مقصود انزن بود اورد پس ازو
پرسید که تو کیستی و امر معاش تو چگونه میگذرد ان زن گفت مرا شوهری بود علی بن
ابیطالب او را ببعضی از غزوات فرستاد و در انجا کشته شد و چند طفل صغیر از برای من
گذاشته و هیچ چیز ندارم و پریشانی و ضرورت مرا بر این داشته که خدمت مردم را میکنم
و قوتی از جهة اطفال تحصیل میکنم سرور متقیان که اینرا شنید متغیر شد و بخانه معاودت
نمود و در انشب در اضطراب بود تا صبح و چون روز شد طعامی تحصیل نمود و در زنبیلی
گذاشت و برداشته روانه خانه انزن شد یکی از اصحاب عرض کرد که این زنبیل را بده
تا من بردارم فرمود من یحمل وزری عنی یوم القیمة یعنی هرگاه این را تو برداری پس وزر
و وبال مرا در قیامت که بر خواهد داشت حضرت امد تا در خانه انزن و در را از انزن گفت
کیست که در را میزند حضرت فرمود منم بنده که دیروز خیك ابرا از برای تو اوردم در را
بگشا که از برای طفلان تو چیزی اورده ام انزن در را گشود گفت خدا از تو راضی باشد

و میانه من و علی حکم کند پس حضرت داخل خانه شد و کفت من بنده هستم میخواهم که
تحصیل ثواب کرده باشم پس باید یا تو متوجه طفلان شوی و ایشانرا مشغول کردانی و من ارد
خمیر کنم و نان بپزم یا من متوجه ایشان باشم و تو نان طبخ نمایی انزن کفت من در امر خمیر کردن
و نان پختن از تو داناترم تو متوجه طفلان باش پس انزن متوجه خمیر کردن شد و انجناب
متوجه طفلان وانچه باعث تسلی اطفالست از حرکات بعمل میاورد و کوشت و خرما بدهان
ایشان میکذاشت و دست بر سر ایشان میکشید و میفرمود ای فرزندان علی را حلال کنید
که در حق شما کوتاهی کرده است پس انزن از خمیر کردن فارغ کردید بحضرت کفت ای
بنده خدا تنور را روشن کن پس حضرت بتعجیل برخواست و اتش در تنور افکند و تنور را
مشتعل نمود در حین اشتعال شعلهای اتش بر روی مبارک حضرت میرسید و صورت
انحضرت را میسوزانید و میفرمود ذق یا علی هذا جزاء من ضیع الارامل والیتامی بچش ای علی
حرارت اتش را اینست سزای کسیکه بیوه زنان و یتیمان را ضایع کذارد و فریادرسی ایشان
نکند پس در انحالت زنی که انجنابرا میشناخت داخل خانه شد و چون نظر وی بر انجناب
افتاد که خدمت انزن را میکند بانزن کفت کیست این مرد که خدمت ترا میکند کفت بنده
ایست از بندکان خدا کفت ویحک هذا امیر المؤمنین واخ سید المرسلین وزوج سیدة نساء
العالمین وای بر تو این امیر المؤمنین ع و مقتدای عالمیان و برادر سید پیغمبران و شوهر
سیدهٔ زنان است انزن که اینرا شنید خود را بر روی پای انحضرت افکند و میکفت واحیایی
منک یا امیر المؤمنین با این شرمساری چکنم ایسر و رمؤمنان و ایسید متقیان حضرت فرمود
که بل واحیائی منک یا امة الله فیما قصرت فی امرک تو از من شرمساری نداشته باش بلکه
من از تو شرمسارم که در حق تو کوتاهی کرده ام اما زهد و ورع انسید اتقیا و انقطاع او از
دنیا و مافیها در شیوع و ظهور بحدیست که از تواتر کذشته و در نزد هر ذی شعوری بصحت
پیوسته و بوضوع رسیده که هرکز از طعامی سیر نخورده و میفرمودند اشبع و اری بطونا
جائعة حول الحجاز و مع ذلک اسمی امیر المؤمنین یعنی ایا من سیر بخورم و حال انکه در حوالی
حجاز شکمهای کرسنه میبینم و با وجود این چکونه مسمی بامیر المؤمنین باشم و مکرر فرمود
ند حسبی من الطعام ما یقیم ظهری بس است از طعام مرا انقدر که پشت مرا است دارد و
مرا از عبادت پروردکار مانع نباید و همیشه ریزهای نان جو که خود شده بود میخورد
و نان خورش که تناول میفرمود منحصر بود بنمک و سرکه و اکر از ان ترقی مینمود قدری ۳۵

۳۵ سبزی میخوردند و شیعه و سنی نقل کرده اند که انحضرت انبانی داشتند که ریزهای نان
خشک دران بود که همیشه ازان تناول میفرمود و سر ان انبان را مهر میکرد عبد الله ابن رافع
از انعالیشان سبب مهر نمودن را پرسید حسنین انجا حاضر بودند حضرت بایشان اشاره نمود
و فرمود که اخاف من هذین الولدین میترسم از این دو پسر که مبادا از روی اشفاق و مهربانی
انرا بروغن ممزوج نمایند و عمران ابن عقیله روایت میکند که روزی بخدمت انحضرت
رفتم طبقی از برک خرما پیش انجناب نهاده و بران چند قرص نان جوی خشک شده بود که
سبوس جو بر روی ان ظاهر بود حضرت ان قرصها را بر زانوی مبارک کذاشته میشکست
و با نمک درشت تناول مینمود فضه کنیز ان حضرت در بالای سر او ایستاده باو کفتم اما تتقون
الله فی هذا الشیخ الا نخلتم دقیقکم ایا شما از خدا نمیترسید در امر این شیخ بزرکوار چرا ارد این
نان را نبیخته اید فضه کفت ما را چنین امر نموده است پس حضرت تبسم فرمود و کفت من او را
باین مامور نموده ام پس کریست و کفت بابی و امی من لم یشبع ثلاثة ایام متوالیة من خبز بر
حتی فارغ الدنیا و لم ینخل دقیقه یعنی پدر و مادرم فدای انکس باد که در مدت عمر خود
سه روز پی در پی نان کندم نخورد تا از دنیا رفت و هرکز ارد او را نبیختند و غرض او از
ان کس حضرت رسول الله صم بود و مرویست که روزی یکی از دوستان طبقی از حلوا
برسم هدیه بخدمت انسالار سالکان طریق زهد و تقوی اورد انجناب انکشت مبارک
دران فرو برد و بیرون اورد و دران نکریست و فرمود رنک و بویت هر دو نیکوست
اما طعمت نمیدانم چکونه است پس انکشت مبارک را پاک کرد و فرمود اینرا بردارید و بصحت
پیوسته که لباس انحضرت در غایت درشتی بود و همیشه جامه او کهنه میبود و مشتمل به
پینهای بسیار و کاهی جامه خود را بلیف خرما وصله میکرد و کاهی به پوست کهنه پینه مینمود
و اکر استین مبارک بلند میبود میبرید و نمیدوخت روزی بر منبر برامد و جامه کهنه که همه
پینه و وصله بود پوشیده پس نکاه بان کروه کرد و فرمود لقد رقعت مدرعتی هذه حتی
استحییت من راقعها و قال راقعها الفها یا علی فذ والا تان لا یرضی لبردعتها یعنی بدرستیکه
این جامه را انقدر پینه کرده ام که از پینه کننده ان شرم دارم و پینه کننده ان کفت یا علی این
جامه را دور افکن که هیچ صاحب الاغی راضی نمیشود که انرا پالان الاغ خود کند پس فرمود
ما للعلی زینة الدنیا و کیف ارضی بلذة تفنی و نعیم لا یبقی علی را با زینت دنیا چه کار
و چکونه خود را راضی کنم بلذتی که فانیست و نعمتی که غیر باقیست و در مدت پنج سال که

والی بودند خشتی بر بالای خشتی و اجری بر بالای اجری نکذاشتند و قتیکه از دنیا
رفت یکدرهم بلکه یك حبه و مثقال از مال دنیا از او باقی نمانده بود و بصحت پیوسته که
روزی در بیت المال درامد و در انجا زر و نقره بسیار جمع امده بود در انها نکاه کرد و ساعتی
تفکر نمود پس فرمود یا صفراء یا بیضاء غرّا غیری ای زر زرد رخسار و ای نقره سفید غدار
غیر مرا فریب دهید که من فریفته شما نمیشوم بدرستیکه من شما را سه طلاق داده ام که
رجعت در ان محالست و بازکشت بان ممتنع است مرویست که روزی ببازار بزازان
رفت و بدر دکان شخصی رفته باو کفت دو جامه بمن بفروش ان شخص حضرت را شناخت
و تعظیم و احترام وی نمود حضرت بجهة انکه مبادا در مبایعه مراعات او کند از او در کذشت
و بدر دکان پسری رفت که او را نمیشناخت و دو جامه از و خرید یکی بسه درهم و دیکری
بدو درهم انرا که بسه درهم خرید بقنبر داد قنبر کفت ایسید و اقای من شما باین سزاوارترید
زیرا که همیشه بمنبر میروید و مردم همه بشما نکاه میکنند حضرت فرمود استحیی من ربی
ان تفضل علیك یعنی شرم دارم از پروردکار که خود را تفضیل دهم بر تو در لباس پس ان
جامه که قیمت ان کمتر بود پوشید و استین ان بلند بود زیادتی را برید و داد کلاهی از جهة
فقیری دوختند پس ان پسر کفت بیار استین خود را که بریدی سجاف کنم و بدوزم حضرت
فرمود دعه کما فان العمر اسرع من ذلك واکذار باین نحو که هست باشد بدرستیکه سرعت
عمر از ان بیشتر است که من توانم بامثال این امور بپردازم و ان قدوه اخیار در بعضی
خطب فرموده و اعلموا ان امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمرین و یسد فورة جوعه بقرصین
لا یطعم الفلذة فی حوله الا فی سنة اضحیة و لن تقدروا علی ذلك فاعینونی بورع و اجتهاد
یعنی بدانید ای مردم که امام شما اکتفا نموده از دنیا بجامه کهنه و دو قرص جو و در عرض سال
کوشت بدهن او نمیرسد مکر در عید اضحی که قدری از کوشت قربانی تناول میکند
و شما قدرت بر این امر ندارید پس مرا یاری کنید به پرهیزکاری و جد و جهد در امتثال
او امر الهی پس فرمود و کانی بقائلکم یقول اذا کان قوت علی ابن ابیطالب هذا فقعد به
الضعف عن مبارزة الاقران و منازعة الشجعان و الله ما قلعت باب خیبر بقوة جسدانیة و لا
بحرکة غدائیة و لکنی ایدت بقوة ملکیة و بنفس قدسیة بنور بارئها مضیئة یعنی کویا میبینم
که کوینده از شما میکوید که هرکاه قوت پسر ابیطالب این باشد ضعف او را باز خواهد
داشت در محاربه شجاعان و ارباب قوت و قدرت نخواهد داشت بر منازعه ابطال ع۳

ع۳ اصحاب شوکت بخدا قسم که من نکندم در خیبر را بقوت جسمانی و بحرکتی که حاصل میشود
از چیز خوردن بلکه من مؤید بقوة ملکوتی و عطا کرده شده ام به نفسی که نورانیست بنور
پروردکار و در بعضی دیکر از خطب میفرماید و الله ما دنیاکم عندی الا کسفر علی منهل
حلوا اذ صاح بهم سائقهم فارتحلوا و لا لذاتها فی عینی الا کحمیم اشربه غساقا و القم اتجرعه
زعاقا و سم افعاة اسقاه دهاقا و قلادة من نار او هقها خناقا یعنی بخدا قسم که دنیای شما نزد
من مثل ان منزل کاهی است که مسافری چند در انجا نزول نمایند پس مهتر و پیشرو ایشان
بانك زند که بار کنید و از انجا در کذرند و لذات دنیا در چشم من مانند چرکیست که از اهل
جهنم جاری میشود و مانند سم قاتلست که هرکه جرعه از ان بنوشد هلاك شود و مانند زهر
افعی است پس فرمود و لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها و قال لی اقذف
بها قذف الاتن لا یرتضیها البرد عتها فقلت له اغرب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری و
تنجلی عنا غلالات الکسری یعنی بدرستیکه اینقدر جامه خود را پینه کردم که از پینه کننده
ان شرم کردم و بمن کفت یا علی اینرا دور افکن همچنانکه الاغ او را دور میافکند و راضی
نمیشود که انرا پالان کنند پس من باو کفتم از من دور شو بدرستیکه چون صبح شود شب
روندکان خوشحال خواهند بود و مردم ایشانرا مدح خواهند کرد و بقایای زحمت و تصدیع
ایشان رفع خواهد شد پس فرمود و لو شئت لتسربلت بالعبقری المنقوش من دیباجکم و
لاکلت لباب هذا البر بصدور دجاجکم و لشربت الماء الزلال برقیق زجاجکم و لکنی
اصدق الله جلت عظمته حیث یقول من کان یرید حیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم
و هم فیها لا یبخسون اولئك الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار و کیف استطیع الصبر علی
نار لو قذفت بشررة الی الارض لاحرقت نبتها و لو اعتصمت نفس بقلة لتضجها و هج النار
فی قلتها یعنی اکر من خواسته باشم هر اینه قدرت دارم که بپوشم لباس منقش و زرتار و
دیباجهای شما و بخورم خالص این کندم با سینهای مرغان شما و بیاشامم اب زلال در نازك
ترین شیشهای شما و لیکن من تصدیق قول خدا را میکنم که میفرماید که هرکه طلب دنیا کند
حیات و زینت انرا بایشان عطا میکنم بنحویکه از هیچ چیز کمی نداشته باشد و لیکن در اخرت
نخواهد بود از برای ایشان مکر اتش جهنم و چکونه من صبر میتوانم کرد بر اتشی که اکر شراره
از ان بر زمین افتد همه کیاههای زمین را میسوزاند و اکر کسی از ان شراره بکریزد و بناه
بکوه بلند ببرد فائده نخواهد دید بلکه ان شراره او را در بالای کوه خواهد سوزانید و بالای

کوه را بجوش خواهد اورد و بعد از ان فرمودوا[illegible] لعلی ان یکون عند ذی العرش
مقربا او یکون فی لظی خسیئا مبعدا مسخوطا علیه بجرم [illegible] وا لا[illegible] ابیت علی حسك
السعدان مرقدا محتی اطمار علی صفاها ممددا او اجر فی اغلال [illegible] احب الی من ان القی
فی القیمة محمدا خائنا فی ذی یتیمة اظلمه بفلسة متعمدا یعنی [illegible] علی بهتر انست که
در نزد خداوند صاحب عرش مقرب باشد یا در جهنم ذلیل و بیقدار باشد واز پروردکار
خود دور باشد و بسبب کناهان در مقام غضب الهی وتکذیب او باشد بخدا قسم که اکر شب
را بروز بیاورم در حالتیکه خوابیده باشم بر روی خار مغیلان و جامهای کهنه من در
زیر من افتاده پر از خار و خسك باشد یا در غل وزنجیر بند شوم ومرا بر روی زمین بکشند
در نزد من بهتر است ازانکه در روز قیامت محمد را ملاقات کنم واز مال یتیم فلسی خیانت
کرده باشم پس در مقام موعظه و نصیحت بعثمان ابن حنیف که از جانب او در بصره والی
بود نوشت که و الله ما کنزت من دنیاکم تبرا و لا ادخرت من غنایمها وفرا و لا اعددت لبالی
ثوبی طمرا بلی کانت فی ایدینا فدك من کل ما اظلته السماء فشحت علیها نفوس قوم وسخت
عنها نفوس اخرین ونعم الحکم الله وما اصنع بفدك و غیر فدك و النفس مظانها فی غد جدث
ینقطع فی ظلمته اثارها و تغیب اخبارها و هی حفرة لو زید فی فسحتها و اسعت یدا حافرها
لضغطها الحجر و المدر وسد فرجها التراب المتراکم یعنی بخدا قسم که من از دنیای شما هیچ طلای
جمع نکرده ام و از غنیمتهای ان چیزی ذخیره ننموده ام و از برای دو جامه کهنه که پوشیده ام
جامه دیکر مهیا نکرده ام که اکر خواهم انرا بیرون کنم از برای شستن انرا بپوشم بلکه از جمیع انچه
اسمان برو سایه انداخته بود فدك مالك بودیم و بدان هم قومی بخل نموده راضی نشدند
که ما انرا مالك باشیم و قومی از ان کذشته راضی شدند که در تصرف ما باشد و خوب
حکمیست خدا بعد از ان فرمودند و ما اصنع بفدك و غیر فدك یعنی چه میکنم من فدك و
غیر فدك را و حال انکه مقام من فردا قبر خواهد بود که اکر فضای ان زیاده شود و کنندهٔ ان
سعی نماید در وسعت و فراخی ان از سنك و اجر پر میکند و بخاك سوراخهای انرا سد
میکند و مکرر انحضرت میفرمود دنیاکم عندی اهون من عراقة خنزیر فی ید مجزوم یعنی
دنیای شما در نزد من خارتر و بیمقدارتر است از استخوان خوکی که در دست صاحب جزام باشد
و مرویست که روزی ضرار بن حمزه که از خواص اصحاب انعالیجناب بود بر معویه وارد
شد معویه کفت اوصاف علی را از برای من نقل کن ضرار کفت ای معویه مرا از این ۳۷

۳۷ معاف دار معاویه کفت ترا معاف نخواهم داشت والله باید اوصاف علی را نقل کنی
پس ضرار کفت کان و الله بعید المدی شدید القوی یقول فصلا و یحکم عدلا یعنی بخدا
قسم که بود عالی همت و بلند مرتبه و انچه میکفت حق بود و انچه حکم میکرد عدل بود یتفجر
العلم من جوانبه و ینطق الحکمة من نواحیه علم از اطراف وجوانب او جاری بود و حکمت
از نواحی او کویا بود یستوحش من الدنیا و زینتها و یستانس بااللیل و وحشته وحشت
داشت از دنیا و زینت او و انس داشت بشب و ظلمت ان از جهة مناجات و عبادات بخدا
قسم که اکثر اوقات کریان بود و در عواقب امور بسیار فکر مینمود و کاهی بسیار دست بر
دست میزد و نفس خود را ملامت میکرد و مخاطبه مینمود و اورا نصیحت میفرمود و اکثر اوقات
با پروردکار خود در مناجات بود و اورا از لباس انچه پست تر و از طعام انچه کم لذت تر بود
خوشش می امد و در میان ما که بود مثل یکی از ما بود با ما می نشست و با ما چیزی میخورد
و هر کاه او را میخواندیم اجابت میکرد و با وجود کمال مراعاتی که بما میکرد و تقربی که ما در
نزد او داشتیم از هیبت ما در نزد او قدرت بر تکلم نداشتیم از عظمت و شوکت او نمیتوانستیم
چشم کشودو هر کاه تبسم مینمودند دندانهای او چون مروارید منظوم ظاهر میشد ارباب
صلاح و دین را تعظیم مینمود و فقرا و مساکین را بسیار دوست میداشت اقویا از او طمع
باطل نداشتند و ضعفاء از عدل او مایوس نبودند خدا را بکواهی میطلبم که او در بعضی
از مواضع که بعبادت قیام مینمود دیدم در وقتی که شب پردهای خود را افکنده ستارکان
در سیاهی فرو رفته یعنی در دل شب که ظلمت عالم را فرو کرفته بود در محراب خود ایستاده
ومحاسن خود را در دست کرفته بیتابی میکرد و اضطراب مینمود مانند کسی که اورا مار کزیده
باشد میکریست و با دل حزین و خاطر غمکین وکویا که حال از و میشنوم که میکفت یا دنیاء
الدنیة الی تعرضت ام الی تشوقت هیهات هیهات غری غیری لا حاجة لی فیك قد طلقتك
ثلثا لا رجعة لی فیك یعنی ای دنیای دنیة ایا هرکز متعرض من شدهٔ که مرا بدام فریب خود
دراوری و هرکز شوق کردهٔ که مرا فریفتهٔ لذات خود کنی هیهات هیهات دور است اینمعنی
هنوز نزدیك نشده است انوقت که تو مرا فریب دهی تو دیکری را فریب ده و مغرور کن که
مرا بتو احتیاجی نیست بدرستیکه من ترا سه طلاق داده ام که دیکر مجال رجوع از برای من
نیست بتو فعمرك قصیر وخطرك یسیر واملك حقیر اه من قلة الزاد وبعد السفر و وحشة الطریق
و عظم المورد ای دنیا عمر تو کوتاه است و قدر و منزلة تو کمست وامید تواند کست اه از کمی

توشه و دوری سفر و وحشت راه و بزرگی مقصد و ناهمواری خوابگاه و چون سخن
ضرار باینجا رسید صدای هایهای گریه معویه بلند شد بنحویکه اشك از ریش او جاری
شد و انرا باستین پاك میکرد و گریه گلوی مردم را گرفت و معویه گفت هکذا کان و الله
ابو الحسن بخدا قسم که علی چنین بود مرویست در وقتیکه ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق
همایون او زد او را از مسجد بخانه اوردند اصحاب همگی دور او جمع شدند و التماس
موعظه و وصیت از ان مقتدای اولین و اخرین نمودند انحضرت وصایا و مواعظی چند
بایشان فرمود و بعد از ان گفت اگر من از این مرض شفا یابم خدا را شکر میکنم و اگر از دنیا
مفارقت کنم بدانید که من دل بدنیا نه بسته بودم و در دنیا مثل کسی بودم که در سایه در
ختی نشسته باشد و انسایه بزودی از او بگذرد یا انکه باد خاشاکی چند در پیش او جمع
کند و بزودی پراکنده کند یا ابری بر سر او سایه افکند و بزودی از سر او بگذرد و من
در میان شما مجاوری بودم که بدنم با شما مجاور بود و روحم بملاء اعلا متعلق بود و بزودی
از من بدنی خواهید دید ساکن و خالی از روح و دیگر نخواهید دید از من شجاعتها و قوتها
و نخواهید شنید ان خطبها و کلمات فصیحه که میشنیدید و نخواهید یافت از ان علوم معارف
ربانی که فرا میگرفتید پس باید پند گیرید از حال من و از ساکن شدن من و از بیکار ماندن
اعضا و جوارح من پس فرمود وداع میکنم وداعی که انتظار میبرم ملاقات شما را در قیامت
و در انجا بر شما ظاهر خواهد شد بزرگی و قدرت و منزلت من و انچه بر شما مخفی بود از جلالت
من و جاه من و شوکت من و اما عبادت او بنحوی بود که همیشه روزها روزه میداشت
و شبها لوای بندگی میافراشت و هر شبی البته هزار رکعت نماز میکرد بلکه بعضی نقل کرده
اند که هر شبی از خلوت او هزار تکبیرة الاحرام میشنیدند و رای تکبیرات فرایض و سنن
مرتبه بنابراین شبی دو هزار رکعت نماز و رای سنن و فرایض مرتبه میکردند و جبهه
مبارکش از کثرت سجود مانند کف پای شتر شده بود و سالی چند مرتبه پوست میگذاشت
و راه مکه را عمارت و اباد کرد و اول عمر تا اخر عمر با کفار جهاد کرد و همه علوم حق را
نشر و اداب نبویه را احیا کرده و بدع و اراء باطله را از صفحه عالم برطرف نمود شخصی از ام
سعید که از جمله کنیزان انسرور بود پرسید که علی در هر شب از ماه مبارك رمضان چه قدر
نماز میکرد ام سعید گفت ماه رمضان و ماه شوال در نزد او مساوی بود همه شبها را احیا
مینمود تا صبح و چون وقت نماز داخل میشد رنگ او زرد میشد و لرزه بر اعضای ۳۸

۳۸ مبارك او میافتاد بعضی باو عرض کردند که شما را در اینوقت چه میشود فرمود وقت
اداء امانتی است که اسمان و زمین از ان عاجز شدند نمیدانم من با این صفت چگونه او را ادا
خواهم کرد حضرت امام زین العابدین عم با وجود کثرت عبادتی که مینمود همچنانکه مرویست
که هر شب و روزی هزار رکعت نماز میکرد روزی یکی از صحفی که عبادت ان سرخیل
سالکان طریق بندگی در ان ثبت بود برداشت و قدری از ان خواند پس از روی ملال
انرا بر زمین نهاد و گفت انی لی بعبادة علی و من یقوی علی عبادته عبادة من کجا و عبادت
جدم علی ابن ابیطالب کجا و که قوت و طاقت بر عبادت او دارد و همین در بیان سعی او
در عبادت کافیست که در لیلة الهریر در میان دو صف سجاده او را افکنده بودند و او
مشغول عبادت بود و تیر از چپ و راست او میامد و هیچ بالی نمیکرد و در کمال خضوع
و خشوع عبادت مینمود و در انشب از انعالیجناب پانصد تکبیر شنیده شد که هر تکبیری
دو رکعت نماز کرد و یك کافر کشت و کسی ادعیه و مناجاتی که از او صادر شده تامل نماید
خواهد دانست که از چه دلی و چه زبانی جاری گردیده خواهد یافت که خوف و خشیت
و خضوع و خشوع و انقطاع او بجناب احدیت بچه مرتبه بود کافیست که در بعضی از غزوات
پیکان تیری بر پای شریف او رفته بود و بجهة شدت الم و درد نمیشد که پیکان را از پای
مبارك او بیرون اورند و هر وقت دست بر انموضع میگذاشتند درد بنحوی شدت
میکرد که انحضرت را طاقت نبود اخر در وقتیکه در نماز بود جراح امد ان پیکان را بیرون اورد
وقتیکه حضرت از نماز فارغ شد دید که الم و درد کم شده در کنار مصلا نخود خونی ریخته
شده سبب را استفسار نمود کیفیت واقعه را عرض کردند و فرمود بخدایی که جان علی در
ید قدرت اوست که از بیرون اوردن پیکان مطلع نشدم ابو درداء روایت میکند وقتیکه
ان برگزیده خالق و پناه خلایق را دیدم که از یاران و کسان خود کناره گرفته و نخلستان
بنی نجار رفت و خود را در میان شاخ و برگ درختان خرما نهفته پس او را نیافتم و گفتم بمنزل
خود رفته خواهد بود ناگاه اواز حزینی شنیدم که گوینده میگفت الهی کم من موبقة محملت
او حملت عن مقابلتها بنعمتك و کم من جریرة تکرمت عن کشفها بکرمك الهی ان طال فی
عصیانك عمری و عظم فی الصحف و اعمالی ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانك و ما انا براج
غیر رضوانك یعنی ایخدا بسی گناه که تحمل کردی و حلم ورزیدی و گذرانیدی از من
و در برابر ان نعمت دادی و بسی گناه که بکرم خود پرده از روی ان نگشادی ایخدا اگر

دو رو دراز شد در نافرمانی تو عمر من و بزرگ کردید در صحیفهای اعمال کناه من پس
نیستم ارزومند غیر امرزش تو و نیستم امید وار جز خشنودی تو پس من از اثران صدا
رفتم دیدم علی بن ابیطالب بود خود را از و نهفتم پس چند رکعت نماز کذارد و بعد از ان
بدعا و کریه پرداخت و کفت الهی طال ما نامت عینای و قد حضرت اوقات صلواتك وانت
مطلع علی تحلم بحلمك الکریم الی اجل قریب فویل لهاتین العینین کیف تصبران غدا علی
محریق النار الهی طال ما مشت قدمای علی غیر طاعتك وانت مطلع علی تحلم بحلمك الکریم
الی اجل قریب فویل لهاتین القدمین کیف تصبران غدا علی محریق النار الهی طال ما
ارتکب نفسی الی ما هو راجع الی و انت مطلع علی تحلم بحلمك الکریم الی اجل قریب فویل
لهذا الجسد الضعیف کیف تصبران غدا علی محریق النار یعنی ایخدا دور و دراز شد زمانی
که چشمهای من در خواب بودند و حال انکه اوقات نمازهای تو داخل شده بود و
تو بران مطلع بودی و بحلم خود از من کذرانیدی و مرا واکذاشتی تا اجل نزدیك شد پس
وای برابن چشمهای من چکونه فردا طاقت بر سوخته شدن بر اتش جهنم خواهند داشت
ایخدا دور و دراز شد زمانی که پاهای من راه رفتند از جهة امری که غیر طاعت تو بود
و تو بران مطلع بودی و از بردباری خود از من کذرانیدی و مرا تا اجل معین مهلت دادی
پس وای بر پاهای من چکونه فردا بر سوخته شدن از اتش جهنم طاقت خواهند داشت
ایخدا دور و دراز شد زمانی که من مرتکب اموری شدم که نفس من مایل بان بود و لذت
او راجع بجسم من بود و تو مطلع بودی و بحلم و نیکوئی خود از من کذرانیدی و مرا تا اجل
موعود امان دادی پس وای برابن جسد ضعیف من چکونه فردا بر اتش جهنم صبر خواهم
کرد و بعد ازابن عبارات ان زبده کاینات انقدر کریست که بیهوش شد چون بهوش
امد کفت الهی الویل لی ثم الویل لی ان کان فی النار مجلسی الهی الویل لی ثم الویل لی ان
کان الزقوم طعامی الهی الویل لی ثم الویل لی ان کان الحمیم شرابی الهی الویل لی ثم الویل
لی ان کان القطران لباسی الهی الویل لی ثم الویل لی اذا اقدمت الیك و انت ساخط عنی
یعنی ایخدا وای برمن پس وای برمن اکر اتش جایکاه من باشد ایخدا وای برمن پس
وای برمن اکر زقوم طعام من باشد ایخدا وای برمن پس وای برمن اکر حمیم اب من باشد
ایخدا وای برمن پس وای برمن اکر قطران لباس من باشد ایخدا وای برمن پس وای برمن
اکر بر تو وارد شوم و تو برمن خشمناك باشی پس فقراتی دیکر از مناجات بر زبان جاری ۳۹

۳۹ کرد و کریست تا بیهوش شد پس از مدتی بهوش امد و کفت بای وجه القاك و قد
اخلق الذنوب وجهی و بای لسان ادعوك و قد اخرس المعاصی لسانی و کیف ادعوك
و انا العاصی و کیف لا ادعوك و انت الکریم و کیف ادعوك و انا النادم و کیف لا ادعوك
و انت الرحیم و کیف افرح و قد عصیتك و کیف احزن و قد عرفتك یعنی بچه رو ملاقات کنم
و حال اینکه کناهان روی مرا کهنه کرده اند و بچه زبان ترا بخوانم و حال انکه معاصی زبان
مرا کنك کرده و چکونه ترا بخوانم و حال اینکه کناه کارم و چکونه ترا نخوانم و حال انکه تو کریمی
و چکونه شاد باشم و حال اینکه عصیان ترا کرده ام و چکونه محزون باشم و حال اینکه ترا
شناختم پس بسیار کریست و چند رکعت نماز کرد و کفت الهی ینام کل ذی عین و یستریح
الی وطنه و انا وجل القلب و عینای تنتظران رحمة ربی و انتظر عفوك کما ینتظر المذنبون
یعنی ایخدا هر صاحب چشمی شب در خوابست و در منزل و وطن خود استراحت مینماید
و من از خوف تو بیدارم و دلم لرزانست و چشمانم منتظر رحمت پروردکارند و من منتظر
عفو توام همچنانکه کناه کاران منتظر عفو تو میباشند پس بعد از کریه و زاری بسیار کفت
الهی احرق بالنار عینی و قد کانت من خوفك باکیة الهی احرق بالنار قلبی و قد کان لك
محبا الهی احرق بالنار لسانی و قد کانت للقران تالیا الهی احرق بالنار جوارحی و قد کانت
لك رکعا سجدا ایخدا ایا خواهی سوزانید باتش جهنم چشم مرا و حال اینکه از خوف تو کریان
است و ایا خواهی سوزانید باتش دل مرا و حال اینکه محبت تو در انست ایخدا ایا خواهی
سوزانید باتش جسم مرا و حال اینکه خضوع و خشوع از جهة تو بعمل میاورد ایخدا ایا
خواهی سوزانید باتش زبان مرا و حال اینکه تلاوت قران تو میکند ای خدا ایا خواهی
سوزانید باتش دست و پای مرا و حال اینکه از برای تو رکوع و سجود میکند و بعد از ان
بکریه پرداخت و مناجاتی چند کرد پس کفت الهی افکر فی عفوك فتهون علی خطیئتی ثم
اذکر العظیم من ذنبی فتعظم علی بلیتی یعنی ایمعبود من فکر میکنم در عفو تو پس سهل میشود
برمن کناه من بعد از ان یاد میاورم کناهان بزرك خود را پس عظیم میکردد برمن بلای من
بعد از ان کفت اه ان قرات فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محسبها فتقول خذوه فیاله من
ماخوذ لا ینجیه عشیرته و لا ینفعه قبیلته یعنی اه اه دیکر بخوانم در صحیفها کناهی که من انرا
فراموش کرده باشم و تو انرا شمرده و بحساب دراورده باشی پس کوئی بکیرید این را یعنی
فرشتکان عذاب ابکرفتن من امر نمائی پس وای بر کرفتاری که خویشان و عشیره او او را

نتواند رهانید وقوم وقبیله نفعی باو نتوانند رساند بعد ازان گریه بسیاری کرده فقرات
چندی فرمود پس گفت اه من نار تنضج الاکباد و الکلی اه من نار نزاعة للشوی اه از اتشی
که میبرد جگرها و گردهارا اه از اتشی که برکننده است پوست سرهارا ابودردا گفت
پس او از گریه اش ضعیف و پست شد و دیگر او از گریه اش را نشنیدم پیش رفتم دیدم
مثل چوبی افتاده بود یعنی اعضای مبارکش خشك شده بود و اصلا حرکتی ازان صادر
نمیشد و بسیار و بر اصد ازدم او ازی نشنیدم اعضای او را فراهم اوردم فراهم نیامد گفتم
انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم که علی از دنیا رفت پس شتابان بخانه فاطمه رفتم و گفتم
ای دختر رسول خدا حق تعالی ترا اجر دهد در مصیبت علی ابن ابیطالب که از دنیا رحلت
نمود حضرت فاطمه گفت ای ابودردا با واقعه او بچه کیفیت بود ابودردا میگوید انچه دیده
بودم بموقف عرض رسانیدم فاطمه فرمود بخدا قسم که این بیهوشی است که مکرر او را از
خوف الهی عارض گردیده پس ابی اوردند و بر روی او افشاندند و بهوش امد و نگاه
بمن کرد من میگریستم فرمود ای ابودردا گریه تو چیست گفتم از انچه میبینم که تو بر سر خود
می اوری فرمود یا ابادردا فکیف لو رایتنی ودعی بی الی الحساب و ایقن اهل الجرایم بالعذاب
و استوحشنی ملائکة غلاظ شداد و زبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملك الجبار قد اسلمنی
الاحباء و رحمنی اهل الدنیا لکنت اشد رحمة لی بین یدی من لا یخفی علیه خافیة یعنی پس
چگونه خواهی بود ای ابودردا اگر ببینی مرا در جائی که خوانده باشند مرا بحساب و یقین
شده باشد اهل معصیت را بعذاب و در میان گرفته باشند مرا ملائکه غلاظ یعنی درشت
خویان و تندگویان و زبانیة فظاظ یعنی فرشتگان که دوزخبانانند و زخ برند و نرمی
و مساهله ندانند پس ایستاده باشم من در نزد پادشاه جبار و فرو گذاشته باشند مرا دوست
از یاری من کشیده باشند دوستان و رقت کرده باشند بر من اهل دنیا هر اینه در انوقت
ترا بیشتر بر من رحم خواهد امد در پیش کسی که هیچ پنهانی بر او پنهان نیست و اما کرامات
و خوارق عادات ان عالیجناب ازان بیشتر است که در حد و احصا اید همچنانکه بر واقف کتب
علماء فریقین مخفی نیست و شبه نیست که انحضرت در ملك و ملکوت تصرف داشته و همه
مخلوقات الهی مطیع و منقاد او بوده اند حکایت رد شمس او چند مرتبه مشهور است و در
کتب معتبره مسطور و امور غریبه و عجیبه بسیار ازو صادر شده و بصحت پیوسته که
چون پای مبارك در رکاب مینهاد افتتاح تلاوت قران میکرد و چون پای دیگر پیش ۴۰

۴۰ بر رکاب میرسید ختم نموده بود و بروایتی بالای مرکب راست مینشست ختم نموده بود
حضرت فاطمه گفت که مرتضی علی شبیکه بامن زفاف کرد از وی ترسیدم زیرا که شنیدم
زمین باوی سخن میگفت و بامداد همین حکایت را با پدرم نقل کردم او سجده کرد و گفت
ای فاطمه خدا بتعلی شوهر تو را بر جمیع خلایق تفضیل داده و زمین را امر کرده که اخبار خود
را باوی گوید و انچه بر روی ان واقع شده از مشرق تا مغرب بانجناب بیان کند مرویست که
در زمان خلافت ابوبکر زلزله شدید در مدینه واقع شد مردم مضطرب شدند و بدر خانه
ابی بکر امدند و ابوبکر بیرون امد و گفت علیکم بعلی بن ابیطالب بر شما باد علی ابن ابیطالب
بروید نزد او و من هم باتفاق شما میایم پس جمیع خلایق بخدمت ان برگزیده خالق رفتند
و عرض کردند که ای ابن عم رسول الله ما را در باب پیغمبر خدا صم در وقتیکه از دنیا
رحلت نمود ما را بشما واگذاشت و سفارش امت را بشما نمود و حضرت ردای مبارك
بر دوش افکند و روانه صحرا شد و بمردم فرمود باتفاق من بیایید همه اهل مدینه باتفاق
ان صاحب سکینه از دروازه بیرون رفتند و حضرت در موضعی نشست و مردم را امر
بنشستن نمود و شروع بموعظه فرمود و زمین میلرزید مانند کشتی که در دریا طوفانی شده
باشد و مانند غربالی که بر روی اب افکنده باشند و مردم همه مضطرب و مرتعش بودند
چون حضرت اضطراب خلایق و شدت تزلزل زمین را مشاهده نمود همچنانکه نشسته بود
پای مبارك بر زمین زد و فرمود مالك یا ارض قری تراچه روی داده ای زمین قرار بگیر
دفعة زمین ساکن شد و حرکت وی رفع شد و نیز مرویست که وقتی رسول الله را تبی عارض
شده بود حضرت امیر ع بعیادت وی رفت حضرت رسول صم شکایت از شدت تب نمود
و فرمود تب من نسبت به تبهای سایر مردم شدیدتر است و گرمی او دو مقابل گرمی تبهای
شدید مردم میباشد حضرت امیر ع دست بر بدن منور سید عالم گذاشت و فرمود اطلعی
یا حمی ای تب بیرون رو دفعة تب از بدن مبارك خواجه عالم زایل شد و اما صبر او در
مصائب و بلایا و رضای او بتقدیر خدا در غایت بود و شاهد بر اینمدعا مصایبی است که
بعد از رحلت حضرت ختمی ماب از دشمنان بانجناب رسید و او باوجود اقتدار بر مواخذه
صبر مینمود و بسبب وصیت رسول الله درصدد انتقام بر نیامد همچنانکه مرویست که چون
سید عالم از خاکدان دنیا بدار السرور رعقبا ارتحال نمود حضرت امیرالمومنین بمقتضای
حکمت رب العالمین و وصیت سید المرسلین با حضرت روح الامین متوجه تغسیل و تجهیز

و تکفین انسید اولین واخرین شد و انکروه منافقین فرصت غنیمت دانسته جنازه رسول
خدارا در میان کذاشتند و بسقیفه بنی ساعده رفتند و در امر خلافت سخن اغاز کردند
و بعد از منازعه بسیار و مجادله بیشمار در میان مهاجر و انصار نظر بتهدیدات و تسویلات
اعرابی امر خلافت به پسر ابی قحافه قرار یافت و جمیع امت مکر طایفه عالی همت باو بیعت نمودند
و چون سید اوصیا از دفن سرور انبیا فارغ شد و بر کیفیت حال اطلاع یافت بسیار محزون
شد و چون شب در امد حسنین را با خود برداشته بخانه هر یك از مهاجر و انصار رفته
ایشانرا از عقوبات الهی ترسانید و وصیت رسول خدارا در غدیر خم رسانید و از ایشان
یاری طلب نمود از ان کروه بغیر از بیست چهار کس دیکر کسی اجابت ننمود و چون صبح
طالع شد از بیست چهار نفر بیست نفر تخلف کردند و چهار کس باقی ماندند چون شاه ولایت
اطغیان و شقاوت را از ان کروه بی حمیت ملاحظه نموده بمسجد در امد و در مجمع مهاجر
و انصار حجج شافیه و براهین وافیه بر امامت خود بر ایشان القا کرد و انچه در این باب حضرت
ختمی ماب فرموده بود بیان نمود و از مهاجر و انصار و سایر حضار تصدیق طلبید و چون
در انحال مجال انکار نبود همه اذعان نمودند و شهادة بحقیت قول او دادند و نزدیك شد
که مردم از بیعت ابی بکر بر کردند و بحق رجوع نمایند عمر خوف کرد و جمعیت مردم را
متفرق نمود و حضرت امیر ع بخانه خود معاودت فرمود و بجمع کردن قران مشغول شد اما
عمر چون دید که حضرت با جمعی از خواص صحابه از بیعت ابو بکر تخلف کردند با ابو بکر کفت
چرا علی را به بیعت خود نمیخوانی بخدا قسم که اکر علی با تو بیعت نکند امر خلافت تو قرار نکیرد
زیرا که او اقرب ناس است برسول خدا و اعلم و اشجع امت است و مردم را باو احتیاج و
رجوع بسیار است پس ابو بکر شخصی را بخدمت انحضرت فرستاده او را به بیعت خود خواند
حضرت فرمود که من قسم یاد کرده ام که از خانه بیرون نیایم و ردا بدوش نیفکنم تا قرانرا
جمع کنم بعد از چند روز ان کلام الله ناطق قرانرا جمع نموده و انرا بکوشهٔ ردای مبارك خود
بست و بمسجد امد و بمهاجر و انصار خطاب کرد که ایقوم این قرانیست که جامع همه ایات
منزله بر فخر کاینات است و چون دران ایاتی چند بود که صلاح حال ایشان دران نبود عمر
کفت ما را بقران تو احتیاج نیست مصحف عثمان ما را کافیست حضرت اسد الله که اینرا شنید
فرمود این قرانرا دیکر نخواهید دید تا قایم ال محمد ظهور کند و خشمناك بخانه معاودت
نمود و در بر روی خود بسته مشغول عبادت رب العالمین و بجا اوردن وصایای سید ۴۱

۴۱ المرسلین شد ابو بکر و عمر چند مرتبه دیکر کس بخدمت انجناب فرستادند و او را
به بیعت خواندند و انجناب اجابت ننمود اخر الامر عمر و خالد بن ولید و قنفذ که از جملهٔ
غلامان عمر بود و در شقاوت بینظیر بود با جمعی دیکر از ارباب شقاوت اثر بدر خانه
فاطمه رفتند و بسبب حب جاه و ریاست شرم از روی حضرت رسالت پناه ننموده بانك
و فریاد بر در خانه اهل بیت عصمت و طهارت بر اورزدند و اغاز بیحیایی نمودند عمر فریاد
بر اورد که ای پسر ابوطالب در را بکشا و از خانه بیرون ای و با ابو بکر بیعت کن و الا اتش
بدر خانه شما میاندازم و شمارا میسوزانم ان شیر بیشهٔ شجاعت ان سخنانرا شنید و بامر
پروردکار صبر نمود و متعرض نشد تا انکه فاطمه بیتاب شد   زجا بر امد و کریان عصابه
بر سر بست کرفت چادر و با ناله بند معجر بست   و از درد و الم مینالید و بسبب مصیبت
حضرت رسالتماب جسم شریفش بسیار نحیف شده و رخساره مبارکش زرد کردیده
و از کثرت کریه و بیخوابی چشمهای شریفش مجروح شده کاهی متذکر زمان پدر بزرکوار
میشد و از غم مفارقت او نالهای زار از دل افکار بر میاورد و زمانی حیدر کرار را مشاهده
میکرد که بیمعین و یار در کنج خانه نشسته و دشمنان بروی هجوم اورده و ساعتی ملاحظه
مینمود که دو نور دیده او حسن و حسین از مفارقت جد بزرکوار خود مینالند و از بیکسی
پدر عالیمقدار غصه میخورند زار زار میکریست القصه دختر رسول خدا هیئتی که مذکور
شد بعقب در امد و بصد اضطراب و زاری بعمر خطاب کرد   که ایشده جکر انبیا کباب
از تو   تمام خانه ارباب دین خراب از تو   ز ماستمزده کان بلا چه میخواهی   ز اهل بیت رسول
خدا چه میخواهی   چه بد رعایت اولاد مصطفی کردی   چها بعترت پیغمبر خدا کردی
ای عمر چرا مارا بمصیبت خود وا نمیکذاری و دست از ما بر نمیداری از علی چه میخواهی
و از خانه واده او چه طلب مینمایی عمر کفت در را بکشا و الا اتش بر در خانه شما میافکنم
و انرا میسوزانم ان مظلومه کفت ای عمر از خدا نمیترسی که میخواهی بیرخصت من داخل خانه
اهل بیت رسالت شوی   دری که کرده بر او جبرئیل دربانی   چه واقعست که میخواهیش
بسوزانی اه اه ای عمر   هنوز پرتو انوار احمدی بر جاست   هنوز رایت دین محمدی بر پاست
پدرم دیروز از دنیا رحلت نموده و امروز تو خانه او را میسوزانی عمر از ان سخنان هیچ
پروا نکرد و هیزم طلبید و اتش بدر خانه فاطمه زد و در را سوزانید پس با بران در زد
و در را افکند   عمر نه با بدر خانه پیمبر زد   لکد به بخت خود ان روسیاه ابتر زد   پس

عمر خواست که داخل شود فاطمه فریاد براورد که یا ابتاه یا رسول الله و از داخل شدن
او بخانه مانع شد ان بیحیا ممنوع نشد و سر غلاف شمشیر را بر پهلوی فاطمه زد انمظلومه
فریاد براورد ناکاه ان بیشرم تازیانه بلند کرد و بر دست مبارکش زد انمعصومه زار زار
مینالید و فریاد بر میکشید که یا ابتاه حال دختر خود را ملاحظه کن که بعد از تو با او چه میکنند
اما چون حضرت امیر صدای حضرت سیدة النساء را شنید اتش غضب اسد اللهیش مشتعل
کردید و عرق غیرتش بجوش امده از جا برجست و عمر را کرفت و او را بلند کرد و بر
زمینش زد بنحوی که کردنش و بینیش مجروح شد و خواست او را بکشد متذکر وصیت
حضرت رسول شد که او را بصبر وصیت کرده بود دست ازو برداشت و کفت یا بن الصهاك
الحبشیه لولا کتاب من الله سبق لعلمت انك لا تدخل بیتی ای پسر ضهاك حبشیه اکر تقدیر
الهی سبقت نکرفته بود و وصیت رسول صم مانع نمیشد هر اینه میدانستی که تو بیرخصت
من داخل خانه من نمیتوانی شد پس عمر کس بنزد ابو بکر فرستاد و طلب معین و یاور کرد
فوج فوج از کروه منافقان بیاری او میامدند تا جمعیت بسیاری فراهم امد و بخانهٔ انحضرت
ریختند و خالد بن ولید شمشیر کشیده بر انحضرت حمله کرد و حضرت اسد الله او را در زبوده
بنحوی بر زمین زد که نزدیك بود استخوانهای او خورد شود و خواست او را بکشد و هر
چند خواستند دست از او بردارد بر نمیداشت تا اخر عمر او را بحق پیغمبر صم قسم داد حضرت
او را رها کرد و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی شمشیرها کشیدند و بیاری
حضرت مرتضی علی برخواستند و نزدیك بود فتنه عظیمی برپا شود حضرت ایشانرا منع کرد
و فرمود مرا با ایشان واکذارید که من حال مامور بجهاد ایشان نیستم پس انکافران بیحیا و
منافقان بی پروا دست اسد الله را بستند و ریسمانی بکردن شیر خدا انداختند و او را بیرون
کشیدند   ستم نکر که سکی چند شیر کیر شدند   بدست بستن شیر خدا دلیر شدند
رسن بکردن سلطان اولیا بستند   بریسمان قضایش سر رضا بستند   چون بدر خانه
رسیدند حضرت سیدة النساء با تن خسته و خاطر شکسته امده بر بازوی حضرت امیر ع
چسبیده کفت نکذارم که پسر عمم را باین هیئت بمسجد برید ای عمر   بمن بکو بکجا میبری
توحید را   چنین رسن بکلو نایب پیمبرا   نه این جناب مقدس که دستکیر شماست   انیس
و مونس ابن عم رسول خداست   پس عمر تازیانه بر بازوی ان بضعهٔ احمدی زد که
بازویش شکست و ورم کرد و باز دست از امیر المومنین بر نمیداشت تا انکه انسیدهٔ ۴۲

۴۲ زنانرا در کنجی که مابین در و دیوار بود کذاشتند و در بر شکم مبارکش افشردند
بنحویکه دندهای پهلوی مبارکش شکست و فرزندی که در شکم او بود و حضرت مصطفی
او را محسن نام نهاده بود شهید شد و در همانساعت سقط کردید و حضرت خیر النساء از درد
بنالید و برخاك افتاد در انوقت الحذر الحذر از سکان اسمان برامد و الامان الامان از زمین
و زمان بلند شد پس حسنین با موهای پریشان بر سر بالین مادر امدند   یکی نشسته
ببالین مادر مدهوش   یکی کشیده چو جانش زمهر در اغوش   یکی به پهلوی مادر کذاشت
رو برخاك   یکی کرفت کریبان جامه راز دچاك   برای مادر خود ناله میکردند بحق
ستمکر او را حواله میکردند   وان بضعهٔ رسول الله بهمان ضربت از دنیا رفت پس حضرت
امیر ع را بان هیئت بمسجد کشیدند و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و بریده از
عقب میدویدند و فریاد میکردند و میکفتند چه زود خیانت کردید با پیغمبر صم و بد
رعایت او نمودید و کینهای سینهای خود را اظاهر کردید پس چون حضرت را بان هیئت
بمسجد در اوردند و نظر ابو بکر باو افتاد کفت دست از و بدارید حضرت سخنان چند
باو کفت و هر یك از سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی کفتکویی چند کردند
و خطابات و حجج چند بر انقوم بیحیا القا نمودند و هیچ فائدهٔ نکرد و عمر شمشیر کشیده بر بالای
سر مرتضی علی ایستاد و کفت یا علی بیعت کن و الا کردنت را میزنم در انوقت حضرت امام
حسن و امام حسین بر بالای سر پدر خود ایستاده بودند چون این سخن را شنیدند به
پدر بزرکوار خود چسبیدند و خروش و فغان براوردند و رو بقبر جد بزرکوار خود
کردند کفتند یا جداه یا رسول الله ما را به بین که بعد از تو چکونه بی ناصر و معین ماندیم
پس حضرت امیر ایشانرا بسینه خود چسبانید و فرمود که کریه نکنید بخدا قسم که ایشان
قدرت ان ندارند که پدر شما را بقتل رسانند پس ان برکزیدهٔ پروردکار رو بقبر احمد
مختار کرد و باواز بلند کفت یا بن عم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای پسر عم
بدرستیکه این قوم مرا ضعیف کردانیدند و میخواهند مرا بکشند پس دستی از قبر حضرت
رسالت پناه بیرون امد که همهٔ قوم شناختند که دست انحضرت بود و صدایی ظاهر شد که
شناختند صدای انحضرت بود و فرمود که یا ابا بکر اکفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة
ثم سویك رجلا یعنی ای ابو بکر ایا کافر شدی بخدایی که ترا افرید از خاك پس از نطفه
پس ترا مردی کردانید مردم از ان معنی مضطرب و حیران شدند و در حیرت و اضطراب

بودند که ناگاه حضرت سیدة النساء مجروح و نالان و غمگین و پریشان با بدن خسته و
پهلوی شکسته عصابه درد و الم بر سر بسته پیراهن رسول خدا را بر کتف انداخته با جمیع
زنان و دختران بنی هاشم داخل مسجد شدند و بنزدیک ضریح پدر بزرگوار خود رفتند
و باواز بلند گریست واهی چند از دل پر درد برکشید و چون دید که حضرت امیر بیکس
نشسته و عمر با شمشیر برهنه بر بالای سر او ایستاده فریاد براورد که ای ابو بکر ستمکار
ای بیحیا و ای نابکار   چرا رسن بگلو کردهٔ توحید را   بزیر تیغ نشانیدهٔ غضنفر را
بی چه قتل امام علیم میخواهی   دو نور چشم نبی را یتیم میخواهی   ایقوم دست از ابن عمم
بدارید و این ظلم را بر رو امدارید بخدا قسم که اگر این ظلم و جور را فرو نگذارید و
دست از مرتضی علی برندارید با این جسم خسته و پهلوی شکسته و خواطر افسرده و حال
پژمرده و جگر سوخته و جان از اتش غضب افروخته مقنعه از سر کشم و گیسوهای خود را
پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر افکنم و دست بر دامن کبریای احدیت زنم و بدرگاه
رب الارباب فریاد براورم و نالهای زار زار از دل افگار برکشم اتش بار از سینهٔ پر درد
برکشم و دریای غضب الهی را بجوش اورم و لرزه و تزلزل در ارکان عالم افکنم و زمین
و زمان را بسوزانم و یکتنفس باقی نگذارم ای ابو بکر   بدار دست ز ابن عم رسول
الله   وگرنه موی پریشان کنم بذات الله   فغان بمحکمه حضرت اله برم   شکایتت بر جبار داد
خواه برم   بکر به قلزم قهاریش بجوش ارم   باتش غضبش شعله در خروش ارم   زبان
شکوه کشایم بنزد قهاری   که یکنفس نگذارم ز خلق دیاری   والله که ناقه صالح در نزد
خدا از من گرامی تر نبود و بچهٔ او از فرزندان من عزیزتر نبود سلمان گوید من در انوقت
نزدیک انحضرت ایستاده بودم دیدم زلزله بر زمین افتاد و ستونهای مسجد رسول الله
بحرکت امدند و دیوارهای مسجد بلرزه درامد و بلند گردید بنحویکه اگر کسی خواستی
از زیران عبور کند میتوانست من چون انحال را مشاهده کردم بر خود لرزیدم واثار غضب
الهی را معاینه دیدم بنزدیک انحضرت رفتم واستغاثه و تضرع نمودم که ای سیدة النساء
وای بتول عذراء ای مادر سبطین وای جگر گوشهٔ سید کونین ای خاتون قیامت وای
بانوی حجلهٔ کرامت بر این قوم ببخشای و برامت پدرت رحم کن پدر تو رحمت عالمیان بود
و شما اهل بیت رحمت و شفاعتید روا مدارید که بر این قوم عذاب نازل شود و شما باعث
هلاک ایشان شوید انجناب التماس مرا قبول نمود و به حجرهٔ طاهره مراجعت فرمود ٤٣

٤٤ و دیوارهای مسجد بر جای خود قرار گرفت و چون بر بعضی از حالات ان زبده
کاینات اطلاع یافتی بدانکه کیفیت شهادت انفخر انام علمای اعلام بطریق مختلفه نقل
نموده اند وانچه اصح واصوب واشهر است در میان علمای شیعه رضوان الله علیهم بر سبیل
اجمال روایت کرده اند انست که بعد از واقعه نهروان گروهی از خوارج در دور مکه اجماع
نمودند و قصهٔ نهروانرا یاد کردند و بر کشتگان نهروان گریستند و بر ایشان ترحم کردند
و امراء مسلمین را یاد نمودند و مذمت ایشانرا کردند و گفتند همه امراء اهل اسلام از راه
حق بدر رفتند و بعد از این مکالمات همه متفق و هم عهد شدند که در یکشب حضرت
امیر المومنین و معویه و عمرو بن عاص را بقتل اورند پس ابن ملجم ملعون گفت من علی
را میکشم و برک بن عبد الله تمیمی گفت من معویه را بقتل میاورم و عمرو بن بکیر تمیمی گفت
من عمرو بن عاص را کفایت میکنم و با یکدیگر پیمان بستند که در شب نوزدهم ماه مبارک
رمضان ایشانرا بقتل اورند و از یکدیگر جدا شدند و برک بن عبد الله از جهت قتل
معویه بشام رفت و عمرو بن بکیر از برای کشتن عمرو بن عاص بمصر شتافت و حکایت
ایشان در بعضی از کتب شیعه نقل شده بر ذکر کیفیت حکایت ایشان در این کتاب فائده
مترتب نیست اما ابن ملجم ملعون بکوفه امد و ان راز را با احدی از خارجیان که در کوفه
بودند اظهار نکرد تا روزی بخانه مردی از قبیله تیم الرباب که از خوارج بودند رفت قطامهٔ
ملعونه را که دختر اخضر تیمی بود در انجا دید و حضرت مرتضی علی پدر و برادر انملعونه
را در جنگ خوارج کشته بود و انملعونه در نهایت حسن و جمال بود و در میان عرب بصباحت
و خوشروئی مثلش نبود چون چشم انملعون بر انملعونه افتاد اتش عشق در کانون سینه
پر کینه اش شعله ور گردید و طاقت و هوش او ربوده شد که خود را از خویشتن بیخبر
دید پس بنزد انملعونه امد و گفت تو از کدام قوم و قبیلهٔ گفت از قبیلهٔ تیم الرباب گفت بیوهٔ
یا شوهر داری گفت شوهر ندارم گفت رغبت بشوهر میکنی چون انملعونه دید که انملعون
گرفتار وی شده و تیر عشق او در دل خبیث او جا کرده و بکرشمهٔ حسن و جمال و شیوهٔ
غنج و دلال او دل ربوده بعد از عشوه و نازگفت دیرگاهست که من طالب شوهرم اما مهری
که من میخواهم کسی بران قوة ندارد ابن ملجم گفت مهر تو چیست گفت مهر من سه چیز است
الاول سه هزار درم نقد الثانی کنیزکی جمیلهٔ الثالث قتل علی بن ابیطالب انملعون بجهة
مصلحت ابتدا گفت سه هزار درم و کنیزک را میدهم اما کشتن علی کار بست صعب و در قوة

احدی نیست ونجک باقطامه کرابرکشتن علی قوة و یارا است و حال اینکه او هزبر معارك
و کشندهٔ ابطال ممالك است مالك مشرق ومغرب وپادشاه بطحا و یثرب است وبلك باقطامه
من یقدر علی قتل علی ابن ابیطالب المجاب الدعاء المنصور من السماء و الارض ترجف
من هیبته و الملائکه تسرع الی خدمته وای برتو ایقطامه که درابار رای انیست که علی رابکشد
و حال انکه مستجاب الدعوة است واز اسمان یاری باومیرسد وزمین از هیبت اولرزانست
وملائکه بخدمت وی شتابان وبلك من یقدر علی قتل علی بن ابیطالب وهواذا قاتل یکون
جبرئیل عن یمینه ومیکائیل عن یساره وملك الموت بین یدیه وانی برتو ایقطامه که قدرت
برقتل علی دارد وحال انکه او هرکاه قتال کند جبرئیل در طرف راست اوست ومیکائیل
در طرف چپ او وعزرائیل در پیش روی اوست چون این سخن راشنید زمانی بمنزل خود
رفت و خود را بحلی وزیور اراست و جامه نازکی پوشید که حاکی بدن او بود وجامهای
معصفر دربرکرد و دو طرف کیسوی خود راکه بدر و جواهر بافته بود از عقب و یمین و
یسار خود افکند و بنزد ابن ملجم امد وسینهٔ خود را در پشت جامه معصفر بانملعون نمایان
کرد و حجاب از روی خود برداشت و کرشمه در کار وی کرد و بیکبار کی دل و برار
بود پس کفت ای ابن ملجم ظفر یافتن برمن و بامن عیش داشتن بدون کشتن علی نمیشود
مال و کنیزك رابتو بخشیدم اما از برکشتن علی نمیکذرم او را غافل کن و ضربت برن اکر
او را کشتی بامن عیش خواهی کرد واکر کشته شوی ثواب اخرت بهتر از زندکانی دنیاست
چون انملعون دید که انملعونه در مذهب با او موافق است ودر این امر ثابت قدم است کفت
بخدا قسم که من باین شهر نیامده ام مکر برای کشتن علی چون انملعونه این سخن از وشنید
بسیار مشعوف شد و کفت من نیز جماعتی را همراه تو میکنم که تورا اعانت نمایند پس قطامه
وردان بن خالد تیمی را طلبید و با او یاور کردانید وابن ملجم نیز شبث بن هجرهٔ اشجعی را
دیده باخود همداستان کردانید و او را راضی نمود که انملعون را در کشتن علی معاونت
نماید و ان سه ملعون بایکدیکر اتفاق نمودند که در شب نوزدهم ماه رمضان مرتکب ان
امر خطیر شوند و پیش از انکه موعد برسد ابن ملجم ملعون بجهة جمع اوردن ارث پدر و
عم خود بیمن رفت و معاودت نمود و در وقت رفتن شبی در بعضی وادیهای یمن بیتوته
نمود چون شب از نصف تجاوز نمود غوغای عظیمی از بطن وادی ظاهر شد چون نکاه کرد
دید اتش عظیمی و دود مرتفعی مانند کوه رو باو میاید انملعون مضطرب شد و لرزه ٤٤

٤٤ براعضای پلیدش افتاد ناکاه دید ان دود براو واقع شد واتش از اطراف او بیرون
میاید چون انحالترامشاهده نمود بیهوش شد بعد از زمانی چون بهوش امد شنید که قائلی
میکوید اسمع وع القول یابن ملجم انك فی امر مهول معظم یعنی بشنوای پسر ملجم وبفهم
بدرستیکه تو درصدد امر بزرکی هولناکی هستی تضمر قتل الفارس المکرم اکرم من طاف
ولبی واحرم در دل کرفته کشتن شجاع مکرمی که بهترین همهٔ طواف کننده کان و تلبیه
کویان ومحرمان است ذاك علی ذو التقاء الاقدم فارجع الی الله لکی لاتندم وان شجاع
مکرم علی است که صاحب تقوی است و او در تقوی مقدم است برهر کسی پس توبه کن
وبخدا بازکشت کن از این عمل تا بعد ازین ندامت نکشی پس قائلی کفت یاشقی ابن الشقی
انچه در دل کرفتهٔ از قتل زاهد عابد عادل راکع ساجد یعنی امام هدی و علم و تقوی و
عروة الوثقی امیر موءمنان وپیشوای متقیان ما بران مطلع شده ایم وما طایفهٔ جنیانیم که بدست
او ایمان اورده ایم و در این وادی مسکن داریم نمیکذاریم تو در اینجا بیتوته کنی زیراکه
تو میشوم و مردودی پس سنکهای عظیم بانملعون می افکندند تا او از انجا فرار نمود اما حضرت
امیر الموءمنین چون ماه رمضان نزدیك رسید مکرر خبر شهادت خود را در انماه میداد و
بمردم خبر مفارقت خود را میرسانید و میفرمود بضربت ابن ملجم در این ماه از دنیا خواهم
رفت همچنانکه مرویست روزی انسالار کار وان شهادت در مسجد کوفه نشسته بود و
در یك جانب او حسنین نشسته بودند ودر جانب دیکر او جماعتی از اصحاب بودند که پسر
ملجم ملعون امد و از نزد ایشان کذشت وسلام نکرد اصحاب کفتند یا علی پسر ملجم را دیدید
که از اینجا عبور کرد وسلام نکرد حضرت فرمود دعوه فان له شانا من الشان واکذارید اورا
که وی را شغلیست که میخواهد متوجه ان شود پس دست بر محاسن مبارك خود کذاشت
و فرمود والله لیخضبن هذه من هذه بخدا قسم که این محاسن را از خون این سر خضاب خواهد
کرد پس حضرت نظر بر و میکرد تا غایب شد و بعد از ان سر بزیر افکند و فرمود انا لله و
انا الیه راجعون لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ونیز مرویست که روزی حضرت امیر
بسجده رفت و در سجده شروع بکریه نمود وصدای او بکریه بلند شد چون سر از سجده
برداشت بعضی از یاران بخدمت ان عالیشان عرض کردند که ما تا حال چنین کریه از شما
مشاهده نکرده بودیم این کریهٔ تو دلهای ما را بدرد اورده ودیدهای ما را خونبار کردانید
سبب ان چه بود حضرت فرمود در سجده بودم و دعای خیرات را میخواندم که مرا خواب

در ربود در خواب دیدم که حبیب من حضرت مصطفی نزد من ایستاده ومیکوید یا ابوالحسن
مفارقت تو از ما بطول انجامید ومن بسیار مشتاق لقای تو کردیده ام وانچه حق تعالی در باب
تو وعده داده بود بهمهٔ انها وفا نمودی بدرستیکه جای تو وجای زوجهٔ تو وجای دو
فرزند تو حسن وحسین وسایر امامان از فرزندان تو را در اعلی علیین مقرر ساخته و درجهٔ
شمارا از درجات جمیع مقربین بالاتر کردانیده است پس عرض کردم جعلت فداك یا رسول
الله شیعیان ما در کجا خواهند بود فرمود با ما خواهند بود در قصرهای که در برابر قصرهای
ما خواهند بود عرض کردم حال شیعیان ما در دنیا چه خواهد بود فرمود ایمنی از کمراهی و
اطمینان از فتنها عرض کردم حال ایشان در وقت مرك چه خواهد بود فرمود که در انوقت
ایشانرا مخیر خواهند کرد میان ماندن در دنیا با عافیت وصحت و رفتن بدار عقبی با سرور
و بهجت و ملك الموترا امر خواهند کرد که ایشانرا اطاعت کند کفتم طریق قبض روح ایشان
بچه نوع خواهد بود فرمود که ایشان که در محبت ما رسوخ دارند قبض روح ایشان مانند
انست که کسی در روز بسیار کرمی اب بسیار سردی بخورد که دلش را خنك کند وسایر
شیعیان قبض روح ایشان چنین باشد که کسی در نهایت استراحت در رخت خواب بخوابد
و خواب رود پس حضرت بسیار کریست وفرمود رفتن من نزدیك است و نیز مرویست
که روزی ابن ملجم بخدمت انجناب امد وکفتکویی چند نمود از خدمت حضرت مرخص
شد و چون پشت کرد حضرت فرمود هرکس خواهد کشندهٔ مرا ببیند اینمرد را ببیند بعضی
از حضار بعرض ان والاتبار رسانیدند که یا امیر المومنین چرا او را نمیکشی حضرت فرمود
چه بسیار غریب و عجیب است که مرا امر میکنید بکشتن کسی که هنوز مرا نکشته است
و از اسمعیل ابن عبد الله مرویستکه بعد از قتل عثمان چون اختلاف در میان مردمان بسیار
شد من از خوف فتنه واشوب از مردم عزلت اختیار کردم بساحل دریا رفته در انجا ساکن
شدم و خبر نداشتم که مردم در چه کارند شبی از جهة حاجتی از خانه بیرون امدم در و
قتیکه مردم بخواب رفته بودند ناکاه مردی را دیدم که در ساحل دریا بسجده افتاده بود بدل
حزین و او از ضعیف و نالهٔ دردناك با پروردکار خود مناجات میکند وتضرع و استغاثه
مینماید پس من در کوشهٔ پنهان شدم که او مرا نبیند و کوش بمناجات او دادم شنیدم که
میکوید یا حسن الصحبة یا خلیفة النبیین یا ارحم الراحمین البدیٔ البدیع الذی لیس مثلك
شیٔ والدائم غیر الغافل والحی الذی لا یموت انت کل یوم فی شان انت خلیفة محمد ۴۵

۴۵ وناصر محمد یا عطف علیه بنصرك او توفه برحمتك یعنی ایخداوندی که نیکواست اشنایی
با تو وای خلیفه پیغمبران وای اول موجودات وای پاینده منزه از غفلات وای زنده بری
از موت و فنا تویی که هر روزی از برای تو شانیست و تویی خلیفه محمد و یاری کننده
و تفضیل دهنده او سوال میکنم از تو که یاری کنی وصی محمد و خلیفهٔ او را و قائم بعدل
بعد از او ایخدایا وصی محمد را یاری کن یا او را بنزد خود طلب کن و برحمت خود برسان
بعد از ان سر از سجده برداشت و برخواست و بروی اب روانه شد پس من از عقب او
صدا زدم که با من تکلم کن خدا ترا رحمت کند بجانب من ملتفت نشد وکفت هدایت کننده
در عقب تو است برو از و سوال کن کفتم هدایت کننده کیست کفت وصی محمد پس من
متوجه کوفه شدم ودر شب بحوالی کوفه رسیدم انشب در صحرای نجف ماندم که چون صبح
شود داخل کوفه شوم چون ظلمت شب عالم را فرو کرفت دیدم مردی امد و در پشت تلی
ایستاد و با حق تعالی مشغول مناجات شد و مناجات او بطول انجامید و از جمله مناجاتی که
میکرد این بود اللهم انی سرت فیهم بما امرنی و رسولك وصفیك فظلمونی وقتلت المنافقین
کما امرتنی فجهلونی و مللتهم وملونی و ابغضهم و ابغضونی یعنی خدایا انچه پیغمبر تو
وبرکزیده تو مرا بان امر کرده بود در میان امت بجا اوردم پس بر من ستم کردند وبا منافقان
جنك کردم چنانکه بمن فرموده بودی پس بجهالت مرا نسبت دادند خدایا من از ایشان
دلتنك شده ام و ایشان نیز از من دلتنك شده اند و من دشمن ایشان کردیده ام و ایشان
دشمن من کردیده اند و از انچه پیغمبر مرا خبر داده بود چیزی باقی نمانده مکر یك خصلت
که انتظار ان میکشم واین خصلت انست که ابن ملجم مرادی برانکیخته شود و محاسن مرا
بخون من خضاب کند خدایا شقاوت او را نزدیك کردان و مرا سعادت شهادت برسان
خدایا پیغمبر تو مرا وعده داده بود که هرکاه من مشتاق لقای تو شوم و از تو ملاقات تو را
سوال کنم مرا بلقای خود برسانی خداوندا دلم از دنیا بتنك امده است و ارزومند لقای
توام و در این زودی مرا سعادت لقای خود برسان و چون از دعا فارغ شد متوجه کوفه
شد و من نیز از عقب او روان شدم و باتفاق میرفتیم تا او داخل خانه شد از بعضی تحقیق
نمودم که این خانه از کیست کفتند از علی ابن ابیطالب بعد از زمانی از خانه بیرون امد وروانه
مسجد شد و من نیز از عقب او روانه شدم و باتفاق میرفتیم چون داخل مسجد شد باندك
فاصله بدرجه شهادت رسید و نیز مرویست که چون ماه رمضان داخل شد روزی

انحضرت داخل مسجد شد و همه اشراف و اعیان کوفه نیز در مسجد حاضر شدند پس ان
جناب ببالای منبر بر امد و خطبه مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی ادا نمود
و مردمان را موعظه شافی و ارشاد وافی نمود و ایشانرا از عقوبات اخروی به ترسانید و بمثوبات
جاودانه امید وار کردانید پس بجانب راست منبر نکاه کرد امام حسن را دید نشسته کفت
یا بنی کم مضی من شهرنا هذا ای فرزند من چند روز ازین ماه کذشته است امام حسن عرض
کرد که سیزده روز کذشته است پس بطرف چپ منبر نکاه کرد امام حسین ع را دید
نشسته کفت یا بنی کم بقی من شهرنا هذا ای فرزند من از اینماه چند روز مانده امام حسین ع
کفت هفده روز مانده پس انعالیجناب دست بر سر خود کذاشت و بمحاسن خود فرود
اورد و کفت لیخضبن أشقی الناس فی هذا الشهر شیبتی من دم راسی یعنی بد بخت ترین
مردم در اینماه محاسن مرا از خون سر من خضاب کند و این شعر را خواند ارید حیوته و یرید
قتلی عذیرک من خلیلک من مرادی یعنی کشتن مرا میخواهد نامردی از قبیله مراد و من
نیکویی و یرا میخواهم پس حضرت کریان شد بنحوی که محاسن مبارکش تر شد و حاضران
نیز صدا یکریه بلند کردند پس فرمود ایقوم کمان میکنید که من از مرک میترسم و کریه من
از خوف مرکست والله لابن ابیطالب انس بالموت من الصبی بثدی امه بخدا قسم که انس
علی بموت بیشتر است از انس طفل به پستان مادرش من همیشه مشتاق مرک بوده ام و
انتظار شهادت را کشیده ام اما کریه من برای اینفرزندان مظلوم است که با وجود اینکه
بدرد غریبی مبتلا اند و از وطن خود که مدینه رسول خدا است دور مانده و بهجران مادر
کرفتارند بعد از من بسوز یتیمی سوکوار خواهند شد و چه ظلمها که ناکسان امت بر ایشان
نمایند و در اخر یکی را بزهر از پا در اورند و دیکری را در صحرای کربلا کرسنه و تشنه
شهید نمایند و بدن او را در خاک و خون بیفکنند و سر او را شهر بشهر و دیار بدیار
بکردانند اه   بی تن بشام برده سر سروران سپهر   صبحش سیاه باد ازین خیره سر مپرس
فرق پدر شکافتهٔ ابن ملجم است   فرق پدر چو دید ز حلق پسر مپرس   در ماه و افتاب
فرو رفته روشنی   روز و شبی نمانده ز شام سحر مپرس   در سینه صدف شده خوش
نالها کره   در بحر درد غور کز واز کهر مپرس   پس فرمود ای حاضران سلام مرا بغایبان برسانید
که هر که در مصیبت فرزندان من بکرید و در ماتم ایشان بنالد و از غریبی و بیکسی
ایشان محزون شود کریه و ناله او در نزد ما ضایع نخواهد شد پس انحضرت از منبر فرود ع۴

ع۴ امد و شبی در خانه امام حسن ع و شبی در منزل امام حسین افطار مینمود و زیاده
از سه لقمه تناول نمینمود و میفرمود که ملاقات من به پروردکار نزدیک شده است و میخواهم
چون امر پروردکار من در رسد الوده نباشم و چون شب نوزدهم در رسید از برای
افطار ام کلثوم طبقی در نزد انسید ابرار کذاشت که در ان طبق دو قرص جو بود و کاسه
از شیر و قدری نمک سائیده چون حضرت از نماز فارغ شد و نکاه بان طبق کرد سر مبارک
خود را جنبانید و بکریست کریستنی که محاسن مبارکش تر شد پس خطاب بام کلثوم کرد که
ای دختر دو نان خورش در یک طبق نزد من حاضر کرده ٔ ندر توکی در یکمرتبه دو نان
خورش تناول نموده بود مکر نمیدانی که من متابعت برادر و پسر عم خود رسول الله را میکنم که
از وقت امدن بدنیا تا حین مفارقت او ازین عاریت سرا از برای او دو نان خورش حاضر
نکردند ای دختر مکر تو بدید رخود را میخواهی و میخواهی فردا در پیش پروردکار ایستادن
من از برای حساب طول بکشد هر که اکل و شرب و لباس او در دنیا نیکو است در قیامت
وقوف او در نزد پروردکار بیشتر است ای دختر در حلال دنیا حساب و در حرام او عقابست
ای دختر بخدا قسم که چیزی نمیخورم تا یکی از این دو نان خورش را برداری پس شیر را
برداشت و حضرت اندکی از نان جو با نمک تناول فرموده برخواست و متوجه عبادت شد
و در ان شب پیوسته مشغول طاعت پروردکار بود کاهی در رکوع و زمانی در سجود و
ابتهال و خضوع مینمود ساعتی بکریه و زاری بسر میبرد و هنکامی بمناجات با قاضی الحاجات
میکرد و بسیار از خانه بیرون میرفت و باسمان و ستارکان نکاه میکرد و میکفت صدق
رسول الله و بسیار میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله و بسیار میکفت اللهم بارک لی فی لقائک
اللهم بارک لی فی الموت یعنی ایخدا مبارک کردان بر من لقای خود را و مبارک کردان از برای
من مرک را پس اهل بیت خود را جمع نمود و فرمود یا اولادی و اهلی فی هذه الایام تفقدونی
ایفرزندان من و ای اهل بیت من در این روزها از میان شما خواهم رفت بدرستیکه
پیغمبر صرا در خواب دیدم که فرمود والله یا ابا الحسن انا مشتاق الیک ای ابو الحسن بخدا قسم که بسیار
مشتاق دیدار تو شده ام و انک قادم الینا فی العشر الاخر من هذا الشهر بدرستیکه در دهه
اخر اینماه بنزد ما خواهی امد باین طریق که بدبخت ترین امت بر انکیخته خواهد شد و این محاسن
تو را از خون سر تو خضاب خواهد کرد یا علی هلم الینا فما عندنا خیر لک و ابقی یا علی بنزدیک
ما بیا که انچه نزد ما است از برای تو بهتر و باقی تر است پس اهل بیت چون این سخنان جانسوز

راشنیدند وبگوش ایشان خبر فراق انعالیشان رسید همکی صدا بگریه وناله بلند کردند
ام کلثوم عرض کرد ای پدر بزرگوار چرا امشب خواب بر تو حرام شده و استراحت نمینمائی
و مکرر خبر مرگ خود را بما بیکسان میدهی حضرت فرمود یا بنیة ان اباك قد قتل الابطال و
خاض الاهوال و ما اعتراه اضطراب و دهشة اکثر مما اعتراه فی هذه اللیلة ای دختر پدر تو
شجاعان بسیار را کشته و خود را باهوال عظیمه بسیار افکنده و هرگز اضطراب و دهشت
از برای او بهم نرسیده و امشب خود را در نهایت دهشت و اضطراب می‌بینم و مخفی نیست
که اضطراب و دهشت ان زبده اخیار از کثرت شوق بملاقات پروردکار و تشوق او
بصحبت سید مختار بود و شبهه نیست که کثرت شوق باعث دهشت و اضطراب میشود پس
فرمود یا بنیة قد قرب الاجل و انقطع الامل ای دختر پدر رستکه اجل نزدیك کردیده و امید
بریده شده پس ام کلثوم و سایر فرزندان کریان شدند حضرت ایشانرا قسم داد که ساکت
شوید و ایشانرا وصیت بتقوی و پرهیزکاری نمود و هر ساعت از خانه بیرون میرفت و
باطراف اسمان نظر میفرمود و ستارها را میدید و میفرمود بخدا قسم که دروغ از رسول
خدا نشنیده ام امشب شبی است که مرا وعده داده است پس برمیکشت باز مشغول عبادت
پروردکار میشد تا وقت انشد که بمسجد رود ام کلثوم را امر کرد ابی اورد و تجدید وضو
نمود و میان در بست و حال در کمر بستن فرمود اشدد حیازیمك للموت فان الموت لاقیکا
و لاتجزع من الموت اذا حل توادیکا ای علی کمر را از برای مرگ محکم به بند که مرگ بتو
ملاقات خواهد کرد و جزع مکن از مرگ چون بوادی تو فرود اید پس فرمود خدایا مرگ را
بمن مبارك کردان و لقای خود را بر من مبارك کن و روانه مسجد شد چون بصحن خانه
رسید مرغابی چند در انخانه بودند برای امام حسین هدیه اورده بودند بر سر راه حضرت
امدند و بالها کشودند و فریاد برکشیدند و دامان انحضرت را میکرفتند و نمیکذاشتند که
بیرون رود و پیش از این صدای ایشانرا کسی نشنیده بود حضرت فرمود لا اله الا الله
صوایح تتبعها نوایح و فی غداة غد یظهر القضاء ایشان فریاد کنند کانند بر فراق من که در
عقب ایشان کریه کنندکان خواهند بود بر مصیبت من و با مدادا مروز قضای الهی
ظاهر خواهد شد پس بام کلثوم کفت ای دختر این مرغابیان حیوان بی زبانی چندند که انهارا
حبس نموده اید بعد از من باید ایشانرا رها کنید که از کیاههای صحرا بخورند یا هر وقت که کرسنه
وتشنه شوند ایشانرا دانه و اب دهید پس امد تا در خانه چون خواست در خانه را بکشاید ۴۷

۴۷ قلاب در کمر بند انحضرت بند شد و هر چند خواست انرا رها کند رد نمیشد تا اخر کمر
بند از کمرش باز شد و افتاد حضرت فرمود لا اله الا الله اینها همه علامات و دلالات مرگست
و کمر بند خود را از زمین برداشت و در میان بست و کفت یا علی میان خود را از برای
مرگ محکم به بند ام کلثوم کفت ای پدر بزرگوار کهی بناله حدیث فراق میکوئی کهی
بعشق ده اشتیاق میبوئی حضرت فرمود ای ام کلثوم پی نوازش مهمانیم رسول مجید
ز لطف وعده شبهای قدر را طلبید رسیده وقت که من از شما جدا کردم بخلد همدم
همراز مصطفی کردم ام کلثوم این سخنانرا شنید فریاد براورد که وا ابتاه وا غوثاه که پدرم در تمام
این شب خبر مرگ خود را بما میکوید و فریاد کنان نزد امام حسن ع امد و مقدمه مرغابیان
وانچه در در خانه از حضرت امیر شنیده بود باو نقل کرد شاهزاده شتابان بنزد پدر امد
و عرض کرد یا ابتاه این چه فالست که میزنی و این چه حدیث است که میکنی حضرت امیر ع
فرمود ای پسر این فال نیست من میدانم در این دهه از جمله کشتکان خواهم بود امام حسن
عرض کرد که ای پدر خواب دیدم که جبرئیل بکوه ابو قبیس فرود امد و دو سنگ از انکوه
برداشت و بسوی کعبه رفت و بر بام کعبه ایستاد و اند و سنگ را بر هم زد تا ریزه ریزه شدند
و بادی وزید و ان ریزها را در مکه و مدینه پراکنده کرد و هیچ خانه در مکه و مدینه نماند
مکر اینکه چند ریزه از ان سنگ ریزها در ان داخل شد و تعبیر این خواب چیست حضرت
امیر فرمود ای فرزند تعبیر ان خواب اینست که پدر تو شهید شود و هیچ خانه در مکه و مدینه
نباشد مکر اینکه اندوهی از مصیبت او در ان داخل شود امام حسن ع عرض کرد ای پدر
میدانی که این قضیه هایله کی خواهد بود انحضرت فرمود جدت بمن فرموده که در دهه اخر
اینماه بضربت ابن ملجم مرادی از دنیا خواهم رفت شاهزاده کفت ای پدر هر کاه میدانی او
کشنده تو است او را بقتل برسان حضرت فرمود ای فرزند قصاص قبل از جنایت نمیباشد
پس امام حسن کفت ای پدر من با تو میایم و دست از تو بر نمیدارم حضرت فرمود ای فرزند
کرامی تو بمنزل خود معاودت کن که امدن تو صلاح نیست و چون شاهزاده از رفتن
با انحضرت اصرار نمود حضرت او را قسم داد که بر کرد پس بیکیك فرزندان را بر سبیل وداع
کلمه میکفت و ایشانرا وصیت مینمود کویا نالهٔ الفراق الفراق از در و دیوار بلند شده بود
پس امام حسن بخانه امد و بام کلثوم و سایر اهل بیت محزون و غمکین نشستند و حضرت
امیر روی بمسجد اورده میکفت خلوا سبیل المؤمن المجاهد فی الله لا یعبد غیر الواحد یعنی

راه دهید موءمن جهاد کننده در راه خدا را که هرگز غیر معبود یکتا را بندگی ننموده پس
داخل مسجد شد در وقتیکه قندیلها خواموش شده بود و مسجد تاریك بود حضرت بعد
از نماز تحیت چند رکعت دیگر نماز کذارد و ساعتی مشغول تعقیب شد پس برخواست و دو
رکعت دیگر نماز کرد و بر بام مسجد برامد از برای بانك نماز چه صبح از شب دیجور تا که شد
پیدا باهل بیت علی روز شد شب یلدا ازان معامله کر صبح را خبر بودی یقین که تا بدم
حشر دیده نکشودی و دستهای مبارك بر کوشهای خود کذاشت و اذان کفت و چون
حضرت اذان میکفت جمیع اهل کوفه صدای انحضرت را میشنیدند فغان که لشت ازان
صوت فتنه ها بیدار سپاه ظلم شبیخون زد از یمین و یسار اما ابن ملجم در روز هجدهم
شمشیر خود را بزهراب داده و باتفاق اند و خارج دیگر بخانهٔ قطامهٔ ملعونه رفتند و شب
نوزدهم در خانهٔ انملعونه بیتوته نمودند و چون صدای اذان انحضرت را شنیدند قطامه
بنزد ابن ملجم امد کفت برخیز و زود باش که فرصت از دست میرود زود دبرو و علی را بقتل
رسان و برکرد و مراد خود را از من حاصل کن انملعون کفت بخدا قسم که خواهم رفت و علی
را خواهم کشت و باین جهة بدبخت ترین اولین و اخرین خواهم شد اما بمراد خود نخواهم
رسید پس برخواست و شمشیر خود را برداشت و باتفاق وردان و شبب در کمال تعجیل
قبل از انکه حضرت امیر عم از اذان فارغ شود بمسجد در امدند و در میان خفتکان مسجد
خوابیدند و چون حضرت از اذان کفتن فارغ شد و بزیر امد تسبیح کویان بصحن مسجد امد
و شروع نمود به بیدار کردن خفتکان همچنانکه طریقهٔ انحضرت بود و میفرمود الصلوة
رحمکم الله چون بابن ملجم رسید دید انملعون برو خوابیده فرمود برخیز از برای نماز و
چنین مخواب که این خواب شیطانست پس فرمود قصدی که کردهٔ نزدیکست ازان اسمانها
از هم بپاشند و زمین شق شود و کوهها سرنکون شود و اکر خواهم خبر میتوانم داد که در
زیر جامهٔ خود چه داری پس از او کذشت و بنزد محراب رفت و مشغول نماز شد پس ابن
ملجم ملعون برخواست و بنزد ستونی امد که امیر موءمنان در انجا نماز میکرد ایستاد و حضرت
رکوع و سجود را بسیار طول داد انملعون صبر کرد تا حضرت رکعت اول را بجای اورد و
از رکوع ان فارغ شد و بسجدهٔ اول رفت و چون خواست سر از سجده بردارد واه و اویلا
وامصیبتاه چکویم ای نطق لال شو که زبانت بریده باد مرغ حیات از قفس دل رمیده
باد ان بدبخت ملعون شمشیر خود را بحرکت اورد و بغایت قوة که داشت بلند کرد و ۴۸

۴۸ بفرق همایون انسید انس و جان و مقتدای عالمیان فرو داورد قضارا ضربت
انملعون بر موضعی از سر انحضرت رسید که در روز حرب خندق عمرو بن عبدود ضربت
زده بود از ابن ملجم نقل شده ضربتی که من بر فرق امیر الموءمنین عم زدم اکر میان اهل زمین
و اسمان قسمت میکردی همه را هلاك میکرد زیرا که ان شمشیر را بهزار درهم خریده بودم
و بهزار درم دیکر انرا بزهراب داده بودم اما چون ان ضربت بران محل رسید از مغز سر انحضرت
تا پیشانی منورش شکافته شد و اصلا اه و ناله از و سر نزد بلکه فرمود بسم الله و بالله و علی
ملة رسول الله فزت برب الکعبة رستکار شدم بخدای کعبه قسم جاء امر الله و صدق رسول
الله امر خدا در رسید و صدق قول رسول خدا ظاهر شد پس انحضرت برو در افتاد و
سری که میخواست از سجدهٔ معبود بلند شود و باز بسجده رود از ضربت ابن ملجم بیجا
فرصت نیافت و برروی زمین افتاد و خون از و جاری شده فتاد صاحب منبر بدامن
محراب زاب تیغ ستم ان ریاض شد سیراب جبرئیل در میان اسمان و زمین ندا در
داد که قتل امیر الموءمنین در انوقت همچنانکه از اخبار و اثار رسیده زمین بر خود بلرزید
و اسمان بطپید و دریاها بموج امدند و ماهیان خود را از اب بیرون افکندند و بر خاك
حسرت و مذلت افتادند و درهای مسجد بنحوی برهم میخوردند که هیچ کوشی طاقت
استماع انصدا ها را نداشت و خروش و ناله از فرشتکان اسمان بلند شد و باد سیاه تندی
وزید که هوا تیره و تار شد و جبرئیل در میان اسمان و زمین ندا در داد ندائی که همه
بیداری شنید که تهدمت و الله ارکان الهدی و انطمست و الله نجوم السماء و اعلام التقاء
بخدا برهم شکست ارکان هدایت و تاریك شد ستارهای علم و نبوت و برطرف شد نشانهای
تقوی و عبادت و انفصمت و الله العروة الوثقی و کسیخته شد عروة الوثقی الهی قتل ابن عم
المصطفی قتل وصی المجتبی قتل علی المرتضی قتل و الله سید الاوصیاء قتله اشقی الاشقیاء
کشته شد پسر عم مصطفی و وصی برکزیدهٔ مجتبی و شهید شد علی مرتضی و سرور
اوصیا او را بدبخت ترین مردمان شهید کرد پس حضرت امیر الموءمنین عم فریاد کرد که
ایها الناس قتلنی اللعین ابن الیهودیه و رب الکعبة قتلنی ابن ملجم ایمردم بخدا قسم که کشت
مرا ملعون پسر زن یهودیه یعنی ابن ملجم ملعون و چون او از قتل امیر الموءمنین عم بکوفه
رسید و جمیع اهل کوفه از مرد و زن بعضی با سر و پای برهنه و بعضی صلاح بسته روی
بمسجد نهادند راوی میکوید در انوقت نفیر خروش و فغان و فریاد و اماماه از مردمان

و دستها که بر فرق میزدند چیزی دیگر ملاحظه و مشاهده نمیشد و چون مردم از نزدیک
انسید و سالار عالمیان رسیدند دیدند در محراب افتاده و کاهی خاک برمیدارد و بجراحت
خود میریزد و میفرماید منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری یعنی از زمین
خلق کردیم شما را و بزمین برمیگردانیم شما را و از زمین بیرون می اوریم شما را مرتبه دیگر
و کاهی بدست مبارک خویش خون از سر مبارک فرامیگرفت و بر رو و محاسن شریف خود
میمالید و میفرمود بدین هیئت رسول خدا را به بینم و باین حال فاطمه زهرا را ملاقات نمایم
و بدین صفت عمم حمزه سید الشهدا را مشاهده کنم و باین صورت برادرم جعفر طیار را
نظاره کنم اما چون صدای قتل شاه ولایت بخانه واده حضرت رسالت رسید ام کلثوم طپانچه
بر روی خود زد کریبان خود چاک نمود و مقنعه از سر کشید و فریاد وا ابتاه و اعلیاه و وا
محمداه براورد و حسنین عم از خانه بیرون دویدند و روی بمسجد نهادند و در عرض راه
دیدند که مردم سر و پای برهنه نوحه و فریاد میکنند و میکویند و اماماه و امیر المومنیناه
والله قتل الامام العابد المجاهد فی سبیل الله بخدا قسم که کشته شد امام عابد جهاد کننده در
راه خدا کشته شد کسی که شبیه ترین مردم بود برسول خدا چون ان دو امام مظلوم این
سخنان را شنیدند جامه صبر را چاک زدند و عمامه شکیبائی از سر برداشتند و فریاد وا
ابتاه براوردند و کریبان برفرق خود زنان داخل مسجد شدند چون نزدیک محراب رسیدند
دیدند پدر عالیجناب در میان محراب افتاده و اعیان و اعاظم کوفه در دور او حلقه ماتم
زده اند و وا مصیبتاه میکویند یکی بزبان حال میکوید شهید ظلم نمودند شاه یثرب را
امیر کشور دین مظهر العجایب را یکی میکفت افغان که راحت دل و ارام جان برفت شاه
زمان قدوه اهل جهان برفت خم شد محیط مرکز عالم زهر طرف کان مرکز محیط کرم از میان
برفت چون حسنین اینحالت را مشاهده کردند زدست صبر کریبان جامه چاک زدند
عمامها از سر خویشتن بخاک زدند سر برهنه بسوی پدر روان کشتند کشوده خانه
اغوش در فغان کشتند چون بنزدیک پدر رسیدند در قدم مبارکش افتادند و کف
پای ویرا بر دیده مینهادند و میکفتند ای پدر پشت ما را شکستی چکونه ما ترا باین حال میتوانیم
دید حضرت سید الشهدا روی خود را بر کف پای پدر بزرکوار مالید و مانند ابر بهار
مینالید و بزبانحال میکفت ای پدر تو را چه شد که چنین زار ناتوان شدهٔ فتادهٔ بچنین
حال سرکران شدهٔ چه بر سر تو ز اعدای نابکار امد کدام تیغ بفرق تو تا جدار امد ۴۹

۴۹ چه رخ نمود که دل سیر دوستان شدهٔ مصمم سفر کلشن جنان شدهٔ روا مدار که
ما بیتو در جهان باشیم رضا مباش که در کام دشمنان باشیم رضا مباش که ما در جهان
غریب شویم بزندکی زجناب تو بی نصیب شویم مبادبی من ازاین خاکدان زشت روی
مرا کذاری و تنها سوی بهشت روی ای پدر بزرکوار ما را طاقت مصیبت تو نیست و
بی تو زندکی نمیخواهیم هنوز تعزیهٔ ختم انبیا برپاست هنوز ماتم او باد محنت دلهاست
هنوز از الم بیکسی در ازاریم بدرد محنت بیمادری کرفتاریم هنوز محنت مادر بسر
نیامده بود دل از تحمل ان بار برنیامده بود قصه تو نمک پاش زخم دلها شد بما تمت غم
ما بیکسان دوبالا شد ای پدر والا تبار میوش دیده ز ما بیکسان برای خدا بما ستمزدکان
چشم مرحمت بکشا اما چون اواز کریه حسین بکوش انحضرت رسید دیده باز کرد و بر خساره
ان دو سبط رسول الله نکاه کرده تبسمی فرمود و کفت ای فرزندان کرامی بعد از امروز دیکر
بر پدر شما غمی و المی نخواهد بود اینک جد شما محمد مصطفی و مادر شما فاطمه زهرا و
جده شما خدیجه کبری با حوریان جنت المأوی بدور پدر شما برامده و انتظار رفتن او
میکشند پس شاد باشید و از کریه دست بدارید که کریه شما ملائکه اسمانها را بکریه در
اورد پس حضرت سر مبارک خود را بدامان امام حسن عم کذاشت و چون ابن ملجم ملعون
شمشیر خود را بزهراب داده بود زهر در سر و بدن مطهر انعالیجناب سرایت نمود و بدن و
رخساره مبارکش زرد شد و با وجود اینکه زخم او را محکم بسته بودند باز خون از و
جاری بود و بعد از زمانی کلکونه مبارکش از زردی بسفیدی مایل شد و انحضرت
باطراف اسمان نظر میکرد و زبان مبارکش در تهلیل و تقدیس الهی جاری بود و میکفت
اسئلک رب بالرفیق الانبیا فی الدرجات الاعلی خدایا سوال میکنم از تو رفاقت انبیا و اوصیا
در اعلا درجات بهشت پس ساعتی مدهوش شد در این حال حضرت امام حسن زار زار
کریست و روی خود را بر روی او کذاشت و رخساره مبارک و موضع سجود او را
میبوسید و قطرات عبرات از جویبار دیده برخساره فخر کاینات میریخت چون اب چشم نور
دیده مصطفی برخساره علی مرتضی ریخت چشم کشود و فرمود ای فرزند کرامی چرا بر پدر
خود میکریی و حال اینکه دیکر بر و غم و غصه نخواهد بود اینک ملائکه ملکوت بدرکاه
پروردکار صداها بلند نموده و انتظار قدوم او را میکشند و بدانکه تو بعد از پدر بزهر شهید
خواهی شد و برادرت حسین در صحرای کربلا بتیغ اهل ظلم و جفا از پا در خواهد امد و

باینحالت بجد وپدر ومادر خود ملحق خواهید شد پس امام حسن عم عرض کرد که ای پدر
بزرکوار اینمعامله را باتوله کرد فرمود فرزند زن یهودیه عبد الرحمن بن ملجم و صبر کنید
همین ساعت او را ازار کننده داخل مسجد خواهد نمود ناکاه غلغله و فغان از در مسجد
ظاهر شد و ابن ملجم را با سر و پای برهنه و دست و کردن هم بسته داخل مسجد نمودند و
جمعیت بسیار بر دور ان نابکار فراهم امده بعضی او را لعنت میکردند و جمعی اب دهان
بر صورت نحسش میافکندند و بعضی کوشش را بدندان میخائیدند و برخی او را میزدند
و کروهی کوشت بدن پلیدش را بدندان میکندند و طایفهٔ والاماه و اسیداه میکفتند
و فرقهٔ خاك بر میداشتند و بر سرش میریختند و خذیفه نخعی شمشیر در دست داشت و در
پیش روی ان ملعون صفوف مردم را می شکافت تا او را بنزدیك محراب اورد و سر و
روی او را شکسته بودند و خون سر او از ریش پلیدش جاری بود و چشمهایش مانند
دو قطعه خون بسته بود و از خوف و دهشت بر فرق خود میزد و فرق پلیدش فرو جسته
بود و شعری چند میخواند که مضمون بعضی از ان این بود که هر چند نفس خود را نصیحت
کردم و او را از این عمل شنیع ملامت کردم فائده نکرد تا اخر مرا بجهنم رسانید ای وای بلا
از طول مکث من بجهنم و چون نظر امام حسن بر و افتاد فرمود ایملعون چه باعث شد ترا که
بهترین خلایق را شهید کردی و پناه امت محمد را هلاك نمودی ایملعون سر بزیر افکند و
هیچ نکفت پس حضرت امیر ملتفت او شد کفت یا اخا مرادی مکر من بد امیری بودم شما را
کفت معاذ الله یا امیر عم فرمود پس با وجود اینکه من با تو نیکویی کردم و مهربانی نمودم و
بسا عطاها و احسانها در حق تو بجا اوردم تو را چه بر این داشت که فرزندانم را یتیم کردی
و رخنه در ارکان خاندان من انداختی ایملعون سر بزیر افکند و سکوت اختیار کرد پس
حضرت امام حسن عم از ان مردی که او را اورده بود پرسید که ایملعون را کجا یافتی کفت
من خوابیده بودم و زوجه من در پهلوی من در خواب بود ناکاه مرا بیدار کرد و کفت تو
در خوابی و حال انکه امام تو علی ابن ابیطالب را شهید کردند من از خواب جستم و کفتم خدا
دهنت را بشکند اینچه سخن استکه میکویی علی چه بدی با مردم کرده او خیرخواه مسلمانان
و پدر یتیمان است و شوهر بیوه زنان و با وجود این او شیر پروردکار و شجاع نامدار است
کرا یارای انست که او را بکشد کفت من از اسمان صدایی شنیدم که قتل امیر المؤمنین
و همچنین میدانم که همهٔ اهل کوفه ان صدا را شنیده باشند در این سخن بودیم که ناکاه ۵۰

۵۰ او از قتل امیر المؤمنین بکوشم رسید پس برخواستم و شمشیر خود را از غلاف کشیدم
و سراسیمه از خانه بیرون دویدم که ناکاه در اثنای راه ایملعون را دیدم که شمشیری
در دست دارد و میدود کفتم ایملعون این شمشیر برهنه چیست در دست تو مکر امیر المؤمنین
را تو شهید کردهٔ خواست بکوید نه خدا بر زبان او جاری کرد که کفت بلی پس من شمشیر
خود را حواله او کردم و او نیز شمشیر حواله من کرد من ضربت او رد کردم و او را بر زمین
افکندم که مردم در رسیدند و مرا مدد کردند او را کرفتیم و دست و کردن او را هم بستیم
و کشان کشان او را بمسجد اوردیم پس حضرت امیر المؤمنین بامام حسن فرمود که با این
اسیر رفق و مدارا کن امام حسن عم کفت ای پدر این لعین تو را کشته و ما را یتیم نموده و
باز ما را امر برفق و مدارا میفرمایی نسبت باو حضرت فرمود ای فرزند ما اهل بیت عفو و رحمت
و کرامت و شفقتیم بحق من بر تو که از مطعومات و مشروبات انچه من میخورم و بر اهمان دهید
و دست و پای و برا بزنجیر مکنید و با او رفق و مدارا کنید و چون در کذرم یکضربت
بیشتر باو مزنید که او یکضربت بیشتر بمن نزده است پس حضرت فرمود مرا بردارید و بخانه
برید پس او را بر کلیمی خوابانیدند و یکسر کلیم را امام حسن عم و یکسر را امام حسین عم بر
دوش کرفته چون از مسجد بیرون امدند صبح صادق دمیده عالم روشن شده بود حضرت
فرمود مرا روی بمشرق بدارید چنان کردند فرمود و الصبح اذا تنفس ای صبح تو شاهدی
و کواهی در روز قیامت از تو شهادت خواهم طلبید و چون صادقی کواهی دهی که از
بدایت عمر که با رسول الله نماز کذارده ام تا امروز هرکز مرا خفته ندیدی و من همیشه تو را
تفحص نموده ام و نا امده یافتم پس انکه سجده کرد و کفت خدایا کواه باش که فردای قیامت
که صد و بیست چهار هزار پیغمبر حاضر باشند کواهی دهی که از اول عمر تا حال هر
چه فرمودهٔ بجان قبول کرده ام و انچه نهی نموده مباشر ان نکشته ام و هرکز مخالفت سخن پیغمبر
تو ننموده ام جمیع اهل کوفه در انجا حاضر بودند همه یکبار از سخن انحضرت فغان و خروش
براوردند پس حضرت را با نهایت ضعف برداشته روانهٔ خانه شدند چون بدر خانه
رسیدند دختران فاطمه و سایر فرزندان از اوردن پدر بزرکوار مطلع شدند همه از
جا جستند و نالهٔ وا ابتاه و وا علیا از روی زمین بر چرخ برین رسانیدند و همه با سر و پای
برهنه و موی پریشان بیرون دویدند روان شدند سراسیمه و پریشان حال برون
ز خانه بسوی پدر باستعجال چون او را داخل حرم سرا کردند و نظر دختران بر و افتاد

که از شدت زخم بیتاب و محاسن او در خون خضاب و عمامهٔ او پرخون و دراعهٔ
او کلکون زبسکه داشت جراحت اثر بتارك او خضاب کشته بخون چهره مبارك او
و همه یکبار کریبان ها را چاك زدند و مقنعها از سر افکندند و فریاد و ناله براوردند
و اساس تعزیه برپا نمودند شاید ار شور در جهان فکنیم غلغله در جهانیان فکنیم
رستخیزی ز جان برانکیزیم کریه بر پیر و برجوان فکنیم و همه دختران و فرزندان و
مخدرات بر روی پای او افتادند یکی بمعجرش از دیده خون ناب سترد یکی غبار ز پای
مبارکش میبرد یکی ستاده برخساره اش نظر میکرد یکی فتاده وخاك الم بسر میکرد یکی
بدامنش از روی درد میاویخت یکی بخون جکر اب دیدها میریخت خروش واعلیا از
تمام اهل حرم فکند زلزله در کشور بنی ادم زهر طرف سر و پای برهنه اهل حرم شدند
جمع بدورش چو حلقه ماتم برامدند زهر سوی از بر دوششس کرفته کریه کنان همچو
جان در اغوشش تمام موی سر از تاب نوحه واکردند اساس تعزیهٔ شاه دین بپا کردند
خصوص شمع شبستان فروز بزم تعب ستم رسیده سراپردهٔ حیا زینب هنوز در غم جد
بزرکوارش بود هنوز شام وسحر چشم اشکبارش بود هنوز بود در اندوه حضرت زهرا
هنوز بود چو خورشید در لباس عزا که اینقضیهٔ جانسوز شد علاوهٔ ان فتاد شعله
بیتابیش ز دل برجان کشید اهی و برجست چون سپند ازجا دوید برسر بالین حضرت
مولا خطاب کرد بسوی کننده خیبر بکریه کفت که ای جسم وجان پیغمبر هوای کلشن
خلد برین بسر داری بدختران یتیمت چه در نظر داری ایپدر بزرکوار ما در این شهر
غریبیم و بغیر از توکسی را نداریم و چون تو بروی ما همه بیار و بیمدکار خواهیم بود
ایپدر مادر ما وصیت ما را بتو کرده بود و بعد از توکسی دیکر نیست که وصیت ما را باو کنی
القصه هریك از فرزندان میامدند و در دست و پای حضرت میافتادند و بوسه بر قدم
مبارکش میدادند و میکفتند کاش مادر ما در این حالت زنده بودی تا ما را تسلی دادی
و کاش ما در مدینه میبودیم تا درد دل خود را در روضهٔ مقدسهٔ جد خود میکفتیم این
چه حالتست که ما را افتاده غریبی و یتیمی و بیکسی باهم جمع شده ام کلثوم کفت یا ابتاه حزننا
علیك طویل و عبرتنا لاترقی یا ابتاه من للصغیر حتی یکبر و من للکبیر بین الملاء ای پدر
اندوه تو بر ما دور و دراز است و اب دیدهای ما هرکز ساکن نخواهد شد ایپدر بعد از
تو کودکان اهلبیت را که تربیت خواهد کرد و بزرکان ایشان را که محافظت مینماید و از ۵۱

۵۱ کریه و زاری و ناله و بیقراری فرزندان فاطمه اتش حسرت برافروخته و دلهای
حاضران بسوخت و هرکه ناله ایشانرا میشنید خون از دیده میبارید حضرت امیر ع یك یك
از ایشانرا در بر میکرفت و بوسه بر روی ایشان میداد و میفرمود صبر کنید و بیطاقتی نکنید که
در این زودی بنزد جد شما حضرت مصطفی و مادر شما فاطمه زهرا میروم و در این شبها
حضرت مصطفی را در خواب دیدم که باستین مبارك غبار از روی من پاك میکرد و میکفت
یا ابا الحسن انچه بر تو بود بجا اوردی و این دلالت میکند براینکه باید من از شما مفارقت نمایم
وجلوه کنان بمنظر قدسیان برایم ناکاه نظر حضرت امیر ع بر امام حسین ع افتاد که از بسیاری
کریه چشمهای او مجروح شده بود و نزدیك بهلاکت رسیده و میکفت یا ابتاه من لنا بعدك
من اجلك تعلمت البکاء ای پدر بعد از تو از برای ما که خواهد بود و کویا من کریه را
از برای مصیبت تو اموخته ام چون حضرت امیر ع انمظلومه را باینحالت دید فریاد برکشید
و فرمود یا حسین ادن منی اینور دیده و ای ارام دل غمدیده بنزدیك من بیا چون امام
حسین ع نزد پدر امد حضرت بدست مبارك خود اب از دیدهای او پاك کرد و دست
بر دل مبارکش کذاشت و کفت ایفرزند خدا ترا و برادران ترا و خواهرانت را صبر دهد
و اجر شما را در مصیبت من عظیم کرداند و اضطراب شما را کم کند و جریان اب دیدکان
شما را ساکن کرداند پس نکاه حسرت بهر یك از فرزندان کرد و اب از دیدکان مبارکش
جاری شد پس باعتبار زهری که در بدن انحضرت سرایت کرده بود ساعتی مدهوش
شد و چون بهوش امد حضرت امام حسن ع قدحی از شیر بدست انحضرت داد حضرت کرفت
و اندکی از ان تناول نمود و باقی را بدست امام حسن داد و فرمود که اینرا به بندو بان اسیر
بدهید بیاشامد باز حضرت امام حسن را قسم داد که باو نیکویی کنید و طعام و اب نیکو باو
دهید پس ان شیر را اوردند و بانملعون دادند و انچه حضرت فرموده بود او را از ان
خبر دادند انملعون قدری کریست و بر فرق خود زد و شیر را کرفته اشامید پس فرستادند
از عقب عمرو بن نعمان جراح چون او حاضر شد و نظرش بر جراحت حضرت امیر المومنین
افتاد عمامه از سر برکرفت و جامه بر تن چاك کرد و کفت واویلاه و امصیبتاه این شمشیر را
بزهر اب داده اند و این جراحت مرهم پذیر نیست دریغ از چون تو امیری و پیشوایی دریغ
از چون تو امام و مقتدائی و چون شب بیستم در امد اثر زهر در قدمهای مبارکش رسید
و در انشب نشسته نماز کرد و چون صبح شد مردم را رخصت داد که بخدمت او برسند پس

فوج فوج مردم میامدند و سلام میکردند و حضرت جواب میداد و میفرمود سلونی قبل
ان تفقدونی سوال کنید از من پیش از انکه دیگر مرا نیابید اما سوالهایخود را سبك کنید و
چون مردم بیرون میرفتند ایشانرا وداع میفرمود و چون شب بیست یکم در امد حضرت
همه اهل بیت و فرزندان خود را جمع کرد و ایشانرا وصایای چند فرمود و امر بخیرات و
طاعات نمود و در انشب اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شده بود و هر چند خوردنی و
اشامیدنی اوردند تناول نمیفرمود و لبهای مبارکش بذکر خدا حرکت میکرد و مانند مروارید
عرق از جبین منیرش میریخت بدست مبارك خود پاك میکرد و میگفت شنیدم از ابن عم
رسول خدا که چون رفتن مومن نزدیك میشود ناله او ساکن میشود و عرق از جبین او
مانند مروارید میریزد پس همه اولاد و اهل بیت را از صغیر و کبیر حاضر کردانید و اسم
هر یك جدا بر زبان جاری کرد و گفت یا حسن و یا حسین و یا عباس و یا محمد و یا عون و یا عبد
الله و یا زینب و ای کلثوم استودعکم الله و الله خلیفتی علیکم شمارا وداع باز پسین مینمایم
و خدا خلیفهٔ منست بر شما یا حسن وصیت میکنم ترا در باب برادرت حسین که او معروف
بحسین مظلوم است و میفرمود و انتما منی و انا منکما شما از منید و من از شما پس بفرزندانی
که از غیر فاطمه بودند ملتفت شد و گفت شمارا وصیت میکنم در بارهٔ اولاد فاطمه و
مبادا مخالفت ایشان نمائید پس فرمود احسن الله لکم العزاء خدا شمارا صبر نیکو کرامت کند
زیرا که من همین امشب از میان شما میروم و بخدمت جد شما محمد مصطفی و مادر شما فاطمه
زهرا ملحق میشوم ایشان گفتند ای پدر دلت از دنیا سیر شده و عزم رفتن نمودهٔ زینب
خاتون گفت ای پدر گویا مشتاق ابن عمت رسول الله و مادرم خیر النسا شدهٔ کنون که بنزد
ایشان میروی سلام مرا بمادرم فاطمه برسان بگو که زینب بیچاره در فراق توسوخت
غم مفارقت را از بس بدل اندوخت ز دوری تو علی الاتصال گریانست باتش الم
چون سپند بریانست پس حضرت امیر بامام حسن ع فرمود که چون من از دنیا بروم مرا
غسل دهی و کفن و حنوط نمائی به بقیه حنوط رسول الله که از کافور بهشت است و جبرئیل
جهة انحضرت اورده بود و چون مرا بر روی تخت بخوابانید باید کسی پیش تخت را نگیرد
بلکه عقب انرا بگیرید و بهر سو که پیش تخت رود شما نیز از عقب ان بروید و بهر موضع که
جنازه من بایستد انموضع قبر منست پس جنازهٔ مرا انجا بگذارید باید کسی که اول بر من نماز
کند تو باشی پس جنازهٔ مرا از انموضع بردارید و خاك از ان موضع دور کنید پس ۵۲

۵۲ در انجا قبر کنده و لحد ساخته خواهی دید که در انجا نقش خواهد بود که این قبریست که
حضرت نوح نبی از برای فرزند خود امیر المومنین علی ساخته است پس مرا در انجا دفن کن
و هفت خشت ساخته بزرگ در انجا خواهی یافت انرا بر روی من بچین پس اندکی صبر کن
و یکخشت را بردار و نظر بقبر کن مرا در انجا نخواهی دید زیرا که بجدت رسول الله ملحق شده
خواهم بود پس رو کرد بحضرت امام حسین ع و گفت یا ابا عبد الله انت شهید هذه الامة
فعلیك بالصبر و التقوی یا حسین تو یی شهید این امت پس بر تو باد صبر و تقوی پس ساعتی
بیهوش شد چون بهوش امد گفت در اینوقت رسول خدا و عمم حمزه و برادرم جعفر بنزد
من امدند و گفتند یا ابا الحسن عجل فانا مشتاقون الیك بشتاب که ما بسیار مشتاقیم بسوی
تو پس دیده را بسوی اهل بیت و فرزندان گردانید و نظر حسرت بر ایشان کرده فرمود
یا اولادی و یا اهل بیتی استودعکم الله جمیعا شمارا وداع باز پسین مینمایم و همه را بخدا
میسپارم و خدا خلیفهٔ منست بر شما پس گفت السلام علیکم یا رسل ربی ای رسولان
پروردگار سلام من بر شما باد پس جبین مبارکش در عرق نشست و مشغول ذکر خدا گردید
و روی بقبله اورد و دیدهای خود را بر هم گذاشت و دستها و پاهای خود را
بسوی قبله کشید و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله از این سرای
فانی در گذشت بقدم شهادت بریاض رضوان خرامید پس صدائی رسید که قائلی میگوید
ساعتی بیرون روید و بندهٔ خدا را بما واگذارید پس اهل بیت و فرزندان بیرون رفتند
و فغان و ناله براوردند و روها را خراشیدند و جیبها را چاك زدند چون او از گریه
اهل بیت بلند شد اهل کوفه دانستند که امیر ایشان بعالم جاوید خرامید مردان و زنان
همه سر و پای برهنه سینه زنان بخانهٔ حضرت امدند و از غلغله و صیحه اهل قبایل و اعرابی
که در اطراف و نواحی و قرای کوفه بودند مطلع شده همگی سر و پا برهنه حاضر شدند
از ناله کاری کردند که هیچ گوشی نشنیده بود در انحال حضرت خضر ع بصورت مرد
پیری ظاهر شد و میگریست و میگفت انا لله و انا الیه راجعون پس گفت امروز منقطع شد
خلافت پیغمبری پس بر در خانه که حضرت در انجا بود ایستاد و با گریه گفت خدا رحمت
کند ترا ای ابو الحسن تو بودی که اسلام تو از همه بیشتر بود و ایمان تو از همه خالص تر
بود و بسیاری از مناقب و فضایل انحضرت تعداد نمود و مردم بر دور او جمع شده بودند
و از کلمات او میگریستند و کسی نمیدانست او کیست ناگاه مخفی شد بعد از ان معلوم

شد حضرت خضر بوده ناکاه یکبار از اهل زمین ناله و شورش و غلغله برخواست و
صداهای غریب میامد بعضی ان صداها به تسبیح بلند بود و برخی بناله و کریه مرتفع
و قائلی میکفت بنفسی و مالی ثم اهلی و اسرتی فداء لمن اضحی قتیل ابن ملجم جان و
مال و اهل و عیال من فدای کسی که شهید تیغ ابن ملجم نابکار شد علی رقا فوق الخلایق
فی الوغا فهدت له ارکان بیت المحرم جان من فدای امیر المؤمنین علی باد که در شجاعت
بالاتر از جمیع خلایق بود و از شهادت او ارکان بیت الحرام مضطرب شد علی امیر المؤمنین
و من بکت لقتله البطحاء و اکناف زمزم جان من فدای امیر المؤمنین علی باد که کریست
در قتل او زمین بطحا و حرم و اطراف اب زمزم تکاد الصفا و المشعران کلاهما تهدوبان
النقض فی ماء زمزم لفقد علی خیر من وطیء الحصا اخا العالم الهادی النبی المعظم ونزدیك
شد که صفا و مشعر از هم بپاشد و اب زمزم خشك کردد از جهة فقد بهترین کسانی که بر روی
سنك ریزهای بطحا و یثرب راه رونده است یعنی برادر پیغمبر صم هادی مکرم واصبحت
الشمس المنیر ضیاؤها لقتل علی لونها لون دهلم ودر قتل علی نور از خورشید زایل شد
و دنیا مانند شب ظلمانی تاریك کردید پس حضرت امام حسن و امام حسین عم پدر بزرکوار
خود را غسل دادند و او را در تابوت کذاشته عقب تابوت را کرفتند پس پیش تابوت بلند
شد و کسی نمیدید انرا که برداشته و منقولست که یکجانب مقدم را جبرئیل داشت و جانب
دیکر را میکائیل و چون تابوت روانه شد افغان و زلزله از کوفه برامد و جمیع زنان و دختران
سر و پای برهنه از خانه بیرون دویدند و از عقب تابوت میامدند و روی خود را میخراشیدند
پس حضرت امام حسن عم ایشانرا منع نمود و برکردانید و شاهزادکان صدای خود را بلا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم انا لله و انا الیه راجعون بلند کردند و کفتند و ابتاه و
انقطاع ظهراه و ان تابوت مقدس هیچ چیز نمیکذشت از دیوار و اشجار و سنك و کلوخ مکر
اینکه از جهة تعظیم انخم میشدند و سجده میکردند و همچنانکه از حضرت صادق عم مرویست
که سبب خم شدن عمارتی که حال در سر راه نجف است و او را حنانه میکویند انست که
چون جنازهٔ امیر المؤمنین را از پیش او کذرانیدند از جهة تعظیم و توقیر و حزن و تاسف
برو میل کرد و منحنی شد دیکر برنخواست و پیش تابوت از دری که مشهود بباب کنده
بیرون رفت و متوجه زمین نجف شد و در عرض راه سواری برقع افکنده رسید که بوی
مشك و عنبر از و ساطع بود بر حسنین سلام کرد پس با امام حسن کفت انت الحسن ابن ۵۳

۵۳ رضیع الوحی و التنزیل و خلیفة الله توبی حسن ابن علی رضیع وحی و تنزیل و خلیفهٔ
پدر خودی امام حسن عم در جواب عرض کرد نعم پس کفت هذا الحسین ابن علی سبط نبی
الرحمة و فطیم النبوة و ربیب العصمة این حسین ابن علی است که سبط پیغمبر است و از خانوادهٔ
نبوت و صاحب عصمت است امام حسن عم کفت بلی پس اشاره بنعش حضرت امیر کرده
کفت هذا امیر المؤمنین و سید الوصیین و خلیفة رسول رب العالمین عرض کردند بلی
پس کفت بر من سلام کنید و در امان خدا بروید عرض کردند که پدر ما بما وصیت کرده است
که ما سلام نکنیم مکر بر جبرئیل یا خضر و نمیدانیم تو کیستی ناکاه نقاب از روی خود برداشت
چون نکاه کردند حضرت امیر المؤمنین عم بود امام حسن عم تبسم نمود و تعجب کرد حضرت
فرمود ایحسن تعجب مکن که هیچ نفسی در مشرق و مغرب نمیمیرد مکر اینکه باید پدر تو در نزد
او حاضر باشد و او از هیچ کس غایب نیست این را کفت و مخفی شد در اثنای راه صدای
بال ملائکه و او از تسبیح و تقدیس ایشان بلند بود و چون تابوت بموضع قبر شریف رسید
پیش تابوت بر زمین رسید و حسنین هم عقب انرا بر زمین کذاشتند دفعی ابری ظاهر شد
که در میان ان مرغان سفید بودند بر سر ایشانیکه با نعش بودند سایه افکندند پس
اول حسنین بر پدر خود نماز کردند و بعد از ان حاضران بلکه جمیع ملئکه و ارواح قادسیه
بنماز او حاضر شدند چنانچه مرویست که لشکر فرنك جمعی از مسلمین را اسیر کردند بنزد
پادشاه خود بردند و کفر را با ایشان عرض کردند ایشان ابا کردند پس پادشاه امر کرد که
روغن زیت را بجوش اوردند ایشانرا در میان ان انداختند تا هلاك شدند یکی از ایشانرا
رها کرد که تا خبر ایشانرا بمسلمانان برساند ان شخص روانهٔ بلاد اسلام شد در اثنای راه
در میان بیابان صدای سم اسبان شنید چون نظر کرد رفیقان خود را دید که در میان زیت
کداخته هلاك شده بودند در نهایت حسن و زینت و در کمال بها و صفا ان شخص کفت
شما را در حضور من بزیت انداختند تا هلاك شدید اکنون شما را با بنحالت مشاهده میکنم
کفتند بعد از انکه ما شهید شدیم و بلقای الهی فایز کشتیم و در نعیم بهشت بودیم که ندا
رسید یا شهداء البر و البحر قد استشهد سید الشهداء علی ابن ابیطالب فی هذه اللیلة فصلوا
علیه یعنی ای شهیدان صحرا و دریا در این شب سید شهیدان و اقای مؤمنان شهید شده
باید همه حاضر شوید و بر او نماز کنید پس ما رفتیم با جمیع شهیدان عالم بر او نماز کردیم
والحال از نماز او برمیکردیم القصه چون از نماز فارغ شدند جنازه را برداشتند و خاك را

ردکردند ناکاه قبری ساخته و لحدی پرداخته ظاهر شد و تختهٔ در زیر قبر فرش کرده بود
ند و بران تخته نوشته بودند که هذا قبر ما اذخره نوح النبی للعبد الطاهر الصالح المطهر علی
ابن ابیطالب این قبر یست که ذخیره کرده است نوح پیغمبر ص از برای بندهٔ شایسته طاهر
مطهر علی ابن ابیطالب چون شاهزاده کان خواستند نعشیدر خود را داخل قبر کنند صدای
هاتفی راشنیدند که میکفت انزلوه الی التربة الطاهرة فقد اشتاق الحبیب الی الحبیب زود
او را بتربت طاهره بسپارید که حبیب مشتاق کردیده بسوی حبیب خود پس او را در قبر
کذاشتند حضرت امام حسن ع و امام حسین ع نظر بوصیت پدر خود هر یك دو رکعت
نماز کذاردند بعد ازان نظر بقبر کردند دیدند پردهٔ ازسندس بر روی قبر کشیده حضرت
امام حسن ع پرده را از بالای سر انحضرت دور کردید حضرت رسالت پناه و حضرت
ادم و نوح و ابراهیم با حضرت امیر المومنین ع کفتکو مینمایند پس حضرت امام حسین ع
پرده از پیش پای انحضرت دور کردید مادرش فاطمهٔ زهرا و حوا و مریم و اسیه با انجناب
سخن میکویند پس قبر را تسویه نمودند و حسنین در نزد قبر نشستند و کریه بسیار کردند
صعصعه ابن صوحان مشتی خاك بر کرفت و بر سر خود ریخت و کفت بابی انت و امی یا امیر
المومنین هنیئا لك یا ابو الحسن پدر و مادرم فدای تو باد یا امیر المومنین کوارا باد کرامتهای
خدا بر تو بتحقیق که صبر تو قوی بود و جهاد تو عظیم و بانچه ارزو داشتی رسیدی و بنزد
پروردکار خود رفتی و در جوار ابن عم خود ساکن شدی و خدا بشارت خود را باستقبال
تو فرستاد و ملائکهٔ خود را بر دور تو جمع نمود و ترا بدرجهٔ برادرت محمد مصطفی ص رسانید
پس سوال میکنیم خدا را که ما را توفیق دهد که پیروی تو کنیم و بسنت و طریقهٔ تو عمل
نماییم و با دوستان تو دوست و با دشمنان تو دشمن باشیم و در قیامت بازمرهٔ دوستان تو
محشور شویم و بسیاری دیکر فضایل و مناقب ان حضرت را کفت و حاضران بسیار کریستند
و از انجا بکوفه مراجعت نمودند چون حسنین بدر شهر کوفه رسیدند از میان ویرانهٔ ناله
و زاری شنیدند براثر ان ناله رفتند غریبی و ضعیفی را دیدند در خرابه تنها بخاك افتاده
و خشتی بزیر سر نهاده و بسوز دل مینالید و اشك حسرت از دیده میبارید کفتند چه
کسی که چنین زاری میکنی کفت مرد غریبم و بیمار و عاجز بی خویش و تبار
مهجوری فقیری بی غمخوار و رنجور سفیهی خسته هر کاری درمانده و از همه کس
بازمانده نه یاری دارم نه پدری و نه فرزندی و نه خویشی و نه پیوندی کفتند ٥٤

٥٤ پس بیمار تو کی میکند و متوجه احوال تو کیست عرض کرد یکسالست من در این شهرم
و هر روز مردی میامد و بر بالین من مینشست و چون پدر مشفق و برادر مهربان مرا
غمخواری مینمود و متوجه احوال من میشد و انچه مرا ضرور میبود از جهة من میاورد کفتند
میدانی انکس که بود و نام او چه بود کفت نمیدانم یکمرتبه ازو پرسیدم که نام تو چیست
فرمود ترا با نام من چه کار من تعهد حال ترا از برای خدا میکنم کفتند ای پیر رنك و هیئت
او چکونه بود کفت من نابینایم و ازو نشانی نمیتوانم داد اما سه روز است که نزد من
نیامده است و تفقد احوال من ننموده ندانم که او را چه پیش امده باشد کفتند ای پیر از کفتار
و کردار او هیچ نشانی داری کفت بلی انست که پیوسته تهلیل و تکبیر و تسبیح کردی و
چون او از تکبیر و تسبیح برداشتی کویا درهای اسمان را بکشادندی و صدای تسبیح
ملائکه بکوش من رسیدی و از در و دیوار و سنك و کلوخ اواز تسبیح میشنیدم و چون
نزدیك من مینشست میکفت مسکین جالس مسکینا غریب جالس غریبا یعنی درویشم با
درویش مینشینم و غریبم با غریب هم نشینی میکنم چون شاهزادکان این علامات را شنیدند
در یکدیکر نکریستند و زار زار کریستند و فرمودند ای پیر ان شخص پدر ما امت و امیر
و الاهمت و شیر بیشه هیجا و سرور اتقیا و وصی حضرت مصطفی یعنی پدر ما علی مرتضی
بود پیر کفت انحضرت را چه روداده که در این سه روز پیدا نیست فرمودند ای پیر بدبختی
او را ضربتی زد و از دنیا رحلت نمود و اکنون ما از دفن او بازکشته ایم پیر از استماع این واقعه
جانکداز خروشیدن اغاز کرد و خود را بر زمین میزد و میکفت چه قدر و منزلت است که
امیر المومنین تفقد حال من کند و باینطریق که من میدانم متوجه احوال من شود جناب امام
حسین ع ان پیر را تسلی میدادند و او اضطراب میکرد پس کفت ای مخدوم زادکان شما
را بجد بزرکوار و بروح مقدس پدر عالیمقدار قسم میدهم که مرا بر سر قبر او برید تا زیارت
کنم پس امام حسن دست راست و امام حسین دست چپ او را کرفته بسر تربت مقدس
حضرت امیر اوردند پیر خود را بر روی قبر افکند و کریه و زاری بسیار کرد پس کفت
خداوندا بحق صاحب این قبر که جانم بستان که من طاقت مفارقت و ندارم دعای ان
پیر صاف اعتقاد بهدف اجابت رسیده نقد جان را از طبق اخلاص بر سر مرقد انقبله کاه عام
و خاص نثار نمود و از ویرانه وحشت خیز عالم فانی رخت بربسته بعالم جاودانی شتافت
و بدوستی حضرت امیر بر سر روضه او جان بباخت ذرهٔ بود بخورشید رسید قطرهٔ بود

بعمان پیوست شاهزادکان بروی کریستند و به تجهیز و تکفین او پرداختند و در
جوار پدر بزرکوار خود مدفونش ساختند و بکوفه معاودت نمودند و حضرت امام حسن
عم و امام حسین عم خویشان و اقارب و اصحاب و یاران امیر المومنین عم را جمع نموده و
در کیفیت قتل ابن ملجم استفسار نمودند هریك طریق قتل او را بنحوی که در نزد او بدتر بود
چنان کفت حضرت امام حسن عم فرمود بنحوی که پدرم وصیت کرده او را میکشیم پس ان ملعون
را کردن زدند و امر کردند که جسد پلید او را سوزانیدند لعنه الله علیه و عذبه الله اشد
العذاب وای بر وای بر و که خود را به بدترین عذابها معذب کردانید و اکر خواهی فی
الجمله بر کیفیت عذاب ان بدبخت مطلع شوی مستمع باش تا یکنوع از عذابی که خدا از برای
او مهیا کرده نقل نمایم حسن بن محمد مشهور بابن و فانقل نموده که من روزی در مسجد
الحرام بودم دیدم مردم در حوالی مقام ابراهیم جمعیت نموده اند از سبب اجتماع پرسیدم کفتند
راهبی مسلمان شده چون بنزدیك او رفتم دیدم مردی عظیم الجثه جبهٔ پشمینه پوشیده
و کلاه پشمینی در سر دارد و برابر مقام ابراهیم نشسته و مردم را از سبب اسلام خود خبر
میدهد کفت من در کنار دریا صومعه داشتم روزی از صومعه بدریا نظر میکردم ناکاه
دیدم مرغی مانند کرکس از هوا بزیر امد و بر سنکی که از میان دریا بلند شده بود نشست
ربع انسانی قی کرد انکاه پرواز کرد و بعد از ساعتی برکشت و باز ربع دیکر انسان را قی کرده
پرواز نمود همچنین تا چهار ربع را قی کرد و بیکدیکر پیوسته شد و مردی شد و ایستاد
من ازین تعجب کردم و بعد از ساعتی انمرغ امد ربعی از ان جدا کرد و فرو برد پرواز نمود
بعد از زمانی برکشته و ربع دیکر را جدا کرده فرو برد تا همهٔ ان شخص را فرو برد تعجب من
زیاده شد و نادم شدم که از و نپرسیدم تو کیستی با نهایت حیرت بانسنك نکاه میکردم ناکاه
انمرغ امد و ربع انرا قی کرد و همچنین تا چهار مرتبه چهار ربع انرا قی کرد پس مردی شد
و ایستاد من بکنار دریا رفتم و از او پرسیدم که تو کیستی مرا جواب نداد پس کفتم بحق
خدایی که ترا خلق کرده و باین عذاب معذب نموده بکو کیستی کفت منم عبد الرحمن ابن
ملجم کشندهٔ امیر المومنین که حق تع بسبب این روسیاهی که من کرده ام این مرغ را بر من
کماشته که مرا چنین عذاب کند تا روز قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانك اللهم و نحمدك یا من شرح صدورنا بمحبة رسوله المصطفی خاتم النبین وطهر ۵۵

۵۵ قلوبنا بولایة ولیه المرتضی صالح المومنین و نور ضمائرنا باقتفاء اولیائه الاکرمین و
اصفیائه المکرمین ووسع سرائرنا باتباع احبائه المنتجبین سادات الخلق اجمعین و نجوم سماء
المعارف والیقین ونصلی اللهم علی رسولك الذی عظم بلائه فی اداء امانتك و طال عناوه
فی ابلاغ رسالتك و جاهد فیك حق الجهاد و تحمل ماتحمل من اهل الجحود و العناد فاتعب
لارشاد الدهماء نفسه الزکیة و افدی فی سبیلك عترته الطاهرة العلیة فصل علیه افضل
ماصلیت علی احد من انبیائك المقربین و اصفیائك المکرمین ونصلی علی وصیه و خلیفته
و صاحب اعلانه و سریرته و لید البیت و الحرم و امیر العرب و العجم افضل المجاهدین و
اشرف المقاتلین صاحب الجود والحلم و باب مدینة العلم مظهر العجایب و مظهر الغرایب امام
المشارق و المغارب والذی حبه فرض علی الحاضر و الغایب ابی الحسن علی ابن ابیطالب
و علی زوجته المعصومة المظلومة المقهورة المحرومة ذات المصائب و الاحزان والنوائب
و الاشجان ام سادات الشهداء و والدة قادات السعداء بنت خیر الانبیاء و حلیلة سید
الاوصیاء البتول العذراء فاطمة الزهراء و علی الامامین الهمامین السیدین السندین
النورین النیرین الشمسین القمرین النجمین الانورین الکوکبین الازهرین العالمین
الغریبین القتیلین الکئیبین للجنة زینتین و للعرش قرطین و فی الحسب منیعین ولعصاة
الامة شفیعین وللمصطفی سبطین و للمرتضی ولدین وللزهراء قرة عینین ابی محمد الحسن
و ابی عبد الله الحسین و علی باقی الایمة المعصومین الانجبین المظلومین صلوات الله علیهم
اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین اه و او یلاه اه از مصیبت اولاد رسول الله
و احزناه از محنت فرزندان فاطمهٔ بتول چه بلایا از کردش ایام باهل بیت سید انام رسیده
و چه رزایا که خانه وادهٔ سید ابرار از حوادث لیل و نهار کشیده اند مصابکم یا ال طه مصیبة
ورزء علی الاسلام احدثه الفکر مصیبت شما ای ال طه مصیبت عظمی است که باسلام رسیده
ساند بکم یا عدتی عند شدتی و اندبکم حزنا اذا اقبل العشر ایذ خبرهای من در نزد محنت
و مشقت من از روی حزن و اندوه بر شما نوحه و کریه میکنم چون ماه محرم در اید سنك
است هر دلی که ازین غصه خون نشد کم باد عمر انکه ملالش فزون نشد در درخت
ماتمند چه ماه و چه افتاب بیهوده پرنیان فلك نیلکون نشد بر پای کرد خیمهٔ غم دست
روزکار کوساعدی که زیر چنین ستون نشد موج سرشك رخت باوج فلك کشید
از تاب اه شعله بفوج ملك رسید افتاده دل ز پرده بدر و امصیبتاه صبر سکون نمانده

دکرو امصبیتا ه الماس ریزه کشته نفس از غم حسن کردیده شرحه شرحه جکرو امصیبتاه
بپیده دود اتش بیداد شامیان در قصر کاخ شام و سحر و امصیبتاه سنکینی بلیهٔ احباب
کوه را دربکد کرشکسته کمر و امصیبتاه نخلی که میکشاد دل بوستان ازو خاکش
کشیده تنك بیر و امصیبتاه چکونه کسی که برغم او لادمرتضی علی نکرید و نالد و
حال انکه همه را از خانواده خود اواره کردند چکونه کسی بر فرزندان فاطمه نکرید و
حال انکه جن و ملك و ارض و سما و جبال و بحال و نبات و اشجار و مرغان هوا و ماهیان
دریا بر غریبی و بیکسی ایشان میکریند • غریبون عن اوطانهم و دیارهم • ینوح علیهم
فی البراری وحوشها • فرزندان رسول خدا غریبان و دورافتاده کانند از اوطان و
دیار خود و وحوش صحرا بر ایشان کریه میکنند وکیف لا یبکی العیون بمعشر • سیوف
الاعادی فی الاملاء ینوشها • و چکونه دیدها کریان نباشد بر جماعتی که شمشیرهای
دشمنان در علانیه جسدهای ایشان را فرا کرفته تا پاره پاره کنند بدور تواری نورها
فتغیرت محاسنها ترب الفلاء نعوشها ستارکانند که روشنی ایشان پنهان شد و زینت
ایشان متغیر شد و خاکهای بیابان نعشهای ایشانرا پوشانید و بر امثال این مصیبت باید
کریه کنند کان کریه کنند و نوحه نمایند حضرت امام جعفر صادق عم بمسمع بن کرو بن
کفت ای مسمع از ان روزی که حضرت امیر را شهید کردند تا حال زمین و اسمان از برای
ترحم بر ما میکریند و ملائکه بر ما بیش از دیکران نوحه میکنند و از ان روز تا حال ملائکه
از کریه ساکن نشده اند و هر که کریه کند بر ما البته حق تعم رحمت خود را شامل او کرداند
پیش از انکه اشك از دیده اش بیرون اید و چون اشك از دیده اش جاری شود اکر قطرهٔ
از ان بر جهنم بریزند حرارت انرا فرو نشاند و کسی که بسبب مصایبی که بما رسیده محزون
شود در وقت مرك چون ما را به بیند شاد شود و از لذات انقدر که خواهد او را بکام برسانند
و در کنار حوض کوثر اید و کوثر از امدن او شاد و خرم شود بنوعی که هرکز شادی از دلش
بیرون نرود تا انکه در کنار حوض کوثر بر ما وارد شود چون دوستان ما بر کنار حوض کوثر
ایند اب کوثر از امدن ایشان شاد کردد و از لذت اقسام اطعمه اینقدر بکام ایشان رسانند
که نمیخواهند از انجا بر کردند ای مسمع هر که یك شربت از ان اب بخورد هرکز تشنه نشود و تعب
و مشقت نه بیند و ان اب در سردی مانند کافور و از شیرینی چون عسل و از اب دیده
صاف‌تر و از مشك و عنبر خوشبوتر و از چشمهٔ تسنیم بیرون میاید و بر نهرهای بهشت عه

عه جاری میکردد و بر روی در و یاقوت و مروارید میغلطد و در لب حوض کوثر
اینقدر قدحها از طلا و نقره ریخته که عدد انهارا خدا میداند و بوی ان هزار ساله راه بمشام
میرسد و چون کسی اراده کند که از ان بیاشامد جمیع بوهای خوش بمشام او میرسد و اشامندهٔ
ان کوید که راضیم مرا همیشه در اینجا کذارند و نعمتی دیکر نمیخواهم ای مسمع تو از انها خواهی
بود که از ان حوض سیراب کردی و هر دیده که برای مصیبت ما کریان کردد البته بنظر کردن
بران حوض شاد و خرم کردد و همهٔ دوستان ما از ان اب بنوشند و هر کسی بقدر محبتی که
با ما دارد لذت انرا دریابد حضرت امیر المومنین عصای از عوسج در دست دارد در کنار
حوض ایستاده دشمنانرا از ان دور میکند مخفی نیست که از جمله حکایات شهیدان اهل
بیت حکایت نوکل کلستان رسالت و نونهال بوستان سعادت جامع فروض و سنن صاحب
بلایا و محن حضرت امام حسین عم است • ای دیده خون دل توز چاك جکر فشان • روز سیاه
بر در و بام نظر فشان • از تاب سینه اب عقیق حسین برفت • یاقوت تر ز نجهٔ مرجان تر فشان
• طشتی طلب کن ایدل و از غصهٔ حسن • الماس غصه خورد کن و بر جکر فشان • ای باد
سبز کلشن عشرت تمام کن • خود را بدشت غم کش و خاکی بسر فشان • ما در اینجا ابتدا
اخباری چند در فضیلت و قدر وی ایراد میکنیم و بعد از ان کیفیت شهادت او را نقل
مینماییم از حضرت پیغمبر صم مرویست که در روز قیامت عرش پروردکار زینت داده
میشود بهر زینتی بعد از ان دو منبر از نور میاورند که طول هر یك صد میل راه باشد
و یکی را در طرف راست عرش میکذارند و دیکری را بجانب چپ پس پروردکار امر میکند که
امام حسن عم و امام حسین عم را میاورند و هر یك را بر یکی از ان دو منبر بالا میکنند
عرش خود را با ایشان زینت میدهد و از ابوهریره مرویست که روزی راهبی شتر سوار
داخل مدینه شد و کفت ایمردم دلالت کنید مرا بخانهٔ فاطمه جمعی او را دلالت کردند ان
راهب بعد از تحیت و سلام کفت ای فاطمه پسران خود را بیاور تا ایشان را به بینم حضرت
فاطمه حسنین را بیرون فرستاد راهب ایشانرا بوسید و میکریست و میکفت اسم ایشان
در توریة شبیر و شبیر است و در انجیل طاب و طیب پس کفت صفات و شمایل پیغمبر صم را
از برای من نقل کنید چون اوصاف او را وصف کردند کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد
ان محمدا رسول الله و از سلمان فارسی مرویست که روزی شخصی انکوری در غیر
موسم هدیه بخدمت حضرت رسول اورد حضرت فرمود ای سلمان حسنین را حاضر کن

تا بامن از بن انکور تناول نمایند پس من بمنزل ایشان رفتم ایشانرا نیافتم پس درمنزل ام کلثوم رفتم باز نیافتم ودر بعضی مواضع دیکر که کمان داشتم نیز نبودند بخدمت حضرت رسول صم معاودت نمودم وکیفیت رابعرض رسانیدم حضرت رسول ازاین خبر مضطر شده برخواست باجمعی ازاصحاب ازهر طرف درصدد تفحص برامدند ومیفرمود هرکه دلالت کند مرا بحسنین درروز قیامت دلالت کنم مزاورا به بهشت ناکاه جبرئیل فرود امد وکفت یا احمد فرزندان تودر باغ ابی دحداح درخوابند حضرت بکمال سرعت بجانب باغ روان شد چون بانجا رسید دید حسنین دست در کردن یکدیکر کرده بخواب رفته اند و اژدهای بسیار مهیب در بالای سر ایشان نشسته ودستهٔ ریحان در دهن دارد و باد ایشان رامیوزد چون اژدها حضرت رسول رادید دستهٔ ریحان راازدهن افکنده انحضرت رااستقبال نمود وکفت السلام علیك یارسول الله من ملکی بودم از ملئکهٔ اسمان لحظهٔ از ذکر خدا غافل شدم پروردکار مرامسخ نمود و بصورت اژدها کردانید و مرابرزمین افکند و حال چندین سال است که باینصورت درزمین میباشم امروز بنزد فرزندان تو امده ام و بخدمتکاری ایشان مشغول شده ام امید دارم که ببرکت وشفاعت ایشان حق تعم توبهٔ مراقبول کند پس حضرت بر بالای سر حسنین نشست وروی ایشان رامیبوسید تا ازخواب بیدار شدند حضرت ایشانرا بردامن خود نشانید و بسی ملاطفت نمود وفرمود ای نور دیده کان این فرشته بسبب ترك اولی باین هیئت شده وازشما امید شفاعت دارد برخیزید وازپروردکار درخواهید که اورا عفو فرماید حسنین برخواستند وضو ساختند دورکعت نماز بجااوردند وکفتند اللهم بحق جدنا الجلیل الحبیب محمد المصطفی و بحق ابینا علی المرتضی وبامنا فاطمة الزهراء الامارددته الی حالته الاولی بارخدایا بحق جدما محمد مصطفی و بحق پدرما علی مرتضی و بحق مادرما فاطمه زهرا که این ملك رابصورت اول برکردان هنوز دعای ایشان تمام نشده بود که جبرئیل باکروهی از فرشتکان برزمین فرود امدند و انملك رابشارت دادند که پروردکار از تو راضی شد انفرشته بحالت اول عود نمود و بال پر براورد و بصوامع طاعات پرواز نمود و ازمقداد ابن اسود مرویست که روزی پیغمبر صم بابعضی ازاصحاب ازخانه بیرون امدند بطلب حسنین ومن نیز با ایشان بودم ناکاه رسیدیم بموضعی که حسنین درانجا خوابیده بودند و درختی برسر ایشان سایه افکنده بود ودر انموضع هرکز کسی درختی ندیده بود و بعد از ان هم درخت ناپدید شد و افعی در بالای ۵۷

۵۷ سر ایشان ایستاده بود و طول ان از درخت بیشتر بود و ضخامت ان از شتر بیشتر بود و همینکه پیغمبر رادید باریك وضعیف شد مانند ریسمانی شد متوجه انحضرت شد وکفت الحمد لله الذی لم یمتنی حتی جعلنی حارسا لابنیك یعنی سپاس مرخدایرا که مرا از دنیا نبرد تا پاسبان فرزندان شما شدم پس ان افعی راه خود کرفت و رفت و حضرت اقدس نبوی ببالای سر امام حسن امد و سر ایشانرا در برکرفت وزبان خود در ابدیدهای ایشان میمالید و ایشان بیدار میشدند و باز بخواب میرفتند و باز بخواب میرفتند تا اخر بیدار شدند حضرت ایشانرا برداشته بمنزل خود معاودت نمود و ازسلمان فارسی مرویست که روزی بدرخانه فاطمه رفتم انحضرت حسنین رااورد ودست ایشانرا بدست من داد وکفت ای سلمان این فرزندان من کرسنه اند و من قدرت برطعام ندارم ایشانرا بنزد پدرم رسان سلمان میکوید من ایشانرا بردوش کرفته بخدمت پیغمبر بردم چون حضرت ایشانرا دید فرمود ای نور دیدکان شمارا چه میشود کفتند ایجد بزرکوار کرسنه ایم و مدتی میشود که طعامی نخورده ایم حضرت پیغمبر صم سه مرتبه کفت اللهم اطعمها بارخدایا ایشانرا طعامی برسان ناکاه دیدم در دست انحضرت بهی است بسیار عظیم که از برف سفیدتر است و از عنبر خوشبوتر و از مسکه نرم تر پس حضرت انرا ابد و پاره نمود نصف انرا بحسن داد ونصف دیکر بحسین عم داد سلمان کوید من نکاه بان به کردم وارزوی انرا داشتم حضرت فرمود ایسلمان کو یا خواهش باین به داری کفتم بلی حضرت فرمود این از اطعمه بهشت است و تاکسی از حساب فارغ نشود نمیتواند بخورد و بصحت رسیده که حضرت امام حسن شبیه ترین مردم بود بحضرت رسول ودر بعضی کتب اهل سنت مرویست که روزی پیغمبر صم حضرت امام حسن رابردوش خود نشانیده بود شخصی باو کفت ای پسر نیکو مرکبی سوار شده خواجه عالم فرمود او نیز نیکوسوار یست وازابن عباس مرویست که روزی حضرت فاطمه کریان بخدمت حضرت پیغمبر صم امد و کفت حسنین مدتیست که از خانه بیرون رفته اند و تاحال نیامده اند مرتضی علی اینجا نیست و من کسی راندارم که بطلب ایشان فرستم حضرت که این سخن راشنید برخواست و باجمعی از اصحاب بجانب خطیره بنی نجار رفتند چون بدانجا رسیدند دیدند که حسنین دست در کردن یکدیکر انداخته و بخواب رفته اند و دو ملك محافظت ایشان رامیکنند یکی بال خود را در زیر ایشان فرش کرده و دیکری به بال خود ایشان راپوشانیده حضرت رسول ایشانرا برداشت و امام حسن را

بردوش راست و امام حسین را بردوش چپ نشانیده و بعضی از اصحاب پیش امدند
عرض کردند که یکی ازین دو را بما دهید تا ما برداریم تا شما سبکبار شوید حضرت فرمود
بگذارید که ایشان بزرگان دنیا و اخرت اند میخواهم از برای مردم بیان کنم انچه را حق تعالی
بایشان کرامت فرموده پس حضرت بعد از اجماع مردم خطبه خواند و فرمود ایها الناس میخواهم
خبردهم شما را به بهترین مردمان از جهة جد و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود حسنین اند
که جد ایشان رسول خدا و جده ایشان خدیجه کبری است و فرمود ای مردمان میخواهید
خبردهم شما را از بهترین مردمان از حیثیت پدر و مادر گفتند بلی ای سرور فرمودند حسن
و حسین که پدر ایشان مظهر العجایب علی بن ابی طالب و مادر ایشان فاطمه دختر پیغمبر
شماست میخواهید خبردهم شما را به بهترین مردمان از حیثیت عم و عمه گفتند بلی یا رسول
الله فرمود دو نوردیده کان من حسن و حسین اند که عم ایشان جعفر طیار و عمه اش ام هانی
دختر ابی طالب است ای مردم میخواهید شما را خبردهم به بهترین مردمان از جهت خال و
خاله گفتند بلی حضرت فرمود این دو سرور سینه من حسن و حسین اند که خال ایشان
قاسم پسر پیغمبر شماست و خاله ایشان زینب دختر پیغمبر شماست اگاه باشید این دو
فرزند من در بهشت خواهند بود جد و جده ایشان در انجا خواهد بود پدر و مادر ایشان انجا
خواهند بود و باقی خویشان ایشان در انجا خواهند بود و هر که ایشان را دوست دارد در انجا
خواهد بود و هر که دوست ایشان را دوست دارد در انجا خواهد بود از ابوهریره مرویست
که من هر وقت امام حسن را میدیدم اشک از چشم من جاری میشد بسبب انکه روزی
او را دیدم که در دامن پیغمبر نشسته بود و دست خود را در میان محاسن رسول خدا
میکرد حضرت رسول دهن خود را میگشود و او دست خود را داخل دهن او میکرد پس
سه مرتبه فرمود خدایا من دوست دارم او را و دوست میدارم هر که او را دوست دارد
مناقب و فضایل انحضرت بسیار است بصحت پیوسته که انعالیجناب اعبد و ازهد از اهل
زمان خود بود هر وقت که بحج میرفت پیاده میرفت گاهی بپای برهنه و هر وقت مرگ و یا قبر
و یا حشر و نشر و صراط در نزد او گفتگو میشد گریان میشد و هر وقت در نزد او اعمال خدا
گفته میشد حضرت صیحه میزد و بیهوش میشد چون اراده وضو مینمود از برای نماز لرزه
بر اعضای مبارکش میافتاد و رنگش زرد میشد و میفرمود هر که در نزد پروردگار عرش
می ایستد باید رنگ او زرد و اعضای او لرزان شود و در بعضی از روایات معتبره ۵۸

۵۸ رسیده که روزی سید عالم با جمعی از یاران نشسته بودند حضرت امام حسن داخل
شد و چون نظر مبارکش بر او افتاد بسیار گریست و او را نزد خود طلبید و فرمود ای فرزند
دلبند وای انیس دل مستمند پیش ای و او را در بر گرفت و بر زانوی خود نشانید بعضی
از اصحاب عرض کردند که سبب گریستن شما از دیدن امام حسن چه بود حضرت رسول
صلعم فرمود بحق خدایی که مرا بحق فرستاده که من و حسنین و پدر و مادرش بهترین خلقیم
در نزد خدا و خدا را از ما بهتر بنده نیست و احدی را از ما زیادتر دوست نمیدارد و حسن
فرزند پسندیده و نور دیده و میوه دل من است و او مهتر و بهتر جوانان اهل بهشت است
و چون بر جمال و کمال او نظر کردم ستمهایی که بعد از من با او خواهند کرد بخواطرم امد و بر
بیکسی و مظلومی او گریستم از جهة انکه بعد از من اصحاب من او را بی یار و بیمددکار در
میان دشمنان جفاکار بگذارند پیوسته در محنت و مشقت و رنج و عنا و کدورت و بلا
باشد تا او را بزهر شهید کنند و ملئکه ارض و سما و کروبیان ملاء اعلا در ماتم او بگریند
و زمین و اسمان در مصیبت او زاری نمایند و مرغان هوا و ماهیان دریا بر غریبی و بیکسی
او نوحه کنند هر که در مصیبت او اشک از دیده بیارد در روز قیامت که دیدها نابینا
شود دیده او روشن باشد و هر که در عزای او اندوهگین باشد در عرصه محشر که دلها
غمگین باشد دل او شاد و خرم باشد و هر که او را زیارت کند روزی که قدمها بر صراط
لرزان باشد قدم او ثابت باشد پس بر شیعیان لازمست که در مصیبت ان برگزیده عالمیان
گریه و زاری و ناله و بیقراری نمایند اشیعة ال المصطفی من ینوح لی و یبك الامام
الفاضل المتفضلا ای شیعیان اهل بیت مصطفی کیست که در نوحه یاری کند مرا و زاری کند
بر امام فاضل برگزیده قفوابنك عن ذکری حبیب محمد و خلو الذکر اکم حبیبا و منزلا
ای دوستان بایستید گریه بر حبیب محمد مصطفی کنیم و حال و اگذارید ذکر دوستان و
منازل خود را قفوابنك من تذکاره و مصابه فتذکاره ینسی الدخول فحوملا ای دوستان
صبر کنید تا او را یاد نماییم و بر مصیبت او زار زار بگرییم که یاد او فراموش مینماید منازل
و اوطان خود را و کیفیت شهادت ان مظلوم ممتحن و اسیر مصایب و محن باینطریق است که
چون حضرت امیر المومنین شربت شهادت چشیده بروضه رضوان شتافت حضرت امام
حسن بمسجد رفته و بمنبر برامد و خطبه مشتمل بر حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی
در نهایت فصاحت و بلاغت بیان کرد پس گفت ای مردم امشب از میان شما مردی بیرون رفته

که متقدمین مثل او ندیده و متاخرین مانند او نخواهند دید و در شبی متوجه بارکاه
احدیت شد که موسی ابن عمران در انشب وفات نمود و عیسی ابن مریم در انشب باسمان
عروج نمود و شروع نمود به بیان کردن بعضی از مناقب و فضایل انحضرت و در اثناء ذکر
مناقب پدر بزرکوار کریه براو غالب شد بنحویکه جمیع اهل مسجد بکریه درامدند و خروش
فغان از ایشان برامد پس فرمود ای مردم پدرم امت را بدین خدا دعوت مینمود من نیز
دعوت میکنم پس مردم همه برضا و رغبت باو بیعت کردند تا چهل هزار نفر بشرف بیعت
رسیدند و در انوقت سن شریف او بسی و هفت سال رسیده بود چون این خبر بمعویه
ملعون رسید با شصت هزار لشکر متوجه عراق شد حضرت نیز تهیه اسباب حرب نموده
بالشکر خود بعزم حرب معویه از کوفه بیرون رفت و معویه نامها بروءسای لشکر حضرت امام
حسن نوشت که هرکه از وی برکردد در نزد من عزیز و محترم باشد و مناصب عظیمه و اموال
جسیمه باو عطا خواهم کرد و هرکه او را بقتل رساند یا بکیرد دختر خود را باو تزویج خواهم
کرد و بتواتر رسل و رسایل ان مکاربان منافقان میرسید تا اکثر روءسای کوفه از امام
حسن برکشته مایل بمعویه شدند و حضرت چند مرتبه امیر بر لشکر تعیین نموده بسر راه
معویه فرستاد و ایشان دین را بدنیا فروخته ملحق بلشکر معویه شدند و چون حضرت
دانست که کوفیان در مقام نفاق و حیله اند و همکی مایل بمعویه اند حیران شد و از برای
امتحان و ابراز مافی الضمایر ایشان همه را در ساباط مداین جمع نموده کفت مرا با کسی نزاعی
و جدالی نیست و جمعیت مسلمانان در نزد من بهتر است از تفرقه و پریشانی چون منافقان
ان سخنان را شنیدند بیکدیکر کفتند از کلام او معلوم میشود که ارادهٔ صلح دارد و ایشان
را مکنون خواطر ان بود که برو بشورند و با او در مقام کید و نفاق برایند این خبر بمعویه
رسیده از اینجهة در نزد او محترم باشند بنابراین چون بفهم ناقص ایشان استشمام رایحه
صلح از کلام انحضرت نمودند بجهة مطلبی که مکنون ضمایر ایشان بود فرصت غنیمت شمرده
بروی بشوریدند و بر سراپرده انعالیجناب ریخته هرچه یافتند غارت کردند حتی مصلای
که بران نشسته بود از زیر پای او کشیدند و ردای مطهرش را از دوش ربودند حضرت
چون انصورت را مشاهده نمود با قلیلی از شیعیان سوار شدند و متوجه مداین شده جراح
بن سنان اسدی که در کمین بود بیکبار بیرون تاخت خنجری بر ران مبارک انحضرت زد که
باستخوان رسید ناله از نهاد انحضرت برامد جمعی از ملازمان انحضرت جراح را کرفته ۵۹

۵۹ پاره پاره کردند انحضرت را نالان و رنجور در عماری نشانده بمداین بردند و در
انجا جراحی اورده بمعالجه زخم وی اشتغال نمودند و روءساء کوفه بمعویه نوشتند که ما
مطیع توایم زودتر متوجه عراق شو چون بنزد ما رسی ما امام حسن را کرفته بتو میسپاریم چون
زخم حضرت شفا یافت از برای حجت باز نامه بکوفیان نوشت که نقض بیعت مکنید و از
عقوبات الهی بترسید و همکی باینجانب امده جمعیت نمایید تا بجهاد رویم هیچکس متعرض
نشد مکر قلیلی که امری از ایشان متمشی نبود لهذا حضرت ناچار راضی شد که با معویه
صلح کند و بشروط و عهودیکه ذکر انها در اینجا خالی از فائده است مصالحه کرد و با خواص
خدام و ملازمان خود متوجه مدینه شد و در انجا ساکن کردید و چون مدتی از زمان
مصالحه کذشت معویه در مقام خدعه و کید برامده جمعی را برانکیخته که بر طایفه از شیعیان
انمقتدای موءمنان شبیخون زده قریب بسی چهل نفر از ایشان بقتل رسانیدند حضرت
ازان حرکت استشمام رایحهٔ نقض عهد نموده باتفاق عبد الله ابن عباس بدمشق نزد معویه
رفته ازان حرکت شکایت نمودند معویه معاذیری چند اورده حضرت نظر بپاکی طینت
و صفا قبول نموده بمدینه معاودت فرمود و در رفتن بمدینه بجهة مهمی از راهی رفته که کذرش
بموصل افتاد و در انجا در خانهٔ شخصی که دعوی محبت او میکرد فرود امدند و قبل از نزول
حضرت بخانهٔ او معویه او را بمال دنیا فریفته نموده بود و شیشه زهری بنزد وی فرستاده
بود که در وقت فرصت بکار وی کند و انحضرت را شهید نماید انملعون دین بدنیا فروخته
سه مرتبه زهر را بانحضرت خورانید و در هر مرتبه ان امام مظلوم رنجور و بیمار شدی و
از پروردکار عالم طلب شفا کردی و حضرت مجیب الدعوات او را شفا عطا نمودی تا اخر
انحضرت و موالیان او از عمل میزبان مطلع شدند و بعضی از محبان انحضرت میزبان را
بجهنم واصل نمودند و تفصیل کیفیت و اطلاع بر قتل میزبان در اینجا بی فائده است پس
حضرت رنجور و علیل از موصل روانهٔ مدینه شد و والی مدینه در انوقت مروان حکم بود
معویه شیشهٔ از زهر هلاهل بنزد وی فرستاد و نوشت که این زهر را پادشاه روم از جهة
من فرستاده که اکر قطرهٔ ازان بدریای عمان افتد همه جانوران بیجان شوند باید بهر تدبیری
که دانی شربتی ازان بامام حسن چشانی و او را بآبا و اجدادش رسانی مروان بعد
از اطلاع بر نامهٔ معویه در صدد قتل امام مظلوم برامد و تدبیرات نمود تا اخر بواسطهٔ زن
دلاله و مکر و کید انملعونه زن امام حسن جعده بنت اشعث که باسماء مشهور بود فریب

داد بافسانهٔ انکه یزید پسر معویه اوازهٔ حسن و جمال تراشنیده بر تو عاشق شده صبح وشام
بل علی الدوام در ارزوی وصال تو است و این مهم تا امام حسن در حیوة است متمشی
نمیشود لهذا باید او را دفع کنی تا بوصال یزید برسی انملعونه باکاذیب وتلبیسات ان کاذبه
فریفتهٔ مال وجاه دنیوی شد و حق صحبت دیرینه را و حسن معاشرت امام حسن را فراموش
کرده دل بر یزید بست وعازم قتل جکر کوشهٔ مصطفی شد پس مروان زهری که معویه
از جهة وی فرستاده بود بنزد وی فرستاد و انملعونه قدری از انرا با عسل امیخته بانمظلوم
خورانید انجناب از خوردن ان رنجور شد و تمامی انشب قی میکرد و درد شکم میکشید
و چون صبح شد بدار الشفای دردمندان یعنی روضه منوره سید اخر الزمان رفت و
بعد از دعای استشفاء مالیدن خود را بقبهٔ عالیه شفا یافت بار دیگر ان سنکین دل قدری
از ان زهر برطبی چند مالید بانحضرت داده تناول فرمود وابمرتبه رنجوری وبیتابی انحضرت
زیاده از دفعهٔ اول شد و از شام تا صباح ناله و فریاد میکرد و چون صبح شد دیکر باره
بسر مرقد منور جد بزرکوار رفته شفا یافت اما در حق اسماء بد کمان شده از خانه بیرون
رفت و چند روز بجهة تبدیل اب و هوا با جمعی از خواص خود بموصل رفت و در شام
کوری بود که بغایت دشمن اهلبیت بود چون شنید که امام حسن عم بموصل امده با خود
کفت که هیچ بهتر از ان نیست که بموصل رفته با او طرح دوستی افکنم و بوقت فرصت او را
هلاک کنم پس سنان عصائی که داشت بزهراب داده بموصل رفت بعد از رسیدن بخدمت
حضرت اظهار اخلاص و عقیدت نمود و هر روزه در عقب وی نماز میکرد و احادیث میشنید
و میکریست ودایم منتظر وقت فرصت بود تا روزی انسرور از نماز فارغ شده از مسجد
بیرون امده در دکانی که حوالی ان مسجد بود نشسته پای راست بر بالای پای چپ انداخت
وبنقل احادیث مشغول شد انکور ملعون از مسجد بیرون امده سر عصا را بر زمین میکذاشت
قضارا سر سنان بر پشت پای امام رسیده بقوة تمام ان سنانرا به پای وی فرو بردان امام
مظلوم اهی کشید و بیهوش شد و پای مبارکش ورم کرد و خون از ان جاری شد موالیان
کور را کرفته که سزای وی را دهند حضرت فرمود دست از وی بدارید که او در ظاهر
و باطن کور است و در روز قیامت نابینا محشور خواهد شد پس دست از ان کور برداشتند
و درد پای انحضرت شدت نموده اغاز ناله کرد و فرمود خواستم دو سه روزی از بلا و
محنت وکید دشمنان رستکار باشم هر جا میروم بلا و محنت قرین است پس جراح را طلبیده ع

۷۰ چون نظر جراح بران زخم افتاد کفت واویلا که اهن را بزهراب داده بودند وصاحبش
از روی عمد این زخم را زده یاران که این سخن را شنیدند کفتند اه چه کاری کردیم که
ان کور را رها کردیم حضرت فرمود غم مخورید که او بسزای عمل خود خواهد رسید اما
چون جراح ماهر و دانا بود بمعالجه مشغول شد و ان زهر را از عروق انحضرت کشید و زخم
روی ببهبود نهاد و بعد از چند روز عباس برادر انحضرت در موصل از راهی میکذشت
انکور را دید همان عصا را در دست دارد و میخواهد از موصل بیرون رود چون نظر
عباس بروی افتاد ان عصا را از وی کرفته و بر سر و روی او میزد تا پاره پاره شد پس
غلامان را کفت که سر و برابر یدند و چون او از قتل ان شقی بکوش مردم رسید موالیان
جمع شدند و جسد انملعون را باتش سوزانیدند وشاهزاده روانه مدینه شد و چون داخل
مدینه شد باز رنجور و بیمار بود بخانه اسماء تردد نمینمود دیکر باره مروان قدری زهر و
عقد مروارید بنزد اسماء فرستاد و پیغام داد که پسر والی شام از مفارقت تو رنجور است
جهد کن تا این زهر را باب یا کلاب کرده باو دهی تا از دغدغه او برهی و بوصال یزید برسی
اسماء فریفته عقد مروارید وخواهشمند یزید شده در صدد قتل انمظلوم برامد و در طلب
فرصت بود و مجال نمییافت تا شب جمعه بیست هشتم ماه صفر سال پنجاهم از هجرت قدری از
انزهر برداشته متوجه منزل انحضرت شد و با خود کفت اکر کسی مرا نه بیند کار خود بسازم
واکر به بیند کویم مرا بیش ازین تاب مفارقت انحضرت نبود امده ام تا زمانی دیدار مبارکش
را به بینم و حضرت امام حسن عم در غرفه اسایش نموده بود انملعونه بان غرفه در امد دید
که انحضرت در خواب است دختران وخواهران در جانب راست و چپ وی خوابیده اند
و کنیزان در پایین پای ارام کرفته اند پس انملعونه اهسته اهسته بیامد و کوزهٔ ابی که بر سر
بالین انحضرت بود برداشته دید که سر کوزه را بکرباسی بسته اند ومهر نموده اند انسیه دل
زهر را بران کرباس ریخت و بانکشت بمالید تا داخل کوزه شد واز غرفه بیرون امد و بمنزل
خود رفت چون اندک زمانی کذشت انحضرت از خواب بیدار شد و خواهر خود زینب را
اواز داد و فرمود حال جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا را در
خواب دیدم قدری اب بیاور تا وضو بسازم وخود دست مبارک فرا کرده ان کوزه که بر سر
بالین وی بود برداشت و نکاه بمهر وی کرد دید خللی باو نرسیده بود کوزه در سر کشید
و چون اندک ابی بیاشامید کوزه را کذاشت و کفت اه اه این چه ابی بود که از حلق تا نافم را

پاره پاره کرد و اغاز اه و ناله کرد و دختران و خواهران همه کرد وی در امدند و از مشاهده
حال او همه بفغان و زاری امدند فی الحال کس فرستاد و امام حسین ع را طلبید چون
داخل شد دید برادر در میان بستر میغلطد و ناله میکند و خواهران کریان و نالان در کرد
وی جمع شده اند چون نظر امام حسن به برادر با جان برابرش افتاد کریان شد و بغل کشوده
او را در بر کرفت و کفت ایعزیز برادر و ای جان برادر دیدار بقیامت افتاد حال جد و پدر
را بخواب دیدم که در بهشت میخرامیدند و دست مرا کرفته در روضات جنان میکردانیدند
و جدم میکفت ای فرزند شاد باش که از دست دشمنان خلاصی یافتی فرداشب نزد ما خواهی
بود و در طرفی از بهشت مادرم را دیدم که پریشان حال با جده ام خدیجه کبری ایستاده
در برابر ایشان خازنان بهشت و حوریان پاک سرشت صف زده مادرم چون مرا دید کفت
اینولد دیده نظر کن بجد و پدرت که در انتظار تواند و ملاحظه کن باین قصر زمردی که
از جهة تو ترتیب داده اند ای جان مادر جهد کن که فرداشب نزد ما باشی وداع پردکیان
سرای عصمت کن بیا بکلشن فردوس استراحت کن چون بیدار شدم و از اب این کوزه
اشامیدم از حلق تا ناف من بریده شد و میدانم که کارم ساخته شده امام حسین ع انکوزه
را برداشت و کفت من از این اب بچشم به بینم چه چیز ممزوج نموده اند خواهران خروش
و فغان از جان براوردند و زینب خاتون از جای برجست و شتابان بسوی امام حسین
ع دوید بنحویکه از پا در امد و بر رو در افتاد حضرت امام حسن ع کوزه را از دست وی
کرفت و کفت ایبرادر منوش اب که ابتر ابمن دادند ترا نصیب جکر تشنه زیستن دادند
ترا بخاک مذلت افتاده خواسته اند مخدرات تو را در قلاده خواسته اند تو تشنه کام بخواری
شهید خواهی شد تو پایمال سپاه یزید خواهی شد سه روز نعش تو بر روی خاک خواهد
بود تنت طپیده بخاک هلاک خواهد بود سرت به نیزه سوی اهل شام خواهد رفت
سوی یزید باین احترام خواهد رفت ای برادر شهادت من از اب نوشیدن است و
شهادت تو از تشنکی و نیاشامیدن اب اه از حسین کز جهان شیون و شین سر زد زغم
ان دو امام ثقلین ای داد از ان لحظه که خورد اب حسن فریاد از اندم که نخورد اب حسین
پس امام حسن ع انکوزه را بر زمین زد و بشکست و اب بریخت و در همانساعت انموضعی
که اب بران رسیده بود بجوش امد و از هم شکافت انکاه شکم مبارک انحضرت درد کرفت
و بر زمین میغلطید و ناله میکرد و از شدت درد و اضطراب کاهی تکیه بر دوش اع

اع خواهران میکرد و کاهی دست در کردن برادر انمیانداخت تا افتاب بر امد قی بر انحضرت
افتاد طشتی در پیش وی نهادند پاره پاره جکر از حلق مبارکش بر میامد بر طشت میافتاد
تا هفتاد پاره و بقولی صد هفتاد پاره جکر در طشت افتاد اه جکر بسوخت شفق را چو لاله
در اتش ز حسرت جکر خسته فکار حسن در اندرون صد هفتاد پاره شد جکرش
همه ز راه کلو ریخت در کنار حسن لبش که مایه تریاق بود شد پر زهر فغان ز تلخی شهد
شکر کوار حسن ستاره خون بچکاند ز چشم اکر بیند جراحت جکر و چشم اشکبار حسن
بباغ عترت پیغمبر از خزان ستم بریخت لاله نسرین ز نو بهار حسن بنفشه بین سر حسرت
نهاده بر زانو ز موی غالیه بوی بنفشه زار حسن اما چون افتاب بلند شد رنک مبارک
شاهزاده سبز کشت از امام حسین ع پرسید که ای برادر رنک من بچه مایل شده امام حسین
کفت بسبزی میل نموده فرمود ای برادر حدیث شب معراج ظاهر شد دست در کردن
امام حسین در اورد و روی بر روی وی نهاد و هر دو یکمرتبه بکریه در امدند و
از کریه ایشان خروش و فغان از حاضران بر امد پس بعضی از حضار کفتند یابن رسول
الله ما را از حدیث معراج خبر دهید حضرت فرمود که جدم خبر داد که در شب معراج که مرا
بروضات جنان بردند دو قصر دیدم در پهلوی یکدیکر یک اندازه یکی از زمرد سبز
و دیکری از یاقوت سرخ که شعاع انها دیده ها را خیره میکرد پرسیدم از جبرئیل که این
قصرها از کیست کفت قصر سبز از حسن است و قصر سرخ از حسین کفتم هر دو یکرنک چرا
نیستند جبرئیل کفت یا رسول الله در این سریست که نکفتن ان اولی است حضرت مبالغه
در اظهار ان نمود جبرئیل کفت یا رسول الله حسن را بزهر شهید خواهند کرد و در دم اخر
رنک و رویش سبز خواهد شد حق تعالی قصر او را سبز افرید و چون حسین بضرب تیغ
ابدار شهید خواهد شد در وقت رفتن رخسار اش از خون خود سرخ خواهد شد
پروردکار عالم قصر او را سرخ افرید حضرت امام حسن ع این بکفت و رو بر روی برادر
نهاده و هر دو بکریه و ناله در امدند و بنحوی میکریستند و با یکدیکر وداع میکردند که
احدی را طاقت مشاهده ان نبود و از کریه ایشان ملائکه اسمان و جنیان و انسیان و وحشیان
و مرغان و ماهیان و احجار و اشجار و در و دیوار بموافقت ان دو جکر کوشه سید ابرار
چون سحاب اشکبار کریان و نالان بودند دلها کباب میشود از اتش وداع یارب که
برفتند زجهان رسم انقطاع پس امام حسین ع از برادر پرسید که مرا خبر ده ترا که زهر

داده حضرت فرمود هرکه مرا از هر داده بسزای خود خواهد رسید خوش ندارم که
او را رسوا کنم در خلوت اسمارا طلبید و فرمود ای بی‌وفای ناسازکار و ای سنکین دل
جفاکار چه بدی از من بتو رسیده بود که طفلانم را یتیم کردی وحق صحبت دیرینه وحسن
معاشرت را فراموش کردی چکونه بی سبب و جهة دلت تاب اورد که مرا چنین کنی ای
یار کسی بی سببی یار کشد وانکه چو منی یار وفادار کشد تو دوست مکو دشمن خود
کبرمرا کس دشمن خود را چنین زار کشد پس کفت بدان ای بیحیا که فرزندان وبرادرانم
را از سر تو اکاه نکردم و پرده از روی کار تو برنداشتم ومواخذهٔ تو را بمحکمه قیامت کذاشتم
و در دنیا بسزای خود خواهی رسید پس روی از وی بکردانید و کفت ای بیشرم از من
دور شو میدانم که بمراد دل و مقصودی که داری بان نخواهی رسید واخر چنان شد
زیرا که او را بنزد معویه بردند کفت ایملعونه تو با فرزند رسول خدا با دیرینهٔ خود چه
کردی که با پسر من چه کنی پس امر کرد او را به بدترین حالی بقتل اوردند پس حضرت
ام کلثوم را طلبید و فرمود ایخواهر فرزندم قاسم را حاضر کن چون قاسم حاضر شد او را در
بر کرفت و روی او را بوسید وزار زار بکریست پس دست او را کرفته بدست امام حسین
ع داد و کفت ایبرادر فاطمه دختر تو را نامزد کردم باو و او را بتو سپردم باید نظر لطف از
وی دریغ نداری وچون وقت در رسد امانت او را باو سپاری در انوقت فغان و زاری
از پردکیان عصمت برامد و امام حسین ع زار زار بکریست و کفت ایبرادر قبول کردم و
چون شب شنبه بیست نهم شهر صفر در امد حال انحضرت دکرکون شد و دیده برهم نهاد
و بیهوش شد بعد از زمانی چشم کشود همه برادران و خواهران و فرزندان در بالین
وی بودند بنظر حسرت در ایشان نکریست و کفت استودعکم الله و اقرء علیکم السلام
شما را بخدا سپردم وسلام من بر شما باد پس بامام حسین کفت ای برادر برادران وخواهران
و فرزندان را بتو سپردم و تو را بخدا میسپارم باید ایشانرا عزیز داری و جانب ایشانرا
نکذاری وچنانچه تقصیری اکر از ایشان سرزند عفو بفرمایی وبرای خواطر من از ان در
کذری وداع میکنم ترا وداع باز پسین رخت بربستیم و دل برداشتیم صحبت دیرینه
را بکذاشتیم وقت شد کز غصه وغم وارهیم برغم وشادی عالم پا نهیم پس کفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و بدست مبارک بجانب اسمان اشاره کرد و
فرمود بالرفیق الاعلی ایتعالم فانی را وداع نموده در کمال شوق وذوق بروضهٔ جنت ۴۲ع

۴۲ع شتافت خواهران و برادران صدا بکریه و ناله بلند کردند و کویا در انوقت از در
و دیوار ناله و فغان بکوش ادمیان میرسید واحسرتا که سرو روان از چمن برفت
یعنی که نور دیدهٔ زهرا حسن برفت از شوق کیسویش جکر نافه کشت خون وز هجر رویش
اب رخ نسترن برفت یعقوب وار دیدهٔ مردم سفید شد کز مصر ناز یوسف کل پیرهن
برفت مرویست چون او را دفن کردند جمیع بنی هاشم کرداکرد قبر وی برامدند و امام
حسین ع بر سر قبر ایستاده کفت ءادهن راسی ام اطیب محاسنی وراسک معفور و انت
سلیب ایا من بعد ازین سر خود را روغن خواهم مالید وبدن خود را خوشبو خواهم کرد
وحال اینکه سر تو در زیر خاک و بدن تو برهنه بر زمین افتاده فمانلت ابکی ما تغنت حمامة
علیک و ماهبت صبا وجنوب و بر تو خواهم کریست مادامیکه در عالم مرغی بخواند و باد
صبا و شمال وجنوب بوزد بکائی طویل والدموع غزیرة وانت بعید والمزار قریب
کریه من بر تو طویلست و اشک دیدهای من چون باران بسیار و تو از من دور و
قبر تو نزدیک است غریب واطراف البیوت تحوطه الا کل من تحت التراب غریب
ای برادر غریبی تو با وجود انکه اطراف وجوانب خانهای مدینه بقبر تو متصل است واین
بسبب انست که هر که در زیر خاک میباشد البته غریب میباشد اکرچه قبرش بیاران
وخویشان نزدیک باشد اروح بغم ثم اغدو ابمثله کئیب و دمع المقلتین سکوب شب
را بروز و روز را بشب میاورم باغم و اندوه در حالتیکه اشکهای من ریزانست فللعین
منی عبرة بعد عبرة وللقلب منی رنة ونحیب ازبرای چشم من اشکهار یزانست و ازبرای
دل من ناله و اند وه بی پایان است

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم نحمدک یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة صاحب الاحزان و الاشجان و سید ولد عدنان
المحزون الکرب وشمس ال عبد المطلب خاتمة کتاب السعادة و فاتحة مصحف الشهادة المجاهد
فی سبیل الله و ثالث شروط لا اله الا الله الذی ضج فی مصیبة خاتم الانبیاء و فخر الاصفیاء
وعج فی رزیته سید الاوصیاء و اشرف الاولیاء و بکت علیه الارض و السماء بدموع
غزیرة و دماء الذی المصیبة شوی الطیر فی الهواء صاحب المحنة والبلاء والمدفون بارض
کربلاء واسیر الاسراء وغریب الغرباء درة مرج البحرین و النجمین القمرین ابی عبد الله
الحسین و نقدسک اللهم یا من اجل رزیتنا علی اب السادات و منبع السعادات و شفیع

الابة یوم العرصات و قائد شیعته الی بحبوحات الجنات قتیل العبرات نور العینین و قبلة
الحرمین ابی عبد الله الحسین بالهامز مصیبة من هو راسه مقطوع وجسمه علی التراب موضوع
و اهله من الفرات ممنوع القتیل الظمان و فقید عن الاوطان المذبوح الطعین و المقطوع
الوتین نور حدقة فخر العالمین و المبرء من کلشین ابی عبد الله الحسین و و اسفاه من رزیة
من بکت علیه و حوش القفار و ندبته جن السهول و الاوعار و اخلی من وجهه الدیار
و ایتم اطفاله الصغار و شکت امه عند ابیها سید الابرار و زجها حیدر الکرار سید الثقلین
والشمس الخافقین ابی عبد الله الحسین اه من محنته وبلیته واویلا من کربته قرعت جمیع الاسماع
و ملات کل النواحی والاصقاع مامن عین الا ومنها باکیة و مامن اذن الا و منها واعیة ضیقت
صدور الاحباب و احرقت منها قلوب التابعین و الاصحاب اه اه تا چرخ داغ بر دل احباب
منهد داغی چو داغ هجر تو ننهاد یا حسین در خاک خون ز بسکه طپیدند دوستان
از چاک سینه دل بدر افتاد یا حسین بر طفل شیرخواره کشادند شست کین در جان
نشست ناوک بیداد یا حسین قاسم حنا نهاده ز خون جگر بدست مهر عروس دهر بدا ماد
یا حسین سجادها بر اب فکندند عابدان از موج اشک حضرت سجاد یا حسین دل در
غمت تمام فغانست یا حسین از دل مپرس زار چه سانست یا حسین زان لالهای زخم که
بر پیکرت شکفت نخل بهار عمر خزانست یا حسین زان خارهای غم که بپای دلت خلید
صد نیش مرگ در رگ جانست یا حسین از درد جان خراش اسیران کربلا لبهای خلق
ناله چکانست یا حسین بر یاد حلق خشک تو از چشم دوستان صد دجلهٔ فرات روانست
یا حسین کر شد خمیده قامت کردون عجیب نیست بار مصیبت تو گرانست یا حسین ای
برادران مصیبت کربلا از جمله مصایبیست که هیچ دیده بدان کونه مصیبتی در خاکدان
دنیا ندیده و هیچ کوشی مثل ان در هیچ قرنی از هیچ زبانی نشنیده اینچنین ماجرایی در میان
بنی ادم هرکز حادث نکردیده و مانند این چشم زخمی باهل اسلام نرسیده چه داغها که واقعه
کربلا بر جانهای هواداران اهل بیت کذاشت و چه غمها که قصه پر شوران دشت محنت
و بلا بر دلهای شیعیان و پیروان خاندان علی مرتضی انکاشت چکونه میتواند شد که اندوه
این ماتم از کانون سینهای ما معاشر شیعیان که اب و کل ما بمحبت ال محمد سرشته و تخم
ولایت ذریهٔ احمد در مزارع قلوب ما کشته بیرون رود هیهات هیهات انسی حسینا
بالطفوف مجدلا ومن حوله الاطهار کالانجم الزهر ایا فراموش خواهم کرد حسین را ع۳

ع۳ که در صحرای کربلا در میان خاک و خون برهنه افتاده بود و ایا فراموش خواهیم کرد
ابدان مطهرهٔ یاران و برادران او را که مانند ستارکان درخشان در حوالی جسد او بر زمین
مار یه افکندند انسی حسینا یوم سیر براسه علی الرمح مثل البدر فی لیلة البدر ایا
فراموش خواهیم کرد روزی را که کوفیان بی دین و شامیان بد ایین سر حسین را در انروز
بر نیزه کین کردند و مانند ماه شب چهارده میدرخشید و شهر بشهر و دیار بدیار کردانیدند
انسی السبایا من بنات محمد هتکن من بعد الصیانة و الخدر ایا فراموش خواهیم کرد که
اسیران ال رسول با انکه پرده نشینان سرادق عزت بودند ایشان را برهنه و بیچادر در بیابانها
کردانیدند بنفسی خدود فی التراب تعفرت بنفسی جسوم بالعراء تعرت جانم فدای
رخسارهای باد که بر خاک افتاده بودند و روحم فدای بدنهایی باد که برهنه در بیابانها
افکنده بودند بنفسی رؤس معلیات علی القنا الی الشام یهدی بارقات الاسنة جانم
فدای سرهای باد که بر نیزها کرده بودند و هدیه از برای یزید پلید بشام میبردند
بنفسی شفاه ذابلات من الظماء و لم تحظ من ماء الفرات بقطرة جانم فدای لبهای باد که
از تشنکی خشکیدند و قطره از اب فرات نچشیدند بنفسی عیونا غایرات شواخصا الی الماء
منها نظرة بعد نظرة جانم فدای دیدهای باد که فرو رفته بودند از تشنکی و هر ساعت
کشوده میشدند و بحسرت در اب مینکریستند ای برادران شافعی با وجود انکه از
رؤسای سنیانست و از تشیع بهره ندارد اشعار بسیار در ماتم امام حسین ع کفته است و
بسی اظهار غم و غصه از این مصیبت نموده است از ان جمله این اشعار از و است تاوه
قلبی و الفؤاد کئیب وارق نومی و الرقاد عجیب چه نالهای زار که از دل من بیرون
میاید و چه حزن و غم که در دل من جا نموده است و خواب من به بیداری مبدل شده و
بسیار عجب است که دیکر مرا خواب برد و مما نفی جسمی و شیب لمتی تصاریف ایام
لهن خطوب و از جمله اموری که جسم مرا کاهید و موی محاسن مرا سفید کردانید امور
عظیمه چند است که از کردش ایام حادث شد فمن مبلغ عنی الحسین رسالة وان کرهتها
انفس و قلوب کیست که از جانب من بحسین پیغامی رساند و اکر چه بعضی نفوس اینمعنی
را نا خوش دارند ذبیح بلا جرم کان قمیصه صبغ بماء الارجوانی خضیب پیغام مرا بحسین
برساند که بی تقصیر و کناه او را ذبح کردند و بخون خود غلطانیدند بنحوی که کویا پیراهن
او را باب ارغوان رنک کرده بودند فللسیف اعوال وللرمح رنة وللخیل من بعد الصهیل

عجب اه در وقتیکه لشکر کفار بر انمظلوم واصحاب او حمله کرده بودند وصداهای شمشیر
و نیزه بلند شد و شیهه اسبان باسمان رفت تزلزلت الدنیا لال محمد وکادت لهم صم
الجبال تذوب از برای ال محمد دنیا لرزید ونزدیك شد کوههای محکم وسنکهای سخت
کداخته شوند وغارت نجوم واقشعرت کواکب وهتك استار وشق جیوب درمصیبت
ال رسول الله ستارهای اسمان برخود لرزید و روشنی از انها برطرف شد و فرو رفتند
و چه پردها که در این ماتم دریده شد و چه جیبها و جامها که در این غم چاك شد یصلی
علی المبعوث من ال هاشم ویغزی بنوه ان ذا العجیب از جمله عجایب انکه صلوات و درود
بر پیغمبر ص میفرستند و با فرزندانش جنك میکنند و ایشانرا نهب و غارت میکنند لئن
کان ذنبی حب ال محمد فذلك ذنب لست منه اتوب اکر کناه من دوستی ال محمد است
پس هرکز من از این کناه توبه نخواهم کرد وهم شفعائی یوم حشری و موقفی اذا ما بدت
للناظرین خطوب وایشان شفیعان منند در روز محشر در وقتیکه امرهای صعب از برای
خلایق روداده باشد و باستفاضه ثابت شده که اکثر طوایف جنیان بر انمظلوم بیکس نوحه
کردند ولوای تعزیه بر پا نمودند وعلمای ما رضوان الله علیهم بسیار از حکایات نوحهای
ایشان واشعاریکه در نوحه شهید کربلا خوانده اند ودر کتب خود نقل نموده اند از انجمله
بعضی در کتب معتبره از هند بنت جون روایت شده که چون رسول الله از مکه بمدینه
هجرت مینمود با اصحاب در خیمه ام معبد خاله من فرود امدند و حضرت از و شیر خواهش
نمود ام معبد عرض کرد که کوسفندان ما را بصحرا برده اند بغیر کوسفند لاغری که اصلا
شیر ندارد و از ضعف قادر بر حرکت نیست دیکر کوسفندی در خیمه نیست حضرت فرمود
مرا رخصت ده تا ان کوسفند را بدوشم چون رخصت یافت حضرت دست مبارك خود را
بر پستان ان کوسفند کذاشت بمجرد رسیدن دست مبارك شیر از پستان ان فرو ریخت پس
حضرت فرمود انچه ظرف داری حاضر کن ام معبد هرچه ظرف در خیمه داشت با ظروف
قبیله خود اورد و حضرت از شیر کوسفند پر کرد و هرکه در انجا بود از اصحاب پیغمبر ص
و غیر ایشان از ان شیر خوردند تا سیر شدند و چون روز بسیار کرم بود حضرت با یاران
در خیمه او قیلوله کردند و بعد از قیلوله که بیدار شد حضرت اب طلبید ودر زیر خواری
که در قرب خیمه او بود مضمضه کرد اب دهن مبارك خود در زیر ان درخت ریخت و
چون از وضو فارغ شد فرمود که از این درخت امور عجیبه چند ظهور میرسد پس ۴ع

ع۴ع حضرت برخواست و دو رکعت نماز بجا اورد ام معبد کفت من با قبیله خود از انحال
تعجب بسیار کردیم زیرا که تا انوقت هرکز وضو و نماز ندیده بودیم و چون روز دیکر شد
ان درخت را دیدم بلند شده و خارهای او فرو ریخته و شاخهای بسیار بهم رسانیده و
برکهای سبز با طراوت ان ظاهر شده و بعد از ان میوهای بزرك بهم رسانید که در بو
شبیه بود بعنبر و در شهد مانند عسل و هر کرسنه که از ان میخورد سیر میشد و اکر تشنه
میخورد سیراب میکردید و هر بیماری میخورد شفا مییافت و هر محتاج و پریشان که میخورد
بی نیاز میکردید و هر صاحب حاجتی میخورد حاجت او روا میشد و هر شتر و کوسفندی
که از برك او میخورد فربه میشد و شیر او بسیار میشد و از ان روز که حضرت در خیمه
ما فرود امد برکت و خیر و بها اورد و ابادانی و فراوانی در قبیله ما بهم رسید و ما اندرخت
را شجره مبارکه مینامیدیم و اهل بادیه از اطراف وی میامدند و برك او را بجهة تبرك
میبردند و در بیابانهای که اب و نان هم نمیرسید بعوض اب و نان میخوردند و ایشانرا
سیر و سیراب میکردانید و همیشه ان درخت چنین بود تا کاه صبحی برخواستیم دیدیم
میوهای ان درخت فرو ریخته و برکهای او زرد شده بسیار محزون شدیم و از سبب
این حادثه متفکر بودیم که خبر وفات حضرت رسالت ماب رسید بر ما ثابت شد که ان حادثه
در حین رحلت بهم رسیده بعد از ان درخت میوه داد اما در طعم و لذت کمتر از اول بود
و خوردتر از اول و طراوت برکهای او کمتر بود و سی سال بدان حالت کذشت تا کاه
صبحی برخواستیم دیدیم سراپای اندرخت سیاه شده و میوهایش ریخته و طراوت و نزالت
شاخ و برك ان کمتر شده بعد از چند روز معلوم شد که حضرت امیر المومنین در ان حین
از دنیا رحلت نموده و بعد از ان مطلقا میوه نداد و لیکن برك و شاخ داشت و قبایل عرب
میامدند از برای استشفا برکهای انرا میبردند و مدتی هم بر این حالت ماند پس روزی
برخواستیم دیدیم که از زیر اندرخت خون تازه میجوشد شاخها و برکهای ان خشك شده
و از شاخها و برکهای ان قطرهای خون بر زمین میریزد از این قضیه بسیار محزون و غمناك
شدیم که اباجه رو نموده چون شب در امد صدای غلغله و نوحه و کریه و زاری از زیر
اندرخت برخواست و صدای نوحه کنندکان جنیان بلند شد که صداهای خود را
بیکدیکر متصل نموده بالحان و نغمات و نوحهای مختلفه نوحه سرا بودند قایلی میکفت و
میکریست با واز بلند یا ابن النبی و یا ابن الوصی و یا من بقیة سادات الاکرمینا ای فرزند

محمد مصطفی وای جگر گوشه علی مرتضی وای باقی مانده از اقایان و پیشوایان ما و دیگری
از ایشان نوحه میکرد و میگفت یا ابن الشهید و یا شهیدا عمه خیر العمومة جعفر الطیار عجب
لمصقول اصابك حده فی الوجه منك وقد علاه غبار ای فرزند شهید وای انکه عم او بهترین
عمهاست در راه خدا شهید شد عجب دارم از شمشیری که تیز بر روی مبارك تو
رسید در حالتیکه غبار الوده بود و از بسیاری صدا و گریه ایشان دیگر نفهمیدیم که چه
میگویند و نوحه و غلغله ایشان تا صبح کشید بعد از چند روز خبر رسید که در انروز سرور
شهیدان در کربلا بدرجه شهادت رسیده پس سراپای اندرخت خشك شد و درهم
شکست و دیگر اثری از ان باقی نماند و نیز در بعضی از کتب معتبره نقل شده که جمعی این
نوحه را از جماعت جنیان شنیده اند نساء الجن تبکین من الحزن شجیات و تسعدن بنوح
للنساء الهاشمیات زنان جنیان همه شکسته خواطر و افسرده دل و از حزن ماتم فرزند رسول
خدا میگریند و در نوحه یاری زنان بنی هاشم میکنند ویندبن حسینا عظمت تلك
الرزیات وتلطمن خدودا کالدنانیر النقیات ویلبسن ثیاب السود بعد القصبیات
و نوحه و ندبه بر حسین میکنند زیرا که مصیبت عظمی باو رسیده و روبهای خود را که
مانند نقره صاف است میخراشند و بر فرق خود میزنند و جامهای سیاه میپوشند بعد از انکه
کتانهای سفید میپوشیدند مجملا دل عالمی ازین غم شکسته و خواطر جن و انس از اینماتم
خسته واحدی نیست که در این قصبه عزادار نباشد اری جهان بتعزیه او نکرده کوتاهی
مکدر است ازین غم زماه تا ماهی نه دل بجاست در این ماجرا و نه غم دل بماتمند تمام
جهان بماتم دل پس کسی که لاف محبت ایشان زند و در مصایب و محن دنیا و اخرت امید
وار با ایشان باشد باید همه در همه اوقات خصوصا در ماه محرم در نوحه و زاری و ناله
و بیقراری باشد بشغل گریه برو صرف کن جوانی را بماتمش بسر اور تو زندگانی را
در این مصیبت عظمی که مایه الم است اگر هلاك کنی خویش را ز غصه کمست چرا که
ماتم سبط رسول مختار است عزای سبط نبی فاطمه عزادار است خود را تمام گریه کن
از غم که نیم اشك رشك هزار کوثر زمزم گرفته اند گردیده بر مصیبت او عافیت حرام
تاریخ این بلا ز محرم گرفته اند ان گیسوان که مجمره دارش باجم است بر نیزه اهل عربده
پرچم گرفته اند عیسی عروج کرده که از بهر قدسیان نیلی کند لباس که ماتم گرفته اند
فنوحوا یا شیعة المولی ابی حسن علی الحسین غریب الدار والوطن پس نوحه کنید ای

ای الشیعان مرتضی علی بر حسین اواره از خانه و وطن خود وابکوا علیه طریحا
بالطفوف علی الرمضاء مختضب الاوداج والذقن و گریه کنید براو در حالتیکه در بیابان
کربلا بر روی ریگ تفسیده افتاده بود و خون از حلقوم وی جاری بود وابکوا علی
صدره بالطف برض خیول اهل الجفا والحقد والخشن و گریه کنید بر سینه او که سم
ستوران اهل عدوان انرا خورد کرد وابکوا علی راسه بالرمح مشتهرا الی یزید اللعین
الفاجر اللکنی و گریه کنید بر سر مبارك او که انرا بر نیزه کرده بودند و از برای یزید کند
زبان میبردند وابکوا بنات رسول الله بین بنی اللئام یشهرن فی الامصار والبدن
و گریه کنید بر دختران رسول الله که اولاد لئیمان ایشانرا شهر بشهر و دیار بدیار
میگردانیدند وابکوا علی السید السجاد معتقلا فی اسره مستذلا ناحل البدن و بگرئید
بر زین العابدین بیمار که او را اسیر کردند و بغل و زنجیر بسته بودند بخاری و زاری و
بدن او ضعیف و نحیف شده بود واحرقلباه واحزناه لابنته سکینة حاسرا والدمع کالمزن
کجایی ای سوزش دل و حزن وا اندوه از برای دختر امام حسین ع سکینه در حالتیکه
برهنه بود و اشك از دیدهای او مانند باران جاری بود ای برادران نمیدانم بکدام زبان
و بکدام طاقت بیان شرح احوال مصیبت زدگان کربلا گویم قصه چو کنم ز کربلا و زانان
کز گفتن حالشان شود لال زبان القصه باهل بیت زاو لادزنا شد انچه نشد بباغ از باد
خزان اصیبت زراری المصطفی بمصیبة تجدد حزنی کل یوم مجدد اه اهل بیت مصطفی
بمصیبت عظمی گرفتار شدند و هر روز اندوه من بر ایشان تازه میشود اذاب فواد ی
رذءهم فبکیتهم لانهم فخری و ذخری و سوددی مصیبت ایشان دل مرا گداخت و
من دایم بر ایشان میگریم و چون نگریم و حال اینکه ایشان فخر و ذخیره و اقایان منند لله
کم لهم بالطف من جسد مسربل بقمیص النقع عریان وا ویلا چه بدنها که از اهل بیت
مصطفی برهنه و پاره پاره در زمین کربلا افتاده بودند ملقی علی الارض هونا بعد عزته
بلا حنوط و لا غسل واکفان از روی خاری و زاری بر زمین افتاده بودند بی حنوط
و غسل و کفن باوجود ان عزت و مرتبه که در پیش خدا و رسول داشتند ای برادران کجا
کسی را یارای انست که امثال این مصایب را در حیز تقریر اورد و کجا دست را قوت
انست که اشباه این وقایع را برشته تحریر کشد کجا گمان کنم از خویشتن توانایی ملال کی
دهدم لحظهٔ شکیبایی که شمهٔ ز حکایات کربلا گویم بشیعیان خبری زین غم بلا گویم

مراکی نیست بدل قوة چنین کفتار چکونه واقعه کربلا کنم تکرار اکر مصیبت کرب و بلا
بیان کردد زچشم مستمعان خون دل روان کردد حدیث شرح شهادت چه بر زبان ارم
زمین بشورش و شیون باسمان ارم ایرادران بشنوید از ساربانی که در خدمت امام
حسین بود از مدینه تا کربلا نان و نمك حضرت رامیخورد و بسانیکه انسرور باو کرده
بود و چه ظلمی بامظلوم رسانید تابدانی که دیکران چه کرده اند و در بعضی ازکتب معتبرهٔ
اصحاب مرویست از سعید بن مسیب که از مخلصین حضرت امام زین العابدین بود کفت که
بعد از شهادت حضرت سید الشهدا من بکعبه مشرف شدم روزی در طواف بودم دیدم
شخصی بیدست که روی او مانند شب تیره و تار سیاه شده بود بجامه کعبه اویخته است
ومیکوید اللهم رب هذا البیت الحرام اغفرلی وما تفعل ولو تشفع لی سکان سمواتك وارضك
ای پروردکار این خانهٔ حرم بیامرز مرا و کمان نمیکنم که بیامرزی اکرچه سکان اسمان و
زمین شفاعت من کنند چون مردم این عبارت را از و شنیدند از طواف باز مانده همه
برسر او جمع شدند و باو کفتند وای بر تو اکر تو شیطان باشی و کناه او را کرده باشی نباید
از رحمت خدا مایوس باشی پس بکو تو کیستی و کناه تو چیست ان شخص کریست و کفت
ایقوم من خود میدانم که چه کناهی کرده ام و چه خیانتی بعمل اورده ام مردم اصرار بسیار
کردند که بکو چه کناه کرده کفت من رو سیاه تیره روزکار از مدینه تا عراق ساربان امام
شهیدان بودم و بسی نیکیها و اعانتها که در بارهٔ من بجا اورد و انحضرت را زیرجامهٔ بود که
در وقتی که میخواست وضو بسازد انرا بیرون میکردند و نزد من میکذاشت و در ان زیرجامه
بندی بود بسی نیکو و کران بها و تلالوء و اشراق ان بحدی بود که دیده را خیره میکرد و
من بدبخت شقاوت پناه در ان طمع کردم و در صدد ان برامدم که بنهجی انرا بدست اورم
و بهیچ طریق اینمطلب میسر نشد تا انکه انحضرت را با یاران او شهید کردند و ابدان مطهر
ایشانرا در صحرای کربلا افکندند ان زیرجامه در پای مبارك انحضرت بود نفس اماره مرا
بران داشت که خود را در مکانی پنهان نمایم چون شب دراید خود را بنعش انحضرت رسانیده
مقصود خود را حاصل کردانم پس خود را در موضعی پنهان کردم و چون شب شد از انجا
بیرون امدم و خود را بمعرکه قتال که بدنهای بیسر مانند ستارکان درخشان در ان صحرا
افتاده بودند رسانیدم پس شقاوت و کمراهی مرا بران داشت که بدن امام حسین را در ان
میان بجویم و بند زیرجامه او را بردارم پس در میان کشتکان میکشتم و بهر طرف نظر ع ع

ع ع میکردم ناکاه بسر جسد منور امام حسین رسیدم فوجدته مکبوبا علی وجهه وهو جثة
بلا راس پس او را یافتم جسدی بیسر و بر رو افتاده و نور ده مشرق و نور ان جسد بر اطراف
هوا و زمین تابیده مرمل بدمائه و الریاح سافیة علیه و در خون خود غلطیده و بادها بران
میوزد و کرد و غبار بران می افشاند پس چون ملاحظه او نمودم دیدم همان زیرجامه را
پوشیده و ان بندی که مطلوب من بود در ان کشیده و کرههای بسیار بران زده پس نفس
من مرا بران داشت که شروع نمودم بکشودن ان کرهها و یك یك را میکشادم تا یك کره از ان
باقی ماند چون خواستم انرا نیز بکشایم ان غریب بیاور دست راست را فرا کرد و ان بند
را کرفت من تیره روزکار دست انمظلوم را کرفتم و قوة بسیار بکار بردم که انرا دفع کنم نتوانستم
پس شقاوت فطری مرا بران داشت که تحصیل حربه کنم و دست مبارك او را قطع کنم و
خود را بمطلوب رسانم پس برخواستم و در ان معرکه کشتم تا تیغی یافتم انرا برکرفتم و باز بسر
جسد انمظلوم رفتم و ان تیغ را بر بند دست مبارك او کذاشتم و کاهی بقوة بران میسودم و
زمانی بشدت بلند میکردم و بران میزدم تا ان دست منور که بوسه کاه محرمان بارکاه قدس
بود از بدن جدا کردم و دست خبیث خود را فرا کردم که ان بند را بکیرم ان غریب بیاوادی
حرمان دست چپ خود را فرا کرد و ان بند را کرفت هرچند خواستم دست او را رد کنم
قدرت نداشتم باز من مطرود ابتر ان تیغ را کرفته بر دست چپ او زدم تا انرا هم جدا کردم
و چون خواستم که دست خود را به بند زیرجامه رسانم دیدم اسمان و زمین بلرزه امد
و زلزله و شورش در سکان هوا و زمین پیدا شد چه سرزد این عمل از من خروش
وغوغا شد در ان زمین بلا بانك واحسینا شد فلك بر اتش دل چون سپند سوزان شد
ملك از غم و محنت حسین کریان شد ز صدره نالهٔ روح الامین بخاك رسید نوای
غلغله از قدسیان بپاك رسید ناکاه غلغله عظیمی ظاهر شد و دیدم که جمعیتی کثیر با ناله و
افغان وانبوه عظیمی باه والامان از محیط اسمان بمنزل خاکیان هبوط مینمایند و هرچند بزمین
نزدیك میشوند نالهٔ و افغان ایشان زیادتر میکردد ناکاه شنیدم که کوینده از ایشان میکوید
واابناه وامقتولاه واذبیحاه واقتیلاه واغریباه واحسیناه بابی قتلوك وما عرفوك ومن
شرب الماء منعوك ای فرزند ارجمند وای ارام دل مستمند کشتند ترا و قدر و منزلت تو را
نشناختند و ترا از اب فرات منع کردند من که این قصه را دیدم و این کلمات را شنیدم
صیحه زدم و خود را در میان کشتکان افکندم ناکاه دیدم سه مرد و یك زن بر سر جسد

انسرو رشهیدان ایستادند و در حوالی و نزدیکی ایشان خلایق بیشمار واشخاص بسیار
در نهایت ادب ایستاده و انصحرا مملواز ملائکه کردیده و از ناله و صدای قدسیان ر
فرشتکان شورش و وحشتی دران زمین برپاخواست ناکاه یکی ازان سه نفر که اثار بزرکی
و رفعت او بیشتر و علامت جلالت و عزت او افزون تر بود بالریه کفت یا ابتاه یا حسین
فداك جدك و ابوك و امك و اخوك ای حسین برکزیدهٔ من و ایغریب ستم رسیده من
ایفرزند غمدیده وای بیکس محنت کشیده چرا بجد خود حکایت نمیکنی و چرا بپدرت
شکایت نمینمائی چرا غم خود را بمادر نمیکوئی و چرا شرح مصیبت خود را با برادر بیان
نمیکنی یا حسین قد زارك جدك و ابوك و امك و اخوك ای حسین جد و پدر و مادر و
برادر تو از ملکوت اعلا بزیارت تو امده انداه چون خطاب یا حسین از فخر کونین بان جسد
بیسر رسید بحرکت امد برخواست نشست دیدم که سر انحضرت بر بدن او قرار کرفته وکفت
لبیك یا جداه یا رسول الله لبیك یا ابتاه یا امیر المؤمنین لبیك یا اماه یا فاطمة الزهراء سیدة
نساء العالمین یا اخا المقتول بالسم علیکم منی السلام ایجد و الاتبار وای پدر عالیمقدار
و ای مادر برکزیده وای برادر پسندیده سلام من مصیبت زده بر شما باد ایجد بزرکوار
زسرکذشت من تشنه لب چه میپرسی مصیبت من بیدست سر چه میپرسی نمیدانید
که بر من و اهل بیت من دراین صحرا چهار سیده و خبر ندارید که حسینی درمیان امت
کذاشته بودید دراینوادی پربلا چه بار محنتها کشید یا جداه قتلوا و الله رجالنا یا جداه
ذبحوا و الله اطفالنا ای جد بزرکوار بجد اقسم که مردان مارا کشتند وطفلان مارا ذبح کردند
یا جداه سبوا و الله نساءنا یا جداه نهبوا و الله رحالنا ای جد بزرکوار بجد اقسم که زنان مارا
اسیر کردند واموال و اسباب مارا بغارت بردند یا جداه یعز و الله علیك ان ترا حالنا ومافعل
الکفار بنا ایجد بزرکوار بجد اقسم که بر تو کرانست که کیفیت حال مارا بدانی و شرح مصیبت
مارا بشنوی پس ان بزرکواران زمانی بردوران امام مظلوم زیستند و بسی بر مصیبت
او کریستند ناکاه فاطمه خطاب به پیغمبر صم کرد و کفت ای پدر بزرکوار دیدی که اشقیای
امت تو بافرزند من چه کردند ای پدر ایا مرا اذن میدهی که از خون محاسن حسینم بکیرم
و رخساره خود را بان خضاب کنم و باین هیئت با پروردکار ملاقات کنم حضرت فرمود
ایفاطمه از خون محاسن حسین رخساره خود را خضاب کن که ما نیز چنین خواهیم کرد و باین
هیئت با مالك الملك ملاقات خواهیم نمود ناکاه دیدم پیغمبر صم و مرتضی علی و فاطمه ٤٧

٤٧ و حسن از خونی که محاسن حسین با لخضاب شده کرفتند و صورت و کردن و سینه
و دستهای خود را تا مرفق بان خضاب کردند و پیغمبر صم فرمودند فدیتك یا حسین
یعز و الله علی ان اراك مقطوع الرءاس مرمل الجبین دامی النحر مکبوبا علی قفاك قد کساك
الرمول وانت طریح مقتول مقطوع الکفین ای حسین جان من فدای تو باد بجد اقسم که بر
من کرانست که تورا بی سر و باروی خون الود به بینم و بر من شاق است که ترا بریده حلقوم
بر روافتاده مشاهده کنم ونمیتوانم دید که ریك وخاك صحرا عوض لباس بدن تورا پوشانیده
باشد ونمیتوانم دید که جسد تو بی سر و دست دربیابان افکنده باشد ای حسین بمن بکو که
دستهای ترا که قطع کرد حضرت امام حسین حکایت مرا با جد خود بیان کرده وکفت ان شخص
حال خود را درمیان کشتکان پنهان نموده حضرت رسول الله که اینرا شنید زار زار کریست
وبرخواست بتفحص من درمیان کشتکان امد ناکاه دیدم بر بالای سر من ایستاد درنهایت
غضب کفت مالك یا جمال تقطع یدین طال ما قبلهما جبرئیل وملائکة الله اجمعون و تبارکت
بهما اهل السموات و الارضین ای ساربان چه تورا براین داشت که قطع کنی دستهائی که
همیشه جبرئیل وسایر ملائکه مقربین میبوسیدند واهل اسمان وزمین بان تبرك میجستند
ایملعون انچه بافرزند من کرده بودند بس نبود که دیکر مرتکب اینعمل شدی خدا روی
تورا سیاه کند و دستهای تورا قطع کند و تورا با جماعتی که خون فرزندان مرا ریخته اند
محشور کند هنوز دعای انحضرت تمام نشده بود که دستهای من قطع شد و پاهای من شل
شد و روی من هم چنانکه می بینید چون روز من سیاه شد و باین حال خود را باینجا رسانیدم
و حرم خدارا شفیع خود میسازم و میدانم که فایده ندارد و کناه من امرزیده نخواهد شد
سعید بن مسیب میکوید کسی از اهل مکه باقی نماند که حکایت او را نشنود بلکه جمیع اهل
مکه حکایت او را شنیدند وهمه بر او لعن کردند و از او بیزاری جستند خدا رحمت کند
شیعیان را که بعد از شنیدن امثال این حکایات در کریه و زاری خود داری ننمایند و
این مصیبت را اندك نشمارند یا عین ابکی لا لخلو الربع و الدمن باکی الرزایا سوی الباکی
علی السکن ای چشم کریه کن اما نه از برای مفارقت یاران واوطان که کریه کنندهٔ بر وطن
غیر از کریه کننده بر مصایب و محن است واسی نبی الهدی فیما اصیب به وساعدی
بضعة الزهراء علی الحزن ای چشم مواسات کن هادی امت و شفیع قیامت را در انچه باو
رسیده و یاری کن فاطمه زهرا را در حزن و اندوهی که دامن کیر او شده وقابلیها بارض

الطف صارخة على الغريب القتيل النازح الوطن وهم زبان شواو رادز زمین کربلا که نوحه میکند بر کشتهٔ اواره از وطن خود والنوح من نادبات الجن مرتفع وقلبها موجع بالثكل والمحن و عزاو نوحه از جنیان بلند شده و دلهای ایشان از حسرت و اندوه بدرد امده لهفی علی فاطم الصغری مقرحة بالدمع اجفانها مسلوبة الوسن واحزناه بر فاطمه صغری که از کریه و بیخوابی چشمهای او مجروح شده بود لهفی علی قولها من حین قد نظرت شل الحسین بلا غسل و لا کفن ملقی علی الارض عاری الجسم منعفر الجبین مختضب الاوداج و الذقن ابن الحماة و ابن الناصرون لنا واخیبتا جار دهری و اعتدی زمن واویلا از ان زمانی که نظر فاطمه بر جسد مطهر پدرش افتاد و جبین منیر او بخاك چسبیده و خون از حلقوم او جاری کردیده پس در انوقت فاطمه کفت اه کجا رفتند یاران و یاوران و ناصران و فریادرسنده کان ما اه که روزکار غدار بر ما جور و جفا کرد لهفی علی السید السجاد معتقلا فی اسرهم مستذلا ناحل البدن واحسرتا بر امام زین العابدین بیمار که او را بخواری و زاری اسیر کرده و بغل و زنجیر در هم بسته اذا شکی اسمعوه قبح شتمهم وان دنی قنعوه فاضل الرسن و اکر از درد و الم شکایت میکرد ان کافران او را دشنام میدادند و اکر بایشان نزدیك میشد باقی مانده ریسمان و زنجیر را با عضای او می بستند که بستن او محکم تر شود واحسرتا الکریم السبط مشتهرا کالبدر یشرق فوق الذابل اللدن و احسرتا بر سبط رسول الله که سر او بر سر نیزه مانند ماه شب چهارده میدرخشید فیالها محنة عمت مصیبتها و یالها حسرة فی قلب ذی شجن ایوای از محنتی که مصیبت ان عام است و بهمه عالمیان رسیده و وای از حسرتی که حزن و اندوه ان بهر دلی رسیده و یستحث بنات المصطفی ذللا علی المطایا الی الاطراف و المدن و دختران مصطفی در ترس و بیم عجز و جزع میکردند و ایشان را بخواری و زاری بر شتران سوار کرده بودند و باطراف شهرها میکردانیدند کانتی بالبتول الطهر واقفة فی الحشر تشکو الی الرحمن ذی المنن و کو یا که من میبینم فاطمه زهرا را که در عرصه محشر بسوی پروردکار شکایت میکند تاتی و قد ضمخت ثوب الحسین دما من نحره و هی تبدی اعظم الشجن خواهد امد بعرصات محشر در حالتی که جامهٔ خون الود حسین با او باشد و ناله و فغان خواهد نمود تدعو الا ابن مسموبی و یااسفی علی قتیلی و یاکربی و یاحزنی وخواهد کفت کجائی ایفرزند زهر نوشانده من و ایفرزند سر از تن بریده من و باید کریه کنند کان بر حسین بدانند ۴۸

۴۸ که کریه ایشان ضایع نمیشود و در روز درماندکی و بیچارکی بکار ایشان خواهد امد از حضرت امام رضا ع مرویست که من تذکر مصابنا و بکا لما ارتکب منا کان معنا فی درجاتنا یوم القیمة کسی که مصیبت ما را یاد کند و بکرید به سبب انچه بما رسیده است در بهشت از برای او درجه و منزلهٔ خواهد بود که منزلهٔ ماست ومن ذکر مصابنا فبکی و ابکی لم تبك عینه یوم تبکی العیون و کسی که مصیبت ما را یاد کند و بکرید و بکریاند کریان نخواهد بود چشم او روزی که همه چشمها کریان باشد ومن جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب و کسی که در مجلسی نشیند که احیاء امر ما در ان میشود نمیرد دل او روزی که دلها مرده میشوند و از جمله وقایعیکه باعث حزن و اندوه قلوب شیعیان و ملال خواطر ایشان است حکایت مهاجرت سرور شهیدان است از مکه بمدینه و کیفیت انقضیه ما بانه علمای ما رضوان الله علیهم مختلف ذکر کرده اند و ما انچه اقرب بصواب واجمع اقوال است ایراد میکنیم و بیان ان چنان است که چون هنکام رحلت معویه بدار البوار هاویه رسید فرزند پلید خود یزید را طلبید و کفت ایفرزند بدانکه من کردنکشان عالم را ذلیل و منقاد کردانیدم و سرهنکان بنی ادم را بکمند تسخیر کشانیدم و جمیع بلاد را بحیطه تصرف در اوردم و خاص و عام عراق و شام را تابع و مطیع نمودم و اسباب شوکت و جهانداری و ابنت و شهریاری را از جهة تو مهیا ساختم و لوای بزرکی از برای تو افراختم و حال من باباء و اجداد اسلاف خود ملحق میشوم و از سه نفر بر تو میترسم ومیدانم که بقوة و قدرت خود با تو مخالفت خواهند کرد اول عبد الله پسر عمر خطاب دویم عبد الله زبیر سیم حسین ابن علی ابن ابیطالب اما عبد الله پسر عمر اکر با او مدارا کنی از تو جدا نمیشود دست از وبر مدار و او را در نزد خود نکاه دار اما عبد الله پسر زبیر اکر برو دست یابی بندهای او را از هم جدا کن که او همیشه در کمین تو خواهد بود که دولت ترا تباه کند و اما حسین ابن علی فقد عرفت حظه من رسول الله و هو من لحمه و دمه پس تو نسبت و قرابت حسین را با رسول الله میشناسی و میدانی که او پارهٔ تن پیغمبر است از کوشت و خون انحضرت پرورده است ومن میدانم که البته اهل عراق او را طلب خواهند کرد و بسوی خود خواهند برد و یاری او خواهند کرد و او را تنها و بیکس خواهند کذاشت ای یزید اکر بر او ظفر یابی حق حرمت و قدر و منزلت او را با رسول الله بشناس و قرابت او را با رسول الله یاد اور و زینهار ضرر و اسیبی باو نرسانی و با وجود اینکه مرا با او رابطهٔ محبت است و کمال امیزش و خلطه

الطف صارخة على الغريب القتيل النازح الوطن وهم زبان شواو رادر زمین کربلا که
نوحه میکند بر کشتهٔ اواره از وطن خود والنوح من نادبات الجن مرتفع وقلبها موجع بالثکل
والمحن و عزاو نوحه از جنیان بلند شده و دلهای ایشان از حسرت و اندوه بدرد امده
لهفی علی فاطم الصغری مقرحة بالدمع اجفانها مسلوبة الوسن واحزناه بر فاطمه صغری
که از گریه و بیخوابی چشمهای او مجروح شده بود لهفی علی قولها من حین قد نظرت
شل الحسین بلا غسل و لا کفن ملقی علی الارض عاری الجسم منعفر الجبین مختضب
الاوداج و الذقن این الحماة و این الناصرون لنا و اخیبتا جار دهری و اعتدی زمن
واویلا از ان زمانی که نظر فاطمه بر جسد مطهر پدرش افتاد و جبین منیر او بخاك چسبیده
و خون از حلقوم او جاری کردیده پس در انوقت فاطمه کفت اه کجا رفتند یاران و یاوران
و ناصران و فریادرسنده کان ما اه که روزکار غدار بر ما جور و جفا کرد لهفی علی السید
السجاد معتقلا فی اسرهم مستذلا ناحل البدن و احسرتا بر امام زین العابدین بیمار که
او را بخواری و زاری اسیر کرده و بغل و زنجیر در هم بسته اذا شکی اسمعوه قبح شتمهم
وان دنی قنعوه فاضل الرسن و اکر از درد و الم شکایت میکرد ان کافران او را دشنام
میدادند و اکر با ایشان نزدیك میشد باقی مانده ریسمان و زنجیر را با عضای او می بستند
که بستن او محکم تر شود واحسرتا الکریم السبط مشتهرا کالبدر یشرق فوق الذابل اللدن
و احسرتا بر سبط رسول الله که سر او بر سر نیزه مانند ماه شب چهارده میدرخشید فیالها
محنة عمت مصیبتها و یالها حسرة فی قلب ذی شجن ایوای از محنتی که مصیبت ان عام است
و همه عالمیان رسیده و وای از حسرتی که حزن و اندوه ان بهر دلی رسیده و یستحث
بنات المصطفی ذللا علی المطایا الی الاطراف و المدن و دختران مصطفی در ترس و بیم
عجز و جزع میکردند و ایشان را بخواری و زاری بر شتران سوار کرده بودند و باطراف
شهرها میکردانیدند کاننی بالبتول الطهر واقفة فی الحشر تشکوا الی الرحمن ذی المنن
و کویا که من میبینم فاطمه زهرا را که در عرصه محشر بسوی پروردکار شکایت میکند
تاتی و قد ضمخت ثوب الحسین دما من نحره و هی تبدی اعظم الشجن خواهد امد بعرصات
محشر در حالتی که جامهٔ خون الود حسین با او باشد و ناله و فغان خواهد نمود تدعوا الا
ابن مسموی و یا اسفی علی قتیلی و یا کربی و یا حزنی وخواهد کفت کجایی ایفرزند زهر
نوشانیده من و ایفرزند سر از تن بریده من و باید کریه کنند کان بر حسین بدانند ٤٨

٤٨ که کریه ایشان ضایع نمیشود و در روز درماندکی و بیچارکی بکار ایشان خواهد
امد از حضرت امام رضا ع مرویست که من تذکر مصابنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجاتنا
یوم القیمة کسی که مصیبت ما را یاد کند و بکرید به سبب انچه بما رسیده است در بهشت
از برای او درجه و منزلهٔ خواهد بود که منزلهٔ ماست ومن ذکر مصابنا فبکی و ابکی لم تبك
عینه یوم تبکی العیون و کسی که مصیبت ما را یاد کند و بکرید و بکریاند کریان نخواهد
بود چشم او روزی که همه چشمها کریان باشد ومن جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه
یوم تموت القلوب و کسی که در مجلسی نشیند که احیاء امر ما در ان میشود نمیرد دل او روزی
که دلها مرده میشوند و از جمله وقایعکه باعث حزن و اندوه قلوب شیعیان و ملال
خواطر ایشان است حکایت مهاجرت سرور شهیدان است از مکه بمدینه و کیفیت این قصه
هایله علمای ما رضوان الله علیهم مختلف ذکر کرده اند و ما انچه اقرب بصواب و اجمع اقوال
است ایراد میکنیم و بیان ان چنان است که چون هنکام رحلت معویه بدار البوار هاویه رسید
فرزند پلید خود یزید را طلبید و کفت ایفرزند بدانکه من کردنکشان عالم را ذلیل و منقاد
کردانیدم و سرهنکان بنی ادم را بکمند تسخیر کشانیدم و جمیع بلاد را بحیطه تصرف در
اوردم و خاص و عام عراق و شام را تابع و مطیع نمودم و اسباب شوکت و جهانداری و
امت و شهریاری را از جهة تو مهیا ساختم و لوای بزرکی از برای تو افراختم و حال من
با باء و اجداد اسلاف خود ملحق میشوم و از سه نفر بر تو میترسم و میدانم که بقوة و قدرت
خود با تو مخالفت خواهند کرد اول عبد الله پسر عمر خطاب دویم عبد الله زبیر سیم حسین ابن
علی ابن ابیطالب اما عبد الله پسر عمر اکر با او مدارا کنی از تو جدا نمیشود دست از و بر مدار
و او را در نزد خود نکاه دار اما عبد الله پسر زبیر اکر برو دست یابی بندهای او را از هم
جدا کن که او همیشه در کمین تو خواهد بود که دولت ترا تباه کند و اما حسین ابن علی فقد
عرفت حظه من رسول الله و هو من لحمه و دمه پس تو نسبت و قرابت حسین را با رسول
الله میشناسی و میدانی که او پارهٔ تن پیغمبر است از کوشت و خون انحضرت پرورده است
و من میدانم که البته اهل عراق او را طلب خواهند کرد و بسوی خود خواهند برد و یاری
او نخواهند کرد و او را تنها و بیکس خواهند کذاشت ای یزید اکر بر او ظفر یابی حق حرمت
و قدر و منزلت او را با رسول الله بشناس و قرابت او را با رسول الله یاد او روز نهار
مبرد و اسیبی باو نرسانی و با وجود اینکه مرا با او رابطهٔ محبت است و کمال امیزش و خلطه

دارم مبادا روابطی که در این مدت محکم کرده ام قطع کنی اما چون معویه رخت ازین عاریت
سرای از الحزا کشید و بپدران خود ملحق شد ارکان دولت اجتماع نمودند یزید را بر مسند
حکومت باطل نشانیدند و صیت امارت او را باطراف جهان رسانیدند و یزید بن ولید
عتبه را حاکم مدینه کردانید و مروان حکم را که از جانب معویه حاکم بود معزول کردانید
و بولید تاکید نمود که باید از جمیع اهل مدینه خصوصا از امام حسین عم و عبد الله زبیر بیعت
مرا بکیری اما چون ولید بمدینه رفت و بر مسند حکومت قرار کرفت باندک فاصله یزید
بصواب دید ارکان دولت نامه بولید نوشت که چون بر مضمون نامه اطلاع یابی باید از جمیع
اهل مدینه بیعت مرا بستانی و درین باب تغافل نکنی باید که از چهار بزرک حجاز که حسین
بن علی و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و محمد بن ابی بکر باشند که در حیات پدرم
سر باطاعت و امارت من فرو نیاوردند بیعت مرا بستانی و درین باب باید کمال جد و
جهد بعمل اوری و من از جرءت اولاد ابوطالب میترسم میباید بنوعی از تدبیر بیعت مرا
از ایشان مستحکم کنی و اکر از بیعت من ابا نمایند ایشانرا بقتل اوری و سرهای ایشان را
بشام فرستی چون نامه بولید رسید و بر مضمون ان اکاهی یافت کفت انا لله و انا الیه راجعون
مرا با پسر فاطمه چه کار است و بعضی کفته اند که ولید مردی خداترس بود حرمت و حمایت
اهل بیت بجا اوردی پس ولید درین خصوص با مروان بن حکم مشورت نمود انملعون
کفت باید بروی و ایشانرا حاضر کنی و بیعت یزید از ایشان بکیری و هر یک ابا نمایند
بقتل رسانی این امر بر ولید بسیار کران امد پس بناچار ولید کس بطلب ایشان فرستاد و
ایشان در روضه رسول الله بودند چون پیغام ولید بایشان رسید بفرستاده او کفتند
برو ما نیز از عقب میرسیم او بازکشت و ایشان کفتند که ولید ما را نمیطلبید مکر از برای بیعت
یزید و درین باب اندیشه باید نمود پس پسر عمر و پسر ابو بکر کفتند ما بخانهای خود میرویم
و در بروی خود میبندیم و پسر زبیر کفت من هرکز بیزید بیعت نخواهم کرد و بنزد ولید
هم نخواهم رفت حضرت امام حسین عم فرمود البته بنزد ولید میباید رفت ایشان درین
سخن بودند که رسول ولید باز امد که امیر منتظر شماست حضرت امام حسین عم بانک بروی
زد که این همه تعجیل چیست اکر هیچ کس نیاید من خواهم امد قاصد ولید بازکشت و صورت
حال را بولید تقریر کرد و مروان کفت ای ولید حسین مکر میکند و نخواهد امد ولید کفت
ای مروان خواموش باش و این قسم سخنان نسبت بحسین مکو که او مکار نیست و او ٩ء

٩ء هر وعده که کند وفا نماید اما چون رسول ولید از نزد امام حسین بازکشت حضرت
بخانه امد سی نفر از دوستان و غلامان خود را فرمود که صلاح بر خود مرتب نمودند و بایشان
فرمود که با من بسرای ولید ایید و بر در سرای او بنشینید اکر اواز من بلند شد شما بخانه
در ایید و اکر اواز مرا نشنوید از جای خود حرکت نکنید و متعرض کسی نشوید پس انحضرت
عصای حضرت رسول الله بدست کرفته و روانه خانه ولید شد چون بخانه او رسید دید
ولید با مروان نشسته است چون حضرت داخل شد تعظیم او را بجای اوردند و حضرت
در مقام خود نشست و فرمود که باعث بر احضار من چیست ولید صورت حال را بعرض
رسانید حضرت فرمود ای ولید مناسب نیست چون من کسی به تنهایی بیعت کند کو یا تو
هم باین معنی راضی نباشی فردا که این خبر اشکار شود و همه اهل مدینه مجتمع شوند انچه
صلاح صواب باشد بعمل خواهد امد ولید او را تحسین کرد و عرض نمود که بمنزل خود
مراجعت فرمایید مروان کفت ای ولید دست از حسین برمدار که اکر حال از و بیعت نکیری
دیکر ترا بر او دست نخواهد بود او را حبس کن تا بیعت کند اکر بیعت نکند او را کردن بزن
حضرت از سخن انملعون در غضب شد و کفت یا ابن الزرقاء الزانیة اتقتلنی ام هو ای فرزند
زن ازرق زناکار تو مرا خواهی کشت یا او بخدا سوکند که دروغ کفتی کر از هر دو ان باشد
که مرا بکشد پس بولید خطاب کرد و فرمود که نحن اهل بیت النبوة و معدن الرسالة و
مختلف الملائکة و بنا فتح الله و بنا ختم ای ولید ماییم اهل بیت نبوت و معدن رسالت و خانهٔ
ما محل امد و شد ملائکه است و ماییم اعلام دین و نشانهای راه یقین و خدا بما فتح نبوت و
خلافت کرد و بما ختم خلافت و امامت خواهد کرد و یزید مردیست شراب خوار و فاسق
انواع فسق و فجور را علانیه مرتکب میشود من چکونه باو بیعت کنم و از جد خود شنیدم که
فرمود خلافت حرام است بر ال ابوسفیان دیکر من چکونه بایشان بیعت کنم فردا که مجلس از
اهل اسلام منعقد شود انچه کفتنی باشد بکوییم و ببینیم که سزاوار خلافت کیست این را کفت
و بمنزل خود با یاران و غلامان مراجعت فرمود و چون حضرت از مجلس ولید بیرون امد
مروان بولید کفت بسخن من عمل نکردی و حسین را کذاشتی از نزد تو رفت بخدا قسم که
دیکر ترا برو دستی نخواهد بود ولید کفت وای بر تو ای مروان مرا بکشتن حسین بن علی
که جکرکوشه مصطفی است امر میکنی کو یا میخواهی مرا در دنیا و اخرت هلاک کنی بخدا
قسم که اکر شرق و غرب عالم را بمن دهند ذره سعی در کشتن او نمیکنم ای مروان فردای

قیامت ترازوی اعمال کشنده حسین از حسنات خالی خواهد بود سبحان الله کسی را الهی
میشود که در روز رستخیز حضرت رسول الله و علی ابن ابیطالب و فاطمه زهرا با او خصمی
کند مروان که این سخنان از ولید شنید در ظاهر کفت اکر باینجهة متعرض حسین نشدی
نیکو کردی و در باطن بعمل او راضی نبود پس ولید کس بطلب عبد الله بن زبیر فرستاد
که بیا و با یزید بیعت کن او در امدن تعلل کرد تا شب در امد با جمعی از خواص خود از
مدینه بیرون رفته از راه غیر متعارف بمکه رفتند ولید جمعی را از عقب او فرستاد او را
نیافتند باز کشتند پس ولید نامه به یزید نوشت و کیفیت حال را اسمع او رسانید یزید
جواب نوشت که دست از ابن زبیر بدار و بکذار هر کجا که خواهد برود که او هر جا باشد
بشدت و سختی مبتلا خواهد شد اما باید حسین بن علی را بقتل رسانی و سر او را برای
من بفرستی چون ولید بر مضمون نامهٔ یزید پلید اطلاع یافت کفت لا حول و لا قوة الا بالله
العلی العظیم خدا نخواهد که من کشندهٔ حسین باشم بخدا قسم که اکر یزید همه روی زمین
را بمن دهد در کشتن فرزند رسول خدا سعی نکنم و هر ضرری که در این خصوص از یزید
بمن رسد باک ندارم پس ولید نامه را بدست یکی از محرمان داد و بخدمت حضرت امام
حسین عم فرستاد و انحضرت چون از ان حال مطلع شد مصمم رفتن شد و چون شب در امد
بقصد وداع روانهٔ روضه مطهر و مرقد منور جد خود شد هزار جان کرامی فدای روضهٔ
او و چون نزدیک ضریح مقدس انحضرت رسید نوری از قبر حضرت ظاهر شد حضرت
چون ان حال را مشاهده نمود بمنزل خود مراجعت فرمود شب دیکر بسر روضه پر نور فخر کاینات
امد و در نزد قبر انحضرت ایستاد و باکریه کفت السلام علیک یا رسول الله انا الحسین ابن
فاطمه فرخک و ابن فرختک و سبطک الذی خلقتنی فی امتک یا جداه منم حسین پسر فاطمه
و منم سبط تو که مرا در میان امت بودیعت کذاشتی و بر ایشان خلیفه ساختی حال از جفای
ایشان بیچاره شدم و بضرورت و ناچار از زیارت تو محروم میمانم و بزبان حال میکفت
منم حسین در اغوش پروریدهٔ تو منم که بودم روشنی دیدهٔ تو منم حسین تو کز لطف
ای شه لولاک هزار مرتبه فرمودهٔ جعلت فداک بان رسیده که اواره از مدینه شوم
بدشت کوفه کرفتار اهل کینه شوم اکر دم ز حریمت غریب میکردم ز کلستان درت
بی نصیب میکردم شود بریده ز من منصب زیارت تو کجاست با من دلخسته تاب فرقت تو
تورا چکونه بشهر مدینه بکذارم چکونه بیتو سوی اهل ظلم رو ارم من ستمزده ۷۰

۷۰ از دوریت چه چاره کنم بمرقد که دیکر بعد از ین نظاره کنم توای رسول امین غمکسار
من بودی تسلی دل امیدوار من بودی یا رسول الله کواه باش که مرا یاری نکردند و
حرمت مرا نکاه نداشتند و مرا ضایع و محروم کذاشتند این مجملی بود از شکایت من از ین
امت بیوفا و چون با تو ملاقات نمایم بتفصیل شرح حال را بعرض رسانم پس بسیار کریست
در ان روضهٔ مطهره مشغول عبادت و نماز بود تا طلوع صبح انکاه بخانه مراجعت نمود و شب
دیکر باز بسر تربت انور انحضرت رفت و چون چند رکعت نماز کرد و کریست و دست
مناجات بدرکاه قاضی الحاجات برداشته کفت خداوندا این قبر پیغمبر تواست و من فرزند
پیغمبر توام و مرا امری رو داده است که میدانی و از تو سوال میکنم ای صاحب عزت و جلال
بحق این قبر و صاحب ان که اختیار نمائی از برای من انچه رضای تو و انچه رضای رسول
تو در انست پس بسیار تضرع و زاری کرد و کریان کریان سر مبارک خود را بر ضریح مبارک
انحضرت نهاده بخواب رفته ناکاه دید حضرت رسول الله با فوجی از ملائکه ظاهر شد امام
حسین عم را در بر کشید سر او را بر سینهٔ خود چسبانید میان دو چشمش را ببوسید و کفت
ای حبیب من وای حسین شهید من وای نو کل کلزار من وای تازه نهال طرف جویبار
من وای اسیر غم و محنت وای قافله سالار کاروان مصیبت ای وفا کننده بعهد الهی وای
شفاعت کنندهٔ ماه تا ماهی ای رهانندهٔ امت از عذاب الهی وای رسانندهٔ دوستان بنعیم
سرمدی ای شمع شبستان شهادت ای نو کل کلزار سعادت ای سرور سینه جد هجران کشیده
وای نور دیده پدر حرمان رسیده ای مرهم داغ دل مادر فراق دیده وای دوای درد
برادر از غم نا ارمیده زود باشد که ترا با لب تشنه در زمین کربلا سر از تن جدا کنند و در
خون خود دست و پا زنی و ایشان که این عمل با تو کنند باز امید شفاعت از من داشته باشند
و حاشا که شفاعت من بایشان برسد ای حسین اینک من و پدر و مادر و برادر تو محزون و
غمناک بنزد تو امده ایم و همه بدیدار تو اشتیاق داریم و همهٔ ملائکه و انبیا منتظر قدوم
تواند بکریه کفت که ای نور هر دو دیدهٔ من حسین بیکس و درد جفا کشیدهٔ من که
انتظار تورا اهل اسمان دارند بکف شراب مصفی فرشتکان دارند تمام اهل سموات
جمله ملکوت ستاده بر سر راهت بعالم جبروت کشیده صف همه ارواح انبیاء کبار
ستاده منتظر مقدمت بدیده زار ز هر طرف زده صف قدسیان کروه کروه شدند اهل
سما و زمین بهم انبوه برای مقدم تو فرش کشته خلد برین بکف کرفته طبقهای نور حور

العین پی نثار قدومت نهاده جان برکف بپاستاده زانده و غصه صف تا صف نگاه کن
که چسان زار کشته مادر تو به بین فراق چه کرد است با برادر تو در این ریاض چو سیماب
بیقرار توایم نشسته بر سر این ره در انتظار توایم ایحسین من بسا الم و محنت که بتو رسد
توای اسیر ستم بی تیار خواهی شد غریب و بیکس و بی غمگسار خواهی شد ای حسین
چنان میبینم که تو تشنه و گرسنه در صحرای کربلا شهید شوی و تن تو مجروح شده و بر انزمین
افکنده و سر ترا بنیزه نموده شهر بشهر و دیار بدیار بگردانند اما صبر پیش گیر و در کار
خود مردانه باش که در بهشت در جاتیست که انرا بدون شهادت در نتوان یافت ایحسین
نزدیك شده که تو مثل پدر مظلوم و مادر مغموم و برادر مهموم شوی اما بعد از انکه بمن
رسی از همه المها فارغ شوی پس شتاب کن که بسوی کربلا روانه شوی حضرت امام
حسین عم عرض کرد که ایجد بزرگوار مرا بدنیا حاجتی نیست مرا بگیر و باخود ببر و از همه
غمها و المها خلاص کن حضرت فرمود اینور دیده ترا چاره نیست از برگشتن بسوی دنیا
تا شربت شهادت بچشی و بدرجه بلند مرتبه ارجمند و سعادت ابدی که از برای شهدا
میباشد برسی سرور شهیدان میفرماید در اثناء اینحال دیدم روی گلنار رسول خدا
مانند زعفران زرد شد و موی مشکبار ان فخر ابرار پر گرد و غبار گشته من خوف کردم
و گفتم یارسول الله این چه حالتست که بر شما ظاهر شد حضرت گفت اینور دیدهٔ من این نشان
خاك کربلاست پس حضرت با اندوه و فزع از خواب بیدار شد بشارت شهادت یافته و
مژده ادراك ملاقات جد و پدر و مادر و برادر باو رسیده بمنزل خود مراجعت فرمود و
اهل بیت و یاران و هواداران را جمع نموده صورت حال را بایشان تقریر کرد ناله و گریه
ایشان بلند شد مصیبتی عظیم در خانه و ادهٔ ال رسول برپا شد اقربا و احبا همه محزون
و غمگین شدند پس حضرت تهیه اسباب سفر کرد عازم مکه شد در شب اخر بسر تربت
مطهر مادر بزرگوار خود امد و گفت السلام علیك یااماه حسین تو بوداع تو امده این اخرین
زیارت توست ناگاه از ان ضریح مقدس او ازی امد که علیك السلام ای مظلوم مادر و
ایغریب مادر پس بنحوی گریه بر انحضرت استیلا یافت که دیگر طاقت تکلم نداشت از انجا
بسر مرقد منور برادر خود رفت و او را وداع کرد و مراجعت نمود چون صبح الم از مشرق
ماتم طالع شد حضرت امام حسین امر کرد بخدام و غلامان که کجاوه های خواتین عصمت و
طهارت را بر ناقها بندند و اهل بیت را بر محملها سوار نمایند پس خدام با امران امام مشغول ۷۱

۷۱ حمل و نقل شدند و در انوقت محمد حنفیه بخدمت برادر امد و گفت ای برادر گرامی
و ای محبوب ترین خلایق بگو بمن که اراده کدام دیار داری ای نور دیده حجت خدا
امروز منحصر است بتو ز اهل بیت رسالت همین تو ماندهٔ بجز تو از پدر و مهربان کرادارم
میترسم بمیان قومی روی که با تو مخالفت نمایند و جان شیرین تو و اهل بیت تو که بهترین
جانهاست در معرض تلف در اورند حضرت گفت ای برادر چکنم بکجا روم چه چاره نمایم
محمد حنفیه گفت باری اگر بمکه میروی اهل مکه با تو شیوه بیوفایی پیش گیرند متوجه
بلاد یمن شو که اهل انجا همه شیعیان و دوستان پدر تواند و دلهای رحیم دارند و اگر امر
تو در انجا استقامت نگیرد متوجه کوهها و بیابانها شو زینهار که بارض عراق نروی و خود
را بدام فریب کوفیان نیفکنی پس محمد حنفیه بسیار گریست حضرت نیز گریان شد سخن
ایشان قطع کردید پس حضرت کاغذ و دوات طلبید و وصیت نامه نوشت باین مضمون
بسم الله الرحمن الرحیم اینوصیت نامه ایست از حسین بن علی بن ابیطالب بسوی برادر خود
محمد معروف بابن حنفیه بدرستیکه حسین شهادت میدهد که خدا یگانه ایست بیهمتا
و محمد بنده و رسول اوست بر کافه برایا و از جانب حق برانگیخته شده شهادت میدهد
که سوال و جواب قبر حق است و بهشت و دوزخ حق است و در قیامت شکی نیست
بدرستیکه من از ارض اقدس مدینه بیرون نرفتم از برای طغیان و فساد بلکه از برای
اصلاح امت جد خود سید انبیا و پدر خود سرورِ اوصیا پس هرکه مرا قبول کند و اطاعت
نماید حق تعالی عوض باو خواهد داد هرکه بر من رد کند صبر کنم تا خدا میان من و او براستی
حکم کند پس انوصیت نامه را پیچید بمهر خود مزین ساخت بمحمد داد کاغذ دیگر طلبید در
ان نوشت بسم الله الرحمن الرحیم این نامه ایست از حسین بن علی بن ابیطالب بسوی گروه
بنی هاشم اما بعد بدرستی که هرکه بمن ملحق میگردد البته شهید خواهد شد و هرکه از من
تخلف نماید هرگز رستگاری نخواهد یافت والسلام و ان نامه را پیچید و بشخصی داد که
بگروه بنی هاشم برساند پس حضرت امر کرد که زنان و دختران و خواهران را بر محملها سوار
کردند و بیست یکنفر از اهل بیت و یاران و برادران او سوار شدند پس حضرت ذو
الجناح را طلبید پا بر رکاب گذاشت سوار شد یاًیك یك از اقارب و احبا وداع میکرد ناگاه
مخدرات بنی هاشم ناله برآوردند بعضی در گوشه زار زار میگریستند برخی سر و پای
برهنه میدویدند جماعتی رو میخراشیدند گروهی جامه میدریدند طائفه بر رکاب میاویختند

امام مظلومان چون حال ایشانرا بان نحو دید فرمود شمارا بخدا قسم میدهم که صبر پیش
او رید بیتابی و جزع منمایید ان محنت زدکان دلسوخته کفتند ای سید و ای اقای ما چکونه
خودرا از کریه و زاری وناله و بیقراری منع کنیم وحال انکه مثل تو اقایی بحسرت و ناکامی
ازمیان ما بیرون میرود وما کروه بنی هاشم امروز بغیر از شما کسی نداریم چون شما ازمیان
ما برویدمایکس و غریب میمانیم باوجود این نمیدانیم که کار شما با قوم اشقیا بکجا منتهی
خواهد شد پس نوحه و زاری را از برای چه روز بکذاریم بخدا قسم که این روز مانند
روزیست که حضرت پیغمبر از دنیا رفت ومانند روزیست که فاطمه از دنیا بجنة الماوی
شتافت و مثل روزیست که پدرت علی مرتضی بدرجه شهادت رسید خدا جان مارا
فدای تو کند ای یادکار بزرکواران وای محبوب قلوب موءمنان پس حضرت فرمود ای
عزیزان من باید لابد و ناچار بارض عراق روم در انجا انچه شد نیست برمن بشود در این
اثنا یکی از عمهای حضرت فریاد و شیون براورد و کفت در اینوقت شنیدم که جنیان
برتو نوحه میکنند و میکویند شهید کربلا از ال بنی هاشم که حبیب دل رسول الله است
هرکز بدی از و نظهور نرسیده مصیبت او بینیها را بر خاک مالیده ونیکان را ذلیل کردانیده
و دلها را مجروح نموده پس همه بنی هاشم با ایشان هم او از کردیده بسی نوحه و زاری و
بسا مرثیه های جان سوز در مصیبت ان حضرت خواندند و حضرت یک یک را وداع
مینمود ناکاه ام سلمه زوجه طاهره حضرت رسول ص از خانه بیرون امد و کفت ای فرزند
کرامی مرا محزون و غمناک مکردان از بیرون رفتن بارض عراق زیرا که من مکرر از
جدت شنیده ام که میفرمود فرزندم حسین در عراق و زمینی که انرا کربلا کویند شهید
خواهد شد حضرت فرمود ای مادر من نیز میدانم در چه روز کشته خواهم شد وکه مرا خواهد
کشت و همین عزم از مدینه جدم بیرون میروم بخدا سوکند که میدانم در کدام بقعه
مدفون خواهم شد و میدانم از اهل بیت و یاران من که با من کشته خواهد شد ولیکن
باید این قضیه بر من وارد شود ای مادر مرا برای شفاعت شهید خواسته اند مخدرات مرا
ناامید خواسته اند ای مادر اکر میخواهی بتو بنمایم انموضعی را که دران کشته خواهم شد پس
حضرت رو بجانب کربلا کرد و بدست مبارک خود اشاره نمود پس همه زمینها پست شد
زمین کربلا بلند شد بنحوی که حضرت لشکرکاه وخیمه کاه خود را و محل شهادت وموضع
دفن خود را بهریک از اصحاب و بام سلمه نمود فغان وناله براورد ند حضرت فرمود ۷۲

۷۲ ای مادر محترم چنین مقدر شده که من بظلم و ستم در این زمین شهید شوم و فرزندان
و خویشان من در انجا کشته شوند و اهل بیت و زنان و دختران مرا اسیر کردانند و شهر
بشهر و دیار بدیار بکردانند و هر چند استغاثه و تضرع نمایند معین و یاوری نیابند
ام سلمه کفت ای فرزند ارجمند جد بزرکوار تو قدری از خاک مدفن تو بمن داده است در
شیشه ضبط کرده ام پس حضرت امام حسین ع دست مبارک فرا کرد از زمین کربلا کفی خاک
برداشت بام سلمه داد و کفت ای مادر این خاک را نیز در شیشهٔ ضبط کن در هنکامی که هر دو
خاک خون شود بدانکه مرا در صحرای کربلا از تیغ بیدریغ از پا در اورند پس حضرت
مادر موءمنان را وداع کرد باتفاق اهل بیت از مدینه بیرون امدند چون از مدینه بیرون
رفتند کروهی بسیار وفوجهای بیشمار از فرشتکان بخدمت ان سید انس وجان میامدند
سلام میکردند باینطریق که السلام علیک یا ابا عبد الله وعرض کردند که ای حجت خدا در
مواضع بسیار حقتعالی ما را بیاری جدت فرستاد و ما با دشمنان او جنک کردیم و حال
بنصرت شما امده ایم و هر حکمی بفرمایید اطاعت کنیم و اکر مقرر بفرمایید ما در جمیع منازل
در خدمت شما باشیم که ضرری از دشمنان بشما نرسد حضرت فرمود هیچکس ضرری بمن
نمیتواند رساند تا بمحل شهادت خود که زمین کربلا است برسم و چون بانجا برسم البته در
انجا شربت شهادت بنوشم و دران بقعه دفن شوم و وعده کاه ما و شما انجاست پس افواج
بیحد و حصر از مسلمین جن بخدمت انسرور امدند سلام کردند وعرض نمودند که ای سید
ما از جمله شیعیان و دوستان شماییم و باطاعت شما ماموریم اکر اذن میدهید در همین
ساعت جمیع دشمنان شما را هلاک میکنیم حضرت ایشانرا دعا کرد و فرمود باید من بدرجه
شهادت برسم زیرا که اکر من شهید نشوم اینکروه کمراه تبه روزکار بچه چیز امتحان کرده
خواهند شد که مدفون خواهد شد در زمین کربلا که خدا انرا پناه شیعیان ما کردانید امدن
ایشانرا بانجا باعث ایمنی دنیا و اخرت ایشان قرار داده بخدا قسم که قدرت ما بر دفع ایشان
بیشتر است از قوت شما و لیکن میخواهم اتمام حجت کرده باشم وتقدیرات الهی را انقیاد نموده
باشم لهذا شما حال از پی کار خود بروید و بنزد من خواهید امد در اخر روز دهم ماه محرم
که روز عاشورا است در وقتیکه مرا شهید کرده باشند و همه فرزندان و برادران و
یاران مرا کشته باشند و بغیر از زنان اهل بیت من کسی باقی نمانده باشد و سرهای ما را
بنیزها کرده باشند که از جهة یزید برند پس جنیان از خدمت انجناب مرخص شدند

الله باقی نمیماند بی فدا فیالیت نفسی یفتدی لنفوسهم و یالیت وجهی عن وجوههم و قا
کاش جان من فدای ایشان میشد وکاش نفس من بعوض نفوس ایشان هلاک میشد
و کونوا من الراثین فیهم تاسفا وکونوا من الباکین فیهم تلهفی ای شیعیان باید از روی
تاسف وحزن بر ایشان نوحه وگریه کنید فمهلا بنا یا صاحبی علی النوا ففابنک ابناء البتول
بنی نوا پس ای رفیقان صبر کنید و یاری نماید مرا تا گریه کنیم بر اولاد فاطمه که در کربلا
شهید شدند بیاله چهره بخون جگر خضاب کنیم جگر بر اتش بیچارگی کباب کنیم زدست
محنت اندوه هر کجا خاکیست بسر زماتم فرزند بوتراب کنیم زسیل دیدهٔ تر دجله را اباب
دهیم زسوز برق جگر نیل را سراب کنیم ریان ابن شبیب روایت میکند که روز اول ماه
محرم بخدمت حضرت امام رضا عم رفتم حضرت فرمود ای پسر شبیب ایا روزهٔ گفتم نه پس فرمود
ای پسر شبیب محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال را در اینماه حرام میدانستند و این امت
جفاکار حرمت اینماه را نشناختند و حرمت پیغمبر خود را نگاه نداشتند در اینماه باذریهٔ
پیغمبر خود قتال کردند زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردند پس خدا هرگز ایشان را
نیامرزد یا بن شبیب ان کنت باکیا لشیی فابک الحسین المظلوم ای پسر شبیب اگر گریه میکنی
بر چیزی پس گریه کن بر جدم حسین مظلوم او را در اینماه مانند گوسفند سر بریدند و
هجده نفر از برادران و برادر زادهگان و فرزندان در نزد او سر بریدند که هیچیک در
روی زمین شبیه خود نداشتند و بدرستیکه گریستند بر مظلومی وشهادت حسین همه
اسمانها و زمینها و چهار هزار ملئکه از برای یاری او از اسمان بزمین کربلا فرود امدند
در وقتی رسیدند که انمظلوم شهید شده بود پس ایشان دیگر باسمان عود نمودند و
در نزد قبر او مجاور شدند و پیوسته در انمکان شریف میباشند ژولیده موو گردالود
گریه میکنند و ازجههٔ زایران استغفار میکنند ودر وقت و رود زوار استقبال مینمایند
و چون بیرون میروند مشایعت ایشان میکنند و باینطریق خواهند بود تا وقتیکه قایم ال
محمد ظهور کند ایشان یاوران ان خواهند بود در وقت جنگ شعار ایشان این خواهد
بود که خواهند گفت یا اهل ثارات الحسین یعنی ای طلب کننده گان خون حسین ای پسر
شبیب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون جدم حسین شهید شد اسمان خون
بارید و زمین خاک سرخ گریست ای پسر شبیب اگر گریه کنی بر حسین بقدریکه اب
دیدهای تو بر روی تو جاری شود حق تعم جمیع گناهان صغیره وکبیره تو را بیامرزد ۷۴

۴۷ خواه اندک خواه بسیار باشد ای پسر شبیب اگر خواهی خدا را ملاقات کنی هیچ گناهی
بر تو نباشد پس زیارت کن انحضرت را ای پسر شبیب اگر خواهی که در غرفهای عالیه بهشت
با رسول خدا و ائمهٔ هدا ساکن شوی پس لعنت کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب اگر
خواهی مثل ثواب شهیدان کربلا داشته باشی پس هر وقت مصیبتی از جدم یاد کنی بگو
یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما یعنی ای کاش که با ایشان میبودم و کشته میشدم ای
پسر شبیب اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس برای اندوه ما اندوهناک
باشی و بر تو باد بدوستی ما که اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد حق تعم او را بان
سنگ محشور گرداند و نیز مرویستکه روزی جعفر بن عفان بخدمت امام جعفر صادق عم
امد در وقتیکه جمعی کثیر از اهل کوفه در خدمت انحضرت بودند حضرت او را اکرام کرد
نزدیک خود نشاند و گفت ای جعفر شنیدم که تو در مصیبت جدم شعر میگویی مردم را
میگریانی جعفر عرض کرد بلی فدای تو شوم حضرت فرمود شعری چند در مرثیه جدم
بخوان جعفر شروع نمود بشعر خواندن حضرت شروع کرد بگریه و قطرات اشک مانند باران
متواتر بر محاسن شریفش جاری شد و حاضران همه گریان شدند پس فرمود ایجعفر بخدا
قسم که ملائکه مقربین در این مجمع حاضر شدند مرثیه ترا شنیدند زیاده از انچه ما گریستیم
گریستند و حق تعم بهشت را از برای تو واجب گردانید و گناهان ترا امرزید پس فرمود
تریدان از یدک میخواهی زیاده بگویم عرض کرد بلی یا سیدی فرمود هر که در مرثیه جدم
ابی عبد الله شعری بگوید یا بگرید یا بگریاند البته حق تعم بهشت را برای او واجب میگرداند
بیاد حسین علی گریه کن گران گریه پیدا شود ابرو هران نامه گر خطا شد سیاه بدین
اب دیده توان شست شو مجملا باید شیعیان بدانند که انچه از اخبار و اثار مستفاد میشود
انست که در میان اعمال صالحه کم عملی تواند بود که ثواب ان مثل ثواب گریستن بر امام
حسین عم باشد پس زهی بیسعادت و غافلی که در این ایام غم فرجام گریه خود را دریغ
دارد و اشکی چند در مصیبت انحضرت از برای ذخیره روز درماندگی بر رخساره خود
جاری نسازد و چگونه میتواند کسی دعوی تشیع ال مصطفی نماید و لاف محبت فرزند
ان علی مرتضی زند و متذکر حکایات کربلا شود و دل او محزون نگردد و اشک از جویبار
دیدهٔ او جاری نشود ایا بگوشت نرسیده که سکینه دختر امام حسین عم میگوید در وقتیکه
پدرم را شهید کردند و ما را اسیر نمودند و از قتلگاه شهدا روانه کوفه کردند چون

بقتلگاه رسیدیم و نظرما بر نعشهای کشتکان افتاد خود را از شتران افکندیم و من دویدم
تا بسر نعش پدر بزرکوار او را در بغل کشیدم بیهوش شدم چون بهوش امدم شنیدم که
پدرم میکوید یا شیعتی ما ان شربتم عذب ماء فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید
فاندبونی یعنی ایشان در وقتیکه اب خوشکوار بنوشید مرا یاد کنید وهنکامی که غریب
یا شهیدی را به بینید برغریبی و شهادت من کریه کنید وانا السبط الذی من غیر جرم
قتلونی وبجرد الخیل عمدا اسحقونی منم سبط پیغمبر که بی جرم و جنایت مرا کشتند و بعد
از کشتن از راه عداوت بدن مرا پایمال ستوران کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی
کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش ای شیعیان روز عاشورا در کربلا میبودید
و میدیدید که من چکونه از برای طفل شیرخواره خود علی اصغر طلب اب میکردم و ایشان
رحم برمن و بران کودک نمیکردند وسقوه سهم بغی عوض الماء المعین بالرزء و مصاب
هد ارکان الحجونی ودر عوض اب تیر عدوان بر حلقوم ان طفل زدند اید اد از بن بلیه
و وای از این مصیبت که خراب کرد ارکان مکه را وبلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین
فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین وای برایشان که دل سید اخر الزمان را مجروح
کردند پس ایشیعیان در هر وقتیکه توانید برایشان لعنت کنید ومخفی نیست که کریستن
و نوحه نمودن در ماتم امام حسین مخصوص بمن وتو نداردبلکه اکثر مخلوقات الهی دراین
مصیبت محزون و کریانند واز این محنت اندوهناک و پریشان و بطرق معتبره مرویست که
شخصی از قبیله بنی اسد میکوید که من در کنار نهر علقمه که در کربلا واقعست زراعت
میکردم بعد از رفتن لشکر شقاوت اثر ابن سعد ملعون عجایب بسیار و غرایب بیشمار از
شهدا ان صحرا مشاهده نمودم که نمیتوانم ذکر انها را نمایم از انجمله چون باد بر بدنها شریف
میوزید بویی نیکوتر از بوی مشک و عنبر بمشام من میرسید و پیوسته میدیدم که ستارها
از اسمان بنزدیک ان بدنهای مبارک فرود میامدند و بالا میرفتند و چون نزدیک غروب
میشد از جانب قبله شیری میامد و در میان کشتکان داخل میشد و چون صبح طالع میشد
برمیکشت من کمان میکردم که ان شیر از جهة دریدن و خوردن کشتکان میاید و چون
نظر میکردم اسیبی از ان باین بدنها نرسیده بود من از مشاهده انحال تعجب کردم پس در یکی
از شبها با خود قرار دادم که بخواب نروم شاید حقیقت حال برمن ظاهر شود چون شام شد
دیدم ان شیر ظاهر شد در میان کشتکان رفت یکی از ان بدنها که مانند افتاب نور ۷۵

۷۵ ازان ساطع بود در بر کرفت روی خود را بر انمالید همهمه مینمود مثل نوحه کنندکان
کهی چو تعزیه داران نشست برسراو کهی چوماتمیان کشت کرد پیکراو کهی بکریه
سرخویش را زدی بزمین چه انکسی که ستم پیشه را کند نفرین کهی کریست برو چون
پدر بزاری زار کهی فتاد به پهلوی او برادر وار از مشاهده اینحال حیرت من زیاد
شد ناکاه دیدم شمعها و مشعلهای بسیار دران صحرا روشن شد ناکاه صدای شیون و
نوحه و زاری از جمیع ان عرصه بلند شد یکی میکفت و احسیناه و اماماه و امظلوماه من خود
لرزیدم بنزدیک ان صدا رفتم و کفتم بخدا و رسول سوکند میدهم که شما کیستید و سبب
نوحه شما چیست قائلی کفت نحن طوائف الجن و هذا الحسین الذبیح العطشان وهذا عن اثنا
علیه ما ییم طائفه جنیان و این شهید که تو میبینی حسین فرزند رسول خدا است که حجة کل
خلایق است او را بظلم و ستم شهید کردند لهذا ما هرشب تا صباح برانغریب مظلوم نوحه
میکنیم کفتم بکویید که امدن این شیر برسران نعش چه سریست کفتند امیر دا این شیر خدا
ابوالحسن علی مرتضی است پدر حسین که هرشب میاید نزد او و برو کریه میکند پس هرکه
در مصیبت حسین کریه کند با شیر خدا شرکت نموده فاطمهٔ زهرا را اعانت کرده بمثوبات
جزیلهٔ پروردکار فایز شده ایا نشنیدهٔ که بسبب قطره اب که از چشم زن فاحشه در ایام محرم
نه بقصد کریه حسین جاری شد بود خدای تعالی چه لطفها در باره او کرد در بعضی از کتب
معتبره اصحاب مذکور است که در مدینه زن فاحشهٔ بود که باعمال قبیحه معروفه بود وی را
همسایه بود که همیشه مواظبت بر ماتم حسین داشت روزی مشغول تعزیه بود جمعی در
خانه او بمرثیه خواندن مشغول بودند ان شخص دیکی در بالای اتش کذاشته که طعامی
از جهة اهل تعزیه مهیا کند زن فاحشه را اتش ضرور شد بخانه ان شخص امد که اتش بردارد
رفت نزدیک دیک طعام دید که اتش خاموش شده بسبب کرفتاری اهل خانه بتعزیه زن
مشغول روشن کردن اتش شد حرارت اتش در دست او تاثیر کرد چند قطره اب از دیدهٔ
او بیرون امد پس اتش برداشت بیرون رفت انزمان ایام تابستان بود زن را خواب قیلوله
عادت بود چون نزدیک ظهر رسید خوابید در خواب دید که قیامت برپا شد مالکان جهنم
او را کرفتند بغلها و زنجیرهای اتشین بستند و کفتند این بنده خدا ترا غضب کرده ما را امر
نموده که ترا بجهنم بریم زن فریاد و استغاثه میکرد کسی بفریاد او نمیرسید و ملائکه عذاب
او را میکشیدند تا بکنار جهنم چون خواستند که او را در جهنم افکنند ناکاه شخصی نورانی

برایشان صیحه زد که دست از وی بدارید ملئکه دور شدند در کمال ملایمت عرض کردند
یا ابن رسول الله این زن فاحشه ایست که جمیع اوقات خود را بفجور و عمل ناشایسته گذرانیده
گفت بلی اما در این روز داخل شده بر جماعتی که مشغول تعزیه من بودند آتش از جهة
ایشان افروخته باین سبب دست او سوخته و قطره آبی از دیدهٔ او فرو ریخته چون ملئکه
این را شنیدند او را بر گردانیده گفتند کرامة لك یا ابن الشافع و الساقی از برای کرامت تو
ای فرزند شافع قیامت و ساقی حوض کوثر خدا او را امرزید پس زن بان عالیجناب عرض
کرد من انت تو کیستی فرمود انا الحسین ابن علی منم حسین فرزند علی ابن ابیطالب پس
زن از خواب بیدار شد در نهایت استعجال خود را بمحل تعزیه رسانید خواب خود را با ایشان
نقل کرد در انمجلس شورشی شد از گریه و ناله که دیدهٔ روزگار ندیده بود پس زن
توبه کرد عمر خود را بماتم حسین ابن علی صرف نمود فرحم الله اقواما یبکون او یتباکون علی
الحسین خدا رحمت کند جماعتی را که بر حسین میگریند یا خود را بگریه میدارند دایم ز
جوی دیدهٔ ما آب میرود بر حال تشنهٔ صحرای کربلا ابدل فغان برار که در مانده کشته
است شهزادهٔ دو کون بصحرای کربلا یا عین ابکی للحسین و اهله بدم اذا ماقل منك
المدمع ای چشم گریه کن از برای حسین ابن علی ابن ابیطالب عم و باران او هرگاه اشك تو کم
شود بجای اشك خون گریه کن ابکی علی غریب محمد و حبیبه فمصابه مما سواه افظع
گریه کن ای چشم بر غریب محمد و محبوب او زیرا که مصیبت او از همه مصیبتها دشوارتر است
تا چرخ سفله بود خطائی چنین نکرد با هیچ آفریده جفائی چنین نکرد ابکیه ملقی ماله
غسل و لا کفن و لا نعش هناك یشیع گریه کن ای چشم بر حسین که در دشت کربلا افتاده بود
غسل نداده و کفن نکرده و تشییع جنازه بعمل نیامده مانند غریبان آواره اسفی علی
النسوان فی ذل السبا اذلم یکن احد هنالك یسمع واویلا از مخدرات اهل بیت که با خواری
و زاری اسیر بودند کسی نبود که زاری و عجز ایشان را بشنود وخرجن من قسطاطهن
صوارخا لصراخهن الصخر صار یصدع بیرون دویدند از خیمها از روی عجز و زاری
بنحوی نوحه میکردند و از نوحه ایشان دل سنك پاره پاره میشد واتیته و الشمر جاث
فوقه بحسامه للراس منه یقطع در وقتی بسر امام حسین عم رسیدند که شمر بر سینه او نشسته
بود و شمشیر در دست داشت و میخواست سر او را جدا کند فاحتز راس السبط بالك لوعة
لم تبق للاسلام شملا یجمع اه پس شمر ملعون در برابر ایشان سر آن عالیجناب را جدا کرد ع ۷

۷ ع ای وای که دیگر حرمتی از برای اسلام باقی نمانده فاهتز عرش الله جل و سجت املاکه
و بکوا اسی و تفجعوا در آنوقت عرش خدا بلرزه درآمد و ملائکه بناله از اندوه و حزن
گریستند وهوت نجوم عند ذالك من السماء و بکت دما بعض لبعض یتبع و الارض
مادت و الجبال تزعزعت و الجو مسود هنالك اسفع ستارگان آسمان فرو ریختند و خون
گریستند زمین بر خود بلرزید کوهها بحرکت آمدند هوا تیره و تار شد و الطیر فی جو
السماء بکت له اسفا و اعرضت الوحوش الرتع عن رتعها حزنا علیه و لم یزل للجن نوح فی
الاماکن یسمع مرغان هوا بگریه درآمدند وحشیان صحرا از چرا باز ماندند صدای نوحه
از جنیان بلند شد و علی سنان الرمح شالوا راسه کالبدر بر هوا نوده و یشعشع سر او را
بر نیزه کردند مانند ماه شب چهارده میدرخشید وجرت خیولهم علی جثمانه حتی تحطم
صدره و الاضلع اسبان خود را بر جسد او تاختند تا استخوانهای سینه و پهلوی او خورد
شد و تناهبو رحل الحسین و سلبوا نسوانه باخبث ما قد ابدعوا اسباب و اموال امام
حسین را غارت کردند زنان او را برهنه نمودند لعنت بر ایشان که چه کردند ابکی للنسوان
حواسر تکل فی البید ما فیهن من یتقنع ای چشم گریه کن بر زنان و دختران حسین که
همه سر برهنه در بیابانها سرگردان و حیران بودند نبود در میان ایشان کسی که مقنعه
بر سرش باشد ابکی علی السجاد و هو مقید بالقید مکتوف الیدین مکنع ای چشم گریه
کن بر زین العابدین در حالتیکه در بند و زنجیر بود دستهای و برا بشدت و سختی
بر پشت بسته بودند ابکی لزینب اذ تقول لاختها لما تنادو اللرحیل و ازمعوا گریه کن
از برای زینب که بخواهرش ام کلثوم میگفت در وقتیکه لشکر اعدا عزم کردند بکوچ کردن
یا اخت قد عزموا علی ترحالهم قومی الی جسد الحسین تودع ای خواهر اینك دشمنان
ما قصد کوچ کردن دارند ما را حال از کربلا بشام خواهند برد برخیز تا برویم بدن پاره پاره
برادر را وداع کنیم قومی الیه فما النا من نظرة منه سوی هذی العشیة نطمع ای خواهر
برخیز تا برویم بسوی جسد حسین که دیگر سوای امروز طمع نظر کردن و امید نگاه کردن
بجسد برادر از برای ما نخواهد بود یا اخت هذا الیوم اخر عهدنا لا یوم فیه بعد نتجمع ای
خواهر برخیز که امروز روز اخر عهد ماست دیگر برادر خود را نخواهیم دید و دیگر ما را
روزی نخواهد بود که با برادر در یکجا باهم جمع شویم ای برادران یاد آورید زمانی را که
اهل بیت با بدنهای شهید [illegible] وداع میکردند که از انجا روانه غربت آباد شام شوند زینب

خواتون برزمین کربلا خطاب میفرمود که انی او دعت فیك یا کربلا جسم الحسین ای زمین
کربلا من جسم برادرم حسین رابتو سپردم   ای زمین کربلا جان تو و جان حسین
کشته مهمان تو فرزند رسول مشرقین   ای زمین کربلا این شاه دین مهمان تست   این
ضیاء چشم خیر المرسلین مهمان تست   این کل باغ امیر المومنین مهمان تست   این محبت
پرور روح الامین مهمان تست   ایزمین کربلا این نوجوان فاطمه است   این شهید تشنه
لب سرو روان فاطمه است   این کل دامان ناز کلستان فاطمه است ایزمین کربلا دست
من و دامان تو جان این دردانه بحر بلا و جان تو جان این افتاده در موج بلا و جان تو
من فدای جسم این شهزاده قربان تو   فاطمه کو تا به بیند حالت زار تو را   موکند افشان
بسر از بهر تو کیرد عزا   نعش مجروح ترا بردار داز دشت بلا   ازمیان خون و بسپارد بدشت
کربلا   بعد از ان روی خود را به نعش برادر کرده و میکفت   السلام ای نو کل باغ
امامت السلام   السلام ایشافع روز قیامت السلام   السلام ای تشنه اب شهادت السلام
السلام ایجان فدای راه امت السلام   الوداع ایمونس جان پیمبر الوداع   الوداع ایما به ارام
حیدر الوداع   الوداع ای روشنی چشم خواهر الوداع   الوداع ایشافع فردای محشر الوداع
و مخفی نماناد که از جمله حکایات شهیدان اهل بیت قصه پرغصه شهادت مسلم بن عقیل
پسر عم امام حسین است و کیفیت ان باین طریق است که در وقتیکه امام حسین ع روانه
مکه شد و این خبر بسمع اهل کوفه رسید بزرکان ایشان همه اجتماع کردند که باید فرستاد
امام حسین را بکوفه طلبید با او بیعت کرد زیراکه او امام بحق است ما همکی از شیعیان پدر
اوییم بعد از اتفاق و اجتماع همکی بر امر مذکور رسل و رسایل متواتر بجانب حضرت فرستادند
و استدعاء امدن انحضرت را بدار النفاق کوفه نمودند تا صد و پنجاه نامه ایشان بحضرت
رسید حضرت جواب هیچیك را ننوشت با وجود این باز پی در پی رسولان و نامهای ایشان
میرسید اما چون رسل و رسایل ایشان از حد متجاوز شد حضرت پسر عم خود مسلم بن
عقیل را که بزیور عقل و علم و صلاح اراسته بود با جماعتی از انها که از کوفه امده بودند
روانه کوفه نمود باو فرمود که هرکاه جمیع اهل کوفه بر بیعت من اتفاق نمایند مرا اعلام کن تا
روانه کوفه شوم حضرت نامه نیز باهل کوفه نوشت که من در اینوقت ابن عم خود را فرستادم
اکر او نامه نویسد از رغبت روءساء شما مرا اکاهی دهد من در نهایت سرعت بجانب شما
بیایم چون مسلم از مکه بیرون رفت اندك مسافتی طی نمود صیادی از دست راست ۷۷

۷۷ او بیرون امد تیری بسوی اهویی افکند فی الحال بر زمین افتاد صیاد امده اورا ذبح کرد
مسلم ازین فال بد کرفت بمکه معاودت نمود و بخدمت امام حسین ع امده کفت یا ابن رسول
الله کویا رفتن من بکوفه صلاح نباشد و قصه ذبح اهو را بعرض رسانید حضرت فرمود یا ابن
عم کویا خوف بر تو استیلا یافته اکر ترا رغبت نیست دیکری را بفرستم مسلم کفت یا ابن رسول
الله هزار جان من فدای تو باد خواستم انچه دیدم بعرض رسانم مرا ترسی از جان نثار کردن
در راه تو نیست اما میترسم از جناب دور مانم کمان من انست که دیکر دیدار مبارك ترا
نخواهم دید از این جهة بازکشتم که یکمرتبه دیکر جمال با کمال تو را به بینم و وداع باز پسین
نمایم پس زار زار کریست حضرت نیز کریان شد او را در بر کرفت وداع نمود مسلم کریان
کریان از خدمت حضرت مرخص شد روی براه نهاد و بزبان حال میکفت   رفتیم بردیم
داغ تو بر دل   وادی بوادی منزل بمنزل   در راه شخصی بمسلم برخورد دید که کریانست
کفت ای مسلم مکر از مرك میترسی که میکریی کفت نه از مفارقت حسین میکریم که باو
خو کرده ام و هرکز جدایی از وی اتفاق نیفتاده حال از و دور شده ام میترسم که دیکرش
نه بینم القصه مسلم بمدینه رفت بروضه رسول الله رفته زیارت کرد نماز را در مسجد مدینه
بجا اورد بخانه خود رفت نظر به بعضی روایات دو فرزند خود که محمد و ابراهیم باشند
بسیار ایشان را دوست میداشت صبر بر فراق ایشان نتوانست کرد با خود برداشت و سایر اهل
و عیال و یاران و خویشان خود را وداع نمود از مدینه دو نفر دلیل از قبیله قیس کرفت
بیرون رفته متوجه کوفه شدند قضارا دلیلان راه را کم کردند ابی که برداشته بودند تمام
شد ان دو نفر دلیل از تشنکی هلاك شدند مسلم با فرزندان بهزار مشقت خود را باب
رسانیدند مسلم این واقعه را هم بفال بد کرفت بهزار مشقت و زحمت خود را بکوفه رسانید
در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود امد دوستان چون استماع قدوم وی نمودند
خوشحال کشته فوج فوج بخدمت او میامدند وی نامه امام حسین ع را بر ایشان میخواند
و ایشان از استماع نامه انحضرت کریان میشدند فریاد و اشوقا میکشیدند مسلم بیعت از
ایشان میکرفت تا انکه هجده هزار نفر بیعت کردند لهذا مسلم نامه بخدمت امام حسین ع نو
شت که مردم کوفه بسیار شما را راغبند تا حال هجده هزار نفر بیعت کرده اند چنانچه باینصوب
توجه نمایید مناسب است اما چون نعمان بشیر که از جانب یزید پلید حاکم کوفه بود ازین حال
اطلاع یافت بمسجد جامع درامد بر منبر برامد کفت ای اهل کوفه از خدا بترسید بر خود رحم

کنید دست از فتنه انکیزی بدارید باعث ریختن خون مسلمانان و نهب اموال ایشان
نشوید من ابتدا محاربه نمیکنم باعث فتنه نمیشوم تا کسی متعرض من نشود من متعرض او
نمیشوم بعد از انکه برمن خروج کنید و بر روی من بایستید شمشیر خواهم کشید و محاربه
خواهم کرد یا شما را مغلوب ومنکوب خواهم کرد یا کشته خواهم شد بمجرد این سخنان اکتفا نموده
از منبر فرود امد بدار الاماره رفت جمعی از دوستان یزید که در کوفه بودند نامه بوی
نوشتند کیفیت امدن مسلم وترغیب نمودن مردم را بامام حسین وضعف حال نعمان بن بشیر
را دران درج کردند چون یزید بر مضمون نامه اکاهی یافت بعد از مشورت با وزراء و
ارکان دولت منشور ایالت کوفه بنام عبید الله بن زیاد که در انوقت والی بصره بود نوشت
که برسیدن نامه من نایبی از کسان خود در بصره تعیین نما خود بسرعت تمام بکوفه رو
امر انجا را فیصل ده فتنه که در انجا برخواسته فرو نشان مسلم بن عقیل را کرفته بنزد من فرست
چون نامه انملعون با بن زیاد رسید بسیار شاد شد برادر خود را در بصره نایب کرد تهیه
اسباب سفر کرده روانه کوفه شد چون بحوالی کوفه رسید توقف نمود تا دو سه ساعت از شب
کذشت عمامه سیاه بر سر بسته وطیلسان برسر و رو کذاشت کمانی بر باز و افکند شمشیر
حمایل کرد قضیبی در دست کرفته براستری سوار شد با خدم وملازمان خود با کوکبه عظیمی
داخل کوفه شد ند مردم نظر بانکه شنیده بودند امام حسین عم بکوفه میاید ومنتظر قدوم
شریف وی بودند چون او را بان طنطنه و کوکبه دیدند کمان کردند که امام حسین است
پس فوج فوج باستقبال وی میامدند و سلام میکردند و رسم تحیت بجامیاوردند و رکاب
او را بوسه میدادند و میکفتند خوشامدی یا بن رسول الله انملعون جواب سلام ایشانرا
میداد دیکر هیچ نمیکفت اما از غضب دندان بدندان میخوایید و باینطریق امد تا بپای
قصر الاماره وامر کرد که قرع الباب نمودند نعمان بربام رفت چون فرو نکریست ان کوکبه
را دید کمان کرد که حضرت امام حسین عم است کفت یا بن رسول الله شما را بخدا قسم میدهم
متعرض نکردی بمنزل دیکر نزول فرمایی تا فردا بنکریم مهم بکجا خواهد رسید بیوفایان کوفه
فریاد میکردند و دشنام میدادند که در را باز کن که فرزند پیغمبر داخل شود دران اثنا
مسلم بن عمر بانک زد که دور شوید که این عبید الله زیاد است درانوقت پسر زیاد طیلسان
از سر برانداخت بانک زد که در را بکشایید چون مردم کوفه ویرا شناختند متفرق وپراکنده
شدند نعمان کفت در را کشادند انملعون داخل دار الاماره شد اما چون صبح شد ۷۸

۷۸ امر کرد که منادی ندا کند که اهل کوفه در مسجد جمع شوند بعد از اجتماع مردم در مسجد
رفت بر بالای منبر برامد منشور ایالت خود را برایشان خواند و کفت از جانب یزید ماموزم
که مطیعانرا نوازش نمایم و مخالفانرا بشمشیر تادیب کنم تهدیدات بسیار بکوفیان نمود
ایشان بترسیدند اما چون خبر ابن زیاد بسمع شریف مسلم رسید بسیار خائف شد از خانه
مختار بیرون امد بخانه هانی ابن عروه رفت و کفت ای هانی من در این شهر غریبم میدانی
که کوفیان را وفائی نمیباشد تو از شیعیان علی ابن ابیطالبی لهذا من پناه بتو میاورم
هانی کفت هزار جان من فدای اهل بیت رسول الله باد تا جان دارم در راه تو بکوشم پس
در خانه هانی قرار کرفت شیعیان به پنهانی بخدمت او میرسیدند بیعت مینمودند اما ابن زیاد
در طلب مسلم برامد هر چند سعی نمود ویرا نیافت اخر غلامی داشت معقل نام ویرا طلبید
سه هزار درهم داد و کفت برو با شیعیان اهل بیت مخالطت نما و اظهار محبت اهل بیت کن
هر یک از ایشان را بینی این درهمها را بوی نما بکو این را نذر کرده ام که بمسلم تسلیم نمایم که
صرف مقاتله دشمنان نماید شاید احدی از ایشان ترا نزد مسلم دلالت کند که مطلع بر احوال
وی شوی پس ان ملعون زر را برداشته بمسجد جامع امد مردم مشغول نماز بودند ناکاه
نظرش بر مردی سفید پوش افتاد که اثار صلاح و تقوی از ناصیه او ظاهر بود در کمال
خضوع و خشوع نماز میکذارد کفت البته این مرد شیعه است زیرا که خضوع وخشوع او
شیوه شیعیان علی ابن ابیطالبست پس توقف کرد تا از نماز فارغ شد انکاه نزد وی رفته
سلام کرد انچه ابن زیاد ملعون بوی تعلیم کرده بود باو کفت انمرد کفت از کجا یافتی که من
شیعه ام کفت چون اثار خیر و صلاح در بشره تو یافتم بخواطرم رسید که تو از جمله دوستان
اهل بیت باشی انمرد ساده لوح کفت ظن تو صحیح است من از چاکران اهل بیت هستم نام من
مسلم ابن عوسجه است تو عهد کن که در مقام خیرخواهی باشی این سر را افاش نکنی تا من
ترا بمطلوب دلالت کنم انملعون بی ایمان قسمهای مغلظه خورد که من در کتمان این سر بکوشم
احدی را از این امر مطلع نکنم پس ابن عوسجه وی را بخانه دلالت نمود و کفت فردا بیا بخانه
من تا باتفاق بخانه مسلم رویم پس روز دیکر معقل بخانهٔ ابن عوسجه رفت او ویرا برداشته
بخدمت مسلم برد کیفیت حال را بعرض وی رسانید معقل بدست و پای مسلم افتاد بسیار
تضرع نمود سه هزار درهم در نزد وی کذاشت مسلم وی را قسم داد که سر مرا افاش ننمایی
پس با مسلم بیعت نمود تا شام در خانه هانی نزد مسلم بود بر احوال وی اکاهی حاصل کرد

شام از انجا بنزد ابن زیاد رفته کیفیت حال را بوی کفت چون هانی خائف بود از ابن زیاد به
بهانه بیماری بمجلس او حاضر نمیشد چون ابن زیاد از حقیقت حال مطلع شد در حینی که
محمد ابن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج که دختر وی در حباله نکاح هانی بود
در مجلس وی بودند کفت هانی هیچ بنزد ما نمیاید ایشان کفتند وی بیمار است کفت شنیده ام
بهتر شده است شما باید او را البته نزد ما بیاورید که ما وی را به بینیم زیرا که او از اشراف عرب است
میخواهم در میان ما و او دوستی و صداقت باشد ایشان قبول نموده بخانه هانی رفتند بمبالغه
تمام هانی را برداشته بنزد ابن زیاد بردند چون بمجلس وی حاضر شد با وی عتاب نمود
و کفت ای هانی این چه فتنه است که برپا کرده مسلم را در خانهٔ خود جا داده مردم را بر می انگیزد
میشورانی هانی انکار نمود ابن زیاد کفت تو پنداری من از مکر و کید تو غافلم معقل را طلبید
و کفت این شخص را میشناسی هانی چون او را دید دانست که او جاسوس ان مکار بوده
دیکر نتوانست انکار نماید با ابن زیاد کفت ای امیر بخدا قسم که من او را بخانه نیاورده ام او
بیخبر شبی بخانه من امد دخیل من شد مرا شرم مانع شد که او را از خانه بیرون کنم اکنون سوکند
یاد میکنم که چون بمنزل مراجعت نمایم عذر او را بخواهم از خانه خود بیرون کنم ابن زیاد کفت
هیهات هیهات از تو دست بر نمیدارم تا مسلم را در اینجا حاضر نکنی هانی کفت بخدا قسم هرکز
این نخواهد شد در ایین شرع و طریق عقل چکونه روا باشد من دخیل خود را بدست
دشمن وی دهم ابن زیاد کفت اکر وی را نیاوری ترا بکشم هانی کفت اکر این اراده نمائی
شمشیرها از غلاف کشیده شود و اتش حرب مشتعل کردد اسماء بن خارجه با ابن زیاد کفت
ایمکار تو ما را اکفتی که اکر هانی را بیاورید من احترام او را بجای اورم و حال او را اهانت
میرسانی ابن زیاد از این سخنان در غضب شد امر کرد که اسماء را اینقدر تازیانه زدند که
از حیات مایوس شد پس بهانی کفت که اکر حال مسلم را حاضر نسازی ترا بقتل اورم هانی
کفت هزار جان من فدای مسلم باد پس چوبی در دست ابن زیاد بود اینقدر ان چوب
را بر بینی هانی زد که چوب شکست خون بر محاسن و سینه وی جاری شد امر کرد که ان پیر
صاف اعتقاد را که هشتاد و نه سال از عمر وی کذشته بود بصحبت پیغمبر صلعم رسیده مدتی
با مرتضی علی مصاحبت نموده بود برهنه نمودند بر عقابین کشیدند چند تازیانه زدند پس
پسر زیاد کفت ایهانی مسلم را بیاور تا باز رهی کفت بخدا قسم که اکر مرا پاره پاره کنی مسلم
را از خانه خود بیرون نیاورم دوستی من نسبت باهل بیت نه دران مرتبه است که از مال ۷۹

۷۹ و جان مضایقه نمایم هزار جان هانی و اولاد و اتباع او فدای خانواده رسول الله باد
پس بامر ان بدبخت اینقدر تازیانه بان نیکبخت زدند که بیهوش شد بالتماس جمعی دست
از وی باز داشته وی را محبوس نمود اما مسلم چون از قصه هانی خبردار شد اتش غیرتش
مشتعل شد و عرق غضبش بحرکت امد امر فرمودند اکنند که هواداران امام حسین عم جمع
شوند بعد از ندا قریب به بیست هزار نفر مکمل و مسلح از بیوفایان اهل کوفه در در خانه
هانی مجتمع شدند مسلم سوار شده با انکروه بپای قصر الاماره امدند تا باینجا جمع کثیری
دیکر ملحق شدند ابن زیاد در قصر متحصن شد در قصر زیاده از پنجاه نفر در پیش وی باقی
نماند لشکر مسلم کرد اکرد قصر را کرفتند سنک میزدند ابن زیاد و یزید را دشنام میدادند
نزدیک بود که قصر را بکیرند ابن زیاد مضطرب شده جمعی از رؤساء کوفه را که از دوستان
ان ملعون بودند مثل کثیر بن شهاب و شمر ذی الجوشن و محمد بن اشعث و شبث بن ربعی
و حجار بن الحر را طلبید و کفت ببام قصر روید بهر طریق که توانید با اهل کوفه کفتکو نمایید
ایشانرا متفرق سازید لهذا انجماعت بر بام قصر برامده اهل کوفه را تخویف نمودند و کفتند
بر خود رحم کنید که اینک لشکر شام پی در پی میرسد شما را تاب مقاومت ایشان نیست امیر
شرط نموده که هرکاه حال از اینجا متفرق شوید بخانهای خود معاودت نمایید عذر شما را از
یزید در خواهد با شما احسان و بخشش کند کوفیان که اینکلمات را شنیدند رسم بیوفائی
پیش اوردند دست از هواداری اهل بیت برداشته متفرق شدند روی بمنازل خود
کذاشتند هنوز افتاب غروب ننموده بود که با مسلم سی نفر زیاده باقی نمانده بود چون
مسلم اینحال را مشاهده نمود از برای ادای نماز بمسجد در امد از نماز فارغ شد بیرون امد
انجماعت نیز از پی کار خود رفتند انغریب مظلوم متحیر کردید نمیدانست بکجا رود میکفت
دریغا بدست دشمنان کرفتار شدم از امام حسین و یارانش دور ماندم نه پیکی دارم که
نامه از من بحسین رساند و نه قاصدی که از من غریب سلامی بدیار یثرب برد نه قاصدی
که پیامی بنزد یار برد نه محرمی که سلامی بان دیار برد فتاده ایم بشهر غریب یاری نیست
که قصه زغریبی بشهر یار برد القصه مسلم در انشب سرکشته و حیران میرفت ناکاه بدر
خانه رسید که پیره زنی ایستاده طوعه نام تسبیحی در دست میکرداند مسلم کفت یا امة الله هیچ
توانی مرا شربت ابی دهی که بغایت سوخته دل و تشنه جکرم تا حق تعالی ترا از تشنکی روز
قیامت خلاصی دهد طوعه کفت چرا نتوانم فی الحال بخانه رفته قدحی اب خوشکوار اورد

بمسلم داد مسلم اب انوشید چون بسیار مانده بود ساعتی در انجا نشست طوعه کفت ای برادر
شهر یست پر اشوب نشستن شما در اینجا مناسب نیست برخیز بمنزل خود رو مسلم کفت ای
مادر من در این شهر غریبم از دیار خود دور افتاده خانه و منزلی ندارم راه بجایی نمیبرم
با وجود این از خانواده ابرو و شرفم بهمه جا نمیتوانم رفت اکر مرا امشب جای دهی شاید در
روز قیامت در وقتیکه همه کس در مانده باشد حضرت رسالت ماب تورا پناه دهد طوعه
کفت تو کیستی مسلم کفت ای مادر از محنت زدکان غمدیده و از غریبان ستم رسیده
چه میپرسی ای مادر منم مسلم بن عقیل که این همه اشوب کوفه از برای یافتن منست کوفیان
با من بیوفایی کردند مرا از امام حسین و سایر خویشان و یاران دور کردند نه راهی بجایی
دارم نه پناهی با وجود این تشویش فرزند فاطمه را دارم یکزمان از یاد او نمیروم که اکر
باین دیار اید کار او بکجا خواهد رسید طوعه چون او را اشناخت در دست و پای وی
افتاد او را بخانه برد حجره نیکو جهة او فرش نمود طعامی برای او حاضر کرد طوعه را پسری
بود بلال نام چون پاره از شب کذشت بلال بخانه امد دید که مادرش بان حجره بسیار تردد
مینماید بلال سبب را از مادر پرسید مادر کفت ترا باین چکار است پسر مبالغه نمود کفت
سوکند یاد کن که این سر را افاش نکنی پسر قسم یاد کرد مادر کیفیت حال را بوی کفت پسر این
سخن را از مادر شنید خاموش شد بخواب رفت چون صبح شد ابن زیاد بمسجد در امد
امر کرد ندا کنند که جمیع اهل کوفه در مسجد حاضر شوند اکر کسی از روساء و معارف حاضر
نشود خون او درهدر خواهد بود بعد از ندا جمیع اهل کوفه در مسجد حاضر شدند ان ملعون
بر منبر بر امد و کفت ای اهل کوفه مسلم کریخته است هر کس خبر و برا بمن دهد دو هزار
دینار بوی دهم در خانه هر که باشد مرا خبر نکند بعد از ان که پیدا شود مال او را غارت
کنم و برا بقتل رسانم در انوقت بلال در مسجد حاضر بود انوعده و وعید را شنید صبر
کرد تا ابن زیاد بدار الاماره رفت بلال بنزد محمد بن اشعث رفت صورت واقعه را
بوی کفت ابن اشعث بنزد ابن زیاد رفته حکایت را بوی تقریر نمود ابن زیاد ملعون بسیار
خوشحال شد سیصد سوار مکمل و مسلح که از شجاعان بودند بمحمد اشعث داد که مسلم را
بکیرد محمد با ان لشکر بدر خانه طوعه امد بیکبار خانه طوعه را در میان کرفتند چون مسلم
او از پای مرکبان را شنید دانست که بطلب وی امده اند کفت انا لله و انا الیه راجعون بر
خواست سلاح برخود بیاراست شمشیر برهنه در دست کرفته از خانه بیرون امد چون ۸۰

۸۰ شیر خشمناک بر ایشان حمله کرد جمعی از ان قوم بر خاک هلاک افکند بهر طرف که رو میاورد
ان قوم نابکار از پیش وی میکریختند در چند حمله چهل و پنج نفر را بجهنم فرستاد بعضی
از مردان قوی هیکل را بیکدست میکرفت بر بام بلند میانداخت القصه ان شیر بیشهٔ هیجا
بضرب تیغ بیدریغ خون مبارزان کوفه و شام را بر خاک هلاک میریخت ان دلاور بی همتا
بطعن خنجر خاک ان عرصه را بامغز ان ملاعین نافرجام بر امیخت اما چون ابن اشعث دید که
باسانی دست بر مسلم نمیتوان یافت کفت ای مسلم چرا خود را بمهلکه میافکنی ما ترا امان میدهیم
و بنزد ابن زیاد میبریم او ارادهٔ قتل تو ندارد مسلم کفت مرا بامان شما احتیاج نیست و بر قول
شما اعتماد نکنم این را بکفت بر ایشان حمله کرد در انحمله جمعی دیکر را بجهنم فرستاد انقوم نابکار
دیدند که بمحاربه حریف انصفدر و الاتبار نیستند جمعی ببامها بر امدند ان مظلوم را اسنک
باران کردند جمعی دیکر اتش بر نی میزدند بر سر ان غریب بی یار میافکندند و تن نازنین
و برا بسنک و اتش مجروح میکردانیدند با وجود این ان شیر معارک با ایشان محاربه میکرد
تیغ او بهر کس میرسید چون خیار ید و پاره میکرد ناکاه ملعونی که او را ابکر بن حمران
میکفتند ضربتی بر روی مبارک او زد که لب بالاو دندانهای او را افکند در انوقت مسلم
با خود خطاب کرد که ای مسلم مرک را اماده باش دریغا که شربت مرک نوشیدی دیکر دیدار
حسین را ندیدی در ان اثنا ملعونی سنکی بر پیشانی نورانی او زد که پیشانی وی شکافته
شد خون بر روی او فرو ریخت در انوقت مسلم رو بمکه کرده کفت السلام علیک یا ابا عبد الله
السلام علیک یا بن رسول الله یا بن العم اتعلم ما صنعوا با بن عمک ای پسر عم اکاه میدانی که
با پسر عمت چه کردند ناکاه سنکی دیکر بر لب مجروح و دندان شکسته وی زدند که خون
از دهان وی جاری شد و محاسن شریف و دامن پاکش غرقه خون شد پس مسلم از
بسیاری جراحات و کثرت زخمهای منکر که از ان غداران بیوفا ببدن شریفش رسیده
بود ضعف و ناتوانی بر و غالب شد دیکر طاقت محاربه نداشت لهذا تکیه بر دیوار داد و کفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم فرمود ای قوم بیحیا مرا جرعه ابی دهید که جکرم سوخته
و در دلم اتش حرارت افروخته هیچکس از انقوم بیشرم ملتفت حال وی نشدند اخر پیره
زنی از خانه بیرون امد قدحی اب اورده بدست وی داد ان سید بزرکوار خواست بیاشامد
قدح پر از خون شد اب را ریخت ان پیره زن بزودی قدحی دیکر بوی رسانید ان نیز چنین
شد باز قدحی دیکر اورده خواست بیاشامد دندانهای مبارکش در قدح ریخت مسلم قدح را

از دست نهاد و کفت اب خوردن مانقیامت افتاد پس ملعونی از عقب مسلم در امد نیزه
بر پشت مبارکش زد که بر رو در افتاد در ان اثنا مسلم کفت انا لله و انا الیه راجعون پس
ان کافران هجوم اوردند و برادست کیر نمودند اسلحه او را کرفتند بر استری سوار کردند
بنزد پسر زیاد بردند چون مسلم داخل مجمع ان ملعون شد سلام نکرد ابن زیاد کفت ای مسلم
چرا سلام نکردی کفت بسبب اینکه در این سلام نه سلامتی دنیا میبینم و نه عقبا ابن زیاد سر
بر افکند مدتی تفکر و تامل نمود سر براورد و کفت ای مسلم چرا بر امام زمان خروج کردی
مسلم کفت امام زمان حسین ابن علی است که فرزند فاطمه و سبط محمد مصطفی من بامر
او باین شهر امدم دیکر سخنانی چند در میان مسلم و ابن زیاد مذکور شد که ذکر انها در
این مقام ضرور نیست پس مسلم کفت ای پسر مرجانه یقین میدانم که مرا خواهی کشت پیش
از انکه مرا بقتل اوری بکذار تا یکی از قبیله قریش را بطلبم وصیتی چند دارم از من
بشنود که بعد از من انها را بعمل اورد ابن زیاد کفت هر کرا خواهی وصی کن مسلم نکریست
عمر بن سعد را دید کفت ای پسر سعد بنا بر قرابت و خویشی که در میان ماست باید و
صایای مرا بشنوی بعد از من بعمل اوری ابن سعد از برای خوشامد ابن زیاد ملتفت
مسلم نشد ابن زیاد کفت ای پسر سعد ترا با وی رابطه قرابتست چرا از قبول وصیت او
امتناع مینمایی این امری نیست که ضرر بکسی رساند ابن سعد چون از جانب ابن زیاد
مطمئن شد کفت ای مسلم وصایای خود را بیان کن مسلم کفت ای پسر سعد سه وصیت
دارم وصیت اول انست که در این شهر هفتصد درم قرض دارم اسب و شمشیر و زره
مرا بفروش قرض مرا ادا کن وصیت دویم انست که چون مرا شهید کنند میدانم سرم را بشام
خواهند فرستاد تو باید جسد مرا از ابن زیاد در خواهی در موضعی دفن کنی وصیت سیم
انست که نامه بحسین نویسی که کوفیان بیوفایی کردند و پسر عمت را یاری نکردند تا کشته
شد زنهار که از خانه خدا و حرم جدت سید انبیا بیرون نیایی و متوجه این صوب نکردی
ابن سعد قبول نمود که وصایای او را بعمل اورد ابن زیاد چون وصایای او را شنید کفت
مارا بمال او کاری نیست انچه کفته است چنان کن ما چون او را بکشیم در دفن کردن جسد
او مضایقه نخواهیم کرد و امام حسین اکر قصد ما نکند ما نیز قصد وی نخواهیم کرد پس ابن
زیاد بکر بن حمران را طلبید و کفت مسلم را ببام قصر ببر او را بقتل رسان سر و جسدش را
از بام بزیر افکن پس بکر بن حمران دست ان مظلوم بزرکوار و سلاله اخیار را کرفته بر بام ۸۱

۸۱ قصر او رد در اثناء راه زبان مسلم بتسبیح و تهلیل و تقدیس الهی و درود حضرت
رسالت پناهی جاری بود میکفت ربنا احکم بیننا و بین هوءلاء القوم بالحق خدا وندا تو
حکم کن میان ما و میان قومی که ما را فریب دادند براستی چون بر بالای بام قصر بر امد
رو بجانب مکه کرد و کفت السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا بن رسول الله ای بیخبر
از ابن عمت داری و زبان او باین مقال مترنم بود ای باد صبا از روی یاری سوی
حرم خدا کذر کن شهزاده حسین را چو بینی بنشین حدیث مختصر کن هر بد که زکوفیان
بدیدی فرزند رسول را خبر کن بر کوی که مسلم ستمکش شد کشته تو چاره دکر کن
مغرور مشو بقول کوفی از فتنه شامیان حذر کن پس کفت یا بن رسول الله ارزو داشتم
که یکبار دیکر جمال ترا ببینم اجل امان نداد این ارزو را بکور بردم وعده دیدار بقیامت
افتاد جان دارم و هوای لقای تو در دلم رفتم بخاک و تخم وفای تو در کلم بعضی از
علما نقل کرده اند که مسلم در بالای قصر نکاه کرد جمعی از کوفیان را دید که ایستاده اند
نظاره میکنند مسلم روی بایشان کرد اشعاری چند بعربی خواند که مضمون انها بفارسی
این است ای کوفیان چو سر ز تن من جدا کنید باری تنم بسوی خاکدان برید هر کاروان
بجانب مکه شود روان پیراهن مرا بسوی کاروان برید چون طفلکان من خبر من طلب
کنند از من تحیتی سوی ان طفلکان برید اندم که یاد کشتن من بر زبان کنید رحمی
بر اب چشم یتیمان من کنید پس مسلم کلمه شهادتین بر زبان جاری کرد مترصد قتل ایستاد
بکر ملعون بنزد وی امد چون خواست تیغ بر وی زند دستش خشک شد حیران بماند
خبر به پسر زیاد دادند و برا طلبید پرسید که ترا چه شد کفت ای امیر چون خواستم و برا
ضربتی زنم مرد مهیبی را دیدم که در برابر من ایستاده انکشتان خود را بدندان میکزد ان ملعون
تبسمی کرد کفت چون میخواستی امری خلاف عادت را مرتکب شوی دهشت بر تو غلبه نمود
خیالی بنظر تو امد پس دیکر برا فرستاد چون به بالای بام رسید اراده قتل مسلم نمود
صورت حضرت رسالت را دید از بیم زهره اش اب شد همان لحظه بجهنم واصل شد چون
ابن زیاد چنان دید شامی ملعونی را که در قساوت قلب مثل خودش بود فرستاد ان ملعون
ببالای بام امد ان سلاله اخیار و سید بزرکوار را بچند ضربت شهید کرد جسد مبارکش
را از بام قصر بزیر انداخت سرش را بنزد ابن زیاد ملعون برد پس ابن زیاد به یکی از غلامان
خود کفت که هانی بن عروه را نیز ببام براو را بمسلم ملحق ساز ان غلام هانی را از حجره بیرون

او ردجمعی التماس و یرا کردند فایدهٔ نه بخشید پس او را از قصر بیرون بردهانی مشغول
ذکر اللهی بود انغلام او را نشانید و ضربتی بر وزد اثر نکرد هانی کفت الی الله المعاد اللهم
الی رحمتك و رضوانك یعنی بازکشت همه بسوی خدا است خداوندا مرا بسوی رحمت
خود و خوشنودی خود بر پس ضربتی دیکر بر و زد و او را واصل رحمت اللهی کرد ابن
زیاد ملعون امر کرد که جسد مسلم و هانی را در دروازه او بختند و سرهای ایشانرا
از برای یزید بشام فرستاد لعنة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم یا من اعظم حسراتنا بحسرة صاحب المصیبة الراتبه والدمعة الساکبة المفجوع
الحزین و المقتول الطعین مهجة المرتضی و بهجته و اخ الحسن الرضا و خلیفته و ایة الله العظمی
و حجته و من قتله علی ایدی عبیده و رعیته صاحب الدماء السائلات والنحور المنحورات
و الروس المرفوعات و الخدود المهشمات و الاعضاء المقطعات و الاجسام المجرحات و
الصدور المحطمات و الشیبات المخضبات ابن سید الانبیاء و بضعة کبد الزهراء سیدنا ابی
عبد الله و نشکرك اللهم یا من اجل کربانا علی کربة من مهجنا علیه محرقة ونفوسنا الیه مشتاقة
و عیوننا علیه باکیة وعبراتنا علیه ساکبة وزفراتنا ظاهرة ورزایانا علیه عظیمة و مصائبنا علیه
کثیرة و احزاننا علیه مجددة و اشجاننا علیه متتابعة و همومنا علیه طویلة و غمومنا علیه
جلیلة ابی الایمة الاتقیاء سیدنا و مولانا ابی عبد الله واشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك
له و ان محمدا عبده و رسوله و ان امته ذبحوا اولاده بشط الفرات بغیر دخل و ترات واشهد
ان علیا ولی الله و وصی رسوله و قد قتلوا عترته و هتکوا حرمته و اسروا ذریته و سلالته
و سبوا نسائه و صبیته واشهد ان ذریته خلفاء و اوصیاء رسول الله و انهم اصیبوا بالمحن و
المصائب و ابتلوا بالاحزان و النوائب عظم الله اجورنا بمصیبته ابن یعسوب العرب واشرف
الناس فی الحسب و النسب فخر الاوصیاء الاشراف و شمس ال عبد مناف الذی انتهب
ماله و سبی نسائه و عیاله و انتهك حریمه و سلب نعیمه الحزین الکئیب و القتیل الغریب
صاحب المحنة و البلاء و الکربة و العناء والاسیر بایدی ابناء الطلقاء و سلیل خاتم الانبیاء
ابی عبد الله سید الشهداء بالهام مصیبة قطعت الاصلاب و فرقت الاحزاب امن زمان
نشرت فیه نساء الحسین شعورهن و وضعن التراب علی روسهن و خمشن وجوههن و
هتك الاعداء ستورهن وابکوا عیونهن واحرقوا قلوبهن فطوبی لمن اقتدی بهن وبکی ۸۲

۸۲ علیهن جانها در کز ماه محرم کداختند در دل نشاطها ز تف غم کداختند از تاب
ناله ملك ملك بر فروختند و ز جوش کریه عالم وادم کداختند از خشك و تر برامده
دود این چه اتش است غمکین و شادمان همه در هم کداختند در کشف داستان
قضا و قدر مپرس جانها ازین حکایت مبهم کداختند از تاب تشنه کامی نخجیر کربلا
در طبع اهوان حرم دم کداختند بر خاك کعبه صاعقه این سموم زد اتش بآب چشمه زمزم
کداختند ای بر تو ختم تشنه لبی تشنکان تو از غصه مکیدن خاتم کداختند بدانید
ای برادران که قصه پرسوزتر از قصه کربلا در عالم رو نداده و واقعه اتش افروزتر از
واقعه سید الشهدا در میان بنی ادم اتفاق نیفتاده هیچ وقتی از اوقات چنین مصیبتی نبوده
فرنکیان و زنکیان روا نداشتند این چنین تعدی بر اولاد مشرکان و کافران
و نشنیده ایم که این چنین واقعه بر طائفه از طوائف هند یا دیلمه رو داده باشد
و در تواریخ و سیر ندیده ایم که این نحو قصه بر فرقه از فرق فرنك یا زنج یا ریا صقالبه رسیده
باشد باینسبب از زمان شهادت امام حسین تا این زمان که هزار و یکصد و بیست و سه سالست
هر کاه ماه محرم نو شده رقم تجدید این مصیبت بر قلوب اهل ایمان رسیده از روز ازل روز
مصیبت و محنت خود قرار میدهند و درهای شادی و عشرت بر روی خود می بندند
و ابواب اندوه والم بر روی دلهای سوخته خود میکشایند اشك خونین از جویبار دیده
میبارند ناله سوزناك از جکر بر میاورند و صدای فغان و نوحه از اطراف عالم برداشته
میشود و لوای تعزیه در میان بنی ادم افراشته میشود غلغله در جهانیان و زلزله در زمین
و زمان می افتد باز این چه شورش است که در خلق عالم است باز این چه نوحه و چه
عزا و چه ماتم است باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خواسته تا عرش
اعظم است این صبح تیره باز دمید از کجا کزو کار جهان و خلق جهان جمله در هم است
کویا طلوع میکند از مغرب افتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است کر خوانمش قیامت
دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است در بارکاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملك بر ادمیان نوحه میکنند کویا عزای
اشرف اولاد ادم است خورشید اسمان و زمین نور مشرقین پروردهٔ کنار رسول خدا
حسین ای شیعیان هر چند ناله و زاری کنید ای دوستان هر قدر نوحه و بیقراری نمائید
هنوز کم است از قصهٔ هایله کربلا خبری بکوشت رسیده و چشمت از مصایب و محن

اهل بیت اندکی ندیده زبنمصیبت خبری مبشنوی دست از دور باتش داری کر
بدیدی که چهارو داده نمودی تودکر خودداری اه وانی لبشیجبنی اذکاری عصابة
باطراف ارض القاضریات قتلوا بحزن واندوه مباور دمراباد کردن طایفه که در اطراف
زمین کربلا کشته شدند ومن بینهم سبط النبی محمد وبرمته فوق الصعید مجدل و
از جمله ایشان سبط محمد بود که خون برخاك کربلا ریخت وقد طحنت منه جناجن صدره
ورضت ومنه الراس فی الرمح محمل استخوانهای سینه او را خورد کردند سراو را بر نیزه
کردند شهر بشهر کردانیدند وزحل نبی الهادی النبی موزع تقاسمه قوم اضاعوا
وبدلوا واموال فرزندان رسول راکافران تاراج کردند در میان خود قسمت کردند
رجالهم صرعی بکل تنوفة ونسوانهم فی السبی حسری وثکل مردان اهل بیت هریك
در کوشه از زمین کربلا افتاده زنان ایشان برهنه واسیر نوحه وزاری میکردند ولنعم
ماقال السید الرضی رضه کربلا لازلت کربا وبلا مالقی عندك ال المصطفی ای کربلا
تو همیشه محل اندوه وبلایی چها که از تو بر ال مصطفی رسیده کم علی تربك لما صرعوا
من دم سال ومن دمع جری چه خونها که برخاك تو ریخته شد وچه اشکها که برروی تو
جاری کردیده وضیوف لفلاة قفرة نزلوا فیها علی غیر قوی چه مهمانها که بر صحرای
بیکیاه تو وارد شده اند لم یذوقوا الماء حتی اجتمعوا بحدی السیف علی ورد الردی
بخشیدند اب تا همکی از دم شمشیر شربت اب نوشیدند تکسف الشمس شموسا منهم
لایدانیها علو وضیا وحال اینکه ایشان افتابهایی بودند که نور ایشان غالب بود بر نور
افتاب ونور افتاب را منکسف مینمود در بلندی وروشنی افتاب هیچ شباهتی با ایشان نداشت
ووجوه کالمصابیح فمن قمر غاب ومن نجم هوی وایشان را روهایی بود که چون شمعهای
روشن بودند ای کربلا بساماه تامان در تو پنهان شد وبسا ستارهٔ درخشان در تو غروب
نموده غیرتهن اللیالی وغدا جائر الحکم علیهن البلاء تغییر دادان رو بهای انور را سرما
وکرما وکهنه کرد انهار اظلم وستم اهل جور وجفا یارسول الله لو عاینتهم وهم ما بین قتلی
وسبا ای پیغمبر اگر ایشان را میدیدی که بعضی کشته شده بودند وبعضی اسیر شده
بودند من رمیض یمنع الظل ومن عاطش یسقی انابیب القنا بعضی از حوادث کرما
سوخته شده بودند وایشان را از سایه منع میکردند وبعضی تشنه بودند وایشان را از اب منع
مینمودند واخر از نوك نیزها سیراب شدند جزر واجزر الاضاحی نسله ثم ساقوا اهله ۸۳

۸۳ سوق الاماء بریدند کردنهای نسل حسین را چنانکه کردن کوسفندان قربانی را
میبرند واهل او را کردانیدند دیار بدیار قتلوه بعد علم منهم انه خامس اصحاب الکسا
کشتند حسین را باوجود انکه میدانستند که پنجم ال عباست میت یبکی له فاطمة وابوها
وعلی ذو العلی باوجود انکه میدانستند که او شهید یست میکرید براو نسیدهٔ زنان
فاطمهٔ زهرا او پیغمبر اخر الزمان وامیر مومنان چکونه فاطمه نکرید ونناله و حال اینکه
حسین برکزیدهٔ او را مانند کوسفند سر بریدند فکنده فاطمه کشتی در ایدیدهٔ خویش
زسوز ماتم طوفان ظلم دیدهٔ خویش زجور اهل ستم دیده بعد مردن هم هزار داغ بجان
ستم رسیده خویش فغان از انکه کند راست از پی خصمی بحشر قامت از بار دل خمیده
خویش فغان از انکه کند خشك لب بداور عرض حکایت از دل واز چشم تر چکیدهٔ
خویش فغان از انکه کند دامن تظلم پر زپارهٔ دل الماس غم چشیدهٔ خویش فغان
از انکه برد از نهاد عرش ارام زقصه خوانی در خاك خون طپیدهٔ خویش فغان از انکه
بایوان داد دو زد چشم بدوش جامه برخون نور دیدهٔ خویش فغان از انکه کریبان
حور غلمان را فرو دریده زپیراهن دریدهٔ خویش فغان از انکه بفردوس در کنار کرفت
سر شکافته زوج برکزیده خویش فغان از انکه بخوناب داد شمر لعین زحلق تشنه
لبش خنجر کشیدهٔ خویش ایبرادران یاداور بد زمانی را که اهلبیت را از قتلکاه میکذرانیدن
بشام میبردند درانوقت زینب خواتون خطاب بجسد برادر کرده میکفت اخی ودع یتامی
قد اهینوا وقد اضحوا باسر الادعیاء ای برادر وداع کن یتیمان خود را که خواری
بایشان رسیده وحال اینکه اسیر او لادزنا شده اند ایشان را بخواری وزاری میکشند
از نزد تو دور میکنند اخی هل بعد بعدك لی محام لقد اخذ الزمان بکم حماء ای برادر
ایا بعد از دور شدن از تو از برای ما یاری ومدد کاری خواهد بود چون حمایت کننده
ما تو بودی پس هرکاه تو در میان ما نباشی حامی ما که خواهد بود اخی اصبحت رهن الطف
شلوا علیك الدهر مشفوق الردائی ای برادر کار تو باینجا رسیده که در کرو زمین کربلا
ماندهٔ با اعضای پاره پاره و بارد ای دریده کلبرك سینه وای راسب تیر جور مانند
جیب غنچه شده چاك ای دریغ دیدند غرق خون رخ او را ملائکه کفتند در صوامع
افلاك ای دریغ یعز علی ابیناان یرانا بارض الطف تسبی کالاماء دشوار ست بر پدر
ما که ما را به بیند در زمین کربلا مانند کنیزان اسیر اهل جفا باشیم وزین العابدین تراه

یکبوا بفقده وهو فی ضر البلاء ایبرادر فرزندت زین العابدین را میبینی که برد ومیافتد
بسبب کرانی بند و زنجیر و حال انکه کرفتار جفای دشمنان است اخی هذی سکینة من
جباها تجرر بامتحان وابتلاء ایبرادر این دخترت سکینه است که بخواری و زاری از
خیمه اش بیرون کشیدند ای عزیزان حزن و اندوه مصیبت کربلا حزنیست که تا دامان
قیامت در میان ماتم زدکان این امت باقی خواهد بود زیرا که مصیبت از این بالاتر در خاکدان
دنیا روندادء بعضی از اکابر کفته اند که محرم ماهی بود محترم و حسین ابن علی شاهی بود
محتشم ان معاندان جاهل و منافقان سنکین دل نه حرمت ماه را بجا اوردند و نه حشمت
شاه را نکاه داشتند ماه محرم یکی از ماههای حرام روز عاشورا روزی با احترام یوم جمعه
سید ایام وقت نماز جمعه محل اجابت دعا و اشدن مدعا در چنین ماهی قصد چنین شاهی
کردند در روز عاشورا خروش و فغان از اهل بیت براوردند در چنین روز رخسارهٔ
چنین دلفروز را بخون رنکین ساختند در چنان ساعتی بنای حرمت چنان صاحب دولتی
را از پای در اوردند عجب روزی که ارواح انبیاء مرسلین و زمره ملائکه مقربین
بموافقت سید اولین و اخرین از این واقعه کریان بودند حوران بهشت و جنیان پاکیزه
سرشت در این تعزیه با بتول عذراء اتفاق نمودند در ان روز شمر لعین خنجر کین بر حلق
نازنین شاهزاده نهاده است در ان روز سکان محلهٔ ضلالت و خوکان بادیه جهالت سیراب
بودند شیر بچکان بیشه امامت از تاب تشنکی اضطراب نموده در ان روز بدن منور فرزند
رسول خدا را بتیر و نیزه و شمشیر مجروح ساختند سر مبارک او را بر نیزه کردند جسدش
را در خاک کربلا انداختند اینمصیبتی است که اندوه ان از دلهای شیعیان بیرون نخواهد
رفت پس ای دوستان شما نیز زمانی اشک حسرت از دیده بیارید ساعتی اه سوزان از دل
براید ای عزیزان در غم سبط نبی افغان کنید سینه را از سوز شاه کربلا بریان کنید
از غم ان تشنه لب بر خاک ریزید اب چشم در میان کریه بادان کل خندان کنید چون
ز خاک خون او باد اورید ای دوستان میسزد کر چون سحاب از دیده خون باران کنید
الا نوحوا و ضجوا بالبکاء علی السبط الشهید بکربلاء ای شیعیان نوحه کنید و صداها
بکریه بلند کنید بر سبط سید انبیا که شهید شده در زمین کربلا الا نوحوا واسکب الدمع
حزنا علیه و امزجوه بالدماء نوحه کنید و اشکهای ریزان از روی حزن و اندوه از
چشمها جاری نمایید باید اشکها با خون ممزوج باشد الا نوحوا علی من قد بکاه ۸۴

۸۴ رسول الله خیر الانبیاء نوحه کنید بر کسی که براو کریست بهترین پیغمبران الا نوحوا
علی من قد بکاه علی الطهر خیر الاوصیاء نوحه کنید بر کسی که زار زار کریست برو
علی مرتضی بهترین اوصیاء الا نوحوا علی من قد بکته حبیبة احمد خیر النساء نوحه کنید
بر کسی که نوحه کرد و کریست برو نور دیدهٔ سید انبیاء حضرت خیر النسا الا نوحوا علی من
قد بکاه لعظم الشجو املاک السماء نوحه کنید بر کسی که ملائکه اسمانها بر سختی مصیبت
او کریستند الا نوحوا علی قمر منیر عراه الخسف من بعد الضیاء نوحه کنید بر ماه روشنی
که منخسف شد الا نوحوا علیه و قد احاطت به خیل البغاة الاشقیاء نوحه کنید بران
مظلوم در حینی که لشکر اعدا و کافران اشقیا بر او احاطه کرده بودند و در میان کرفته بودند
بدانید که کریه بر امام حسین عم موجب اجر عظیم و ثواب جزیل است دیده کز بهر شهید
کربلا شد اشکبار یابد از نور سعادت روشنی روز شمار هر که او امروز کریانست
از بهر حسین با لب خندان بود فردا بصد راقتدار پسر دعبل خزاعی میکوید و قتیکه
پدرم را وفات رسید رویش سیاه کشت زبانش بسته شد من از این قضیه هراسان شدم
ان را از مردم مخفی داشتم در پنهانی او را غسل داده دفن نمودم از جهة وی ملول و محزون
بودم چون شب در امد بخواب رفتم و پدرم در خواب دیدم با روی نورانی جامه سفید نکوئی
پوشیده کفتم ای پدر در وقت مرک علامات عجیبه در تو ظاهر شد کفت ای فرزند ان
علامات اثار ان بود که خمر میخوردم اما چون مرا بقبر در اوردند همچنانکه با روی سیاه
و زبان بسته بودم ناکاه رسول را دیدم امد و بمن خطاب کرد که انت دعبل رائی شهداء
اهل بیتی توئی دعبل که مرثیه در حق شهیدان اهل بیت من کفته عرض کردم بلی فرمود
بخوان مرثیه که در شان ایشان کفته من شروع کردم بخواندن این ابیات لا اضحک الله سن
الدهر ان ضحکت وال احمد مظلومون قد قهروا هرکز دندان اهل ان خندان مباد و حال
انکه اهل بیت رسول الله را ظلم و ستم رسیده همکی خوار و زار کردیده مشردون نفوا
عن عقر دارهم کانهم قد جنوا مالیس یغتفر ایشان را بجبر و ستم از خانواده خود اواره
کردانیدند اینقدر بلا بر سر ایشان اوردند که کویا از ایشان خیانتی صادر شده که بخشیدنی
نبود دعبل کفت من تا اخر این ابیات را میخواندم حضرت رسول میکریست و چون ابیات
تمام شد حضرت جامه سفیدی که در بر داشتم از بر خود کند نزد من افکند مرا شفاعت کرد
خدا یتعم با بروی انحضرت مرا بیامرزید تقصیرات مرا عفو نمود مرا بمراتب عالیه به برکت عترة

طاهره رسانید از حضرت امام جعفر صادق عم مرویست که هرکه مارا بیاد او رد یا احوال ما
نزد او مذکور شود از حزن و اندوه ما چشم او بقطره اشکی ترکردد خدا یتعم جمیع کناهان
او را بیامرزد اکرچه اشك او در کمی بقدر پر پشه باشد و کناهانش در کثرت مثل کف
دریاها باشد باز انحضرت میفرماید که هرکه مهموم و مغموم شود بمصیبت ما بعد هر نفسی
که کشد ثواب تسبیحی در نامه عملش نوشته شود غم و اندوه برای ما بمنزله عبادت باشد
نیز فرموده که هر بنده در مصیبت ما اهل بیت بکرید قطره اشك از دیده اش بیرون اید
حقتعم او را در بهشت خلد جای دهد راوی کوید شبی حضرت امام حسین را در خواب
دیدم باو عرض کردم که از شما بما رسیده است که هرکه در مصیبت شما قطره اشکی از دیده
جاری کند حق تعم او را در بهشت جای دهد ایا این حدیث صحیح است این سخن از شماست
حضرت فرمود بلی این حدیث صحیح است این سخن را ما کفته ایم نیز از حضرت صادق مرویست
که هرکه مصیبت ما را بیاد اورد بکرید برای ستمهایی که بر ما نموده اند فردای قیامت
با ما رفیق خواهد بود و مرتبه او در بهشت مثل مرتبه ما خواهد بود هرکه مصیبت ما را بیاد
دیکری اورد بکرید یا او را بکریاند کریان نشود دیدهٔ او در روز قیامت و قتیکه همه
دیدها کریان باشد هرکه در مجلسی بنشیند که در ان مجلس ذکر ما شود دل او زنده باشد
روزی که دلها همه از خوف و بیم مرده باشند نیز انحضرت فرمودند هرکه یکقطره اشك از
دیده اش بیرون اید بسبب خونی که از ما ریخته شده یا بسبب حقی که از ما غصب شده
خدا او را در بهشت جاوید جا دهد متنعم کرداند ذره نایحه کوید شبی حضرت فاطمه را
در خواب دیدم در کربلا نزد قبر امام حسین عم ایستاده میکریست چون مرا دید کفت ای
ذره این شعر را بخوان بر جکرکوشه من نوحه کن مضمونش این بود که ای دیدها اشك
حسرت بیارید بر کشته که در صف کربلا شهید شده سینه او را بضرب نیزه و تیر خورد
کردند من در بالین او حاضر نکردیدم و در ماتم او اشك حسرت از دیده نبارید بدم
بعضی از صلحای امت شبی در خواب دید که حضرت خیر النسا با جمعی از زنان اهل بهشت
در کربلا حاضر شدند و بر در ضریح سرور شهیدان ایستاده زار زار کریستند بر و نوحه
و فغان کردند ناکاه حضرت رسول در انجا حاضر شد فاطمه کفت ای پدر میبینی که امت
تو با فرزند من چکردند اب فرات را از و منع نمودند بجبر و ستم او را کشتند سر او را از قفا
بریدند بدن او را بر رو در افکندند و اعضای او را بشمشیر پاره پاره کردند ایدر ۸۵

۸۵ بکدام بلا او را لادانیار سیده انچه بحسین من رسیده حضرت که این سخنان را
از فاطمه شنید ردای خود را از دوش مبارك افکند فرمود و اکرباه لکربك یا فاطمه
و احسیناه فانه قتل بالغاضریات و لم یحضره ابوه کاشف الکربات فرزند من حسین را در
کربلا کشتند پدر او انجا حاضر نبود فکم من دم فی ذلك الیوم مسفوك و ستر عن حرمة
الاسلام مهتوك چه خونها که در کربلا در انروز ریخته شد و چه حرمتها که در ان روز
هتك شد وکم من شیبة بالدماء مخضوبة وکریمة من النساء مسلوبة مسبیة چه محاسنها که
در ان روز بخون خضاب شد و چه زنان که در انروز برهنه و اسیر شدند پس حضرت
پیغمبر صم بسیار کریست و فرمود یا فاطمه غم مخور که داد فرزندان تو را خواهم کرفت مخفی
نیست چنانکه از اثار مستفاد میشود ارواح جمیع انبیا و اولیا و کمل اتقیا و فرشتکان ارض
و سما در ماتم شهید کربلا بغم و اندوه مبتلا میباشند در اوقات مخصوصه بزیارت انمظلوم
حاضر میشوند جمعی از مشایخ شیعه نقل کرده اند در وقتیکه اهل بیت در شام بودند شبی
سکینه دختر امام حسین عم در خواب دید که درهای اسمان کشوده شد نوری در میان
زمین و اسمان ساطع کردید حوران بهشت بسیار فرود امدند ناکاه بستانی در نهایت سبزی
و خرمی اراسته بانواع کلها و ریاحین ظاهر شد در میان بستان قصری بود در نهایت رفعت
و زینت سکینه میفرماید ناکاه دیدم پنج ناقه سوار از نور پیدا شد و بر هر ناقه مرد پیر نورانی
سوار بود و ملئکه بسیاری اطراف ایشان را احاطه کرده بودند یکی از ایشان که مرتبه اش
از همه بالاتر بود و جمیع خلایق در کمال ادب تعظیم و تکریم او مینمودند سیاه پوشیده
و دست بر سر داشت القصه ان پنج تن با ان کروه فرشتکان داخل قصر شدند زنی زیبا
روی نزد من امد و کفت ای سکینه جد تو محمد مصطفی ترا سلام میرساند من کفتم هزار درود
و سلام بر پیغمبر خدا باد تو کیستی کفت من از حوریان بهشتم کفتم این قصر از کیست کفت
از پدر تو حسین مظلوم کفتم این پنج کس که بودند داخل قصر پدرم شدند کفت اول ادم
صفی بود دویم نوح نجی سیم ابراهیم خلیل چهارم موسی کلیم کفتم ان پنجمین که بود لباس سیاه
در بر داشت و از نهایت اندوه یکدست بر سر داشت بدست دیکر محاسن خود را کرفته از
ضعف میافتاد و بر میخواست کفت ای سکینه او را نشناختی جد بزرکوار تو بود کفتم بخدا
قسم که بنزد جدم روم و شکایت امت را باو میکنم ناکاه مرد زیبا روی در نهایت جمال و کمال
بود دیدم با نهایت اندوه و حزن ایستاده و شمشیری در دست دارد دبان خودی کفتم این

شخص با جلالت کیست کفت جد تو علی مرتضی است پس من خود را بخدمت پیغمبر صم
رسانیدم و کفتم یا جداه نمیدانی که بر سر ما چه اوردند مردان ما را کشتند طفلان ما را ذبح
کردند ما را اسیر کردند بر شتران برهنه سوار کردند یا جدنا الوتری بالطف قد قتلت
رجالنا وابنك السبط الشهید لفا ای جد کاش میدیدی در کربلا چکونه کشتند مردان
ما را و چکونه فرزند ارجمند تو افتاده بود یا جدنا الوترنا نستغیث فلا نغاث قد قطعوا من دوننا
الطرقا ای جد بزرکوار کاش میدیدی ما را که فریاد میکردیم کسی بفریاد ما نمیرسید و
همه راههارا بر ما بسته بودند یا جدنا الوتری عیناك نجلك بین الرؤس منه و بین الجسم
قد فرقا ای جد بزرکوار کاش چشم تو میدید که چکونه میان سر و جسد فرزند برکزیده
تو حسین جدائی افتاده بود از یکدیکر جدا شده بود یا جدنا الودءت عیناك لیس لنا عن
اعین الناس من فوق المطی وقا ای جد والابار کاش میدیدی ما را که بر شتران برهنه
سوار بودیم چادر نداشتیم که خود را از مردمان بپوشیم سکینه میکوید حضرت رسول الله
از کفته من کریان شد مرا در بر کرفت و کفت ای پیغمبران خدا ببینید که امت من با فرزند
من چه کردند پس ان حوری کفت ای سکینه شکایت بس است حضرت رسول را بکریه
و زاری اوردی پس دست مرا کرفت داخل قصر کردید دیدم در انجا پنج زن بودند در نهایت
حسن و بها نور و صفا یکی از ایشان در مرتبه از همه بالاتر در حسن و جمال از جمیع زیباتر
بود لباس سیاه در بر کرده موهای خود را پریشان نموده پیراهن خون الوده در دست کرفته
در نهایت اندوه دست بر سر کذاشته کاهی مینشست و کاهی بر میخواست ایشان نیز بر
میخواستند از ان حوری پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند کفت یکی حوا و دیکری
ساره زوجه ابراهیم خلیل دیکری مریم مادر عیسی و دیکری خدیجه زوجه سید انبیا
کفتم ان زن کیست که در نهایت غم و اندوه است از شدت حزن کاهی میافتد و کاهی
بر میخیزد کفت ای سکینه ان جده تو فاطمه زهرا است که از غم پدر بزرکوارت باین حالت
است پس من بنزد او دویدم کفتم ای جد جمعیت ما را پراکنده کردند و ما را اسیر کردند
شهر بشهر و دیار بدیار کردانیدند پدرم را کشتند مرا یتیم کردند حضرت فاطمه که این
سخنان داشنید کریست اه و فغان براورد کفت واالهفتاه لحزنی فیك یا ولدی
واحسرتا یا قلیل الصحب والرفقا اه از اندوه من بر تو ای فرزند واحسرتاه از مصیبت تو ای
کم لشکر و کم رفیق یا الهفتاه علیك الیوم یا ولدی لاهجرن سهاری فیك والارقا ع ۸

ع ۸ ای فرزند اندوه و حسرت من بر تو طویل است از برای تو خواب و راحت از من بریده
شده و تستغیث و ندعوا یا سکینة من اضحی یغسل نجلی من به رفقا جناب خیر النسا ناله
و فریاد میکرد و میکفت ای سکینه که فرزند مرا غسل داد و که یاری و مدارا با او کرد
و یلاه و یلاه من اضحی یکفنه ومن رای وجهه والنحر والحدقا ایوای بر من وای بر من
فرزند مرا که کفن کرد و که در وقت شستن و کفن کردن نکاه بر روی و حلقوم و چشمان
او نمود و یلاه و یلاه من عبی الحنوط له ومن تری سار حول النعش وانطلقا واویلا
واحسرتا که حنوط نمود حسین فرزند مرا و که در دور نعش او کردید از برای برداشتن
که امداد نمود و یلاه و یلاه من صلی علیه ومن ایض تری للثری فی لحده طبقا ای
واویلا واکربتاه که بر فرزند من نماز کرد که او را داخل قبر نمود سکینه میکوید پس حضرت
فاطمه مرا بر سینه خود چسبانید بسیار کریست و کفت یا سکینة قد قطعت انیاط قلبی ای سکینه
دل مرا پاره کردی و جکر مرا مجروح ساختی اینك پیراهن خون الود پدرت را برداشته ام
تا نزد پروردکار طلب خون او نمایم در جمیع ان زمانی که در خدمت جده ام بودم درهای
اسمان کشاده بود فوج فوج فرشتکان میامدند زیارت پدرم را میکردند بالا میرفتند
بعضی دیکر از مشایخ نقل کرده اند که مردی برادر طواف خانه کعبه دیدیم نقابی بر رو فرو
کذاشته و میکفت خدایا بیامرز مرا میدانم نخواهی امرزید باو کفتند ایمرد نومیدی از
رحمت الهی کفر است چرا این قسم سخنان میکویی ایمرد کفت اکر حکایت مرا بشنوید میدانید
که ناامیدی من از چیست کفتند بکو خبر خود را کفت من رفیق ان خیلی بودم که سر امام
حسین را از کوفه بشام میبردند پنجاه نفر نکهبان ان سر بودند در هر جا فرود میامدند ان
سر منور را مینهادند کرداکرد ان حلقه زده شراب میخوردند من دور از ایشان مینشستم
با ایشان مینکریستم شبی از شبها بر همان عادت خود شراب خوردند مست و بیهوش افتادند
من بیدار بودم ناکاه اواز ناله و زاری برامد از عقب ان دیدم درهای اسمان کشوده
شد خیمه از نور فرود امد در برابر سر امام حسین ع بایستاد از انجا جمعی بیرون امده سر امام
حسین را زیارت نمودند ناکاه بالای سر خود مردی دیدم با عمامه سفید و جامه سبز
ایستاده پرسیدم این جماعت کیستند کفت ایشان مقربان بارکاه احدیت اند یکی جبرئیل
است دویم میکائیل سیم اسرافیل پس جبرئیل داخل خیمه شد و کفت انزل یا صفی الله
دیدم ادم و شیث و جمعی دیکر فرود امدند سر شاهزاده را زیارت کردند پس کفت انزل

یا خلیل الله ناکاه حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحق فرود امدند پس کفت انزل یا کلیم الله
ناکاه حضرت موسی و هرون و یوشع وجمعی دیکر فرود امدند پس کفت انزل یا روح الله
حضرت عیسی با جمعی از انبیا فرود امدند هر یك که فرود میامدند بنزدیك سر انحضرت
میرفتند و میکفت السلام علیك یا ابا عبد الله ان سر مبارك راز یارت میکردند در اخر بار
جبرئیل کفت انزل یا حبیب الله ناکاه محمد مصطفی وعلی مرتضی وحسن مجتبی نزول اجلال
نمودند چون حضرت رسول در رسید سر امام حسین عم هفتاد قدم از جای خود حرکت
کرده پیش باز امد پیشانی خود را بر پشت پای انحضرت نهاد باواز حزین کفت یا جداه
ببین که از ستمکاران است و نابکاران دون همت چه جور و جفا بمن رسیده خواجه
عالم انسر منور را برداشته کاهی بر سینه میکذاشت وکاهی روی خود را بر روی او
میمالید زار زار میکریست همه انبیا بموافقت او میکریستند پس جبرئیل بخدمت حضرت
رسول امد وکفت اکر فرمایی با اهل کوفه وشام ان کنم که با قوم لوط کردم حضرت فرمود میخواهم
که در قیامت با ایشان خصمی کنم جبرئیل کفت جمعی فرشتکان فرود امده میکویند ما
ماموریم که این پنجاه نفر را هلاك کنیم حضرت فرمود بکو بانچه مامورید چنان کنید پس
انفرشتکان حربهای اتش داشتند هر یکی حربه بزدند بمجرد زدن حربه بدن او سوختی
وخاکستر شدی چون چهل ونه نفر سوخته شدند نوبت بمن رسید نعره زدم که یا رسول الله
حضرت فرمود که برو خدا ترا بیامرزد من شکی ندارم که دعای انحضرت مستجابست من
از هیبت انواقعه بنحوی لرزیدم که صورت من متغیر کشت باین هیئت شد اینرا کفت نقاب
از روی خود برداشت چون روی او رادیدند مانند روی خوك بود اهل حرم او را
از مکه بیرون کردند و مخفی نیست که از جمله حکایات جکر سوز وقضایای غم اندوز
واقعه شهادت نوباوهای بوستان تبجیل پسران مسلم ابن عقیل است و کیفیت ان باین
طریق است که مسلم را دو پسر بود در نهایت حسن و جمال از بسکه با ایشان محبت داشت
طاقت مفارقت ایشان را نداشت باین سبب ان دو نور دیده را بهمراه خود بکوفه برد در
حینی که مسلم از خانه هانی به محاربه بیرون رفت پسران خود را پنهانی بخانه شریح قاضی
فرستاد مبالغه بسیار در محافظت ایشان نمود چون مسلم شربت شهادت چشید بعضی از
غمازان و جاسوسان باین زیاد رسانیدند که مسلم را در این شهر دو پسر است ایشانرا در
خانه پنهان نموده چون انملعون از این معنی اکاهی یافت امر کرد که ندا کنند در هر خانه ۸۷

۸۷ که پسران مسلم پنهان باشند صاحب خانه اظهار نکند بعد از انکه ایشان را پیدا کنند
صاحب انخانه را بقتل اورند شریح ازان ندا باخبر شد انـدو طفل را طلبید نظرش بر ایشان
افتاد بی اختیار کریست ملاطفت و مهربانی بسیار با ایشان کرد انـدو طفل را از کریه شریح
شکی در دل افتاد کفتند ایها القاضی ترا چه شد که از دیدن ما کریستی مکر پدر ما را واقعه
رخنموده شریح در اظهار واقعه مسامحه نمود ایشان مبالغه کردند چون مبالغه ایشان از حد
تجاوز نمود شریح صدا بکریه بلند کرد وکفت ای نور دیدکان کوفیان با پدر بزرکوار شما
بیوفایی کردند و دست از یاری او برداشتند و از جور و جفای بدبختان امت بدرجه
شهادت رسید خدا شما را در مصیبت او صبر جمیل و اجر جزیل کرامت فرماید انـدو طفل
غریب از استماع این سخن بر فرق خود زدند و بیهوش شده برو در افتادند و بعد از
زمانی که بهوش امدند بکریه وزاری و بیقراری امده نعره وا ابتاه و واغربتاه بلند کردند
شریح کفت ای نور دیدکان ساکت باشید که ابن زیاد در طلب شماست ومقرر نموده هر خانه که
شما را در ان پیدا کنند انخانه را غارت کنند وصاحب وی را بقتل رسانند ان دو طفل از شنیدن
ان خبر خاموش شدند پس شریح کفت ماندن شما در این شهر صلاح نیست و مناسب
چنان میدانم که امروز از کوفه قافله بمدینه میرود شما را بمدینه بفرستم پس هر یك را پنجاه
دینار زر داد و اسد نام پسر خود را طلبید و کفت شنیده ام که امروز قافله بمدینه میرود
باید این دو طفل را بان قافله برسانی و ایشان را بشخصی که از اهل صلاح و سداد باشد
بسپاری که ایشانرا بمدینه رساند چون شب در امد اسد ایشانرا برداشته از دروازه
عراقین بیرون برد چون بقافله کاه رسید قافله کوچ کرده بودند اما سیاهی ایشان از دور
نمایان بود اسد با ایشان کفت اینك قافله مینماید خود را با ایشان رسانید و باتفاق ایشان
بمدینه روید انـدو طفل مظلوم چون قدری راه طی کردند سیاهی قافله از نظر ایشان پنهان
شد راه را کم کردند سراسیمه و حیران مضطرب و سرکردان در خارج شهر میکشتند اتفاقا
جمعی از عسسان که در بیرون شهر کردش میکردند بانـدو طفل برخوردند دانستند که
ایشان پسران مسلم اند فی الحال انـدو طفل معصوم را کرفته بیکدیکر بستند در همان شب
بنزد ابن زیاد بردند انملعون درخصوص امر ایشان نامه بیزید نوشت ایشانرا بزندان فرستاد
زندانبان از جمله دوستان اهل بیت بود مشکور نام بدست و پای انـدو طفل افتاد و ایشانرا
در منزلی نیکو جای داد کمر خدمت برمیان بسته دقیقه از خدمت کذاری ایشان کوتاهی

کرد و حرمت ایشان را نگاه و حقه بجا میاورد و همه روزه طعامی از طعامهای نیکو جهة
ایشان مهیا مینمود تا چند روز گذشت غوغای مردم فرو نشست روزی با ایشان گفت ای
نور دیدکان بدانید که من از جمله دوستان خاندان و هواداران اهل بیت سید اخر الزمانم
اگر پسر زیاد مرا پاره پاره کند شمارا بدست او نخواهم داد میخواهم شمارا بمدینه فرستم
و بعد از انکه ابن زیاد مطلع شود انچه خواهد با من کند هزار جان من فدای شما و اهل بیت
رسول باد ان دو طفل از استماع این سخنان از مشکور مسرور شدند و دو براد عا کردند چون
شب در امد ایشان را از شهر بیرون برده بسر راه قادسیه رسانید انکشتر خود را با ایشان داد
و گفت از این راه بروید تا بقادسیه و در انجا برادرم را طلب کنید و این انکشتر را بوی دهید
و بنشانی انکشتر شمارا محافظت نموده بمدینه خواهد رسانید اند و طفل و براد عا کردند و متوجه
راه شدند از قضا در انشب نیز راه کم کردند تا صبح در اطراف شهر میکشتند چون روز شد
دانستند که هنوز در حوالی شهرند مضطرب و ترسان شدند نمیدانستند که بکجا روند
اتفاقا بنخلستانی که در حوالی شهر بود برخوردند داخل ان نخلستان شدند خود را در میان
درختی پنهان نمودند چون هنکام نماز پیشین شد دیدند کنیزی افتابه در دست داشت
داخل نخلستان شد که اب بردارد چون نظر کنیز بر ایشان افتاد گفت شما کیستید چرا در میان
درخت پنهان شده اید اند و طفل فریاد بر کشیدند که ماییم دو کودک یتیم غریب ماییم دو
بیکس از پدر و مادر بی نصیب ماییم دو مظلوم بی چاره و دو مستمند از وطن اواره که
ببلای محنت و غربت گرفتار شده ایم و از خویش و تبار دور افتاده پناه باین درخت
اورده ایم ان کنیز گفت پدر شما که بود ایشان نام پدر شنیدند گریان شدند کنیز چون گریه
ایشانرا دید گفت گویا شما پسران مسلم باشید اند و طفل گفتند اری ایجار به اما نمیدانیم که
تو از دوستانی یا از دشمنان خاندان سرمارا فاش خواهی کرد ان کنیز گفت ای نور دیدکان
خاطر جمع دارید که من از جمله دوستانم خاتونی دارم از هواداران و جان نثاران اهل
بیت است بیایید شمارا بنزد وی برم تا از همه محنتها خلاصی یابید پس ایشانرا برد بنزدیک
خانه رسید دوید خاتون خود را بشارت داد که اینک پسران مسلم بن عقیل را اورده ام
خاتون از استماع این بشارت غایت فرح و سرور بهم رسانید مقنعه از سر کشید بمژدکانی
بنزد کنیز انداخت او را ازاد کرد خلعتهای فاخر باو داد پس باستقبال اند و طفل مظلوم
سر و پای برهنه بیرون دوید خود را بپای ایشان افکند دست و پای ایشانرا میبوسید ۸۹

۸۸ مانند مادر مهربان نوحه میکرد و میگفت ای غریبان مادر و ای مظلومان مادر و ای
بیچارکان محروم و ای بر کسانی که شمارا یتیم کردند با ایشان ملاطفت مینمود و چون کنیزان
در خدمت ایشان سعی میکرد بکنیز خود میگفت باید این راز را فاش نکنی شوهرم را از این
قصه اکاه نکردانی اما خبر رها شدن پسران مسلم از زندان با بن زیاد رسید مشکور
زندان بان را طلبید از و پرسید که پسران مسلم را چکردی گفت جهة رضای الهی
و خوشنودی حضرت رسالت پناهی ایشانرا رها کردم خانه اخرت خود را اباد کردم پسر زیاد
گفت از من نترسیدی که بدون اذن من چنین کردی گفت هر که از خدا ترسد از تو
نمیترسد ای ملعون پدر ایشانرا کشتی اکتفا نکردی اراده قتل اند و طفل یتیم داغ دیده کردی
من از جهة خاطر پیغمبر صم ایشانرا از دست تو ظالم خلاص کردم امید شفاعت در روز
قیامت از انحضرت دارم ابن زیاد در غضب شد و گفت همین لحظه سزای تو را بدهم مشکور
گفت هزار جان من فدای ایشان باد پس امر کرد که او را بر عقابین کشیدند تازیانه اول
بروی زدند گفت بسم الله الرحمن الرحیم تازیانه دویم بروی زدند گفت خداوندا گواه
باش که مرا بجهة فرزندان رسول تو میکشند در تازیانه سیم گفت خدایا مرا صبر ده تازیانه
چهارم گفت خداوندا مرا بیامرز در تازیانه پنجم گفت مرا بحضرت مصطفی و اهل بیت برسان
انکاه ساکت شد دیگر هیچ نگفت تا پانصد تازیانه بوی زدند چون عطش بروی غالب شد
اب طلبید بعضی خواستند اب بوی دهند ابن زیاد مانع شد از ضرب تازیانه بدن ان نیک
بخت بحدی مجروح شده بود که از حس و حرکت افتاده بود و توانایی در وی نمانده جمعی
شفاعت او را کردند چون او را از عقابین بر اوردند چشم کشود و گفت مرا از حوض
کوثر سیراب نمودند و فی الفور روح از بدن او مفارقت کرد و برحمت الهی پیوسته
اما ان زن صالحه فرزندان مسلم را در منزلی نیکو جای داد متوجه دلنوازی و غمخواری
ایشان شد شب در امد از جهة ایشان طعامی مهیا نمود چون از طعام خوردن فارغ شدند
ایشانرا خوابانید زمانی از شب کذشت شوهر وی حارث بن عروه بخانه در امد با نهایت
ضعف و ناتوانی و درماندگی زن باو گفت تو را چه میشود گفت امروز منادی ابن زیاد
ندا داد که هر که پسران مسلم را دستگیر نماید بنزد ابن زیاد برد ابن زیاد وی را از مال دنیا بینیاز
کرداند از انوقت تا حال من در جستجوی ایشان جد و جهد نمودم تا اسبم هلاک شد
از ایشان اثری نیافتم ان زن مومنه گفت ای مرد تو را با اهل بیت رسول چکار چرا از خدا

و پیغمبراو شرم نمیکنی انملعون کفت ساکت شو ترا باین امور چکار است طعامی از برای
من بیاور زن صالحه ساکت شد طعامی حاضر نمود بعد از خوردن طعام انملعون بخواب رفت
چون پارهٔ از شب کذشت برادر بزرك که نام وی محمد بود از خواب بیدار شد برادر کوچك
را که نام وی ابراهیم بود از خواب بیدار کرد و کفت ای برادر مارا خواهند کشت زیرا که
در این ساعت خواب دیدم که پدرم در خدمت حضرت محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه
زهرا و حسن مجتبی در بهشت میخرامیدند چون نظر حضرت پیغمبر بر من افتاد پدرم کفت
ایمسلم چکونه تاب اوردی که این دو طفل را در میان ظالمان کذاشتی پدرم عرض کرد
یا نبی الله اینك از قفای من میایند فردا نزد ما خواهند بود ابراهیم که این سخنان را شنید کفت
ای برادر بخدا قسم که من نیز همین خواب را دیدم پس هر دو برادر دست در کردن یکدیکر
کردند اغاز کریه و زاری نمودند اواز وا غربتاه و وا مصیبتا بر اوردند از صدای
کریه ایشان حارث ملعون از خواب بیدار شد بزن کفت این افغان و زاری چیست
و این صدای کریه از کیست انزن بیچاره عاجز و حیران شد ندانست جواب چه کوید
حارث برخواست داخل خانه شد که ایشان در انجا بودند دید دو کودك دست در کردن
یکدیکر در اورده زار زار میکریند حارث کفت شما کیستید ایشان تصور انکه او از دوستانست
کفتند ما فرزندان مسلم بن عقیلیم حارث کفت وا عجبا من امروز در طلب شما اسب خود را
هلاك کردم شما در خانه من بوده اید اند و طفل مظلوم که این سخن را شنیدند ساکت شدند
پس انملعون بیحیا طپانچه بر روی ایشان زد که برو در افتادند طپانچه بر روی برادر
بزرك زد که خون از دهن وی جاری شد چند دندان او شکست کیسوهای مشکین ایشانرا
بهم بست انزن کفت ای بیحیا از خدا بترس و از پیغمبر خدا شرم کن و بر یتیمی و غریبی این
کودکان رحم کن القصه انزن بیچاره کریه و زاری مینمود بر قدم وی میافتاد دست و
پای او را بوسه میداد و میکفت دست از این طفلان غریب بدار انملعون قبول نمیکرد
زن را لقد میزد و تخویف مینمود اخر در انخانه را قفل کرد بمحل خود رجوع نمود چون روز شد
ان سیاه دل اند و طفل مظلوم را بیکدیکر بست شمشیر و سپر برداشت ایشانرا پیش انداخته
متوجه کنار فرات شد انزن مومنه در عقب ایشان میدوید تا بکنار اب فرات رسیدند حارث
شمشیر خود را بغلام داد که این دو طفل را بقتل رسان غلام کفت من از رسول خدا شرم
دارم که منسوبان خاندان وی را بقتل رسانم حاشا و کلا که من چنین کاری کنم کدام ۸۹

۸۹ دلرا طاقت انست که این دو کودك یتیم غریب را سر از تن جدا کند حارث کفت اکر ایشانرا
نکشی من ترا بقتل رسانم غلام کفت اکر مرا پاره پاره کنی متعرض ایشان نمیشوم حارث
در غضب شد بر وی حمله کرد غلام در دفع وی بر امد در یکدیکر اویختند اخر ان بیرحم
سیاه دل انغلام بی تقصیر را بدرجه شهادت رسانید شمشیر را به پسر خود داد امر کرد بقتل
ایشان پسر کفت سبحان الله من جفاکارتر از تو کسی ندیدم بخدا قسم که من هرکز چنین کاری
نکنم و ترا هم نکذارم که مرتکب این امر شوی زن بیچاره نیز عجز میکرد زار زار میکریست
درخواست میکرد هیچ فایده نمیکرد اخر کفت ای جفاکار ایشانرا نزد ابن زیاد بر که او انچه
خواهد با ایشان کند کفت میترسم محبان ایشان هجوم اورند ایشانرا از من بکیرند رنج و سعی
من ضایع شود پس شمشیر کشید اهنك قتل انمظلومان کرد زن بیچاره که انحالترا دید بر وی
در اویخت و کفت ای بیرحم بر این کودکان غریب رحم کن از روی پیغمبر صم شرم کن
از عذاب الهی بترس هر چند حارث خواست که انزنرا دور کند دست بر نمیداشت انملعون
سیاه دل زخمهای چند بر انزن بیچاره زد که بدن وی مجروح شد در ان بیابان افتاد
پسر که این را دید بر پدر حمله کرد و کفت ای تبه روزکار غلام را کشتی و مادرم را مجروح
کردی این چه بیرحمی است این چه دلیست که تو داری حارث ملعون بر پسر خود حمله
کرد او را بقتل رسانید زن بیچاره این حالرا مشاهده کرد نالهای زار از دل افکار بر
اورد از سوز دل کریست و نالید پس انملعون قصد طفلان مظلوم نمود دست کرد کیسوهای
ایشانرا کرفت بدست پیچید انطفلان غریب کفتند ای مرد مارا بسبب قرابت و خویشی رسول
الله رحم کن کفت شمارا با رسول الله قرابتی نیست کفتند بر کودکی و غریبی و بیکسی ما رحم
کن کفت در دل من رحم نیست کفتند کیسوان مارا بکیر ببر بفروش انچه خواهی از مال
دنیا بکیر کفت این امری است نشدنی پس کفتند مارا نزد ابن زیاد بر تا هرچه خواهد در
باره ما بعمل اورد انلعین کفت چون شمارا بشهر اورم مردم هجوم اورند از دست من بکیرند
انمظلومان کفتند پس مارا انقدر مهلت ده که وضو ساخته دو رکعت نماز بجا اوریم انملعون
کفت محال است که شمارا دقیقه مهلت دهم پس ان دو طفل مظلوم کریان کریان دست
برداشته باسمان بلند کردند و کفتند یا عدل یا حکیم احکم بیننا و بینه بالحق ای خداوند
عادل داد مارا از وی بکیر پس انملعون متوجه قتل ایشان شد قصد هر یکی را که مینمود دیکری
التماس میکرد که اول مرا بقتل رسان که برادر خود را کشته نمیتوانم دید اخر الامر سر برادر

بزرك محمد نام را از تن جدا کرد تنش را در اب فرات انداخت ابراهیم که برادر کوچك بود
انحالت را مشاهده نمود برجست خون برادر بر سر و رو مالید سر او را بر داشته در بر کرفت
میکریست کاهی لب بر لب او مینهاد کاهی صورت بر صورت او میمالید و میکفت ای برادر
من نیز از عقب تو میرسم و کاهی میکفت واغربتاه و اخاه و اقلة ناصراه حارث ملعون
بعنف سر را از وی کرفت سر او را نیز جدا کرد تنش را در اب فرات انداخت راوی میکوید
که چون تن او در اب افکند تن برادر بزرك از اب بیرون امد دست در کردن یکدیکر
کرده در اب فرو رفتند در میان اب از ایشان اوازی برامد که رب تعلم و تری ما فعل
بنا هذا الملعون فاستوف لنا حقنا منه یوم القیمة ایخدا امیدانی و می بینی که اینملعون با ما چه کرد
تو موٴاخذه ما را از وی بکن در روز قیامت پس حارث ملعون سرهای منور ایشان را
در توبره کذارد بقربوس زین او یخت متوجه دار الاماره شد چون نزد ابن زیاد رسید
توبره را پیش وی کذارد و کفت این سرهای دشمنان تواست که به تیغ کین جدا کرده ام
امید عنایت از تو دارم ابن زیاد ملعون امر کرد که این سرها را در طشتی کذارده نزد او حاضر
ساختند چون نظرش بر رخساره ایشان افتاد روهایی دید چون ماه کیسوهایی مانند مشك
سیاه ابن زیاد بی اختیار سه مرتبه برخواست نشست بسیار کریست حاضران نیز همکی کریان
شدند پس ابن زیاد متوجه حارث شد و کفت ایحارث ایشان را در کجا کشتی کفت در کنار
اب فرات ابن زیاد کفت در وقت کشتن چه کفتند کفت عجز کردند و کفتند که بر کودکی و
غریبی ما رحم کن ابن زیاد کفت تو جواب چه کفتی کفت کفتم که در دل من رحم نیست ابن
زیاد کفت دیکر چه کفتند کفت کفتند ما را بقرابت و خویشی رسول الله به بخش من کفتم
شما را با پیغمبر صم خویشی نیست ابن زیاد کفت دیکر چه کفتند کفت کفتند که کیسوان ما را
بکیر بباز ار ببر بفروش از قیمت ما متنفع شو من کفتم این کار نیز نمیتوانم کرد ابن زیاد کفت
ایملعون دیکر چه کفتند کفت کفتند پس ما را نیز نزد ابن زیاد بر هر چه خواهد با ما کند من کفتم
میترسم مردم هجوم کنند شما را از من بکیرند ابن زیاد کفت ای بدبخت سیاه دل دیکر چه
کفتند کفت کفتند تو البته ما را میکشی اینقدر مهلت ده که دو رکعت نماز بجا اوریم چون
سخن باینجا رسید فغان از ابن زیاد برامد حاضران بناله امدند اواز کریه ایشان بلند شد
پس ابن زیاد کفت ایملعون چکونه دل تو تاب اورد که این دو طفل کودك بی تقصیر ماه رخسار
را بقتل رسانیدی چرا ایشانرا زنده نزد من نیاوردی انملعون سر بزیر افکند جوابی ٩٠

٩٠ نداد پس ابن زیاد متوجه شخصی شد که میدانست از جمله دوستداران اهل بیت است
نام وی مقاتل بود کفت این ملعونرا بکنار اب فرات ببر در همان موضعی که اینطفلانرا شهید
کرده بخواری تمام بجهنم واصل کن سر این کودکانرا در اب انداز مقاتل شادمان شده کریبان
حارث را کرفته او را از مجلس بیرون برد دستهای او را بسته از راه بازار روانه کنار
فرات شد در راه مقاتل ان سرها را بمردم مینمود مردم انملعون را لعن میکردند خار و خاشاك
بر سر او میریختند چون مقاتل بقتلکاه انطفلان رسید نظرش بر خون ایشان افتاد بر فرق خود
زد خود را در خون ایشان افکند در زمین غلطید بسیار کریست ناکاه دید زنی مجروح و
نالان با دو نفر کشته در انجا افتاده اند مقاتل از زن پرسید تو کیستی که تو را باینحال کرد
این کشتکان کیستند که ایشانرا کشت زن بیچاره صورت حال را بوی بیان نمود مقاتل
حکایت را شنید اتش غضبش شعله ور کردید بغلامان خود امر کرد که دستهای انملعون
را قطع کردند چشمهایش را کندند شکم او را دریدند احشای اندرون او را پاره پاره
کردند در ان اثنا زن میکفت برای طمع دنیا منسوبان خاندان رسول را کشتی پسر و
غلام خود را بقتل اوردی الحمد لله که بمطلوب نرسیدی ترا باین حال دیدم مقاتل امر کرد
اعضای و پر اندرون وی جای دادند در اب افکندند بعد از دقیقه اب موج زد
او را بکنار انداخت تا سه دفعه او را در اب انداختند اب او را بیرون افکند مقاتل انصورت
را ملاحظه نمود امر کرد که چاهی عمیق کندند او را در چاه انداختند پر از خاك و خاشاك
کردند بعد از ساعتی زمین لرزیده انملعونرا از چاه بیرون افکند تا سه نوبت چنین کردند
زمین او را قبول نکرد چون مقاتل دید که زمین بدن پلید او را قبول نمیکند امر کرد هیزم
بسیار جمع کردند اتش افروختند بدن پلید او را در میان اتش افکنده سوزانیدند خاکستر
او را بباد دادند پس سرهای انمظلوم را باب انداختند بمجرد رسیدن سرها باب جسدهای
ایشان از اب بیرون امد هر سری به تن خود چسپید بعد از ان هر دو دست در کردن
یکدیکر کرده باب فرو رفتند پس مقاتل جسد پسر و غلام را دفن کرد مراجعت نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم یا من سلك بنا فی سلك احباء الحسین و شرفنا علی الامم الماضیة والقرون الخالیة
بالدخول فی زمرة اصدقاء الحسین و نشکرك اللهم یا من جعلنا ممن خصهم بالنعمة الجلیلة
والکرامة الجمیلة من اولیاء الحسین و صیرنا ممن احسنهم بالاکرام و اکرمهم بالانعام من اهل

و لاء الحسين و نقدسك اللهم يامن رفع مدارجنا بالحزن و البكاء فى عزاء الحسين و اسنى
معارجنا بالمفارقة عن الاوطان والمسافرة لزيارة كربلاء الحسين ونصلى اللهم على رسولك
المختار الذى طالت احزانه و كثرت اشجانه للمحنة و ابتلاء الحسين و على و ليك الكرار و
سائر اوليائك من ابناء الحسين ونبتهل اليك ان تجعلنا ممن تناله الشفاعة العظمى فى يوم القيمة
الكبرى تحت لواء الحسين وان تلعن الكفرة الفجرة الظالمين من اعداء الحسين عظم الله اجورنا
بمصيبة ابكت فاطمة البتول واحزنت قلب المصطفى الرسول و لاجلها بكت السماء وماء اقيم
لها فوق الطباق ما بما مصيبة طال ما شاعت بين الانام و اشتهرت عند الخاص و العام ياقوت
اب كشته زكرمای كربلا افغان زلعل تشنه صحرای كربلا فرياد ازان زمان كه بميدان
كربلا از ضعف شد خموش رجزخوان كربلا افغان ازان زمان كه فتادند تفته جان
پروانهای شمع شبستان كربلا اه ازدمی كه پردكيان از پی وداع كشتند جمع پيش پريشان
كربلا انان كه از جنات نكر ديده اند سير نشنيده اند قصه مهمان كربلا از زخم تير
خوش زرهی بافت روزكار بر پيكر مبارز ميدان كربلا باان جمال شاهد رحمت ضرور
داشت كلكونه زخون شهيدان كربلا لردد برات عفو مصيبت كشان رقم رو زجزاز
دفتر ديوان كربلا مرغابيان قلزم اشكند قدسيان بالا كرفته شورش طوفان كربلا از
دود اه ماتميان كرده افتاب هم كسوتی بسايه ايوان كربلا برخوش كرده سرو خرام ازمان
حرام كز پا فتاد سرو خرامان كربلا فرحم الله اشياعا بكت عيونهم فى هذه المصيبة و
قرحت صدورهم فى جفونهم فى ذلك الرزية خدا رحمت كند شيعيان را كه ديدهای
ايشان در اينمصيبت كريانست و سينهای ايشان در اين بليه بريان واسكبت دمع العين
بالعبرات وبت تفاسى شدة الزفرات الشيعه ابافرو ريختی اشك چشم خودرا بسبب دلكير
بهائی كه داری ابا تعب و رنج كشيدی از سختی بيرون امدن نفسهای تو وتبكی على
ال النبی محمد فقد ضاق منك الصدر بالحسرات الشيعه اياكريه ميكنی بر اهل بيت رسول
خدا چون كريه نكنی وحال اينكه تنك شده است سينه تو بسبب حسرتها وغمهای ايشان
الا فابكهم حقا وبل عليهم عيونا لريب الدهر منكسبات الشيعه كريه كن بر ايشان براستی
وتركن چشمهای خودرا باشك ريزان از برای انچه از حوادث دوران برسر ايشان امده
ولاتنس فى يوم الطفوف مصابهم وداهية من اعظم النكبات وفراموش مكن مصيبت
ايشانرا كه در صحرای كربلا واقعشده وفراموش مكن واقعه عظيم ايشانرا كه از همه مصيبتها ۹۱

۹۱ ومحنتها بزرك‌تراست سقى الله اجداثا على ارض كربلا مرابيع امطار من المزنات خدا
باران رحمت بباراند بران قبرها كه واقع است در زمين كربلا وصلى على روح الحسين
حبيبه قتيلا لدى النهرين فى الفلوات وخدا صلوات فرستد بر روح مقدس حسين كه
حبيب اوست وكشته بيابان كربلاست قتيلا بلا جرم فجيعا بفقده فقد ينادى ابن ابن
حماتى وحسين كشته ايست بيكناه كه دلهای ما ابدرداورده و در دشت كربلا تنها
مانده بودند امبكرد كه كجاست كجاست كسيكه ياری كند مرا كسی نبود كه او را ياری كند
انا الظامى الفريد فى ارض غربة قتيل و مظلوم بغير تراث وانمظلوم نداميكرد كه منم جكر
سوخته منم بسيار تشنه منم تنها مانده در زمين كربلا كه كشته خواهم شد بظلم و جفا بيانكه
كسی طلب خون من كند از كشندكان من وقد رفعوا راس الحسين على القنا وساقوا
نساء ولها حسرات بتحقيق كه بلند كردند دشمنان سر حسين را بر سرنيزها و بردند زنان
او را بخواری و زاری فقل لابن سعد عذب الله روحه ستلقى عذاب النار باللعنات
پس بكو بعمر سعد كه خدا عذاب او را زياد كند كه زود باشد ملاقات كنی عذاب جهنم
را با لعنتهای ملائكه و جن و انس ای برادران بدانيد كه مصيبتی صعبتر از مصيبت امام
حسين عم در خاكدان دنيا بظهور نرسيده مصيبتی است كه درد و الم بر همه دلها نهاده از
ان غلغله و لوله در بحر و برافتاده فغان از عالم بالا برامد خروش از عرصه غبرا برامد
غبار از ساحت افاق برخواست ببام قبه خضرا برامد بسادمهای اتش بار كز غم بجای
موج از دريا برامد ازان زاری كه روح مصطفى كرد غريو از مرقد زهرا برامد زبهر
ماتم ال محمد ز روح انبيا غوغا برامد اين مصيبتی است كه جميع فرقه انبيا و اوليا ازان
اخبار كرده اند هم چنانكه مرويست حضرت ادم عم در طلب حوا در زمين ميكشت در اثناء
كردش بزمين كربلا رسيد چون پای او بان عرصه رسيد افواج هموم و غموم رو باو
اورد چون بقتلكاه امام حسين عم رسيد پايش بسنكی برامد زخم شد خون ازو جاری
شد وكفت الهى هل حدث منى ذنب اخر خداوندا مكر كناه تازه از من سرزده است كه در
جميع زمين كرديده ام واندوه و المی كه در اين زمين بمن رسيد در هيچ زمينی نرسيده
پروردكار باو وحی كرد كه ای ادم اين زمين محنت و بلا و موضع اندوه وعناست در اينجا
سبط سيد اخر الزمان شهيد خواهد شد واهل بيت او را در اين جا اسير خواهند كرد ميخواستم
كه تو در اندوه و محنت شريك ايشان باشی خون تو در اين زمين ريخته شود چنانكه

كه

خون او در این جا ریخته خواهد شد ادم کفت بارخدایا قاتل او که خواهد بود حق تعم فرمود
قاتل او یزید خواهد بود که جمیع اهل اسمانها و زمینها او را لعنت میکنند حضرت نوح چون
بر کشتی سوار شد کشتی بحرکت امد چون بزمین کربلا رسید موجی بهم رسید کشتی طوفانی
شد مشرف بر غرق شد نوح خائف و ترسان شد کفت پروردکارا در هیچ موضعی از زمین
بمن نرسید انچه در این جا رسید جبرئیل نازل شد و کفت ای نوح این زمینی است که در
اینجا فرزند زاده خاتم پیغمبران و فرزند امیر موءمنان شهید خواهد شد بدترین اشقیا که
نام او یزید است کشنده او خواهد بود پس حضرت مکرر او را لعنت کرد تا کشتی از غرق
نجات یافت حضرت خلیل الرحمن روزی سواره از صحرای کربلا کذشت اسب انحضرت
بسر درامد حضرت از اسب افتاد فرق مبارکش شکافت خون از و جاری شد حضرت ابراهیم
شروع باستغفار نمود و کفت پروردکارا چه کناهی از من صادر شده که مستحق این عقوبتم
جبرئیل نازل شد و کفت ای خلیل کناهی از تو سرنزده لیکن این زمینی است که نور دیده
پیغمبر اخر الزمان در انکشته خواهد شد بجور و جفا خدا خواست که تو در این بلیه با او
موافقت کنی خون تو در اینجا ریخته شود ابراهیم کفت یا جبرئیل قاتل او که خواهد بود کفت
کشنده او یزید خواهد بود که جمیع اهل اسمانها و لوح و قلم برو لعنت میکنند پس حضرت
ابراهیم او را لعن کرد هر مرتبه که لعن میکرد اسب بقدرت الهی امین میکفت حضرت ابراهیم
کفت ای اسب تو چرا امین میکویی کفت بسبب اینکه تو سوار من میشوی مفاخرت میکنم
بشو می ان تو را بر زمین زدم از تو خجالت کشیدم شبان حضرت اسمعیل کوسفندان را در
زمین کربلا میچرانید چندین روز انها را بکنار اب فرات میبرد اب نمیاشامیدند شبان
حیران شد کیفیت را بعرض حضرت ذبیح الله رسانید حضرت با حقتعم مناجات کرد جبرئیل
نازل شد و کفت ای اسمعیل این راز را از کوسفندان سوال کن که بقدرت حقتعم جواب
ترا بکویند چون سوال کرد کوسفندان بزبان فصیح کفتند یا ذبیح الله بما الهام شد که در این
زمین فرزند تو حسین جکر کوشه سید اخر الزمان با لب تشنه شهید خواهد شد ما شرم
داریم با و جود این در این موضع اب بیاشامیم میخواهیم با او در تشنکی موافقت نماییم حضرت
کلیم الله موسی ابن عمران با وصی خود یوشع ابن نون بصحرای کربلا رسیدند چون
داخل ان صحرا شدند بند نعلین او کسیخته شد پای او مجروح کردید حضرت کلیم الله عرض
کرد خداوندا سبب عروض این حالت چه بود خطاب رسید یا موسی این زمین ۹۲

۹۲ کربلاست که خون فرزند حبیب من ریخته خواهد شد بدست کسیکه ماهیان دریا و
وحشیان صحرا مرغان هوا برو لعنت میکنند پس موسی دست برداشت بر یزید لعنت کرد
یوشع امین کفت حضرت سلیمان بن داود بر بساط خود نشسته بود باد او را بر روی هوا
میبرد چون بمحاذی صحرای کربلا رسید باد سه مرتبه ان بساط را کردانید نزدیک شد که ان
بساط سرنکون شود پس باد ساکن شد و بساط بر زمین امد حضرت سلیمان باد را عتاب
کرد که اضطراب و سکون تو از چیست باد بتکلم درامد و کفت ای سلیمان این زمینی
است که سبط پیغمبر اخر الزمان در ان کشته خواهد شد قاتل او یزید است که همه مخلوقات
الهی برو لعنت میکنند تا شما و لشکر شما لعن برو نکنید نمیتوانید از این جا کذشت پس
حضرت سلیمان دست برداشت برو لعنت کرد همه ادمیان و جنیان و مرغان امین کفتند
پس باد بساط را برداشته از انجا کذرانید حضرت روح الله با حواریین در حین سیاحت
بصحرای کربلا رسیدند چون خواستند از انجا بکذرند شیری بر سر راه ایشان امده مانع
رفتن ایشان شد حضرت عیسی فرمود ای شیر چرا سر راه بر ما کرفتهٔ کفت یا روح الله این
زمینی است که سبط نبی و فرزند علی بظلم یزید شهید خواهد شد تا لعن بر قاتل او نکنی
نمیکذارم از این جا بکذری پس حضرت عیسی دست برداشت برو لعنت کرد همه حواریین
امین کفتند از انجا کذشتند از ابن عباس مرویست در وقتی که در خدمت حضرت امیر
المومنین بغزای صفین میرفتیم چون بزمین کربلا رسیدیم حضرت ساعتی بان زمین نکاه کرد
اشک از دیدهای مبارک بر محاسن شریفش فرو ریخت فرمود هذا مناخ رکابهم این محل
خوابانیدن شتران ایشان است هذا ملقی رحالهم این موضع انداختن بارهای ایشان است
ههنا تراق دمائهم اینجا ریخته خواهد شد خونهای ایشان طوبی لک من تربة تراق علیها دم
الاحبة خوشا حال تو ای خاک که ریخته خواهد شد بر تو خونهای دوستان خدا در تو خواهد
بود خوابکاه شهیدانی که مانند ایشان بخاک نیامده است بعد از این هم بوجود نخواهد امد
پس فرمود ای پسر عباس اکر بشناسی این موضع را همچنانکه من میشناسم هراینه نخواهی
کذشت از این جا تا کریان شوی پس همچنان کریست که محاسن مبارکش تر شد اشک
بر سینه منورش جاری شد پس فرمود اه مالی و لال ابی سفیان مالی و لال الحرب و جند
الشیطان و اولیاء الکفر و العدوان مرا چه کار است با ال ابوسفیان و ال حرب و لشکر شیطان
و مرا چه کار است با اولیای کفر و عدوان پس روی بامام حسین ع کرد و کفت اصبر یا ابا

عبد الله فقد لقی ابوك مثل الذی تلقی منهم صبر کن ای اباعبد الله که بر پدر تو نیز خواهد
رسید انچه بر تو خواهد رسید پس ابی طلبید و ضو ساخت چند رکعت نماز کرد بعد از ان
خوابید چون از خواب بیدار شد زار زار کریست و کفت ای پسر عباس حال خواب دیدم
که جماعتی چند از اسمان فرود امدند علمهای سفید در دست داشتند شمشیرها حمایل کرده
بودند از شدت برق و سفیدی میدرخشید در این زمین خطی کشیدند دیدم این صحرا
دریای خون شد خون تازه در ان موج میزد حسین در ان دریای خون افتاده دست
و پا میزد استغاثه میکرد کسی بفریاد او نمیرسید انکسانی که از اسمان فرود امده بودند ندا
میکردند و میکفتند صبرا یا ال الرسول فانکم تقتلون علی ایدی اشرار الناس صبر کنید ای
ال پیغمبر بدرستیکه شما کشته خواهید شد بر دست بدترین مردم هذه الجنة یا اباعبد الله
الیك مشتاقة ای حسین اینك بهشت بسوی تو مشتاق است پس ایشان بنزد من امدند مرا
تعزیه فرمودند و کفتند ابشر یا اباالحسن قد اقر الله به عینك یوم القیمة یعنی شاد باش ای
علی که دیده تو در روز قیامت باو روشن خواهد شد پس کفت یا ابن عباس هذه ارض
کرب و بلاء یدفن فیها الحسین و سبعة عشر من ولدی وولد فاطمة ای پسر عباس این
زمین کرب بلاست که دفن میشود در ان حسین و هفده نفر از اولاد من و اولاد فاطمه
این زمین در اسمانها معروف است پس فرمود ای پسر عباس بر خیز طلب کن در این زمین
پشکل اهو را بدرستیکه پیغمبر مرا خبر داده است که در این صحرا پشکلی چند خواهم دید که
رنك انها زرد شده باشد مانند رنك زعفران ابن عباس برخواست بعد از اندك زمانی
پشکلهایی چند بان صفت مجتمع یافت حضرت را اخبار نمود حضرت رفت ان پشکلها را برد
اشت بو ید کریست و کفت ای پسر عباس بدانکه این پشکلها را عیسی بن مریم بو ییده
در وقتیکه باین زمین وارد شدند عیسی کله اهویی را دید که در اینجا میکریستند حضرت
در نزد انها نشست کریه بسیاری کرد از کریه وی جمیع حواریان کریستند اما سبب کریه
او را نمیدانستند بعد از انکه سبب را پرسیدند فرمود هذه ارض یقتل فیها فرخ الرسول
و فرخ الطاهرة البتول شبیهة امی این زمینی است که در ان کشته خواهد شد فرزند رسول
و نور چشم فاطمه بتول که شبیه مادر من است در اخر الزمان اینجا مدفون خواهد شد خاك
این زمین از مشك خوشبوتر است این اهویان با من سخن میکویند و خبر میدهند که بسبب
شوق ما بتربت مقدس ان شهید تا در این صحرا چرا میکنیم از همه افتها محفوظ میباشیم ۹۳

۹۳ پس حضرت دست فرا کرد ان پشکلها را برداشت بو یید بر زمین کذاشت کفت خداوندا
این پشکلها را بر اینحالت باقی بدار تا پدر بزرکوار حسین در این زمین بیاید ان را برداشته
ببوید حضرت فرمود اینها بدعای حضرت عیسی تا حال باقی مانده پس انحضرت با واز
بلند کریست و کفت ای خدای عیسی بن مریم برکت مده کشندکان حسین را اینقدر
کریست که بیهوش شد بر رو افتاد ما نیز کریستیم چون بهوش امد قدری از ان پشکلها
در کوشه ردای خود بست قدری را بمن داد و کفت ای پسر عباس هر وقت خون از این
پشکلها جاری شود بدانکه حسین مرا کشته اند ابن عباس میکوید من انها را برداشته
در استین خود بستم محافظت انها کردم تا روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار
شدم دیدم خون از ان پشکلها جاری شده بود و استین من پر از خون بود ان روز روز
دهم محرم بود کفتم بخدا سوکند که حسین امروز شهید شده است من هرکز از علی دروغ
نشنیده ام چون از خانه بیرون امدم دیدم غبار مدینه را فرو کرفته بنحویکه یکدیکر را
نمیتوان دید قرص افتاب مانند طشت خون سرخ شده کو یا خون برو ریخته اند یقین من
زیاده شد بخانه برکشتم ناکاه دیدم از ناحیه خانه صدایی برخواست یکی میکفت اصبروا ال
الرسول قد قتل فرخ البتول ای ال رسول صبر کنید کشته شد جکر کوشه بتول نزل روح
الامین ببکاء و عویل و روح الامین با کریه و ناله بزمین نازل شد و صدای کریه از ان
قائل بلند شد اینمرتبه مرا یقین قطعی حاصل شد بعد از اندك زمانی خبر شهادت انحضرت
در روز عاشورا بمدینه رسید مجملا مصیبت کربلا مصیبتی است که قبل از وقوع ان داغ
اندوه بر دل عالمیان کذاشته قصه اندشت پر محنت و عنا محنتی است که از ان هر مخلوقی
لوای تعزیت برافراشته لقد طبق الافاق شرقا ومغربا فلا ینجلی انا و لا ینقطع بدرستیکه
فرو کرفته مصیبت کربلا افاق را چه از مشرق و چه از مغرب همه عالم از ان کرفته شد نه دقیقه
زایل میشود و نه قطع میشود وامطر فی کل البلاد صواعق وهبت له ریح من الشر زعزع
از جهة ان مصیبت در همه جا صاعقه بارید بادهای جنبش او رنده وزید منازل اهل
الجور فی کل بلدة عمار واهل العدل فی تلك بلقع منزلهای اهل جور اباد است مساکن
اهل عدل ویرانه و خراب است لقد ضاقت الافاق وارتتق الفضاء ولیس لاهل الدین
فی الارض موضع بدرستیکه افاق تنك شده و فضاهای عالم کرفته شده و از برای اهل
دین در زمین مسکنی [illegible] ارض العراق تشعشع و ما یقعة الا و فیها تزعزع

میکویند در زمین عراق شورش وغوغاست وهیچ بقعه نیست درانجا مکر اینکه دران اشوب
واضطرابست فماانس لاانسی الحسین ورهطه وعترته بالطف لماتضرعوا فراموش
نمیکنم حسین و یاران و عترت او راکه در کربلا تضرع و زاری میکردند ولم انسه و
الشمر من فوق صدره بهشم صدر او هو للعلم مجمع فراموش نمیکنم حسین را در وقتی
که شمر بر سینه او نشسته بود سینه که محل جمیع علوم الهی بود استخوانهای او را خورد
میکرد ولم انس مظلوما ذبیحا من القفا وقد کان نور الله فی الارض یلمع وفراموش
نمیکنم انمظلوم را که سر او را از قفا بریدند و حال انکه او نور خدا بود که در زمین درخشان
بود یقبله الهادی النبی بنحره وموضع تقبیل النبی یقطع پیغمبر صم حلقوم او را میبوسید
واشقیاء بوسه کاه او را پاره پاره میکردند تزلزلت الافلاک من کل جانب یکاد السماء
تنفض والارض تقلع از مصیبت او اسمانها لرزید نزدیک شده که زمین از جا کنده شود
ویعرج جبرئیل ینوح بحرقة وتحزن املاک السماء وتفجع از ان واهیه عظمی جبرئیل با نوحه
واندوه باسمان عروج نمود فرشتکان اسمان را ازان خبر کرد همه محزون وغمکین کردیدند
وقد ضج املاک السماء وتناوحت طیور الفلا والوحش والجن اجمع ملائکه بفغان و
ناله امدند مرغان و وحشیان وجنیان همه نوحه کردند وکریستند وجئن کریمات البتول
حواسر ولم یبق جیب لایشق وبرقع دختران فاطمه همکی با جسدهای برهنه بسر
نعش امام حسین عم رفتند کریبان و برقعی نمانده بود که چاک نشده باشد تقبل جثمان
البتول سکینة وشمر لها بالسوط ظلما یقنع سکینه جسد فرزند فاطمه را میبوسید شمر تازیانه
باو میزد او را از بوسیدن پدر خود منع میکرد فیوءلمها ضرب السیاط فتلتجی بعمتها من
حیث بالضرب توجع از بسکه باو تازیانه میزد از درد بیتاب میشد پناه بعمه خود میبرد باو
ملتجی میشد تقول له یا شمر ویحک خلها اذا کان للتقبیل ترضی وتقنع زینب خاتون
میکفت ای شمر وای بر تو هر کاه این کودک به بوسیدن پدر خود راضی است بان اکتفا وقناعت
میکند چرا او را ازان منع میکنی مخفی نماند که باید کسی این مصیبت را اندک نشمارد کریستن
ونوحه کردن مرغان و وحشیان و جنیان را انکار نماید تعجب نکند در اخبار نمودن انبیا و
اولیا در مصیبت امام حسین عم و کریستن ایشان بر انحضرت زیرا که مرتبه او نزد خدا و
رسول از حد افزون است نام او در سمواتیان مشهور اکر میخواهی بر مجملی از قدر و مرتبه
او مطلع شوی مستمع باش از حضرت امام جعفر صادق عم مرویست که چون امام حسین ۹۴

۹۴ متولد شد پروردکار امر کرد جبرئیل را که با هزار ملک بر پیغمبر نازل شوند او را
تهنیت کویند چون جبرئیل نازل شد در جزیره از جزایر دریا بملکی برخورد که از حاملان
عرش الهی بود و نام او فطرس بسبب ترک اولی که از و سرزده بود برق غیرت در رسیده
بال پر او را سوزانید او را از مجاورت ساکنان عالم بالا دور کرده در ان جزیره افکند
هفتصد سال در انجا عبادت کرد حقتعالی او را مخیر کردانید میان عذاب دنیا و عذاب عقبی
او عذاب دنیا را اختیار کرده لهذا او را در ان جزیره بمژهای چشمش معلق کردانید اما
چون فطرس جبرئیل را با انکروه ملائکه دید کفت ای جبرئیل اراده کجا داری جبرئیل
کفت پروردکار عالم بمحمد صم پسری کرامت فرموده مرا به تهنیت او فرستاده فطرس کفت
ای جبرئیل من اطلاع دارم که محمد در نزد خدا بسیار عزیز و محترم است دعای وی در
درکاه او مقبولست مرا با خود بنزد او برسان باید برای من دعا کند خدا ببرکت دعای او از
تقصیر من در کذرد جبرئیل سوال او را اجابت نمود او را با خود برد چون بخدمت پیغمبر صم
رسید تهنیت کفت و قصه فطرس را بعرض اقدس رسانید حضرت فرمود امام حسین عم را
اوردند او را بر دست کرفته فرمود ای فطرس بیا خود را بر این طفل بمال بمکان رفیع خود
عروج کن چون فطرس خود را بر امام حسین عم مالید پر او رد از جانب پروردکار امر
رسید که ای فطرس بعالم بالا عروج کن که ما ببرکت حسین تو را ازاد کردیم پس فطرس
باسمان رفت او در میان ملئکه بازاد کرده حسین مشهور است باینمعنی مفاخرت بر سایر
ملئکه میکند پس جبرئیل بپیغمبر عرض کرد که خدا اینعم میفرماید امت تو اینطفل را خواهند
کشت بر من است که هر که او را زیارت کند من زیارت او را بوی رسانم و هر که برو
سلام کند من سلام او را بوی رسانم بطریق معتبره مرویست و قتیکه سر امام حسین عم
بمجلس یزید حاضر کردند شخصی نصرانی که رسول ملک روم بود بسوی یزید در انمجلس
حاضر بود چون نظر بر سر امام حسین عم کرد صیحه زد اینقدر کریست که محاسن او ترشد
پس رو بیزید کرد و کفت ای پسر معاویه از صاحب این سر حکایتی دارم میخواهم از برای
تو نقل کنم متوجه من باش وقتیکه پیغمبر شما در حیوة بود من بعنوان تجارت بمدینه رفتم
خواهش کردم که بخدمت پیغمبر صم برسم میخواستم هدیه از جهة انحضرت ببرم از بعضی
اصحاب او سوال کردم که انحضرت از هدایا چه چیز را دوست میدارد کفتند انجناب عطریات
را بسیار دوست دارد هیچ تحفه و هدیه نزد او مرغوب تر از بوی خوش نیست لهذا من

مشك و قدری عنبر اشهب برداشته بخدمت انحضرت رفتم وقتیکه در خانه ام سلمه بود
چون اذن حاصل کردم داخل شدم دیده من بر جمال با کمال او افتاد مشاهده طلعت مبارك
او کردم دیدم نوری از روی مبارکش ساطع است که انعرصه را روشن کرده از نور رخسار
وی چشم مرا روشنی حاصل کردید بحدی محبت او در دل من جای کرد که شرح نتوان
کرد و بنحوی فرح و سرور از رویت او از برای من بهم رسید که بیان نتوانکرد پس
سلام کردم ان طبق را در نزد وی کذاشتم حضرت فرمود این چه چیز است عرض کردم محقر
هدیه ایست بخدمت شما اوردم حضرت فرمود من بشرطی قبول میکنم هدیه تورا که تو اسلام
قبول کنی من چون از اوصاف و شمایل او یقین کردم که او پیغمبری است که عیسی ع
از وی خبر داده و بشارت امدن او را بما داده من بلا فاصله اسلام اختیار کردم در دست
وی ایمان اوردم پس فرمود نام تو چیست عرض کردم عبد الشمس فرمود این اسم خوب
نیست من تورا عبد الوهاب نام کردم از انوقت تا حال من مسلمانم و اولاد من نیز مسلمانند
اما اسلام خود را مخفی داریم من وزیر ملك رومم هیچیك از نصاری مطلع از اسلام من
نیست ای یزید بعد از انکه من مسلمان شدم پیغمبر صم از امر من فارغ شد با اصحاب خود
تکلم میکرد ناکاه این عزیزی که سر او در نهایت خفت و ذلت در نزد تو است داخل شد
در انوقت طفل بود همین که نظر خواجه عالم بر او افتاد اغوش کشود فرمود مرحبا بك یا حسین
و غرة عینی خوش امدی ای ارام دل و نور دیده من پس او را در کنار کرفت بوسه بر لب
و دندان او میداد میکریست میفرمود لعن الله من قتلك یا حسین ایحسین خدا لعنت کند
کسی را که ترا خواهد کشت حلقوم او را بوسه میداد میفرمود از رحمت خدا دور باد کسیکه
این حلقوم را ببرد ای یزید روز دیکر من بخدمت سید عالم رسیدم وقتی که در مسجد
بود دیدم صاحب این سر با برادرش نزد خواجه عالم امد و کفت ایجد بزرکوار با برادرم
حسن کشتی کرفتیم هیچیك دیکری را بر زمین نیفکندیم میخواهم در نزد شما کشتی بکیریم تا
معلوم شود قوت کدام یك بیشتر است حضرت فرمود اینور دیدکان کشتی کرفتن لایق
شما نیست بروید خط بنویسید هر یك که خط او بهتر باشد قوت او بیشتر است پس رفتند
هر یك سطری نوشتند اوردند بدست جد خود دادند عرض کردند که ببیند کدام
بهتر است ساعتی در ان تامل کرد نمیخواست که دل یك کدام از ایشان شکسته شود فرمود
اینور دیدکان جد شما امی است چیزی نخوانده است بکیرید این کاغذ را بخدمت پدر ٩٥

٩٥ خود برید تا او میان شما محاکمه کند پس ایشان خط را کرفتند چون روانه خانه شدند
پیغمبر بر خواست از عقب ایشان بخانه فاطمه رفت بعد از زمانی از خانه فاطمه بیرون امد
سلمان فارسی نیز در خدمت انحضرت بود میان من و سلمان نهایت صداقت و دوستی
بود با او کفتم ایسلمان میخواهم بدانم که پدر بزرکوار ایشان در میان ایشان چکونه حکم
خواهد کرد سلمان کفت چون خط را بحضرت امیر ع دادند حضرت تامل کردند و فرمودند
اکر بکویم خط حسن بهتر است خواطر حسین رنجیده میشود و اکر بکویم خط حسین بهتر
است خاطر حسن افسرده میشود لهذا با ایشان فرمودند که ای نور دیدکان بخدمت مادر
خود ببرید تا او در میان شما حکم کند پس ایشان کاغذ را برداشتند بخدمت مادر رفتند
کیفیت حال را بعرض وی رسانیدند حضرت فاطمه ساعتی تفکر نمود و کفت جد بزرکوار
و پدر عالیمقدار ایشان نخواستند که خاطر هیچیك افسرده شود ملالی بدل ایشان رسد
نمیدانم چکنم که خاطر هیچیك شکسته نشود پس کفت ای جانان مادر عقدیکه در کردن
دارم هفت دانه مروارید است من او را بر شما نثار میکنم هر یك از شما از ان مروارید
بیشتر برمیدارید خط او بهتر است پس حضرت فاطمه دست فرا کرد ان قلاده را کسیخت بر
ایشان افشاند حضرت امام حسن ع سه دانه برچید و امام حسین ع نیز سه دانه برچید هر
یك دست دراز کردند که دانه باقی مانده را بردارند ناکاه پروردکار عالم بجبرئیل امر کرد
که در باب حسنین را مکذار که دل هیچکدام ازرده شود جبرئیل در طرفة العین از سدرة
المنتهی نازل شد پر خود را بر ان دانهٔ مروارید زد دانرا بدو نیم کرد هر یك از ایشان نصف
انرا برداشتند پس نصرانی کفت ای پسر معاویه پیغمبر صم نتوانست افسردکی خاطر او را به
بیند علی و فاطمه طاقت نیاوردند که ملال بدل ایشان راه یابد و خدا نخواست که غباری
باینه خاطر ایشان رسد تو ایملعون او را میکشی باین خواری و زاری او را در مجمع
میکذاری اهل بیت او که دختران پیغمبرند اسیر میکنی وای بر تو پس نصرانی از جای
خود بر خواست سر حضرت را برداشته بر سینه خود چسبانید انرا میبوسید میکریست و
میکفت یا حسین اشهد لی عند جدك محمد المصطفی و عند ابیك علی المرتضی و عند امك
فاطمة الزهراء ایحسین کواه باش در نزد جدت محمد مصطفی و پدرت علی مرتضی و مادرت
فاطمه زهرا که من از جملهٔ محبان و دوستان شمایم یزید از سخنان او در غضب شد و کفت
اکر رسول قیصر نبودی تورا میکشتم نصرانی کفت ای بیحیای بی انصاف وای بر توکه

احترام رسول قیصر را میداری از و شرم مینمایی حرمت رسول ملك اکبر را میکذاری
چون فی الجمله قدر و منزلت حسین را دانستی بدانکه کریه در مصیبت او افضل سعادات
و موجب رفع درجات و محو سیئاتست از اعمال صالحه کم عملی مثل ان تواند بود فیاعین
سحی للغریب واسکبی وتعودی سهر الدجی لنعائه ایچشم کریه کن و بریز اشکهای
خود را از برای مصیبت غریب کربلا و عادت کن بیداری شبها را بجهة انچه باو رسیده
از شهادت او و یاران و احبا او وابکی لزینب اذ رایته مجدلا فوق الصعید معفر بدمائه
کریه کن از برای زینب در وقتیکه دید برادر خود را بر روی زمین خون الود افتاده
بود وابکی لزینب اذ رایته مجرحا واحسرتاه لذله و عرائه کریه کن بر زینب در وقتیکه
برادر خود را دید برهنه و جبین مبین او را بر خاك افتاده و بدن او پاره پاره شده و احسرتا
در انوقت از نوحه و زاری زینب لهفی له و الشمر یقطع راسه وخیولهم تجری علی
اعضائه واحزنا از زمانی که شمر سر مبارك انمظلوم را میبرید و و اکربتاه از انوقتی که اسبان
بر جسد او میتاختند والمهر یندبه و یلثم نحره ویقول عادی السرج فی بیدائه قتل
الحسین و هتکت نسوانه وغدا یباح المحتمی بحمائه مرکب او بر روی او میکریست حلقوم
مبارك او را میبوسید بی زین و لجام در بیابان میدوید باواز بلند میکفت کشته شد حسین
و اسیر شدند زنان او و مخدرات سراپرده او را هتك حرمت نمودند هر که در پناه او بود
ریختن خون او و بردن مال او مباح کردید ولا بکینك یابن بنت محمد حتی یذوب القلب
عن اقصائه هر اینه میکریم بر تو ای پسر دختر محمد مصطفی تا دل من کداخته شود سید
علی حسینی نقل میکند که در ایام محرم در مشهد مقدس مجمع تعزیه بود جمعی از شیعیان
در انجا بودند یکی از اصحاب ما مقتل امام حسین را میخواند چون باین حدیث رسید که
حضرت امام محمد باقر عم فرموده است هر که در ماتم امام حسین بقدر پر پشه اب از دیدهای
او بیرون اید حق تعم جمیع کناهان او را بیامرزد اکرچه مانند کف دریاها باشد مرد جاهلی که
خود را عالم میدانست در ان مجلس حاضر بود بعقل ناقص خود اعتقاد تمام داشت کفت این
حدیث نباید صحیح باشد چکونه میتواند شد اینقدر کریه اینقدر ثواب داشته باشد جمعی
وی را از این سخن منع کردند باوی منازعه نمودند او از اعتقاد فاسد خود برنکشت برخواسته
بمنزل خود رفت چون روز دیکر شد کریان کریان بنزد ما امد اظهار ندامت از سخنان خود
نمود و کفت ای برادران چون از نزد شما رفتم شب شد خوابیدم در خواب دیدم که ۹ع

۹ع قیامت برپا شده مردم را در صحرایی جمع نموده اند ترازوی اعمال را او یخته اند صراط
را بر روی جهنم کشیده نامهای اعمال مردم را کشوده اند جهنم را افروخته اند زبانهٔ جهنم
بخروش امده صحرای قیامت بنحوی تفسیده است که هر که پا بر روی میکذارد مغز سرش
بجوش میاید در انوقت تشنکی بر من غالب شد دیدم در جانب راست من حوض کوثر است
مردم با نجا میروند اب میکیرند مینوشند بر لب حوض کوثر دو مرد و یکزن ایستاده مردم را
اب میدادند نور روی ایشان محشر را روشن کرده است اما کریه میکنند جامهای سیاه
پوشیده اند شخصی در نزد من ایستاده بود از وی پرسیدم که ایشان کیستند کفت یکی
از ان دو مرد حضرت فخر کاینات محمد مصطفی است دیکری سرور اولیا علی مرتضی است
ان زن فاطمهٔ زهراست کفتم چرا سیاه پوشیده اند و میکریند کفت مکر نمیدانی که ایام عاشورا
ست و هنکام شهادت شهید کربلاست پس نزد حضرت فاطمه رفتم و کفتم ای دختر سید انبیا
من از جمله شیعیان و دوستان شمایم از تشنکی بهلاکت رسیده ام مرا شربت اب ده انحضرت
از روی غضب در من نکریست و فرمود که تو چکونه از دوستان و شیعیان مایی و حال
اینکه انکار میکنی فضیلت و ثواب کریستن بر نور دیده من حسین شهید مظلوم را حاشا که
من ترا اب دهم باو حشت از خواب بیدار شدم از کفته خود نادم کردیدم استغفار کردم
امدم بنزد شما از شما عذرخواهی نمایم که از تقصیر من در کذرید از این نقل معلوم میشود که
ثواب کریستن بر حسین چه مرتبه است خوشنودی حضرت خیر النسا از کریه کنندکان سید
الشهدا بچه مثابه است کسیکه در این مصیبت عزادار باشد چه نیکیها که در روز قیامت
باو خواهد رسید کسیکه در این مصیبت محزون و کریان نباشد در قیامت امید شفاعت
از صاحبان عزا نباید داشته باشد کر دل نه زیر بار غم این عزا رود در روز بی پای امید
ش زجا رود خواهد چکید داغ از ابتداغ تا بحشر بر سینهای سوختکان تا چهار ود
غم از هجوم غم شده سرکشته هر جا بیچاره دل اکر نکریزد کجا رود داد از جفای دهر چه
نفرین کنم برو حیف است هر جفا که باین بیوفا رود امروز بی سکندر ایوان کربلا
یاجوج غم بکندن سد بلا رود امروز جای جان نتوان در مدینه یافت از بسکه دل
بپرسش صاحب عزا رود امروز داغهای کهن ریش شد که باز خونهای تازه از جکر
کربلا رود مخفی نماناد که از جمله حکایات غم اندوز و واقعات جکرسوز خروج سرور
شهیدان است از مکه وامدن ایشان بزمین محنت قرین کربلا اهل تحقیق از محدثین امامیه

رضوان الله علیهم اینواقعه هایله را باینطریق نقل کرده اند که در ابتداء ورود مسلم بکوفه
چون جمعی کثیر از کوفیان بیوفا با مسلم بیعت کردند اظهار جان فشانی در رکاب امام حسین ع
نمودند مسلم نامه بحضرت نوشت صورت حالرا بعرض رسانید استدعای امدن انحضرت
را نمود لهذا حضرت اراده توجه بسمت عراق فرمود چون اراده ایشان جزم شد بر منبر برامد
خطبه خواند بعد از حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی فرمود ایها الناس بدانید که
حق تعالی مرک را مانند قلاده بر کردن جمیع فرزندان ادم لازم کردانیده و انی اشوق الی اسلافی
من یعقوب بیوسف بدرستیکه من بآباء و اجداد خود مشتاقترم از یعقوب بیوسف پروردکار
از برای مدفن من بقعه شریف اختیار نموده است که بزودی بانجا خواهم رسید و کانی
اری اوصالی قد تقطعت فی ارض المارية کو یا میبینم در این زودی اعضای من در ز
مین کربلا پاره پاره شده باشد بزودی ان اعضای پاره پاره در خطیرهٔ قدس در نزد
جدم رسول الله مجتمع خواهد شد پس هر که خواهد جان در یاری ما در بازد و بسعادت
جاوید فایز کردد در رفیق ما شود بعد از فراغ بمکان خود تشریف بردند زراره بن صالح بنزد
وی امد عرض کرد یابن رسول الله دلهای اهل کوفه با شما است شمشیرهای ایشان با بنی
امیه حضرت بدست مبارک خود بجانب اسمان اشاره کرد ناکاه دیدم درهای اسمان کشوده
شد اینقدر از ملائکه نزول نمود که عدد ایشانرا بغیر از خدا کسی نمیتواند احصا نماید
پس فرمود ای پسر صالح اکر از روی ادراک سعادت شهادت و شوق ملاقات حضرت
رسالت و رضا بقضای جناب احدیت نمیبود با این لشکر با اعدا جهاد میکردیم و لیکن باید
من و اهل بیت و یارانم در ان زمین مبارک شهید شویم در انجا دفن شویم از فرزندان من
بغیر از امام زین العابدین دیکر کسی از قتل رهایی نخواهد یافت پس عبد الله بن عباس
بنزد ان نور دیده ناس امده مبالغه در ترک ان سفر محنت اثر نمود حضرت فرمود یابن عباس
جدم رسول خدا امرا امری فرموده در ان سریست که بعد ازین بظهور خواهد رسید پس
نظر بمبالغه ابن عباس قرار شد که حضرت با جناب احدیت مشورت نماید چون مصحف را
کشود این ایه برامد که کل نفس ذائقة الموت و انما توفون اجورکم یوم القیمة حضرت کفت
انا لله و انا الیه راجعون صدق الله و صدق رسول الله یابن عباس دیکر مبالغه مکن که چاره
از قضای الهی نیست پس ابن عباس کریان کریان بیرون رفت و میکفت و احسیناه
شبیکه اراده کرد صبح ان شب روانه عراق شود محمد بن حنفیه بخدمت وی رسید و ۹۷

۹۷ کفت ای برادر میترسم کوفیان با تو بیوفایی کنند و با تو همان کنند که با پدر تو کردند بیا
فسخ عزیمت اینسفر کن حضرت کفت ای برادر مرا از رفتن اینسفر چاره نیست باید بروم چون
محمد حنفیه مبالغه و اصرار بیحد نمود حضرت فرمود امشب در این باب تاملی کنم صباح تورا
اخبار نمایم چون هنکام سحر شد امر کرد که برادران و خویشان و یاران جمع شدند شتران
را بار کردند اهل بیت را در محملها نشانیدند حضرت نیز سوار شد خبر بمحمد حنفیه رسید
بیتابانه امد عنان مرکب برادر را کرفت و کفت ای برادر تو با من وعده کردی که در این
امر اندیشه بکار بری چرا باین زودی متوجه سفر شدی حضرت فرمود ای برادر چون تو
رفتی حضرت رسالتماب در عالم رؤیا بنزد من امد و فرمود یا ولدی یا حسین اخرج
فان الله قد شاء ان یراک قتیلا ای فرزند من حسین بزودی بیرون رو که خدا میخواهد
تورا در راه خود کشته ببیند محمد کفت انا لله و انا الیه راجعون پس هرکاه باین قصد میروی
زنانرا چرا با خود میبری فرمود حق تعالی میخواهد ایشانرا اسیر ببیند پس محمد با دل بریان
و دیده کریان ان برکزیده عالمیانرا وداع کرد برکشت حضرت بیرون رفت ان روز سیم
ذی الحجه بود که مسلم بن عقیل در همان روز بدرجه شهادت رسیده بود چون اندک
مسافتی از مکه دور شد عبد الله بن عمر مطلع شده خود را در کمال تعجیل بانحضرت رسانید
و کفت یابن رسول الله بعراق خواهی رفت فسخ این عزیمت نخواهی کرد حضرت فرمود البته
باید بروم عبد الله کفت یابن رسول الله بعراق خواهی رفت میدانم شهید خواهی شد من
ترا دیکر نخواهم دید پس بکشا انموضع از جسد مطهر خود را که پیغمبر صلعم مکرر انرا میبوسید
ببینم بتا حضرت ناف خود را کشود ابن عمر سه مرتبه انرا بوسید بمکه معاودت نمود حضرت
با یاران متوجه عراق شد قطع منازل مینمود چون بر سر اب عذیب نزول نمودند حضرت
ساعتی قیلوله نمود کریان از خواب بیدار شد علی اکبر پرسید که ای پدر بزرکوار سبب کریه
شما چیست حضرت فرمود ای فرزند این ساعتی است که خواب در ان صحیح میباشد در اینوقت
در خواب دیدم هاتفی مرا ندا داد که شما سرعت مینمایید بسوی مرک مرک سرعت مینماید
بسوی شما علی اکبر کفت ای پدر ایا ما بر حق نیستیم حضرت فرمود بلی ای فرزند بخدایی که
بازکشت همه بندکان بسوی اوست ما بر حقیم و با حقیم و حق با ما است مخالفان ما بر باطلند
علی اکبر کفت پس از مرک و کشته شدن چه باک داریم حضرت فرمود خدا ترا جزای خیر دهد
ای فرزند نیکوکار چون بمنزل ورد رسیدند حضرت دید که خیمه نصب است پرسید که این

خیمه از کیست گفتند از زهیر بن قیس بمکه رفته بود از مناسك فارغ کشته بکوفه میرود
حضرت او را طلبید در وقتیکه رسول حضرت بنزد ایشان رسید مشغول چیز خوردن
بودند زهیر فی الجمله تاملی کرد زن وی که دیلم دختر عمر بود گفت سبحان الله ای زهیر
فرزند رسول خدا تورا میطلبد تو تامل میکنی زهیر برخواست در نهایت تعجیل بخدمت
سید انام رفت حضرت گفت ای زهیر هیچ سر ان داری که در نصرت ما جان سپاری زهیر
با کمال شادی گفت یا بن رسول الله هزار جان من فدای تو باد مدتهاست که ارزومند
این دولت و شوقمند این سعادت بودم پس زهیر برگشت امر کرد که خیمه اورا برکندند در
جوار سراپرده امام حسین عم نصب نمودند پس بزن خود گفت ای غمکسار و ای همدم
و فادار من بخدمت فرزند رسول خدا رفتم تا جان سپاری کنم تو انچه از مال من میخواهی
بردار مرا بحل کن زن گفت ای زهیر تو میخواهی در خدمت فرزند مصطفی باشی و در قیامت
بموافقت علی مرتضی داخل بهشت شوی من نیز میخواهم که ملازم دختران فاطمه باشم تا
روز قیامت مرا در میان خدمتکاران خود باز جویند ای زهیر من نیز در خدمت تو
میایم و در سلك کنیزان دختر فاطمه داخل میشوم تا انچه بر سر ایشان اید بر سر من نیز اید
زهیر و برا دعا کرد پس با اصحاب خود گفت هر که ارزوی شهادت دارد با من موافقت نماید
هر که میل وطن دارد از من مفارقت کند اکنون از برای شما نقلی میکنم بدانید که من در
عصر رسول الله باتفاق لشکر اسلام رفتم بمحاربه بعضی از کفار که در نواحی دریا ساکن بودند
سلمان فارسی نیز همراه بود چون بر ایشان ظفر یافتیم غنیمت بیشمار بدست اوردیم بسیار
خوشحال شدیم سلمان متوجه ما شد و گفت از اخذ این غنایم بسیار شاد شدید گفتیم بلی
سلمان گفت هرگاه بیبنید که سید جوانان بهشت متوجه جهاداست باید از رفاقت او و
شهادت در راه او شادتر باشید از یافتن این غنایم که در معرض تلف است پس با یاران
وداع نمود باتفاق زوجه خود باصحاب شهید کربلا ملحق شد از انجا میرفتند تا بنزدیك ثعلبیه
رسیدند شخصی از کوفه میامد حضرت تنها بکناری رفته و برا طلبید اخبار کوفه را پرسید
ان شخص گفت بخدا قسم که از کوفه بیرون نیامدم تا دیدم مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه
را کشتند جسدهای ایشان را بر دار زدند سرهای ایشانرا بدمشق فرستادند حضرت گفت
انا لله و انا الیه راجعون پس اولاد عقیل را طلبید این خبر را بایشان رسانید ایشان را
دلداری نمود در معاودت با ایشان مصلحت کرد ایشان گفتند یا بن رسول الله زندگی ۹۸

۹۸ ما بعد از مسلم بچه کار اید بخدا قسم که بر نمیگردیم تا از شربتی که مسلم نوشیده ما نیز
بچشیم چون در ثعلبیه نزول نمودند مسلم را دختری بود صغیره که مصاحب دختر امام حسین
عم بود در اینمنزل بعادت سابق بخدمت انحضرت امد حضرت او را بسیار نوازش کرد و
مراعاتی نمود که هرگز مثل ان واقع نشده بود بسیار در وی مینگریست و دست بر سر وی
میکشید ان صغیره را شکی در دل افتاد عرض کرد یا بن رسول الله امروز با من لطفی میکنی
که فراخور حال یتیمانست کویا پدرم را شهید کرده اند حضرت زار زار گریست فرمود
ای نور دیده من بجای پدر توام و خواهرم زینب مادر تو و دخترانم خواهران تواند و
پسرانم برادران تو دختر مسلم گریان شد فریاد برکشید چون اولاد عقیل و فرزندان
مسلم فغان ان دختر را شنیدند بناله و افغان در امدند عمامها از سر برداشتند نوحه و
زاری اغاز کردند حضرت ایشانرا دلداری نمود پس ساعتی سر در کنار خواهر خود زینب
نهاده در خواب شد ناگاه بیدار گردید اب از دیده مبارکش میریخت زینب گفت ای برادر
ترا چه میشود فرمود جدم را دیدم که میگریست و میفرمود ای حسین رسیدن تو بما نزدیك
شده مرا از گریه جدم گریه دست داد پس اهل بیت همه گریستند و روانه شدند در
اینمنزل حضرت اصحاب و یاران را جمع کرد و فرمود کوفیان با ما بیوفائی کردند مسلم را شهید
کردند مرا کاری در پیش افتاده ناچارم لهذا شما از من بحلید هر کس خواهد از ما مفارقت
کند بر او حرجی نیست جمعی که از جهة طمع دنیوی با انحضرت رفیق شده بودند در
راه وفا ثابت قدم نبودند از استماع ان خبر رفتند حضرت با فرزندان و برادران و خویشان
و یارانی که در طریق محبت باوفا بودند باقی ماندند حضرت بیاران و دوستان فرمود ای
برادران شما را نیز دستوری دادم بهر جا خواهید بروید همه یکبار گفتند یا بن رسول
الله هزار جان ما فدای تو و خاك پای تو باد اگر امروز مار و از تو بگردانیم فردا چگونه بر
روی جدت نگاه کنیم بکدام دیده در روی پدر بزرگوارت را توانیم نگریست حاشا
و کلا ای فرزند سید الانام که ما از تو مفارقت کنیم تا جانهای خود را در راه تو در بازیم و
خونهای خود را بخونهای مبارك شما امیخته سازیم پس حضرت ایشانرا دعا کرد از انجا روانه
شدند در بطن عقبه نزول نمودند اما چون خبر بابن زیاد رسید که امام حسین عم متوجه
سمت عراق است انملعون حر بن یزید ریاحی را با هزار سوار مکمل و مسلح از کوفه بیرون
فرستاد و گفت باید سر راه بر حسین و اصحاب او بگیرید نگذارید که از طرفی بیرون

رود حر باان لشکر راه بادیه پیش گرفتند امام حسین عم را مطلبید ند حضرت در بطن عقبه
نزول فرموده بود که مرد پیری از بنی مکرمه بخدمت حضرت رسید حضرت ازو خبر کوفه
را پرسید انمرد عرض کرد یابن رسول الله بخدا سوکند نیروی مکر بسوی شمشیر و نیزه
اینك ابن زیاد لشکری انبوه بطلب تو در بادیه پراکنده کرده از قادسیه تا نزدیك این صحرا
لشکر فرو کرفته حضرت فرمود اینها بر من پوشیده نیست ولیکن اطاعت امر الهی واجب است
پس از انجا بار نموده در شراف نزول نمودند سحر از انجا روانه شدند چون وقت ظهر رسید
لشکر حر ظاهر شد حر باسپاه خود در عین شدت گرما در برابر لشکر فرزند سید انبیا امدند
صف بر کشیدند چون ان منبع جود و سخا از لشکر حر اثار تشنکی مشاهده نمود امر کرد اصحاب
خود را که ایشان و چارپایان ایشان را اب دهند خود بنفس شریف متوجه شد تا ان لشکر
ضلالت اثر با اسبان واستر سیراب کردیدند ایبرادران کسی که اب عطا کرده دشمن جان
را بحشر تشنه پسندد کجا محبانرا پس حضرت فرمود که مهتر این لشکر کیست و نام او چیست
حر پیش امد باواز بلند گفت السلام علیك یابن رسول الله ورحمة الله و برکاته نام و نسب
خود را گفت حضرت بعد از جواب سلام فرمود یا حر النام علینا ایحر بیاری ما امده یا بحرب
ما حر سر بزیر افکند و کفت یابن رسول الله پسر زیاد مرا فرستاده که نکذارم باز کردی با
بطرف دیکر روی بلکه ملازم تو باشم تا در دروازه کوفه حضرت کفت لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم پس حضرت باز نکریست وقت نماز بود فرمود ایحر وقت نماز پیشین است
فرو دای باقوم خود نماز کذار من نیز باقوم خود نماز کذارم حر کفت یابن رسول الله کسی
را شکی نیست که تو مقتدای زمانی و پیشوای جمله اهل جهان شما پیش بایستید تا هر دو
لشکر در عقب شما نماز کذارند پس هر دو لشکر فرو دامدند باامام حسین عم نماز کذاردند
بعد از نماز شترسواری در رسید نامه از ابن زیاد اورد بدست حر داد حر انرا کشود
خواند بحضرت امام حسین داد حضرت خواند مضمونش این بود که در هر موضع که نامه من
بتو رسد حسین را در انجا موقوف دار در منزلی که از اب و کیاه دور باشد و بر او فرو دار
حضرت چون بر مضمون نامه مطلع شد فرمود ای حر اراده تو چیست عرض کرد یابن رسول
الله بنحوی که از جانب ابن زیاد مامورم چنان خواهم کرد حضرت فرمود من هرکز باین ذلت
رضا نخواهم شد امر نمود که محملها را بر شتران بستند اصحاب سوار شدند حضرت نیز سوار
شد چون خواستند بر کردند لشکر مخالف بر سر راه امده مانع شدند حضرت فرمود ۹۹

۹۹ یا حر ثکلتك امك ماتر ید ایحر مادرت بعزای تو بنشیند از ما چه میخواهی حر کفت یابن
رسول الله اکر دیکری نام مادر مرا میبرد البته متعرض مادر وی میشدم اما در حق مادر
تو بغیر از تعظیم و اکرام سخنی بر زبان نمیتوانم اورد پس کفت یابن رسول الله در کار تو
حیران و فرو مانده ام زیرا که اکر متعرض شما نشوم از پسر زیاد میترسم و اکر مباشر حرب شما
شوم از رسول خدا شرم دارم که در روز قیامت در نزد پروردکار چه جواب کویم پس حر
پنهان از سپاه خود نزد امام حسین امد و کفت ای فرزند سید انام دست حر بریده باد که تیغ
بر روی تو کشد و دیده اش برکنده باد اکر بخیانت در تو نکرد من در این راه هیچ سنك
و کلوخی نکذشتم مکر اینکه اوازی بکوش من میرسید که مرا به بهشت بشارت میدادند
در وقتیکه این را شنیدم با خود کفتم که مادرت بعزایت بنشیند ای حر تو بحرب فرزند
پیغمبر میروی بشارت بهشت میشنوی پس کفت یابن رسول الله مصلحت در انست که حال
ماهمراه شما میایم چون مقداری راه بروییم فرود اییم شما بهانه اینکه حرم همراه هست در
موضعیکه از لشکر دور باشد فرود ایید چون مردمان بخواب روند شما برخیزید بار کنید
بهر طرف که خواهید بروید بصحت و سلامت چون روز شود معلوم کردد که شما رفته اید
ما برخواهیم کشت حضرت و برادعا کرد سوار شده هر دو لشکر بایکدیکر میرفتند چون
مقداری راه طی نمودند بطریق معهود فرود امدند چون شب در امد لشکر حر بخواب
رفتند امام حسین برخواسته بایاران خود روی براه نهادند شبی بود در نهایت ظلمت و
تاریکی در ان شب راه کم کردند از هر طرف میرفتند راه نمییافتند نمیدانستند بکجا میروند
حضرت از اهل بیت و مخدرات دور افتاده بود در عقب مانده اهل بیت و زنان چون
از کم کردن راه مطلع شدند همه مضطرب و پریشان کردیدند جناب زینب خاتون از شتر
داران پرسید که برادرم کجاست یکی کفت در اینجا نیست نمیدانم بکجا رفته اهل بیت همه
کریان شدند که ناکه از عقب اواز ذو الجناح امد ز ظلمت شب دیجور شان صباح امد
حضرت امام حسین پیدا شد اهل بیت را کریان دید ایستاده اند القصه همچنان حیران و
سرکردان میرفتند تا صبح دمید راه روشن شد ناکاه مرکب امام حسین عم بر زمین هولناکی
رسید ایستاد هر چند تازیانه بر وی میزد کام از کام بر نمیداشت حضرت از شترداران
پرسید که هیچکس میداند نام این زمین چیست یکی عرض کرد یابن رسول الله این زمین
را ارض ماریه خوانند حضرت فرمود نام دیکر دارد کفتند اری این موضع را کربلا نیز کویند

حضرت گفت الله اکبر ارض کرب و بلا و موضع سفك الدماء معجلا این زمین محل کرب
و بلاست موضع ریختن خون ماست برودی ففی هذه یا قوم قتلی ومصرعی وهتك حریمی
عاجلا لا موجلا ایقوم این زمینی است که موضع کشته شدن من و محل افتادن بدن من
خواهد بود این زمینی است که اهل بیت مرا بزودی در اینجا اسیر و برهنه خواهند کرد
و فی هذه تضحی الرءوس علی القفا یسیرها الاقوام لن یتمهلا و در این زمین سرها بنیزه
خواهد شد انرا شهر بشهر دیار بدیار خواهند گردانید و فی هذه تبقی علی الارض صرعا
بلا کفن تلقی ولن تتغسلی و در این زمین بدنهای ما بخواری و زاری بیغسل و کفن
بروی صحرا افتاده خواهد بود گرنام این زمین بیقین کربلا بود اینجا نصیب ما همه کرب
و بلا بود اینجا بود که تیغ بر ال نبی کشند اینجا بود که ماتم ال عبا بود کار مخدرات من اینجا
تبه شود پشت مبارزان من اینجا دوتا بود ریزند در مصیبت من اب چشم خویش هر مرغ
ماهی که در اب و هوا بود پس حضرت پای مبارك از مرکب گردانید همانجا فرود امد چون
قدم مبارك وی بخاك کربلا رسید زمین کربلا از رنك زرد شد و غبار زردی از وی
برخواست بر گیسوی امام حسین نشست پس حضرت زنان و خواهران و فرزندان را
طلبید همه را نزد خود جمع کرد ساعتی بنظر حسرت در ایشان نگریست زار زار گریست
و گفت خداوندا ما عترت پیغمبر توایم ما را از حرم رسول تو بیرون اوردند بر ما ظلم کردند
خدایا تو داد ما را از ایشان بگیر پس ام کلثوم گفت ای برادر این چه بادیه هولناکی است که
از ان خوف عظیمی در دل ما جا کرده حضرت فرمود بدانید که من در وقت عزیمت صفین
با پدرم امیر المومنین باین زمین رسیدیم پدرم فرود امد سر در کنار برادرم حسن نهاد
ساعتی بخواب رفت من بر سر بالین وی نشسته بودم ناگاه از خواب بیدار شد زار زار
میگریست برادرم عرض کرد یا ابتا شما را چه شد که از خواب گریان بیدار شدید پدرم
فرمود در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود از خون حسین من در ان میان افتاده دست
و پا میزند فریاد میکند کسی بفریاد او نمیرسد پس روی بمن کرد و گفت یا ابا عبد الله کیف
تکون اذا وقعت فیها الواقعة ایفرزند چگونه خواهی بود هرگاه ترا در این وادی واقعه
هایله دست دهد گفتم صبر خواهم کرد بجز صبر چاره ندارم پس حضرت امر کرد که خیمهای
اهل بیت را نصب کردند اهل بیت را در انجا فرود اوردند در روایتی رسیده که بعد از
انکه حضرت با یاران وی در انجا قرار گرفت حضرت با اهل قادسیه و سایر اعرابی که در ان ۱۰۰

۱۰۰ حوالی بودند مالك زمین کربلا بودند طلبید فرمود ایقوم من با فرزندان و برادران
و یارانم در این زمین شهید خواهیم شد قبور ما در این مکان خواهد بود بعد از این شیعیان
ما از اطراف و اقطار عالم روی بر این زمین مبارك خواهند داشت گروه گروه از راههای
دور بزیارت ما خواهند امد جمعی کثیر از ایشان مجاورت من اختیار خواهند نمود میخواهم
این زمین را بمن بفروشید تا من انرا بر ایشان وقف کنم ان قوم قبول نمودند حضرت زمین
کربلا را بمبلغ خطیری خرید وقف نمود اما چون خبر بابن زیاد رسید که امام حسین ع
و اصحاب او در ارض ماریه نزول نموده اند انملعون نامه نوشت بحضرت که یزید بمن نوشته
است یا بیعت از تو بگیرم یا با تو محاربه کنم چون ان نامه بحضرت رسید انرا خواند بینداخت
چون رسول ابن زیاد طلب جواب نامه نمود حضرت فرمود ما له عندی جواب فقد حقت
علیه کلمة العذاب این نامه را در نزد من جوابی نیست سزای او جز کلمه عذاب چیزی
نیست چون رسول ابن زیاد صورت حال را بوی رسانید اتش خشم انملعون مشتعل گردید
مصمم حرب فرزند رسول شد پس عمر بن سعد را طلبید او را تکلیف بحرب امام حسین ع
کرد انملعون در ابتدا اباء و امتناع نمود اخر بطمع ایالت ری و طبرستان قبول کرد و گفت
میدانم حرب فرزند رسول خدا در دنیا موجب عار و در عقبی موصل نار است اما حکومت
ری وحب جاه دیده بصیرت مرا کور کرده پس انملعون عذاب ابدی و شقاوت سرمدی
را اختیار نموده با پنج هزار نامرد روانه کربلا شد پس پسر زیاد بمسجد امده امر کرد که همه
مردمان کوفه جمع شوند بر منبر برامد و گفت ایقوم شما مید انید که ال ابوسفیان با دوستان
خود چه نوازشها میکنند و با دشمنان خود چه سیاستها بعمل میاورند اینك دشمن یزید
حسین ابن علی ابن ابیطالب بکربلا رسیده هر که خواسته باشد بجوایز و انعامات یزید فایز
شود باید بمحاربه وی رود از منبر بزیر امد در خزانه را گشود شروع کرد ببذل مال اکثر
انقوم نابکار دین را بدنیا فروختند پی در پی بنزد انملعون میامدند قدری از جیفه دنیا
میگرفتند بحرب امام زمان و حجت خداوند دیان روانه کربلا میشدند اول کسی که بعد از
عمر سعد بیرون رفت شمر ذی الجوشن بود که با چهار هزار کافر بیدین روانه کربلا شد
و شبث بن ربعی با چهار هزار کس رفت و محمد بن اشعث با هزار کس رفت بعد از ین
یزید بن رکاب با دو هزار سوار رفت القصه ابن زیاد پی در پی لشکر روانه میکرد تا روز
ششم محرم در کربلا سی هزار لشکر جمع شد بلکه در بعضی اخبار رسیده که صد هزار نفر

از کوفه وشام ومخالفان خون اشام درکربلا جمع شدند در برابران شاه کم سپاه فرو دامدند
ابن سعد عمر بن حجاج را با پانصد نفر بر سراب فرات فرستاد که مانع اب فرات شدند چون
تشنکی بر اهل بیت واصحاب ان امام غریب غالب شد فریاد العطش العطش از اطفال برامد
حضرت امام حسین عم برخواست بعقب خیمه مخدرات برامد از پشت خیمه رو بقبله سه کام
برداشت فرمود اینموضع را بکنید چون اندکی کندند چشمه اب شیرین خوشکوار پیدا شد
حضرت بااهل بیت ویاران از ان اب اشامیدند چارپایان رانیز سیراب کردند پس ان چشمه
ناپدید شد دیکر کسی اثر ازان ندید چون این خبر با بن زیاد رسید نامه بعمر سعد نوشت که
شنیده ام امام حسین در بیابان چاه میکند باید برسیدن نامه من کار بروی سخت کیری
و مجال برو تنك کنی اکراین کار از دست تو بر نمیاید منشور ایالت ری که بنام تو نوشته ام باز
فرست سپه سالاری لشکر را بشمر ذی الجوشن کذار چون ان نامه با بن سعد رسید مصمم
حرب امام حسین عم شد این واقعه در روز هشتم ماه محرم بود حضرت امام حسین عم از
ان واقعه اطلاع یافت کس بنزد ابن زیاد فرستاد که من میخواهم باتو ملاقات کنم سخنی چند سعد
بکویم انملعون قبول نمود باحفص پسر خود ویك غلام از لشکر جدا شد حضرت نیز باعباس
وعلی اکبر از یاران جدا شده درمیان دو لشکر بایکدیکر ملاقات کردند پس حضرت از برای
اتمام حجت فرمود ویلك یا بن سعد اما تتقی الله الذی الیه معادك اتقاتلنی و انا ابن من علمت
وای برتو ای پسر سعد ایا نمیترسی از خدایی که بازکشت تو بسوی اوست ایا بامن مقاتله
میکنی میدانی که فرزند کیستم بیا از این اندیشه ناصواب درکذر ابن سعد کفت یا اباعبد الله
میترسم خانه مرا خراب کنند حضرت فرمود من از مال خود برای تو خانه بهتر بنا کنم کفت میترسم
مزرعه مرا بکیرند حضرت فرمود من مزرعه از مال خود در حجاز بتو دهم که چند برابر ان ارزد
انملعون سر بزیر افکند هیچ نکفت حضرت دید موعظه در ان سنکین دل اثر نمیکند فرمود
ذبحك الله علی فراشك و لا غفرلك یوم الحشر خدا ترا در میان رخت خواب بقتل رساند در
اخرت ترا نیامرزد امیدوارم که بعد از من بمراد نرسی پس عنان مرکب را کردانید بجانب
اصحاب خود مراجعت نمود اما چون شمر ذی الجوشن از ملاقات امام حسین عم و ابن سعد
مطلع شد بپسر زیاد اعلام کرد که میان حسین و ابن سعد ملاقات واقع میشود تدبیرها میکنند
چون این خبر با بن زیاد رسید اتش غضب انملعون مشتعل شد نامه نوشت با بن سعد که
ترا بمحاربه حسین فرستادم نه بمصاحبت شنیده ام که بایکدیکر ملاقات میکنی او کس ۱۰۱

۱۰۱ بقبایل میفرستد مدد میطلبد اکر همین روز بحرب او مشغول نشوی تراو هر که با تو است
بسیاست رسانم چون ان نامه با بن سعد رسید خائف شد فی الحال سوار شد با تمامی لشکر
رو بحرب امام حسین عم نهاد این واقعه در روز پنجشنبه نهم ماه محرم بود در انوقت امام حسین سر
بزانوی خود نهاده بخواب رفته بود چون خروش لشکر مخالفان و نعره سواران بلند شد
قعقعه صلاح پدید امد زینب خواتون بخدمت برادر امد از خواب بیدار کرد و از صورت
حال اکاه حضرت فرمود ایخواهر در اینوقت خواب دیدم که جدم محمد مصطفی و پدرم علی
مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی بنزد من امدند و کفتند ایحسین در این
زودی بنزد ما خواهی امد زینب کریان شد حضرت ویرا تسلی داد پس برادر خود عباس
را طلبید و کفت برو بنزد اینقوم ایشان را راضی کن که محاربه را اقرار بفرداد هند امروز
امشب مهلت طلب کن چراکه شب جمعه است شاید مراسم طاعت و طایف اوراد من در این
شب برقرار ماند وداع عبادت پروردکار بجا اوردم که من پیوسته مشتاق وخواهان عبادت
و بندکی خدا بوده ام یکشب را برای مناجات وتضرع بدرکاه قاضی الحاجات غنیمت میشمارم
حضرت عباس بکنار لشکر ابن سعد امد فریاد برکشید که ایقوم جکرکوشه رسول خدا امشب
را از شما مهلت میطلبد چنان میداند که این شب بازپسین از عمر اوست میخواهد وداع
عبادت و طاعت پروردکار خود نماید ابن سعد مضایقه نمود شمر ذی الجوشن نعره زد که
شما را امان نیست یکبار از لشکر ابن سعد خروش برامد که این چه سخت دلیست اکر کافری
از شما مهلت طلبد امان میدهید اخر این جکرکوشه پیغمبر شما است از شما یك شب جمعه از
برای عبادت پروردکار مهلت میطلبد شما امتناع مینمایید از خدا بترسید و از خلایق
شرم کنید چون ابن سعد صورت حال چنان دید درمیان لشکر ندا کرد که حسین واصحابش
را امشب مهلت دادیم لشکر ابن سعد همانجا فرود امدند ونکهبانان برکماشتند چون شب
درامد حضرت امر کرد که خیمهای حرم را متصل بیکدیکر زدند جمیع برادران وخویشان
و اصحاب را جمع کرد خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواند فرمود الحمد لله علی السراء
و الضراء اما بعد بدرستیکه من هرکس را از اقارب و اصحاب خود باوفاتر و نیکوتر یافتم
مجزاکم الله عنی خیرا خدا شما را از من جزای نیکو دهد بدانید که من امشب شما را مرخص
کردم بیعت خود را از کردن شما برداشتم در اینوقت ظلمت شب عالم را فرو کرفته از هر
طرفی که خواهید بیرون روید پس برادران و فرزندان و خویشان برخواستند عرض

کردند یابن رسول الله ما دست از دامان تو بر نمیداریم نمیخواهیم که بعد از تو زنده باشیم
و بعد از تو زندگانی بکار ما نمیاید تا در پیش روی تو جان خود را نثار نکنیم دست بر
نمیداریم جان را چه قدر است که بر تو فدا نکنیم سر را چه مقدار باشد که نثار خاک پایت
نکنیم ما یم خاک کویت تا جان ز تن براید اولاد مسلم برخواستند و گفتند یابن رسول
الله هرگاه ما از تو مفارقت نماییم در پیش خدا چه گوییم در نزد جدت چه بهانه جوییم و در
نزد پدرت علی مرتضی و مادرت خیر النساء چه جواب گوییم بخدا قسم که تا جان خود را در
یاری تو نسپاریم و خون خود را در قدم تو نریزیم از تو جدا نمیشویم پس مسلم بن عوسجه
برخواست و گفت ای فرزند سید اخر الزمان اگر بدانم که هفتاد مرتبه کشته و سوخته میشوم
خاکستر مرا بر باد میدهند از تو جدا نمیشوم پس چگونه مفارقت میکنم حال انکه یک کشته
شدن بیش نیست بعد از ان سعادت جاوید زهیر بن قیس برخواست و گفت اگر دنیا
همیشه برای من باقی میبود کشته شدن را در راه تو بر بقای ابدی اختیار میکردم چه جای
اینکه زندگانی دنیا بیش از چند روز نیست بخدا سوگند که من میخواهم هزار بار کشته
شوم و زنده شوم و هزار بار جان را فدای تو و اهل بیت تو کنم و بریر بن حصین برخواست
و گفت یابن رسول الله خدا بر ما منت نهاده که در پیش روی تو جهاد کنیم و اعضای ما پاره
پاره گردد تا جد تو روز قیامت شفیع ما باشد هر یک از سایر یاران باوفا ازین قبیل گفتگو
نمودند در انوقت حضرت فرمود ان کنتم کذلک فانظروا الی قصورکم و منازلکم فی الجنة اگر
شما در محبت ما چنین راسخید مضایقه از جان خود نمیکنید پس حال ببینید منازل منیعه
و قصرهای رفیعه و درجات عالیه خود را در بهشت حضرت بدست مبارک اشاره فرمود
چون یاران نگاه کردند پردهای حجاب از پیش روی ایشان برداشته شد حور و قصور
و منازل و مقامات خود را که زبان از وصف ان عاجز است هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی
نشنیده بخاطر احدی خطور نکرده دیدند حضرت امام حسین ع بدست مبارک خود منزل
هر یک را بوی نشان داد چون یاران الحالترا مشاهده کردند همه مشتاق شهادت گردیدند
تیر و نیزه و خنجر را بجان میخریدند و از ان متاثر نمیشدند و بنحوی مسرور و فرحناک گردیدند
که در ان حال مطایبه و مضاحکه میکردند بریر بن حصین همدانی گفت من هرگز در ایام
جوانی مایل بلعب و مطایبه نبودم و حال از بس مسرورم مایل بمطایبه و لعب شده ام پس
حضرت همه را فرمان داد که بمنازل خود رفته در ان شب مشغول عبادت و طاعت ۱۰۲

۱۰۲ پروردگار شوند پس همه سعادتمندان بمنزل خود برگشتند همگی گرسنه و تشنه روی
نیاز بدرگاه کریم بی نیاز اورده بتضرع و مناجات بدرگاه قاضی الحاجات و ذکر الهی و
درود حضرت رسالت پناهی مشغول شدند امام مظلوم مستغرق دریای عبادت رب
الارباب گردیده گاهی در تضرع و گاهی در مناجات بود زمانی را بتقدیس و تسبیح پروردگار
صرف مینمود ساعتی در گریه و زاری بود لحظه بناله و بیقراری گهی قیام نمودی و گه
سجود و رکوع ادای نافله میکرد با خضوع و خشوع گهی بیان حدیث فراق میفرمود
گهی بگوشه از تاب درد میاسود گهی بدیده حسرت بخواهران میدید گل فراق ز گلبن
از دختران میچید القصه در همه انشب ناله و اه لب تشنگان کربلا باوج سما میرفت اشک
حسرت غریبان بادیه رنج و عنا بر روی زمین جاری بود واحسرتا من لیلة یقتل فی صبیحتها
قرة عین الرسول و تسبی اولاد فاطمة البتول و او یلا ازشبیکه صبح ان کشته میشود فرزند
سید انبیا اسیر میشوند دختران فاطمه واکربتاه من لیلة فی یومها تنتشر نجوم السموات العلی
علی الارض المادیة بالاجساد العاریة واحسرتا ازشبیکه دررو زان ریخته میشوند ستارگان
اسمان عزت بر زمین کربلا با بدنهای برهنه و امحنتاه من لیلة عند ارتفاع ظلمتها تقطع
اعضاء سادات الانام و عظماء اهل الاسلام بسیوف اهل الشرک و الاثام و امحنتاه ازشبیکه
در حین زایل شدن ظلمت پاره پاره میشود اعضاء اقایان بنی ادم و بزرگان جمیع عالم بتیغهای
ارباب کفر و ظلم چه گویم ابرار در انشب بر غریبان کربلا چه گذشت چون سحر شد
حضرت را لحظه خواب ربود گریان از خواب بیدار شد اهل بیت را جمع نمود فرمود در
خواب دیدم سگانی چند بر من حمله کردند در ان میان سگ ابلقی بود که او زیاده از دیگران
بر من حمله میکرد گمان دارم که قاتل من پیس باشد ناگاه جدم حضرت رسول با فوجی از ارواح
مقدسه در نزد من پیدا شدند جدم فرمود اینور دیده من و ای مظلوم ترین فرزندان من
ای انکه در اسمانها معروفی بشهید ال محمد اینک ساکنان عالم بالا و مقربان ملاء اعلی
باستقبال روح تو امده اند انتظار تورا میکشند تعجیل کن تا امشب نزد ما افطار کنی با انحضرت
ملکی بود که شیشه سبزی داشت حضرت فرمود ایحسین این فرشته ایست که با شیشه سبز
از جانب پروردگار امده چون تو شهید شوی خون ترا در این شیشه سبز کند نگاه دارد
پس اهل بیت اغاز گریه و ناله کردند حضرت ایشانرا وداع مینمود فرزندان را در پیش
خود نشانده هر یک را میبوسید روی بر سینه یک یک مینهاد از دل پرخون زار زار

مینالید و میفرمود دلم بر شما میسوزد با وجود اینکه غریبانید بعد از من یتیم خواهید شد
هنوز وقت یتیمی شما نرسیده بحرم محترم خود و خواهران سفارش اطفال را مینمود میفرمود
بعد از من مگذارید کسی ایشان را ازار کند مراعات ایشان را منظور دارید زینب خاتون
و ام کلثوم چون این سخنان را از ان غریب مظلوم شنیدند شیون بر اوردند و میگفتند کاش
ما امروز شربت مرگ مینوشیدیم تو را با این حالت مشاهده نمودیم جد ما محمد مصطفی از
دنیا رحلت نمود پدر ما علی مرتضی شربت شهادت چشید مادر ما فاطمه زهرا از ما مفارقت
نمود برادر ما حسن مجتبی بزهر الم شهید شد تو یادگار ایشان بودی پشت و پناه ما مظلومان
و محرم ما محرومان بودی حال ما را از خود نا امید میگردانی چون تو بروی محرم ما که خواهد
بود ما را از این دیار غربت که بروضه رسول الله خواهد برد حضرت چون اضطراب ایشانرا
دید قطرات عبرات از جویبار دیده بارید فرمود اگر میگذاشتند مرا باستراحت خود را بمهلکه
نمیافکندم زینب خاتون گفت این بیشتر ما را محروم میکند که راه چاره از تو منقطع گردیده
ناچار تن بمرگ داده ما را در میان اهل نفاق میگذاری پس دستهای خود را بلند کرد
و گلگونه خود را خراشید گریبان طاقت طاق کرد مقنعه از سر کشید بیهوش افتاد ان امام
غریب برخواست سر خواهر را بر دامن گرفت پس بهوش امد فرمود ایخواهر مهربان بقضای
الهی راضی باش بدانکه همه اهل اسمانها و زمینها شربت ناگوار مرگ خواهند چشید پدر
و مادر و برادر من شهید شدند همه از من بهتر بودند زنهار که چون مرا شهید بینید رخساره
مخراشید مقنعه از سر مکشید گریبان چاک مسازید القصه حضرت اهل بیت را فی الجمله تسلی
داده تهیه سفر اخرت را راست کرد چون روز دمید از بطن اسمان ندائی رسید که یا خلیل
الله ارکبوا ای لشکر خدا سوار شوید که وقت شهادت و هنگام ربودن گوی سعادت رسید
امام مظلوم بانگ نماز گفت اصحاب جمع شدند تیمم کردند حضرت با اصحاب نماز گذارد بعد
از نماز رو بجانب اصحاب کرد فرمود گواهی میدهم که امروز بغیر از امام زین العابدین همگی
شهید خواهیم شد از مصیبت و مذلت دنیای فانی خلاصی خواهیم یافت هنوز اصحاب
مشغول اوراد بودند که اواز کوس حربی از لشکر مخالف برامد صدای شیهه اسبان بلند
شد سواره و پیاده لشکر ابن سعد مکمل و مسلح بمیدان امدند ندای هل من مبارز در
دادند چون شاه کم سپاه این حالت را مشاهده نمود امر کرد که موالیان و یاران سوار شدند همه
در نهایت شوق رو بمیدان کارزار نهادند صفوف قتال طرفین اراسته شد حضرت ۱۰۳

۱۰۳ امام حسین بخیمه درامد عمامه رسول خدا بر سر نهاد دراعه حضرت را پوشید شمشیر
انحضرت را حمایل کرد اسب حضرت را سوار شد در برابر لشکر مخالف امد از برای اتمام
حجت گفت ای اهل کوفه و شام شما را بخدا سوگند میدهم که میدانید من نبیره محمد
مصطفی ام و سبط رسول خدا پدرم علی مرتضی است که مولای هر مؤمن و مؤمنه است
و ساقی حوض کوثر مادرم فاطمه خیر النساست جده ام خدیجه کبری است که پیش از همهٔ
زنان عالم ایمان اورد برادرم حسن مجتبی عمم جعفر طیار است عم پدرم حمزه سید الشهدا
است میدانید این عمامه رسول خداست که بر سر من است این دراعه سید انبیاست که
در بر منست این شمشیر ان والاجاه است که حمایل کرده ام این اسب خاصه انحضرتست که سوار
شده ام الم تعلموا انی ابن بنت محمد و والدی الکرار للدین کملا ایا نمیدانید که من
پسر دختر پیغمبر شماام پدر من حیدر کرار است که دین را کامل گردانید فهل سنة غیر
تها ام شریعة و هل کنت فی دین الاله مبدلا ایا من تغییر سنت یا شریعت کرده ام یا تبدیل
دین خدا نموده ام یا حلال او را حرام کرده ام اخر نه پیغمبر شما مرا مکرر بوسیده بارها فرموده
است حسین منی و انا من حسین و مکرر فرموده که حسنین اقایان جوانان بهشتند جمعی کثیر
از ان قوم بیشرم و حیا فریاد براوردند که ایحسین انچه میگوئی حق و صدق است حضرت
فرمود پس بچه سبب خون مرا حلال میدانید ابی که دد و دام و یهود و نصاری از ان میاشامند
از من و دختران و طفلان رسول الله باز میگیرید در این اثنا صدای طفلان و زنان بناله
و زاری بلند شد حضرت از استماع زاری ایشان متاثر گشت و گفت لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم پس حضرت بعباس و علی اکبر فرمود بروید با ایشان بگوئید که بعد از ساعتی
چند شما بسیار خواهید گریست حال در گریه تعجیل مکنید چون عباس و علی اکبر پیغام
امام را بان بیکسان رسانیدند لابد و ناچار خواموش شدند پس باز بان گروه بیحیا گفت
بگذارید که من برگردم بحرم جد خود معاودت نمایم دختران پیغمبر شما را از غریبی و
بیکسی در اورم اخر شما دعوی میکنید که از جمله اهل اسلام و پیروان سید انامیم اما
فیکم یا ایها الناس راحم لعترة اولاد النبی و ضیل ایمردم اخر رحم کننده و مهربانی
نیست با اولاد پیغمبر ص در میان شما ءاقتل مظلوما وقد ما علمتم بان لیس لی فی العالمین
عدیل مرا بظلم و ستم شهید خواهید کرد و حال انکه دانسته اید امروز مانند من در روی
زمین نیست الیس ابی خیر الوصیین کلهم اما انا للطهر النبی سلیل ایا پدر من بهترین

اوصیا نیست یا من فرزند پیغمبر شما نیستم اما فاطم الزهراء امی ویلکم وعمای ایضا جعفر
وعقیل ایا فاطمه زهرا مادر من نیست ایا جعفر طیار و عقیل دو عم من نیستند دعونی
ار دماء الفرات و دونکم لقتلی فعندی للظماء علیل بکذارید تا من بسراب فرات دوم
متعرض من مشوید که جکرم از تشنکی کباب شد طفلان من بیتاب کردیدند پس انقوم
بیحیاد ر جواب کفتند فنادوه مهلا یابن بنت محمد دع ماتقول یابن ابی تراب واکذرید
این سخنان را ای پسر ابوطالب فلیس الی ماتبتغیه سبیل نیست از برای تو راهی بانچه
مطلبی لانتوکل حتی نسقیك کاس الموت دست از تو بر نمیداریم تا شربت مرك بچشی
پس در انوقت ابن سعد تیری در کمان نهاد و کفت ای اهل کوفه وشام شاهد باشید اول
کسی که تیر بلشکر امام حسین انداخت من بودم پس ان تیر را بجانب امام حسین افکند
چون انملعون تیر انداخت بیکدفعه جمیع ان کافران تیرها را بر کمان کذاشته بجانب انحضرت
انداختند کم کسی از اصحاب حضرت در ان تیرباران مجروح نشد پس حضرت دست فرا کرد
محاسن مبارك خود را کرفت در انوقت پنجاه وهفت سال از عمر شریف انجناب کذشته بود
و کفت شدید شد غضب الهی بر یهود در وقتی که کفتند عزیر پسر خدا است شدید شد
خشم پرورد کار بر نصاری در حینی که کفتند مسیح فرزند خدا است شدید خواهد شد
سخط خداوند جبار بر اینکروه اشرار که فرزند پیغمبر خود را بقتل میرسانند پس حضرت
فرمود حجت خدا را بر شما تمام کردم حال بغیر از صبر و شکیبایی دیکر چاره ندارم با عدم
سامان وقلت انصار واعوان با قلیلی از بزرکواران و نیکوکاران با شما جهاد میکنم میدانم که
همکی شهید خواهیم شد توکل بر خدا کردم شما انچه خواهید بکنید پس مرکب را بر کردانید
بنزد اصحاب خود امد دل بر محاربه نهاد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل کربا تنافی محنة ال الرسول افضل الذخایر و السعادات و صیر میاه
قطرات عبراتنا فی مصیبة اولاد البتول اشرف القرب و الطاعات واعد لاهل البکاء والعویل
فی بلیة سبط رسول الجلیل نعما یکل عن ضبطها الافهام و البصائر و هیاء لاهل الصراخ و
الانین فی ذریة بن سید المرسلین ما لا عین رات و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب خاطر
نور قلوبنا بالاحزان والهموم فی مصایب عترة المصطفی و شرح صدورنا بالاشجان والغموم
فی نوایب ذریة المصطفی ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له شهادة بجعلنا من اولی

الولایة و القربی وتدخلنا فی اهل الکرامة والزلفی ونشهد ان محمدا سید البرایا و اولاده
اشرف الناس فی الاخرة و الاولی و کبرائهم فی الدنیا و العقبی السلام علیك یا مولای
یا ابا عبد الله لقد عظمت الرزیة و جلت المصیبة بك علینا و علی جمیع اهل الاسلام السلام
علیك یا علی بن الحسین الذبیح الطعین السلام علی علی بن الحسین زین العابدین المکروب
الحزین السلام علی الانصار المجاهدین والاقرباء المقاتلین و الاحباء المستشهدین السلام
علی زینب التقیة و علی سکینة المسبیة السلام علی فاطمة و رقیة السلام علی الایتام المجفیة
و علی النساء المخفیة السلام علی البنات الهاشمیة و علی السادات العلویة السلام علی جمیع
امن سفك دمه فی الارض الماریة و علی جمیع من بکی او حزن فی هذه الرزیة السلام علی
زوار الحسین بکربلاء و علی المجاورین فی حرمه و الساکنین فی جواره من الاموات و
الاحیاء ورحمة الله و برکاته اه اه من مصیبة تنضج الاکباد والکلی اه اه من مصیبة نزاعة للشوی
اه اه من مصیبة ادمعت عیون العوام واحرقت قلوب الخاص و العام اه اه من مصیبة تضج عنها
الوحوش فی الوکنات وتنوح علیها الطیور فی الوکرات اه از مصیبتی که دیدها از ان کریان
سینها بریان جانها در غم دلها در اندوه و ماتم قدسیان از ان مدهوش و ساکنان عالم
بالا بغصه هم اغوش متمکنان منابر قدس نوحه سرا متوطنان خطایر انس سیاه پوش در اینعزا
انسان در اطراف زمین لوای تعزیه برافراشته جنیان در نواحی کربلا ناله برداشته چه
ماتمست که در شهر بند ایجاد است جهان از اینغم ومحنت مصیبت اباد است کدام چشمی
است که از مصیبت فرزند رسول کریان نیست چه دلیست که در ماتم جکر کوشه بتول بریان
نیست همین نه اهل زمین از غمش فغان دارند غم ان بود که براش در اسمان دارند
قیامتی شده بر پا میان جن و پری که میکنند ز داغش تمام نوحه کری کدام شهر است
در عالم که در ماه محرم لباس ماتم در بر نمیکنند کدام طایفه است از بنی ادم که در این ایام
خاك غم بر سر نمیکنند مکدر است زمین و زمان در این ایام بهم بر امده خلق جهان
ز خاص و ز عام از چشم تر چه سیل که بر دشت در کذشت از مردمك مپرس که ابش
ز سر کذشت دریای از زوکه کنار و میان نداشت با موجهای کریه چه زود از نظر کذشت
بادی که میوزد زتف اه حسرت است شد عرض بر یدر که چها بر پسر کذشت امروز بوی
خوش شنوم از دم صبا بر رزمکاه شاه شهیدان مکر کذشت امد خزان غم چمن عیش
در کذشت در هم درید نسخهٔ غم پردهٔ جکر عیش و نشاط بر دل از باب سر دشد

اذا ذكرت نفسي مصاب احبتي بضل فوادي والحشا يتقلقل هركاه متذكر مصايب
اقايان خود ميشوم دلم بدرد ميايد ولرزه بر اعضاي من ميافتد فاوطان قلبي بالهموم ملاقة
وباب سرور القلب بالهم مقفل منزلهاي دل من محل هموم شده در فرح و شادي بر روي
من بقفل اندوه بسته شده ولم انسها بنت الحسين سكينة تشير الي عماتها وهي تسئل
اياعمتا اللاصاغر ذبحوا ومابال قومي بالصوارم قتلوا اه فراموش نميكنم سكينه دختر امام
حسين ع را در حالتي كه ميكريست از عمه خود ميپرسيد كه اي عمه چه رو داده كه طفلان
ما را ذبح كردند و مردان ما را كشتند اياعمتا اللحرائر سلبوا وماذنبا حتي نهان ونذلل
ايعمه چرا زنان را برهنه كردند چرا ما را خوار و ذليل نمودند اياعمتا هذا الحسين علي
الثرى سليب الردى من حوله الطير يحجل ايعمه اين حسين پدر من است كه بيرداو عمامه
بر روي خاك افتاده مرغان بر بالاي او پرواز ميكنند از بعضي ثقات مسموع شد كه وقتي
جمعي از شيعيان در يكي از اقصا بلاد هندوستان بوديم ماه محرم داخل شد چون با اهل
انديار امير شي نداشتيم مطلع از مذهب و طريقه ايشان نبوديم خوف داشتيم كه در ميان
ايشان بعزاداري شاه شهيدان مشغول شويم لهذا اقرار داديم كه روز عاشورا بصحراي
دوري رويم از اهل انديار دور شويم در انجا لواي تعزيت برافرازيم اشك خون الود
بر رخسارها روان سازيم خود را داخل تعزيت داران حسين ع كنيم بنابر تمهيد روز
عاشورا از در دروازه بيرون رفتيم داخل صحرا شديم ديديم اهل انديار از مرد و زن
دران صحرا ميان خاك نشسته اند سرهاي خود را برهنه نموده خاك برميدارند بر سر ميريزند
نالهاي زار زار از دل افكار ميكشند اشك حسرت خونبار از ديده بر رخسار ميافشانند
يكي از ايشان پرسيديم كه سبب اين عمل چيست كفت همانا كه شما از اهل اين ديار نيستيد
و خبر از واقعهٔ كه در اين روز شده نداريد امروز روزيست كه سيد و اقاي ما را شهيد
كرده اند امام و پيشواي ما را بتيغ بيدريغ در صحراي كربلا از پا در اورده اند ما كه اينرا
شنيديم افتاب نوراني در نظر ما ظلماني و روز روشن در پيش ما تيره و تار كرديد لباسهاي
خود را چاك نموديم سرهاي خود را برهنه كرديم خود را در ميان ايشان افكنديم خاك بر
سر ميكرديم فرياد مينموديم كه امام و اقاي شما امام و اقاي ما نيز هست سيد و مقتداي شما
سيد و مقتداي ما نيز هست بسياري از ايشان بر سر ما جمعيت نمودند شورش و غوغايي
شد كه ديد مروزكار نديده و هيچكس مثل ان نشنيده نزديك بود كه جميع مردم هلاك ۱۰۵

۱۰۵ شوند اي برادران اين مصيبتي است كه از زمان خلقت ادم و عالم تا حال هيچكس مثل ان
نديده كريست از روي حزن و اندوه اسمان و ريخته شد در مصيبت وي اشكهاي
ديزان ءانسي حسينا للسهام رمية وخيل العدى بغيا عليه تجول ايا فراموش خواهم
كرد حسين را در حالتيكه او را تيرباران كردند وايا فراموش خواهم كرد او را در حالتيكه
بر جسد وي اسبان دشمنان جولان ميكردند كفاه علوا في البرية انه لاحمد والطهر البتول
سليل از براي بزركي و علو شان و مرتبه او همين كافيست كه نبيرهٔ محمد مصطفي و فرزند
فاطمه زهراست وما كل جد في الرجال محمد ولا كل ام في النساء بتول هر جدي محمد
مصطفي نميتواند بود و هر مادري فاطمه زهرا نميشود بنفسي واهلي عافر الخد حوله
لدى الطف من ال الرسول قبيل جان و اهل من فداي او باد در حالتيكه بر زمين كربلا
افتاده و رخساره مبارکش بر خاك چسبيده و در دور وي بسي از كشتكان اولاد رسول
افتاده بودند كان حسينا فيهم بدر هالة كواكبها حول السماك حلول وجسد حسين در
ميان كشتكان افتاده بود مانند ماهي و اجساد ساير شهدا مانند ستاركان بودند كه در
اطراف ماه جمع شده بودند قضى ظامئا والماء طام بصده شرار الورى عن ورده و تقول
شهيد شد تشنه و حال انكه اب بسيار بود لكن اشرار او را از برداشتن و اشاميدن منع
ميكردند وحزوا وريد السبط دون وروده وغالته من ايدي الحوادث غول وبجرد
ورود او بكربلا حلقوم و ورا بريدند وچه جنايتها كه كافران در بوصفت با او كردند بنفسي
اخت السبط تعلن ندبها على ندبها محزونة و تقول فداي خواهر حسين شود جان من
در حالتيكه پي در پي ناله و نوحه ميكرد و در نهايت اندوه ميكفت اخي يا هلالا غاب بعد
طلوعه وحاق به عند الكمال افول اي برادر و اي ماهي كه طالع شدي بدرجه كمال و
غروب كردي ايقتل ظمانا حسين وجده الى الناس من رب العباد رسول كجا رواست
كه حسين تشنه كشته شود و حال اينكه جد او رسول پروردكار است و حجت جميع خلايق
وال رسول الله في دار غربة وال زياد في القصور نزول اهل بيت رسول خدا در
ديار غربت حيران و ال زياد در قصرها در كمال عزت نشسته اند وال علي في القيود
سواجب اذا ان منسور بكته نكول وال ابي سفيان في عز دولة تسير بهم تحت البنود خيول
فرزندان مرتضي علي در غل و زنجير محبوسند و از زحمت و مرض سفر رنكهاي ايشان
متغير است و چون بيماري و شكسته خواطري از ايشان بناله در ايد همه زنان بكريه و

زاری میایند و او لادابی سفیان در نهایت عزت و دولتند وسوار اسبان وعلمها بالای
سر ایشان نصب شده باینطریق حرکت میکنند علیك ابن خیر المرسلین تاسفی وحزنی
وان طال الزمان طویل ای فرزند بهترین پیغمبران حزن بر تو بسیار است و زمان اندوه
من طویل است در کامل الزیارة از حضرت صادق روایت شده که روزی بجمعی از اصحاب
خود فرمود که هیچیك از شما جغد را مشاهده نمود است عرض کردند او هرگز در روز ظاهر
نمیشود ظهور او منحصر است بشب حضرت فرمود اگاه باشید و بدانید که جغد همیشه در
معموره و ابادی میبود تا انکه حضرت امام حسین عم را شهید کردند قسم یاد نموده که دیگر
در ابادی جا نکند بغیر از خرابها در موضعی دیگر نماند پس روزها همیشه محزون و
غمگین است اکل و شرب نمیکند چون شب داخل شود بر حسین نوحه میکند تا صبح از
حارث اعور مرویست که حضرت امیر المومنین عم فرمودند پدر و مادرم فدای تو باد ای
حسین مقتول در کربلا بخدا قسم که گویا میبینیم انواع وحوش را که گردنهای خود را بجانب
قبر او کشیده اند بر او گریه میکنند از شب تا صبح نوحه میکنند پس هرگاه امر او چنین باشد
باید شما ای بنی ادم بر او جفا نکنید از حضرت صادق عم مرویست که فاطمه همیشه از برای
حسین گریه میکند با او ست هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار ملائکه
کروبیان که او را یاری میکنند بر گریستن و گاهی صیحه میکشند که جمیع فرشتگان
اسمانها از استماع ان گریه و زاری بناله میایند و از گریه کردن ساکن نمیشوند تا پیغمبر میاید
بنزد او میگوید ای دختر اهل اسمانها را بگریه در اوردی ایشان را از تسبیح و تقدیس الهی
باز داشتی ساکت شو تا ایشان مشغول تسبیح و تقدیس شوند بدرستیکه خدا انچه باید بکند
خواهد کرد نیز از انحضرت مرویستکه حضرت امام زین العابدین عم چهل سال بر پدر
بزرگوار خود گریست در اینمدت روزها صایم میبود شبها بعبادت قیام مینمود وقت افطار
میشد غلام انحضرت طعام حاضر میکرد عرض میکرد که ای اقا افطار کنید حضرت نگاه با طعام
میکرد و میفرمود قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا فرزند رسول خدا
تشنه کشته شد امثال این عبارت را تکرار میفرمود و میگریست تا انطعام با اشك چشم مبارك
او مخلوط میشد همچنین بود حال او وقتیکه اب از برای او حاضر میکردند همیشه این شیوه
انحضرت بود تا شرفیاب جوار الهی شد و بملاقات اباء طاهرین خود رسید از محنت دنیای
دون فارغ شد از این اخبار و امثال ان معلوم میشود هرکه در مصیبت حسین گریه ع ۱۰

ع ۱۰ کند یاری حضرت بتول زهرا نموده وهواداری جناب سید الساجدین کرده پس
بر دوستان خانواده احمد مختار وهواداران حیدر کرار لازم است که در ایام تعزیه خود را
از گریه دریغ ندارند باید گریه کنند کان بر حسین بدانند که گریه ایشان اعظم مثوبات
و اقرب قربانست چه کم است عملی که موازی ان باشد بسا عاصی تبه روزگار که از گریه
بر فرزند سید ابرار امرزیده و رستکار شده و چه نامهای سیاه که از اشك دیدگان سفید
گردیده ایخوشا چشمی که او گریان او ست وی همایون دل که ان بریان او ست
نمیدانم با وجود انچه بامام حسین رسیده از محن و مصیبات با وجود انچه وعده داده اند
گریستن بر او از مثوبات دیگر چرا شیعیان کوتاهی در گریه میکنند چه عذری باقی
میماند از برای ایشان در گریستن ماعذر مثلی یوم عاشورا اذا لم ابك ال محمد و انوح
چیست عذر من هرگاه در روز عاشورا نگریم و نوحه نکنم ام کیف لا ابکی الحسین وقد
غدا شلوا بارض الطف و هو ذبیح چگونه گریه نکنم بر حسین وحال انکه کشته و پاره پاره
بر زمین کربلا افتاده بود والطاهرات حواسر من حوله کل بنوح و دمعها مسفوح مخدرات
سراپرده عصمت بر دور او نوحه میکردند اشك حسرت از دیده میباریدند هذی تقول
اخی و هذی والدی ومن الرزیة قلبها مقروح یکی میگفت ای برادر دیگری میگفت
ای پدر بزرگوار از مصیبت تو دلم مجروح است اسفی لذاك الشیب وهو مخضب بدمائه
والوجه فیه قروح واویلا از ان محاسن سفید که بخون خضاب شده بود واویلا از ان
رخساره مبارك که مجروح شده بود ولفاطم تبکی علیه بحرقة وتقبل الوجنات وهی تصیح
الیوم مات محمد یا والدی والطهر موسی والمسیح و نوح واحزناه از برای فاطمه دختر
امام حسین در حالتیکه روی پدر خود را میبوسید زار زار میگریست و میگفت ای پدر
امروز جدم محمد وفات یافته و امروز موسی و عیسی و نوح از دنیا رحلت نموده اند
الیوم ادم فی العزاء وعرسه حوا وقد جل المصاب جموح امروز ادم و حوا در عزا مشغولند
وامروز مصیبت عظیمی روی داده الیوم تبکیك السماء بادمع مثل الدماء اسفا و تکسف
یوح امروز اسمان بر تو خون میگرید و خورشید منکسف شده است لهفی علیه مرملا
بدمائه ومن السوافی کفنته الریح واویلا از جسد مطهر انمظلوم که در خون غلطیده بود
و باد از ریگ بیابان او را کفن نموده بود لهفی لراس بن النبی محمد کالبدر من فوق
السنان یلوح واویلا از سر پسر محمد که در بالای نیزه مانند ماه شب چهارده میدرخشد

و الطاهرات علی المطایا حسر تغدو العدات علیهم و تروح و حرمهای محترم او برهنه
بر شتران سوار بودند و دشمنان اذیت و مشقت بایشان میرسانیدند ایبرادران در امثال
این حکایت و مصایب بر خانواده جناب مظهر العجایب باید شیعیان در گریستن کوتاهی
نکنند بدانند که گریه ایشان ضایع نخواهد شد مرویست که حضرت صادق فرمودند محبوب
ترین چشمها در نزد خدا چشمی است که گریه کننده بر حسین باشد و بهترین گریها نزد او
گریه بر حسین است هر که گریه بر حسین کند یاری فاطمه کرده است و هواداری رسول
الله نموده و حقوق ما اهل بیت را ادا کرده هر چشمی در روز قیامت گریانست مگر چشمی که
بر جدم حسین گریسته باشد در روز قیامت اثار فرح و سرور بر روی گریه کننده حسین
ظاهر میشود ملائکه ایشان را بشارت دهند اهل محشر در جزع و فزع باشند ایشان ایمن
و مردم در محاسبه ایشان در سایه عرش الهی در جوار حسین عم خواهند بود و با او هم
کلام باشند ملائکه نزد ایشان خواهند امد و خواهند گفت برخیزید داخل بهشت شوید
ایشان ابا خواهند نمود خواهند گفت ما از صحبت حسین و مجلس او دست بر نمیداریم حور
العین بنزد ایشان پیغام خواهند فرستاد که بیایید ما مشتاق شماییم ایشان مطلقا متعرض
نمیشوند و اعتنا نمینمایند بسبب سرور و کرامتی که بایشان رسیده از صحبت سید جوانان
بهشت چگونه میتواند شد که شیعیان و محبان در ماتم حسین از گریه کوتاهی نمایند و حال
اینکه جن و ملک و وحش و طیر از این مصیبت محزون و گریانند گو یا حکایت مرغان در
ماتم فرزند سید اخر الزمان بگوشت نرسیده مستمع باش تا بشنوی که در ماتم انمظلوم بمرغان
چه رسیده مرویست که در ان زمان اهل دغا و کوفیان بیوفا باره جور و جفا سر و بلند
قامت شهید کربلا را از پا در اوردند داغ مصیبت بر جگر عالمیان نهادند جسد انور او را
در ارض ماریه افکندند خون از او جاری بود ناگاه مرغ سفیدی رسید خود را بران
جسد شریف افکند در ان خون مبارک غلطید خود را خون الود نمود پرواز کرده خون
از او میچکید در اثناء راه بمرغانی چند رسید که بر شاخهای درختان نشسته ابواب غموم
بر روی خود بسته و بالحان مختلفه نغمه پرداز بودند انمرغ خون الود بایشان گفت یا ویلکم
اتشغلون بالملاهی و ذکر الدنیا و المناهی و الحسین بارض کربلا فی هذا الحر علی الرمضاء
ظامیء مذبوح و دمه مسفوح ای وای بر شما مشغول لهو و لعب در فکر دنیا و امور باطله اید
و حال اینکه در این گرما فرزند رسول خدا را تشنه شهید کردند بدن او را بر یک ۱۰۷

۱۰۷ تفسیده افکندند خون از او جاریست پس انمرغان بجانب کربلا پرواز کردند چون بانجا
رسیدند بدن امام حسین را دیدند بر روی زمین بیسر افتاده بی غسل و کفن در ان
صحرا مانده قد سفت علیه السوافی بادها بر جسد او میوزید خاکها را بر روی وی میافشانید
و بدنه مرضوض قد هشمته الخیول بحوافرها بدن مبارکش پامال سم ستوران شده زواره
وحوش القفار و حوش صحرا فوج فوج میامدند زیارت انغریب میکردند و ندبته جن
السهول و الاوعار جنیان معموره و بادیه بر دور او حلقه ماتم زده بودند قد اضاء التراب
من انواره خاک کربلا از نور جسد منور خورشید فلک امامت روشن شده و ازهر الجو من
ازهاره از تلألؤ بدن مطهر انماه برج سعادت درخشنده گردیده چون مرغان انحالترا
مشاهده نمودند همه بفریاد و فغان امدند خود را بر خون انشهید افکندند میغلطیدند
بعد از ان هر یک بناحیهٔ از نواحی زمین پرواز نمودند تا اهل انموضع را از شهادت امام
حسین عم خبردار نمایند از قضا مرغی از انمرغان بجانب مدینه پرواز نمود خود را بحرم محترم
رسول الله رسانید بر دور مرقد منور انحضرت میگردید خون از بالهای ان میچکید باواز
بلند فریاد بر میکشید که الاقتل الحسین بکربلا الاذبح الحسین بکربلا اگاه باشید ای اهل
مدینه که کشتند حسین را در کربلا اگاه باشید ای ساکنان دیار یثرب زمین که ذبح کرده
شد حسین در کربلا از حضرت صادق عم مرویست که مرغی خون الود وارد مدینه شد
بر سر دیوار خانهٔ فاطمهٔ صغرا دختر امام حسین عم نشست اغاز نوحه نمود فاطمه چون او را دید
فریاد بر کشید زار زار میگریست این ابیات را میخواند نعب الغراب فقلت من تنعاه و یلک
یا غراب یعنی مرغی صیحه کشید گفتم وای بر تو ایمرغ خبر مرگ کرا اورده قال الامام فقلت
من قال الموفق للصواب گفت خبر مرگ امام را اورده ام تا گفتم کیست ان امام گفت امامی که
توفیق صواب یافته ان الحسین بکربلا بین الاسنة والقراب بدرستیکه حسین در کربلا
در میانهٔ ضربتهای نیزها و شمشیرها واقع شد فابکی الحسین بعبرة ترج الاله مع الثواب
پس گریه کن بر حسین اگر امید ثواب از خدا داری قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن
التراب گفتم ایمرغ پس تو خبر مرگ حسین را اورده گفت بتحقیق که حسین در میان خاک
ارام گرفت ثم استقل به الجناح فلم یطق رد الجواب پس بال انمرغ بیحس و حرکت شد دیگر
طاقت نداشت که جواب بگوید فبکیت مما حل بی بعد الدعاء المستجاب پس بسبب این
مصیبتی که بمن رسیده زار زار گریستم بعد از دعایی که در درگاه الهی مستجاب شد خبر شهادت

بدر را باهل مدینه داد بعضی از مخالفین گفتند اینداختر سحر ال عبد المطلب را تازه کرد
بعد از اندك زمانی از عراق اوازهٔ شهادت ان زبدهٔ افاق بدیار یثرب وحجاز رسید مخالفان
دانستند که انچه فاطمه خبرداده بود راست بود نیز مرویست که مرغی از انمرغان وارد یکی
از بساتین مدینه شد بر درختی نشست خون از و میچکید باواز حزین مینالید ان بستان
از شخص یهودی بود او دختری داشت کور و کنك و زمین کیر و مجذومه بانواع مرضها
مبتلا او را بان باغ اورده بود خود باعتبار عارضه که باو روداده بود بمدینه رفت اندختر را
درانجا کذاشت میسر نشد که شب به بستان معاودت کند اندختر بسبب تنهایی او را خواب
نمیبرد ناکاه اواز ناله انمرغ بکوش او رسید اندختر خود را بر زمین غلطانید تا پای اندرخت
که مرغ بر سر او نشسته بود رسانید هر زمان که انمرغ مینالید اندختر هم باو از حزین
ناله میکرد ناکاه از انمرغ قطره خونی بر یك چشم اندختر چکید چشم او بینا شد قطره دیکر بر
یك چشم دیکر افتاد ان نیز روشن شد باز قطره بر دست او چکید دست او صحت یافت قطرهٔ
دیکر بر پای او چکید پای او شفا یافت همچنین قطرات بسیار از خون چکید هر قطره بر
عضوی از اعضای او رسید بمجرد رسیدن انعضو صحت مییافت تا جمیع اعضای او صحیح
شد از همه مرضها شفا یافت ببرکت خون سید الشهدا چون صبح طالع شد پدر او داخل باغ
شد دختر پدر اید در ان باغ تفرج کنان مانند سرو خرامان و ماهی تابان ان یهودی پرسید
که مرا دختری بود علیله و بیمار در این باغ قدرت بحرکت نداشت خبری از و داری
اندختر کفت و الله منم دختر تو چون یهودی ان سخن را شنید افتاد بیهوش شد بعد از زمانی
بهوش امد کیفیت حالرا از و پرسید دختر حقیقهٔ واقعه را بیان کرد پس ان یهودی باتفاق
دختر بپای اندرخت امد مرغی را دید بر شاخی نشسته از سوز دل مینالد یهودی کفت
ایمرغ فرخ فال همایون بال قسم میدهم ترا بخدایی که ترا افریده است که با من تکلم کن
و کیفیت حال خود را بیان نما که این واقعه چیست و این خون کیست انمرغ بقدرت الهی
از جهة هدایت ان یهودی بتکلم امد کفت من با جمعی دیکر از مرغان در وقت ظهر و شدت
کرما بر درختی جا کرفته بودیم که مرغی در رسید و کفت ایها الطیور اتاکلون و تتنعمون
و الحسین فی ارض کربلا فی هذ الحر علی الرمضاء مطروح و راسه مقطوع و علی القناة مرفوع
ایمرغان شما در اکل و شرب بنغمه مشغولید وحال اینکه حسین در کربلا باین شدت کرما
بر زمین تفسیده افتاده سر او را بریده بنیزه کرده اند و نساوه سبایا و بناته حفاة عرایا ۱۰۸

۱۰۸ زنان او را اسیر نمودند دختران او را برهنه و عریان دستکیر کردند ما که این را
شنیدیم بجانب کربلا روانه شدیم چون بان وادی رسیدیم دیدیم جسد ان مظلوم بر خاك
افتاده غسله من دمه از خون خود غسل داده شده و کفنه الرمل السافی علیه و کفن او ریك
بیابانست والتراب کافوره خاك کربلا کافور او بود و شیبه خضیب بدمه محاسن مبارکش
بخون خضاب شده بود پس ما فغان و زاری نمودیم خود را بخون او افکندیم خون الوده
کردیم هر یك بجانبی پرواز نمودیم من باینجا افتادم یهودی این را شنید تعجب نمود و کفت
اکر حسین بر حق نمیبود جد او پیغمبر نمیبود این کرامت از خون او ظاهر نمیشد پس ان
یهودی شهادتین بر زبان جاری نمود مسلمان شد مخفی نماند از جمله وقایعی که باعث
ملال خاطر دوستان فرزندان رسول خدا و موجب کلال روح و روان هواداران جکر
کوشه بتول است واقعه شهادت حر بن یزید ریاحی است با شهادت برادر و پسر و غلام
او و شهادت زهیر بن حسان اسدی و کیفیت ان باین طریق است که چون جناب سید الشهدا
اقامه حجج شافیه بر انقوم بیحیا نمود هیچ تاثیر در قلوب قاسیه ایشان نکرد لهذا حضرت ناچار
دل بر حرب نهاد چون صفوف حرب از طرفین اراسته شد حر نزد ابن سعد امد کفت ایعمر
تو با این مرد جنك مینمایی کفت بلی در این قتال تن بسیار بیسر میشود دست بسیار بریده
میکردد حر کفت فردا جواب رسول خدا را چه میکویی عمر کفت اکر اختیار با من میبود بقول
او راضی میشدم و لیکن امیر شما راضی نمیشود پس حر از وی اعراض کرد بجای خود
امد بیهانه اب دادن اسب از لشکرکاه بیرون رفت متوجه لشکر امام حسین عم شد مخالفانرا
کمان رسید که بکارزار به امام میرود لرزه بر اندام وی افتاده بود دل در برش میطپید
بنحوی که هر که در پهلوی او بود او از او را میشنید مهاجر بن اوس باو رسید چون حال
و برا مشاهده نمود کفت ای حر تو در هیچ معرکه خائف و هراسان نبودی تو از جمله شجاعان
نامدار و دلاوران روزکاری این چه حالتست که در تو مشاهده میشود حر کفت ای برادر
مرا خوف نیست و لیکن خود را میان بهشت و دوزخ میبینم متفکرم که امر من بکجا انجامد
ناکاه نعره بر کشید که بهشت را اختیار کردم پس تازیانه بر مرکب زد مرکب را تاخت بنزد امام
حسین امد پیاده شد دست بر سر نهاد رکاب انحضرت را بوسه داد روی بسم مرکب سرور
شهیدان کذاشت و کفت یابن رسول الله التوبه التوبه منم که ابتدا سر راه بر تو کرفتم نکذاشتم
برکردی دلهای دوستان ترا رنجانیدم ولیکن نمیدانستم این کافران با شما چنین خواهند کرد

چون طغیان ایشان بر من ظاهر شد بخدمت شما امدم ایا توبه من قبول است یا نه شما مرا بحل
فرمایید از تقصیرات من در گذرید حضرت چنانکه سوار بود دست مبارك خود را بر سر و
روی حر مالید فرمود توبه تو قبول است من ترا بحل کردم از تو راضی شدم خدا از تو راضی
باشد حر عرض کرد یابن رسول الله در این شب پدر خود را در خواب دیدم که بنزد من
امد و گفت ایفرزند این روزها بکجا رفته بودی گفتم رفته بودم سر راه بر امام حسین گیرم
پدرم فریاد برکشید و گفت واویلا ای پسر تورا با فرزند رسول خدا چه کار اگر میخواهی
در عذاب جهنم مخلد باشی برو با او حرب کن و اگر میخواهی رسول الله در قیامت شفیع تو
باشد در بهشت جاودان همسایه پیغمبر باشی برو یاری او کن با دشمنان وی جهاد کن
اما چون مصعب برادر حر دید که برادرش اخرت را بر دنیا گزید اسب برانگیخت بنزد حر امد
و گفت ای برادر خضر راه من شدی من هم با تو موافقت کردم توبه نمودم بخدمت امام حسین
امدم تا فردا هر دو گواه یکدیگر باشیم با هم بشفاعت پیغمبر داخل بهشت شویم حر برادر را
بنزد فرزند ساقی حوض کوثر اورد امام با او ملاطفت نمود نوید نعیم ابدی بوی داد پس
عرض کرد یابن رسول الله مرا اجازت ده که ابتدا من بحرب کافران روم حضرت فرمود ایحر
تو مهمان مایی صبر کن تا دیگران مبادرت بحرب نمایند حر گفت ایفرزند رسول خدا اول کسی
که سر راه بر تو گرفت من بودم میخواهم اول کسی که یاری تو کند من باشم مبالغه بسیار
در این باب کرد تا حضرت وی را مرخص کرد حر خوشحال شده مرکب را بجولان در اورد
بمیدان کارزار امد او شجاعی بود نامدار که او را در کارزار برابر هزار سوار میکردند
در معارك بسی رایت فتح و ظفر برافراشتی چون نزدیك لشکر مخالف رسید فریاد برکشید که
ای اهل کوفه مادران شما در عزای شما نشینند فرزند رسول خدا را بنزد خود طلبیدید
شمشیرها بر روی او کشیدید اب فرات را که یهود و نصاری میاشامند از و منع کردید
نمیدانم در روز قیامت جواب پیغمبر را چگونه میدهید خدا شما را در قیامت از تشنگی
نجات ندهد عمر سعد دید که حر بمیدان امده بیاری حسین مضطرب و لرزان شد صفوان
بن حنظله را طلبید او از معارف و مشاهیر شجاعان عرب بود بوی گفت برو حر را نصیحت کن
او را از یاری حسین منحرف کن اگر قبول نکند و برا بقتل رسان صفوان برابر حر امد و گفت
از عقل تو بعید است که دست از یزید برداری روی با امام حسین اوری حر گفت وای
بر تو ایغافل از خدا بیخبر یزید مردیست فاسق و فاجر امام حسین فرزند سید انبیا و بنده ۱۰۹

۱۰۹ شایسته خدا است که تزویج مادر او در بهشت شده جبرئیل گهواره او را جنبانیده محمد
مصطفی او را ریحانه خود نامیده کجا روا است که کسی دست از چنین کسی بردارد در وی
باو لا درزنا او ردای ملعون تو هم این را میدانی و لیکن حب جاه دیده بصیرت تو را پوشیده
حق را انکار میکنی صفوان چون این سخن را از حر شنید در غضب شده نیزه حواله سینه
حر کرد حر نیزه بر نیزه وی افکند نیزه او را پاره پاره کرد خدا را یاد نمود بسنان نیزه او را از
صدر زین در ربود بر سر دست اورد و برابلند کرد بنحویکه هر دو لشکر او را دیدند انگاه
بر زمینش زد که استخوانهایش ریزه ریزه شد خروش از هر دو لشکر برامد صفوان سه
برادر داشت چون حال برادر را چنان دیدند هر سه یکبار بر حر حمله کردند حر نامدار
حضرت پروردگار را بعظمت یاد کرد مرکب را بجولان در اورد نعره از جگر برکشید کمر
یکی را گرفت از صدر زین در ربود چنانش بر زمین زد که گردنش بشکست دیگری را تیغ
بر فرق زد که مانند خیارش بدو پاره ساخت دیگری روی بهزیمت نهاد حر از عقب وی
مرکب تاخت نیزه بر پشتش زد که سر سنان از سینه اش بیرون امد از اسب در گردید جان
بمالکان دوزخ سپرد پس حر رو بجانب امام حسین ع نهاد و گفت یابن رسول الله ارضیت
عنی ایفرزند رسول خدا ایا از من راضی شدی مرا بحل کردی حضرت فرمود نعم و انت
حر کما سمتك امك اری از تو راضی شدم تو ازادی چنانکه مادرت تورا نام نهاده یعنی
از اتش جهنم ازاد خواهی بود پس حر روی بمیدان نهاد خود را بر قلب لشکر زد یك حمله
چهل نفر از ان کافران بر خاك انداخت از هر طرف که رو میاورد از کشته پشته میساخت
هر جانب که متوجه شدی سواره و پیاده از پیش او گریختی بسی از شجاعان و ابطال معرکه
کارزار را بر خاك مذلت میانداخت اخر نامردی اسب اورا پی کردند دلاور پای پیاده
بحرب در امد بضرب شمشیر دمار از انقوم نابکار بر میاورد اما چون حضرت امام حسین حر
را پیاده دید که در دریای حرب غوطه ور گردیده یکی از یاران خود فرمود که حر را در باب
مرکبی بوی رسان ان شخص مرکبی تندروی بحر رسانید حر سوار شد بر جماعتی که در
گرد وی در امده بودند حمله کرد جمعی را بقتل رسانید برخی را متفرق ساخت اراده کرد که
بجانب امام حسین ع اید که هاتفی ندا داد که یا حر این تذهب ایحر بکجا میروی حوران منتظر
قدوم تواند حر که این بشارت را شنید روی بجانب امام حسین ع کرد گفت یابن رسول الله
بنزد جدت میروم پیغامی داری بوی رسانم حضرت گریان شد و گفت ایحر خوش باش که

ماهم از عقب رسید بهم درانوقت خروش از یاران امام حسین برامد صدای کریه اهل بیت
بلند شد پس حر خود را بلشکر مخالف زد اینقدر حرب کرد که نیزهٔ او ریزه ریزه شد پس
شمشیر از نیام برکشید در دریای حرب غوطه ور کردید بر فرق هرکه زدی او را بدو پاره
کردی کاهی حمله بر میمنه میکرد و زمانی بر میسره و کاهی بر قلب لشکر میتاخت نزدیك
شد که لشکر ابن سعد متفرق شوند شمر ملعون بانك بر سپاه زد که یکبار بروی حمله کنید
لشکر مخالف یکبار از جای حرکت کردند کرد اکرد و یرا فرو کرفتند از اطراف وجوانب زخم
بروی میزدند ان شجاع نامدار میزد ومیکشت و میجوشید و میخروشید ناکاه ملعونی نیزهٔ
بر سینهٔ حر زد که سینهٔ و یرا شکافت خون ازان جاری شد حر از مرکب در کردید فریاد بر
اورد که یا بن رسول الله ادرکنی ایفرزند رسول خدا مرا دریاب حضرت مرکب برانکیخت
بر قلب لشکر ابن سعد زد ایشان رامتفرق ساخت حر را از میان ایشان در ربود بنزد اصحاب
خود اورد هنوز رمقی از حیات او باقی بود و خون از رکهای او میریخت حضرت سر و
یرا در کنار خود نهاده باستین مبارك غبار از رخساره وی پاك میکرد میفرمود لنعم الحر
حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح خوشابحال تو ای حر بن ریاحی که چون شیری
و قتیکه نیزها بحرکت میایند و نعم الحر اذنادی حسین فجاد بنفسه عند الصباح خوشابحال
حر در هنکامی که حسین رانداداد و بنزد وی امد جان خود در راه او نثار کرد فیارب
اضفه فی جنان وزوجه من الحور الملاح ایخدا او را داخل بهشت کن حوریان نیکو منظر را
بتزویج وی در او ر حر دیده باز کرد سر خود را در کنار امام حسین عم دید تبسمی کرد و کفت
ایفرزند رسول الله از من راضی شدی حضرت فرمود همچنانکه من از تو راضیم خدا از تو راضی
باد پس جان را بجان افرین تسلیم کرد چون مصعب برادر حر دید برادرش بدرجه شهادت
رسید بخدمت حضرت امام حسین عم امد اجازه طلبید بمیدان کارزار رفت جهاد کرد تا
شربت شهادت نوشید بملاقات برادر خود رسید اما حر را پسری بود علی نام و غلامی بود
غره نام که در میان لشکر مخالف بودند چون پسر دید که پدرش و عمش شهید شدند
بیطاقت شد با غلام مرکب تاخته خود را بنزد امام حسین عم رسانیدند علی بن حر از مرکب
فرود امده اول رکاب حضرت را بوسید بعد ازان بسر نعش پدر امد رو بر روی او میمالید
زار زار میکریست ومیکفت ایپدر خوشابحال تو که جان خود در راه فرزند رسول خدا
درباختی حضرت امام حسین فرمود اینطفل کیست کفتند پسر حر است پس علی برخواسته ۱۱۰

۱۱۰ زمین ادب بوسه داد و کفت منم پسر حر که پدرم در راه تو جان نثار کرد من نیز امده ام که
در رکاب تو جان فدا کنم مرا اجازه دهی تا بمیدان رفته شربتی که پدرم نوشیده من نیز بنوشم
حضرت فرمود ای علی پدر تو در راه ما جان نثار کرد خلفی که از و یادکار باشد ضرور است که
بماند با وجود تو کودکی و مهمان مائی علی کفت یا بن رسول الله شهادت در راه تو بهتر است
از زندکانی دنیا میخواهم مرا مرخص فرمائی چون بسیار مبالغه نمود حضرت و یرا دعا کرد
دستوری حرب باو داد پس مرکب را بجولان دراورده بمیدان کارزار امد هرکه در برابر
وی امد بر خاك مذلتش میافکند بسیاری را از صدر زین در ربوده بر زمین افکند حضرت
سید الشهدا باو از بلند او را دعا میکرد اخر الامر لشکر هجوم اورده و یرا در میان کرفتند
شهید کرده بپدر و عمش ملحق کردید غلام چون دید که خواجه وخواجه زاده هر دو شهید
شدند بیطاقت شد دلش از مفارقت ایشان بدرد امد از دیده سرشك حسرت فرو بارید
صبر و سکون از وی مفارقت نمود عنان اختیار از دست داده بدون اجازه از امام روی
بمیدان نهاد جمعی از ان کافران را بقتل رسانید پس بنزد امام حسین عم امد و زمین ادب
رابوسید و کفت یا بن رسول الله مرا بکرم خود معذور دار که کستاخی کردم بدون اجازهٔ
شما بمیدان رفتم اما از فراق اقا و اقازاده خود سوخته بودم طاقت از من سلب شده بود حال
مرا مرخص فرمایید که بمیدان کارزار روم جان خود در راهت فدا کنم فردا بر همه
خواجکان افتخار نمایم حضرت و یرا دعا کرد دستوری حرب داد انغلام بانهایت فرح ونشاط
بمیدان امد بعد از انکه جمعی را بجهنم فرستاد شربت شهادت نوشید باقایان خود رسید
بعد از ایشان زهیر بن حسان اسدی که از قبیله بنی اسد بود در ان نزدیکی دست از اهل و
مال خود برداشته بیاری فرزند رسول امده بود بخدمت حضرت امد اجازه طلبید بمیدان
کارزار رفت او شجاعی بود یکانه افاق کوی مبارزت از جمیع دلاوران عرب ربوده بود
بسی کردنکشانرا بخاك افکنده بود چون بکنار میدان رسید سام ازدی بامر ابن سعد در
برابر او امد او دلاوری بود نامدار بر اسبی کوه پیکر سوار سلاح ملوکانه پوشیده بود
زهیر کفت ای بدبخت ناکس از خدا شرم نمیکنی شمشیر بروی ذریهٔ رسول الله میکشی
سام خواست سخن کوید زهیر نیزه بر دهنش زد که سنان نیزه از پشت سرش بیرون امد فی
الحال از مرکب درافتاد جان بمالکان جهنم سپرد پس زهیر در برابر لشکر ابن سعد ایستاد کفت
ای اهل عراق هرکه مرا شناسد داند هرکه نشناسد بداند منم زهیر بن حسان اسدی کیست

ازشما که بنزد من اید تامرد از نامرد معلوم کردد چون اهل کوفه اسم او راشنیدند همه ساکت
شدند زیراکه همیشه صیت شجاعت او بسمع ایشان رسیده بود در السنه و افواه مبارزت
او را مثل زدندی پس بتحریص ابن سعد جمعی از شجاعان و مبارزان مشهور مثل نصر
بن کعب و برادر او صالح بن کعب و پسر او کعب بن نصر بمیدان درامده همکی بخاک افتاده
از ضرب تیغ او بجهنم واصل شدند دیکر کسی جرات نکرد که بمیدان او رود ابن سعد بحجر
الاحجار کفت تو پناه لشکر منی برو سر زهیر را بیاور حجر الاحجار کفت هیهات هیهات او
شجاع بنی اسد است که او را باهزار سوار برابر کرفته اند مکر از جان خود سیر شده ام که بحرب
وی روم مکر اینکه لشکر انبوهی در موضعی کمین کنند که او مطلع نشود من بمیدان وی
روم چون برمن حمله کند من بجانب لشکر کریزم ان لشکر از کمین کاه درامده سر راه بروی
کیرند کار وی بر سازند پس سیصد سوار مکمل و مسلح در موضعی کمین نشستند
زهیر بن حسان از ان کید غافل بود بیخبر در میدان ایستاده بالب تشنه وکلوی خشک شده
حجر در نهایت خوف و بیم در برابر وی امد زهیر کفت یا بن الاحجار نزدیک ترای حجر کفت
ای زهیر من بجنک تو نیامده ام بلکه به نصیحت توامده ام زهیر از سخن وی در غضب شده
بروی حمله کرد حجر روی بکریز نهاد زهیر بانک بر مرکب زده از عقب وی بتاخت ان ملعون
خود را بکمین کاه رسانید و نعره برکشید که یکبار ان سیصد سوار از کمین کاه برامده
بر زهیر حمله کردند و برادر میان کرفتند زهیر اصلا اندیشه نکرد و نیزه برکشید و برایشان
حمله کرد هر که سنان نیزه او میرسید بخاک مذلت میافتاد و با نیزه اینقدر محاربه کرد که نیزه
او در یزه شد پس دست فراکرد و تیغ از نیام کشید چون شیر ژیان بر میان اندویه صفتان
افتاده میزد و میکشت تا پنجاه سوار را بقتل رسانید اما از بسیاری زخم دیکر طاقت برمحاربه
نداشت زیاده از نود زخم بر بدن شریفش رسیده بود مانند باران خون از ان زخمها جاری
بود قریب بد و بیست چوبه تیر بر صلاح وی نشسته دیکر طاقت بر روی مرکب نشستن
نداشت از مرکب در کردید فریاد براورد که یا بن رسول الله ادرکنی حضرت بسعد غلام
امیر المومنین فرمود که زهیر را دریاب سعد باده نفر از ملازمان حضرت بمیدان رفته ان
لشکر را متفرق ساخته زهیر را از میان ایشان دراورده بخدمت امام اوردند حضرت پیاده
شد بر سر بالین وی ایستاد هنوز رمقی در او باقی مانده بود زهیر چشم کشود امام حسین
را در بالای سر خود دید اینقدر سعی کرد که روی خود در اینقدم مبارک امام حسین III

III نهاد و کفت خاک قدم دوست شدم نیست کسی را این عیش که امروز مرا در قدم
اوست پس حضرت فرمود ای زهیر شرایط مردی و دوستی بجا اوردی خدا ترا جزای نیکو
دهد ای زهیر با من سخنی بکوی و هر وصیتی داری بیان نما تا بجا اورم زهیر کفت یا بن رسول
الله برای من جام ابی اورده اند صبر بفرمایید تا بنوشم بعد از ان سخن کویم حضرت فرمود
ای یاران جای زهیر را بوی نموده اند این شراب بهشت است که بزهیر سعادتمند داده اند
در پی ان تیغ که بر سر خورند شربتی از چشمه کوثر خورند پس زهیر دهن را برهم زد
بنحوی که کسی چیزی بیاشامد انکه جان بجان افرین تسلیم کرد حضرت کریست و فرمود
طوبی للظهیر بن حسان فان منزله فی الجنة فی جواری خوشا بحال زهیر که در بهشت همسایه
من باشد انا لله و انا الیه راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بعظائم مصیبات الحسین واجل رزیتنا بجسائم رزیات الحسین
و اطفاء نیران سیئاتنا و معاصینا التی اوقدناها بقطرات میاه عبرات الحسین و اجزل اجورنا
بالبکاء و العویل علی الاحزان و بلیات الحسین و احسن ثوابنا بالصراخ و الانین علی
الاشجان و کربات الحسین و رفع مدارج الشهداء و التابعین و اعلی معارج السعداء و
العارفین الذین بذلوا مهجهم فی سبیل الله و احطوار حالهم فی جوار سرادقات الحسین و
لعنة الله علی الکفرة الفجرة الذین صبغوا بالدماء صفحات و جنات الحسین و اجروا الدموع
الهاطلة علی نفیات اوراق وجوه اخوات الحسین و ابرزوا من خیام التعظیم والتقدیس بنات
المصطفی و عورات الحسین و استباحوا حریم الله المامور بصیانته و حمایته و اهتکوا استار
مخدرات الحسین اه من مصیبة احرقت قلوب الاحباب و اقرحت جفون التابعین و الاصحاب
مصیبة لولاقت جدید اصار بالیا و لو صبت علی الایام صرن لیالیا دیکر محرم امد و صبر و
قرار رفت عیش نهان و خوشدلی روزکار رفت منشور ماتم شهدا مهر شد بخون
معزول شد غم و بسر کار و بار رفت افسرده نغمهای هزاران خزان رسید پژمرده
جلوهای کلستان بهار رفت افغان بلبلان نشود کم بروزکار زین کلبنی که از چمن
روزکار رفت تا از کنار رفت جکرپاره رسول از دیده پارهای جکر در کنار رفت
دلهای پاره پاره کشیدند طشت طشت زان ماجرا که با شه الماس خوار رفت کرد زمین
عرصه محشر بخون نکار زین نشتری که در رک جانها بکار رفت ای برادران بدانید

که انچه از اخبار و اثار مستفاد میشود انست که چون ماه محرم داخل میشود هر فردی از
افراد مخلوقات چه از جن و فرشتکان و از بنی نوع انسان و وحوش و مرغان که دوستی
سید اخر الزمان دارند لوای تعزیه بر پا میکنند اه هلال ماه محرم چه از افق سر زد بجای
دست بسر جبرئیل شهپر زد نمود مهر غروب جهان سیه پوشید ملال شام غریبان اهل
بیت رسید شد از هجوم الم مختلف مزاج هوا فتاد بر سر شوریدکان غم سودا فکند خون
دل از دیده سحاب بهار زسبزه کرد ببر جامه سیه کلذار بشاخ هر کل نورسته بصحن چمن
نشسته بلبل شوریده است در شیون برامد اه و فغان از صوامع ملکوت فتاد کریه بر
اهل خطایر جبروت طپید عرش ز فریاد جبرئیل امین رسید نوحه کروبیان بکوش زمین
غبار سرخ برامد ز عرصه عالم فشاند بر سر افلاک خاک از بن ماتم زمین بناله و دریا زغم
بجوش امد فلک بنوحه و ذرات در خروش امد ایبرادران پس باید شما هم در تعزیهٔ
سید جوانان بهشت کوتاهی نکنید اشک حسرت از جویبار دیدها جاری نمایید هلموا
نبک اصحاب العباء ونرثی سبط خیر الانبیاء بیایید ایبرادران در تعزیه سید جوانان
بهشت کریه کنیم ومرثیه بخوانیم از برای جکر کوشه دختر سید انبیا هلموا نبک مقتولا بکته
ملائکة الاله فی السماء بیایید ایشیعیان تا کریه کنیم بر کشته که کریستند برو فرشتکان
در اسمانها هلموا نبک مقتولا علیه بکی وحش المهامه فی الفلاء بیایید کریه کنید بر
کشتهٔ که برو کریستند وحشیان صحرا در بیابانها الا فابکوا قتیلا قد بکته بتول فاطم
خیر النساء کریه کنید ایشیعیان بر کشتهٔ که کریست برو مادرش فاطمه سیدة النساء الا
فابکوا الثاوی الطف حزنا الا فابکوا المذبوح القفاء کریه کنید از روی اندوه و حزن
از برای کسی که مدتها بر روی خاک کربلا افتاده بود و کریه را مکرر کنید بر انکه از پشت
سر کردنش را بریدند الا فابکوا لمن ضجت علیه تنوح الجن حزنا بالبکاء ایشیعیان کریه
کنید بر کشتهٔ که خونش بر غم کافران مباح کشته بخاک وخون اغشته بنفسی جسم مطروح
جریح علی حر الصعید بلا وطاء فدای ان جسمی شوم که بر روی زمین کرم با جراحت بیحد
افتاده بود تا مدتها کسی او را دفن نکرده بود بنفسی من تجول الخیل رکضا علیه وهو مسلوب
الرداء فدای ان بدنی شوم که دشمنان چارپایان بر ان دوانیدند در حالتیکه ردا از دوش
مبارکش دور کرده بودند بنفسی هاشمیات سبایا یقدن وهن فی ذل السباء جانم فدای
زنان اهل بیت رسالت باد و اسیران دودمان سیادت که ایشان را در دشت کربلا ۱۱۲

۱۱۲ بظلم و جفا کوفیان بیوفا و شامیان بیحیا بخاری و زاری مانند اسیران میکشیدند
بنفسی نسوة جاءت الیه وهن مولولات بالنحیب فدای زنان و دختران و خواهران حسین
شوم در وقتیکه ایشان را از کربلا بکوفه میبردند چون بقتلکاه رسیدند صدا بنوحه و
شیون بلند کردند خود را از شتران بزیر افکندند بسوی جسد حسین دویدند یعز علی
البتول بان ترانا وبحن فضج حولک بالبکاء وکفتند ایمقتول کفار وای سید ابرار و ایجکر
کوشه فاطمه بر مادر تو دشوار است که تو را به بیند غریب و بیکس شهید شده باشی
و مایدور تو بر تو کریه کنیم و حال از تو دور شویم یعز علی ابینا ان یرانا بارض الطف
نسبی کالاماء ایجکر کوشه مصطفی و نور دیده مرتضی چه دشوار است بر پدر ما مارا باین
حالت به بیند که در زمین کربلا مانند اسرای چین و ختا اسیر کنند باید شیعیان بدانند که
اعظم وسایل تمسک بولایت اهل بیت رسول الله و افضل اعمال کریه بر حسین و زیارت
ان برکزیده عالمیان است چکونه چنین نباشد و حال اینکه معویة بن وهب که از علماء
واصحاب امام جعفر صادق عم است میکوید در روز عاشورا بخانه انحضرت رفتم در وقتیکه
انجناب در سجده بود من در کناری نشستم انحضرت سجده را طول داد در سجده میکفت
اللهم یا من خصنا بالکرامة ووعدنا الشفاعة وحملنا الرسالة وجعلنا ورثة الانبیاء یعنی ایخدا
وندی که مارا مخصوص کردانیدهٔ بکرامت و وعده دادهٔ بما شفاعت در روز قیامت و در ما قرار
داده رسالت و امامت و کردانیده مارا وارثه پیغمبران اغفر لی ولاخوانی المومنین و
لزواری ابی عبد الله بیامرز ای پروردکار مرا و برادران ایمانی مرا بیامرز زیارت کنندکان
جدم حسین را که در دوستی او مالهای خود را بذل میکنند و بدنهای خود را در راه
زیارت وی برنج و تعب میافکنند از برای نیکی کردن و خوشحال کردن ما و پیغمبر تو از
جهة امیدی که دارند در ثواب ان چنانی که مهیا کرده از برای نیکوکاران بما ایخدا تو مکافات
ده ایشانرا شب و روز ایشانرا محافظت کن و کفایت کن ایشانرا از شر هر ظالم وجباری حمایت
نما ایشانرا از شر قوی وضعیف و از شر شیاطین جن و انس عطا کن ایشانرا زیاده از انچه طمع
دارند در زیارت سید شهدا و مفارقت ایشان از اهل و اوطان وغربت ایشان از عیال و
فرزندان و امدن ایشان بسوی ما وکذاشتن اولاد وخویشان و یاران تو خلیفه ایشان باش
در پرستاری اهل و اولاد ایشان اللهم فارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس ایخدا رحم
کن روهایی را که در راه زیارت حسین متغیر شده است از حرارت افتاب وارحم تلک

لاعین التی جری دموعها رحمة لنا و رحم کن ان چشمهائی که اشك از انها در مصیبت حسین جاری شده و ارحم تلك الخدود التی تمرغ علی قبر ابی عبد الله الحسین رحم کن بر رخسارهای که بر قبر حسین مالیده شده است وارحم تلك القلوب التی حزنت لاجلنا رحم کن ان دلهائی را که برای مصیبت ما محزون است وارحم تلك الصرخة التی کانت لاجلنا رحم کن نالهائی را که از برای ما از دلها بر امده اللهم انی استودعك تلك الانفس وتلك الابدان حتی ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر و تدخلهم الجنة و تسهل علیهم الحساب بار خدایا من میسپارم بتو این نفوس وتنها را تا روز قیامت روزی که همه کس تشنه باشد ایشان را از حوض کوثر سیراب کنی بیحساب داخل بهشت کنی من مدتها در انجا نشستم انحضرت در سجده بود دعا بر زیارت کنندکان و کریه کنندکان بر حسین میکرد چون از سجده بر خواست بنزد وی رفتم سلام کردم دیدم روی حضرت افروخته و متغیر الحال بود قطرات اشك مانند مروارید غلطان بر رخسارهٔ مبارکش جاری بود عرض کردم فدای تو شوم سبب کریه شما چیست حضرت فرمود ای پسر وهب مکر غافلی که امروز چه روز است ایا نمیدانی که جدم حسین عم در این ایام در زمین کربلا بدرجه شهادت رسیده من کریان شدم عرض کردم که در این ایام بهترین کارها چه کار است حضرت فرمود بهترین کارها در این ایام محزون بودن وبسیار کریستن بر انمظلوم و زیارت کردن او ست از دور و نزدیك من عرض کردم یابن رسول الله من نمیدانستم که اجر و ثواب زیارت وکریه باینجناب باینمرتبه است دعای شما از برای زایران وکریه کنندکان بر حسین کافیست و اکرچه دیکر چیزی از برای ایشان نباشد حضرت فرمود ای پسر وهب دعا کنندکان بر زایران حسین عم در اسمان بیشترند از دعا کنندکان بر ایشان در زمین ای پسر وهب ترك مکن زیارت حسین را بسبب خوف از کسی که هر که ترك کند زیارت او را بعد از مرك اینقدر حسرت و ندامت خواهد داشت که ارزو خواهد داشت که قبر او را بیرون اندازد ای پسر وهب ایا نمیخواهی که در فردای قیامت پیغمبر با تو مسافحه کند پس حضرت اینقدر کریست که محاسن مبارکش ترشد مخفی نیست که چنانچه از این حدیث مستفاد میشود باید شیعیان کوتاهی در زیارت انحضرت نکنند که هیچ یك از اعمال صالحه موازی ان نمیتواند شد سید ابن طاوس از محمد ابن احمد نقل کرده که او کفت مرا همسایهٔ بود که هر ماهی یکمرتبه بزیارت انحضرت میرفت و چون پیری و پرادر یافت وضعف برو مستولی شد مدتی بزیارت ۱۱۳

۱۱۳ انحضرت نرفت و بعد از مدتی پیاده بزیارت انحضرت رفت الشخص میکوید چون زیارت کردم ونماز کذاردم مرا خواب ربود در خواب دیدم که حضرت از قبر بیرون امده متوجه من شد فرمود چرا مرا جفا کردی و قبل از این با من نیکوئی میکردی من عرض کردم فدای تو شوم ضعف مرا دریافته باینجهة تقصیر در خدمت کردم انکاه عرض کردم که حدیثی از شما بما رسیده میخواهم مشافهة بشنوم که ان صحیح است یا نه حضرت فرمود بکو عرض کردم که روایت کرده اند که شما فرموده اید هر که مرا در حیات خود زیارت کند من بعد از ممات او را زیارت میکنم حضرت فرمود بلی من کفته ام اکر او را در اتش جهنم بیابم بیرون میاورم نیز از سلیمان بن اعمش مرویست که در کوفه مرا همسایهٔ بود بعضی از اوقات بنزد وی میرفتم بعضی سخنان در میان من و او مذکور میشد تا شب جمعهٔ بنزد وی رفتم و کفتم چه میکوئی در زیارت امام حسین عم کفت زیارت امام حسین بدعتست هر بدعتی ضلالت است من از سخن او متغیر شدم خشمناك از نزد او برخواسته بمنزل خود رفتم با خود کفتم سحر بمنزل وی میروم برخی از فضایل امام حسین عم از برای او نقل میکنم اکر از اعتقاد فاسد خود بر کشت فهو المطلوب و الا او را بقتل میرسانم چون سحر شد بدر خانهٔ وی رفتم در خانه را زدم زوجهٔ وی به پشت در خانه امد کفتم فلان را میخواهم کفت ساعتی قبل از این از خواب برخواست بقصد زیارت امام حسین روانهٔ کربلا شد من که این را شنیدم از عقب وی روانهٔ کربلا شدم چون بروضهٔ مقدسه رسیدم دیدم در نزدیك قبر حضرت ان شخص در سجده است زار زار میکرید و میکوید الهی مرا بیامرز و از تقصیرات من در کذر من مکث کردم تا زمان طویلی ان شخص سر از سجده برداشت محاسن او از اب دیده ترشده بود بنزد وی رفتم و کفتم ایشیخ دیشب کفتی زیارت حسین عم بدعتست حال بزیارت وی امدهٔ کفت ایسلیمان مرا ملامت مکن که من تا دیشب بامامت اهل بیت قایل نبودم چون تو دیشب از نزد من رفتی بخواب رفتم خوابی دیدم دانستم که من بر اعتقاد فاسد بوده ام کفتم ایشیخ چه خواب دیدی کفت خواب دیدم که شخصی عظیم الشان سوار است در نهایت عظمت وجلالت در غایت بها وجمال نور وی عالم را فرو کرفته احد را طاقت نیست که تواند بیان بزرکی و جلال او کند بر دور او جماعتی بسیار و طائفه بیشمار بودند که احصاء حد ان ممکن نیست در پیش روی او سواری در نهایت شوکت و ابهت بود بر سر وی تاجی بود چهار رکن داشت بر هر رکنی جواهری بود که تلالوء ان مسافت سه روزه راه را نورانی

میکرد پس من بنزد بعضی از خدام او رفتم و کفتم ان شخص که این همه مردم کرد وی اجتماع
نموده اند کیست کفت حبیب خدا و سید انبیا محمد مصطفی کفتم این سوار تاج بر سر کیست
کفت ولی پروردکار و وصی سید مختار حیدر کرار است بعد از ان نکاه کردم دیدم
ناقه از نور که بران هودجی است از نور در میان اسمان و زمین پرواز میکند در ان هودج
دو زن نشسته اند در پیش روی ایشان جوانی در نهایت جمال و جلال سوار است کفتم
این دو زن که بر این ناقه سوارند کیستند کفت یکی فاطمه زهرا و دیکری خدیجه کبری
زوجه محترمه پیغمبر است کفتم این جوان کیست کفت حسن بن علی کفتم ایشان باین هیئت
اجتماع بکجا میروند کفت هذه اللیلة لیلة الجمعة فیذهبون لزیارة المقتول المظلوم الشهید
المدفون بکربلا اعنی حسین بن علی المرتضی امشب شب جمعه است ایشان میروند بزیارت
کشته شهید مظلوم ومدفون بارض کربلا حسین بن علی المرتضی پس من بنزدیک
هودج حضرت خیر النساء رفتم دیدم رقعهای بسیار و کاغذهای بیشمار که در انها چیزی
نوشته بود متواتر و پی در پی از اسمان فرو ریخته میشود کفتم این رقعها چیست کفت براتها
است که در انها امان زایران حسین از اتش جهنم نوشته شده است پس من نزدیک رفتم
رقعه از جهة خود طلب کردم خطاب رسید که ای مرد تو میکویی زیارت حسین بدعتست
با وجود این برات ازادی از اتش جهنم میخواهی پس من خائف و لرزان از خواب بیدار
شدم توبه کردم در نهایت سرعت بزیارت امام حسین عم امدم ایسلیمان والله لا افارق قبر
الحسین حتی یفارق روحی من جسدی بخدا سوکند که از قبر حسین مفارقت نخواهم کرد
تا روح از بدنم مفارقت کند نیز مرویست که روزی حضرت امام حسین عم در خدمت فخر
کاینات بود حضرت او را میبوسید وملاطفت مینمود عایشه کفت چه بسیار دوست میداری
این طفل را چه بسیار تعجب میاورد تو را دیدن او حضرت فرمود ای عایشه چکونه او را
دوست نداشته باشم و حال اینکه او نور دیده و سرور سینه منست بدان ای عایشه که
کروهی از اشرار امت من وی را بقتل رسانند کشندکان وی مخلد در اتش جهنم باشند
بدانکه هرکه او را زیارت کند ثواب حج از حجهای من برای او نوشته کردد عایشه از راه
استبعاد کفت زایر حسین ثواب یک حج از حجهای تو دارد حضرت فرمود بلی ثواب دو
حج از حجهای که من کرده ام برای او نوشته خواهد شد باز عایشه از روی استبعاد کفت
ثواب دو حج از حجهای تو داشته باشد حضرت فرمود بلکه سه حج عایشه استبعاد کرد ۱۱۴

۱۱۴ همچنین حضرت زیاد میکرد عایشه استبعاد مینمود حضرت مضاعف میکرد تا انکه
حضرت فرمود کسی زیارت حسین کند عارف بحق وی باشد خدا او را در اعلی علیین
رفیق ملائکه مقربین خواهد کردانید از حضرت امام جعفر صادق عم مرویستکه حق تعالی
چهار چیز بامام حسین عم کرامت فرموده است اول اینکه ایام زیارت زایران و برا از عمر مقرر
ایشان حساب نمیکنند دویم انکه دعا در تحت قبه منوره او مستجاب میشود سیم انکه شفاء
هر مرضی در تربت مطهر وی قرار داده چهارم انکه ایمه را از ذریه او کردانیده این چهار
چیز را باو کرامت فرموده بسبب ظلمی که بر وی شده است مصیبتی که باو رسیده است
در هیچ عصری باحدی نرسیده است اه واعظم من کل الرزایا رزیة مصارع یوم الطف
ادهی واعظم بزرکتر از هر بلیه و مصیبتی مصیبت کربلاست فما احدث الایام من یوم
انشات ولا حادث فیها الی یوم یعدم باعظم منها فی الزمان رزیة یقام لها حتی القیامة ماتم
از روزی که عالم موجود شده تا روزی که فانی شود مصیبتی اعظم تر از مصیبت کربلا
حادث نشده و تا قیامت ماتم او برپا خواهد بود ولم انس سبط مصطفی و هو ضامئ یذاد
من الماء المباح ویحرم فراموش نمیکنم سبط مصطفی را در حالتیکه تشنه بود او را از اب مباح
منع میکردند وقد صرعت انصاره و هو مفرد ینادی الاهل راحم یترحم بدرستیکه
یاران او بر خاک مذلت افتاده بودند انحضرت تنها مانده بود میفرمود ایا رحم کنندهٔ هست که
بر ما رحم کند تموت عطاشا اهل بیت محمد وتشرب هذا الماء ترک ودیلم میفرمود ایا اهل
بیت محمد از تشنکی هلاک خواهند شد و حال اینکه این اب فرات را ترک و دیلم مینوشند
تکاد السموات الشداد لقتله تفطرن والارضون تخسف فیهم نزدیک بود که بجهة قتل
او اسمانها شق شود و زمین فرو رود وکور انهار النجوم جمیعها وامطرت الدم السماء
علیهم و از شهادت او نور ستارکان زایل شد اسمان خون باریداری در مصیبت او
اسمان و زمین بلکه جمیع مخلوقات کریستند بر محنت او نالیدند چکونه چنین نباشد و حال
انکه مرویست حضرت را دختری بود سه ساله از روزی که پدر وی شهید شد شایق
ملاقات پدر بود از مفارقت او بیطاقتی میکرد مکرر از زنان میپرسید که پدر من کجاست
ایشان در جواب میکفتند که فردا می اید تا اینکه شبی پدر خود را در خواب دید چون بیدار
شد کریه اغاز کرد صیحهٔ زد و کفت ائتونی بوالدی و قرة عینی بیاورید پدرم را و نور دیدکانم
را تا او را به بینم که دیکر طاقت فراق او ندارم هر چند اهل بیت او را تسلی دادند فایده

نکرد کریه وفغان او زیادتر میشد میکفت پدرم حال ازنزد من کجا رفت اهل بیت این حال را
مشاهده کردند تجدید ماتم نمودند رویهای خود را خراشیدند مقنعها از سر کشیدند موها
پریشان کردند خاك بر فرق خود ریختند زاری وفغان میکردند فغان ایشان بکوش یزید
رسید پرسید که چه رو داده است کفتند امام حسین ع را دختر صغیره ایست درا ینوقت
پدر خود را بخواب دیده از خواب بیدار شده میکرید پدر خود را میطلبد باین جهة ماتم
را براهل بیت تازه کرده یزید کفت سر پدرش را بوی نمایید شاید تسلی برای او حاصل
شود پس سر مبارك سرور شهیدان را بر طبقی کذاشتند مندیلی از استبرق بر روی او
افکندند بنزد انطفل اورده در پیش روی او کذاشتند کفت این چیست کفتند انست که
تو طلب میکنی مندیل را برداشت سری دید مانند افتاب تابان کفت این سر کیست اهل بیت
بناله و زاری فریاد براوردند که این سر پدر تواست انطفل نکاه کرد سر پدر خود را
شناخت بر فرق خود زد سر را برداشت بر سینه چسبانید وکفت یا اباه من ذالذی ایتمنی علی
صغرسنی ای پدر مرا در این کودکی یتیم کردند یا ابتاه من یقی بعدك لنا نرجوه اید ر بعد
از تو که خواهد بود پناه وملجاء ما یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر ای پدر بعد از تو دختر یتیم ترا که
بزرك خواهد کرد یا ابتاه من للنساء الحاسرات ای پدر بزرکوار که یاور زنان برهنه خواهد
بود یا ابتاه من للارامل المسبیات ای پدر که معین زنان اسیر خواهد بود یا ابتاه من للعیون
الباکیات والشعور المنشرات ای پدر بعد از تو فریادرس دیدهای کریان وموهای
پریشان که خواهد بود یا ابتاه من للضائعات الغریبات ای پدر که بعد از تو در یابندۀ زنان
بیکس غریب خواهد بود یا ابتاه من بعدك واخیبتاه یا ابتاه من بعدك واغربتاه ای پدر
بعد از تو که خواهد بود بر بیکسی ماوای بر غریبی ما یا ابتاه لیتنی کنت لك الفدا یا ابتاه
لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا ایپدر کاش من فدای تو میشدم و کاش پیش از ین کور
میکردیدم یا ابتاه لیتنی وسدت الثری ولا اری شیبك مخضبا بالدماء ای پدر کاش
مرا بقبر کذاشته بودند محاسن ترا خون الوده نمیدیدم پس ان کودك دهن خود را بدهن
مبارك پدر کذاشت برو درافتاد چون اهل بیت او را حرکت دادند دیدند جان خود
را تسلیم کرده است اهل بیت ان حالت را مشاهده کردند تجدید عزا وماتم نمودند صدا ها بناله
بلند کردند هر که از اهل شام در انجا حاضر بود بر فرق خود میزد ومیکریست در انروز ان قدر
مرد و زن کریستند که هیچ کسی در هیچ وقتی ان قدر کریه کننده ندیده مخدرات ۱۱۵

۱۱۵ اهل بیت متذکر امام حسین ع و واقعه کربلا شدند هریك بنحوی نوحه مینمودند
واظهر فاطمة الصغری تنوح علی الحسین نوح کئیب القلب ذی شجن وتستغیث اباها یا
اباه تری من ذا یجود علی یتمی فیرحمنی فاطمۀ صغری دختر امام حسین ع با دل محزون
ناله میکرد پدر خود را میخواند و میکفت ایپدر کیست بر یتیمی و بیکسی من رحم کند
و زینب اخته للخد لاطمة تشکو الیه بقلب موجع حزن یا لیتنی قبل هذا الیوم فی جدث
ولا اراك خضیب الشیب والذقن زینب خواهر امام حسین ع بر روی خود میزد با دل
محزون شکایت مینمود و میکفت کاش ای برادر پیش از ین مرده بودم محاسن ترا خون الود
ندیده بودم وام کلثوم تدعوا وهی باکیة بمدمع هامل کالعارض الهتن اخی اخی بعد
صوتی یا حسین لقد اصبحت اسبی کسبی الروم فی المدن وام کلثوم میکریست قطرات
اشك مانند باران از دیده میبارید و میکفت ایجان برادر با وجود اینکه ما از پرده نشینان
بودیم حال ما را باسیری میبرند چنانکه اهل روم وفرنك را باسیری میبرند یا لیت عین
رسول الله ناظرة الی والفاجر الملعون یسلبنی کاش چشم جدم رسول الله مرا میدید که
کافران مرا برهنه میکردند یا لیت عین امیر المؤمنین علی بین الاعادی بهذا الیوم
تنظرنی کاش چشم امیر المؤمنین مرا باین روز در میان دشمنان میدید حسری مجردة
واو یلتاه فلا اری کفیلا بهذا الیوم یکفلنی کاش پدرم مرا برهنه میدید که هر چند زاری
میکنم هیچ پناهی از برای من بهم نمیرسد وتستغیث الی الزهراء فاطمة بنت النبی ودمع
العین کالمزن یا ام قومی من الاجداث نادبة علی الحسین مقیم الفرض والسنن مادر
خود فاطمه را ندا میداد در حالتیکه اشك دیده مانند باران جاری بود و میکفت ایمادر
از قبر برخیز و بر حسین خود کریه کن و نوحه کن یا ام قومی انظری راس الحسین اخی
کالبدر یشرق فوق الذابل اللدن ایمادر برخیز به بین سر حسین خود را که مانند ماه تابان
بر سر نیزه باریك نرم میدرخشید یا ام قومی انظر السجاد معتقلا یساق نحو یزید الفاجر اللکن
ایمادر برخیز و نکاه کن زین العابدین بیمار خود را که او را مانند اسیران بجانب یزید فاجر
بردند فیالها حسرة لا تنقضی ابدا حتی نری حجة الرحمن ذی المنن ایوای از حسرتی
که از ما زایل نخواهد شد تا صاحب الامر ظهور کند مخفی نماند که از جمله وقایعی که باعث
ملال هواداران و دوستان اهل بیت است واقعه شهادت وهب بن عبد الله کلبی و بعضی
دیکر از اصحاب و یاران است مخفی نماند که بعد از شهادت حر و برادر و پسر او و زهیر بن

حسان یکیک از اصحاب بخدمت ان عالیجناب میامدند اجازهٔ حرب میخواستند با حضرت
وداع میکردند و میکفتند السلام علیک یا اباعبد الله حضرت میفرمود علیک السلام یا فلان
برو که ما نیز از عقب رسیدیم در انوقت مابین اسمان و زمین از ملائکه پر شده بود ملاحظه
جهاد انوفاداران و جان باختن ایشانرا در راه فرزند سید اخر الزمان مینمودند چون این
فقیر التزام نموده که در این کتاب اخبار و حکایاتی را جمع نماید که موجب حرقت قلوب و جریان
دموع باشد لهذا کیفیت میدان رفتن و شهادت جمیع اصحاب را ذکر نمیکند بلکه اکتفا مینماید
بمقتل جمعی که ذکر کیفیت شهادت ایشان باعث رقت دلها و کریستن دیدها است بنا بر این
در مجلس سابق کیفیت شهادت حر و بعضی دیکر مذکور شد در این مجلس کیفیت شهادت
وهب بن عبد الله کلبی و مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر اسدی بعضی دیکر از اصحاب
که کیفیت شهادت ایشان خالی از حزن نیست مذکور میشود وهب بن عبد الله کلبی جوانی
بود در نهایت حسن و جمال و غایت صباحت و کمال چهرهٔ داشت چون ماه تابان رخسارهٔ
چون کل ارغوان نو داماد بود هفده روز از دامادی او کذشته بود مادر و زن او همراه
وی بودند چون برخی از یاران شهید کربلا بدرجه شهادت رسیدند مادر او که قمر نام
داشت بنزد وی امد کفت ایفرزند ارجمند و ای ارام دل مستمند ایجوان پسندیده و ای
سرو رسینه مادر محنت کشیده بدانکه مرا با تو محبتی است که یکدم مفارقت تو را نتوانم دید
علاقه بتو دارم که دقیقه بار هجران ترا نتوانم کشید اما نکاه کن که فرزند شافع قیامت نور دیده
شاه ولایت جکرکوشه بانوی حجله کرامت در این صحرا تنها و بیکس مانده از جفای اشقیای
امت در مانده میخواهم از خون خود مرا شربتی دهی تا شیری که از پستان من خوردهٔ بر تو
حلال کردانم ایجان مادر برخیز جان خود را فدای فرزند رسول ساز سر خود را در راه
او در باز خون خود را در میدان کارزار بریز تا فردای قیامت جد وی شفیع تو باشد
بمرافقت امام حسین عم داخل بهشت شوی بنعیم جنت و نسیم بهجت رسی وهب کفت ایمادر
مهربان هزار جان من فدای حسین و یارانش باد حاشا که من جانرا از فرزند مصطفی مضایقه
کنم اما این عروس بیچاره که با مادر غربت موافقت نموده از خویش و تبار دست کشیده
باتفاق ما باین صحرا امده با وجود این از من تمتعی نیافته از وصال من ثمری نچیده دلم برو
میسوزد از غریبی و بیکسی او خاطرم افسرده است اکر مرخص فرمایی بروم از و حلیت طلبم
وداعی نمایم بعد از ان بمیدان شهادت روم مادر کفت برو اما با هوش باش که زنان ع۱۱

ع۱۱ ناقص عقلند مبادا ترا فریبی دهد از سعادت ابدی و دولت سرمدی محروم کرداند
وهب کفت هیهات هیهات ایمادر خاطر خود جمع دار که کمر محبت امام حسین را نه بنحوی
بر میان جان بسته ام که بسر انکشت فریب انرا توان کشود پس وهب بنزد عروس امد و کفت
ای یار دیرین و ای وفاداری بیقرین ای مونس دل افکار ای انیس جان بیقرار امروز
فرزند محمد مصطفی و نور چشم شاه لافتی جکرکوشه مریم کبری در این صحرا غریب تنها
مانده دست او از معین و انصار و وطن و دیار کوتاه کردیده میخواهم نقد جان بر طبق
اخلاص کذاشته در پیش وی کذارم مانند سایر یاران و هواداران او در روز قیامت
بر بهشتیان مفاخرت نمایم نوعروس این سخن را از ان نوجوان شنید اهی از دل پر امید
برکشید و کفت ای یار باوفا و ای نوجوان پارسا هزار جان من فدای امام حسین عم باد
کاش در شریعت زنان را نیز جهاد جایز بودی تا من نیز جان خود را فدای او کردمی اما
میدانم که هرکه در راه حسین جان نثار کند فردای قیامت در بهشت با او همسایه باشد در
قصور بهشت با حوریان پاک سرشت هم صحبت باشد بیا تا با تو بخدمت امام حسین عم رویم
در نزد او شرط کنیم که در روز قیامت بی من داخل بهشت نشوی در انجا زن و شوهر برا
از سر کیریم وهب قبول نمود هردو بخدمت شاهزاده امدند زن باکریه و زاری عرض کرد که
یا ابن رسول الله میدانم که هرکه در راه تو شهید شود همین که از مرکب بر زمین افتد حور
یان با او معانقه کنند در بهشت برین جفت و قرین وی باشند این نوجوان که شوهر منست
میخواهد در راه تو جان در بازد من از وی در دنیا بهرهٔ نبرده ام و تمتعی نیافته ام با وجود
این غریب و بی یار و بی مددکارم خویش و تباری ندارم مع ذلک بمصیبت فراق وی
مبتلا خواهم شد حاجت من از و انست که در روز قیامت مرا باز طلبد در وقتیکه بواسطه
شفاعت جد بزرکوار و پدر عالی تبار رخصت دخول جنت یابد بی من قدم در بهشت
ننهد از شما استدعا دارم که مرا بخواهران و اهل بیت خود سپارید که در حرم محترم در سلک
کنیزان و خدمتکاران دختران فاطمه باشم زیرا که یقین است در سراپرده عصمت و
طهارت دست نامحرم بدامن عفت من نرسد سرور شهیدان با یاران از سخنان ان زن کریان
شدند وهب کفت یا ابن رسول الله کواه باش که در روز قیامت بی او در بهشت پای نکذارم
او را بشما سپردم که شما او را بحرم محترم سپارید پس از حضرت اجازت طلبیده روی
بمیدان نهاد چون بکنار میدان رسید نیزه بر زمین زد و کفت امیری حسین و نعم الامیر

له لمعة كالسراج المنير بدانید که امیر و اقای من حسین است نیکو امیر پست از برای او
نور پست مانند شمع افروخته پس مرکب را در میدان بجولان در اورد قصیدهٔ در مدح
حضرت امام حسین عم خواند انکاه مبارز طلبید مبارزان از لشکر مخالف جدا میشدند
بمصاف وی میامدند از ضرب تیغ او جان بمالکان دوزخ میسپردند تا جمعی کثیر در دست
وی هلاک شدند پس وهب بنزد مادر امد و کفت یا اماه ارضیت عنی ایمادر ازمن راضی
شدی کفت خدا از تو راضی باد که در نصرت فرزند فاطمه سعی کردی امامن وقتی از تو
خوشنود میشوم و شیر پستان خود را بر تو حلال میکنم که سر خود را در راه حسین عم داده
باشی در میان معرکه بخون خود غلطیده باشی پس روی بخیمهٔ عروس نهاد چون بنزدیک
وی رسید دید سر بزانوی غم نهاده ازسوز دل مینالید و قطرات عبرات از دیده امیبارید
کفت ای خیر چرا اینکونه مینالی کفت چکونه ننالم اشک از دیده نبارم جان غم فرسوده
دارم چون ننالم اه اه اه درد الوده دارم چون نکریم زار زار ای وهب وقت کریه و
زاری وناله و بیقراری کی میباشد پس وهب نشست سر او را در کنار کرفت ساعتی از غم
مفارقت میکریستند و داع باز پسین مینمودند که او از هل من مبارز از میدان بلند شد
وهب برخواست و کفت ای خیر مرا بحل کن رفتیم و داع ماز دل باید کرد و زاب دو دیده
خاک کل باید کرد کر بد دیدی همه نکو باید کفت ور در دسری بود بحل باید کرد
پس بر مرکب سوار شده بمیدان امد جمعی از مبارزان که بمیدان وی امدند بخاک هلاک
افکند خود را بر قلب لشکر زد از هر طرف اسب میتاخت مرد و مرکب را بنوک سنان بر خاک
مذلت میانداخت تا انکه بیست و چهار پیاده و دوازده سواره را هلاک کردانید اینقدر
بنیزه جنک کرد که نیزهٔ وی در هم شکست تیغ از نیام کشید در میان لشکر مخالفان افتاد از
هر طرف که رو میاورد از کشته پشته میساخت بهر جانب متوجه میشد انقوم را مانند بنات
النعش متفرق میکردانید در انوقت مادر وی در کنار معرکه ایستاده بود او را تحریص
بر جهاد میکرد باواز بلند میکفت ایجان مادر پدر و مادرم فدای تو باد در یاری حسین
جنک کن تا کشته شوی بسعادت جاوید برسی حضرت امام حسین چون الحال ترامشاهده
نمود کریان کریان فرمود ای پیرزن خدا شما را از ذریهٔ پیغمبر جزای خیر دهد که در یاری
ایشان کوتاهی نکردید حقوق اهل بیت را بجا اوردید ای زن صالحه بشارت باد که تو
پسرت در اعلی درجه بهشت با جد من محمد مصطفی خواهید بود اما وهب اینقدر ۱۱۷

 محاربه نمود که لشکر مخالف از وی بامان امدند ابن سعد بانک بر سپاه زد که کرد اکرد
وی فرو کیرند لشکر بحرکت امد او را در میان کرفتند ملعونی تیغ بر دست راست وی زد
دستش جدا شد ملعونی دیکر دست دیکر را جدا کرده بلشکرکاه انداخت بدبختی دیکر
تیری بر اسب وی زد که از پا در امد او بر زمین افتاد پس سر وی را از بدن جدا کرده بلشکر
کاه امام حسین عم انداختند مادرش برجست سر فرزند را برداشت رو بروی او نهاد
و کفت احسنت احسنت ایجان مادر نیکو کردی ایحلال زادهٔ من من از تو راضی شدم شیر
پستان خود را بر تو حلال کردم پس سر او را برده نزد عروس بر زمین کذاشت عروس اه
از نهاد بر اورد رو روی خود را بر روی وی کذاشت و جان تسلیم نمود در روایتی رسیده
که چون عروس دید شوهر وی از اسب افتاد و یرا شهید کردند بی تاب شده بنزد وی
دوید جسد و یرا در بر کرفت خاک از وی دور میکرد خون و یرا برو میمالید شمر را نظر
بر وی افتاد غلام را امر کرد که عمودی بر سر ان بیچاره زد او را بشوهر ملحق کردانید مادر
وهب چون فرزند و عروس را کشته دید دست بر عمود خیمه زد در و بمیدان نهاد سه نفر را
بقتل رسانید حضرت فرمود ای زن صالحه برکرد که جهاد بر زنان حرام است زن برکشت
و کفت یا بن رسول الله معذورم دارید که در هجران فرزند و عروس سوخته بودم بعد
از شهادت وهب جمعی کثیر از اصحاب یکیک بخدمت حضرت امدند اجازت طلبیده بمعرکه
رفتند شربت شهادت چشیدند پس مسلم بن عوسجه اسدی عازم میدان شهادت شد
او از اکابر زهاد و اعاظم علماء و از جمله بزرکان اصحاب سید الشهدا بود چند نوبت قرانرا
در نزد امیر المومنین کذرانیده بود حضرت او را برادر خود خواندی در شجاعت فرید
دهر و وحید عصر بود بسی شجاعان و کردنکشان کفار را در عصر مرتضی علی بضرب
تیغ بیدریغ بر خاک مذلت افکنده بود اما چون از حضرت امام حسین مرخص شد اسب را
بجولان در اورده بمیدان کارزار امد قصیدهٔ در مدح امام حسین خواند انکاه مبارز
طلبید رؤسای لشکر مبارزان را از لشکر جدا میکردند بحرب مسلم میفرستادند در دست
وی کشته میشدند تا انکه پنجاه مبارز را بجهنم واصل کردانید اخر جمعی کثیر از ان کافران
بروی حمله کردند مسلم تیغ کشیده در میان ایشان افتاد شش نفر ایشانرا بقتل رسانید اما زخم
بسیار بر بدن شریفش رسیده بود از کثرت جراحات از مرکب در کردید نعرهٔ کشید که ادرکنی
یا بن رسول الله حضرت امام حسین و حبیب ابن مظاهر بر سر وی امدند وقتی رسیدند که

نبود رمقی از حیات وی باقی بود حضرت فرمود رحمك الله یا مسلم لقد فزت بالشهادة و
ادنت ماکان علیك خدا رحمت کند ترا ای مسلم که بسعادت شهادت رسیدی وانچه بر تو بود
بجای اوردی ای مسلم طایفه از یاران و دوستان ما اجل دریافت جمعی که زنده اند منتظر
مرکند ای مسلم اینك ما از عقب میاییم همراه یکدیکر بنزد جدم و پدرم خواهیم رفت مسلم
چون این سخنان راشنید دریافت که امام حسین عم در بالای سر وی نشسته دیده باز کرده در
روی حضرت نکریست تبسمی نمود کفت خوشا حال قافلهٔ که تو سالار ایشان باشی ای خوش
ان راهی که در وی چون تو همراهی بود پس حبیب بن مظاهر کفت ای مسلم بر ما دشوار است
که ترا باین حال به بینیم ابشر بالجنة بشارت باد ترا به جنت مسلم با واز ضعیف کفت خدا
ترا بشارت خیر دهد پس حبیب کفت ای مسلم اکر میدانستم که بعد از تو زنده خواهم بود
میکفتم انچه خواهی وصیت کنی اما یقین میدانم که همین لحظه بتو ملحق خواهم شد مسلم کفت
ای حبیب وصیت من بتوانست که دست از یاری فرزند فاطمه برنداری تا جان خود را فدای
وی کنی حبیب کفت برب الکعبة چنین خواهم کرد پس مسلم وداع کرده و بجانب امام
حسین عم کرد و کفت یا ابن رسول الله رفتم تا مژدهٔ ورود ترا بخدمت جدت رسانم پدرت
را از امدن تو اکاه سازم پس دیده برهم نهاد مرغ روحش بفضای دار السرور پرواز
نمود مسلم را پسری بود که باتفاق مادر همراه پدر بودند چون پدر خود را کشته دید رو
بمیدان نهاد حضرت امام حسین کفت ای نوجوان پدرت کشته شد اکر تو نیز کشته شوی
مادرت بیکس میماند پسر خواست بر کردد مادرش کفت ای فرزند اکر از این حرب بر کردی
جان خود را فدای شاهزاده نکنی هرکز از تو راضی نمیشوم و شیر پستان خود را بر تو حلال
نمیکنم پسر روی بمیدان کارزار نهاد مادرش از عقب وی روان شد او را تحریص
مینمود و ترغیب بر جان باختن میکرد و میکفت ای جان مادر خون خود را از برای فرزند
رسول در میدان بریز که بسعادت جاوید رسی از تشنکی باك مدار که همین لحظه از دست
ساقی کوثر سیراب کردی پسر خود را بلشکر مخالف رسانید و بر ایشان حمله کرد بیست نفر را
کشت و اخر او را شهید کردند و سر و برا بریده بجانب مادرش افکندند مادر سر و برا
برداشت کاهی بر سینهٔ خود میچسبانید و زمانی در وی مینکریست و میکفت افرین بر تو که
بسعادت جاوید رسیدی و مادر خود را راضی کردانیدی هر که انحال را مشاهده میکرد
زار زار میکریست و بعد از شهادت پسر مسلم بعضی از یاران بجنك رفته شهید شدند ۱۱۸

۱۱۸ ناکاه از میان بیابان سواری مکمل و مسلح پیدا شد بر مرکبی کوه پیکری سوار و خودی
فولادی بر سر نهاده و سپری مدور در کتف در اورده و تیغ یمانی جوهردار چون برق
لامع حمایل کرده و نیزهٔ هیجده زرعی در دست کرفته و سایر اسباب حرب را نیز با خود اراسته
کالبرق لامع و البدر الساطع بمیدان رسید بعد از طرید و جولان بسیار رو بسپاه
مخالف کرد و کفت هر که مرا شناسد شناسد و هر که نشناسد بداند که منم هاشم بن عتبه بن
ابی وقاص پسر عم عمر سعد پس روی بامام کرد و کفت السلام علیك یا ابن رسول الله اکر
پسر عمم عمر سعد بحرب شما امده است من امده ام تا جان خود را فدای شما کنم التماس انکه
مرا مرخص فرمایید که حال بروم در راه شما کشته شوم فردا در میان جانبازان راه مرا
بازجویید حضرت و برا دعا کرده اجازت داد پس هاشم روی بلشکر مخالف کرده کفت
میخواهم از شما مکر پسر عمم ابن سعد را عمر چون از شجاعت هاشم مطلع بود از این سخن
لرزه بر اعضای شومش افتاد روی بلشکر کاه کرده کفت ای مبارزان کوفه و شام این ابن عم
منست رفتن من بمیدان او مصلحت نیست کیست برود سر و برا نزد من بیاورد شمعان بن
مقاتل که از امراء حلب بود در مبارزت میان عرب مشهور بود بسی بشجاعت و قوة خود
مغرور بود در ان نزدیکی از شام با هزار سوار بیاری ابن زیاد امده بود کفت این کار منست
پس برابر هاشم امد و کفت ای بزرك عرب این چه بی عقلیست کردی کسی دست از جاه
و مال دنیا بردارد خود را هلاك کند هاشم کفت ای ناکس دون این چه بی انصافیست کسی
بسبب دنیای بی اعتبار دست از نعیم جاوید بردارد بجهة یزید فاسق فاجر شمشیر بروی
فرزند رسول خدا کشد چکونه کسی که خدا را شناسد چنین کند و چکونه عالی همت دنیا را
باخرت بدل کند شمعون خواست سخن کوید هاشم دلاور بانك بر مرکب زده بروی حمله
کرد شمعون نیزه حواله سینه هاشم کرد هاشم نیزه و برا رد کرده ایچنان تیغ بر فرق وی زد
که تا پشت مرکب شکافت اواز تکبیر از لشکر امام حسین عم بلند شد چون شمعون کشته
شد برادر وی نعمان با هزار سوار ملازم شمعون بودند بیکبار بر هاشم حمله کردند هاشم
ذرهٔ اندیشه نموده خود را در میان ایشان افکند چون شیر ژیان و پیل دمان میجوشید و
میخروشید بهر طرف که رو میاورد بضرب تیغ درخشان سرهای ان ناکسان را مانند برك
خزان بر ساحت میدان میریخت اما حضرت امام حسین چون دید هاشم تنها با هزار سوار
محاربه میکند برادر خود فضل بن علی را با نه نفر بیاری هاشم فرستاد ابن سعد چون دید که

شاهزاده ده نفر بیاری هاشم فرستاد ابن سعد هزار سوار از لشکر خود جدا نمود کفت مکذارید
که این ده نفر خود را بهاشم برسانند ان هزار سوار سر راه برایشان کرفتند نایرهٔ حرب در
میان ایشان مشتعل شد فضل ابن علی که شجاعت را از پدر میراث داشت در میان ایشان
افتاد بهر طرف که رو میاورد از کشته پشته میساخت و بهر جانب که متوجه میشد انقوم تبه
روزکار را متفرق میکردانید تا اخر اسب و برا تیر زده از پا در اوردند و برا بانه نفر ملازم
شهید کردند چون ان ده تن بشرف شهادت فایز شدند ان لشکر نیز بیاری ان هزار سوار
رفتند که با هاشم حرب مینمودند بیکبار دو هزار سوار کرد اکرد و برا فرو کرفتند هاشم نام ار
خدا برا یاد کرده بران دو هزار سوار حمله نمود و در دریای حرب غوطه ور کردید نعمان
بن مقاتل هر زمان بانك بر سپاه میزد که زود خون برادرم را باز خواهید بیکبار هاشم بانك
بر مرکب زد خود را بنعمان رسانید کمرو برا کرفته از خانهٔ زین در ربود چنان بر زمین زد که
همهٔ استخوانهای بدنش خورد شد اعضایش در هم شکست بجهنم واصل شد پس خود را
بعلمدار رسانید تیغی بر فرق وی زد که از مرکب در کردید بنعمان رسید علم نکون سار
کردید سپاه نعمان چون انحالترا مشاهده نمودند او از الحذر الحذر از ایشان بلند شد
خواستند که روی بهزیمت اورند چند هزار سوار دیکر از لشکر ابن سعد رسید قریب
چهار پنج هزار سوار بیکبار بران دلاور نامدار حمله کردند اینقدر زخم بروی زدند که
دیکر طاقت بر حرب نداشت با وجود این تشنکی بحدی رسیده بود که زبان او بکام وی
چسبیده بود لهذا از مرکب در کردید و کفت یا ابن رسول الله در راه تو شهید شدم بخدمت
جدت رفتم جرعهٔ از جام شهادت چشید رخت بایوان سعادت کشید پس حبیب بن
مظاهر اسدی از برای دریافتن سعادت ابدی ارادهٔ میدان کرد حبیب پیری بود کهن
سال و بزرکوار از جملهٔ بزرکان دین و اصحاب سید المرسلین بود بخدمت حضرت مصطفی
رسیده احادیث بسیار از ایشان شنیده و بملازمت علی مرتضی مشرف شده حضرت او را
اعزاز و اکرام نموده بود این شخص بزرکوار و پیر عالیمقدار قرانرا تمام در حفظ داشت هر شب
بعد از نماز خفتن تا دمیدن صبح خواب نکردی مشغول تلاوت کلام مجید شدی تا صبح
ختم قران کردی اما چون از حضرت شاه شهیدان اجازت طلبید حضرت کریان شد و کفت
ای حبیب تو مرا از جد یادکاری و مرا با تو انس بسیار است و طاقت مفارقت تو ندارم
با وجود این پیری تو را فرو کرفته حبیب کریان شده کفت یا ابن رسول الله میخواهم ۹۱۱

 در نزد جدت رو سفید باشم پدرت از من خوشنود باشد مادرت مرا از یاری کند کان
تو محسوب دارد ایفرزند فخر کاینات میخواهم در روز قیامت مرا در زمرهٔ شهیدان و کشتکان
در راه تو حشر کنند فردا که مقربان خاکی مسکن در حشر شوند راکب مرکب تن اغشته
بخون جکر الوده کفن تا که ز سر کوی تو برخیزم من حضرت چون مبالغهٔ او را دید با نهایت
حسرت و اندوه اجازت داد حبیب بمیدان حرب قدم نهاد با ان پیری و ضعف قوی شصت
دو نفر از ان قوم اشقیا بجهنم فرستاد اخر ملعونی ضربتی بروی زد که از پا درامد چون خواست
برخیزد حصین بن نمیر تیغی بر فرق او زد در انوقت حبیب فریاد براورد که یا ابن رسول الله
ادرکنی حضرت چون صدای وی راشنید مرکب در تاخت در وقتی بسروی رسید که رمقی
از و باقی مانده بود دیده باز کرد بر روی حضرت نکریست و کفت یا ابن رسول الله با من
سخنی بکوی پیغامی که بجد و پدر خود داری بفرمای تا بایشان رسانم منت خدایرا که محاسن
سفید را بخون خود خضاب کردم پیرانه سر کشیدم سر در ره سکانت موی سفید کردم
جاروب استانت لعل توجان من هم دارم رمیده جانی حرفی بکوی با من جانم فدای
جانت حضرت کریست و فرمود یا حبیب ابشر الجنة بشارت باد تو را به بهشت ما هم از عقب
تو رسیدیم حبیب بان مژده عازم دار السرور شد جان خود را بجان افرین سپرد زین
عالم فانی سوی کلذار بقا رفت از شهادت حبیب خروش از اصحاب برامد در روایتی
رسیده که قاتل حبیب بدیل بن حریم بود بعد از انکه او را شهید کرد سر او را بکردن اسب
خود اویخته بمکه برد حبیب را پسری بود کودك قضارا در دروازه مکه ایستاده بود که
بلکه از سمت عراق کاروانی بیاید احوال حضرت امام حسین و پدر خود را بپرسد که دید
سواری میاید سری در کردن اسب اویخته چون بنزدیك رسید انکودك پرسید که این
سر کیست کفت این سر حبیب بن مظاهر است در کربلا او را کشته ام سرش را بمکه اورده ام
انکودك چون نیك نکاه کرد سر پدر خود را اشناخت اغاز کریه کرد سنکی برداشت بر فرق
بدیل زد او را بجهنم فرستاد سر پدر خود را برداشته در قبرستان مکه دفن نمود حال در
انجا مزاریست که بمزار رءس الحبیب مشهور است بعد از شهادت حبیب رؤسای لشکر مخالف
دیدند که چون هر یك از اصحاب حضرت امام حسین ع بحرب میروند جمعی کثیر از اشقیا
هلاك میکنند عمرو بن حجاج و جمعی دیکر با ابن سعد کفتند که باید یکمرتبه بر ایشان حمله
کرد ابن سعد این سخن را پسندید حکم کرد که لشکر بیکمرتبه بر اصحاب امام حسین ع

حمله کردند درانوقت سی نفر از یاران انمظلوم باقی مانده بودند ایشان سر راه بر لشکر مخالف
گرفته اتش حرب مشتعل شد چون خیمهای حرم بیکدیکر متصل زده بودند لشکر مخالف
از یکطرف بیشتر نمیتوانستند حمله کرد ابن سعد حکم کرد که سرادقات اهل بیت عصمت را
از پا در اورند چون عازم این بیشرمی شدند حضرت با بعضی از اصحاب از میان خیمها
در امدند بسیاری از ان اشقیا بجهنم فرستادند ابن سعد چون انحال را دید امر کرد که اتش
در خیمها زدند درانوقت اصحاب حضرت بجوش و خروش امدند بقلب عدو میزدند
میکشتند در مقاتله میکوشیدند حضرت خود نیز متوجه حرب بود اما عمرو بن قرظه
انصاری جان خود را فدای سید الشهدا نموده بهر جانب که متوجه میشد در پیش روی
او جهاد میکرد هر شمشیر و نیزهٔ که رو بحضرت میامد بجان خود میخرید نمیگذاشت که بان
جان جهانیان برسد چون از پا در امد گفت یا ابن رسول الله اوفیت بعهد خود کردم حضرت
فرمود بلی چون من داخل بهشت شوم تو در پیش روی من خواهی بود اکنون سلام مرا بجدم
برسان بگو که من نیز زود میرسم در انحال وقت نماز پیشین بود ابو ثمامه انصاری رضی
الله عنه بخدمت حضرت امد عرض کرد یا ابن رسول الله جانم فدای تو باد لشکر مخالف بتو
نزدیك شده میخواهم جان خود را فدای تو سازم ارزو دارم نماز ظهر را با تو در یابم که نماز
وداع است حضرت که این را شنید اهی از سینه براورد فرمود نماز را یاد من اوردی خدا
ترا از نماز گذارندگان حساب کند بلی اول وقت نماز است ازین کافران مهلتی طلبید
تا نماز کنیم چون مهلت خواستند مهلت ندادند لهذا زهیر بن قین بجلی و سعید بن عبد الله
جان خود را فدای حضرت نموده در پیش روی ایستادند حضرت با بقیهٔ اصحاب متوجه
نماز شدند هر تیر و نیزه و شمشیری که بجانب ان قبلهٔ عالم و عالمیان میامد ان دو بزرگوار
بجان خود قبول میکردند اینقدر زخم تیغ و نیزه و تیر بدن ایشان رسید که جمیع اعضای
ان دو بزرگوار پاره پاره شد قبل از تمام شدن نماز سعید از پا در امد و گفت خداوندا
گواه باش که من یاری فرزند پیغمبر تو کردم جان خود را فدای او ساختم سلام مرا به
پیغمبر خود برسان مرا برحمت خود واصل گردان این را گفت جان تسلیم نمود چون اصحاب
از نماز فارغ شدند او را برداشتند سیزده چوبهٔ تیر در بدن وی جا کرده بود زخم شمشیر
و نیزه بیحد و حصر در جسد وی بود بعد ازین قضا باز بنای مبارزت شد ابتدا غلام
سیاهی که ازاد کردهٔ ابوذر غفاری بود بخدمت حضرت امده زمین ادب را بوسید اجازت ۱۲۰

حرب طلبید حضرت فرمود من ترا مرخص کردم که از پی کار خود روی انغلام عرض
کرد یا ابن رسول الله من مدت عمر خود را در خدمت شما بنعمت و رفاهیت گذرانیده ام
حال که وقت محنت است چگونه از شما مفارقت نمایم ای فرزند سید انام ایا میخواهی بار وی
سیاه و جسد تباه و بوی بد در راه تو شهید شوم رو سفید و خوشبو با زمرهٔ یاران تو داخل
بهشت شوم بخدا قسم که از شما جدا نمیشوم تا خون بدبوی خود را با خونهای طیب و پاکیزهٔ
شما نیامیزم و بدن سیاه خود را در میان ابدان مطهرهٔ شما داخل نسازم حضرت گریست
و برای او دعا کرده اجازت حرب داد انغلام بمیدان رفت جمعی کثیر از اشقیا هلاك کرده بعد از
جراحت بسیار که بوی رسیده بود از پای در امد وقتی حضرت بر سر وی رسید که از ین
سرای فانی بدار الخلود ارتحال نموده بود حضرت او را نزدیك سایر شهدا اورد بر بالای
سر وی نشسته دست مبارك بر سر و روی وی کشید فرمود خداوندا روی او را
سفید گردان و بوی و برا نیکو کن او را با نیکوکاران محشور گردان در بهشت میان او و
اهل بیت محمد جدائی مینداز حضرت امام زین العابدین فرمودند که بعد از ده روز از کشته
شدن شهداء کربلا قبیلهٔ بکر بلا رفتند شهیدانرا دفن کردند جمیع ان قبیله گفتند که از
انغلام بوی مشك و عنبر ساطع بود بعد از او چند نفر دیگر بمیدان رفته شربت شهادت
چشیدند پس عابس بن شبیب شاکری عازم معرکه شد و برا غلامی بود شوذب نام بوی
گفت ای شوذب با مادر چه مقامی گفت در رکاب تو شمشیر خواهم زد تا کشته شوم عابس
گفت من نیز این گمان بتو داشتم پس قدم پیش نه مهیای سفر اخرت باش امروز روزیست که
ما در تحصیل اخرت سعی تمام نماییم مزدی عظیم از خداوند کریم بیابیم تا حساب روز جزا
در پیش ما اسان شود بعد از امروز دیگر از ما عملی صادر نمیتواند شد غلام گفت اهو لا
همچنانکه فرمودید امروز روز دریافتن دولت اخرتست فرصت غنیمت است باید سعی
تمام نمود تا خود را در زمره حامیان اولاد مصطفی داخل نمود پس هر دو بخدمت شاه شهید
ان امدند عابس گریان گریان عرض کرد یا ابن رسول الله بخدا قسم که امروز در روی
زمین از خویش و بیگانه در نزد من عزیزتر از شما نیست اگر میتوانستم دفع شر دشمنان کنم
بچیزی که از جان عزیزتر باشد میکردم مزد در اینمدت که در رکاب مبارك شما بوده ام هرگز
خدمتی نکرده ام که لایق شما باشد بابن جهة دلی ریش و سری در پیش دارم میخواهم مرا
اجازه فرمایی که بمیدان روم جان خود را فدای جان شما سازم نهایت ارزوی من در دنیا

این بود که در راه شما شهید شوم این کریه من نه از جهة جان دادنست بلکه ازان سبب است
که شما را تنها و بیکس میبینم و دشمنان شما مخدرات حجرات را احاطه کرده اند حضرت
از سخنان وی کریان شد او را دعا کرده اجازت داد پس عابس کفت یا بن رسول الله سلام
من بر شما باد شما را وداع میکنم و کواه میکیرم که بر دین و ایین تو و پدر بزرکوارت ثابت
قدمم بر طریقهٔ شما جان میسپارم باید شما در روز قیامت نزد جدت این شهادت را بدهی
این را کفت شمشیر را از غلاف کشید با غلام خود روی بمیدان نهاد عابس در شجاعت مثل
و نظیر نداشت و صیت مبارزت او بکوش همهٔ مبارزان رسیده بود ربیع بن تمیم کفت من
چون دیدم که عابس با تیغ برهنه بمصاف میاید مکرر شجاعت و هنرهای او را در معارك
مشاهده کرده بودم نعره کشیدم که ایها الناس کسی بمصاف میاید در محاربه بر شیر ژیان و
پیل دمان غالب میاید زنهار بجنك او نروید که همه هلاك میشوید لشکر از سخن وی
ترسیده عابس هر چند مبارز طلبید کسی جرات نکرد که بمیدان او رود عمر سعد این
حالترا مشاهده نمود کفت چون جرات نمیکنند که بمیدان روید باید همه لشکر یکبار بروی
حمله کنید او را تیرباران وسنك باران کنید یکبار همه لشکر از جای جستند عابس این
حالترا مشاهده نمود خود و سپر و زره از بر بیفکند با تن برهنه چون شیر ژیان بران رو به
صفتان حمله کرد بهر طرف که رو میاورد لشکر مخالف روی بهزیمت نهادند او دسته دسته
را در پیش کرده میزد و میکشت تا بسیاری از ایشان کسته شدند و مابقی متفرق میکشتند
ربیع میکوید بخدا قسم دیدم که زیاده از دویست کس را در پیش انداخته میزد و انید و
میزد و میکشت من چون با وی اشنایی داشتم کفتم ای عابس نمی اندیشی که با سر برهنه و
تن عریان خود را در دریای حرب افکنده عابس کفت در راه خدا هر چه ادمی کند سهل
است پس از اطراف و جوانب وی در امده زخمهای بسیار بروی زدند تا او را از پا در
اوردند انبقدر سنك بر بدنش زدند که از حرکت افتاد در میان لشکر ابن سعد نزاع افتاد
که هر یك میکفتند من عابس را کشته ام عمر سعد کفت او را یك کس نمیتوانست کشت
بزخم و جراحات همه لشکر کشته شد بعد از او چند نفر دیکر بمیدان کارزار رفته شربت
شهادت چشیدند پس غلامی ترك که حضرت امام حسین او را جهة امام زین العابدین
خریده بود عازم میدان شد انغلام جوانی بود نیکو و زیباخو با عذاری چون کل ارغوان
و رخساری چون ماه تابان در کمال صلاح و تقوی قران را نیك تلاوت نمودی ۱۲۱

۱۲۱ پس بخدمت سرور شهیدان امد بر خاك افتاد و کفت یا بن رسول الله جانم فدای تو
باد میدانم که هیچکس از لشکر ما زنده نخواهد ماند اجازت فرما که من زودتر بمیدان روم
جان خود را فدا کنم حضرت فرمود من ترا بفرزند خود زین العابدین بخشیده ام برو از وی
اجازتی حاصل کن انغلام بخدمت امام بیمار امد عرض کرد ای سید و اقای من از پدر
بزرکوارت اجازت طلبیدم که بمیدان رفته جان فدا سازم فرمود اختیار تو با فرزند منست
حال روی باستان شما اورده ام میخواهم مرا مرخص فرمایی که در راه پدرت جان فدا
سازم در روز رستخیز مرکب سعادت بنعیم جنت در تازم حضرت فرمود من تو را ازاد کردم
حال در امر خود مختاری انچه خواهی چنان کن پس دیکر باره بخدمت امام حسین ع امد
صورت حالرا بموقف عرض رسانید از وی اجازت طلبید بعد از مرخص شدن بکرد
خیمهای حرم برامد فریاد براورد که ای مخدرات حجرات عصمت وطهارت و ای خواتین
عزت و کرامت من مدتی خدمت شما را کرده ام استدعای ان دارم که اکر در خدمت شما
تقصیری کرده باشم مرا بحل فرمائید فردای قیامت مرا باز طلبید مرا فراموش نکنید فغان و
زاری از اهل بیت برامد پس هر یك از موالی و اهالی حرم حلیت حاصل کرده روی
بمیدان نهاد در انوقت امام زین العابدین فرمود دامن خیمه را بردارید تا من نظاره کنم که
این غلام چکونه حرب خواهد کرد چون غلام بکنار میدان رسید شمشیر از نیام برکشید مرکب
را بجولان در اورد اشعاری به ترکی خواند که ترجمه اش این است ای حسین ای کهر
روحانی نسخهٔ مکرمت سبحانی منم ان ترك که سلطان باشم کر توام هندوی حضرت خوانی
پس مبارز طلبید مبارزی بحرب وی امد کشته شد چند مبارز دیکر بمیدان وی امدند
همه را از تیغ بیدریغ از پای در اورد در اخر بر سپاه حمله کرد جمعی را بجهنم واصل کرد
جمعی کثیری از ان کافران بروی احاطه کردند از هر طرف زخم میزدند تشنکی بر وی غالب
شده بود لهذا از حرکت باز ماند بر سر وی ریخته او را شربت شهادت چشانیدند بسایر
شهیدان ملحق شد چون ذره بخور شید درخشان پیوست چون قطرهٔ سرکشته بعمان
پیوست جان بود میان او و جانان حایل فی الحال که جان داد و بجانان پیوست رضی
الله عنه ذلك الفوز العظیم طوبی لهم و حسن ماب یالیتنا کنا معهم فنفوز فوزا عظیما
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة ولیه و ابن ولیه و صفیه و ابن صفیه و حبیبه و ابن

حبیبه و نجیه وابن نجیه و خلیله وابن خلیله و قتیله وابن قتیله الذی اکرمه بالشهادة و حباه
بالسعادة و اجتباه بطیب الولادة و جعله سیدا من السادة و قائدا من القادة و ذائدا من
الذادة و اعطاه مواریث الانبیاء و جعله حجة علی خلقه من الاوصیاء فاعذر فی الدعاء و
منح النصح و بذل مهجته فیک و فاق الشهداء الحسین الشهید ابی عبد الله و الشکر لله الذی
اجل رزیتنا برزیة صاحب النوائب والاحزان وقرین الشدائد والاشجان الخلی عن الدیار
و الاوطان و الفقید عن الاقارب و الاخوان المنقطع عن حرم جده المصطفی و المتحیر فی
الفیافی من جور الاعداء و الجیران فی ارض الماریة و الاسیر بایدی الفئة الباغیة الذی
ینوح علیه فی الوکنات و الطیور فی الوکرات و یضج علیه الحیتان فی البحار و السباع فی
البراری و القفار ابن اشرف الانبیاء الحسین القتیل ابی عبد الله بالها من مصیبة اصبحت
لاجلها المأتم فوق الطباق و لم یعهد مثلها فی الافاق مصیبة ما اعظمها من بین المصائب و
غارت منها النجوم و الکواکب مصیبة شقت منها الجیوب و التت منها شموس السماء النبوة و
الولایة الی الغروب اه من مصیبة اندرست منها معالم الدین و اظلمت منها مناهج الیقین
اصبح منها ریاض الشرایع غایضة الماء و نجوم سماء المعارف مسلوبة الضیاء بکت منها نطاق
الملک و الملکوت و عجت علیها سکان قدس الجبروت تزلزلت منها اساطین بناء الاسلام و
تزعزع منها ارکان الخاص و العام اه اه از ماتمی که دیدهٔ پیغمبر اخر الزمان ازان کریان و سینهٔ
سیدهٔ زنان ازان بریان و احزان از قصهٔ که عالمیان ازان لوای محنت و بیقراری برافراشته
اند و ادمیان صدای نوحه و زاری برداشته ساکنان ملک و ملکوت خاک غم بر سر ریخته
اند و محرمان سراپرده جبروت خاکستر مصیبت بغربال ماتم بر فرق خود بیخته اند پس در این
مصیبت شیعیان اهل بیت باید کوتاهی در تعزیه ننمایند لا عذر للشیعة فی دمعها و دم
الحسین بکربلاء اریقا عذری از برای شیعیان در ریختن اشک نیست با وجود اینکه
خون حسین در کربلا ریخته شد یا یوم عاشورا لقد خلقتنی ما عشت فی بحر الهموم غریقا
ای روز عاشورا ابد رستی مادامیکه من حیات دارم مرا در دریای غم و الم غرق کردی
ءاذوق ری الماء و ابن محمد لم یروحتی للمنون اذیقا ایا من اب را بنوشم و حال اینکه
فرزند محمد اب نچشید تا شربت مرگ نوشید مجملا هر که محب ال رسول و مخلص ذریهٔ
بتول باشد داند که در این ایام بر ایشان چه روی داده خودداری نمیتواند کرد چه این
مصیبت کم مصیبتی نیست این محنت کم محنتی نه اه روز ازل که شعلهٔ اینغم شرار ریخت ۱۲۲

۱۲۲ کل کرد داغ بر جگر لاله زار ریخت اینها نه اختر است فلک را ز سوز دل بر چرخ
اخگر از مژهٔ اشکبار ریخت قصر بدن ز صدمهٔ غم در تزلزل است در سینه طاق بندی
صبر و قرار ریخت فوالله لا انسی وان بعد المدی قتیل ضیائی من الدین قد خلا بخدا
قسم فراموش نخواهم کرد کشته بیگناه که کافر بیدین او را کشت اگر چه زمانی طویل بگذرد
فوالله لا انساه یخفض فی الثری و شمر علی الصدر المعظم قد علا بخدا قسم که فراموش
نخواهم کرد او را در حالتیکه بخواری بر روی زمین افتاده بود شمر نابکار بر سینه مبارک
او نشسته بود یعبراو داج الحسین بسیفه الی حیث رواه بجیعا و خجلا قطع میکرد بشمشیر
خود حلقوم مبارک او را تا موضعی که از انجا جبرئیل تناول مینمود و لم انس اخت السبط زینب
اقبلت لتقبیله ثم اثنت لن تقبلا و فراموش نمیکنم زینب خواتون را در حالتیکه پیشی
گرفت که جسد برادر خود را ببوسد نگذاشتند که او ببوسد ای برادر اعظم است
این مصیبت از جمیع مصایب بمرتبه که جناب احدیت قبل از وقوع ان همه پیغمبران را از ان
اخبار نموده از سعد بن عبد الله منقولست که از حضرت صاحب الزمان سوال نمودم از تاویل
کهیعص حضرت فرمود این حروف از رمزهای غیب است اشارت بقصه ایست که
خدا تعلی بندهٔ خود ذکریا را بر ان مطلع گردانید بعد ازان از برای پیغمبر حکایت فرموده
سببش این بود که حضرت ذکریا از پروردگار سوال نمود که اسماء ال عبا را بان تعلیم کند
پس جبرئیل نازل شد اسماء مبارکهٔ ایشان را تعلیم او نمود ذکریا در محن و مصایب و در انجاح
مقاصد و مطالب متوسل بایشان میشد مکرر ان اسماء شریفه را یاد مینمود هر وقت که محمد
و علی و فاطمه و حسن را یاد مینمود و بر زبان جاری میکرد حزن و اندوه او زایل میشد
هرگاه حسین را یاد مینمود خاطر او افسرده میشد و ضمیر او پژمرده میشد بدون اختیار اشک
از چشم او جاری میشد ضبط خود نمیتوانست کرد روزی در مناجات به پروردگار عرض
نمود که الهی ما بالی اذا ذکرت اربعة منهم تسلیت باسمائهم من همومی و اذا ذکرت الحسین
تدمع عینی و تثور زفرتی ای پروردگار من سبب چیست که هرگاه نام ان چهار بزرگوار را
یاد میکنم خاطر من از همه هموم و غموم تسلی مییابد هرگاه حسین را یاد میکنم و نام او را
بر زبان میرانم گریه بر من مستولی میشود غمهای من هیجان مییابد خدای تعلی او را از
قصه کربلا اخبار نمود باین حروف پس کاف اشاره است بکربلا و ها اشاره بهلاکت و یا
اشاره است بیزید و عین اشاره است بعطش و تشنگی ایشان در ان صحرا و صاد اشاره بصبر

انشانست درانمصیبت ذکر باچون مطلع بران قصیه شد سه روز از مسجد بیرون نرفت
ومردم رانبزد خودراه نداد مشغول کریه و زاری بود ومیکفت الهی اتفجع خیر جمیع خلقک
بولده الهی اتنزل بلوی هذه الرزیة بفنائه الهی اتلبس علیا و فاطمة ثیاب هذه المصیبة و
تحلها بساحتها ای خدا ایابدرد خواهی اورد دل بهترین خلایق رابمصیبت فرزند او ای
خدا ابلای چنین قصیه را بساحت عترت او راه خواهی داد ایخدا اباجامۀ این مصیبت را
بعلی و فاطمه خواهی پوشانید ایخدا ا باالم این مصیبت رابخاطر مبارک ایشان خواهی رسانید
پس ای پروردکار من فرزندی بمن کرامت کن که در پیری باعث طیب خاطر و روشنی
چشم من شود مرا فریفتۀ دوستی او کن بعد از ان شهادت روزی او کن تا دل من در
مصیبت او بدرد اید همچنانکه دل بهترین خلقان درمصیبت فرزند او بدرد خواهد امد
پس حقتعالی یحیی را باو کرامت فرمود او را شهادت روزی کردانید ذکر بامتالم کردید
مدت حمل یحیی شش ماه بود همچنانکه حضرت امام حسین عم ششماه در شکم مادر بود
و از سالم بن ابی جعده مرویست که از کعب الاخبار شنیدم میکفت در کتابهای ماذکور
است که یکی از فرزندان محمد شهید خواهد شد باجمعی از اقارب و اصحاب او هنوز عرق
اسبان ایشان خشک نشده باشد که همه داخل بهشت شوند باحور العین معانقه نمایند
راوی میکوید در اثنای انکه کعب الاخبار این را نقل میکرد حضرت امام حسن عم برما
کذشت جمعی کفتند بکعب ان فرزند اینست کعب کفت نه بعد از ان حضرت امام حسین
عم برما کذشت کفت ان فرزند مقتول همین است از حضرت امام رضا عم مرویست در وقتی
خدا بتعالی از جهة اسمعیل فدا فرستاد بحضرت خلیل امر کرد که این فدا را بعوض اسمعیل
ذبح نماید حضرت خلیل الرحمن ارزو نمود که کاش مامور بفدا نمیشدم بدست خود فرزند
خود را در راه خدا ذبح میکردم باین سبب فایز بدرجات رفیعۀ اهل مصیبت میشدم خدا
بتعالی باو وحی نمود که ای ابراهیم محبوب ترین بندکان من در نزد تو کیست ابراهیم عرض
کرد که هیچیک از بندکان تو در نزد من محبوب تر از حبیب تو محمد پیغمبر اخر الزمان صم
نیست خدا بتعم فرمود او را دوست تر داری یا خود را عرض کرد او را از خود دوستر دارم
خدا بتعالی فرمود که فرزندان او را دوست تر داری یا فرزندان خود را کفت فرزندان
او را از خود دوستر دارم وحی رسید که ایا کشته شدن فرزند او بظلم و ستم بردست
دشمنان او دل ترا بیشتر بدرد میاورد یا کشتن تو فرزند خود را بدست خود در طاعت ۱۲۳

۱۲۳ من ابراهیم کفت کشته شدن فرزند او بدست دشمنانش دل مرا بیشتر بدرد میاورد
پس حقتعم وحی نمود که ای ابراهیم کروهی که دعوی خواهند کرد که از امت محمد اند حسین
فرزند او را خواهند کشت بظلم و ستم چنانکه کوسفند را میکشند باین جهة مستوجب غضب
وعذاب من خواهند شد پس دل ابراهیم بدرد امد کریان شد بجزع امد خدا بتعم باو وحی
نمود که فدا کردم جزع تو را بر فرزند خود اسمعیل بسبب جزعی که بر حسین فرزند پیغمبر
اخر الزمان نمودی ثواب ذبح کردن اسمعیل را بتو عطا کردم از جهة تو رفیع ترین درجات
اهل مصیبت را واجب کردانیدم اینست معنی قول خدا که وفدیناه بذبح عظیم یعنی فدا کردیم
اسمعیل را بذبحی عظیم بچند سند معتبر از حضرت صادق عم روایت شده است که خدا بتعم
در قران بصادق الوعد وصف نموده است و فرموده است و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه
کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا پسر ابراهیم نیست بلکه او اسمعیل بن حزقیل است که
یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بود خدا بتعم او را بر جماعتی مبعوث نمود انجماعت تکذیب
او نمودند پوست سر و روی او را کندند خدا انقوم را غضب کرد یکی از ملائکۀ عذاب
را بنزد اسمعیل فرستاد که در اطاعت او باشد انچه از و خواهش کند از تعذیب قوم و ذلیل
نمودن ایشان بعمل اورد چون انملک بنزد اسمعیل امد کفت انچه میخواهی بمن امر کن تا بجا
اورم اسمعیل کفت بتعذیب ایشان مرا حاجتی بتو نیست بلکه میخواهم ایشان انچه خواهند
بامن بکنند من صبر و شکیبائی نمایم تا بحسین فرزند پیغمبر اخر الزمان تاسی و اقتدا نموده
باشم درد روایتی رسیده بعد از انکه اسمعیل کفت مرا بتعذیب قوم حاجتی نیست خدا بتعم
باو وحی نمود پس هر حاجت که داری عرض کن اسمعیل عرض کرد ای پروردکار من
تو عهد کرفتی از ما کروه پیغمبران از برای خود بخدائی و از برای محمد به پیغمبری و از
برای اوصیای او بامامت و ولایت و خبر دادی مردم را بانچه اشقیای امت او بعد از و
بفرزند او حسین خواهند کرد و وعده دادی حسین را که او را بدنیا بر کردانی تا انتقام
خود را از ظالمان امت بکشد پس حاجت من در درکاه توانست که مرا نیز بدنیا بر کردانی تا انتقام
از طاغیان امت خود بکشم خدا بتعم عرض او را قبول نمود در وقتیکه امام حسین بدنیا
رجعت خواهد کرد اسمعیل نیز با او رجعت خواهد نمود از جمعی کثیر مسلمین نقل شده است
که در چند کنیسه از کنیسهای روم که در حوالی قسطنطنیه معبد نصرانیان بود دیده اند که
این شعر بخط رومی نوشته شده بود اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب

فلا و الله لیس لهم شفیع و هم یوم القیمة فی العذاب یعنی ابا جماعتی که شهید کنند حسین
را دیکر امید شفاعت از جد او دارند نه بخدا قسم که جد حسین در رو ز قیامت شفیع ایشان
نخواهد بود ایشان در قیامت بانواع عذاب معذب خواهند بود شیوخ و معتبرین نصاری که
در ان کنیسها بودند بمسلمین نقل کرده بودند که سیصد سال پیش از بعثت پیغمبر اخر
الزمان یاد داریم از انوقت تا حال میبینیم این شعر در این کنایس ثبت است مجملا جمیع انبیاء
مرسلین و اصفیاء مقربین ازاین واقعه پیش از وقوع ان مخبر کردیده الم ان بدلهای ایشان
رسیده در مصیبت باهواداران و شیعیان ال رسول شریك بوده اند حضرت فخر کاینات
را علیه افضل التحیات کرات و مرات ازاین قصهٔ هایله مخبر ساختند او را به بشارت شهادت
نور دیدهٔ او نواختند از انجمله از ام سلمه منقول است که روزی پیغمبر داخل خانه شد
از عقب او امام حسن ع و بعد از ان امام حسین داخل شد در نزد انحضرت نشستند پس
حضرت امام حسن را کرفت بر زانوی راست خود نشانید و امام حسین را بر زانوی چپ
خود کاهی او را میبوسید ساعتی لب برلب حسن مینهاد و زمانی روی بر روی حسین
میمالید ناکاه جبرئیل از جانب پروردکار نازل شد و کفت یا رسول الله اتحبهما ایا حسن و
حسین را دوست داری حضرت فرمود کیف لا احبهما و هما ریحانتای من الدنیا و قرتا
عینی چکونه ایشان را دوست ندارم و حال انکه دو ریحان کلستان مندو دو تازه نهال
بوستان و نور دیدهٔ من و پارهٔ جکرمنند دو فرزند ارجمند و دو ارام دل مستمند و دو
راحت جان و دو روح جان منند جبرئیل کفت یا رسول الله حق تعم بر ایشان حکمی کرده
است که تو باید بران حکم صبر کنی خواجهٔ عالم فرمود ان حکم چیست جبرئیل عرض کرد که
جمعی از اشقیای امت بزهر قهر حسن را از پا در اورند و حسین را به تیغ کین سر از تن جدا کنند
حضرت فرمود هولاء لا یومنون بی و یرجون شفاعتی و یقتلون اولادی این کروه بمن ایمان
دارند و بشفاعت من امید وارند فرزندان مرا میکشند بعد از ان حضرت کفت بچه کناه
حسن و حسین مرا بکشند جبرئیل عرض کرد بدون تقصیر و خطا بلکه بمجرد شقاوت و لجاج
پس دل مبارك خواجهٔ عالم افسرده و کلستان خاطر بهترین بنی ادم پژمرده کردید سیلاب
اشك از جویبار دیدهٔ ان سرو بوستان ایجاد بر رخسارهٔ انور او جاری کردید پس جبرئیل
عرض نمود یا نبی الله هر پیغمبر را دعایی مستجاب میباشد اکر میخواهی دعا کن که خدا تعم
اینمصیبت را از فرزندان تو دفع کند اکر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره کن از برای ۱۲۴

۱۲۴ شفاعت کناه کاران امت در رو ز قیامت حضرت فرمود ای برادر من بحکم خدا راضیم
و بقضای او صابر هر چه از برای من پسندیده بان شاکرم نمیخواهم مکر انچه او میخواهد و
میخواهم بفرزندان من انچه خواهد کند که مصیبت ایشان را ذخیره شفاعت کناه کاران امت
کنم نیز از ام سلمه بسند معتبر روایت شده که روزی پیغمبر صم در خانه من بود فرمود که
مکذار کسی داخل خانه شود من بفرمودهٔ او ملاحظه مینمودم که کسی داخل نشود ناکاه
حسین امد چون کودك بود من نتوانستم او را منع کنم بشوق تمام بخدمت جد والامقام خود
رفت من از عقب او رفتم دیدم حضرت رسول او را بر سینهٔ خود نشانیده میکریید چیزی
در دست دارد میکرداند چون مرا دید کفت ای ام سلمه در اینوقت جبرئیل نازل شد مرا
خبر داد که این پسر تو کشته خواهد شد بکیر این را نکاه دار هر وقت که خون شود بدانکه
حسین کشته شده است ام سلمه کفت یا رسول الله از خدا سوال کن که این بلیه را از و رفع کند
حضرت فرمود من سوال کردم حق تعم فرمود او را بسبب شهادت درجهٔ خواهد بود که هیچ
یك از خلایق بان درجه نخواهند رسید از برای او شیعیان و دوستانی چند خواهد بود که
شفاعت کناه کاران کنند و شفاعت ایشان رد نشود مهدی ال محمد از فرزندان او خواهد
بود فطوبی لمن کان من اولیاء الحسین و شیعته والله هم الفائزون یوم القیمة خوشا بحال کسی
که از شیعیان و دوستان حسین باشد بخدا قسم که ایشان در رو ز قیامت از جمله رستکاران
خواهند بود انچه از حدیث ام سلمه معلوم شد از خبر دادن جبرئیل و تربت کربلا نه پیغمبر
و سپردن پیغمبر صم انرا بام سلمه احادیث بسیار بران دلالت میکنند اخبار در این باب
نزدیك بتواتر است در چند حدیث رسیده که بعد از انکه جبرئیل خبر شهادت امام حسین
را به پیغمبر داد حضرت کریان شد جبرئیل کفت میخواهی بنمایم بتو تربتی را که حسین در
ان کشته خواهد شد حضرت فرمود اری پس جبرئیل یك چشم برهم زدن ما بین موضعی که
پیغمبر نشسته بود و موضعیکه حسین را شهید کردند بزمین فرو برد بنحوی که ان دو موضع
بیکدیکر متصل شدند کربلا نزدیك امد قدری خاك برداشت زمین را پهن نمود بنحوی که
بود کربلا بجای خود برکشت ان تربت را به پیغمبر داد حضرت انرا کرفت بویید و کفت خوشا
حال تو ای تربت و خوشا حال کسی که در تو کشته خواهد شد در بعضی روایات رسیده که
میکائیل بزیارت پیغمبر امد امام حسین را در نزد او دید خبر شهادت او را به پیغمبر رسانید
قدری تربت کربلا را باو داد و همچنین ملکی که موکل باران است بخدمت حضرت رسید

این خبر را با قدری تربت باو داد در بعضی اخبار رسیده که چون امام حسین متولد شد
هیچ ملکی از ملائکه اسمانها نماند مگر اینکه بدیدن پیغمبر امد او را تهنیت کرد بعد از ان
خبر کشته شدن حسین را در کربلا گفت او را تعزیت نمود قدری از خاک کربلا داد
در روایتی دیگر وارد شده است که ام سلمه میگوید شبی پیغمبر صم بیرون رفت بعد از
زمان طویلی امد متغیر الحال غبار الود ژولیده مو در دست او چیزی بود من عرض کردم
یا رسول الله سبب چیست که شما را ژولیده مو و غبار الود میبینم فرمود ای ام سلمه در اینوقت
مرا بردند بموضعی از عراق که انرا کربلا میگویند بمن نمودند محل کشته شدن حسین و
جماعتی دیگر از اهل بیت من اینست خاکی که در ان کشته خواهد شد دست خود را گشود
و فرمود بگیر این تربت را در نزد خود محافظت نمای ام سلمه میگوید انرا گرفتم دیدم تربت
سرخی بود انرا در شیشه کردم در انرا محکم بستم همیشه در صدد محافظت ان بودم تا بعد
از انکه امام حسین از مکه روانهٔ عراق شد هر روز انرا بیرون میاوردم ملاحظه میکردم و
میبوییدم از مفارقت و مصیبت حسین میگریستم چون روز عاشورا شد در اول روز
انرا دیدم بحال خود بود در اخر روز که انرا دیدم خون شده بود دانستم که انحضرت شهید
شده است صیحه زدم مدهوش شدم از ابن عباس مرویست که روز عاشورا من در مدینه
بودم ناگاه از خانهٔ ام سلمه صدای نوحه و زاری بلند شد افغان و وحشتی عظیم از انجا
برخواست من به تعجیل روانهٔ انجا شدم دیدم ام سلمه شیون و نوحه میکند زار زار میگرید
گفتم ماحدث یا ام المؤمنین ای مادر مؤمنان چه روی داده ام سلمه بمن ملتفت نشد
رو بزنان بنی هاشم کرد و گفت یا بنات عبد المطلب اسعدنی علی البکاء والله قد قتل سید
کن الحسین بکربلا والله قد قتل سبط رسول الله و ریحانته ای دختران عبد المطلب یاری
کنید مرا بر گریه و زاری بخدا اقسم که اقای شما حسین در کربلا کشته شده بخدا اقسم که
سبط رسول و فرزند دلپسند او شهید گردیده بخدا اقسم گل گلستان رسالت و ریحان بوستان
ولایت از تندباد حادثهٔ زمان خزان شده سرو جویبار امامت از جور اده ناکسان از پا در
امده من عرض کردم ایمادر مؤمنان تو از کجا دانستی گفت ای ابن عباس پیغمبر را دیدم
افروخته رو و ژولیده مو گریان و نالان و مضطرب و هراسان و شکسته بال و متغیر الحال
و غبار الوده و عمامه کود بده عرض کردم یا نبی الله مالی اراک بهذا الحال چه روداده که
شما را باین حال میبینم گفت ای ام سلمه اینوقت حسین مرا و برادران و فرزندان ۱۲۵

۱۲۵ و خویشان و یاران او را در دشت کربلا شهید کردند من با ارواح انبیاء مرسلین
واصفیاء مقربین وملائکهٔ سموات و ارضین بزیارت او رفته بودیم در اینوقت من از دفن
او فارغ شدم پس برخواستم شیشهٔ که خاک کربلا در ان بود برداشتم ملاحظه نمودم خون
شده بود پس ان شیشه را بیرون اورد قدری از ان خون بر روی خود مالید متوجه تعزیه
وماتم شاه شهیدان شد بزبان حال مترنم این مقال شد یا الله قومی نائحة تبکی انا ساصائحة
ایچشم ترا بخدا قسم میدهم بیا تا گریه کنیم بر مردمان نیکوکار و بزرگان عالیمقدار تبکی علی
دور خلت والیوم فیها صائحة ایچشم ترا بخدا قسم میدهم برخیز تا گریه کنیم بر خانها که خالی
شد از سکان و بومان در و فریاد میکنند نوحی وجودی بالانین حزنا لزین العابدین
قد قیدت اکنافه ظلما قیود اجارحة نوحه کن و نیکویی کن بنالیدن از برای اندوه
زین العابدین که دستها و پاهای او را بسته بودند بزنجیرها که اعضای مبارک او را مجروح
نموده بودند لم ادرا بکی زینبا ام للتی تنعی الابا ام ام کلثوم التی بالطف صارت نائحة
نمیدانم گریه کنم بر زینب مظلومه یا بر سکینهٔ محرومه که خبر مرگ پدر بزرگوار ش بوی
رسیده بود یا بر ام کلثوم معصومه که در کربلا نوحه و زاری مینمود قومی لنبکی سیدا
شمر علیه اعتدی من نحره اجری دما فوق الاراضی صائحة برخیزید تا گریه کنیم بر اقایی
که شمر براو جفا کرد خون درخشان از حلقوم او جاری بود قومی بنا نبکی علی من
قبره فی کربلا ان کنت ممن حبه نوحی بنا حانا صحة برخیز تا گریه کنیم بر کسی که قبر او در
کربلاست و اگر تو از دوستان او بی باید نوحهای حزن اور نده بر وی کنی قومی لنبکی
للحسین نبکی لقرة کل عین نبکی لمن فی تربة ریح الجنان نافحة برخیز تا گریه کنیم بر حسین
و گریه کنیم بر نور چشم عالمین و گریه کنیم بر کسی که از خاک او بوی بهشت میاید قومی علی
هذا المصاب نبکی الی یوم الحساب نبکی علی جثمان من بالطف مات ذابحة برخیز تا
گریه کنیم بر اینمصیبت تا روز قیامت و گریه کنیم بر جسمهایی که هلاک شدند در کربلا
جودی علی حسین یا عین بالغزاری نیکویی کن ایچشم به بسیاری گریه جودی علی
غریب مذبوح فی البراری گریه کن بر غریبی که او را در بیابان کربلا بیکس و تنها
کشتند مانند گوسفند سر بریدند جودی علی النساء مع صبیة الصغار ایچشم
نیکویی کن بر کشته افتاده در بیابان بیگناه مرویست که در انوقت ام سلمه در ماتم امام حسین
مشغول بود مردم را تحریص مینمود بر گریستن شهیدان کربلا در ان روز ماتمی بر پا شد که

بیان کردنی نیست و از برای ایشان انچه شنیده بوداز پیغمبراز ثواب کریهٔ برحسین نقل
میکردازی ثواب کریه براسیران کربلا و غریبان دشت محنت و بلا بیحد و انتهاست ای
برادر چکونه تو بالاف محبت خاندان و دعوای تشیع ایشان در مصیبت سرو رشهیدان
اشك ازدیدهای خودنمیریزی و خاك غم برسرنمیکنی وحال انکه در مصیبت وی جمعی
کفار ومخالفان مذهب از راه محبت اوجان خود رافدا کردند جمعی نقل کرده اند در وقتیکه
سپاه ابن زیاد اهل بیت را از کوفه بشام میبردند در یکی از منازل نزول نمودند شخصی
یهودی که نام او یحیی بود در انجا سکنی داشت از خانهٔ خود بیرون امد بتفرج ان لشکر
چون ان سرهارادید متوجه انها شد و انها رانظاره مینمود قضارا نظراو برسرمبارك امام
حسین افتاد دید لبهای او حرکت میکند یهودی متعجب شد پیشتر رفت کوش فراداشت
شنید که این ایه را میخواند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یحیی حیران شد تعجب
او زیاده کردید پرسید که این سرکیست کفتند سرحسین علیست کفت پدرش را شناختم
مادرش را بکوئید کفتند فاطمه دختر محمد صم که پیغمبر ماست یهودی کفت اشهد ان لا اله
الا الله و ان محمدا رسول الله اکر دین و مذهب جد وی حق نبود چنین معجزی از وی
صادر نمیشد پس از روی اخلاص مسلمان شد اول عمامهٔ که برسر داشت قطعه قطعه
ساخت هر قطعه را بیکی از اهل بیت داد بعد از ان بمنزل خود رفته انچه لباس داشت بنزد
ایشان اورد بعضی از لشکر بانك بروی زدند که ای بدبخت چرا حمایت دشمنان والی
میکنی از ایشان دور شو و الا بضرب تیغ تورا پاره پاره کنیم یحیی که این را شنید ذوق محبت
وشهادت دریافته بانك برغلامان خود زد که شمشیر و نیزهٔ مرا بیاورید چون غلام اسباب
حرب یحیی را اورد یحیی شمشیر کشیده برایشان حمله کرد چند نفر را کشت اخر در محبت حسین
شربت شهادت چشید حال قبراو در انموضع که بحران موسوم است مشهور ومعروف است
ان را مزار یحیای شهید کویند دعا در انجا مستجابست بدانکه انچه از اخبار و اثار معلوم
میشود کم طاعتیست که ثواب ان مثل ثواب کریه برامام حسین عم باشد از حضرت امام جعفر
صادق عم مرویست که در روز قیامت شخصی را بعرصات محشر دراورند نامه اعمال او
از حسنات خالی باشد لهذا اراده دوزخ در پیش کیرد پس از حضرت رب الارباب خطاب
باو رسد که ای بندهٔ من صبر کن که ترا در نزد ما امانتیست پس بفرماید که دری را حاضر کنند
از شعاع ان تمام عرصات محشر روشن کردد ان بنده بیچاره کوید که من چنین دری ۱۲۴

۱۲۴ نداشتم از این خبر ندارم خطاب در رسد این دردانهٔ اشکیست که در مصیبت حضرت
امام حسین از دیده باریدهٔ ما ان قطرهٔ اشك را ضایع نکذاشته ایم در صدف مرحمت خود
پرورش داده ایم از برای تو ضبط کرده ایم امروز که روز درماندکی و حسرت تواست
بکار تو اید ما ان را خرید اریم ان را بنزد انبیا برید تا قیمت کنند ان بنده در را بنزد ادم صفی الله
برد و کوید ای پدر ادمیان این در را قیمت کن ادم کوید قیمت ان را نمیدانم بنزد نوح بر تا قیمت
کند چون ان را بنزد نوح اورد نوح کوید من از قیمت این وقوف ندارم بنزد ابراهیم خلیل
بر تا او قیمت کند چون بنزد ابراهیم برد کوید من قیمت ان را ندانم باسمعیل حواله کند همچنین
هر یك از پیغمبران قیمت ان را بدیکری حواله کند تا اخر بنزد حضرت ختمی ماب محمد مصطفی
فرستد انحضرت فرماید باید این در را علی قیمت کند چون بنزد امیر المومنین برد فرماید این
در را فرزندم حسین خود قیمت کند چون ان بنده در را بخدمت حضرت امام حسین اورد
انحضرت مانند برادر مهربان ان بنده را در برکیرد و او را نوازش نماید پس کیسوان عنبرین
خود را پریشان ساخته در کف دست نهد بپای عرش الهی اید و کوید خداوندا قیمت
ان در انست که صاحبش را با پدر و مادر او بمن ببخشی ایشان را با من همنشین کنی در بهشت
در جوار من جای دهی خطاب عزت در رسد که یا حسین من این بنده را با پدر و مادرش
بتو بخشیدم او را در بهشت در جوار تو جای دادم از رفیقان و مصاحبان تو کردانیدم
خوشا حال کریه کنندکان بر حسین مخفی نماند که از جملهٔ قضایای کربلا باعث اندوه دلها
و سوزش جانها است قصه شهادت قاسم بن حسن است علمای ما رضوان الله علیهم کیفیت
قصهٔ او را بطریق مختلفه نقل کرده اند بعضی حکایت دامادی او را ذکر کرده اند و بعضی
دیکر ان را نقل نموده اند در صحت ان تامل دارند چون که فقیر این حکایت را در بعضی کتب
ملاحظه نموده که اعتبار ان کتب بوجوهی چند در نزد فقیر بصحت پیوسته لهذا قصه قاسم
با حکایت دامادی او بنهجی که اظهر و اوضح است در اینجا ایراد میشود و کیفیت ان باین
نهج است که قاسم طفلی بود صغیر هنوز بحد تکلیف نرسیده بود و چهرهٔ مبارکش چون افتاب
تابان و شجاعت از جد و پدر میراث داشت در معارك و حروب رایت فتح و نصرت افراشتی
اما ان نور دیده دید که موالیان و یاران و اقارب و برادران را شربت شهادت چشانیدند
و شمشادقدان بوستان و لایت از ارهٔ جور کوفیان کین از پا در امدند و نوجوانان اهل
بیت رسالت از تیغ بیدریغ شامیان بدین بخاك هلاك افتادند دل او بدرد امد و اه سرد

از سینهٔ پر درد برکشید و سیلاب اشك از جویبار دیدگان بارید پس با چشمی گریان
ودلی با آتش حسرت بریان بخدمت عم بزرگوار خود آمد و بعد از اداء سلام و تحیت بموقف
عرض رسانید که ای عم بزرگوار و الشهسوار و الابرار مرا دیگر تاب مفارقت دوستان
و خویشان نمانده دیگر طاقت الم مفارقت ایشان ندارم مرا دستوری ده که بمیدان کارزار
روم داد دل خود را از این قوم بیدین بازخواهم امام شهیدان چون قاسم را باین حال مشاهده
نمود او را در بر کشید شروع بگریه کرد قاسم نیز میگریست اند و مظلوم دست در گردن
یکدیگر داشتند چون ابر بهار زار زار میگریستند اینقدر گریه کردند که هردو بیهوش
شدند چون بهوش آمدند امام حسین فرمود ایجان عم تورا چگونه رخصت حرب دهم و
داغ فراق تورا بر سینهٔ پرغم نهم حال آنکه تو مرا از برادر یادگاری در این دشت غربت انیس
دل افکاری پس قاسم بدست و پای آنحضرت افتاد گاهی دست او را میبوسید زمانی
پای منور او را میبوسید عجز و الحاح مینمود که او را مرخص حرب نماید حضرت او را اجازت
نمیداد ناگاه مادر قاسم از خیمه بیرون آمد دامن قاسم را بر دست بپیچید و گفت ایجان مادر
وای سرو رسینهٔ بریان مادر در این زمان تو در این دشت پر بلا و محن خدا برد بکجا
میروی بگو با من مرا ستمزده را تاب راشتیاق تو نیست در این دیار الم طاقت فراق تو نیست
القصه قاسم اجازهٔ جنگ نیافت بخیمه در آمد باندوه والم سر بزانوی غم نهاد دید که برادران
و یاران امام حسین عم تهیهٔ اسباب جنگ مینمودند عازم میدان قتال بودند الم او زیاد شد
آغاز ناله و گریه نمود ناگاه بخواطرش آمد که پدر بزرگوارش تعویذی ببازوی او بسته
و وصیت نموده که تورا در وقتیکه الم و مصیبت بی نهایت شود و درد و محنت غلبه کند این
تعویذ را باز کن برخوان بآن نوشته عمل کن قاسم گفت من تا خود را شناخته ام بچنین مصیبت
و المی گرفتار نشده ام بعد از این هم اگر حیات باقی باشد بچنین محنت وغمی مبتلا نخواهم شد
گویا این زمان وقت باز کردن تعویذ است پس آن تعویذ را گشود ملاحظه نمود دید
حضرت امام حسن عم بخط مبارك خود نوشته است که ای قاسم این نور دیده و ای فرزند پسندیده
وصیت میکنم تورا که چون برادرم حسین را در کربلا بیکس و تنها ببینی او را اسیر کوفیان
بیوفا و شامیان بیحیا بیابی باید سر خود را در قدم او اندازی و جان خود را در راه او در
بازی هرچند ترا از حرب ممانعت نماید باید تو در الحاح افزایی و مبالغه نمایی تا اجازت یابی
خون خود را در راه او بریزی ای عزیز پدر مبادا صبر کنی زانکه صبر جایز نیست ۱۲۷

۱۲۷ کسی که کشته نشد در و زحشر فایز نیست پس قاسم چون بر مضمون تعویذ اطلاع
یافت از غایت فرح و انبساط از جای جست بخدمت عم بزرگوار آمد نامهٔ که رقم شهادت
آن معصوم بود بدست عم خود داد سرور شهیدان و امام غریبان چون آن وصیت نامه را
خوانده آه سوزناك از نهاد خود برکشید زار زار بنالید اشك حسرت از دیده بارید با و از
حزین فرمود ایجان عم این وصیتی است که برادرم بتو نموده است در بارهٔ من میخواهی بعمل
آوری مرا نیز در بارهٔ تو وصیتی کرده است میخواهم آنرا بجای آورم وصیت او بمن آنست که
فاطمه دختر من که پدرت او را نامزد تو نموده بعقد تو در آورم بیا تا ساعتی بخیمه رویم در
طی این مقدمه کوشیم پس دست قاسم را گرفت او را درون خیمه برد برادران خود عباس
وعون را طلبید عقد فاطمه را از برای قاسم بمهر شهادت بستند زینب را فرمود که جامهای
حضرت امام حسن را حاضر کرد و جامهٔ فاخری بقاسم پوشانیدند و حضرت بدست مبارك
خود دراعهٔ امام حسن عم را در و پوشانید و عمامه بر سر وی بست پس دست دختر خود
را گرفت و بدست قاسم داد و گفت اینست اماتنی از تو که پدرت بمن سپرده بود مادر قاسم
چون از این قصه اطلاع یافت سیلاب اشك از دیده بارید و زار زار نالید از جا در آمد
بنیاد آه و فریاد نهاد بخدمت امام حسین عم شتافت بزبان حال با مظلوم کربلا خطاب نمود
چه عقد بود کجا این چنین روا باشد که دیده است عروسی که بیحنا باشد پس زبان حال
سرور شهیدان در جواب مادر قاسم باین مقال مترنم بود که ایمخدره بر قاسمت شتاب مکن
پی حنای عروسیش اضطراب مکن که قاسمت زخش از خون خضاب خواهد شد عروس
را دل از این غم کباب خواهد شد ببر لباس شهادت حریر خواهد کرد هزار بوته آتش از
زخم تیر خواهد کرد تنش ز زخم سنان چاك چاك خواهد شد حریر بستر او فرش خاك
خواهد شد بخون طپیده و بیجان حناش خواهی بست ز خون حنا بکف دست و پاش
خواهی بست دهان زخم دهان عروس بوسی اوست لباس غرقه بخون جامهٔ عروسی
اوست شود عروسی او با عروسی عیسی بقصرها و بساطین جنت المأوی زحلهای
جنان حله پوش خواهد شد ز سلسبیل جنان جرعه نوش خواهد شد طعام خلد بجام
بلور خواهد خورد بجای آب شراب طهور خواهد خورد اما قاسم مظلوم دست عروس را
گرفته از خیمه بیرون آمد گاهی در روی عروس مینگریست و گاهی سر در پیش افکنده
میگریست ناگاه از لشکر مخالف آواز برآمد که هل من مبارز من جند الحسین آیا دیگر بارزی

از لشکر حسین باقی مانده است قاسم چون این صدا را شنید دست عروس را رها کرد
مصمم حرب شد عازم معرکهٔ جدال گردید عروس دامنش بگرفت و گفت ایقاسم چه خیال
داری مرا در این دشت غربت بکه میگذاری مرا میگذاری کجامیروی بگو از بر من
چرا میروی نه این رسم این دامادیست چنین دلشکسته چرا میروی قاسم که این سخنان
از عروس شنید آه از نهاد او برامد و زار زار گریست و گفت اینور دیده بدانکه پدرت
در این صحرائی که وادی محنت و بلاست غریب و بیکس مانده یاران و موالیان او همه
کشته شدند بیمعین و مددکار مانده شرط هواداری نیست که من خون خود را در راه
او نریزم از جدال دشمنان گریزم پس دامن مرا رها کن و بگذار تا پیش از آنکه بالم هجران
گرفتار شوم جان خود را در راه او نثار کنم قبل از آنکه از غم و غصه بمیرم خون خود را
میان معرکه کارزار بریزم بدانکه عروسی و دامادی ما و تو بقیامت افتاد عروس که این
را شنید اهی از دل براورد که بجای اشک از چشم مستمعان خون دراورد زمین برخود
طپید آسمان برخود لرزید جگر عالمیان بسوخت خواطر جن و انس بغم اندوخت غباری
بر دمید از راه بیداد شبیخون کرد بر نسرین شمشاد برامد ابری از دریای اندوه فرو
بارید سیلی کوه تا کوه ز روی دشت بادی تند برخواست هوا گردید بر خاک زمین
راست رسید از عالم غیبی ندائی ندائی نه صدای اشنائی که احسنت ای زمان و ای زمین
زه عروس سازاید امادان چنین ده پس عروس گفت ایقاسم هرگاه عروسی ما بقیامت افتاد
بگو فردای قیامت ترا کجا جویم و بچه نشان بشناسم گفت ای نور دیده و ای سرور سینه
غم رسیده مرا در روز محشر نزد جدم و پدرم طلب نمای و مرا باستین دریده بشناس
دست فرا کرد و سر استین خود را بدرید فغان و ناله از سرادقات طاهرات برامد حضرت
شاه شهیدان او را در بر گرفت و فرمود ایقاسم ایجان عم بپای خود بگورستان باین هیئت
نتوان رفت پس لباس او را بشکل کفن در و پوشانید و گریبانش چاک زد و هر دو سر
دستارش را بر رو پس افکند و شمشیر خود را بدست او داد گفت ایجان عم برو که عمت
هم از عقب رسید پس جناب قاسم با روی چون افتاب انور و رخساری چون ماه منور
و دیده چون ابر بهاران گریان و سینه از غم عروس بریان بمیدان امد و عرصه معرکه
را بنور جمال خود منور گردانید و بعد از طرید و جولان گفت ان تنکرونی فانا ابن الحسن
سبط النبی المصطفی الموءتمن اگر مرا نمیشناسید بدانید که منم فرزند حسن مجتبی و ١٢٨

١٢٨ نواده محمد مصطفی هذا حسین کالامیر المرتهن بین اناس لاسقوا صوب المزن
ایقوم اینست عمم حسین مانند اسیر محبوس درمیان مردمانی که از رحمت خدا دورند پس
بر انقوم بیحیا حمله کرد و بان خورد سالی در یک حمله سی و پنج نفر را بجهنم فرستاد پس در برابر
لشکر مخالف ایستاده و ابن سعد را اواز کرد و بزبان حال با او میگفت که ای بیحیای بیشرم
و ای بیوفای بیازرم ایا در روز قیامت جواب پیغمبر را چگونه خواهی داد و در هنگام
حساب از عهده انچه بخانواده رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت کرده بچه طریق بیرون
خواهی امد بسی مسلمانان پاک دین و خداشناسان بایقین را شهید کردی بسا بار یافتگان
بارگاه ربوبیت را که از تیغ بیدریغ از پا دراوردی و چه داغهای که بر دل ذریه رسول
مختار گذاشتی و چه غمها که بر سینه های عترت حیدر کرار نگاشتی بسا اندوه و الم که تو
بر خواطرها نهادی و بسا حرمتها که تو بیحیا بر باد فنا دادی و دیگر از یاران و هواداران فرزند
رسول کسی نمانده و بغیر از امام حسین با بعضی برادران و فرزندان و پردگیان حرم
احدی باقی نمانده ایا حال وقت ان رسیده که انمظلوم را مطلق العنان نمائی که این معدود را
برداشته راه خود گیرد و از عراق بمدینه رسول رود یا موضعی دیگر رود ای پسر سعد
توامر و زاسب خود را اب داده گفت اری قاسم گفت ویلک وای بر تو که اسب خود را اب
میدهی کسی را که محمد مصطفی جعلت فداک با او خطاب میفرموده از منع میکنی راوی
میگوید از گفتار قاسم ابن سعد پلید خجل شد سر بزیر افکند زار زار میگریست اما مطلقا
متعرض جواب نشد پس قاسم مبارز طلبید کسی جرات نمیکرد که بحرب او رود ابن سعد
ازرق شامیرا که سپه سالار لشکر شام بود طلبید گفت تو هرسال مبلغی خطیر از یزید میگیری
صیت شجاعت تو درمیان لشکر شام و عراق منتشر است چرا نمیروی کار این طفل هاشمی را
بسازی ازرق گفت ایعمر مرا در مصر و شام با هزار سوار برابر گرفته اند از تو غریب است که
مرا بحرب کودکی فرستی گویا میخواهی مرا درمیان شجاعان رسوا کنی نام و ناموس مرا بر هم
زنی مرا عار اید که بحرب این طفل روم ابن سعد گفت گویا تو او را نمیشناسی نظر بکودکی او
میکنی این قاسم بن حسن نبیره شیر خداست شجاعت از جد خود میراث دارد در هنگام رزم
شراره برق اتش بار از شمشیر او میبارد تو نظر بخورد سالی هاشمیان مکن ایشان با شجاعت
از مادر متولد میشوند بخدا قسم که اگر تشنگی بر او غالب نبودی بیک حمله لشکر را تار و
مار کردی دمار از روزگار ایشان براوردی اگر مردی داری قدم در میدان حرب

او بکذار تا انچه میکویم بر تو معلوم شود ازرق کفت هیهات هیهات این از محالات است که
من بحرب وی روم ولیکن چون در خصوص او مبالغه داری مرا چهار پسر است که هر یك
در شجاعت و دلاوری بینظیر و عدیل اند یکی از ایشان را بفرستم تا سر او را بیاورد پس
پسر بزرك خود را طلبید او را در بر کرفت نوازش کرد بر اسب خود سوار کرد شمشیر خود
را در میان او بست و سایر اسباب حرب از زره و خود و نیزه و ساقین و ساعدین بر و اراست
کفت برو سر این جوان هاشمی را از برای ابن سعد بیاور پسر ازرق بمیدان قاسم امد
برو حمله کرد بعد از کیر و دار بسیار که بیان کیفیت ان ثمری ندارد پسر ازرق از اسب در
افتاد و کلاه از سر وی افتاد موی سر وی دراز بود قاسم از مرکب خم شده موی وی را بدست
پیچید مرکب برانکیخت او را از زمین در ربوده بکرد میدان بکردانید بر زمین زد مرکب
برو راند که همهٔ استخوانهایش خورد شد جان بمالکان سقر سپرد بعد از ان هر یك از سه
برادر او امدند بحرب هر یك بنحوی در دست قاسم بدار البوار واصل شدند ذکر کیفیت
کیر و دار میان ایشان و کیفیت کشته شدن امثال اینها در اینموضع خالی از فایده است
اما چون ازرق دید که چهار پسر او جان بسکان جهنم دادند جهان بر چشم او تیره و تار
شد غضب برو مستولی شد بر مرکب کوه پیکری سوار شده کستوان مغربی بر او افکنده کنار
های ان بسیم و زر اراسته تیغی چون برق سوزان بر کمر بسته و نیزهٔ هجده ذرعی بدست
کرفته خودی عادی بر سر نهاده جوشن تنك حلقه در پوشیده چون پیل مست بمیدان
قاسم امد کفت ای نوجوان بی انصاف چهار پسر مرا کشتی که هیچ یك مثل خود نداشتند
قاسم کفت غم ایشان چه میخوری که ایندم ترا بایشان رسانم اما چون امام حسین ع دید که
ازرق شامی بمصاف قاسم امد بروی ترسید زیراکه ان لعین مبارزی بود بی نظیر در میان
ابطال و شجاعان عرب شهرتی تمام داشت لهذا ان امام مظلوم دست نیاز بدرکاه کارساز
بی نیاز برداشت و نصرت قاسم را ازو درخواست هر دو سپاه از دو رو نزدیك بنظاره
حرب ان دو مبارز در امدند پس ازرق نیزه حواله قاسم کرد قاسم نیزهٔ او را رد نمود برو
حمله کرد او نیز رد نمود همچنین هر یك حمله مینمود دیکری رد میکرد تا در میان ایشان ده
از ده طعن نیزه رد و بدل شد ازرق در غضب شده نیزهٔ بر شکم اسب قاسم زد اسب او
از پا در امد قاسم پیاده شد امام حسین چون این حال را مشاهده نمود اه از جکر بر کشید یکی
از یاران خود کفت که در باب جکر کوشهٔ برادرم حسن را این اسب را بوی رسان ان ۱۲۹

۱۲۹ شخص مرکب امام حسین را بقاسم رسانید قاسم سوار شد بر ازرق حمله کرد سه طعن
دیکر در میان ایشان رد و بدل شد پس قاسم تیغ بر کشید خدا را یاد کرد بقوهٔ حیدری بر کمر
او زد که چون خیار تر بدو نیم کرد غریو از لشکر شامیان بر امد قاسم فرو جسته بر اسب او سوار
شد و لجام اسب امام حسین را کرفته رو بسراپردهای اهل بیت نموده چون نزدیك امام
حسین ع رسید از مرکب پیاده شد رکاب عم بزرکوار را بوسید عرض کرد که یا عم العطش
العطش ای عم بزرکوار تشنکی کار مرا ساخته اتش غم و غصهٔ اهل بیت استخوان مرا کداخته
حضرت زار زار کریست و کفت ای جان عم نزدیك رسیده که از دست جدت شراب کوثر
نوشی لباس سندس و استبرق بهشت پوشی ازین غمها و المها خلاصی یابی ای قاسم زمانی
بنزدیك مادر رو که ان بیچاره از غم مفارقت تو مینالد و از الم مهاجرت تو باران حسرت
از دیده میبارد قاسم با چشمی کریان و دلی از اتش حسرت بریان روی بخیمه او رد که
مادر و عروسش در انجا بودند چون نزدیك خیمه رسید او از دختر عم خود شنید که
میکریید و مینالید بسوز دل از غم و محنت مینالد صدای مادر را شنید که بزبان حال میکوید
ای نور دیده و ای سرور سینهٔ محنت کشیده ای فرزند ارجمند وای ارام دل مستمند ای دل
و جان مادر وای دوای درد بیدرمان مادر ای مبتلای اسیر وادی الم و محن ای غنچهٔ
نشکفته نمیدانم بکجایی و چه بر سر تو امده که دیدار روی خود را بمادر نمینمایی نزد مادر
غم دیده ات نمیایی ندارم از غمت ای جان و دل شکیبایی رسیده وقت که رخسار
خویش بنمایی نمانده طاقت مادر ز درد تنهایی ای جان مادر نمیدانم تو طفل بیکس و
تنها در میان این همه دشمنان دغا و کوفیان بیوفا و شامیان بیحیا چه خواهی کرد ایا هنوز حیات
تو بر جا باشد و نخل قامت تو بر پا باشد یا از جور روزکار شهید شده باشی اما قاسم چون
حکایتها از مادر شنید فغان از دل بر کشید صدا بکریه بلند کرد مادر و عروس از امدن
او خبر یافته از خیمه بیرون دویدند در دست و پای او افتادند اغاز نوحه و زاری نمودند
پس قاسم ساعتی در نزد ایشان ایستاد کاهی مادر و عروس نظر بقاسم میکردند او را مصمم
جان باختن میدیدند خون از دیده میباریدند کاهی قاسم نظر بعروس میکرد اه و حسرت
او را میدید چون ابر بهار اشك میبارید کاهی نظر بمادر غمدیده مینمود اضطراب و حیرت
ان بیچاره را نظر میکرد از سوز دل مینالید ای عزیزان غم قاسم را در انوقت نود امادی
داند که از عروس خود بهره نبرده باشد ناچار باضطرار با او وداع ابدی نماید بسر باختن

خود رود غم عروس را در انزمان نوعروسی داند که از داماد تمتعی نیافته بناکام در محل
غربت با درد و محنت مانده باشد با وجود کمال علاقهٔ طرفین ان نوداماد را وداع باز پسین
نماید غم مادر قاسم را بیچاره مادری داند که فرزند نوداماد خود را بیند که با نوعروس
از یکدیگر کام نیافته بناچار و اضطرار ان داماد و عروس در نزد او وداع باز پسین نمایند
فرزند دل پسند او باآه و حسرت و اندوه و محنت عازم کشته شدن گردد پس قاسم بمادر
خود و دختر عم خود گفت ای عزیزان شما را وصیت میکنم بصبر و تحمل بدانید که هیچکس
باختیار خود خود را در غرقاب هلاکت نمیا کند احدی برضا و رغبت اختیار مفارقت یاران
و دوستان نمیکند لیکن انچه ضروری و اضطراریست دیگر علاج ندارد همچنانکه شما را
بر هجران من طاقت نیست مرا هم بر حرمان شما قوة نه چنانچه شما از غم من میزارید و خون از
دیده میبارید من هم از الم شما مینالم اما چکنم که کار در دست من و شما نیست لابد و ناچار
باید شربت ناگوار مرگ را بنوشم از خون خود لباس دامادی بپوشم پس وداع میکنم وعدهٔ
ملاقات ما و شما روز قیامت در خدمت محمد مصطفی صم و علی مرتضی و پدرم حسن مجتبی
است پس ان بیچارگان اه حسرت از دل کشیدند عروس مضمون اینمقال بر زبان جاری
نمود یار وداع میکند تاب وداع یار کو وعدهٔ وصل میدهد طاقت انتظار کو پس
قاسم وداع نموده با دل بریان عنان مرکب بجانب میدان گردانید چون بسپاه ابن سعد رسید
یکبار بر ایشان حمله کرد گاهی بر میمنه و زمانی بر میسره میتاخت دمی بر قلب سپاه حمله مینمود
ناگاه لشکر ابن سعد از سواره و پیاده یکبار بر وی حمله کردند نیزه و تیر و گرز و شمشیر
حواله کردند قاسم در دریای حرب غوطه ور گردید راوی میگوید در انوقت طفلی را
دیدم که نور از رخساره وی میتابید پیراهن ازادی پوشیده بود نعلین در پا کشیده کمر
بندی بر میان بسته بند نعلین او گسیخته بود با انگروه انبوه مجادله میکرد در اینحال عمر
سعد ازدی گفت بخدا قسم که میروم تا کار این جوان هاشمی را بسازم کشنده او من باشم
گفتم سبحان الله اینگروهی که او را در میان گرفته اند او را کافیست چگونه دل تو تاب
دارد که با وجود گرفتاری اینطفل در دست این همه اشرار ضربت بر او زنی بخدا قسم که
اگر تیغ حواله من کند دست بدفع او نگشایم پس ان لعین بدگهر اسب تاخت ضربتی بر فرق
مبارک امامزاده مظلوم زد نقل کرده اند که بیست و هفت زخم خورده بود خون بسیاری
از وی رفته بسکه تیر براسب او زده بودند دیگر طاقت حرکت نداشت پس قاسم ۱۳۰

۱۳۰ از اسب درگشت فریاد کرد که یا عماه ادرکنی ای عم مرا دریاب ناگاه امام حسین مانند
عقاب پران امد صفها را شکافت چون شیر خشمناک بران روبه صفتان بی باک حمله کرد تیغی
حواله عمر قاتل قاسم نمود انملعون دست خود را سپر ساخته تیغ بدست او امد دست پلید ش
جدا شد ان لعین فریاد کرد سپاه مخالف جمع شدند که او را از دست امام حسین رها کنند
حرب در پیوست و نایره جدال اشتعال یافت بنحوی که قاسم مظلوم پامال سم ستوران شد
قاتل او نیز کشته شد حضرت چون انکافران را دور کرد بر سر فرزند برادر خود امد دید که
پای بر زمین میساید اهنگ پرواز علیین دارد هنوز رمقی در او باقی مانده بود چشم
باز کرد در عم خود نگریست تبسمی نموده جان بجان افرین تسلیم کرد ستیزه گر فلکا از جفا
وجود تو داد نفاق پیشه سپهرا ز کینه ات فریاد ستیزه گر فلکا این جفا چرا کردی چرا
معاونت دشمن خدا کردی بسان مردمک دیده کعبه را تا حشر سیاه پوش زانده و
اینعزا کردی جواب فاطمه روز جزا چه خواهی داد سر نبیره اش از تیغ کین جدا کردی
ز جوش خنجر بیداد خوش دم ابی بحلق تشنهٔ صحرای کربلا کردی علم نگونشه دین
کشته اهل بیت اسیر امید هشت شوی سرنگون چها کردی دلت نسوخت با فغان و
العطش گویان فغان ز سینهٔ سوزان العطش گویان امام حسین چون قاسم را بان حالت
دید سیلاب اشک از دیده جاری کرد و گفت والله یعز علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او
یجیبک فلا یعینک او یعینک فلا یغنی عنک اینور دید و بخدا قسم که گرانست بر عم تو که تو او را
بیاری خود بخوانی او اجابت نتواند کرد یا اجابت کند و یاری نتواند کرد یا یاری کند سودی
بتو نبخشد خدا دور گرداند از رحمت خود جماعتی را که ترا کشتند وای بر گروهی که پدر
و جد تو خصم ایشان باشد پس حضرت ان شهید را برداشت سینهٔ او را بر سینهٔ خود نهاد
پاهای او بر زمین میکشید اورا برد در میان سایر کشتگان نهاد ناله و فغان از اهل بیت برامد
مادر قاسم و عروس او در کنار ایستاده باو مینگریستند و زار زار میگریستند حضرت
امام حسین خطاب بهمه بازماندگان صحرای کربلا کرد فرمود اصبروا یا بنی عمومتی صبرا
اهل البیت لا رایتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا ای پسر عمان من و ای اهل بیت و برادران
من صبر کنید که بعد از این روز دیگر مذلت و خواری نخواهید دید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة سبط الرسول و قرة عین البتول ابن یعسوب العرب و

اشرف الناس فی الحسب والنسب نور الانوار و بقیة الابرار وسلالة الاطهار ونقاوة الاخیار
و الذبیح بسیف الاشرار و الاسیر بایدی الکفار السید الماجد و زین المنابر و المساجد و
الامام الراکع الساجد و قتیل الکافر الجاهد و الی و لایة السیادة و فاتحة مصحف الشهادة
ریحانة رسول الله و المجاهد فی سبیل الله و ثالث شروط لا اله الا الله مولانا ابی عبد الله و
الشکر لله الذی اجل رزیتنا علی من به تشرف العرش و تزین و تلالاء نور جده من خده
و تبین الذی جاهد فی سبیل الله مع اولاده و اقربائه و عشیرته و قتل لوجه الله مع اخوانه
و احبائه و قبیلته قرین الاحزان والکربات و رهین الاشجان والحسرات والشهید المطروح
فی الفلوات والمسبی البنات والاخوات صاحب المصیبة و الکرب والبلاء والممنوع من الفرات
بکربلا مولانا ابی عبد الله یالها من مصیبة هی اعظم الاحزان و المصائب و اشد الاشجان
و النوائب مصیبة لا تنقضی حسراتها ابدا واحزانها مجددات فی الانام طول المدی واحسرتاه
علی الاجسام المرملة بالدماء و الافواه البابسة من الظماء فیالیت لفاطمة و ابیها عینا تنظرما
صنع ببنائها وبنیها ما بین مسلوب وجریح ومسموم وذبیح ومقتول وطریح ومشققات للجیوب
و مفجوعات بقتل المحبوب ناشرات للشعور بارزات من الخدور دو او بلا رسیده ماه غم
و تازه شد غم هر سال بنال ای دل غم دیده زار زار بنال کجاست طایر غم کز دل مصیبت
کش کنیم قطره خونی بکربلا ارسال در انتظار من و دل ز غم بسوز ای جان برو
برو که رسیدیم اینک از دنبال حسین بیکس و تنهاست وای بر امداد یزید کرده ظفر خاک
بر سر اقبال اه و فغان که قوة اه و فغان نماند جان ماند زار مردن خود گر چه جان نماند
با اشک پارهای جگر رفت در کنار احوال دل مپرس دلی در میان نماند از تشنه کامی
گل بستان کربلا ابی بنهر خنجر و جوی سنان نماند حسرت گزیده کشت مشام جهانیان
بوی امید در گل باغ جهان نماند اه اذا جاء عاشور اتضاعف حسرتی لآل رسول الله
و انهل عبرتی هر وقت روز عاشور امیرسد زیاده میشود اندوه و حسرت من بر اهل بیت
رسالت فرو ریخته میشود ابهای دیدهای من هو الیوم فیه اغبرت الارض کلها رجوما
علیهم و السماء اقشعرت روز عاشور ا روزیست که زمین در انزواز برای ترحم بر ال
رسول تیره و تاریک گردید و اسمان در انزو زلرزید اذا ذکرت نفسی مصیبة کربلا و
اشلاء سادات لها قد تعرت اضاقت فوادی و استباحت تجارتی و اعظم کربی ثم عیشی
اقرت هر وقت مصیبت کربلا بیاد من میاید متذکر میشوم که در انجا با قایان ما چه ۱۳۱

۱۳۱ رسیده از جور کافران چه کشیده ان دل من تنگ میشود خواطرم افسرده میگردد
دستم از کار باز میماند اریقت دماء الفاطمیین بالملا فلو عقلت شمس النهار لخرت ریخته
شد در علانیه خون فرزندان فاطمه اگر خورشید نورانی این امر امیافت از اسمان بزیر می
افتاد ای از ازل بماتم تو در بسیط خاک گیسوی شام باز و گریبان صبح چاک ای برادران
مصیبت کربلا اندک مصیبتی نیست و حادثه ان دشت محنت و بلا کم حادثه نه و اقعهٔ کربلا
بسی غمها را بر سینا گذاشته ماه محرم چه المها که بر خاطرها انگاشته اری ایماه وقت مصیبت
دوستان و شیعیان است و هنگام جاری نمودن اب دیدگان است عیان هلال نه زین
چرخ دیر بنیاد است کلید فتح در شهر محنت اباد است محرم است شد از گریه سنگ را
دل نرم تو سخت ترنهٔ از سنگ ای دل بیشرم نمود کرد کدورت چنان جهان را تار گران
بخواطر گرو بیان نشست غبار لقد اورثتنا قتلة الطف قرحة وحزنا علی طول الزمان مطول
بدرستیکه کشتگان کربلا زخمها بر دل ما و حزنها بر خاطر ما گذاشته که تا انقراض عالم خواهد
بود فلا حزنه یسلی و لا الوجد نازح و لا مدمع یرقی و لا الجرح یدمل نه از ان حزن
تسلیه حاصل میشود و نه ان اندوه از خاطرها زایل میشود و نه اب دیدها ساکن میگردد
و نه نوحه و مصیبت کم میشود اه خواطر فکری فی الحشاء تجول و حزنی علی ال الرسول
طویل از برای مصیبت فرزند رسول افکار و خیالات من بجولان در امده اند و ه من
طویل شده اراق دموعی ظلم ال محمد لعمرک خطب لو علمت جلیل اشکهای مرا جاری
کرد ظلمی که بر ال محمد رسید بدرستیکه انچه بایشان رسید امری عظیم بود تهون
الرزایا عند ذکر مصابهم و رزئهم فی العالمین جلیل در نزد مصایب ایشان هر مصیبتی
سهل و اسانست مصیبت ایشان اعظم مصایب عالمیانست مصارع اولاد النبی بکربلا
علیهن حزنی ما حییت یطول اهل بیت پیغمبر را در کربلا شهید کردند قتلگاه ایشان در
انجاست و من تا زنده ام خواهم بود از مصایب ایشان محزون و غمناک فدائک روحی یا
حسین و عترتی و انت عفیر فی التراب جدیل جان و اهل من فدای تو یا حسین شهید
بر خاک افتاده فدیتک لما مر مهرک عاریا و راسک فی راس السنان مشیل جانم فدای
تو باد در حالتیکه مرکب تو در صحرای کربلا برهنه و بی صاحب میگشت سر تو را بر نیزه کرده
بودند میگردانیدند و جسمک عریان طریح علی الثری علیک خیول الظالمین تجول
و بدن تو برهنه بر روی خاک افتاده بود اسبان کافران بر روی ان جولان میکردند بناتک

تسبی کالاماء حواسر وسطك ما بین العداة قتیل دختران تورا مانند کنیزان اسیر کردند
و پسر تو علی اکبر را در پیش روی تو کشتند ای برادران در امثال این وقایع و مصایب
خودداری نباید کرد کسی که در این مصیبت گریه خود را دریغ دارد لاف محبت نتواند
زد اذا لم اقم فی یوم عاشورا ماتما ولم اندب الاطهار فیه فما عذری هرگاه من در روز
عاشورا الوای ماتم بر پا نکنم و بر اهل بیت اطهار نوحه ننمایم پس در روز قیامت عذر من چه
خواهد بود انسی حسینا حین اصبح مفردا غریبا بارض الطف فی مهمة قفر ایا فراموش
خواهم کرد حسین را در حینی که تنها و بیکس در زمین کربلا مانده بود وشمر علیه لعنة الله
راکب علی صدره اکرم بذلك من صدر وشمر ملعون بر سینه او که بهترین سینها بود
نشسته یقطع اوداج الحسین بسیفه علی خنق منه یهبر بالنحر وشمشیر خود را بر حلق او
میزد رگهای حلقوم و برا میبرید از روی قهر و غضب سابکیك دهرا یابن بنت محمد و
اسعد من یبکیك ما مد فی عمر ای پسر دختر محمد تا عمر من باقیست بر تو خواهم گریست
و هر که بر تو بگرید او را یاری برگریه خواهم نمود چگونه کسی چنین نباشد و حال انکه
بر مصیبت ان مظلوم حیوانات میگریند و مینالند شخصی نقل میکند که من چند قصبه در
دشت کربلا دیدم که از مشاهده ان دلها خون میشود و حوش و طیور بلکه جمادات را
رقت حاصل میشد از انجمله واقعه رسیدن اهل بیت بود بر سر نعش های شهیدان در
وقت بردن ایشان بکوفه اه بر حربگاه چون ره ان کاروان فتاد شور و نشور واهمه را
در گمان فتاد هم بانك نوحه غلغله در شش جهت فکند هم گریه بر ملائك هفت اسمان
فتاد شد وحشتی که شور قیامت بگرد رفت چون چشم اهل بیت بران کشتگان فتاد
هر جا که بود اهوئی از دشت پا کشید هر جا که بود طایری از اشیان فتاد هر چند بر تن شهدا
چشم کار کرد بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد ناگاه چشم دختر زهرا در ان میان
بر پیکر شریف امام زمان فتاد بی اختیار نعره هذا حسین از او سر زد چنانکه اتش از او
در جهان فتاد پس با زبان پر گله ان بضعة البتول رو کرد در مدینه که یا ایها الرسول
این کشته فتاده بهامون حسین تست این صید دست و پا زده در خون حسین تست این ماهی
فتاده بدریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست این غرقه محیط
شهادت که روی دشت از موج خون او شده گلگون حسین تست این خشك لب فتاده
ممنوع از فرات کز خون او زمین شده جیحون حسین تست این شاه کم سپاه که با خیل ۱۳۲

۱۳۳ اشك و اه خرگاه ازین جهان زده بیرون حسین تست پس رو در بقیع بزهرا خطاب
کرد مرغ زمین و ماهی دریا کباب کرد کای مونس شکسته دلان حال ما ببین ما را
غریب و بیکس و بی اشنا ببین اولاد خویش را که شفیعان محشرند در ورطه عقوبت
اهل جفا ببین در خلد بر حجاب دو کون استین فشان واندر جهان مصایب ما بر ملا ببین
نی نی در ا چه ابر خروشان بکربلا طوفان سیل فتنه و موج بلا ببین تنهای کشتگان
همه بر خاك خون نگر سرهای سروران همه بر نیزها ببین انسر که بود بر سر دوش
نبی مدام یك نیزه اش ز دوش مخالف جدا ببین وان تن که بود پرورشش در کنار
تو غلطان بخاك معرکهٔ کربلا ببین یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد کو خاك اهل بیت
رسالت بباد داد ای برادران مصیبت سرور شهیدان را کم مصیبتی ندانید مرتبه او را
در نزد خدا و رسول اندك نشمارید شیعه و سنی بطریق مختلفه نقل کرده اند که بسیار
اتفاق می افتاد حضرت فاطمه بخواب میرفت امام حسین در گهواره میگریست جبرئیل گهوارهٔ
انحضرت را میجنبانید با او سخن میگفت او را ساکن میکرد چون حضرت فاطمه بیدار میشد
میدید گهواره میجنبد کسی با انحضرت سخن میگوید کسی را نمیدید چون از سید عالم
تحقیق نمود حضرت فرمود که ان جبرئیل است ابن عباس میگوید دیدم که امام حسین قبل
از انکه عازم سفر عراق گردد بر در کعبه ایستاده بود دست جبرئیل در دست او بود جبرئیل
ندا میکرد که ایها الناس بشتابید بسوی بیعت خدا که بیعت امام حسین بیعت خدا است
انحضرت در شب تاریك هر موضعی که نشستی نوری از جبین او ساطع شدی که در و دیوار
را روشن نمودی مردم از این علامت دانستندی که انحضرت در انجاست در اخبار رسیده
که حضرت امام حسین عم هرگز شیر حضرت فاطمه و شیر زنان دیگر را نخورد بلکه پیغمبر
هر روز بخانه فاطمه امدی زبان مبارك خود را در دهن امام حسین گذاشتی انحضرت
مکیدی تا سیر شدی پس گوشت امام حسین از گوشت جد بزرگوار وی روییده و روایتکه
روزی حضرت پیغمبر صم از خانه بیرون امد دست امام حسین را بدست گرفته بود میفرمود
ای گروه مردم اینست حسین بن علی بشناسید او را بخدا قسم که او در بهشت خواهد بود
دوستان او در بهشتند و دوستان دوستان او در بهشت خواهند بود هر که او را دوست
دارد اتش جهنم بوی نرسد اگر چه گناهانش بعدد ریك بیابان باشد حضرت رسول صم
کرر میفرمود که حسین از من است و من از حسین خدایا دوست دار هر که او را دوست

دار دمروی است که روزی خواجهٔ عالم امام حسین را بر ران راست خود نشانیده بود و
پسر خود ابراهیم را بر ران چپ که حضرت روح الامین از جانب رب العالمین نازل شد
و کفت یا حبیب الله پروردکار عالم میفرماید ما این هردو را برای تو جمع نخواهیم کرد یکی
را از تو باز خواهیم کرفت اختیار را بتو واکذاشتیم هر یك را که خواهی اختیار کن حضرت
فرمود اکر حسین وفات کند بر مفارقت وی دل من سوزد خواطر مرتضی علی افسرده کردد
جان فاطمه دردناك شود جکر حسن ریش کردد اکر ابراهیم بمیرد بیشتر الم وی بمن میرسد
من اندوه خود را بر اندوه ایشان اختیار کردم بعد از سه روز ابراهیم از دنیا رحلت کرد
بعد از ان هر وقت حضرت رسول شاه زاده را میدید میفرمود مرحبا بمن فدیته ابنی خوش
امدی ای کسیکه من فرزند خود را فدای او کردم نیز مرویست که روزی حضرت امام
حسین در خدمت جد بزرکوار خود بود میخواست بخانه رود مادر را به بیند باران میامد
باین سبب ملول و محزون بود سید عالم چون وی را محزون دید کفت ایجان جد چرا محزونی
عرض کرد ایجد بزرکوار دلم بجانب مادر میکشد باران مرا از رفتن مانع است حضرت دست
برداشته دعا کرد باران ایستاد امام حسین بخانه رفت ای برادران حضرت رسول نمیتوانست
دید که قطرات باران بر سر امام حسین بارد چکونه میتوانست اورا کشته در صحرای کربلا
به بیند تنی که داشت تکیه مصطفی زبار انش کجا رواست که سازند تیر بارانش تنی
که فاطمه اش هیچ کل نیازاورد به بین چه بر سر او شمر نابکار اورد ای برادران
انچه با امام حسین و اهل بیت او رسید باحدی از انبیا نرسیده ظلمی که بر ایشان شد بر هیچ
خانوادهٔ رو ننموده یکی از بزرکان نقل میکند که سالی از سالها بحج میرفتم در راه از قافله
دور افتادم و بتوکل قطع مسافت مینمودم ناکاه از کنار بیابان کودکی در سن هشت سالکی
پیدا شد جامهٔ کوتاهی پوشیده و نعلین در پا کشیده نه زادی با او و نه راحله کفتم سبحان
الله بادیه باین خونخواری و کودکی بدین خورد سالی چکونه بمقصد تواند رسید نزد
وی رفتم و کفتم یا صبی از کجا میایی کفت من الله از نزد خدا کفتم بکجا میروی کفت الی الله
بسوی خدا کفتم چه میجویی کفت رضی الله خوشنودی خدا کفتم زاد و راحله ات کو کفت
زادی تقوای و راحلتی رجلای و مرادی مولای زاد من تقوای من و پاهای من را
حله من و مراد من مولای منست کفتم بیابانی بدین خونخواری و تو کودکی بدین خورد
سالی چه خواهی کرد کفت هیچکس را دیدهٔ بزیارت دوست رود و او را محروم کند ۱۳۳

۱۳۳ من از سخنان او متعجب شدم کفتم اخبرنی من انت مرا بکو چه کسی تو کفت ای شیخ
از محنت زدکان روزکار چه میخواهی من در این باب مبالغه کردم کفت نحن قوم مقهورون
ما قومیم بدست دشمنان درمانده نحن قوم مقتولون ما قومیم از جور و ستم کشته شده من کفتم
از کلام تو معلوم من نشد بیان را زیاده کن کفت نحن علی الحوض وزواره ندود ونسعد وراده
ما اب دهند کانیم از حوض کوثر برنند کان ایشان را مسرور و مستعد میکردانیم و مافاز
من فاز الا بنا وما خاب من حبنا زاده هیچکس نجات و رستکاری نیافته مکر بوسیله ما هرکه
را توشه دوستی ما باشد هرکز نا امید نشود و من سرنا نال منا السرور و من سائنا ساء میلاده
و هرکه مسرور کند ما را ما نیز در روزی او را مسرور کنیم و هرکه بدی بما کند بر نهج حلال
از مادر متولد نشده یعنی ولد الزناست و من کان غاصبا حقنا فیوم القیمة میعاده و هرکه حق ما را
غصب کرده باشد در روز قیامت در محکمهٔ جزا وعده کاه ما و او ست این بکفت و از نظر
من غایب شد بسی تاسف خوردم که ندانستم کیست چون بمکه رسیدم روزی در مطاف
جماعتی بیشمار و خلایقی بسیار دیدم که حلقه زده ایستاده اند پیش رفتم تا به بینم این غوغا
چیست همان کودك را دیدم که مردمان در دور وی جمع شده اند و از و مسائل حلال
و حرام و مشکلات قران و دقایق احادیث سید انام را میپرسند او بزبان فصیح و بیان بلیغ
مشکلات ایشان را جواب میفرماید از یکی پرسیدم که این کودك کیست کفت ویحك این
را نمیشناسی این کسی است که سنك ریزهای بطحا او را میشناسند این از خانوادهٔ ال عبا
و قرة العین شهید کربلا علی بن الحسین زین العابدین است چون این را شنیدم کریبان
کریبان نزد او رفتم بر دست و پای وی افتادم کفتم یا ابن رسول الله انچه از مظلومی و
محرومی خود فرمودی چنین است ظلم و ستمی که بر شما رسیده باحدی نرسیده اری
مصیبتی که بحسین در کربلا رسید باحدی از مقربان و نیکان نرسیده پیغمبر اکرات و
مرات از این واقعه خبر داده و داغ این مصیبت را بر دل وی نهاده بودند از انجمله روزی
جبرئیل بنزد خواجهٔ عالم امد وقتیکه انحضرت امام حسین ع را در کنار داشت حلق و روی
او را میبوسید کاهی سر او را بر سینهٔ خود مینهاد در انوقت امام حسین چهار ساله بود جبرئیل
کفت یا نبی الله این نوباوهٔ بوستان ولایت را دوست میداری حضرت فرمود چکونه
او را دوست ندارم و حال انکه نور دیدهٔ منست تعویذی برشتهٔ بسته در کردن امام
حسین کرده اثر ان رشته مانند خطی در کردن مبارکش پدید امده بود جبرئیل در ان خط

منکر پست سر میجنبانید سید عالم بجبرئیل گفت ای برادر بر اثر این رشته منکر چه تفکر میکنی جبرئیل گریان شد گفت یا رسول الله روزی باشد در زمین کربلا حلق و برابر اثر همین رشته به خنجر ابدار بریده باشند حضرت زار زار گریست و از انجمله صباح عید بود که حضرت امام حسن و امام حسین بخدمت فخر کاینات امدند و گفتند ای جد بزرگوار امروز روز عید است اطفال عرب خود را بجامهای نو زینت داده اند و لباس های رنگارنگ پوشیده اند مار الباس نو نیست باین سبب در میان بزرگ زادکان عرب سر در پیش و شرمساریم ناچار بخدمت شما امده ایم که از شما لباس عیدی بگیریم چون پیغمبر لباس که مناسب ایشان باشد نداشت محرومی ایشانرا نمیتوانست دید لهذا گریان شد متوجه بارگاه احدیت گردیده گفت پروردگارا حسنین و مادر ایشان را در باب غم و غصه ایشانرا بشادی مبدل کن فی الحال جبرئیل فرود امد دو جامه سفید از جامهای بهشت که موافق قامت ایشان بود اورد سید عالم خوشحال گردید شاه زادگان را طلبید و گفت ای اقایان جوانان بهشت اینک جامهای شما را که خیاط قدرت فراخور قد و قامت شما دوخته از عالم غیب رسید شاه زادگان انجامها را دیدند عرض کردند ای جد بزرگوار این جامها نیکوست اما طفلان عرب جامهای رنگین پوشیده اند ماهم خواهش لباس ملون است حضرت متفکر شد سر بزیر افکند جبرئیل گفت خواطر مبارک جمع دار که این مهم زود بانجام رسد بفرمایید طشتی و ابریقی حاضر کنند حضرت فرمود طشت و ابریق اوردند جبرئیل گفت یا رسول الله هر یک از این خلعتها را در طشت بگذارید من اب میریزم شما دست بمالید هر رنگی که مطلوب ایشان باشد بظهور میرسد پس خواجه عالم جامه امام حسن را در طشت نهاد بوی گفت ای نور دیده چه رنگ مطلوب تواست امام حسن گفت رنگ سبز میخواهم پس جبرئیل اب بران ریخت پیغمبر دست بران مالید بقدرت الهی انجامه مانند زمرد سبز شد انرا از طشت بیرون اورده بامام حسن داد پس جامه امام حسین را در طشت نهاد روی بجانب وی کرد در انوقت امام حسین پنج ساله بود گفت ای جان جد تو چه رنگ میخواهی گفت رنگ سرخ پس جبرئیل اب بران ریخت و پیغمبر دست بران مالید فی الحال بقدرت پروردگار ان جامه مانند یاقوت سرخ شد حضرت انرا بیرون اورده در امام حسین پوشانید جبرئیل از مشاهده اینحال گریان شد سید عالم فرمود ای برادر چرا در اینوقت که فرزندان من شاد شدند شما گریان شدید جبرئیل گفت ای سید خاطر دارید که در شب معراج در حینی که ۱۳۴

۱۳۴ بهشت را بنور قدوم خود مزین نمودید بر درجات و منازل انبیا و مقربان مطلع شدید و رسیدید بقصرهای حسن و حسین قصر امام حسین از یاقوت سرخ و قصر امام حسن از زبرجد سبز بود پیغمبر فرمود بلی چنین است که گفتید جبرئیل گفت ای سید در اینکه هر چه از حسن است سبز است وانچه از حسین است سرخ است حکمت اینست که حسن را بزهر شهید کنند رنگ بدنش از اثر زهر سبز گردد و حسین را بضرب تیغ از پا در اورند از خون خود جسد مبارکش سرخ شود سید عالم از این سخنان بسیار غمگین شد و اشک از دیدهای مبارک جاری نمود وانچه از اخبار معلوم میشود چندین مرتبه از جهة حسنین پروردگار عالم از بهشت لباس فرستاد همچنانکه از ام سلمه مرویست که دیدم پیغمبر را بدست مبارک خود جامهٔ در حسنین پوشانید و بندهای وی را بست تکمه انرا داخل یکدیگر کرد چون من نیک ملاحظه کردم انجامه از لباسهای دنیا نبود عرض کردم یا رسول الله این جامه را از کجا اورده اند حضرت فرمود این جامه ایست که از بهشت برای حسنین هدیه فرستاده اند فرستانندهٔ ان خدا و بافندهٔ ان ید قدرت تار و پود ان پر جبرئیل پوشانندهٔ ان در حسنین من نیز از حضرت امام رضا مرویست که نزدیک یکی از عیدها حسنین برهنه بودند لباسی نداشتند بخدمت مادر امدند عرض کردند که ای مادر مهربان و ای دختر سید اخر الزمان عید نزدیک است کودکان عرب و بزرگ زادگان حجاز همگی خود را زینت خواهند کرد میبینی که ما برهنه ایم چرا از جهة ما لباسی مهیا نمیکنی حضرت فاطمه بجهة عدم قدرت بر تحصیل لباس گریست از برای تسلی خاطر ایشان گفت ای نور دیدگان لباس شما در نزد خیاط است پیش از عید از برای شما خواهد اورد که روز عید بپوشید چون روزی رسید که فردای ان عید بود حسنین بخدمت مادر امدند گفتند ای مادر خیاط لباس ما را نیاورد فاطمه گفت امشب میاورد چون شب درامد فاطمه از برای ترحم بر فرزندان خود گریان شد و گفت پروردگارا ایشانرا وعده داده ام نمیتوانم دل ایشانرا محزون و شکسته ببینم ناگاه شخصی در خانه را زد و گفت ای دختر محمد در را بگشا من خیاطم لباسهای حسنین را اورده ام حضرت فاطمه میگوید چون در را گشودم شخصی را دیدم که هرگز بان زیبائی و نیکوئی کسی را ندیده بودم بوی خوشی از ان ساطع بود که وصف نتوان کرد پس بقچهٔ بمن داد از نظر غایب شد چون بقچه را گشودم دو پیراهن دو زیر جامه دو قبا دو ردا دو عمامه دو زوج کفش بود حضرت فاطمه خوشحال شد چون صباح عید درامد لباسها را

برحسنین پوشانید ایشانرا بخدمت جد و الاتبار فرستاد چون وارد بر جد خود شدند
حضرت ایشان را در بر گرفت سر و روی ایشانرا بوسید پس ایشان را بر کتف خود نشانید
بخانهٔ فاطمه امد در روی او تبسم نمود و کفت ای فاطمه خیاطی که جامهای حسنین را
اورد شناختی که بود فاطمه عرض کرد من لباسی بخیاط نداده بودم و خیاطی که لباسها را
اورد نشناختم که بود حضرت فرمود ای فاطمه ان شخص خیاط نبود بلکه رضوان خازن
جنت بود که حق تعالی از جهة حسنین فرستاد چون دانستی که دوستی پیغمبر صلعم نسبت به امام
حسین در چه مرتبه بود بر تو معلوم میشود که تالم انحضرت در مصیبت وی چکونه بود است
شکی نیست که روح انحضرت از بلیهٔ وی در نهایت الم و غایت اندوه و غم است چکونه
چنین نباشد و حال انکه اهل اخبار و اثار حکایات بسیار در مواضع متعدده در نزول انحضرت
بزمین کربلا کریستن و نوحه کردن او بر حسین علی موافقت انبیا و ملائکه با او در کریه
و زاری نقل کرده اند از این قبیل اخبار و حکایات بحدی است که محل انکار نیست از
انجمله جمعی نقل کرده اند که در خانهٔ کعبه طواف میکردیم ناکاه مردی را دیدیم که میکوید
الهی مرا بیامرز و میدانم نخواهی امرزید چون این سخن را شنیدیم و برا زجر و منع کردیم
که نا امیدی از رحمت خدا خوب نیست انمرد کفت بیایید تا من قصهٔ خود را با شما بیان کنم همهٔ
مردم جمع شدند کفت بدانید که من از جملهٔ پنجاه نفر بودم که سر امام حسین را بشام میبردیم
در هر منزلی که فرود میامدیم ان سر را بصندوق میکذاشتیم دور ان صندوق را احاطه
مینمودیم بشرب خمر مشغول میشدیم با وجود انکه معجزات و ایات بسیار از ان سر مبارک
در اثناء راه مشاهده مینمودیم از انجمله شبی بپای دیواری رسیدیم در انجا شب فرود امدیم
که چیزی بخوریم و نیزهٔ که سر مبارک انحضرت بود بر زمین استوار کردیم چون مشغول
چیز خوردن شدیم دیدیم دستی از ان دیوار برامد بقلم فولاد از مداد خون بر ان دیوار
نوشت اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب ایا قومی که حسین را کشته اند امید
شفاعت از جد وی دارید ما از این قضیه مضطرب شدیم از چیز خوردن باز ماندیم بعضی
برخواسته قصد کردند که ان دست را بکیرند غایب شد چون خواستیم مشغول طعام خوردن
شویم باز ان دست بیرون امد بهمان دیوار نوشت فلا و الله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة
فی العذاب نه بخدا قسم که از برای این قوم شفیعی نخواهد بود در قیامت مخلد در عذاب
خواهند بود باز ان شخص برخواسته که ان دست را بکیرد مخفی شد بعد از زمانی ۱۳۵

۱۳۵ امد باز نوشت الاقتل الحسین بحکم جور و خالف حکمهم حکم الکتاب بدرستیکه
کشتند حسین را از روی جفا و جور و مخالفت کتاب خدا را کردند با وجود مشاهده این
معجزه بمنزل دیکر رسیدیم نظر بعادت سابق سر را در صندوق نهاده رفقا شراب خوردند
بخواب رفتند من در ان شب شراب نخوردم بیدار نشسته بودم ناکاه از جانب اسمان صدایی
شنیدم بالاتر از صدای رعد هرکز کسی چنین صدایی نشنیده بود نزدیک بود از ان صدا
جهان زیر و زبر شود در ان میان شنیدم که شخصی کفت ادم میاید ناکاه دیدم مردی سفید
پوش نورانی از اسمان بزیر امد سر خود را برهنه کرده سر امام حسین را از صندوق بیرون
اورد روی بر روی وی نهاد زار زار کریست من خواستم بنزدیک وی روم یکی بانک
بر من زد که پیش مرو کستاخی مکن ادم مشغول ماتم فرزند حبیب خدا است ناکاه نعرهٔ
دیکر شنیدم که یکی کفت نوح نجی الله و ابراهیم خلیل الله و اسمعیل ذبیح الله و اسحق فرود
امدند چون فرود امدند یک یک سر را برداشته میبوسیدند و میکریستند ناکاه نعرهٔ
دیکر شنیدم که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جماعتی بسیار از ملائکه بزیر امدند جبرئیل
سر مبارک انحضرت را بیرون اورد بوسید بر سینه نهاد بسیار کریست در اخر نعرهٔ بسیار
عظیمی شنیدم مقارن ان محمد مصطفی و علی مرتضی و امام حسن مجتبی و حمزه و جعفر
با کیسوان پریشان نزول کردند یکیک ان سر را برداشته کریه و زاری نمودند پس کرسی
از نور اوردند حضرت سید مختار بران نشست انبیا و ملائکه کردا کرد او بزمین نشستند
هر یک تعزیت حضرت رسول نمودند حضرت با جمیع انبیا و ملائکه بران سر نماز کردند
صلواة و تحیات برو فرستادند ناکاه فرشته از اسمان بزیر امد که در یکدست او شمشیری
بود و در دست دیکر عمود اتشین جمعی دیکر فرشتکان با او بودند بحضرت پیغمبر کفتند که
ما ماموریم که این پنجاه نفر را بقتل رسانیم حضرت فرمود بانچه مامورید بعمل اورید پس
فرشتکان همه ان نکهبانان را کشتند چون قصد من کردند فریاد براوردم که یا رسول
الله الامان ان فرشته طپانچه بر روی من زد که رویم سیاه شد پیغمبر فرمود دست از و
بدارید که خدا اورا نیامرزد چون صبح شد دیدم همهٔ ان پنجاه نفر خاکستر شده اند جماعتی
دیکر که سایر سرها داشتند صندوق سر امام حسین را ضبط کردند از این حکایات معلوم
میشود که تالم حضرت رسول در مصیبت فرزند بتول چکونه است خوشنودی او از تعزیه
داران و کریه کنندکان بر او در چه حد است چکونه میتواند شد که روح انحضرت از کریه

برحسین مسرور نشود و حال اینکه مرویست که چون در جنگ احد حمزه با جماعتی بسیار از
مهاجر و انصار شهید شدند پیغمبر با سایر اصحاب بمدینه امدند از اکثر خانهای اصحاب
اواز گریه شنیدند از خانه حمزه صدای گریه بسمع همایون پیغمبر نرسید حضرت گریست
و فرمود اما حمزة لا بواکی له هیهنا حمزه را در این شهر زنانی که براو گریه کنند نیست یعنی او
غریب است در این شهر غریبان را کسی که در غربت برایشان شفقت ورزد و در مصیبت
ایشان بگرید کمتر باشد چون انصار دیدند که حضرت از نبودن گریه کنندگان بر حمزه
محزون شده خواطر مبارکش افسرده گردیده بخانهای خود رفتند زنان خود را گفتند اول
بخانه حمزه روید بروی بگریید بعد از ان بخانه خود اییند بر کشتگان خویش گریه کنید
زنان انصار بخانه حمزه امدند از اول شب تا نصف شب بروی گریستند چون سید عالم
اواز گریه زنان را از خانه حمزه شنید پرسید که این چه اواز است عرض کردند این زنان
انصارند که برعم تو میگریند حضرت فرمود خدا از ایشان و او لاد ایشان راضی باد پس
هرگاه دل مبارک انحضرت از گریه نکردن بر حمزه شکسته شود و خواطر همایون او از گریستن
براو خرم شود گریه کنندهٔ و برا دعا کند با وجود اینکه حمزه تنها در خدمت پیغمبر شهید شده
دیگر ظلمی باو نرسیده بود پس چگونه خواهد بود حال انجناب از گریه برحسین که در
غربت با جمیع او لاد و برادران و برادر زادگان و بنی اعمام و اقارب و خویشان و
دوستان و یاران بیدترین احوال بدرجه شهادت رسیده خواهران و دختران او را که
همه دختران پیغمبر بودند اسیر نموده دیار بدیار گردانیدند حمزه که شهید شد پیغمبر باو
هفتاد مرتبه نماز کرد امام حسین با هفتاد نفر شهید شد کسی نبود که برایشان نماز کند بعضی
از بزرگان گفته اند که حمزه شهید اول بود از اهل بیت امام حسین شهید اخر بود از خاندان
نبوت همانا پیغمبر را خبر کرده بودند که هفتاد نفر را با امام حسین در غربت شهید کنند
کسی نباشد که بران شهیدان غریب نماز کند لهذا اسید عالم هفتاد مرتبه بر حمزه نماز کرد
یکی برای وی و باقی برای شهیدان کربلا تعزیه و گریه و بر ا مصیبت زدگان اخر الزمان
واگذاشت تعهد فرمود که مزد ایشانرا در اخرت بایشان رساند مرویست که در روز عرض
اکبر منادی ندا کند که یا اهل المحشر غضوا ابصارکم ای اهل محشر دیدها بپوشید هم مردان
وهم زنان که دختر رسول الله میگذرد علماء گفته اند که حکمت در چشم پوشیدن زنان
حال اینکه نامحرم نیستند انست که حضرت فاطمه هیئتی بعرصات در اید که هیچکس را ع۱۳

ع۱۳ یارای دیدن او نباشد خرقهٔ زهر الود حسن بر دوش راست و جامهٔ خون الود حسین
بر دوش چپ و عمامهٔ خون الود شوهرش حیدر صفدر بر سر و گوهر دندان سید اخر الزمان
بر دست گرفته روی بعرش اورد چنان بخروشد که انبیا از منابر و کرسیها در افتند و فرشتگان
بناله در ایند حضرت خیر النساء دست در قایمهٔ عرش زند گوید ای پروردگار بداد و
بفریاد من برس جناب فاطمه اید بعرصهٔ محشر بسر عمامهٔ پرخون ساقی کوثر فکنده بر
سر کتفین جامهٔ حسنین بدست گوهر دندان سید ثقلین گشوده موی خراشیده روی
نوحه کنان بهیئتی که فتد ناله بر زمین و زمان گرفته قایمهٔ عرش کبریائی را کند حدیث
شهیدان کربلائی را بداد خواهی خون امام تشنه لبان کند خطاب بسوی خدای کون و
مکان در انوقت نزدیک شود که دریای قهاری بموج زمین عرصات بجنبش اید که جبرئیل
سراسیمه نزد سید عالم اید و گوید ایسید فاطمه بپای عرش امده با پیراهن خون الود و
دراعهٔ زهر الود نزدیکست که اتش غضب قهاری شعله ور گردد اگر و برا در نیابی خطر
عظیم است خواجهٔ عالم از منبر بر اید بپای عرش رود گوید ای دختر ای نور دیده ای
عزیز پدر امروز روز نواختن و دریافتن است نه روز سوختن و گداختن امروز روز
شفاعت و فریادرسیدن است نه روز فریاد کشیدن ای فاطمه دیده بگشا بعرصات قیامت
نگاه کن که بسا عاصی تبه روزگار و بیچارهٔ گنه کار از امت من در وادی ندامت و حسرت
در گرداب اضطراب و حیرت مانده و تخم محبت فرزندان ترا در دل کاشته در مصیبت
ایشان لوای تعزیه برافراشته در ماتم ایشان گریسته در پیروی ایشان در دارد نیاز بسته اند
و امروز دست از همه کوتاه امید و ار بمن و تو میباشند ای عزیز پدر و اید وست پدر پیراهن
خون الود حسین را بردار و بگو یا رخدایا بخون بناحق ریختهٔ حسین که هرکه در مصیبت
فرزندان من گریسته و در راه ایشان مال خود را بذل نموده اند گناهان ایشانرا بمن ببخش
ای جان پدر بیا تا بنزد تر از و رویم که در انجا چندین هزار مفلس عاصی بیچارهٔ بیکس
در انتظار ما نشسته تو جامهٔ خون الود حسین را بردست گیر من گیسوی خون الود و برا بر کف
نهم تو با دل خسته و من بدندان شکسته شفاعت کنیم شاید ارحم الراحمین بر گناه کاران امت
من رحم کند مخفی نماناد که از جمله و قایع جان سوز کربلا و مصایب غم اندوز اندیشت
محنت و بلا که باعث اندوه قلوب محبان و موجب ناله و زاری ایشانست شهادت حضرت
عباس است سیاه گشته دگر عالم از تف دلها پی عزای علمدار سید الشهدا بدانکه

حضرت عباس از همه برادران بزرکتر بود در شجاعت و شوکت وحسن وجمال وصباحت
و کمال از همه بالاتر بود در جسامت و بلندی قامت از اهل زمان خود ممتاز بسیاری
از ابطال عرب را کشته پیوسته در غزوات و حروب لوای فتح و ظفر برافراشته بالجمله
مبارزی بود نامدار جرات وقوة او در میان عرب در غایت اشتهار او را ماه بنی هاشم
میکفتند انجناب علمدار شاه شهیدان بود کیفیت شهادت انمظلوم باین نحواست در وقتیکه
همه یاران حسین و برادران او شربت شهادت چشیدند بغیر از عباس وفرزندان امام
حسین دیکر کسی نمانده بود حضرت عباس از یکطرف دید که فرزند رسول خدا بیکس و
تنها در برابر صف اعدا ایستاده بی یار و مددکار در ان غریب اباد سرکردان مانده عساکر
هموم و غموم بر او احاطه کرده از راه حیرت و سرکردانی کردن مبارک را کج نموده از یك
جانب دید برادران با بدنهای پاره پاره در خاك و خون افتاده موالیان و یاران با اعضای
پاره پاره از یکدیکر جدا کردیده بر خاك طپیده اند بعضی را مادر در نعش او بر خاك افتاده
و برخی را خواهران بر بالین کریبان چاك زده از یکطرف دید خواهران همه سراسیمه و
پریشان حال و طفلان از تشنکی بیحال رنك از رخسار ایشان پریده شیر در پستان مادران
خشکیده دیکر عباس را طاقت نماند بزبان حال میکفت ایا برادران و عزیزان کجا شدند
در دشت کربلا همه از هم جدا شدند پس علم را برداشت اورد بالای سر مبارك انحضرت
نصب کرد حضرت فرمود ای برادر در این صحرا مرا و اهل بیت مرا تنها میکذاری بکجا میروی
خدا بر د بکجا میروی در ین صحرا برادر تو غریب است بیکس وتنها جدائی تو در اینوقت
شرط یاری نیست بخواهران ستمدیده غمکساری نیست من و تو کرچه غریبان این
بیابانیم ولی سکون دل این کروه حیرانیم ای برادر تو علمدار لشکر منی و نشانهٔ لشکر من
بودی اکر تو بروی جمعیت ما متفرق میشود عباس کفت ای برادر جان من فدای تو باد
علمداری با بقیامت افتاد دلم از دنیا به تنك امده از زندکی دنیا ملول شده ام سینه ام از
کشته شدن یاران و دوستان تنك شده ارزومند لقای الهی کردیده ام دیکر تاب
مصیبت یاران و دوستان ندارم میخواهم طلب خون برادران و موالیان از ین ستمکاران
بیدین نمایم داد دل خویش را از ین منافقان بد ایین بستانم حضرت امام حسین چون دید
که عباس عازم سفر اخرت کردیده فرمود ای برادر حال که مراد تو اینست باید شربت ابی
از جهة طفلان خانوادهٔ رسالت و پردکیان سرادق عصمت وطهارت پیدا کن که بیش ۱۳۷

۱۳۷ از این تاب تشنکی ندارند کنون که خواهش جنك مخالفان داری بسر هوای
سرافرازی جان داری باهل بیت دل ازرده اب پیدا کن علاج تشنکی بیکسان صحرا کن
اما چون حضرت عباس اجازت حاصل نمود تیغ مصری حمایل کرده سپر مکی از پس و پشت
در او یخته نیزهٔ چون مار ارقم بدست کرفته کمانی در بازوی ارجمند افکنده خود رومی
بر سر نهاده بر مرکب کوه پیکری رهوار دلدل رفتار رعد صدای برق نمای سوار شده
چون شیر ژیان بجوش امده روی بمیدان نهاد عرصهٔ میدان را بنور جمال منور کردانید
بعد از طرید جولان در میان میدان عنان مرکب را باز کشید و کفت ای سپاه کوفه وشام
و ای منافقان نافرجام وای بیشرمان بیحیا و ای بیرحمان بیوفا اکر بزعم شما ما کناه کاریم اطفال
ما کناه ندارند از سخن فرزند مرتضی علی در میان ان قوم دغا غلغله وغوغا افتاد جمعی کریه
و زاری اغاز کردند قومی بد شنام و هرزه زبان کشودند بعضی بفریاد وفغان در امدند
برخی از ندامت وتاسف دستها برهم میسودند اشقیائی چند فریاد کردند که ای پسر ابو
تراب اکر همهٔ روی زمین را اب کیرد قطرهٔ از ان را نچشانید هم مکر اینکه برادرت بیزید
بیعت کند حضرت عباس چون دید که موعظه در دلهای ایشان اثر نمیکند ایشان را نفرین
کرد بخدمت امام حسین مراجعت نمود کیفیت واقعه را بعرض رسانید انحضرت سر مبارك
بزیر افکنده تفکر مینمود اشك از دیدهای او جاری شد ناکاه از خیمها فریاد العطش از
طفلان وعورات بلند شد چون حضرت عباس ان مصیبت را مشاهده نمود بیطاقت شده
نیزه را در ربود مشکی برداشت سوار کشت روی باب فرات نهاد کفت میروم از برای این
لب تشنکان بیکس ابی اورم ایشان را از غم تشنکی خلاصی دهم یا جان در بازم و خود را
در دریای خون غرقه سازم غم وغصهٔ لب تشنه کان را از دل خود ببردازم چون بکنار فرات
رسید چهارهزار نفر از سواره و پیاده که بر اب فرات موکل بودند سر راه بر او کرفتند جناب
عباس کفت ای قوم بیحیا از خدا شرم کنید از تشنکی روز قیامت یاد اورید که دد و دام
و وحش وطیر و چرنده و پرنده از این اب میخورند شما فرزند رسول خدا را محروم میکنید
شما شب و روز در کنار اب فرات میکذرانید خبر از لب تشنکان صحرای کربلا ندارید
حدیث اب ز لب تشنکان یاد به بشنو تو قدر اب چه دانی که در کنار فراتی ان چهارهزار
نفر که نکهبان فرات بودند چون این سخنان را از حضرت عباس شنیدند بر او حمله کردند
او را تیرباران نمودند ان هزبر معرکهٔ هیجا شیر بچهٔ شیر خدا سپر در سر کشید ونیزه بر بناکوش

مرکب نهاد بر انقوم حمله کرد هشتاد نفر ایشانرا از اسب انداخت باقی را چون بنات النعش
متفرق ساخت اسب را در میان اب فرات انداخت پس از اسب بز بر امد مشك را از اب پر
کرد خواست که کف ابی بنوشد از تشنکی امام حسین عم و کودکان و عورات بیاد او رد
اراده کرد که ابی بر اتش افشاند ز اب نوشد و از تشنکی فرو ماند بخاطر امدش از حضرت
امام حسین که بود تشنه جکر کوشهٔ شه کونین بکریه کفت که عباس خاك بر سر تو ستاده
تشنه بمیدان کین برادر تو مخدرات رسول کبار بی تابند از اینمعامله نه روز شد که بی
ابند تو اب میخوری ای بیحیاجیای تو کو بوعدهٔ پدر مهربان وفای تو کو پس عباس
اب را از کف ریخته مشك را بر دو شر راست کرفته سوار شد از شط فرات بیرون امد خواست
که خود را باهل بیت رساند که سواره و پیاده سر راه بروی کرفتند و حرب در پیوست
حضرت عباس تیغ را کشید ان لشکر را برهم درید میزد و میانداخت نزدیك بود که ایشانرا
منهزم سازد ناکاه ملاعین یکبار از یمین و یسار برو حمله ور کشتند عباس در میان ایشان
عاجز و حیران ماند زیکطرف به بیابان حرارت خورشید زیکطرف اثر کرمی هوای شدید
زیکطرف ز تف تشنکی پریشان حال فتاده بیکس و بی اشنا میان جدال زیکطرف سپه
ظلم از یمین و یسار نموده روز بران تشنه کام تیره و تار زیکطرف غم محرومی از برادر
خویش برای تشنکی اهل بیت در تشویش دکر نمانده باو تاب جنك با اعدا میان لشکر
کین مانده بیکس و تنها در این اثنا نوفل بن ازرق بیخبر خود را بعباس رسانید حربهٔ
حوالهٔ دست راست او کرد دست ویرا از بدن جدا نمود حضرت عباس مشك را بر دوش
چپ کشید باز با منافقان کوفیان بدایین جنك میکرد ناکاه ملعونی ضربتی بر دست چپ وی
زد دست چپ او را نیز جدا کرد پس انمظلوم غریب مشك را بدندان کرفت و برکاب دشمن
را از خود دور میکرد چون دستی نداشت که با دشمن جنك کند رکاب بر اسب میزد که
شاید از میان انقوم بیرون رود خود را بخیمهای اهل حرم رساند ابی بان تشنکان دشت
بلا چشاند نداشت دست که دفع بلا تواند کرد نه طاقتی که قیام جفا تواند کرد بخاطر امدش
از انتظار اهل حرم ز تشنه کامی و درماندکی بوادی غم خطاب کرد بتوسن که ای مبارك
دم مرا به بر بسوی خیمهای اهل حرم که شاید اب رسانیم تشنه کامانرا ز انتظار براریم
انغریبانرا چون انقوم بیحیا دیدند که عباس میخواهد خود را بخیمها برساند یکبار او را
تیرباران کردند ناکاه تیری بر مشك امده سوراخ شد اهابر یخت حضرت عباس که این ۱۳۸

۱۳۸ مشاهده کرد اه از نهاد بر کشید دل بمردن داد چراکه شرم داشت بی اب بخیمهای حرم
رود همین نبود کز ان اب در سبوش نماند برای دیدن احباب ابروش نماند ناکاه
ملعونی دیکر تیری بر سینه مبارك او زد که از پشت او در کذشت دیکر نتوانست بر اسب
قرار کیرد از ان زخم منکر از اسب در افتاد و کفت یا اخا ادرك اخاك ای برادر برادرت را دریاب
چه او فتاد بخاك ان ستمکش بی یار خطاب کرد سوی حضرت امام لبار که ای نتیجهٔ امید
واری احباب بیا برادر در خون طپیده را دریاب امام حسین که او از عباس را اشنید
کریان شده اه از نهاد براورد در انوقت محمد ابن انس در نزد امام حسین بود چون کریه
و نالهٔ انمظلوم را دید طاقت نیاورده روی بمیدان نهاد از برای دریافتن عباس چون
نزدیك عباس رسید او را دید در میان خاك و خون جان داده از زندان فنا روی بکلستان
بقا نهاده خود را بر روی وی انداخت اغاز ناله وافغان کرد اه و بلا جمعی سواره و پیاده که
در انجا بودند یکبار بران نیك بخت حمله اوردند او را از ضرب تیغ و خنجر شهید کردند
ذره ذره کوشت اعضای او را به سر نیزهای ربودند اما امام حسین که این حال را مشاهده
نمود اسب برانکیخته صف لشکر کفار را برهم درید تا بسر نعش رسید دید برادر خود بدست
در میان خاك و خون افتاده مشکی که برده بود اب کند غرقه خون شده افتاده دید غرقه
بخون پاره پیکری یارب نه بیند هیچ تنی را برادری حضرت امام حسین اه از نهاد بر کشید
که زمین کربلا بلرزید فرمود الان انکسر ظهری وقلت حیلتی این زمان پشت من شکست
و چارهٔ من کم شد برفت ان یار و من بیچاره کشتم ز کوی خویش دلی اواره کشتم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل
والدری المضیء من مصباح التبجیل الامام النبیل الذی طهره الجلیل ونطق بفضله التنزیل
و ناغاه جبرئیل و عزاه میکائیل الذی فنده اهل التحریف والتبدیل الذین زخرفوا دینهم
بالاباطیل و لم یفرقوا بین التحریم و التحلیل اشباه اصحاب الفیل علیهم اللعاین جیلا بعد
جیل و قبیلا بعد قبیل قتیل الطغاة و جدیل الغواة الظلمة العتاة قتیل الظالمین و الاسیر
بایدی الکافرین السید الشهید والسبط الفقید ابی الائمة وابن خیر نساء الامة الذی ضلت
علیه الاراء و تولت دفنه ملائکة السماء ملبی البلاء و المنادی بالولاء فی عرصة کربلا نور
حدقة رسول الله وابن البتول ابی عبد الله والشکر لله الذی اجل رزیتنا علی صاحب الکربات

و غواص الغمرات و رهين الحسرات وقتيل العبرات الذى اخرجه سفلة الاعراب و رذله
الاحزاب من دار النبوة و الرسالة و مستقر سلطان الولاية و الخلافة الى محل الاحزان و
الغربة و بيت الهجران والكربة بضعة لحم المصطفى وفلذة كبد المرتضى نور احداق الانبياء
اكليل مفارق الاصفياء ابن مريم الكبرى سيد الشهدا ابى عبد الله بالهامن مصيبة هدمت
الكعبة و الحرم و اغارت على دار هجرة فخر الامم تزلزل لها الركن و المقام و اضطرب منها بيت
الله الحرام و ابرزت بنات المهاجرين والانصار والبستهن ثوب الفضيحة والعار اه اه چكويم
ايبرادران از مصيبت اسير محنت وبلا غريب بيابان كربلا كشتى شكست خوردهٔ طوفان
كربلا در خاك و خون فتاده بميدان كربلا كر چشم روزكار بد و فاش ميكريست
خون ميكذشت از سرايوان كربلا نكرفته دست دهر كلابى بغير اشك زان كل كه شد
شكفته به بستان كربلا از اب هم مضايقه كردند كوفيان خوش داشتند حرمت مهمان
كربلا بودند ديو و دد همه سيراب وميمكيد خاتم زقحط اب سليمان كربلا زان تشنكان
هنوز بعيوق ميرسد فرياد العطش زبيابان كربلا اه ازدمى كه لشكر اعدا نكرده شرم
كردند رو بخيمهٔ سلطان كربلا اندم فلك بر اتش غيرت سپند شد كز خوف خصم در
حرم افغان بلند شد اى برادران واقعهٔ كربلا چه غمها كه بر دلها كذاشت وچه داغها
كه بر خاطرها انكاشت قصهٔ اندشت محنت و بلا چه خاكها كه بر سر شيعيان ريخته وچه
اندوهها از بواطن ايشان بر انكيخته بسا سينهارا تنك كرده بسى دلهارا بدرد اورده
كرديده شرحه شرحه زشمشير غصه دل بيهوده از جكر بسر خود سپر كرفت برق است
موج اب و دوخان است كرد خاك ايا چه اتش است كه در خشك تر كرفت نخلى كه سدره
رابكياهى نميخريد دست جفاى حادثه اش در تبر كرفت كردند سرفراز بتاج شهادتش
ميراث زخم فرق ز فرق پدر كرفت بر باد حلق تشنهٔ مظلوم كربلا از دجله ديدهاره
بغداد بر كرفت مصاب شهيد الطف جسمى انحلا وكدر من دهرى وعيشى ما حلا مصيبت
شهيد كربلا جسم مرا كاهيد و روزكار عيش مرا مكدر كردانيد فما هل شهر العشر الا
تجددت بقلبى احزان توسدنى البلاء واذكر مولاى الحسين وما جرى عليه من الارجاس
فى ارض كربلا هر كز ماه محرم نو نميشود مكر اينكه اندوه من تازه ميشود محنت وبلا مرا فرو
ميكيرد ياد ميآورم اقاى خود حسين را انچه در اينماه در زمين كربلا از انكافران بيحيا باو
رسيد فوالله لا انساه فى الطف قائلا لعترته الغر الكرام و من تلا الا فانزلوا فى هذه ١٣٩

١٣٩ الارض اعلموا بانى بها امسى صريعا مجدلا بخدا قسم كه فراموش نخواهم كرد حسين
را در انوقت كه بزمين كربلا رسيد با اهل بيت خود كفت اى عترت من در اين زمين فرود
ايد و بدانيد كه من در اينجا كشته خواهم شد بدن من بر بر خاك ميافتد واسقى بها كاس
المنون على ظما و يصبح جسمى بالدماء مغسلا من در اين زمين جام شربت مرك را با تشنكى
مينوشم جسم مرا بخون من غسل ميدهند فمال عليه القوم من كل جانب والقوه عن ظهر
الجواد مجدلا فراموش نميكنم ان وقتى را كه قوم نابكار رو بر حسين اوردند او را از مركب
انداختند وراح جواد السبط نحو نسائه ينوح و ينعى الطاهر المترملا و مركب رو بخيمهاى
حرم روانه شد نوحه كنان سنك بر سر زنان از براى رسانيدن خبر مرك صاحب تشنه خود
خرجن كريمات البتول حواسرا فعاين مهر السبط و السرج قد خلا دختران فاطمه چون
صداى مركب راشنيدند پابرهنه بيرون دويدند ديدند مركب برادر خود را لجام كسسته
و زين از پشت كرديده ميايد فادمين باللطم الخد و دلفقده واسكبن دمعا حره ليس
يصطلى پس اينقدر بر رخسارهٔ خود زدند كه خون از ان جارى شد از ديدهاى خود
اشك ريختند اشكى كه حرارت ان هركز زايل نخواهد شد تا قايم ال محمد فيا حسرة لا تنقضى
و مصيبة الى ان ترى المهدى بالنصر اقبلا و احسرتاه و امصيبتاه از اين محنت كه زايل
نخواهد شد تا قايم ال محمد ظهور كند اين داد را نخواهد و لم انس زينب تستغيث سكينة
اخى كنت لى حصنا حصينا و موئلا فراموش نميكنم زينب را در ان وقت كه رو بسكينه
كرد شروع بنوحه نمود ميكفت اى برادر تو بودى كه پناه و ملجاء ما بودى اخى يا قتيل
الادعياء كسرتنى و اورثتنى حزنا طويلا مطولا اى برادر اى كشتهٔ اولاد زنا پشت مرا
شكستى اندوه و ماتم از براى ما كذاشتى اخى ليتنى اصبحت عميا و لا ارى جبينك و
الوجه الجميل مرملا اى برادر كاش پيش از اين كور شده بودم رخسارهٔ چون ماه تو را
اغشته بخون نميديدم وتدعو الى الزهراء بنت محمد ايا ام ركنى قد هوى و تزلزلا فراموش
نميكنم زينب را در انوقت كه بمادر خود فاطمه خطاب كرد كه ايمادر پناه و اميد من بر طرف شد
ايا ام قد امسى حبيبك بالعرى طريحا ذبيحا بالدماء مغسلا ايمادر حبيب تو حسين در
زمين كربلا كشته شد بخون خود غسل داده شد ايا ام نوحى بالكريم على القنا بلوح كما
البدر المنير اذا انجلى ايمادر نوحه كن بر سرى كه مانند ماه تابان بر سر نيزه ميدرخشيد
ونوحى على النحر الخضيب و اسكبى دموعا على الخد التريب المرملا ايمادر نوحه كن بر حلقوم

بریده کریه کن بر رخسار بخون اغشته خاک مالیده شده ونوحی علی الجسم الترب تدوسه
خیول بنی سفیان فی ارض کربلا نوحه کن ایمادر بجسمیکه برخاک کربلا افتاده پامال سم
ستوران اولاد ابوسفیان شده ونوحی علی السجاد فی القید بعده یقاد الی الرجس
اللعین مغللا نوحه کن بر زین العابدین که دست وپای او را بزنجیر بسته بودند میکشیدند
بجانب یزید ملعون باوجود اینکه بدرد هجران پدر و حرمان برادر کرفتار بود بیا که دفتر غم
پیش باد بکشاییم زبان به پرسش زین العباد بکشاییم که ای چراغ شبستان مصطفی
چونی بسوز شعله ایند اغ ابتلا چونی بدرد داغ یتیمی چکونه میسازی زانچنان پدری
اینچنین جدا چونی هزار جان مقدس فدای جان تو باد بجان کدازی این درد دیدوا
چونی شکست پشت صبوری زبار مهجوری بزیر بار بلا باقد دوتا چونی زاه وناله چه
پشت دل جکر ریش است بدل خراشی اه وفغان ما چونی خدای صبر دهد هم تورا وهم
مارا چکونه میکذرانی در این بلا چونی بعزم شام چه از کربلا سفر کردی چسان وداع
تن پسر پدر کردی نمانده بود تورا اب در جکر از غم چسان بکریه لب خشک خویش
ترکردی نکرد یاتومدار افلاک زهی مظلوم چکونه باستم ظالمان تو سر کردی جبین اهل
حرم را بدست غمخواری چکونه پاک زخونابه جکر کردی ای برادران این مصیبتی است
که دیدهای جن و ملک از ان کریان است وسینهای وحش وطیر از ان بریان مشایخ
اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند که در روز شهادت حسین از اسمان خون بارید
وشافعی که از روءسای ایشانست در شرح وجیز که از مصنفات اوست که نقل کرده که این
سرخی که در اسمان پیداست در روز قتل ان مظلوم ظاهر شد قبل از این سرخی در اسمان
نبود باز نقل کرده است که در روز شهادت انسرور عالمیان هر سنکی راکه از زمین بر
میداشتند در زیران خون میجوشید در انروز خون میبارید واثر خون در اشجار ونباتات
باقی ماند تا مدت مدیدی باوجود این تامل کنید که حال جناب حضرت سیدة النساء بچه
مثابه است هیهات داغ این ماتم در کانون سینها باقی ماند تا روز قیامت که احکم الحاکمین
این داد را بخواهد مرویست که در روز قیامت قبهٔ از نور از برای حضرت فاطمه نصب کنند
کروهی از زنان اهل بهشت در خدمت او باشند خطاب رسد که یا فاطمه ادخلی الجنة
ای فاطمه داخل بهشت شو انمعصومه کوید لا ادخلی حتی اعلم ماصنع بولدی من داخل
نمیشوم تا بدانم که چه بر سر فرزندم اورده اند و چرا این ظلم را بر او روا داشتند پس ١٤٠

١٤٠ خطاب میرسد که ای فاطمه بقلب قیامت نظر کن چون بمیان عرصات قیامت نظر کند
ببیند حسین بیسر ایستاده وسر خود را در دست دارد در انوقت حضرت فاطمه صیحهٔ زند
وناله کشد که از نالهٔ او جمیع ملائکه وانبیا کریان شوند فاطمه کوید واولداه واثمرة فواداه
پس جامهای خون الود را بردارد و بپای عرش الهی بیاید وبکوید یا عدل یا جبار احکم
احکم بینی وبین قاتل ولدی حکم کن میانهٔ من ومیان کشندهٔ فرزند من حضرت پیغمبر ص
فرمود بخدا قسم که دران وقت پروردکار خود حکم از برای دختر من میکند پس اتشی راکه
اسم ان جهنم است وهزار سال انرا افروخته باشند تا سیاه شده باشد وامر میکند که کشند
کان امام حسین را برچیند وان اتش نعرهٔ برند وایشان هم نعره زنند ترسم جزای قاتل
او چون رقم زنند یکباره بر جریدهٔ رحمت قلم زنند ترسم کزین کناه شفیعان روز
حشر دارند شرم کز کنه خلق دم زنند جمعی که زد هم صفشان شور کربلا در حشر صف
زنان صف محشر بهم زنند از صاحب حرم چه توقع کنند باز ان ناکسان که تیر بصید حرم
زنند اه از دمی که باکفن خون چکان زخاک ال نبی چه شعلهٔ اتش علم زنند فریاد
از انزمان که جوانان اهل بیت کلکون کفن بعرصهٔ محشر قدم زنند دست عتاب حق
بدر اید زاستین چون اهل بیت دست بر اهل ستم زنند وبدانید ای برادران که کریه
بر سرور شهیدان وسبط پیغمبر اخر الزمان اعظم ذخایر روز درماندکیست وچکونه چنین
نباشد حال اینکه بطرق معتبره روایت شده که روزی حسنین بر خواجهٔ عالم وارد شدند
در وقتیکه انسرور در مسجد پشت بر محراب رسالت داده مهاجر وانصار را موعظه میفرمود
سید عالم که ایشانرا دید بغل کشود مرحبا کویان ان دو نور دیدکان خود را در بر کشید
ایشانرا در دو طرف خود نشانید پس لبهای حسن را بوسید بعد از ان حلقوم حسین را
بوسید حضرت امام حسین را از بوسیدن لبهای برادر ونه بوسیدن لبهای وی ملالی
بخاطر اشرف او رسید کریان بخدمت مادر امد عرض کرد ایمادر امروز جدم لبهای برادرم را
حلقوم مرا بوسید لبهای مرا نبوسید مکر دهن من عیبی دارد که جدم کراهت داشت لبهای
خود را بلبهای من کذارد حضرت خیر النسا از این سخن کریان شده برخواست بخدمت
جناب رسالت ماب رفت کیفیت قصه را بسمع اشرف رسانید انحضرت کریست فرمود ایفاطمه
در این سریست که نکفتن ان بهتر است حضرت فاطمه مبالغه نمود در بیان نمودن ان سر
حضرت فرمود ایفاطمه بدانکه تقدیر چنان شده است که در وقتیکه من وتو وعلی نباشیم

حسن را از هر بنوشانند او را هلاك كنند و حلقوم حسین را از تیغ بیدریغ به برند او را
غریب و بیكس شهید نمایند باین جهة من دهن حسن را و حلقوم حسین را بوسیدم فاطمه
چون این سخن را شنید گریان شد ناله از دل بر اورد گفت ایپدر بزرگوار فی ای شهر
یقطع راس الحسین و فی ای ارض یدفن و من یكفل ایتامه بعد وفاته یعنی اباحسین من
در چه ماهی كشته خواهد شد در كدام زمین مدفون خواهد گردید بعد از او كه كفیل یتیمان
او میشود حضرت فرمود یقتل فی یوم عاشورا و یدفن فی ارض كربلا مع اقربائه و احبته
و تسبی ایتامه كشته خواهد شد در روز عاشورا و دفن میشود با خویشان و اقربا در
زمین كربلا بعد از او طفلان و اهل بیت او را اسیر خواهند كرد حضرت خیر النسا از ین سخنان
او از گریه بلند كرد گفت ای پدر حسین من كسی را نخواهد داشت كه بر او گریه كند تعزیهٔ
او برپا دارد حضرت فرمود ایفاطمه درین خصوص غم مخور او را شیعیان و دوستان خواهند
بود كه از وقت شهادت او تا انقراض عالم چون ماه محرم در اید لوای تعزیه برافرازند در
مصیبت او سینها چاك سازند دلهای ایشان گریان و سینها بریان باشند فاطمه عرض
كرد ای پدر هرگاه ایشان چنین یاری در حق فرزند من كنند ما در عوض با ایشان چه
خواهیم كرد حضرت فرمود ایفاطمه چون روز قیامت شود من و تو دامن شفاعت بر میان زنیم
من شفاعت مردان كنم تو شفاعت زنان نمایی پس هر كه امید وار شفاعت پیغمبر و ارزومند
حمایت ساقی كوثر و طالب مراتب عالیه علیین و سابق مجاورت انبیا و مرسلین باشد باید
كه گریهٔ خود را در مصیبت حسین دریغ ندارد كه این گریه در نزد خدا ضایع نخواهد
شد حق لی ابكی دماء عوض الدمع الهتونی واجب و لازم شده بر من كه عوض اشك
از دیده خون جاری كنم لغریب نازح الدار خلی من معین از برای غریب دور افتاده
از وطن بی یار و معین لتریب الخد دامی الوجه مرضوض الجبین از برای انكه رخسارهٔ
خون الود او بخاك افتاده جبین مبارك او از ضرب شمشیر و خنجر خورد و ریزه ریزه شده
لست انساه بارض الطف اذ قال اخبرونی ما اسم هذا الارض قالوا كربلا یا ابن الامین كجا
فراموش خواهم كرد حسین را در وقتیكه بزمین كربلا رسید فرمود خبر دهید مرا كه اسم
این زمین چیست گفتند این زمین كربلاست فبكی شجوا و نادی بالقوم حان حینی
پس چون این را شنید گریست فرمود ای یاران وقت اجل موعود رسید ارض كرب و
بلاء فی رباها یدفنونی این زمین كرب و بلا محل محنت و عناست كه مرا در این زمین ۱۴۱

۱۴۱ دفن خواهند كرد و بها هتك نسوانی و فیها یقتلونی در این زمین مرا خواهند كشت
و هتك حرم و مخدرات من خواهند كرد فانثنی نحو الحریم الفاطمیات یلین قائلا یا اخت
قومی و هلمی و عینی پس رو بجانب دختران فاطمه كرد و گفت ای زینب و ای ام كلثوم
بیایید با من وداع كنید واحرسی السجاد و احمیه باجفان العیون محافظت كنید زین العابدین
را او را بردیدگان خود جای دهید فرمته اسهم الاحقاد عن ایدی الضنون پس بعد از
زمانی تیرهای كینه و شمشیرهای عداوت در سینه بوی افكندند فهوی شلوا طعینا اه
للشلو الطعین پس مجروح و نالان بر زمین افتاد اه از جسد مجروح او وغدت زینب تبكی
بعویل و رنین و تنادی وارجائی فلقد خابت ظنونی پس زینب كه برادر خود را چنین
دید گریان شد اه و ناله بر اورد و فریاد میكرد كه كجا رفتند مردان ما بدرستیكه امیدهای
من قطع شد این جدی این حملات ابی این حصونی لبرونا والعدا قد هتكوا كل مصونی
حاسرات یسحبونا فی سهول و حزون كجاست جد من رسول الله و كجا رفت ضربتهای
دست پدرم و چه شدند پناهان من تا به بینند كه دشمنان ما را از سراپردهٔ عصمت و حجب
رسالت بیرون اوردند و برهنه در كوهها و بیابانها میگردانند واغیاثی فی یتامی فی
البكا قد اخرقونی واحنتا از یتیمان حسین كه از گریه دل مرا سوزانیدند و اشقائی فی
اساری فی قیود یرمقونی وامصیبتا از اسیران حسین كه در غل و زنجیر بودند و ایشانرا
شفقت و رحمت میرسانیدند واضلالی لوجوه كبدور فی دجونی واكربتاه از برای
رویهای كه مانند ماه تابان بودند ای برادران این اشعار از شیخ بزرگوار شیخ جمال الدین
موصلی است كه پدر او حاكم موصل بود و ناصبی و دشمن خاندان نبوت بود چون از مادر
او كه ناصبیه بود پسری نمیشد بمقتضای عقیدهٔ شوم خود نذر كرد كه اگر خدا پسری باو دهد
بشكرانه او را بر ان دارد همیشه زایران حسین را كه از ولایت شام و جبل عامل میامدند
عبور ایشان بموصل واقع میشد قتل نماید چون لطف الهی تعلق بهدایت او گرفته بعد از
اندك مدتی جمال الدین متولد شد چون بمرتبهٔ رجال رسید مادر او را از نذر خود اگاه
ساخته لاجرم او بگفتهٔ مادر از عقب جماعتی از زوار كربلا كه در انوقت از موصل عبور
نموده بودند رفت چون بمسیب كه در نزدیك كربلاست رسید غبار ان سرزمین بمشام
او در امد دید زوار از اب فرات عبور نموده اند انجا توقف نمود تا وقتیكه زوار مساودت
نمایند ایشانرا بكشد در انجا ببركت وصول غبار ان خاك پاك در خواب دید كه قیامت بر پا شده

ورابد و زخ میبرند چون اورابدوزخ رسانید ند اتش در سوختن او متوقف شد مالك
دوزخ باتش خطاب کرد که چرا در مواخذهٔ او توقف میکنی کفت چکونه اورابسوزانم و
حال اینکه غبار زوار کربلا برو نشسته دراندرون او جاکرده اکراو رابشویند من دران
تصرف میکنم لاجرم بشستن او مبادرت نمودند بقدرت الهی ان غبار تمامی ازو زایل
نشد دراین مرتبه اتش سراو رانکرفت دیکر باره مالك بان عتاب نمود او همان جواب کفت
جمال الدین از هول عتاب مالك از خواب بیدار شد از عقیدهٔ باطل و عداوت برکشت از
خلص شیعیان شد خلع لباس ظاهر نموده مجاور استان امام حسین شد چون طبع موزون
داشت بمداحی و مرثیه کفتن از برای امام حسین و سایر ائمه اشتغال نمود ازین حکایات
معلوم میشود که ثواب زیارت امام حسین عم در چه مرتبه است و شرافت کربلا بر چه مثابه
است یاکربلا حویت مالم یحوه ارض سواك من الضیاء النیر ای کربلا تو در بر داری
خورشید تابانی راکه هیچ زمین دیکر مثل ان در بر ندارد غیبت بطن الارض منك معظما
و غدوت تفتخری بکل غضنفر پنهان کردی در زمین خود بزرکوار برا باین سبب افتخار
میکنی بر هر شجاعی نسل النبی المصطفی و حریمه تسبی کما تسبی بنات الاصفری فرزندان
پیغمبر را اسیر کردند چنانکه رومیان و زنکیان را اسیر میکنند ویسیرون علی المطایا کالاماء
بین الملاء بکل وادمقفر وایشانرا برهنه سوار کردند مانند کنیزان در بیابانها اکردانیدند
و یصغرون و یشتمون عداوة باوامرمن کافر متجبر و بایشان خواری میرسانند از عداوت
دشنام میدادند ایشانرا بسبب حکم کافری مخفی نیست که از جمله قضایای دلسوز و وقایع
محنت اندوز دشت کربلا واقعهٔ شهادت نوکل کلستان شهادت و سرو بوستان سعادت
شبیه بسید انبیا پارهٔ تن حضرت خیر النسا نور چشم سرور انبیا یعنی علی اکبر قرة العین سید
الشهدا است کیفیت این واقعهٔ هایله باین طریق است که چون جناب عباس شربت شهادت
چشید بغیر از امام حسین و علی اکبر و علی اصغر و زین العابدین دیکر کسی از اهل بیت
رسالت باقی نمانده حضرت امام حسین عم درانوقت صلاح بر خود راست کرد عازم میدان
کارزار کردید علی اکبر که پدر را عازم میدان دید کریان بنزد پدر امد عرض کرد که
ای پدر والا تبار هرکز مباد که بی تو یکروز در جهان باشم چندان توقف کن که من جان
خود را در قدمت در بازم و زندکی خود در رهت فدا سازم بعد ازان امر از شماست چون
کفتکوی علی اکبر بسمع پرده نشینان حرم رسید یکبار مادر و خواهران و عمها ۱۴۲

 از خیمها بیرون دویدند او از کریه و شیون براو ردند کفتند ای علی اکبر ما طاقت
شهادت تو نداریم برما غریبان بیکس رحم کن بالجمله همه مخدرات اهل بیت عصمت
او را از رفتن بمیدان منع میکردند امام حسین نیز او را اجازت نمیفرمود علی اکبر تضرع و
زاری میکرد پای پدر را میبوسید سوکند باو میداد که مرا مرخص حرب کن دیکر طاقت
ندارم حضرت چون مبالغهٔ او را دید ناچار کشت او را رخصت داد با اهل بیت فرمود دست
از وی بدارید که عازم سفر اخرت شده و مشتاق لقای اجداد خود کردیده پس حضرت
بدست مبارك خود صلاح در وی پوشانید درانوقت شاهزاده هجده ساله بود در حسن
و جمال فضل و کمال عدیل و نظیر نداشت روی چون ماه و کیسوی چون مشك سیاه
در صورت شبیه ترین خلق برسول الله بود هرکاه اهل مدینه مشتاق لقای سید عالم
میشدند میامدند بروی علی اکبر نظر میکردند هرزمان که شوق استماع کلام سید انام
برایشان غالب میشد بنزد وی میامدند کلام و برا میشنیدند چون علی اکبر بر اسب عقاب
سوار شد عازم میدان کردید مادر و خواهرش در رکاب و عنانش اویختند بجای اشك
خون از دیده میریختند درانوقت امام حسین اب از دیدهٔ مبارك فرو ریخت دستهای خود
را بسوی اسمان بلند کرد کفت اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس
خلقا و خلقا برسولك بار خدایا کواه باش که فرزند رسول تو و شبیه ترین مردم در صورت
و سیرت و کفتار بانحضرت بسوی ایشان میرود ما هرکاه مشتاق جمال پیغمبر تو میشدیم
بجمال او نظر میکردیم پس علی اکبر جلوه کنان بمعرکه امد مانند خورشید تابان از افق
میدان طالع شد عرصهٔ ان معرکه از پرتو شعاع طلعت وی منور شد سپاه مخالف نظر کردند
جوانی را دیدند باقامتی چون سرو روان رخساری افروخته تر از کل ارغوان دو
کیسوی بافتهٔ معنبر مجعد مسلسل در پیش رو انداخته دو کیسوی از عقب همه از
جمال او حیران اواز تسبیح و تکبیر و تبارك الله احسن الخالقین بلند کردند فریاد براوردند
که ای پسر سعد این جوان کیست که مارا بحرب او تکلیف میکنی عمر سعد نکریست
علی اکبر را بر اسب عقاب سوار دید کفت ای قوم بدانید این پسر بزرك حسین است در شکل
و شمایل شبیه پیغمبر است درانوقت امام حسین با ابن سعد خطاب کرد باواز بلند قطع الله
رحمك کما قطعت رحمی خدا نسل تو را قطع کند چنانکه نسل مرا قطع کردی علی اکبر پای
همت اسب خود را در عرصهٔ میدان بجولان در اورد کفت انا علی بن الحسین بن علی نحن

بیت الله اولی بالنبی منم علی فرزند حسین بن علی قسم بخانه کعبه که ما نسبت به پیغمبر
اولی و اقربیم از هرکس و هر چیزی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی
علوی در نصرت و حمایت پدر جانفشانی میکنم بشما شمشیر میزنم تا بدانید چکونه است
دست پسر هاشمی نسب که فرزند شیر خدا است علی اکبر هر چند مبارز طلبید کسی بمیدان
او نیامد پس ان شیر بچهٔ شیر خدا شمشیر از نیام کشید خود را بلشکر مخالف زد شور غلغله
در میمنه و میسره قلب و جناح ان سپاه افکند هر طرف که رو میکرد کروهی را بر خاك هلاك
میافکند هر جانب که متوجه میشد از کشته پشته میساخت تا صد و بیست نفر از انکروه بی
ایمان را بجهنم فرستاد تشنکی بر او غالب شد پس مراجعت نموده پیش پدر امد و کفت یا ابتاه
العطش یا ابه العطش قتلنی تشنکی مرا میکشد و ثقل الحدید اجهدنی و سنکینی اهن اسلحه
مرا رنج و تعب میدهد فهل الی شربة من الماء سبیل ایا بجرعهٔ از اب راه توان برد و تواند
شد که در این صحرا قطرهٔ ابی پیدا شود که بکام تشنهٔ من برسد چون حضرت این سخنانرا از
فرزند ارجمند شنید زار زار کریست فرمود یا بنی بعز علی محمد و علی بن ابیطالب و علی
ان تدعوهم فلا یجیبوك و تستغیثهم فلا یغیثوك ای فرزند بخدا قسم که بر محمد مصطفی و
علی مرتضی و پدر تو دشوار است که تو را باین حالت مشاهده نماید بر ایشان کرانست که
تو بخوانی نتوانند اجابت نمود و پناه بایشان بری نتوانند بداد تو برسند پس او را ابنزد خود
طلبید خاك از رخسار و لب و دندان او پاك میکرد زبان جکر کوشهٔ خود را بدهن خود
کذاشت مکید انکشتر حضرت رسالت را بردهن وی نهاد فرمود ای نور دیده برو که
در این زودی شراب کوثر از دست جد بزرکوارت حیدر صفدر مینوشی پس علی اکبر
بمیدان معاودت نمود مبارز طلبید بسی از مبارزان نامدار و شجاعان روزکار بمعرکهٔ
ان شیر بچهٔ پر دکار امدند از دست او شربت هلاکت چشیدند انکاه خود را بر قلب
لشکر زد شصت نفر دیکر بجهنم فرستاد فغان و شیون و شورش در لشکر ابن سعد افتاد
نزدیك بود که لشکر از یکدیکر متفرق شوند ابن سعد که این حالترا مشاهده نمود حکم بن طفیل
و ابن نوفل را که از شجاعان لشکر بودند طلبید بهر یك هزار سوار داد و کفت باید این
دو هزار سوار بیکبار بر این جوان هاشمی حمله کنند تا کار سازی او را بکنید پس ان دو
هزار سوار بیکمرتبه بر علی اکبر حمله کردند ان شیر بچهٔ هیجا خدا را یاد کرده درود بر پیغمبر
فرستاد بیك حمله ان دو هزار سوار اتا قلب لشکر دوانید مانند شیری که درمیان رمه ۱۴۳

۱۴۳ افتد میزد و میکشت تا جمع بسیاری را از ایشان هلاك کرد ابن سعد بانك بر همه سپاه
زد که ای نامردان این طفلی بیش نیست کرد اکرد او را بکیرید بیك مرتبه جمیع سپاه از جای
جنبیدند دور علی اکبر را کرفتند در انوقت جکر کوشهٔ رسول خدا در دریای حرب غوطه
ور کردید ان قوم بیرحم از یمین و یسار او بر میامدند هر یك بر او زخمی میزدند یکی بضرب
شمشیر زخم بر بدن او میزد دیکری بطعن نیزه جسم لطیفش را مجروح میساخت یکی تیر پران
بجانب او میافکند دیکری خنجر بران حوالهٔ سینهٔ مبارکش میکرد تا بدن مبارکش پاره پاره
شد با وجود این با انقوم محاربه میکرد دست از کوشش و کشش بر نمیداشت ناکاه منقذ
بن مرهٔ عبدی ضربتی بر فرق همایون علی اکبر زد فرقش شکافته شد بر روی زین در
افتاد فریاد وا ابتاه براورد چون دیکر طاقت استقامت نداشت یال اسب را کرفته عنان را
بوی کذاشت مرکب او را بمیان لشکر مخالف اورد چون دید که نزدیك ان مخالفان میرود
ضربتی بر صاحبش میزنند علی اکبر را برداشت از میان میدان بیرون برد بجائی که از لشکر
مخالف دور بود لهذا علی اکبر از نظر امام حسین غایب شد حضرت اسب بر انکیخت تا حوالی
میدان علی اکبر را ندید فریاد زد یا علی یا علی از طرفی صدا بر امد یا ابتاه ادرکنی ای پدر
مرا دریاب امام حسین عم مرکب را از انجا راند کفت یا علی از جانب دیکر او از بر امد که ای
پدر مرا دریاب حضرت از عقب او از رفت او را نیافت باز فریاد کرد یا علی او از نیامد
حضرت متحیر و مضطرب شده صف لشکر را از هم بدرید باز علی اکبر را ندید در ساحت
میدان نکاه کرد کشتهٔ او را نیافت فریاد یا علی یا علی بر اورد ناکاه ذو الجناح عنان را از
دست صاحب خود ربود از لشکرکاه رو بجانب بادیه نهاد هر چند حضرت عنان او را باز
کشید تمکین نکرده تا مسافتی بسیار از میدان جدال دور شد دم بدم حضرت ندای
یا علی یا علی میکرد اب از دیدهٔ مبارك میریخت بزبان حال میفرمود ز فرقت تو دلی دارم
وهزاران درد ز هجر تو نفسی دارم و هزاران اه در اثناء این حال نظر امام حسین بر مرکب
علی اکبر افتاد علی اکبر را ندید خواست مرکب را بکیرد بر تافت رو ببادیه نهاد در جلو امام
حسین میرفت تا موضعی رسید که اسب ایستاد حضرت نکاه کرد فرزند خود را دید در میان
خاك و خون افتاده چون مرغ نیم بسمل میطپید شه ستمزده بعد از تجسس بسیار رسید
بر سر ان نور دیده اخر کار نظر فکند بسوی فروغ دیدهٔ دل فتاده دید بخونش چه
طایر بسمل بدست و پا زدن ان نور دیدهٔ تر بود ببحر خون خود افتاده و شناور بود

حضرت امام حسین فی الحال پیاده شد دز پیش وی نسست دست بر پیشانی او نهاد و کفت
قتل الله قوما قتلوك خدا بکشد کروهی را که تو را بناحق کشتند بعد از تو خاك بر سر دنیا و
زندکانی او در الحال علی اکبر چشم کشود جمال با کمال پدر را دید و کفت یا ابتاه میبینی
حضرت فرمود چه چیز را علی اکبر کفت هذا جدی رسول الله اینك جدم رسول خدا دو
قدح از شراب بهشت در دست دارد یکی را بمن داده که بنوش من میکویم هر دو را بمن
ده که بغایت تسنه ام میفرماید ان دیکری را از برای پدرت اماده کرده ام او نیز تشنه لب نزد
من خواهد امد میفرماید العجل العجل یا حسین فانا مشتاق الیك بشتاب ای حسین که دیکر
طاقت مفارقت تو ندارم حضرت امام حسین علی اکبر را بر داشت او را بر اسب بسته بدر
خیمه او رد در وقتیکه هنوز رمقی از و مانده بود حضرت فریاد بر اورد ای زینب ای کلثوم
ای شهر بانو بیایید دیدار باز پسین علی اکبر را به بینید اه پردکیان سرادق عصمت از خیمها
بیرون دویدند حضرت سر او را در کنار کرفت اهل بیت در دور او حلقهٔ ماتم زدند با او
وداع از پسین نمودند اتس افتد در جهان کر خامه از در زبان سوز دانماد رکه بیند
داغ فرزندی چنین وقت رفتن چشم پر حسرت چه بر هم مینهاد اتس اندر خشك و تر
زد از نکاه اخرین استین بر چشم تر از کهکشان مانده اسمان بر جهان افشاند چون ان پاك
دامن استین کرم شد بازار شور الفراق والوداع کرد چون ان سرو نورس رفتن خود
را یقین بود انجام وداعش این سخن کای دوستان چون ز فیض ابر نیسان سبز کرده
بوستان از من و سرسبزی بستان من یاد اورید و ز جهان ارایی دوران من یاد اورید
سرو چون نازد بخوبی در بهارستان نار از سهی سرو نکارستان من یاد اورید در کلستان
چون نسیم از سنبل افشاند غبار از نسیم جعد مشك افشان من یاد اورید دامن کل در
چمن بلبل چه الاید باشك از من واز دیدهٔ کریان من یاد اورید من بخاك این عهد و
پیمان با شما روزی از عهد من و پیمان من یاد اورید پس حضرت بعلی اکبر کفت ای
فرزند وای ارام دل مستمند باید رخود سخن کو و با مادر تکلمی کن تو بر رخ پدر خویش
چشم خود وا کن با اهل پرده سر العل خویش کویا کن علی اکبر کفت یا ابتاه میبینم درهای
اسمان کشاده حوران منتظر مند قدحهای شراب در دست دارند این بکفت از محنت اباد
این سراچهٔ فانی بعالم جاوید خرامید نقد جان بجان افرین تسلیم کرد در انوقت فغان و
خروش از اهل حرم بر امد چه غنچه بر تن خود جامه چاك میکردند فغان زسوز دل ۱۴۴

۱۴۴ دردناك میکردند بخون خویش چه افتاده غرقه اش دیدند فغان واعلیا بر فلك
رسانیدند فغان واضطراب مادر از همه بیشتر بود میکفت ایجان مادر ای نور دیدهٔ مادر
وای در خون طپیدهٔ مادر چرا چو طایر بسمل بخون طپان شدهٔ زجوش لاله تو چون
شاخ ارغوان شدهٔ چرا فتاده ز پا سرو قد موزونت چرا ز خون شده رنکین عذار کلکونت
چرا ز باد ستم کاکلت پریشان است زجوش زخم بخون پیکر تو غلطان است بکو که سرخ
بخون لالهٔ عذار تو کرد کدام سنکدل این رنك را بکار تو کرد حضرت امام حسین فرمود
ای جان پدر پیش از من رفتی داغ فراق بر دل من نهادی ای عزیز پدر کجا رفتی
و ز کنار پدر چرا رفتی بر نخوردی ز بوستان حیات سوی کاشانهٔ بقا رفتی مصطفی
جد توست میدانم که بنزدیك مصطفی رفتی ای برادران الم و درد امام حسین را در انوقت
کسی داند که دلش بمهاجرت فرزند دلبند ریش شده باشد هلاك درد من ان پیر داند
که روزی از جوانی باز ماند راوی میکوید در الحال که نعش علی اکبر افتاده بود
اهل حرم کریه و شیون میکردند دیدم از سرادقات عصمت و جلالت و خیمهای خانوادهٔ
رسالت کودکی بیرون امد چون خورشید تابان دو کوشواره در کوش او بود از دهشت
و حیرت بجانب راست و چپ نکاه میکرد از خوف لرزه بر بدن ان طفل معصوم افتاده بود
کوشوارهای او از اضطراب و بیم میلرزید ناکاه هانی بن بعیث ولد الزنا از لشکر ابن
سعد جدا شد کفت من میروم تا این طفل را بکشم پس انملعون یکسر امد تا بان طفل رسید
یکضربتی برو زد که برو در افتاد جان خود تسلیم کرد در انوقت شهر بانو مدهوش ایستاده
بود نکاه میکرد یارای سخن کفتن نداشت کویا مرغ روحش پریده بود زیر و زبر شوی
فلك این انقلاب چیست ارام بیخودی و سکون اضطراب چیست موها بفرق خون شهیدان
شده خضاب اغشته مشك ناب بلعل مذاب چیست اه واویلا امد زاب دیدهٔ من کریهای
شور کشت از خراش سینهٔ من نالها فکار سوز دلم نکر ز تف و تاب این عزا هر جا فشانده
اشك زمین کشته داغدار اه لم ابك ربعا دارس العرصات اضحت معارفه من النکرات
ای دوستان من نمیکریم بر خرابی دیار و اوطان و بر مفارقت یاران و اخوان لکن بکیت
علی حریم محمد یشهرن فوق غوارب البدنات بلکه کریهٔ من بر حرم محترم فرزند پیغمبر
است که ایشان را بر شتران برهنه سوار کردند دیار بدیار میکردانیدند بابی ربیبات
البتول نوادبا من عظم احزان و طول شتات پدر و مادرم فدای دختران فاطمه که از

بسیاری اند وه حسرت نوحه و زاری میکردند و الراس منتصب و زینب عنده و دموعها
تجری علی الوجنات سر مبارك امام حسین را بر نیزه نصب کردند زینب خاتون در پای
نیزه نگاه بان سر میکرد اشکهای خونین بر رخسارهٔ خود جاری میکرد و تصیح و احزناه
ندعوا یا اخی وخلیقی لعظائم النکبات صیحه میزد و ناله میکرد میگفت ای برادر ای پناه من
در بلایا ومحن لهفی علیك وانت ثاو بالعرا ملقی علی الرمضاء فی الفلوات ای برادر و اویلا
در این شدت گرما بدن مبارك تو در صحرای کربلا افتاده لهفی علی ما نزل منك بکربلا من
قتل ابناء وسبی بنات و احسرتا از انچه در کربلا بتو رسید از کشته شدن فرزندان و
اسیر شدن دختران لهفی لما اودعت قلب محمد وفواد فاطمة من الحسرات وامصیبتاه از اندوه
و حسرتی که از مصیبت تو بدل محمد مصطفی و خواطر فاطمهٔ زهرا رسید

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك یا من اعظم رزیتنا علی ابی الائمة و سراج الامة سبط المصطفی و ابن المرتضی شبل
الزهراء واخ الحسن المجتبی مهجة رسول الله و بهجته الذی قتلوه عبده ورعیته مولانا و مولی
الخافقین ابی عبد الله الحسین ونسئلك یا من اجل مصیبتنا بصاحب المصیبة الراتبة والدمعة
الساکبة المذبوح الطعین والمقطوع الوتین غریب الغرباء واسیر الکرباء وقتیل الظماء جسمه
غریق بالدماء الذبیح العطشان و السلیب العریان المعفر الخد ابن ابی عبد الله الحسین بالها
من مصیبة بکت علیه السماء بالدماء و ذبح بسیف الجفاء من القفا المسلوب الرداء و المسبی
النساء و المطروح بارض کربلا و المحروق الخباء الشهید العریان و صاحب الاحزان باکی
العینین ابی عبد الله الحسین و و اعجباه من رزیة من هو نحره منحور وصدره مکسور وجسده
علی التراب غیر مستور و راسه علی الرماح مشهور شیبه بدمه خضیب و خده علی الارض
و رحله نهب وهو بکربلاء شهید غریب دامی الورید بن ابی عبد الله الحسین ونستدعی
منك عن تصلی علی نبیك و ابنته و ولیك و ولده خصوصا علی الشهید الغریب والسلیب
التریب الذی دمه غسله و شیبه قطنه و التراب کافوره و نسج الریاح اکفانه وعیدان الرماح
نعشه وقلب من والاه قبره المقتول یوم الاثنین ابی عبد الله الحسین و نبتهل الیك ان تعذب
الکفرة الذین صالوا علی رسولك و عترته و قتلوا اخاه و زوجته و ذبحوا سبطه وابن کریمته
طریدا عطشانا بغصته وحرقوا رحله و خبائه وسلبوا بناته ونسائه الذی هو و اخوه للرسول
بمنزلة العینین ابی عبد الله الحسین ای چرخ پردهٔ شب روزت دریده باد از دیده ات ١٤٥

١٤٥ سرشك کواکب چکیده باد خون حسین میچکد از بال ذو الجناح ای روزگار
دست جفایت بریده باد زهرا درون خاك کفن چاك میزند پیراهن شکیب محبان دریده
باد سیر زند اهل بیت رسول از حیات خویش دست امل ز خوان تمنا کشیده باد اه از
مصیبت نور دیده مصطفی وجگر گوشه فاطمه زهرا و فرزند علی مرتضی و برادر حسن مجتبی
اب و رنك گلستان رسول الله نونهال بوستان علی مرتضی غریب غریبان و پیشوای
شهیدان اسیر محنت و حرمان انکه یاران و فرزندان و برادران او را بتیغ بیدریغ از پا
در اوردند بدنهای مطهر ایشان را در زمین کربلا میان خاك و خون افکندند اتش
سوزان بر خیمهای ایشان افروختند اموال ایشانرا بغارت بردند انکه زنان ودختران او را
کوفیان بیوفا و شامیان بیحیا اسیر کردند ای چرخ غافلی که چه بیداد کردهٔ وز کین
چها در این ستم اباد کردهٔ کام یزید دادهٔ از کشتن حسین بنگر که را بقتل که دلشاد کردهٔ
ای رادهٔ زیاد نکرده است هیچکه نمرود این عمل که تو شداد کردهٔ بر جسمی که بار درخت
شفا وست در باغ دین چه باکل و شمشاد کردهٔ حلقی که سوده لعل لب خود نبی بران
ازرده اش به خنجر فولاد کردهٔ با دشمنان دین نتوان کرد انچه تو با مصطفی و حیدر و
اولاد کردهٔ نمیدانم کدام دلیست که در این مصیبت سوزان نیست و چه چشمی است که
در این محنت خونباران نه باشد زسنك خاره دل بر نهود اش هر کس از این خبر شود اگاه
جان برد احرام بسته دهر که اسباب این عزا بردارد از زمین و بهفت اسمان برد اگر بدیدهٔ
بصیرت تامل کنی بر تو معلوم میشود که اندوه این قصه در هر وجودی ساری و اشك
حسرت از دیدهٔ هر مخلوقی جاری شیخ بهاء الدین محمد از والد خود نقل کرده که در عصر
ما در مسجد کوفه دری سرخ رنك یافته شد که در ان این شعر نوشته بود بهندی که معلوم
بود ان عمل ادمیان نبود انا در من السماء نثرونی یوم تزویج والد السبطین یعنی منم دری
که در روز تزویج فاطمه مرا از اسمان نثار کردند کنت اصفی من اللجین بیاضا صبغتنی
دما نحر الحسین از نقره سفید تر و صاف تر بودم لیکن خون حلقوم حسین مرا سرخ رنك کرد
در بعضی از کتب اصحاب منقول است که کعب الاحبار روزی اهل مدینه را خبر میداد
از وقایع و قضایای اینده که در کتابها خوانده بود در اثناء سخن گفت اعظم وقایع و اصعب
نوائب کشتن امام حسین خواهد بود چنین خوانده ام اثر و زکه او را شهید کنند هفت اسمان
خون بگرید بعضی گفتند یا ابا اسحق نشنیده ایم که اسمان از برای کسی بگرید گفت ویلکم

ان قتل الحسین امر عظیم وای بر شما بد رستیکه کشتن حسین کار بست بزرك وامر بست
صعب کیف لا وهو نور حدقة فخر المرسلین وبضعة سیدة نساء العالمین چکونه کشتن او امری
خطیر نباشد وحال اینکه او نور دیدهٔ فخر پیغمبرانست و فرزند خاتم رسولان و پارهٔ تن
خیر النساست وجکر کوشه علی مرتضی و پنجم ال عباست بان خدایی که جان کعب در دست
اوست چنین خوانده ام ان روز که او را شهید کنند کروهی بسیار از فرشتکان بیایند
بسر روضه وی بایستند و بکریند تا قیامت هرکز از کریه باز نه ایستند هر روز جمعه هفتاد
هزار فرشته بسر قبر وی فرود ایند زاری کنند چون بامداد شود بصوامع طاعات رجوع
نمایند ان بقعه که او در ان دفن میشود بهترین بقاع است هر چیزی مشتاق زیارت ان بقعه
است در هر روزی کروهی بسیار طوایف بیشمار از ملائکه جن و انس بزیارت حسین
میروند بر مصیبت او میکریند چنین خوانده ام که اهل اسمان او را ابو عبد الله مقتول خوانند
فرشتکان زمین او را ابو عبد الله مذبوح خوانند و ملائکهٔ دریا او را حسین مظلوم خوانند
و ملائکهٔ هوا او را حسین شهید کویند بر قتل حسین ارض وسما میکریند از عرش علا
تا ثری میکریند ماهی در اب و مرغ در روی هوا در ماتم شاه کربلا میکریند ای
تشنهٔ فرات یکی دیده باز کن کز اب دیده بر سر قبر تو دجلهاست هر سال تازه میشود این درد
سینه سوز سوزی که کم نکردد دردی که بیدواست قلبی لسبط المصطفی مقروح و
الحسین من عظم البکاء مجروح الجسم منه بکربلاء مطروح والراس منه علی السنان یلوح
فعلی غریب الطف قوبی نوحوا بعضی از بزرکان کفته اند که خاك کربلا خاکیست که دران
تخم شهادت کشته اند اب ان از دیده دوستان و هواداران میطلبند پس هرکه از جویبار
دیده ابی بخاك کربلا فرستد هر اینه تخم سعادتی در محبت اهل بیت رسالت کاشته باشد
بان اب دیده پرورش نماید چون از منزل دنیا که مزرعه اخرتست بیرون رود محصول ان
نعیم جنت ونسیم بهجت خواهد بود پس بر هر یك از شیعیان و پیروان خاندان ولایت لازم
است چون ماه محرم در اید تجدید ماتم شاه شهیدان نمایند متوجه عزاداری غریب کربلا
شوند نالهای زار از دل افکار بر اورند سیلاب اشك از جویبار دیدکان جاری سازند
خصوص در روز دهم محرم که روز غم و مصیبت حضرت خیر النساست و روز اندوه
محنت علی مرتضی امروز در شمار نباید عشور غم عاشور ش از برای همین نام کرده اند
از حشمت مصیبت سلطان کربلا جانها چه مرکها که سرانجام کرده اند ایزدادها تمام ع۱۴

ع۱۴ زیدادشامیان صبح تمام عالمیان شام کرده اند دلهای ذریهٔ علویه از این غم نالان
و سینهای عترت فاطمیه از سوز این ماتم بریان و خواطرهای دختر بتول عذرا در این
مصیبت پریشان و دیده فرزند شیر خدا در این محنت خون فشان است از حضرت امام
رضا عم مرویست که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت جنك و جدال را حرام میدانستند
بسبب حرمت ان وبنی امیه در انماه حلال دانستند ریختن خون ما را وهتك حرمت ما نمودند
طفلان و زنان ما را اسیر کردند اتش بخیمهای ما انداختند انچه بود از اسباب و اساس البدار
فرزندان رسول خدا بردند حرمت جد ما امراعات نکردند ان یوم الحسین بکربلا قد
اقرح جفوننا واسبل دموعنا ان روز حسین در کربلا چشمهای ما را مجروح کرد اشکهای
ما را جاری کردانید در ان روز عزیزان ما ذلیل شدند ان روز ما را در اندوه و بلا کذاشت
تا روز قیامت فعلی مثل الحسین فلیبك الباکون پس باید کریه کنند کان کریه کنند بر مثل
حسین بدرستیکه کریستن بر او میریزد کناهان بزرك را از حضرت امام حسین عم مرویست که
فرمودند انا قتیل العبرة منم کشتهٔ کریه و اندوه ماذکرت عند مؤمن الا بکی واغتم لمصابی
دو نزد هیچ مؤمنی مذکور نمیشوم مکر اینکه کریان میشود از مصیبت من مغموم میکردد منذر
ثوری میکوید که من بکوش خود از امام حسین شنیدم فرمود هرکه یکقطره اشك در
مصیبت من بریزد خدا او را در بهشت ابد الاباد ساکن کرداند از امام زین العابدین مرویست
که خدا رحمت کند شیعیان ما را که در حزن و اندوه در مصیبت جدم حسین با ما شرکت
کنند پس هرکه از ایشان یکقطره اشك از چشم او جاری شود بسبب مصیبت ما خدا او را
در جنات عدن جای دهد نیز حضرت صادق فرمودند اسمان چهل روز بر جدم حسین
خون کریست و زمین چهل روز بر او کریست بسیاهی و خورشید چهل روز بر او کریست
بکسوف و سرخی و کوهها از هم پاشیده پراکنده شدند و دریاها موج بر اورده جاری شدند
و ملائکه چهل روز بر ان شهید بیکس کریستند هیچ زنی از ما خضاب نکرد و سرمه نکشید
و موی خود را شانه نکرد تا سر عبید الله زیاد را او ردند ما همیشه در این مصیبت کریانیم
هر وقت اسم حسین در نزد جدم زین العابدین مذکور میشد اینقدر میکریست که از کریهٔ
او همه ملائکه اسمان و هوا کریان میشدند نیز از انحضرت مرویست که چون روز دهم محرم
میشود کروهی بسیار از ملائکه نازل میشوند و با هر یك از ایشان شیشهٔ بلور سفید باشد
در مجامع تعزیهٔ حسین میکریند اشکهای کریه کنند کان را در ان میکنند چون روز قیامت

شود اشکها را بر آتش جهنم ریزند آتش از گریه کنند کان هزار سال دور شود فیا شیعة
المختار نوحوا المصرع الشهید و بالدمع الغزیر فجود پس ای پیروان رسول مختار نوحه
کنید از برای امام قتیل شهید نکویی کنید بریختن اشك بسیار تطاء الخیول الجاریات
برکنسها جسد الحسین و قد علاه صعید گریه کنید بر بدنی که اسبان ازدو بدن انرا پایمال
کردند بعد از ان خاکهای زمین را بر ان افشاندند وال رسول الله یشهرن بالملا و
ال بن هند فی الخدور زقود ال رسول را در میان مردم میگردانند و ال پسر هند را در
پشت پردها مینشانند برزن النساء الفاطمیات حسرا علیهن من نسج الثکول برود
دختران فاطمه که پرده نشینان سرادق عصمت بودند همه را با اندوه و حسرت از خانها و
خیمهای خود بیرون اوردند بعوض لباس جامها از اندوه و ناله پوشانیدند نوادب
یخدشن الوجوه تفجعا و تلطم بالایدی لهن خدود نوحه کنند کانند که روها میخراشند
و دست بر رخسارها میزنند فقوموا باعباء العزاء فانه جلیل و اما غیره فزهید ایشیعیان
بپا داورید عزارا که این عزای بزرگ است و غیر ان در جنب ان اندک است حضرت امام
جعفر صادق عم فرمود هرکه در روز دهم محرم که روز عاشورا است زیارت کند حسین را
با برابو بکرید مصیبت او را بیاداورد چون بعضی از برادران ایمانی خود را ملاقات نماید
گریان باشد تعزیت گوید ایشانرا بمصیبت انحضرت باین نحو که عظم الله اجورنا بمصابنا
بالحسین و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من ال محمد پس من که
ابن محمدم ضامن و کفیلم که در روز قیامت خدا را ملاقات کند با ثواب دوهزار حج و دو
هزار عمره و دوهزار هزار جهاد که هر یکی را با رسول خدا و ائمهٔ طاهرین کرده باشد یا اهل
عاشورا یا الهفی علی الدین خذوا حدادکم یا ال یاسین ای اهل عاشورا ای عزاداران
فرزند شافع یوم النشور ای پیروان اهل یاسین ایمصیبت داران فرزند شفیع روز بازپسین
امروز بگیرید تعزیهٔ عزا و زینتهای خود را بگیرید لباسهای رنگارنگ از خود بیفکنید
لباس سیاه در برکنید روز عاشورا است بردارید از سرتاج کبر و اندرین ماتم لباس
عجز در کردن کنید چاك سازید از غم شاه شهیدان جیب و جان قطرهای خون زجیب
دیده در دامن کنید الیوم شقق جیب الدین وانتهبت بنات احمد نهب الروم و الصین
امروز گریبان دین پیغمبر دریده شد دختران احمد را اسیر نمودند چنانکه رومیان و
فرنگیان و سایر کافران را اسیر میکنند الیوم شقوا علی الزهراء کلتها و ساوروها ۱۴۷

۱۴۷ بتنکیب و ترهین امروز شکستند تاج وجیقهٔ سر فاطمه را معامله کردند با او برامدند
براو بذلیل کردن وافسردن خواطر او الیوم زعزع قدس من جوانبه وطاح بالخیل سادات
المیادین امروز کوهها با نواحی ان بجنبش امده بر اقایان معرکه اسب تاخته اند مانند سیلاب
بر خانوادهٔ ایشان هجوم اورشده الیوم قام باعلی الطف نادبهم یقول من لیتیم او لمسکین
امروز نوحه کننده و مرثیه خوان غریبان کربلا یعنی زینب خاتون در بلندترین زمین
کربلا ایستاده بود میگفت کیست بفریاد این یتیمان و بیچارگان برسد ال الرسول
عباد بد السیوف فمن هام علی وجهه خوفا و مسجون اهل بیت رسول را بضرب شمشیر
در صحراها میگردانیدند بعضی بر روی افتاده بعضی در غل و زنجیر بودند یا عین
جودی علی الاطهار من مضر بکل لولوء دمع فیك مکنون ای چشم برخیز در زمین
کربلا بایست و بریز اشکهایی که ذخیره نمودهٔ مخفی نماند که اعظم وقایع کربلا و اصعب
قضایای اندشت محنت و بلا قضیهٔ شهادت سید الشهدا است و کیفیت ان باین طریق است
که چون جمیع اصحاب و یاران و بنی اعمام و برادران و برادرزادگان بدرجهٔ شهادت
رسیدند علی اکبر نیز شربت شهادت چشید بغیر از زنان و چند طفل صغیر و زین العابدین
بیمار و امام حسین دیگر کسی باقی نمانده بود پس از شهادت احباب و دوستان انش
نمانده بود دیگر هیچکس زیاران ش سری نبود که زینت گریبان گردد تنی نبود که در
خاك و خون طپان گردد زیکطرف غم بییادی و غریبی خویش زیکطرف غم اولاد و
بی نصیبی خویش زیکطرف غم بی یاوری طفلانش زیکطرف غم احباب و دوستانش
برادران و محبان بخون خود غلطان ستاده اهل حرمش بخیمها گریان ستاده بود میدان
کربلا تنها سپاه ان بیمار خسته دل زقفا در انوقت غریب بیابان کربلا نگاه بطرف
راست خود کرد کسی نیافت پس نگاه بطرف چپ خود نمود احدی را ندید در انوقت
اهی کشید زمین کربلا بلرزید از بیتی فرزندان و غریبی زنان و خواهران و دختران
براند یشید خود را از گریه نتوانست نگاه داشت پس اشك از دیدهای او بمحاسن مبارکش
جاری شد سر بسوی اسمان کرد و گفت اللهم انك تری ما یصنع بولد نبیك خدایا تو میبینی
که بفرزند پیغمبر تو چه میکنند باو از بلند ندا داد که هل من ناصر ینصر ال محمد المختار
و هل من ذاب یذب عن الذریة الاطهار ایا دیگر یاری کنندهٔ هست که یاری کند اهل
بیت احمد مختار را یا دفع کنندهٔ هست که دفع کند شر دشمنان را از عترت اطهار ایا خدا ترسی

هست که مارا اجابت کند ایا فریاد رسی هست که فریاد رسی ما کند در روز قیامت اجرانرا
ز جدم رسول الله و پدرم علی مرتضی و مادرم خیر النسا بخواهد چون مخدرات حجرات
عصمت و طهارت این نوع سخنان از امام حسین شنیدند بیکسی و سرکردانی او را دیدند
یکبار همه دستها بر فرق زدند خروش بر او ردند صدا بکریه و زاری بلند کردند اه
چکونه اهل بیت حسین در انوقت میتوانند خود را از کریه باز دارند اکر تامل نمائی میدانی
که در انوقت چه حال داشتند اکر از حال زینب وام کلثوم پرسی با وجود غریبی و بیکسی
و تشنکی از یکطرف نکاه میکردند که بدنهای پاره پارهٔ شهدا بیغسل و کفن در خاک و خون
افتاده از یکطرف ملاحظهٔ برادر خود مینمود که از بیکسی حیران و معطل مانده کردن مبارک
را از راه سرکردانی کج کرده مصمم معرکهٔ شهادت کردیده از یکطرف در فکر این بودند که
حال این بیکسان در این صحرای غربت بکجا خواهد رسید و پرستاری ایشانرا که خواهد
کرد اکر از حال فاطمه و سکینه تفحص نمائی با وجود طفلی و زحمت کرسنکی و تشنکی از
یک جانب پدر خود را بانحال مشاهده مینمودند از یکطرف بدرد فراق اعمام و بنی اعمام
مبتلا بودند از یکطرف بدرد یتیمی و غریبی و بی یاوری کرفتار بودند اکر از حال شهربانو
پرسی از یکطرف شوهر خود را بانحال مشاهده مینمود از یکطرف بدن پاره پارهٔ فرزند خود را
ملاحظه میکرد از یکطرف در فکر این بود که سرانجام کار او بکجا خواهد رسید اما امام زین
العابدین بیمار چون پدر خود را بانحالت مشاهده نمود از بستر بیماری برخواست از خیمه
بیرون دوید نیزه بر داشت از ضعف و ناتوانی نمیتوانست نکاه داشت بدن مبارکش
میلرزید کاهی برو میافتاد با چنین حال روی بمیدان نهاد ام کلثوم از عقب وی میدوید
فریاد میکرد که ای فرزند برادر بر کرد امام زین العابدین میفرمود ای عمه بکذار که در پیش
روی فرزند رسول الله مقاتله کنم تا کشته شوم چون چشم امام حسین ع بروی افتاد فرمود
الله الله ای پسر باز کرد که نسل من بتو باقی خواهد ماند باید پرستاری اهل بیت من کنی
ای ام کلثوم او را بر کردان تا دنیا از نسل ال محمد خالی نماند امام زین العابدین را بر کردانیدند
بخیمه او ردند امام حسین باو فرمود که تو وصی منی من عورات را بتو سپردم و امانتهایی
چند که از جد و پدر باو رسیده بود بوی سپرد او را وصایای چند کرد پس زنان و دختران
و خواهران را طلبید فرمود ای پردکیان حرم نبوت وای پرورش یافتکان در تتق عصمت
و طهارت باید صبر و شکیبائی را شعار خود سازند و خواموشی را و ثار خود نمایید ۱۴۸

۱۴۸ تا دشمنان شماتت ننمایند بعد از کشته شدن من موی برهنه مکنید طپانچه بر روی
مزنید سینه مخراشید و جامه چاک نسازید شود چو نافه چین مشک کیسویم در خون ز
زخمهای بدن عطف دامنم کلکون بتیغ ظلم تنم جمله پاره پاره شود سپهر اطلس اعضا
پر از ستاره شود شما تمام بداغ الم اسیر شوید زجور لشکر کفار دستکیر شوید بروی
ناقهٔ عریانتان سوار کنند در افتاب چو سیماب بیقرار کنند مبادا نکه خراشید صفحهٔ رو
را زغم کنید چو سنبل برهنه کیسو را مبادا نکه چه بر پیکرم نظاره کنید چو غنچه بر بدن
خویش جامه پاره کنید ولیکن شما را از کریه منع نمیکنم زیرا که شما بیکسان و غریبان و
مصیبت زدکانید با این همه بمصیبت من مبتلا میشوید از کشته شدن من سراسیمه میکردید
در ان محل مخدرات حجرات عصمت بیطاقت شده بنحوی کریه اغاز کردند که صومعه داران
اسمان از اه و فریاد ایشان بناله امدند سکینه نظر بطفولیت از مادر پرسید که این اضطراب
شما از چیست مادرش کفت ای نور دیده چکونه با تو شرح این حکایت کنم بکدام زبان بیان
نمایم تو را پدر شده الحال عازم میدان بار زوی شهادت کذشته از سر جان سکینه
چون این سخن را شنید دوید خود را بپای پدر افکند زار زار میکریست بزبان حال
میکفت ای پدر بزرکوار تورا مصمم جنک و جدال میبینم معاملات تو را بد بفال میبینم براه
کلشن فردوس کشتهٔ سفری تو میروی و مرا نیست تاب بی پدری تو چون شهید
شوی من فکار میکردم یتیم و دربدر و خوار و زار میکردم تو چون شهید ستم میشوی
در این صحرا بکو چکونه کنم بی پدر بظلم و جفا همین نه بی پدر و دل کباب خواهم شد
به بندکی و کنیزی خطاب خواهم شد روا مدار که من زار و بی پدر باشم ز درد بی
پدری داغ بر جکر باشم دریغ و درد که دیکر پدر نخواهم دید کلی ز کلشن باغ پدر
نخواهم چید بهر کجا که روی ای پناه خلق الله مرا برای رضای خدا ببر همراه بحق احمد
مرسل بحرمت زهرا مکن جدا تو برای خدا ز خویش مرا چون شاه شهیدان این سخن
را از سکینه شنید بغل کشود او را در بر کشید روی مبارک را بر روی او نهاد او را تسلی
داد بخواهرش سفارش او را نمود دست بر سر و روی او کشید فرمود امروز این دختر
یتیم میشود زنهار که بعد از من مراعات او را بکنید بی التفاتی باو مکنید بانک بروی مزنید که
دل یتیمان نازک میباشد پس فرمود علی اصغر طفل شیرخوارهٔ مرا بیاورید بلکه قطرهٔ ابی
بجهة او تحصیل کنم پس زینب علی اصغر را اورده بحضرت داد حضرت ان طفل را کرفت نکاهی

بوی کرد گفت و ای بران کافران در روزی که جد تو محمد مصطفی با ایشان خصمی کند
سوار شد قنداق او را در پیش قرپوس زین گرفت نزدیک صف مخالفان رفت ان طفل
را مانند گوهر غلطان بر روی دست گرفت با اه وناله و گریه ندا داد که ای قوم اگر من بزعم
شما گناه کاردم باید اب را از من منع نمود این طفل شیرخواره صغیر بیگناه هست در همه مذهب
بی تقصیر است نظر کنید باو که از بی ابی جان او بلب رسیده نزدیک بهلاکت است شیر در
پستان مادر وی خشکیده او را جرعهٔ ابی دهید ازین تعب خلاص کنید ان کافران سنگین
دل در جواب گفتند ای حسین محال است که تو را یا احدی از اولاد و اهل بیت و یاران
تو اب قطره اب دهیم در ان اثنا ملعونی از قبیلهٔ بنی اسد که او را حرملة بن کاهل گفتندی
تیری بجانب امام حسین انداخت ان تیر بحلق طفل معصوم امده حلق او را شکافت از
طرف دیگر گذر کرده ببازوی امام حسین ع نشست خون از حلق علی اصغر جاری شد
ان طفل از تاب درد بر خود می پیچید در خون خود میغلطید حضرت تیر را از حلقوم انطلوم
بیرون کشید دست مبارک خود را از خون حلق او پرمیکرد بر اسمان میافکند نمیگذاشت
خون بزمین رسد میفرمود چون در راه خدا است این همه سهل است ان طفل بی گناه نگاهی
به پدر کرد بر روی وی تبسمی نمود مرغ روحش بشاخسار سدرة المنتهی پرواز نمود
امام حسین اهی کشید که زمین کربلا بلرزید گفت خداوندا این فرزند من در نزد تو کمتر از
بچهٔ ناقه صالح نخواهد بود پس حضرت روی بخیمهای حرم نهاد چون نزدیک خیمها رسید ندا
در داد که ای کلثوم ای زینب ای شهربانو بیایید این طفل را بگیرید او را از شراب کوثر
سیراب کردند صدای حضرت بگوش ساکنان سراپردهٔ عصمت رسید همه یکبار از خیمه
بیرون دویدند خصوص دختر ناکام شهسوار عرب الم رسیدهٔ صحرای کربلا زینب
بقد خم شده دستی بروی زانو داشت بدست دیگر خود دست شهربانو داشت رسید
بامرهٔ خون فشان ببالینش باه وواله زنی خواهران غمگینش پس حضرت از طفل شهید
را بدست مادرش شهربانو داد اغاز گریه و فغان نمود بزبان حال میگفت که ای ستارهٔ
در خون نشستهٔ مادر چو لعل چهره بخوناب شستهٔ مادر چرا بجانب مادر نمیکنی نظری
تو را چه شد که نداری بمیل شیر سری که کرده پاره گلوی تو را تیر ستم که زد بخرمن
امید من شرارهٔ غم کجایی در دید رمان مادر گل نشگفتهٔ بستان مادر بچیده یک گل
از گلزار عالم نخورده شیر از پستان مادر دریغ از طفلی و مظلومی تو دریغ از ۱۴۹

۱۴۹ بیکسی ای جان مادر پس ان طفل را در میان سایر شهیدان گذاشت در ان اثنا
حضرت را نظر بر اجساد شهدا افتاد که در ان صحرا بخاک افتاده بودند اه سوزناک از نهاد
مبارکش بر امد طاقتش طاق گردید فرمود ای سکینه ای فاطمه ای زینب ای ام کلثوم
ای شهربانو علیکن منی السلام و استودعکن سلام من بر شما باد وداع میکنم شما را وداع
بازپسین وعده گاه من و شما روز قیامت است در نزد جد و پدر و مادرم پس انحضرت
هر یک از دختران و خواهران را در بر کشید ایشان را وداع نموده بثوابهای حقتعالی تسلی
میداد در ان وقت صدای شیون و فغان اهل حرم بلند شد صدای الوداع الوداع و نالهٔ
الفراق الفراق از زمین باسمان میرسید گویا زبان شاه زاده بمضمون این مقال مترنم بود
اینک امد نوبت من الوداع الوداع ای عترت من الوداع زود دلهای شما خواهد شدن
سوزناک از فرقت من الوداع دم بدم خواهید چون ابر بهار گریه کرد از حسرت من الوداع
زبان اهل بیت گویا باین کلام گویا بود بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله
خیزد روز وداع یاران پس حضرت بزینب خطاب کرد که ای خواهر ای یادگار مادر
امروز من شهید میشوم از دیدن شما محروم میگردم شتافتند سوی خلد اهل بیعت من
رسیده است کنون نوبت شهادت من درین بلیه ام از کس امید یاری نیست بحرب رفتنم
امروز اختیاری نیست بخود تعدی اعدا چه سان نظاره کنم اگر نه روی بمیدان کنم چه
چاره کنم ز حرب نیست گریزم که کار دینست این وداع اخر و دیدار واپسین است این
چنین رسیده پیام از خدا به پیغمبر ز جبرئیل امین مخبر صحیح خبر که در محاربه امروز
کشته خواهم شد بسلک اهل شهادت نوشته خواهم شد بناله گفت که ای خواهر نکو
مقدار چو مادرم بتو امیدها بود بسیار وصیت است مرا با تو ایستم دیده بگوش و جان
شنو ای خواهر پسندیده چو من بعرصهٔ میدان کین شهید شوم ز تو و لذت دیدار نا
امید شوم سرم چو مهر کند جلوه بر فراز سنان تنم چو طایر بسمل بخون شود غلطان تو
در میان سراپرده در گمان باشی نشسته باشی و از دیده خون چکان باشی که کوفیان
لعین مطلق العنان کردند چه سیل رو بسراپردها روان کردند مخدرات سراپرده را
اسیر کنند تمام را از ره ظلم دستگیر کنند نظر بعابد از پا فتاده اندازند رسن بگردن
ان شاه زاده اندازند درین بلیه تو بر اهل بیت یاور باش بدختران یتیم بجای مادر
باش متاب از شفقت ز اهل بیت من رو را انیس هر غم و همراز شهربانو را بجوی

حاطر فرزند نازنین مرا بده تسلی دل زین عابدین مرا که از تب والم اهل بیت بیمار است
تو غمگسار باوشو که بی مددکار است بدختران یتیم یتیم پرور باش بان ستمزده کان
مهربان چو مادر باش علی الخصوص بفرزند بیقرینهٔ من شود چه بی پدران نازنین
سکینهٔ من یتیم کشتهٔ دشت بلا سکینهٔ من مشو تو غافل ازان طفل بیقرینهٔ من که او ز اهل
حرم ظلم نارسیده تراست ز دختران یتیم ستم ندیده تراست بدلنوازی ان بیکس الم
دیده بکن رعایت ان نورس ستم دیده مرویستکه در انحال سکینه مقنعه از سر کشید و کفت
ای پدر تن بمرگ دادهٔ مصمم حرب کشتهٔ نمیدانم ما را درین بیابان غربت بکه خواهی
کذاشت حضرت فرمود ای دختر کسیکه معین و یاور ندارد چه میتواند کرد بغیر از اینکه
تن بمرگ در دهد چون زینب خاتون این سخن را از امام حسین شنید کفت اه این سخن دل
مرا پاره پاره کرد برادرم از بیکسی تن بمرگ درداده سکینه عرض کرد که ای پدر ما را بروضهٔ
جد بزرگوار خود برگردان حضرت فرمود هیهات هیهات این خیال بعید است انکاه حضرت
عمامهٔ رسول خدا را بر سر بست ذو الفقار شاه ولایت را حمایل کرد سپر حمزه سید الشهدا
بر پشت افکند چون غلامان و چاکران انحضرت باقی نمانده بود که مرکب او را حاضر نمایند
رکاب او را بگیرند لهذا قضا بخدمت ان شاه ذو الجناح کشید قدر عنان سمند ذو الجناح
کردانید بکف کرفته رکاب سعادتش جبریل دمید نفخهٔ ماتم بصور اسرافیل ان
سرو رخواست سوار ذو الجناح شود کشید دست بیال و میان ابروش بچشم اشکفشان
بوسه داد بر رویش باه و ناله جگرگوشهٔ رسول عرب خطاب کرد سوی ذو الجناح کی
مرکب رسیده وقت که تا مطلق العنان کردی بحربکه هدف تیر کوفیان کردی پای
مبارک در رکاب کذاشت سوار شد بذو الجناح برامد شه رفیع جناب فلک خمید ملک
بوسه زد بران رکاب کرفته اهل حرم دور مرکب او را کشوده موی خراشیده صفحهٔ
رو را بذو الجناح چه سبط رسول کشت سوار چکید خون دل از چشم ثابت و سیار
خبر رسید بسکان اسمان و زمین که از برای شهادت سوار شده دین سر از حجاب
فلک قدسیان براوردند کشوده دیده ز هر سو نظاره میکردند چون شاه عرصهٔ ایجاد
اهنگ میدان کرد پردگیان حجلهٔ عصمت از عقب او روان شدند خواهران میگفتند ای
برادر رفتی دیگر ترا نخواهیم دید دختران میگفتند ای پدر وا مصیبتاه کاش ما پیش ازین
هلاک میشدیم برادرزادگان میگفتند ای اقا ما را بکه میگذاری کنیزان میگفتند ۱۵۰

۱۵۰ ایمولا واکربتاه این غریبان بیکس را بکه میسپاری همگی خود را بدست و پای مرکب
افکندند ناله و بیقراری میکردند تمام خاک زمین را بسر فشانیدند تمام ارض و سما را
بغم نشانیدند یکی بدور سر انجناب میکردید یکی فتاده بپای شه و همین بوسید یکی
بناخن غم صفحهٔ جبین میکند تمام خاک زمین را بچرخ میافکند یکی ز هوش برفت و ز
خویش شد نومید بهوش باز چه امد بخویش میلرزید یکان یکان بجمالش نظاره
میکردند ز سوز دل همگی جامه پاره میکردند بنحوی ناله و زاری از اسیران کربلا
برخواست که ان غریب بیکس حیران شد از هر طرف نگران بود حالتی دران مظلوم
مشاهده شد که کسی هیچ دشمنی نمیتواند دید پس ساعتی کریست فرمود ای گروه غریبان
و بیکسان شما را بخدا سپردم او وکیل منست در مهمات شما پس اندر و ر بقدم یقین و
ایمان و شوق لقای پروردگار عالمیان بجانب ان کافران روانه شد چون بمیان میدان رسید
نیزهٔ خود را استوار کرده فرمود کفر القوم وقدما رغبوا عن ثواب الله رب الثقلین کافر
شدند قوم و از ثواب پروردگار رو برتافتند قتل القوم علیا وابنه حسن الخیر کریم الابوین
حنقا منهم وقالوا اجتمعوا واحشروا الناس الی حرب الحسین شهید کردند امیر المومنین
علی را و فرزند او حسن را از راه عداوت پس کفتند لشکر جمع کنید تا بحرب حسین رویم
یا لقوم من اناس رذل جمعوا الجمع لاهل الحرمین چه رو داده است این قوم رذل بیشرم
و خوار اکه لشکرکشی میکنند بساکنان حرم خدا و حرم رسول او ثم ساروا و تواصوا کلهم
باجتماع لرضاء الملحدین پس همه متفق شدند و بایکدیگر وصیت کردند بکشتن من از
جهة خوشنودی دو ملحد لم یخافوا الله فی سفک دمی لعبید الله نسل الکافرین ایا نمیترسند
از خدا که خون مرا میریزند از برای عبید الله بن زیاد که پدر و مادر او هر دو کافر بودند
وابن سعد قد رمانی عنوة بجنود کوکوف الهاطلین لا لشیء کان منی قبل ذا غیر فخری
بضیاء النیرین بعلی الخیر من بعد النبی والنبی القرشی الوالدین پسر سعد ریخت بر من
لشکر متواتر از قهر و غضب مانند باران پی در پی بدون اینکه از من تقصیری سر زند مگر
فخر کردن من بپدرم امیر المومنین و جدم سید المرسلین خیرة الله من الخلق ابی ثم امی
فانا ابن الخیرتین بهترین خلق الله پدر منست پس مادر من پس من فرزند دو برگزیدهٔ
پروردگارم فضة قد صفیت من ذهب فانا الفضة وابن الذهبین منم نقره که از طلا بهم
رسیده یعنی منم نقره از دو طلا من له جد کجدی فی الوری او کشیخی فانا ابن العلمین

کیست ازمردم که جد او مثل جد من باشد و پدر او مثل پدر من باشد پس منم فرزند دو
علم هدایت فاطم الزهراء امی وابی وارث الرسل امام الثقلین مادر من فاطمه زهراست
و پدرم وارث پیغمبران و پیشوای انس وجان عروة الدین علی المرتضی هازم الجیش
مصلی القبلتین پدرم عروة الوثقی دین و متفرق کنندهٔ کافران و نمازکذارندهٔ در دو
قبله یعبدون اللات والعزی معا وعلی قائم فی القبلتین در وقتیکه قوم بت میپرستیدند
درانوقت پدرم در دو قبله نماز میکرد عبد الله غلاما یافعا و قریش یعبدون الوثنین
در وقتیکه نابالغ بود بندکی خدا میکرد و حال انکه قریش مشغول بت پرستی بودند من
له عمی کعمی جعفر وهب الله له اجنحتین کیست که عم او مثل عم من باشد خدا او را در
بهشت دو بال کرامت فرموده است فی سبیل الله ماذا صنعت امة السوء معا بالعترتین
عترة البر الرسول المصطفی و علی الحبر یوم الجحفلین چه بدیها که امت بد کردند بعترت
مصطفی و شیر بیشهٔ هیجا پس ان غریب بیکس مرکب را حرکت داد بنزدیک لشکر مخالف رفت
باشمشیر برهنه و با یاس از حیات عزم بموت در برابر ایشان ایستاد فرمود انا بن علی الطهر
من ال هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخروا منم فرزند علی طاهر مطهر هاشمی همین فخر مرا بس
است وجدی رسول الله اکرم من مضی ونحن سراج الله فی الارض یزهر جد من
رسول الله است که بهترین پیشینیان است و ما نورهای پروردکاریم که در زمین میدرخشیم
و فاطم امی من سلالة احمدی وعمی یدعی ذو الجناحین جعفر مادر من فاطمه است که
از سلالهٔ احمد است عم من جعفر که خدا او دو بال کرامت فرموداست ونحن ولات الحوض
نسقی ولاتنا بکاس رسول الله مالیس ینکر ماییم صاحبان حوض کوثر که اب میدهیم
دوستان خود را بجام رسول الله این معنی ثابت است بنحوی که نمیتوان انکار نمود وشیعتنا
فی الناس اکرم شیعة ومبغضنا یوم القیمة یخسر شیعیان ما بهترین شیعیانند دشمنان ما در
روز قیامت زیانکارانند پس فرمود ای قوم بترسید از خدائی که میمیراند و زنده میکرداند
شب را بروز و روز را بشب میرساند اکر بخدا اقرار دارید و برسولش که جد منست اعتقاد
اورده اید منکر روز قیامت نیستید بر من ستم مکنید بیاد اورید وامداری اخر نه من نبیرهٔ محمد
مصطفایم اخر نه من پسر شیر خدایم اخر نه مادرم حضرت خیر النساست که مریم این امت است
اخر نه پیغمبر شما مکرر مرا بوسیده کرات و مرات مرا بر کتف خود نشانیده اخر نه پیغمبر شما
روی خود را بر روی من کذاشته از برای خاطر من اهو از صحرا طلبیده اخر نه پیغمبر 151

151 شما مکرر فرموده حسین منی وانا من حسین بسیار از و شنیده اید که فرموده است حسن
وحسین اقایان جوانان بهشتند اخر من فرزند فاطمه دختر پیغمبر شمایم فرمود هر که فاطمه
را اذیت رساند مرا اذیت رسانیده هر که مرا اذیت رساند خدا را اذیت رسانیده ایا هرکاه
مادرم فاطمه مرا باین حال به بیند محزون و پریشان نخواهد شد اخر نه این عمامهٔ رسول الله
است که بر سر منست و این سپر حمزه سید الشهدا است که بر کتف منست و این دراعهٔ اوست
که در بر منست اخر نه این شمشیر شیر خدا است که در دست منست پس بیندیشید از
اینکه فردای قیامت جد و پدر و مادر من با شما خصومت کنند اینک هفتاد و دو نفر از برادر
ان و برادرزادکان و فرزندان و خویشان و یاران مرا کشتید و حال ارادهٔ کشتن مرا دارید
اکر از برای مملکت است سر راه بر من مکیرید بکذارید که تا اطفال خود را بردارم بروم
تا حبشه و زنکبار زنان و طفلان بیکناه را که از نسل پیغمبر شمایند مقداری اب بچشانید
که جکر ایشان از تشنکی کبابست درین زمین بلا وحش و طیر سیرابند مخدرات من
امروز تشنه اند بخیمه حضرت زین العابد بیمار است برای جرعهٔ ابی تنش در ازار است
برادران و عزیزان دوستان مرا فروغ دیده علی اکبر جوان مرا بضرب تیغ جفا سر از تن
جدا کردید چه جورها بشهیدان کربلا کردید بدست کینم از یاوران نمانده کسی
درین مصیبتم امروز نیست دادرسی موالیان من از تیغ ظلم کشته شدند بسر جریدهٔ
لب تشنکان نوشته شدند ز تاب تشنکی چون نماند دست از کار ازان بمعرکه الحال امدم
ناچار بان خدا که شب ار د بروز روز بشب بسید ثقلین افتاب حی عرب که رحم بر من
و اطفال بیکناه کنید باشک اه یتیمان من نکاه کنید دهید راه مرا تا بزنکبار روم زیثرب
و حرم کعبه بر کنار روم کنید رحم بتنهائی و غریبی من زیار و یاور احباب بی نصیبی
من دکر مرا هدف ناوک الم مکنید زحد کذشت جفا بیش از ین ستم مکنید از سخنان
حضرت فغان و ناله از لشکر ابن سعد برامد کوفیان از معرکه برمیدند و شامیان کریستند
و نالیدند نزدیک شد که لشکر یار و سپاه خود بجنک در ایند که جمعی از اشقیای لشکر مثل
شمر ذی الجوشن و شبث بن ربعی فریاد بر او زدند که ای پسر ابوتراب قصه بر خود دراز
مکن بیا تو را نزد پسر زیاد بریم با یزید بیعت کن تا ازین مهلکه خلاصی یابی والا باین حال
خواهی بود تا از تشنکی هلاک شوی حضرت فرمود هیهات هیهات بعید است که من با فاسقی
بیعت کنم چون ابن سعد کربه و رقت لشکر را بر امام حسین دید بترسید از قلب لشکر بیرون

تاخت کفت مکذارید که پسر ابوتراب سخن کوید زود او را تیرباران کنید یکبار پانزده
هزار کس او را تیرباران نمودند قضارا یکی بر حضرت نیامد پس شجاعان و مبارزان از
لشکر بیرون میکردید بجنک حضرت میفرستاد هر یک را حضرت بجهنم میفرستاد تا هزار و
نهصد و پنجاه نفر را با بنظریق بجهنم فرستاد جمع کثیر را هم مجروح کرد زخمهای کاری بزد
دیکر کسی جرات نمیکرد که بحرب انحضرت رود ان جناب ساعتی ایستاد بر بیکسی اهل بیت
کریست میخواست بر لشکر حمله کند ناکاه کردی و غباری بدید امد مقارن این حال
شخص مهیب با شکل عجیب بر مرکبی غریب نشسته بنزد امام حسین امد و کفت السلام
علیك یا اباعبدالله و علی جدك و ابیك و علی امك و اخیك حضرت جواب سلام باز داد
فرمود ای سعادتمند تو کیستی از کجایی که در چنین وقتی مظلومان بیچاره و غریبان اواره
را اسلام میکنی عرض کرد یابن رسول الله من مهتر پریانم چاکر شاه مردان مرا زعفر زاهد
میکویند لشکر من در این بیابان است وقتیکه پدرت در بئر العلم در امد جنیان را بضرب
ذو الفقار مسلمان کرد پدرم را بر ایشان امیر نمود بعد از پدرم مرتبهٔ امارت بمن رسید حال
همه در فرمان منند دستوری ده تا با لشکر خود بیاییم دمار از روزکار این نابکاران
براوریم حضرت فرمود ای زعفر خدا تو را اجر نیکو دهد شما را محاربه با ادمیان جایز نیست
زیرا که شما ایشان را می بینید و ایشان شما را نمی بینند زعفر عرض کرد ما نیز بصورت ادمیان
با ایشان مینماییم اکر کشته شویم شهید راه تو باشیم حضرت فرمود جزاك الله خیرا یا زعفر دلم از
دنیا سیر شده ارزومند لقای پروردکار کردیده ام در علم المنایا دیده ام که من امروز
بملاقات پروردکار خواهم رسید تو از برای خواطر من بجای خود معاودت کن زعفر باز
کشت نیز مرویست که در انوقت جماعتی بسیار از جنیان که در هوا پرواز مینمودند امدند
کفتند یابن رسول الله ما انصار و یاوران توایم انچه امر نمایی عمل نماییم اکر مرخص فرمایی
جمیع این لشکر را در اندك زمانی هلاك میکنیم حضرت فرمود خدا شما را جزای نیك دهد
امامن مخالفت قول جد خود نمیکنم ساعتی قبل ازین جد خود را در خواب دیدم که مرا کرفت
بر سینهٔ خود چسبانید پیشانی مرا بوسید فرمود یا حسین ان الله قد شاء ان یراك مقتولا ملطخا
بدمائك مخضبا شیبك بدمائك مذبوحا من قفائك ای حسین خدا میخواهد که تو را کشته
و بخون خود غلطیده به بیند میخواهد که محاسن تو بخون خضاب شود و سر تو را از قفا ببرند
و قد شاء ان یری حرمك سبایا علی اقتاب الجمال خواسته است که حرم تو اسیر شوند ۱۵۲

۱۵۲ ایشان را بر شتران سوار کنند شهر بشهر و دیار بدیار بکردانند من صبر میکنم تا خدا
حکم کند پس ان کروه جنیان وداع کرده رفتند انکاه حضرت طلب مبارز از لشکر ابن
سعد کرد هیچکس نزدیك نیامد هر چند امراء لشکر را تحریص کردند فایده نکرد حضرت
حمله کرد سپاه از ضرب تیغ وی ترسان شده همه یکبار رمیدند در این حال یزید ابطحی که
در شجاعت مشهور افاق بود و صیت شجاعت او در شام و عراق و مصر و روم منتشر بود
بانك بر سپاه زد که ای قوم بی حمیت شما از یك تن عاجز شده اید به بینید که من چکونه کار
و برا میسازم پس سلاح بر خود راست کرد اسب خود را جولان داد بنزد امام حسین امد
چون لشکر ابن سعد او را در مقابل امام حسین دیدند بشادی نعره کشیدند و عورات
اطفال امام حسین کریان شدند اما چون انملعون بنزد حضرت رسید حضرت بانك بر وی
زد که ای ملعون تو مکر مرا نمیشناسی چنین کستاخانه بنزد من میایی ان شقی جواب نداد
شمشیر حواله شاهزاده کرد حضرت پیش دستی نموده شمشیری بر کمر او زد چون خیار تر
بدو نیم کرد پس حضرت مرکب برانکیخت تشنکی بر او غالب شده بود اهنك شط فرات کرد شمر
بانك بر لشکر زد که زنهار مکذارید حسین خود را باب رساند اکر یك شربت اب بیاشامد
یکی از ما را زنده نکذارد چهار هزار کافر سر راه بر حضرت کرفتند حضرت تیغ کشید در
میان انکافران افتاد از کردش تیغ انسرور عالمیان سرهای کافران مانند برك خزان بر زمین
میریخت ایشانرا مانند بنات النعش متفرق ساخت خود را بلب اب فرات رسانید ذو الجناح را
در اب راند خطاب کرد که انا عطشان و انت عطشان و الله لا ذقت الماء حتی تشرب یعنی
تو تشنهٔ و من هم تشنه ام بخدا قسم من اب نخواهم خورد تا تو اب نیاشامی ذو الجناح این کلام را
از صاحب خود شنید سر خود را از اب بلند کرد انتظار میکشید که اول امام مظلوم اب بیاشامد
حضرت فرمود اب بخور که من نیز میخورم کفی اب برداشت اراده کرد که بیاشامد ملعونی
فریاد کرد یا حسین تو اب میخوری لشکر مخالف بخیمهای حرم در امدند چون تقدیر چنان
شده بود که حضرت در انروز از اب کوثر بدست حضرت خیر البشر افطار فرماید اب را ریخت
رو بخیمه روانه شد تا بخیمه کاه رسید دید که ان خبر اصلی نداشته ان سخن را بمکر کفته بود
ندانست که حکم دوست چنان است که ان روزه را بشربت بهشت کشاید پس انحضرت
بار دیکر اهل بیت و مخدرات را وداع کرد این وداع اخرین و دیدار بازپسین بود فرمود
ای پرده کیان حرم چادرها بر سر کنید اماده مصیبت شوید اما جامه مدرید و مو پریشان

مکنید بتیمان مرانیکو دارید امام زین العابدین بیمار را طلبید او را در بر گرفت بوسه بر روی
او داد بزبان حال میکفت بیا جانا وداعم کن باب اتشم بنشان که تیغ از استخوان بکذشت
اب از فرق کار از جان بیاز ان پیش کز حلقم بریزد شمر ملعون خون شود مرغ دل پاکم
زتاب کربلا بریان کنادم کیرکز بوبت شود جان حزین خرم سخن کوتاه کفتارت شود
جان حزین شادان پس فرمود ای پسر چون بمدینه رسی دوستان و شیعیان مرا سلام
برسان و بکو پدرم چنین فرموده است که هرکاه برنج غربت مبتلا کردید از غریبی من یاد
اورید چون کشته به بینید حلق بریدهٔ مرا فراموش مکنید چون اب خوش نوشید از لب
تشنه وجکر تفسیدهٔ من غفلت نورزید ای همدمان مشفق وایدوستان من یاد اورید
واقعه وداستان من از جوی دیده چشمه خونی روان کنید از بهر اب دادن سرو روان
من کریید بهر تعزیهٔ من که میرسد صد کونه فیض جان شما از جان من زد اسمان عمامهٔ
خورشید بر زمین اندم که غرقه کشت بخون طیلسان من پژمرده شد زغم کل صد برك
افتاب تا دید غرقه خون رخ چون ارغوان من اب فرات کف بسر و سر بسنك زد وقتیکه
تشنه شد لب کوهر فشان من مرویست که درانوقت شهربانو عرض کرد ای سید من درین
مملکت غریبم و غمخواری ندارم خواهران و دختران تو اولاد رسول الله اند کسی را
بر ایشان دستی نیست ایشانرا محترم دارند اما من دختر یزدجرد شهریارم غیر از تو کسی
ندارم بعد از تو حرمت مرا نکاه ندارند حضرت فرمود ای شهربانو غم مخور کسی را بر تو
دستی نباشد همیشه محترم باشی در روایتی انست فرمود وقتیکه مرا شهید کنند و از پشت
مرکب در اندازند ذو الجناح سراسیمه بنزد تو خواهد امد تو بران سوار شو عنان بان سپار
تو را بجایی که خدا خواهد رساند چون لشکر مخالف در انتظار انمظلوم بودند حضرت را
فرصت مکث بیشتر در نزد ان بیکسان نبود اکر کسی تامل نماید میداند درانوقت امام حسین
و هریك از ان بیکسان درچه اندوه بودند سوای پرده نشینان و کودك بیمار نمانده
بود کسی دیکر از تبار حسین حسین کریه کنان در وداع فرزندان ستاده لشکر بیحد
در انتظار حسین پس انمظلوم دیار کربلا بنظر حسرت بر روی طفلان بینوا و سایر انغریبان
دشت محنت وبلا نکاه کرد عنان ذو الجناح را بجانب لشکر مخالف کردانید بزبان حال میفرمود
لاابالی وار دستی بر جهان خواهم فشاند استین بر دامن اخر زمان خواهم فشاند پای
غیرت بر سر کون ومکان خواهم فشاند دست همت بر رخ کون ومکان خواهم فشاند ۱۵۳

۱۵۳ الوداع ایدل که جان خواهم فشاند دست همت از جهان خواهم فشاند چون انجناب
بمقابل لشکر رسید مبارز طلبید کسی جرات نمیکرد که بمبارزت در برابر او اید انفرزند شیر
خدا بر میمنه ومیسره ان لشکر بیحیا زد بهر حمله جمع کثیر را بجهنم فرستاد بهر جانب که حمله میکرد
انکروه مانند مکس وملخ از پیش او میکریختند پس خود را بر قلب لشکر زد چون شیر غران
با تیغ بران درمیان انکافران افتاد متواتر و پی در پی بصدای بلند میکفت انا ابن رسول الله
ارکان زمین را بان صدا بتزلزل میاورد میزد و میکشت از ضرب تیغ سرهای ان کافران
را چون برك خزان میریخت از هر حمله که برمیکشت لحظه توقف میفرمود و میکفت لا حول
و لا قوة الا بالله کار بجایی رسید که لشکر متفرق شود رو بهزیمت اورند بعضی از مشایخ نقل
کرده اند که حضرت حملهٔ بر میمنه ومیسره و قلب لشکر زد بیش از ده هزار نفر را بقتل اورد
خطاب در رسید که یا حسین اکر باین قوة جهاد کنی امروز چکونه در راه ما شهید میشوی
و بملاقات ما فایز میکردی حضرت تیغ را در غلاف کرده کفت انا لله و انا الیه راجعون ابن
سعد چون حال را باین منوال دید فریاد براورد ایقوم بدانید که این فرزند اسد الله است
شجاعت میراث از پدر دارد بانطریق که شما با او حرب میکنید غالب نخواهید شد اکر تشنکی
بر او غالب نشده بود جمیع شما را در یك حمله برطرف میکرد چون از تشنکی بهلاکت رسیده
ممکن است که همهٔ لشکر بیکبار حمله کنید بر و غالب شوید انملعون این سخن را کفت همهٔ
لشکر بیکبار از جای جنبیدند سپاه ظلم زتو بیخ ابن سعد لعین درامدند زجا حمله از
یسار و یمین روان چه موج بدنبال یکدکر کشتند دران محیط بشهزاده حمله ور کشتند
یکی بنیزه باو طعن بیکران میزد یکی به پیکر او ضربت سنان میزد یکی به نشتر پرخاش
جنك جو میشد کشیده تیغ و یکی حمله ور باو میشد یکی خدنك بران خستهٔ غمین میزد
یکی به پیکر او زخم تیغ کین میزد یکی بجانب او تیر کینه می اوکند یکیش خنجر بران بسینه
میافکند بالجمله نامردان فرزند شاه مردان را درمیان کرفتند چندان زخم کاری بر بدن
برکزیده حضرت باری زدند دیکر تاب جنك و حرکت نداشت انقدر تیر در زره حضرت
امده بود کویا برای پرواز اوج سعادت پر براورده بود مرویستکه بغیر از جراحات تیر هزار
و نهصد زخم بر بدن شریفش رسیده از ان خریدتن زخم بیکران انشاه که روز
حشر بما عاصیان کند تنخواه همه ان زخمها در پیش روی انحضرت بود زیراکه هرکز پشت
بدشمن نکرده بود و رو از ان پیدپان برنکردانید تا بدرجهٔ شهادت رسید چون از

بسیاری جراحت دیکر قدرت بر حرکت نداشت لحظه توقف نمود ناکاه ابو الحنوق جعفی علیه
اللعنة والعذاب الشدید تیری بر پیشانی امام مظلوم انداخت که از پشت سر او بیرون امد
خون بر روی مبارکش جاری شد و کفت خداوندا میدانی و میبینی که از دشمنان در راه
رضای تو بمن چه رسید خدایا تو ایشانرا بجزای خود برسان پس جامهٔ برداشت که خون
از خساره مبارک خود پاک کند ناکاه تیری زهر الود که سه شعبه داشت امد بر سینهٔ بی کینهٔ
انحضرت نشست که مخزن علوم الهی بود در الحال کفت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله تیررا
کشید خون مانند فواره جاری شد بکف مبارک خود انخون رامیکرفت بجانب اسمان
میانداخت و یک قطره از ان بر نمیکشت و کفی از ان خون کرفت بر سر و روی خود مالید
فرمود القی الله تعم و جدی و انا مظلوم متلطخ بدمی یعنی ملاقات خواهم کرد پرورد کار و
جد خود را در حالتیکه مظلوم باشم و بخون خود خضاب کرده باشم و حال قاتلان
خود را باز کویم چون ضعف بر حضرت مستولی شده بود دیکر طاقت سوار شدن نداشت
و نمیتوانست که بر پشت مرکب قرار کیرد ذو الجناح نیز از کار مانده بود دیکر یارای حرکت
نداشت لهذا الخلاصهٔ ایجاد و مقتدای جمیع عباد پا از رکاب کشید و بزمین کربلا قرار
کرفت واو بلاوامصیبتاه بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد اکر غلط نکنم عرش بر زمین
افتاد شفیع روز قیامت بخاک مسکن کرد زمین مار به را همچو دشت ایمن کرد در انوقت
زمین کربلا بر خود بلرزید و غبار زرد از ان برخواست که بر هر چه نشستی زرد شدی
فغان ز جراءت کفار یا رسول الله لوای کبست نکونسار یا رسول الله کل حدیقهٔ زهراست
این فتاده بخون شکسته در جکرش خار یا رسول الله مروتیستکه در انوقت انغریب
بیکس بهر طرف نکاه میکرد غم خواری و هواداری نمیدید نبود بر سر ان تشنه کام غم
خواری نداشت جز جکر پاره پاره دلداری کسی که خون ز رخش شست اشک
جاری بود کسی که سوخت بر او زخمهای کاری بود کسی نبود ببالین ان امام زمین
زمین کرفته سر بیکسیش بر دامن در انوقت جمعی از ان اشقیا متوجه خیمکاه شدند
انحضرت ندا کرد که ای قوم بیحیا اکر دین ندارید حمیت عرب چه شد شما با من کار دارید
چرا متوجه خیمهای حرم میشوید باری تا من زنده ام کسی متوجه خیمهای حرم نشود
شمر لعین کفت ای پسر فاطمه این التماس تو باجابت مقرون است پس از میان سپاه بیرون
امد مردم را از رفتن بخیمها منع کرد حضرت سید الشهدا نور چشم سید انبیا در زمین ۱۵۴

۱۵۴ کربلا بیکس و تنها در میان خاک و خون میغلطید کاهی مینشست کاهی از نشستن
عاجز میشد بر زمین میافتاد کسی جرءات نمیکرد نزد وی اید بعضی از بیم و برخی از شرم
در الحال عمر سعد ملعون اهنک وی کرد حضرت نکاه بوی کرد فرمود ای پسر سعد تو
خود بقتل من میایی انملعون شرمسار شده بازکشت پس ملعونی که او را مالک بن بسیر
کفتندی امد ضربتی بر فرق همایونش زد که عمامهٔ مبارکش پر از خون شد در انوقت
عبد الله پسر امام حسن عم طفلی بود صغیر در خیمه ایستاده بود چون عم خود را بدان حالت
دید دست بر فرق خود زد بجانب عم روان شد حضرت باواز بلند زینب را ندا داد یا اختاه
احبسیه یعنی ایخواهر او را نکاه دار مکذار بجانب من اید زینب خاتون هر چند خواست
او را بر کرداند نتوانست خود را بعم بزرکوار رسانید بر روی انحضرت افتاد در انوقت
ملعونی شمشیر حواله سید الشهدا کرد انطفل معصوم کفت و یلک یا ابن الخبیثة تقتل عمی
وای بر تو ای ولد الزنا میخواهی عم مرا بکشی انکودک دست خود را پیش داشت که شمشیر
بر انحضرت نیاید انملعون تیغ را بر دست عبد الله زد دست او را از بدن جدا کرد انطفل
فریاد بر اورد که یا عماه لقد قطعوا یدی ای عم بزرکوار دست مرا از بدن جدا کردند حضرت
ان طفل را در بر کشید فرمود ای فرزند برادر من صبر کن که همین ساعت در روضات
جنات پدر و اجداد خود را ملاقات خواهی کرد ناکاه حرمله و لد الزنا تیری بان طفل
بیکناه زد فی الفور در دامن عم خود شهید شد مرغ روحش باشیانهٔ قدس پرواز نمود
حضرت رو بقبله نشسته بود با پرورد کار در راز و نیاز بود ان کافران یکیک بقصد قتل
وی میامدند چون نظر ایشان بروی میافتاد شرم میکردند بر میکشتند میکفتند ما
نمیخواهیم فردای قیامت این خون در کردن ما باشد سهل کاری نیست خون ال احمد
ریختن خاک غم بر فرق فرزند پیمبر بیختن مروتیستکه در انوقت شخصی بقصد قتل
انحضرت امد چون نزدیک رسید حضرت در وی نکریست فرمود برو که تو کشندهٔ من
نیستی مرا دریغ میاید که تو باتش جهنم بسوزی ان شخص کریان شد کفت جعلت فداک
یا ابن رسول الله بدین حال رسیدهٔ هنوز غم ما میخوری نمیخواهی که باتش دوزخ بسوزیم
پس شمشیری که بجهة کشتن امام حسین کشیده بود بحرکت اورد و ان دوان نزد عمر سعد
امد ابن سعد باو کفت که کار حسین را اتمام کردی کفت نه و لیکن امده ام کار تو ملعون را
بسازم این راکفت و تیغ خود را حوالهٔ وی کرد غلامان و نوکران وی از هر طرف درامدند

ان سعادتمند را گرفته زخمهای کاری زدند چون از حیات مایوس شد رو بجانب امام حسین
نمود عرض کرد یا ابن رسول الله گواه باش که بر سر کوی محبت تو شهید شدم فردای قیامت
مرا باز جوی در میان شهدای لشکر خود داخل کن حضرت اواز داد خوش دل باش که
چنین خواهم کرد چون بر سر کوی مهر من کشته شدی از عهدهٔ خونبها بیرون ایم من
پس ان نیک بخت با کافران جهاد کرد تا شربت شهادت چشید پس ملعونی که او را
صالح بن وهب گفتندی امد نیزهٔ بر پهلوی مبارک حضرت زد که بر رو در افتاد چون حضرت
با اهل بیت خود وصیت نموده بود که در حال کشته شدن او صبر نمایند بیتابی نکنند ان
غریبان بیکس این همه بلا و مصیبت میدیدند صبر میکردند چون از نیزهٔ انملعون حضرت
بر روی در افتاد طاقت زینب خاتون طاق شده از خیمه بیرون دوید فریاد بر اورد که
و اسیداه و اخاه و احمداه و اعلیاه کاش اسمانها بر زمین میچسبیدند و کوهها پاره پاره
میشدند بعمر سعد گفت ای پسر سعد فرزند رسول خدا را میکشند تو نگاه میکنی در
انوقت اب از دیدهٔ ان سنگین دل جاری شد پس شمر لعین بانگ بر انکافران زد که چه
انتظار میکشید چرا کار و یرا اتمام نمیکنید پس انکافران بر سر انسرور عالمیان هجوم اوردند
وحصین بن نمیر تیری بر دهن حضرت زد که دهن مبارکش پر از خون شد ابو عیوب غنوی
تیری بر حلق مبارکش زد که حلقش شکافته شد و ذرعة بن شریک ضربتی بر دست
شریفش زد ملعونی دیگر ضربتی بر دوش مبارکش زد سنان بن انس نیزهٔ بر ان سرور
عرب زد او را بر روی در انداخت خولی اصبحی نزدیک امد که سر مبارکش را جدا کند
دستش لرزید جرءات نکرد پس عمر سعد فریاد کرد کیست که این سید عرب را شهید
کند تا من جایزهٔ عظمی باو دهم شمر گفت این کار منست پس انملعون ولد الزنا نزدیک
حضرت رفت در وقتیکه بیهوش افتاده بود بر سینهٔ منور نور دیدهٔ پیغمبر نشست حضرت
دیده باز کرد فرمود تو چه کسی گفت منم شمر حضرت فرمود ایا میدانی من کیستم انملعون گفت
توی حسین بن علی مادر تو فاطمهٔ زهرا است و جد تو محمد مصطفی است حضرت فرمود
با وجود این مرا میکشی گفت بلی حضرت برای اتمام حجت فرمود باری اگر مرا میکشی یک
قطره اب بمن ده انملعون گفت هیهات هیهات و الله لا ذقت قطرة من الماء حتی تذوق الموت
یعنی هیهات بخدا قسم که قطرهٔ از اب نخواهی چشید تا شربت مرگ ننوشی حضرت فرمود
دامن زره از روی خود بر گیر چون روی نحس خود را برهنه کرد حضرت دید ١٥٥

١٥٥ دندانهای او چون دندانهای خوک از دهنش بیرون امده حضرت فرمود این یک
نشانست که جد من فرموده پس فرمود سینهٔ خود را برهنه کن چون جامه برداشت دید داغ
برص دارد حضرت فرمود این نشانهٔ دیگر صدق جدی رسول الله تو یی کشندهٔ من ای شمر
میدانی امروز چه روزیست و این ساعت چه ساعت است انملعون گفت امروز روز جمعه
است و روز عاشورا و این ساعت وقت نماز جمعه فرمود در این ساعت خطیبان امت جدم
بر بالای منابر خطبه میخوانند نعت جد بزرگوارم بر زبان میرانند تو با من این معامله
میکنی ای شمر رسول خدا روی خود را بر سینهٔ من گذاشته بوسه بر حلق من داده تو تیغ
بران میکشی بدانکه روح زکریاء مظلوم بر طرف راست من است و روح یحیی معصوم
بر جانب چپ من در انوقت تشنگی انسید جوانان بهشت بغایت رسیده بود از غایت عطش
زبان خود را میخوایید چون در وقتیکه جبرئیل خبر قتل انمظلوم را به پیغمبر صم رسانید
گفت پروردگار میفرماید من میخواهم حسین در راه من شهید شود بشرط رضای او
پیغمبر صم ان خبر را با امام حسین رسانید فرمود راضی شدم که اول قطرهٔ خون من بر زمین
رسد مرا شفیع گناه کاران شیعیان خود کند گناه ایشانرا بمن ببخشد لهذا در انوقت رو
بدرگاه پروردگار رحیم اورد گفت خداوندا من بعهد خود وفا کردم تو البته نیز بعهد
خود وفا خواهی نمود ندا رسید که ای حسین دل خوش دار که ما نیز بوعدهٔ خود وفا میکنیم
اینقدر از گناه کاران شیعیان شما را بتو بخشم که تو راضی شوی امام حسین گفت الان طاب
لی الموت حال دیگر مرگ بر من گوار است اه و ابلا و امصیبتاه پس شمر ملعون دست فرا کرد
محاسن مبارک انحضرت را گرفت شمشیر خود را بر حلق مبارک او میزد و میگفت و الله انی
لاحتز راسک و انا اعلم انک ابن رسول الله و خیر الناس اما و ابا بخدا قسم که تو را میکشم
و میدانم که فرزند رسول خدایی و میدانم بهترین مردمانی از حیثیت پدر و مادر در الحال
انحضرت میفرمود و اجداه و محمداه و اابو القاسماه و ابتاه و اعلیاه اقتل عطشانا و جدی
رسول الله کشته میشوم و جدم محمد مصطفی است و اقتل عطشانا و ابی علی المرتضی و امی
فاطمة الزهراء تشنه کشته میشوم پدرم علی مرتضی است و مادرم خیر النساست پس
انملعون بدوازده ضربت سر مبارکش را از بدن جدا کرد انا لله و انا الیه راجعون در
انوقت زمین کربلا بر خود لرزید و اسمان طپید غلغله در ملک و ملکوت افتاد و لوله از اهل
جبروت بر امد مرغان از اشیانها متفرق شدند و وحشیان از مساکن خود پراکنده گشتند

در باهاموج حسرت براوردند ماهیان خودرا از دریا بیرون افکندند فرشتکان در هوا
ناله برداشتند جنیان در نواحی کربلا لوای ماتم افراشتند خاک غم بر فرق دوستاران ریخته
شد و غبار ماتم بر سر هواداران خاندان بتول بغربال حسرت بیخته شد غبار سرخی پیدا
شد عالم تاریک شد چنانکه مردم یکدیکر را نمیدیدند کمان بردند که حال عذاب الهی
بر زمین نازل میشود اه زمین بلرزه درامد سپهر شد بیتاب خروش و غلغله افتاد در جهان
خراب همین نه حال سمواتیان پریشان شد که چشم اهل زمین چون سحاب کریان شد
همین نه در شب ابر و زمه خسوف نمود که افتاب جهانتاب هم کسوف نمود زبسکه ناله
شد از سینها بچرخ روان فلک سیاه شد از دود اه ماتمیان اه اه چون خون حلق تشنهٔ
او بر زمین رسید جوش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید نزدیک شد که خانهٔ ایمان
شود خراب ازبس شکستها که بارکان دین رسید نخل بلند او چه خسان بر زمین زدند
طوفان بر اسمان ز غبار زمین رسید باد ان غبار چون بمزار نبی رساند کرد از مدینه
بر فلک هفتمین رسید یکباره جامه در خم کردون به نیل زد چون این خبر بعیسی کردون
نشین رسید پرشد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیا بحضرت روح الامین رسید
کرد این خیال وهم غلط کارکان غبار تا دامن جلال جهان افرین رسید هست از ملال
کرچه بری ذات ذوالجلال او درد لست هیچ دلی نیست بیملال

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی انزل اولیائه فی میادین الکرب والبلاء واحل احبائه فی عرصة المحنة والابتلاء
و رفع درجاتهم فی جنات العلا ونصب الویة مراتبهم فی روضات الاعتلاء ونشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له رب الارضین والسماء وان محمدا عبده و رسوله ارسله لارشاد
الدهماء و اشهد ان علیا ولی الله و سید الاوصیاء و اشرف الاتقیاء و فخر الحرم والبطحاء
اشرف بریة الله ابی القاسم محمد بن عبد الله و صل علی سید الاوصیاء و المزوج فی السماء
بسیدة النساء و والد الائمة النجباء ابی الحسن علی المرتضی و علی زوجته البتول العذراء و
الانسیة الحوراء فاطمة الزهراء و صل علی ادیب الادباء والعالم العارف بخفیات الاشیاء الا
مام بالحق ابی محمد الحسن المجتبی وصل یارب علی سید المظلومین الشهداء واشرف المقتولین
السعداء الاسیر بایدی الاعداء و القتیل بسیف الاشقیاء و صاحب رزیة العظمی ریحانة
رسول الله و ثالث شروط لا اله الا الله الحسین المظلوم ابی عبد الله و علی تتمة ائمتنا ع۱۵

ع۱۵ الاطهار الامناء و سادتنا الاخیار الکرماء علیهم افضل التحیة و اکمل الثناء عظم الله
اجورنا و اجورکم بمصیبة سبط المصطفی و ابن المرتضی و فلذة کبد الزهراء مصیبة ما اعظمها
و اعظم رزیتها فی الاسلام واجل بلیتها فی الانام مصیبة بکت منها الارض والسماء وسقطت
منها الطیور فی الهواء مصیبة انهدم منها رکن الدین و انحل منها عرا ولبائه الموحدین
وصرخت عنها سیدة نساء العالمین وضج عنها فخر الانبیاء والمرسلین فواعجباه من مصیبة ابکوا
بها عین الرسول واحرقوا بها فواد البتول اه اه من الابدان المطروحة علی ارض المارية اه اه من
الاجسام العارية اه اه من الرؤوس المشتهرة علی رؤوس الاسنة اه اه من العیون الباکیة اه اه
من الاکباد العطشة بنفسی طریحا نازحا عن دیاره تریب المحیا عاری الجسم مجدلا فدای تو
شوم ای حسین بر زمین افتاده دور از دیار خود مانده بار وی خاک الود و بدن برهنه
با خاک کربلا بهم امیخته بنفسی نساء السبط یبکین حوله ضما یا جاری حاسرات و ثکلا
جانم فدای تو ای حسین که دختر و دختر زادکان پیغمبر در دور تو میکریستند همه
تشنه جکر و حیران و سر برهنه فریاد میکردند بنفسی علی بن الحسین مقیدا بقید ثقیل
بالحدید مکبلا جانم فدای تو ای زین العابدین به بند و غل و زنجیر کران دشمنان کرفتار
شده تنادیه بالشجو العظیم سکینة ابا الیتاما اذ هانا و اثکلا سکینه دختر حسین باندوه
بسیار با پدر خود ندا میکرد که ای پدر بزرکوار این چه مصیبت است که بما رسیده چه چیز
مارا از پدر خود دور کرده وزینب تدعو اجدها یا محمدا اباجدنا یا صفوة الله ذا العلی
و زینب خاتون جد خود را ندا میکرد که ای محمد مصطفی ای جد بزرکوار وای برکزیدهٔ
خدا اباجدنا یعز علیک بان تری حبیبک مقتولا عفیرا مجدلا ای جد بزرکوار سخت
و دشوار است که نه بینی حبیبت حسین را که بر روی ریک کرم افتاده و ساقوا السبایا
حاسرات اذلة و قادوا علی بن الحسین مغللا راندند اسیران کربلا را برهنه و بخواری
و زاری کشیدند زین العابدین را در غل و زنجیر در حالت بیماری وساروا رؤس
الطاهرین و خلوا حسینا بارض الطف شلوا مجدلا سرهای سروران را بنیزها کردند
و بشام بردند و واکذاشتند جسد مبارک حسین را در صحرای کربلا با اعضای پاره پاره
تجر علیه الصافنات ذیولها و یبکی علیه الوحش و الطیر فی الفلا جسد حسین را چنان
کذاشتند که بادهای خاک انکیز بران بدن دامن میکشیدند و کریه میکرد براو وحشیان
صحرا و مرغان هوا ای برادران خدا از یاد کند اجر او شما را در مصیبت فرزند مصطفی

و نور دیدهٔ علی مرتضی و پارهٔ جگر فاطمهٔ زهرا ای عزیزان این مصیبتی است که زمین
و آسمان از آن گریان و مرغان هوا و ماهیان دریا از وی در ناله و افغان در قتل حسین
تشنه محنت کیش جانها همه چاک گشت دلها همه ریش زاندم که تنش غرقه بخون شد
هر کس بیند گل سرخ میزند بر سر خویش این مصیبتی است که برهم شکست ارکان دین
و ایمان را و تاریک کرد ستاره های علم و ایقان را آری حلق تشنهٔ فرزند رسول الله را به
خنجر آبدار بریدن جسد نازنین او را غرقهٔ خون ساختن داغ غم بر جگر مصطفی نهادن الم
ماتم بر دل زهرا گذاردن آیا کیفیت شهادت حسین و یارانش را شنیدهٔ و بسمعت خبر
مظلومی آن شهید کربلا و هوادارانش نرسیده مگر از گرسنگی و تشنگی اسیران دیار محنت
و بلا خبردار نیستی و از اضطراب و بینوایی مصیبت زدگان دشت کربلا بیدار نهٔ گویا
نمیدانی کوفیان بیوفا و شامیان بیشرم و حیا با نور دیدهٔ فاطمهٔ زهرا در حیات او و بعد از
ممات وی چه کردند آه صد لعن بکوفیان که صفها بستند از کینه دل شاه شهیدان خستند
آبی که بزندگی ندادند باو چون کشت شهید بر مزارش بستند آه از بدنهای پاره پاره
افتاده بر زمین کربلا چون ستاره های درخشان آه از سرهای بریده بر نوک نیزه های
دشمنان مانند ماه تابان و اویلا از چشمهای خونبار ذریهٔ رسول و احزناه از بدنهای
برهنهٔ اولاد فاطمهٔ بتول و احسرتاه از جگرهای تشنه آب ندیده و امحنتاه از دست و پاهای
هم بسته ای عزیزان در مثل این مصائب گریه را منع نتوان نمود در مانند این وقایع گریه
کننده کان را معذور باید داشت عجب مدار اگر اشک دیده خون پالا است که موسم
غم و هنگام ماتم شهید است ماه محرم است و حرام است خرمی گو در حریم دل بنشین
غم به محرمی باز این چه شیون آه دگر این چه ماتم است گردیده نغمه شیونی و سوز ماتمی
است دیگر بروی سینه در داغ باز شد دلهای پرهوس همه حسرتکده از شد
گردیده طور نالهٔ این درد کهنه نو تار نفس نواختهٔ امتیاز شد از شرم چون بمحشر که آیند
کوفیان فریاد از آن جفا که بر اهل حجاز شد آیا کدام گوش را طاقت شنیدن این محنت
تواند بود و کدام دیده از عهدهٔ اشک ریزی این مصیبت بیرون تواند آمد و اویلا کوه
از حسرت آن تشنه لبان میگرید بحه از غیرت آن خسته دلان میجوشد آه از آن سنگدل
بیخبر تیره درون کوز غیرت نکشد آه وز غم نخروشد در روایات معتبره وارد شده است
که همهٔ مخلوقات الهی بر حسین گریستند از الجمله گروه جنیان بودند که ۱۵۷

۱۵۷ بر شهدای کربلا نوحه و زاری نمودند زنان جن و پری در مصیبت و نوحه گری
موافقت با زنان بنی هاشم کردند اهل غاضریه نقل کرده اند در وقتیکه لشکر ابن سعد
سرهای شهدا را برداشتند روانهٔ کوفه شدند ما خبردار شدیم بکربلا رفتیم تنی چند
بیسر دیدیم در آنجا افتاده نوحه و زاری میشنیدیم کسی را نمیدیدیم و آن نوحه و زاری
جنیان بود همه طائفهٔ بنی طی نوحه و زاری جنیان را شنیدند در بعضی کتب مذکور است
که یکی از ثقاة میگوید شخصی از قبیلهٔ بنی طی گفتم راست است که شما نوحه و زاری
جنیان را بر امام حسین شنیده اید گفت آری هیچ آزاد و بنده از این قبیله نیست مگر آنکه
نوحهٔ جنیان را بر حسین شنیده اند گفتم میخواهم از تو بشنوم نوحه را که از جنیان شنیدهٔ
گفت من از ایشان شنیدم که میگفتند مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخد و یعنی
پیغمبر بدست مبارک خود پیشانی حسین را مسح فرمود با بهجهٔ بارقه نور جمال بر رخسار
مبارک آن امام اخیار ظاهر بود ابواه من علیا قریش و جده خیر الجد و یعنی پدر و مادر او از
اکابر قریش بودند و جد او بهترین اجداد بود صفوان جمال نقل کرده است که باتفاق
حضرت صادق عم از مدینه بمکه میرفتیم در موضعی ما بین حرمین آثار حزن و اندوه از
رخسار انور آن برگزیدهٔ کونین مشاهده نمودم گفتم بابی انت وامی یابن رسول الله مالی
اراک کئیبا حزینا منکسرا یعنی پدر و مادرم فدای تو باد بچه سبب است که شما را محزون
و دلشکسته می بینم فرمود ای صفوان اگر بشنوی آنچه من میشنوم هر آینه آن تو را باز خواهد
داشت از اینکه از من سوال کنی عرض کردم چیست که شما میشنوید فرمود گریه و زاری
ملائکه و جنیان بر حسین و شدت نوحه و جزع ایشان بر آن مظلوم و تضرع ملائکه بدرگاه
خدا در لعن کردن بر قاتلان آنحضرت ای صفوان کیست که این حال را مشاهده نماید دیگر
اکل و شرب و خواب براو گوارا باشد حضرت امام محمد باقر عم فرمودند که جن و انس
و وحش و طیر همه بر حسین گریستند بحدی که اشک بر رخسارهای ایشان جاری شد
ملکی از ملائکهٔ فردوس بر دریاها نازل شد بالهای خود را بر روی آنها پهن نمود و گفت
یا اهل البحار البسوا اثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح ای اهل دریاها جامههای ماتم
در بر کنید خاک مصیبت بر سر نمایید که فرزند رسول خدا در زمین کربلا شهید شد آنچه
از آثار معلوم میشود مصیبت امام حسین عم سرایت بجمادات نیز نموده همچنانکه نقل کرده اند
در بعضی از بلاد روم در کوهی صورت شیری است از سنگ در هر سال چون روز

عاشورا درا بدارد و چشم ان شهر دو چشمهٔ خون جاری میشود تا شب منقطع نمیکردد مردمی
که در حوالی سکنا دارند در انجا جمع میشوند و تعزیهٔ اهل بیت میدارند نیز نقل شده
در وقتیکه لشکر ابن زیاد اهل بیت و سرهای شهید انرا بشام میبردند در اثناء راه چون
نزدیک شهر موصل رسیدند کسی بنزد امیر موصل فرستادند که شهر را بیارایید که ما
سرهای شهیدان و امام حسین و اهل بیت او را میاوریم بکو مردم بطرب و شادی مشغول
شوند امیر موصل چون مردی بود که بالکلیه از خدا یاغی نبود با اهل موصل کفت اکر ما
مرتکب چنین امری شویم البته بر ما عذاب نازل شود پس باید علوفه و اذوقه از جهة ایشان
فرستاد نکذاشت که ایشان داخل شهر شوند موصلیان همه باهم متفق شده چنان کردند
لشکر در یک فرسخی موصل فرود امد در انجا سر امام حسین ع را بر سنکی نهادند قطرهٔ خونی
از سر حضرت بر انجا چکید هر سال روز عاشورا از ان سنک خون تازه جوشیدی شیعیان
از اطراف و جوانب جمع شدندی مراسم تعزیه بجا اوردندی ان سنک همچنین بود تا زمان
عبد الملک مروان بامر او سنک را از انجا برداشتند دیکر کسی از ان نشان نداد اما انجا کنبدی
ساختهاند انرا مشهد نقطه مینامند هر سال در ماه محرم مردم بانجا میروند تعزیه میدارند
مخفی نماند که هرکاه جن و ملک و وحش و طیر و سباع و هوام و سایر موجودات در تعزیهٔ
حسین کوتاهی ننمایند در نوحه و زاری بر او خودداری نکنند کسی که سالها لوای محبت
او برافراشته خود را از جملهٔ شیعیان او محسوب داشته بلکه کوشت و پوست خود را در
پیروی ان عالیشانان رویانیده و محاسن را در متابعت ایشان سفید کردانیده و دوستی
اهل بیت در رک و ریشهٔ او جا کرده و حب ذریهٔ اطهار در جان و دل او ماوا نموده چکونه
در نوحه و زاری خودداری مینماید حاشا ثم حاشا که شیعیان علی در مصیبت فرزند
برکزیدهٔ او در کریه کوتاهی کنند خود را از ثواب جزیل محروم نمایند ایا کدام طاعتی است
که اجرش با کریستن بر حسین برابری نماید و چه عبادتیست که اجرش با نالیدن بر
مصیبت حسین همسری کند مرویست که در ایام محرم دعبل خزاعی بخدمت امام رضا ع
رسید وقتیکه انحضرت نشسته بود اصحاب او در دور او حلقه زده بودند حضرت بسیار
محزون و شکسته خاطر بود چون دعبل را دید جا نمود او را تعظیم کرد فرمود مرحبا بناصرنا
بنفسه و لسانه خوشا بحال تو ای یاری کنندهٔ ما بجان و زبان خود فرمود ای دعبل میخواهم
شعری در ماتم جدم ابی عبد الله بخوانی ای دعبل هرکه مصیبت ما را یاد کند و بکرید ۱۵۸

۱۵۸ یا بکریاند اجر او با خدا است هرکه چشم او در مصیبت جدم حسین تر شود در فردوس
اعلی با ما باشد پس پردهٔ نصب نمودند اهل حرم را امر کردند که پشت پرده امدند دعبل را
کفت بخوان شعری که در مصیبت جدم حسین کفتهٔ پس دعبل شروع بکریه کرد و کفت
افاطم لو خلت الحسین مجدلا وقد مات عطشانا بشط فرات ای فاطمه اکر بخیال تو میرسید
که حسین با لب تشنه در کنار شط فرات شهید شود و بدن او در زمین کربلا افتاده باشد
اذا للطمت الخد فاطم عنده واجریت دمع العین فی الوجنات هر اینه بر روی خود میزدی
و صورت خود را میخراشیدی و اشکهای خونین بر رخسارهٔ خود جاری میکردی موی
کرد الود رخسار پر از خون حسین کریدیدی فاطمه در عرصه کاه کربلا ان چنان
بکریستی کز کریهای زار او ساکنان اسمان بکریستندی بر ملا افاطم قومی یا ابنة
الخیر واندبی نجوم سموات بارض فلات ای فاطمه ای دختر بهترین خلقان برخیز و نوحه
کن بر ستارکان درخشان که همه لب تشنکان ریخته شدهاند بر روی صحرا و بیابان
قبور بکوفان و اخری بطیبة واخری بفخ نالها صلوات از خانوادهٔ رسالت قبوری چند
در کوفه است و قبوری چند در مدینه و قبوری چند در فخ است که بقرب مدینه است انا
فانادرود و تحیات الهی بان قبور میرسد قبور ببطن النهر من جنب کربلا معرسهم فیها
بشط فرات و قبوری چند از اهل بیت رسول الله در حوالی نهریست که در جنب کربلا
واقع است توفوا عطاشا بالفرات فلیتنی توفیت فیهم قبل حین وفاتی شهید شدند در
بیابان بی کیاه در حالیکه تشنه بودند کاش من هم در میان ایشان میبودم پیش از انکه
اجل من برسد شربت مرک مینوشیدم و قبر ببغداد لنفس زکیة تضمنها الرحمن بالغرفات
و قبری در بغداد هست ان نفس پاکیزه که ضامن شده است پروردکار بهشت را از جهة
دوستان او مرویستکه چون دعبل باینجا رسید حضرت امام رضا ع فرمود که این شعر را نیز
داخل کن و قبر بطوس یا لها من مصیبة الحت علی الاحشاء بالزفرات و قبری دیکر در
خراسان خواهد بود ای وای از مصیبت او که نالهای اتش بار از دلها برمیاورد دعبل سوال
کرد ان قبر کیست حضرت فرمود ان قبر من است تقدیر چنان شده است من در ان زمین
مدفون شوم الی الله اشکو لوعة عند ذکرهم سقتنی بکاس الثکل والفضعات شکایت
میکنم بسوی خدا سوختن دل خود را در نزد یاد کردن ایشان چرا که این سوزش دل
نوشانید بمن جام اندوه و غم و حزن و الم را اذا فخروا یوما اتوا بمحمد و جبرئیل و القران

والسودات این طائفه جماعتی هستند که هرگاه فخر کنند مباورند محمد و جبرئیل وقران
وسوره های او را سابکبهم ماجح لله راکب و ماناح قمری علی الشجرات خواهم گریست
براهل بیت رسول مادامی که سواره حج کند و مادامی که قمری بردرختان فریاد کند
فباعین ابکبهم وجودی بعبرة ففدن اللتسکاب والهملات ای چشم گریه کن
برایشان و نیکی کن در گریستن بدرستیکه رسیده است وقت گریستن و اشک ریختن
بنات زیاد فی القصور مصونة وال رسول الله متهکات دختران زیاد در قصرها محفوظ
و ازاغیار مستورند وال رسول خدا برهنه در دشت کربلا حیرانند وال زیاد فی الحصون
منیعة وال رسول الله فی الفلوات وال زیاد ملعون در خانها در کمال عزت واعتبار
نشسته اند ال رسول خدا در بیابانها خوار و زارند وال رسول الله اصبحن بلقعا وال زیاد
تسکن الحجرات خانه رسول خدا ویران شده وال زیاد در حجرهای معموره نشسته اند
وال رسول الله نحف جسومهم وال زیاد غلظ القصرات بدنهای عترت رسول خدا کاهیده
و ضعیف شده واولاد زیاد گردنها از بزرگ و محکم مینمایند وال رسول الله تدمی نحورهم
وال زیاد ربة الحجلات از حلقومهای ذریهٔ رسول خدا خون جاریست و اولاد زیاد
صاحبان خیمه و سراپرده اند وال رسول الله تسبی حریمهم وال زیاد امنوا السرابات
حریم فرزندان پیغمبر بغارت رفت و فرزندان زیاد از غارت ایمنند سابکبهم ماذر فی
الارض شارق و نادی منادی الخیر للصلواة زود باشد که بگریم برایشان مادامیکه
خورشید عالم را روشن کند و مادامیکه منادی نماز ندا کند وماطلعت شمس و حان
غروبها و باللیل ابکبهم و بالغدوات خواهم گریست برایشان مادامیکه از برای افتاب طلوع
و غروب باشد و خواهم گریست برایشان شبها و صبحگاهها و از جمله حکایاتی که باعث
اندوه و حزن هواداران خاندانست بعضی وقایعی است که بعد از شهادت سید الشهدا
باهل بیت رو داد از رفتن ذوالجناح بصاحب نزد ایشان و کیفیت غارت نمودن سرادقات
و گذرانیدن ایشان بقتلگاه شهیدان کیفیت اینوقایع هایله باینطریق است که مقارن
شهادت امام حسین بادی وزید زمین لرزید غبار سیاهی پدید شد که جهان تیره و تار
گردید خورشید منکسف شد سرخی در اسمان ظاهر شد مردم را گمان رسید که قیامت
برپا شد در ان اثنا میان لشکر ابن سعد شخصی پیدا شد شروع کرد بنعره زدن و فریاد کردن
مردم بوی گفتند این چه حرکتست که از تو صادر میشود گفت ایمردم بخدا قسم میبینم

 حضرت رسول خدا ایستاده گاهی نظر باسمان میکند زمانی بزمین نگاه میکند دمی
ملاحظهٔ احوال شما مینماید میترسم نفرین کند که همهٔ اهل زمین هلاک شوند بعد از زمانی
که هوا روشن شد ذوالجناح غبار الوده در میان میدان پیدا شد نعره زنان و سراسیمه
هر طرف دویدن گرفت در پی تجسس صاحب خود بود بسر جسد هر یک از کشتگان
میرسید ملاحظه مینمود میگذشت تا بسر جسد مبارک امام شهیدان رسید اه نظر بکند
بجسم شریف شاه شهید فتاده صاحب خود را بخاک بسر دید گهی جبین بکف پای شاه
میمالید گهی ز شیهه فغان مینمود و مینالید گهی زجیب بزمین مطپید و گه از راست سیند
و ار گهی از زمین پا میخاست چون صاحب خود را کشته دید صیحه کشید اول بر لشکر مخالف
حمله کرد چهل نفر از ایشان بجهنم واصل کرد بعد از ان بسر نعش شاه شهیدان معاودت نمود
از یادر امده اول او را بوسید بعد از ان جسد منورش را بلب خود بوسید پس سر و یال
خود را بخون انجناب الوده ساخت اب از دیدها روان نمود نعره زنان بجانب خیمهای حرم
روان شد اه بصد هزار مشقت بخیمگاه رسید ستاد زو بسراپردها و شیهه کشید اهل
حرم سر بزانوی غم نهاده بردور امام زین العابدین بیمار حلقهٔ ماتم زده بودند که صدای
ذوالجناح بلند شد همگی سر و پای برهنه از خیمها بیرون دویدند دیدند ذوالجناح
باروی خون الوده میاید و صاحبش پیدا نیست چه ذوالجناح که زین بر شکم گسسته لجام
ز خون صاحب خود روی او شده گلفام زبسکه در بدنش تیر نصفه جا کرده عقاب وار
ز هر سوی پر براورده ز خون سر و ز لب تشنگان جبین گلگون ستاده گریه کنان از
دو دیدهٔ پرخون اهل بیت چون ذوالجناح را باینحالت دیدند شهسوار امامت را ندیدند
تمام با دل پرخون یا حسین گویان روان شدند سوی ذوالجناح با افغان یکی بدور
سر ذوالجناح میگردید یکی از و خبر شاه تشنه میپرسید کشود سید سجاد خانهٔ اغوش
کشید در بر خود ذوالجناح رفت از هوش سکینه امد و بر پای ذوالجناح افتاد بدید
زینب غم دیده خون ز دیده گشاد انغریبان دیار محنت و غم مرکب را مخاطب ساختند و گفتند
ای ذوالجناح شاهزاده را چه کردی و چنانچه بردی چرا نیاوردی چگونه دلت تاب اورد
که او را در میان دشمنان گذاشتی ای ذوالجناح چه کردی خدا و ند اسلام را چه
کردی شهنشاه ایام را چه خاکست ای اسب بر روی تو ز خون که سرخ است این موی
تو زینب خاتون بر سینه میزد و اشک از دیده میبارید بزبان حال میگفت ایذو الجناح

کجا فکندهٔ ان کلبن امامت را کجا کذاشتی ان شافع قیامت را کجاست روشنی دیدهٔ
رسول الله چه شد حیات جهان علی ولی الله کجاست مایهٔ ارام حضرت زهرا چه شد پناه
من زار سید الشهدا نخورده اب چه شد نوجوان برادر من که تشنه رفت بمیدان وخاک
بر سر من غریب تشنه لبم رابکو که ابش داد کدام سنکدل از تیغ کین جوابش داد القصه
اهل بیت نوحه کنان وذوالجناح سر بر برافکنده قطرهای اب از دیده میبارید روی خود را
بر پای امام زین العابدین عم میمالید اینقدر سر بر زمین زد که نفسش قطع شد بعضی
کفته اند بجانب بادیه رفت دیکر کسی از و نشان نیافت اما مخدرات حرم بعد از واقعهٔ
شاه شهیدان درهای کرب و بلا بر روی ایشان کشوده شد از یکطرف کرفتاری غم و
اندوه امام حسین وفرزندان وبرادران و یارانش که جسدهای ایشان در برابر انغریبان
پاره پاره افتاده و سرهای ایشان از القوم بیحیا بر نوک نیزه ها کرده بودند از یکطرف بیکسی و
کرسنکی و تشنکی حیران از یکجانب حال امام زین العابدین بیمار سرکردان که چون از
واقعهٔ پدر اطلاع یافت نزدیک شد که مرغ روحش از قفس تن پرواز نماید بر بستر بیماری
افتاد از یکسو منتظر اینکه لشکر اعدا از برای غارت و اسیر نمودن ایشان متوجه خیمهای
حرم شوند باوجود این مصایب خبر از برای ایشان اوردند که لشکر مخالف اراده نموده اند
که اسب بر بدن شاه شهیدان بتازند انغریبان وادی حرمان که این خبر را شنیده ند
اندوه ایشان مضاعف کردید همکی بعجز و زاری درامدند نمیدانستند که چه چاره نمایند
دران وقت فضه خادمهٔ حضرت زهرا نزد زینب امد کفت ایخواتون من کشتی صفیه ازاد کردهٔ
رسول الله در دریا شکست و بجزیره افتاد دران جزیره شیر برامد که متوجه او شده صفیه
کفت ای شیر من ازاد کردهٔ رسول الله ام مرا محافظت کن شیر چون نام رسول خدا راشنید
همهمهٔ کرد اشاره باو نمود که عقب من بیا از پیش روی او روانه شد او را براه رسانید
ایخواتون چارهٔ ما از همه جا منقطع شده دیکر یار و معینی نداریم درین ناحیه شیری هست
مرا رخصت ده تا بروم ان شیر را خبر کنم این کافران چنین اراده دارند جناب زینب او را
مرخص فرمود چون فضه بنزدیک شیر رسید کفت یا ابا الحارث اتدری ما اراد بنوامیة
ان یصنعوا غدا بابی عبد الله ای شیر ایا میدانی که بنی امیه فردا میخواهند بجسد امام حسین ع
چه کنند ان شیر سر بالا کرد متوجه فضه شد منتظر بود که فضه بکوید که بجسد امام چه
اراده دارند فضه کفت میخواهند بدن او را پایمال سم ستوران نمایند چون شیر این ۱۶۰

۱۶۰ سخن راشنید همهمه نموده برخواست متوجه قتلکاه شد فضه از عقب وی میرفت
چون بمیان کشتکان رسید ملاحظهٔ هریک مینمود ومیکذشت تا بجسد شاه شهیدان رسید
سر خود را بر زمین زد روی خود را بخون انحضرت الوده ساخت دستهای خود را بر روی
جسد محترم ان جناب کذاشت نعره میزد اب از چشم فرو میریخت تا صبح چون روز شد ان
بدبختان روسیاه بان عزیمت متوجه قتلکاه شدند چون انحالت رامشاهده نمودند از ان
عزیمت برکشتند عمر سعد کفت زنهار که این امر را افشا نکنید پس ان قوم دغا وان بدبختان
بیشرم و حیا بخیمهای حرم محترم رو اوردند دست بغارت کشودند دران حین که متوجه
غارت اهل حرم شدند زنی از قبیلهٔ بکر بن وایل که در لشکر ابن سعد بود چون انحال
شنیعه رامشاهده نمود شمشیر برداشت روی بایشان کذاشت کفت ای روسیاهان پرجفا
وای ناکسان بیوفا دختران رسول خدا را غارت میکنید پس شوهر ملعونش پیش امده
او را بر کردانید اما لشکر کفار بخیمها ریختند بنحوی دست تعدی و ظلم نسبت باهل بیت
کشودند که وصف نتوان نمود زجور خصم دران دشت بسکه غوغا شد فلک نمود
تصور که حشر برپا شد سپاه کین چه بنزدیک خیمکاه رسید صدای نوحه زماهی باوج
ماه رسید بشدت عجبی انکروه بدفرجام درامدند بنزدیک خیمهای امام یکی بسوختن
خیمه از شقاوت بود درون خیمه یکی رفته کرم غارت بود یکی بنیزه سراپرده واجکون
میکرد یکی بطعنه دل اهل بیت خون میکرد یکی باهل حرم طعن بیکران میزد یکی
طپانچه برخسار کودکان میزد یکی زکینه دریه میبرید از هم طنابهای سراپرده را بتیغ
ستم بغیر ناله کز اهل حرم بکیوان رفت هرانچه بود بتاراج اهل عدوان رفت القصه ان
بدبختان روسیاه دست بغارت کشودند انچه در خیمها یافتند برداشتند حتی انکه کوشوارها
از کوش زنان بیرون کردند وکوش ام کلثوم را دریدند بنحویکه خون بر دوش وی ریخت
فاطمه دختر امام حسین میفرماید من در انوقت کودک بودم دو خلخال طلا در پای من بود
نامردی خلخالها از پای من بیرون میکرد و میکریست باو کفتم ای دشمن خدا چرا کریه
میکنی کفت چکونه نکریم که دختر رسول خدا را غارت میکنم کفتم هرکاه اینمعنی را میدانی
چرا متعرض غارت میشوی کفت اکر من نکیرم کسی دیکر میکیرد چون شمر لعین بخیمهٔ امام
زین العابدین درامد دراندید که امام زین العابدین در بستر بیماری خوابیده شمشیر
کشید خواست او را بقتل رساند حمید بن مسلم کفت سبحان الله هنوز از کشتن اولاد

فاطمه سیر نشده اید همهٔ اهل بیت رسول الله را کشتید از سر این کودک بیمار درگذرد در
ان اثنا عمر سعد داخل خیمه شد هر دو دست شمر را گرفت و گفت ای شمر از خدا شرم دار
از قتل این طفل بی گناه که در دام مرض گرفتار از قتل پدر و برادران نالان و زار ست
درگذر پس عمر سعد فریاد بر اورد که کسی متعرض زنان و طفلان نشود اسیبی بامام
زین العابدین نرساند بعد ازان اتش بر خیمهای حرم محترم زدند مخدرات اهل بیت رسالت
با اطفال و کودکان سر و پای برهنه از خیمه بیرون دویدند فاطمه دختر سید الشهدا گوید
من دران حال متفکر بودم که ایا مارا خواهند کشت یا اسیر خواهند نمود ناگاه دیدم سواری
پیدا شد نیزهٔ در دست داشت بر پشت زنان میزد ایشان میگریختند انچه داشتند غارت
میکردند ایشان فریاد میکردند که واجداه وا محمداه وا ابتاه وا علیاه وا اماه وا ناصراه وا حسینا
ایا مسلمانی درمیان این گروه نیست که مارا یاری کند ایا مؤمنی درمیان این جماعت
نیست که مارا پناه دهد از مشاهده این حال بر خود لرزیدم و عمهای خود را جستم که با ایشان
پناه برم ناگاه نظر ان ملعون بر من افتاد متوجه من شد گریختم او از عقب من روانه شد ناگاه
سنان نیزه ان لعین بر میان کتف من امد بر رو در افتادم امد گوش مرا پاره کرد گوشواره مرا
برداشت مقنعه از سر من کشید مرا گذاشت و رفت بیهوش شدم چون بهوش امدم دیدم
عمه ام زینب بر سر من نشسته زار زار میگرید میگوید ایجان عمه برخیز تا بسوی غم
زدگان رویم به بینیم بر سر سایر دختران و برادر بیمارت چه امده گفتم ای عمه مقنعه بر سر
من نیست چادری ندارم که خود را بپوشانم عمه ام گفت ای دختر من نیز مثل توام پس
برخواسته در طلب خواهران و برادر سرگردان میگشتند ناگاه بامام زین العابدین رسیدند
که در گوشهٔ میان خاک مطپید از بیماری و تشنگی نالان و گریان افتاده بر احوال اهل
بیت میگریست زینب خاتون چون انحال را مشاهده نمود فغان بر اورد از سوز نالید رو
بمدینه رسول الله نمود زبان بشکوه گشود و گفت انظر الینا یا جداه به بین بعترت ای
مصطفی چها کردند باهل بیت تو از کین چه ظلمها کردند حسین تست که افتاده زار
در میدان تنش بخاک و سرش بر سنان ابن سنان حسین تست که دوش تو بودماوایش
به بین بخاک و بخون پاره پاره اعضایش حسین تست که بی او ندا استی ارام به بین
ز ضربت اعدائش چاک چاک اندام ای فخر کونین و سید ثقلین به بین که امت تو باهل
بیت تو چه کرده اند من محنت زده نمیدانم باین بدنهای پاره پاره و دختران بیکس اعا

اعا از وطن اواره چه کنم کنم چه چاره بر احوال دختران حسین علاج بی پدر بهای
کودکان حسین پس ان الم رسیدهٔ دیار غربت هر یک زنان و دختران را در دور
امام زین العابدین ع جمع نمود پس عمر سعد سرهای شهیدان را بر قبایل عرب تقسیم نمود
ان کافران سرهای سروران جهان و برگزیدگان زمین و اسمان را بر نیزها کردند سر
مطهر امام حسین را بر نیزه کردند خروش از زمین و زمان و فغان از ملائکهٔ اسمان بلند
گردیداه روزی که شد بنیزه سران بزرگوار خورشید سر برهنه برامد ز کوهسار
موجی بجنبش امد و برخواست کوه کوه ابری بیارش امد و بگریست زار زار گفتی تمام
زلزله شد خاک مطمئن گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار انخیمهٔ که گیسوی حورش طناب
بود شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار عرش انچنان بلرزه در امد که چرخ پیر افتاد
در گمان که قیامت شد اشکار جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل گشتند بی عماری
و محمل شتر سوار بااینکه سر زد این عمل از امت نبی روح الامین ز روی نبی گشت
شرمسار پس ابن سعد لعین امر نمود که امام زین العابدین بیمار را در غل و زنجیر کردند
ایشانرا در روز جمعهٔ دهم محرم سال شصت یکم از هجرت باتفاق سرهای شهیدان روانهٔ
کوفه ساخت خود دران روز با جمعی از لشکر شقاوت اثر در کربلا مقام کرده کشتگان
خبیث خود را جمع کرد نماز بر ایشان گذارد امر نمود تا دفن کردند بدن شاهزاده و سایر
شهدا را همچنان درمیان خاک و خون گذاشتند اما چون گذار اهل بیت بر قتلگاه افتاد
جسدهای کشتگان را دیدند که غرق خاک و خون در زمین کربلا پاره پاره افتاده و
سرهای ایشان را انکافران بر سر نیزها کرده در برابر ایشان دارند فغان از ایشان بر امد و
زلزله درمیان انغریبان بیکس افتاد چون نظر ایشان بر جسد منور امام حسین ع افتاد صدا
بشیون بلند کردند و خود را از شتران بر زمین افکندند و چنان نوحه اغاز نمودند که ساکنان
عالم بالا و قدسیان ملاء اعلا بگریه در امدند و دلهای حاضران را از دوست و دشمن
باتش حسرت سوختند ای برادران چگونه انغریبان بیکس دران وقت نوحه و زاری
نکنند که از یکطرف سر امام حسین و فرزندان برادران یاران او را میدیدند که بر نیزهای
اهل جور جفا بود و از یکطرف بدنهای ایشانرا میدیدند که بخون اغشته و پاره پاره در صحرای
کربلا افتاده کسی نبود که ایشانرا دفن نماید و از یکطرف ایشانرا اسیری بکوفه و شام نزد
ابن زیاد و یزید بی ایمان میبردند مرو بلکه دران وقت زینب خاتون چهار خطاب نمود اول

رو بمدینه پیغمبر کرده کفت یا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسینک منبوذ بالعراء
مرمل بالدماء ای رسول خدا ای انکه پروردکار زمین و اسمان بر تو صلوات فرستاده
این حسین برکزیده و فرزند پسندیده تواست درمیان بیابان در خاک و خون افتاده مقطع
الاعضاء محزور الراس شبیه بقطر بالدماء این حسین تست که بعمامه ور دابر خاک افتاده
محاسن مطهرش از خون او خضاب شده روی انورش از خون او سرخ کردیده است
قتیل اولاد البغاء تسفی علیه ریح الصبا این حسین تست که کشته اولاد زناست و جسد او
در صحرا افتاده بادها بر او میوزد خاک بر او میافشاند یا رسول الله این حسین تست که بوسه
بر روی او میدادی و روی او را بر سینه خود مینهادی نحن بناتک سبایا و اولادک
فی ایدی الظالمین اساری ما دختران توایم که ما را اسیر میکرداند و فرزندان توایم که در
دست ظالمان کرفتاریم بعد از ان روی بمادر خود کرد و کفت ایمادر ای دختر خیر البشر
نظری بکشا بصحرای کربلا فرزند برکزیده خود را به بین که سرش بر سنان مخالفان و تنش
در خاک و خون غلطان است این جکر کوشه تواست که در این صحرا در توده غبر افتاده و
دختران خود را به بین که سراپردهای ایشان را سوزانیدند و ایشان را بر شتران برهنه
سوار کرده باسیری میبرند ما فرزندان توایم که با خواری و زاری در غربت کرفتار
شده ایم پس با چشم خون فشان و جکر بریان روی بجسد سرور شهیدان کرد و کفت
خواهرت فدای تو باد ای فرزند محمد مصطفی و ای جکر کوشه علی مرتضی و ای نور
دیده فاطمه زهرا و ای پاره تن خدیجه کبری و ای شهید ال عبا و ای قافله سالار اهل
محنت و بلا بابی العطشان حتی مضی بابی المهموم حتی قضی فدای تو کردم ای برادر که
تو را تشنه شهید کردند بغم و اندوه کشتند بابی من فطاطه مقطع العری بابی من لا هو غایب
فیرجی و لا جریح فیداوی فدای تو کردم ای انکه خیمهای او را او از کون کردند سراپرده
او را سرنکون کردانیدند فدای تو کردم ای غایبی که دیکر امید واری دیدار او نیست
و ای مجروحی که زخمها و جراحتهای او دوا پذیر نه بعد از ان رو باهل کوفه و شام کرد و
کفت یا اصحاب محمد هؤلاء ذریة المصطفی والیوم مات ابونا علی المرتضی امروز جدما
رسول خدا از دنیا رفته امروز پدر ما علی مرتضی رحلت نموده از کفتار زینب خاتون
جمع لشکر مخالف صدا بکریه بلند کردند و حشیان صحرا و ماهیان دریا بناله در امدند از
اتش حسرت کباب کردیدند راوی میکوید که اکثر مردم در انوقت دیدند که ١٤٢

٢٤١ از چشمهای اسبان اشک جاری شد بنوعی که سمهای ایشان تر شد در انوقت
سکینه دختر سید الشهدا جسد منور پدر خود را در بر کرفت و بر ان میمالید و با جکر سوخته
مینالید تا جمیع حاضران را بکریه و ناله در اورد این قدر کریست و بر فرق خود زد که
بیهوش کردید امام زین العابدین با وجود بیماری و تشنکی در غل و زنجیر بود چون
ان حالترا از عمه و خواهر و سایر اهل بیت مشاهده نمود جسد پدر را با اجساد برادران و
اعمام درمیان خاک و خون افتاده دید حالتی باو عارض شد نزدیک بود که مرغ روحش
از اشیان بدن پرواز نماید چون زینب خاتون او را دید کفت ایجان عمه ای یادکار
بزرکواران و ای نور دیده مستمندان این چه حالتست که در تو مشاهده میکنم امام
زین العابدین فرمود که ایعمه پدر بزرکوار خود را با برادران و اعمام و خویشان در میان
خاک و خون می بینم و با ایشان از مسلمانان نمیدانند که بدفن ایشان نمیپردازند زینب
خاتون جهة دلداری او از کریه و فزع باز ایستاد و کفت ای نور دیده اینحالت را جد و
پدر و عم تو امام حسن خبر داده بودند فرمود حق تعالی کروهی از این امت خواهد فرستاد
که این اعضای متفرقه را بدنهای پاره پاره جمع کنند و مدفون خواهند نمود نشانی
برای ضریح سید شهیدان در این صحرا بنا خواهند نمود که اثران هرکز برطرف نشود از
اطراف و اکناف عالم مردم بزیارت او بشتابند خدا ایشان را ثواب عظیم با ایشان کرامت فرماید
اللهم ارزقنا زیارته و شفاعته
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی زین مجالسنا بعزاء من عزی فخر الانبیاء و فجعت به البتول العذراء فاطمة
الزهراء و اختلف بجنود الملائکة المقربین لتعزیته امیر المؤمنین و اقیم لتعزیته الماتم فی اعلا
علیین بلطم علیه فیها الحور العین الذی استبیح اهله و رحاله و هو سبط رسول الله و قتل و من
سبی اهله و ذراریه و وقع المجد و ذا بعترته و اهالیه نور حدقة رسول الله سیدنا ابی عبد الله
و الشکر لله الذی نور عیوننا بالبکاء علی من بکت علیه ملائکة السموات و سکانها و الجبال
و بحارها و السحاب و امطارها و البساتین و اشجارها و الارضین و قلعاتها و البحار و حیتانها
و مکة و بنیانها و الجنان و ولدانها و البیت و المقام و المشعر الحرام و الحطیم و زمزم و المنبر
المعظم و النجوم الطوالع و البروق اللوامع و الرعود القعاقع و الریاح الزعازع و الافلاک الروافع
المتمسک بعروة الله مولانا ابی عبد الله و تصلی علی نبینا الذی طال بکاؤه علی اولاده و

عترته و ابنائه و سلالته خصوصا علی القتیل الغریب و المحزون الکئیب مهیج الاحزان
و الاشجان و مبکی عیون الاعیان من اهل الایمان اعنی المقتول علی الملاء والمذبوح علی
القفاء الحسین الشهید اباعبدالله بلغ الله سلامنا علی العظماء السادات المجدلین فی الفلوات
و عظم الله اجورنا بالبکاء و العویل علی الاجساد العاریات و الجسوم الشامخات و الدماء
السائلات و الاعضاء المقطعات و الرءوس المشالات و النفوس المصطلمات و الارواح
المختلسات والشفات الذابلات والجیوب المضرجات و النسوة البارزات و للشعور ناشرات
و للوجوه سافرات وبالعویل داعیات وبعد العز مذللات و الی مصارع الشهداء مبادرات
یلاقون فی الفلوات وتلفح وجوههن جرور الهاجرات تالله ما اجری مدامع مقلتی منها سوی
افعال ال امیه فبکت بعترة احمد فتشتت کل البلاد بنو امیه تشتت هفی لما نال الحسین بکربلا
من فعلها من کربة و بلیة حشدت علیه کتائبا منها الفلا قد صار یلمع من ظبی واسنة منعوه
و رد الماء حتی ان قضی لم یطف غلته ببارد شربة اواه بنو الوحی فی ارض الطفوف حواسر
و ال بابن حرب فی الدیار نزول اولاد و فرزندان صاحب وحی در زمین کربلا سر و پای
برهنه میکردند بنی حرب در خانها و عمارتها ساکنند و یصبح فی تخت الخلافة جالسا یزید
و فی الطف الحسین قتیل یزید بر اورنگ خلافت نشسته حسین در صحرای کربلا کشته
افتاده و یقتل ظلما ضامنا سبط احمد امام بخیر الانبیاء سلیل کشته میشود بجبر و ستم نبیرهٔ
محمد مصطفی فرزند بهترین انبیاء بالب تشنه و یسری بزین العابدین مقیدا علی الرمل
ماسور اللئام علیل زین العابدین را میبردند پای برهنه بر روی زمین سخت در حالتیکه
بیمار بود و اسیر لئیمان بازاقتی باهل جهان از جهان فتاد کاثار کلفتش بزمین و زمان
رسید بازاتشی فتاد بعالم که دود آن از شش جهة گذشت و بهفت اسمان رسید ازدشت
غصه خواست غبار بحدی کز ین مکان طوفان ان بمنظرهٔ لا مکان رسید ابری بهم رسید
که بارش بجهم رساند سیلی سنگ عنان که کران تا کران رسید هر نالهٔ که نوحه گر از دل
بلب رساند در بحر و بر بجان و دل انس و جان رسید در چار رکن و شش جهت و هفت
بارگاه کار لعز او شعل مصیبت بان رسید ازو تین تیغ الحکم یزید لعین جداست حلقی
که بوسه بر زدی لبهای مصطفی ابست در خاک و خون فتاده حسین تو یا علی ای چشم مدد
کشاده حسین تو یا علی من یکی علی شیء فلیبک علی الحسین اگر کسی بر چیزی بگرید
باید بر حسین بگرید که او ست سبب گریهٔ اهل ایمان و اوست جاری کنندهٔ ۲٤۳

۲٤۳ اشکهای ریزان لغیر مصاب السبط دمعك ضایع ولم یخط بالحظ الذی انت طامع
اشك تو در غیر مصیبت حسین بی فایده است و انچه طمع داری بان نمیرسی ولا انت فیما
تدعیه من الولا اذا لم یذب من لوعة الحزن سامع چنانچه در مصیبت امام حسین ناله تو
دل شنوندکان را ابدردنیاورد انچه ادعا میکنی از محبت کاذبی فکل مصاب دون رزء
بن فاطم حقیر و رزء السبط والله فاجع هر مصیبتی در جنب مصیبت فرزند فاطمه سهل
است بخدا اقسم که مصیبت فرزند فاطمه دلهارا میلرزاند تدعنی عذولی و البکاء فاننی
اراك خلیلا لم ترعك الفواجع ای ملامت کنندهٔ من مرا واگذار بگریه که تو بدردمن
نرسندهٔ و تورا بیدرد میبینم لای مصاب ام لای رزیة تصاب لها غیر الحسین المدامع
یعنی بغیر مصیبت حسین کدام مصیبت است که اشك ازبرای او ریخته میشود بیت حسین
ساهر الطف خائفا وطرفك ریان من النوم هاجع حسین شب را بروز میاورد با بیداری
و خوف چشم تو در خواب راحت است وجسم حسین بالدماء مرمل وجسمك فی ثوب
من الخز دارع بدن حسین در ریگ بیابان افتاده در خون غلطیده وبدن تو بجامهٔ خز پوشیده
کردیده فیاعین ابکی للحسین و ماجری علیه و ماجرت علیه الخدایع ای چشم گریه
کن بر حسین و بر مصائب او و بر حیلها و خدعها که ان کافران با او کردند ولیس لنا الا
الحسین بن فاطم اماما وان الدین و الحق ضایع چگونه گریه نکنم حال انکه بغیر از حسین
امامی و فریادرسی نیست از قتل وی حق و دین ضایع شد وانفسنا دون النفوس و اهلنا
و اموالنا نفداه والکل طائع جان و مال واهل ما فدای او باد کانی بشمر جالسا فوق صدره
لراس حسین بالمهند قاطع گویا میبینم که شمر ملعون بر بالای سینه منور سرور شهیدان
نشسته سر او را بشمشیر میبرد وعلا سنان راسه فی سنانه ونور حسین السبط کالبدر طالع
و سر او را سنان ملعون بر نیزه کرده مانند ماه تمام نور از وی تابان بود فیالك من یوم عظیم
مصابه عجیب امور للشواهق صادع ای وای از روزی که مصیبت ان روز بزرگ بود
و امور عجیبه در انروز واقع شد که کوهها از ان بعجز و ناله امدند وفیه حسین بالدماء
مزمل وفیه یزید بالمسرة رائع در انروز حسین در خون غلطیده و یزید در نهایت
فرح و خوشحالی بود وزواره عود و خمر وقینة وزوار مولای الحسین جوامع در انروز
زیارت کنندکان یزید عود و خمر و زنان مغنیه بودند زیارت کنندکان امام حسین هراسان
بودند طفل یزید بالمهود ممهد وطفل حسین بالمنیة راضع در انروز کودکان

بزید در کهوارهٔ استراحت خوابیده بودند طفلان حسین بعوض شیر شربت مرك
مینوشیدند و اطلال اولاد الدواعی عوامر واطلال اولاد النبی بلاقع منزلهای اولاد
زنا معمور واباد ان بود منازل فرزندان پیغمبر و برانه بود وال زیاد بالستور اعزة ال
رسول الله فیها ضوادع ال زیاد در ابرو ز در سراپردها در کمال عزت نشسته بودند اهل
بیت رسول خدا ذلیل خار بودند ولم انس زین العابدین مکبلا و شمر له بالضرب
واکسب راجع فراموش نمیکنم در ابرو زین العابدین راکه بیمار محبوس بود شمر ملعون
او رابضرب دشنام اذیت میرسانید فکل مصاب هان دون مصابهم وکل بلاء دونه
متواضع پس هر مصیبتی در جنب مصیبت امام حسین اندکست و عظم مصیبت او بمرتبه
ایست که شنیدن نام او موجب حزن و بکاست ذکر اسم او باعث اندوه عناد روقتیکه
ادم صفی الله اسماء شریفهٔ ال عبا را در ساق عرش نوشته دید جبرئیل ان اسماء مبارکه را
تعلیم وی نمود بوی کفت ای ادم اکر میخواهی که توبهٔ تو قبول شود ایشانرا شفیع ساز بایشان
توسل جو لهذا حضرت ادم کفت یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه
یا محسن بحق الحسن یا ذا الاحسان بحق الحسین اسئلك ان تغفر لی چون ادم اسم حسین را
بر زبان جاری نمود دلشکسته و خواطر افسرده شد اشك از دیدهای او جاری کردید
و کفت ای جبرئیل اذا ذکرت الحسین ینکسر قلبی و یسیل عبرتی سبب چیست که حسین را
یاد میکنم دلم شکسته و دیده ام کریان میشود جبرئیل کفت یا صفی الله ولدك هذا یصاب
بمصیبة تصغر عندها المصائب ابو البشر این فرزند تو حسین بمصیبتی کرفتار میشود که در نزد
ان هر مصیبتی اندك باشد بقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا در صحرای کربلا تشنه بینوا
غریب تنها کشته میشود بسی فریاد میکند واعطشاه واقلة ناصراه هیچکس بفریاد او
نمیرسد در برابر او فرزندان و برادران و یاران او را شهید میکنند سر او را مانند کوسفند
از قفا میبرند سراپردهای او را تاراج میکنند سر و زنان و یاران او را در شهرها میکردانند
پس ادم از استماع این قصه کریست کریستن زنی که فرزند عزیز وی وفات کرده باشد
جبرئیل نیز زار زار کریست چنانچه از اخبار مستفاد میشود اسمان و زمین جبال بحار جمیع
انبیا و ملائکه از جهة ان امام مظلوم کریستند حضرت امام جعفر صادق ع فرمودند که
اسمان چهل شبانه روز در مصیبت حسین خون کریست بنحوی که خون از و بر زمین
جاری شد و زمین و بیوتات و دیوارها سرخ شد و زمین چهل شبانه روز بر ۱۴۴

۱۴۴ محنت و بسیاهی کریست و خورشید در ماتم او چهل شبانه روز بکسوف و سرخی
کریست در این ایام چهل روز در حین طلوع تا غروب سرخ بود و کوهها از یکدیکر
کسستند و از هم پاشیدند دریاها موج زدند و جمیع ملائکه بروی کریستند و هیچ
زنی از زنان بنی هاشم خضاب نکردند و سرمه نکشیدند و کیسو شانه نزدند و بوی خوش
استعمال نکردند تا مختار سر عبید الله زیاد را برای ایشان فرستاد و در عرض پنج سال
بعد از شهادت امام حسین دود از خانهٔ احدی از بنی هاشم بلند نشد و نیز انحضرت فرمودند
که فاطمه در مصیبت حسین میکرید هزار پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و هزار
هزار ملائکهٔ کروبیان او را در کریه یاری میکنند و صیحه میزنند که از استماع ان جمیع
ملائکهٔ اسمانها بزاری و فغان میایند از صیحه و ناله فارغ نمیشوند تا انکه پیغمبر ص میاید
و میفرماید یا بنیة کفی فقد ابکیت اهل السموات وشغلتهم عن التقدیس والتسبیح ای دختر
از فغان ناله باز ایست که اهل اسمانها را بکریه اوردی ایشانرا از تسبیح و تقدیس الهی
باز داشتی از ابو بصیر مرویست که در خدمت امام جعفر صادق بودم کودکی از ان حضرت
داخل شد حضرت بغل کشود او را در بر کشیده و بوسید و فرمود مرحبا حقر الله من حقرکم
وانتقم ممن وترکم ولعن الله من قتلکم خوشامدی خدا ذلیل کند کسی راکه شما را ذلیل
کرد و انتقام کشد از کشندکان شما لعنت کند بر قاتلان شما فقد طال بکاء النساء و بکاء
الانبیاء و الصدیقین والشهداء وملائکة السماء بدرستیکه بطول انجامید کریهٔ زنان شیعه
و کریهٔ پیغمبران و صدیقان و شهیدان و فرشتکان اسمان بر شما پس متوجه من شد فرمود
ای ابو بصیر همین که یکی از فرزندان حسین رامی بینم حالتی بر من عارض میشود که
خود را از کریه ضبط نمیتوانم کرد بدرستی که در مصیبت حسین ع فاطمه دایم کریانست
و نعرها میکشد که جهنم از استماع ان بغریدن می اید هر کاه حفظه انرا نکیرند و ضبط ننمایند
جمیع اهل زمین را میسوزاند پس فرمود ای ابو بصیر امر زیاده از انست که کفتم ایا نمیخواهی
از کسانی باشی که در کریه یاری فاطمه میکنند پس من بکریه افتادم از بسیاری کریه سخن
نتوانستم کفت و نیز از انحضرت مرویست که چون بزیارت میروید ساکت باشید مکر نمیدانید
ملائکه که مجاور قبر حسین اند همیشه در انجا کریانند و ملائکهٔ حفظه اعمال از اسمان
فرود می ایند چون بزیارت می ایند با ملائکهٔ حایر مصافحه میکنند و با ایشان تکلم میکنند
و ایشان از شدت کریه جواب ایشانرا نمیکویند پس ملائکه حفظه توقف میکنند تا وقت

زوال که ایشان اندکی در انوقت از گریه باز میایستند پس میان دو گروه ملائکه سوال
و جواب میشود و چون ملائکهٔ حایر همیشه در انجا مجاورند تا مطلع از امور باشند لهذا
بعضی امور را از ملائکهٔ حفظه سوال مینمایند چون ملائکه باسمان میروند بخدمت حضرت
پیغمبر و فاطمه و امیر المومنین و امام حسن و امام حسین ع و سایر ائمه که از دنیا رفته
میپرسند ایشان از حفظه میپرسند که کرا در حایر حسین دیدید حفظه میکویند فلان و فلانرا
در حایر دیدیم که بزیارت امام حسین ع حاضر شده اند حضرت میفرمایند که ایشانرا هر که
بیند که بزیارت امام حسین حاضر شده باشند دعای مارا بایشان برسانید از جانب ما بشارت
دهید حفظه عرض میکنند که ایشان کلام مارا نمیشنوند چکونه ایشانرا بشارت دهیم
حضرت میفرمایند که شما از جانب ما ایشانرا دعا کنید و خیر و برکت از جهة ایشان بطلبید این
بشارتیست که بایشان خواهد رسید و چون ایشان از زیارت برکردند شما ایشانرا با اهالی
خود فرو کیرید تا علم در بودن شما در انجا هم رسانند و ما جمیع زیارت کنندکان حسین را
میسپاریم بخداوندی که امانتها در نزد وی ضایع نخواهد شد و اکر زیارت کنندکان حسین
قدر زیارت او را بدانند هر اینه جمیع مالهای خود را در راه زیارت او بذل خواهند نمود
و مقاتله نمایند تا بزیارت او حاضر شوند و هر که بزیارت وی حاضر میشود حضرت فاطمه
نظر باو میکند و او را دعا میکند و خیر و نیکوئی از پروردکار جهت او سوال مینماید و
از ابن محبوب مرویست که در زمان ولایت ال مروان قصد زیارت امام حسین کردم از کوفه
بیرون رفتم چون مروانیان بی ایمان راههارا بر زیارت کنندکان امام حسین ع بسته بودند
هر کرا از ایشان میکرفتند بقتل میاوردند من از راههای غیر متعارف خود را بکربلا
رسانیدم در شب خود را بحایر سرور شهیدان افکندم چون اراده کردم که داخل روضهٔ
مقدسه شوم دیدم شخصی بیرون امد کفت زیارت تو قبولست بمنزل خود باز کرد که حال
وقت زیارت تو نیست من کفتم از کوفه با خوف و مشقت بقصد زیارت امام حسین امده ام
باو جود این چرا مرا منع میکنی کفت ای پسر محبوب درین شب ابراهیم خلیل الله و موسی
کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله با کروهی از انبیای مرسلین و ملائکهٔ
مقربین اذن از پروردکار کرفته اند و بزیارت امام حسین ع امده اند تا صبح در روضهٔ
او میباشند از این جهة دیکری ماذون نیست در این شب داخل شود حال معاودت کن
چون صبح داخل شو .. . ا. یت داخل شو من کفتم تو کیستی کفت من از جملهٔ فرشتکانم ۱۶۵

۱۶۵ که بقبر حسین موکلند چون این را شنیدم خوشحال شدم در کوشهٔ خود را پنهان
کردم تا صبح داخل شد بروضهٔ مقدسه رفتم زیارت کردم تا شام شد بکوفه رفتم و از این
معلوم میشود اقرب قربات و افضل سعادات زیارت امام حسین است چکونه چنین نباشد
حال انکه حضرت صادق تصریح فرموده اند که هر یک زیارت او مقابل سی حج مقبول است
که با رسول خدا بعمل اورده باشد چنانکه مرویست در وقتی انحضرت در کوفه بود
شخصی از اقصی بلاد یمن بقصد زیارت امام حسین ع روانهٔ کربلا شد چون نزدیک
قادسیه رسید حضرت او را طلبید باو کفت شما از زیارت امام حسین چه فایده می بینید
ان شخص کفت شفای امراض و عافیت ابدان سلامتی اهل و عیال و قضای جمیع حوایج
حضرت فرمود ای برادر یمنی میخواهی از برای تو فضیلت زیارت و براز یاده بکویم ان
شخص کفت بلی یا ابن رسول الله حضرت فرمود یک زیارت او مساوی یک حج مقبول است
که کسی با پیغمبر ص دریابد ان شخص تعجب کرد حضرت فرمود ای برادر یمنی تعجب
میکنی زیارت او مساوی دو حج مقبول است که کسی با پیغمبر بعمل اورده باشد باز
ان شخص تعجب نمود حضرت زیاد میکرد ان شخص تعجب مینمود تا اخر حضرت فرمود ثواب
یک زیارت او مساوی است با ثواب سی حج مقبول که کسی با رسول خدا دریابد ان
شخص کفت اذا کان هذا افضل زیارة الحسین فوالله لا افارقه حتی اموت هر کاه فضیلت
زیارت حسین درین مرتبه است بخدا قسم که از قبر وی جدا نمیشوم تا مرا وفات رسد پس
در روضهٔ حضرت مجاور شد تا فوت شده پس باید شیعیان در زیارت سرور شهیدان
کوتاهی ننمایند زر ضریحا لخیر دان وناد لحسین بن فاطم الزهراء ای شیعه زیارت کن
ضریح بهترین خلایق را از دور و نزدیک یعنی حسین پسر فاطمه والغریب بکربلاء صریع
طال کربی لذکره وبلائی زیارت کن ضریح شهید غریب کربلا که بطول انجامید اندوه
و غم من از برای او فاذا زرته فقل یاقتیلا حزنه قاتلی بسیف شجائی پس چون او را
زیارت کنی بکو ای کشتهٔ که حزن و اندوه تو مرا کشت یا غریبا الاجله صرت انکی اسفا
بعده علی الغرباء ای غریب بیکس که بسبب غریبی تو چون غریبان را می بینم بر ایشان
میکریم یا خضیب المشیب خضبت خدی بدموع ممزوجة بدماء ای انکه محاسن تو
بخون سرت خضاب کردیده بسبب تو رخسار من باشک خون الود شده لیتنی کنت بالطفوف
فداء لک یا سیدی وقل فدائی کاش ای اقا در کربلا میبودم و خود را فدای شما مینمودم

چه بسیار کم امری بود فدا نمودن من خود را از جهة شما و اگر ثواب زیارت امام حسین ع را زیادتر از انچه شنیدی بشنوی مستمع باش جابر جعفی میکوید روزی بخدمت امام جعفر صادق ع رفتم انحضرت فرمود ای جابر چه قدر مسافت است از منزل شما تا کربلا عرض کردم یکروز مسافت میان منزل ما و قبر امام حسین است حضرت فرمود هیچ بزیارت او میروی کفتم بلی یابن رسول الله حضرت فرمود میخواهی ترا بثواب زیارت او بشارت دهم کفتم بلی فدای تو شوم فرمود هرکاه کسی عازم زیارت سرور شهیدان شود چون از منزل خود بیرون میرود حق تع چهل هزار ملئکه بر او موکل میفرماید که بر او صلوات میفرستند تا بسر قبر حسین ع رسد هر کامی که در راه زیارت او برداشته ثواب شهیدی که در راه خدا بخون خود غلطیده باشد باو کرامت میفرماید چون داخل روضهٔ مقدسه میشود دست بر ضریح میکذارد سلام بانحضرت میکند و میکوید السلام علیك یا حجة الله فی ارضه پروردکار و جمیع فرشتکان بر او صلوات میفرستند تا از نماز زیارت فارغ شود بعوض هر رکعت نمازی که کسی در حایر امام حسین بجا اورد حق تع ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار بنده ازاد کردن و هزار جهاد در راه خدا باو کرامت میفرماید چون از نزد قبر بر میخیزد که بمنزل خود رود منادی از جانب پروردکار ندا میدهد که طوبی لك ایها العبد لقد غنمت و سلمت قد غفر الله ما سلف خوشا بحال تو ای بندهٔ خدا بدرستیکه غنیمت یافتی و رستکار شدی حق تعالی جمیع کناهان ترا امرزید اکر ان زایر در ان سال بمیرد حقتعالی بید قدرت خود قبض روح او را میکند بدیکری وا نمیکذارد هرکاه زایر انحضرت اراده کند که بوطن خود برکردد ان چهل هزار ملائکه میکویند پروردکارا بندهٔ تو زیارت ولی ترا ادراك کرد و بمنزل خود رسید ما بکجا رویم خطاب میرسد که یا ملائکتی قفوا بباب عبدی و سبحونی و قدسونی و هللونی و کبرونی و اکتبوا ذالك فی حسناته الی یوم القیمة ای ملائکهٔ من بدر خانهٔ بندهٔ من بایستید تا وقت وفات او تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر کنید مرا ثواب انرا در نامهٔ حسنات این بنده ثبت کنید هرکاه او زوفات رسد بنماز او حاضر شوید پس فرشتکان در خانهٔ او مکث میکنند تا او وفات کند کویند پروردکارا بندهٔ تو او وفات رسید ما چکنیم خطاب میرسد که یا ملائکتی قفوا بقبر عبدی فسبحونی و قدسونی و هللونی و اکتبوا ذلك فی حسناته الی یوم القیمة پس ملائکه در سر قبر او مجاور شوند تا روز قیامت ثواب انرا در دیوان حسنات او بنویسند حضرت صادق ع در روایتی ءءا

ءءا دیکر فرموده من زار الحسین عارفا بحقه کان کمن زار الله فی عرشه کسی که حسین ع را زیارت کند عارف بحق او باشد همچنان است که خدا را در عرش عظمت زیارت کرده باشد کسیکه یك شب عاشورا در کربلا بحزن و اندوه بروز اورد مثل کسی است که دو هزار هزار حج مقبول و دو هزار هزار عمرهٔ مقبول با حضرت رسول الله و ائمة هدی بعمل اورد و دو هزار هزار جهاد کند در راه خدا در خدمت حضرت سید المرسلین و ائمهٔ راشدین صلوات الله علیهم اجمعین در روایتی دیکر انحضرت میفرماید من زار الحسین و هو مهموم اذهب الله همه هر مهمومی که حسین را زیارت کند حق تع هم او را زایل کرداند و من زاره و هو مغموم اذهب الله غمه هر مغمومی که او را زیارت کند حق تع غم او را زایل کرداند و من زاره و هو فقیر اذهب الله عنه الفقر هر فقیری که او را زیارت کند خدا فقر را از و سلب کند و هر دردمندی که او را زیارت کند در تحت قبهٔ او دعا کند خدا او را شفا عطا فرماید و حضرت امام حسین ع میفرماید که من زارنی بعد موتی زرته یوم القیمة و لو لم یکن الا فی النار لاخرجته کسی که مرا بعد از وفات من زیارت کند در روز قیامت من او را زیارت کنم و اکر او را بجهنم برند بیرون اورم نیز از حضرت صادق مرویستکه هرکه در شب عاشورا نزد قبر شریف انحضرت باشد او را زیارت کند در روز قیامت محشور شود بخون خود الوده هیئت شهداء کربلا در میان ایشان محشور کردد و هرکه در شب و روز عاشورا زیارت کند ان حضرت را چنانست که در پیش روی او شهید شده باشد مجملا باید شیعیان بدانند که فضیلت زیارت حسین ع در زمین کربلا بمرتبه ایست که شرح ان نتوان کرد حضرت فرمودند که از قبر حسین ع تا اسمانها مملو از فرشتکانست که بعضی فرود میایند بعضی بالا میروند فرمود حق تع کربلا را بیست و چهار هزار سال پیش از کعبه افرید او را مقدس و مبارك کردانید همیشه این زمین منور خواهد بود چون روز قیامت شود کربلا افضل بقعهای بهشت خواهد بود و بهترین منازل جنت و بلندترین مساکن او که انبیاء و اولیاء در ان ساکن خواهند بود چون مشیت حق تع بتمام شدن دنیا و برپا شدن قیامت تعلق کیرد زمین را زلزله کیرد ملائکهٔ چند بامر پروردکار زمین کربلا را با انچه در او پنهانست بر میدارند بلند میکنند و ان در انوقت نورانی و روشن خواهد بود بنحویکه عالم را روشن نماید و او را در بهشت میکذارند خدا بتعم او را روضه از روضات بهشت کرداند و ان ارفع و افضل منازل بهشت خواهد بود و در انجا ساکن

نمیشود مکر اولو العزم از پیغمبران و ان زمین در میان روضات بهشت خواهد درخشید
همچنانکه افتاب و ماه در میان اهل زمین میدرخشند و نور او دیدهای اهل بهشت را
فرو خواهد کرفت و ان زمین ندا خواهد داد که انا الارض المقدسة و الطینة المبارکة التی
تضمنت جسد سید الشهداء و سید شباب اهل الجنة ابی عبد الله الحسین منم زمین مقدس
و تربت مبارک که برداشتم جسد مطهر سید شهیدان و اقای جوانان اهل بهشت را خلیلی
من ابی علی طف کربلا نزور الامام الفاضل المتفضلا ای دوستان من مرا بکذارید در
زمین کربلا تا زیارت کنم امام فاضل و دانا را سلیل رسول الله و ابن وصیه وسید شباب
الجنان المؤملا حسین بن بنت المصطفی خیرة الوری و اکرم خلق الله طرا و افضلا زیارت
کنیم سلاله رسول الله را و فرزند وصی او و اقای جوانان بهشت را که در قیامت باو
امیدواریم یعنی حسین پسر فاطمه دختر مصطفی که بهترین مردمانست و اکرم و افضل جمیع
خلایق است قتیل بنی حرب وال امیة فدیت القتیل المستضام المجدلا ان حسینی که کشته
شد از جور ال حرب و بنی امیه جان من فدای کشتهٔ در بیابان افتاده باد وجد السوی
یاوی القیامی متیما الی ان اتی فی سیره ارض کربلا ان حسینی که شب و روز راه رفت
بیابان قطع نمود تا بزمین کربلا رسید فلم ینبعث مهر الحسین بخطوة فقال الا یا صحب ماهذه
الفلا فقالوا السمی کربلا فال هونوا مسیرکم یا قوم قد نزل البلا چون بزمین کربلا رسید
مرکب او ایستاد هر چند اورا تازیانه میزد قدم بر نمیداشت پس فرمود ای یاران دیکر حرکت
مکنید از رفتن بار ایستید که بلا نازل شد این زمین محل اندوه و غم است این صحرا موضع
مصیبت و ماتم در ساحت کربلاست بوستانی چند در وی نالان هزار دستانی چند
از دیدهٔ حسرت چو بنخلش نکری بینی عورات مو پریشانی چند انچه مذکور شد در
فضیلت کربلا تعجبی نیست مکر نمیدانی در انجا که مدفونست مکر نشنیدهٔ قدر و منزلت و
مرتبهٔ حسین در پیش خدا و رسول بچه مثابه است مرویست که روزی حضرت رسول صم
با اصحاب بموضعی میرفتند در راه کودکی چند را دیدند که بازی میکردند حضرت در پیش
یکی از ان کودکان بر زمین نشست و دست بر سر و روی او میمالید او را میبوسید بسیار
باو ملاطفت میفرمود اصحاب تعجب نمودند سبب را از انحضرت پرسیدند حضرت فرمود این
طفل را دیدم روزی با حسین من بازی میکرد و او را دیدم که خاک قدم حسین را
برمیداشت بر رو و دیدکان خود میکشید چون او حسین را دوست دارد من نیز ١٤٧

١٤٧ او را بسیار دوست دارم جبرئیل مرا خبر داده که این طفل در کربلا از یاری کنندکان
حسین است جان خود را فدای او مینماید عبد الله عمر روایت کرده است که روزی
حضرت رسول در منبر نشسته بود مردم را موعظه میفرمود جمعی مهاجر و انصار در پای
منبر حاضر بودند ناکاه امام حسین عم داخل مسجد شد حضرت در انوقت کودک بود پای
بر مردم میکذاشت بخدمت جد خود میشتافت ناکاه برو در افتاد حضرت چون نور دیدهٔ
خود را افتاده دید از منبر خود را بزیر افکند بنزد وی امد او را برداشته بسینهٔ خود چسبانید
میکریست او را میبوسید پس فرمود قسم بخدایی که جان من در ید قدرت اوست چون
این طفل افتاد دل من از جا کنده شد در وقتیکه امام حسین طفل بود روزی پیغمبر شنید
که انحضرت میکریست حضرت فرمود ای فاطمه او را ساکن کن که کریهٔ او دل مرا بدرد
میاورد پس او را کرفت در کنار خود نشانید اشک از دیدهای او پاک میکرد روی او را
بوسید از کریه ساکن نمود مرویست که روزی حضرت سیدة النساء کریان بخدمت پیغمبر
امد و کفت ای پدر حسین من مفقود شده هر چند او را تفحص کردم نیافتم حضرت کریان
شد برخواست در صدد طلب امام حسین عم برامد در اثناء راه یکی از یهودان را دید یهودی
کفت یا محمد چرا کریانی حضرت فرمود فرزندم حسین کم شده است هر چند تفحص
میکنم او را نمی یابم یهودی کفت خاطر مبارک جمع دار حسین در فلان تل است حضرت
با جمعی از اصحاب در نهایت سرعت بجانب ان تل روانه شدند چون بانجا رسیدند دیدند
امام حسین خوابیده اهویی مروحه از شاخ سبزی از یاسمین در دهن دارد او را باد میزاند
چون ان اهو پیغمبر را دید برخواست در کمال ادب ایستاد و کفت السلام علیک یا زین
یوم القیمة سلام من بر تو باد ای زینت روز قیامت ای پیغمبر من هیچ اهل بیتی را مبارکتر
و بزرکوارتر از اهل بیت تو ندیدم مرا طفلی بود که سه سال کم شده بود در اکناف و اطراف
عالم کردیدم او را نیافتم تا امروز که بخدمت فرزند تو رسیدم ببرکت وی بچهٔ من بمن رسید
پس ان بچه اهو کفت یا رسول الله سه سال قبل ازین مرا سیل ربود در فلان دریا افکند
موج مرا بفلان جزیره رسانید راه بیرون امدن از ان جزیره نبود لهذا در این سه سال
انجا ماندم تا در این وقت بادی وزید مرا برداشته در اینجا افکند حضرت فرمود از ان
جزیره تا باینجا هزار فرسخ است پس ان یهودی اسلام اورد کسی که تامل نماید در اخبار
و اثاری که وارد شده که پیغمبر کریه کنندکان و تعزیه داران امام حسین را چه نیکیها

مینماید و با قاتلان وی چگونه مکافات میکشد بعد از آن میداند که قدر و منزلت حسین
در نزد پیغمبر ص در چه پایه است مروی است که روزی پیغمبر با جمعی از اصحاب در موضعی
نشسته حضرت امام حسن ع و امام حسین ع در نزد وی حاضر بودند پیغمبر نگاهی
بایشان کرد اهی کشید و فرمود چگونه خواهید بود هرگاه شما را در راه خدا شهید کنند
گفتند صبر خواهیم کرد پس فرمود حسن را بزهر از پا در اورند و حسین را بتیغ بیدریغ
سر از تن جدا نمایند بدن او را در صحرای کربلا اندازند پس امام حسین عرض کرد هذا
بزورنا بعد قتلنا احد ابا کسی بعد از شهادت ما از یارت میکند حضرت فرمود بلی طائفهٔ
از امت من از راههای دور بزیارت شما ایند و بر مصیبت شما میگریند امید شفاعت و
احسان از من دارند چون روز قیامت شود من در موقف حساب باشم دست ایشان را
بگیرم و داخل بهشت نمایم اخباری که دلالت میکند جناب پیغمبر در قیامت زایران و گریه
کنندگان حسین را شفاعت مینماید و نهایت سعی و جد در استخلاص ایشان از عذاب
بسیار است بلکه نزدیک بتواتر است اما انچه دلالت میکند بر سعی انحضرت در تعذیب
قاتلان و دشمنان او از انجمله ابن شهراشوب روایت کرده است که مرد حدادی
در کوفه بود چون لشکر ابن سعد بجنگ سید الشهدا میرفتند او اهن بسیاری برداشته با ان
لشکر بود اعانت ایشان میکرد در لشکرگاه اسلحه ان کافران را اصلاح میکرد حداد میگوید
که نوزده روز با ان لشکر بودم اعانت ایشان مینمودم بعد از شهادت انحضرت بخانهٔ خود
رجوع نمودم شبی در خواب دیدم که قیامت بر پا شده تشنگی بر اهل محشر غلبه نموده من از
غلبهٔ عطش و شدت حرارت مدهوش بودم از تشنگی راضی بودم که اعضای مرا پاره
پاره کنند خون از بدن من بیرون اید بعوض اب بیاشامم ناگاه دیدم سواری در نهایت
حسن و جمال و غایت مهابت و جلال پیدا شد چندین هزار کس در رکاب او میامدند
تمامی محشر از نور جمال او روشن کردید و بسرعت گذشت بعد از ساعتی سوار دیگر مانند
ماه تابان و خورشید درخشان پیدا شد عرصهٔ قیامت را بنور جمال خود منور کردانید و
چندین هزار کس در رکابش میدویدند هر حکمی که میکرد اطاعت مینمودند هر که او را
میدید از مهابتی که داشت لرزه بر اعضای وی میافتاد چون بنزدیک من رسید عنان مرکب
کشیده فرمود این شخص را بگیرید ناگاه دیدم که یکی از ان پیادگان بازوی مرا گرفت
چنان کشید که گمان کردم که دستم جدا شد از و پرسیدم که تو ابجد اقسم میدهم مرا ۱۶۸

۱۶۸ خبر ده که این سوار کیست گفت این علی کرار است گفتم سوار اول که بود گفت احمد
مختار گفتم این جماعت که در رکاب او بودند که بودند گفت پیغمبران و اوصیا و صدیقان
و شهیدان گفتم این جماعت که در رکاب علی بن ابیطالبند چه جماعتند گفت ملائکهٔ
پروردگار گفتم بچه سبب امر بگرفتن من نمود گفت حال تو مثل حال این جماعت است چون
نظر کردم عمر سعد را دیدم با جمیع لشکری که همراه او بودند زنجیری از اتش در گردن
ابن سعد بود اتش از چشم و گوشش شعله میکشید و طائفهٔ دیگر در زنجیر اتش بودند
گروهی دیگر غلها از اتش در گردن داشتند بعضی مانند من ملائکه بر بازوی ایشان
چسبیده چون مرا قدری راه بردند سوار اول را دیدم که بر کرسی از نکدانه مروارید
نشسته دو مرد نورانی بر راست و چپ او ایستاده اند از ملکی پرسیدم که این دو مرد
کیستند گفت یکی نوح و دیگری ابراهیم است پس حضرت پیغمبر رو بحضرت امیر المومنین
کرده پرسید یا علی چکردی انحضرت فرمود که همه قاتلان حسین را جمع کردم بخدمت شما
اوردم پس حضرت از یک یک سوال میکرد که با فرزند من حسین چه کردی میگریست و
همه اهل محشر از گریهٔ او میگریستند یکی جواب میگفت که من اب بروی او بستم
و دیگری میگفت که من نیزه بجانب او افکندم و یکی میگفت سر او را از تن جدا کردم و
دیگری میگفت من فرزندان او را شهید کردم و یکی میگفت من برادر او را کشتم و دیگری
میگفت فرزند برادر او را بضرب تیغ بر زمین انداختم یکی میگفت اتش در خیمهای حرم
زدم و دیگری میگفت من اهل بیت او را غارت کردم پس حضرت رسالت پناه فریاد
براورد که و احسیناه و اعلیاه و اقلة ناصراه ای فرزند غریب بیکس وای اهل بیت بی یار
و انصار بعد از من با شما چه کردند پس رو بجانب پیغمبران کرد فرمود ای پدران من ادم
و نوح و ابراهیم به بیند که امت من با ذریهٔ من چه کردند پس خروش و فغان از انبیا و اوصیا
و جمیع محشر بر امد بعد از ان حضرت بزبانیهٔ جهنم فرمود که ایشان را بجهنم برند پس یک
یک از انجماعت را میگرفتند و میبردند همهٔ اهل محشر فریاد میزدند که امروز روز حکم
خدا و رسول و وصی او ست و چون مرا گرفتند که بجهنم برند از دهشت از خواب بیدار
شدم نصف بدنم خشک شد الحال همه کس از من بیزاری جسته بر من لعن میکنند بعضی
از اکابر نقل کرده اند که مرد نابینایی را دیدم سبب کوری او را پرسیدم گفت من از انجماعتی
بودم که بجنگ امام حسین ع رفته بودند ما نه رفیق بودیم اما من هیچ حربه و سلاحی در ان

کار زار بکار نبردم چون حضرت را شهید کردند من بخانه خود برکشتم و باز خفتن کردم
خوابیدم در خواب دیدم که مردی نزد من امد کفت حضرت پیغمبر ترا میطلبد و کریبان
مرا کرفته کشان کشان مرا بخدمت انحضرت برد ناکاه دیدم انحضرت محزون و غمکین در
صحرائی نشسته و جامهٔ مبارك خود را از دستها بالا کرده حربه بدست مقدس کرفته و
نطعی درپیش انحضرت انداخته اند ملکی بر بالای سر انحضرت ایستاده شمشیری از اتش
در دست دارد ان نه نفر که رفیق من بودند بقتل میرساند هر یك از ایشان که شمشیر میزد
اتش در وی میافتاد و میسوخت باز زنده میشد و باز دیکر ایشانرا بقتل میرساند من چون
ان حالرا مشاهده کردم پیش رفتم کفتم السلام علیك یا رسول الله حضرت جواب نکفت ساعتی
سر بزیر افکند پس سر برداشت فرمود ای دشمن خدا هتك حرمت من کردی و عترت مرا
کشتی و رعایت حق من نکردی کفتم یا رسول الله هیچ حربه بکار نبردم فرمود ای
ملعون نه در میان لشکر ایشان بودی و سیاهی ایشانرا زیاده کردی نزدیك من بیا چون
نزدیك رفتم طبقی پر از خون دیدم که نزد انحضرت بود فرمود این خون فرزندم حسین است
و از ان خون دو میل در دیدهای من کشید چون بیدار شدم نابینا بودم و از جمله وقایعی
که باعث حزن و اندوه قلوب شیعیانست واقعهٔ رفتن اهل بیت است از کربلا بکوفه
و انچه بر ایشان در انجا روی داد کیفیت باینطریق است که چون امام حسین عم و برادران
و یاران او همه شهید شدند بغیر از مخدرات سراپردهٔ عفت و امام زین العابدین کسی
نماند لشکر کفار بر خیمهای ایشان ریختند و اسباب و رخوت ایشانرا غارت کردند باوجود
این بالم تشنکی و کرسنکی کرفتار بودند نمیدانستند امر ایشان بکجا خواهد رسید روزکار
بر ایشان تیره و تار شد هر یك از ایشان بکوشهٔ افتاده بنحوی ناله و زاری مینمودند یکی
فتاده و از تشنکی شده مدهوش یکی بدرد جدائی دوستان بخروش یکی بفرق خود
از سوز سینه میزد دست یکی بناله دل سنك خاره را میخست یکی بناله و واحسرتا جهان
میسوخت یکی بیا اخی جان انس و جان میسوخت یکی ز دیده فشاندی بخاك مروارید
یکی چه اشك یتیمان بخاك میغلطید امام زین العابدین را اندوه از همه بیشتر بود و سینهٔ
او از حزن و الم ریشتر زیکطرف الم اهل بیت و بیماری زیکطرف غم بی یاری و کرفتاری
فتاده جسم پدر در برابرش بیسر برادرش شده مقتول از دم خنجر دلش زناله جانسوز
کشته بود خراب بنای خانه طاقت زکریه داده بر اب نه حالتی که تواند نشست ۹ع۱

۹ع۱ از غم و درد نه بستری که بان تکیهٔ تواند کرد وباوجود ابتلاء ایشان باینمصایب
روز کار بر ایشان سخت تر کرفت و ابن سعد لعین امر کرد که ایشانرا با سرهای شهیدان بکوفه
برند پس پرده کیان حرم عصمت و مخدرات حریم عفت را بر شتران سوار کردند امام
زین العابدین را در غل و زنجیر نمودند و سرهای سروران را بر قبایل عرب تقسیم کردند
و بر نیزها نموده سر امام حسین عم را بخولی اصبحی سپرد اهل بیت را با سرها روانه کوفه نمود
چون بحوالی کوفه رسیدند شب در امد در انجا فرود امدند که صبح اهل بیت را داخل کوفه
نمایند و خولی ملعون را منزلی بود در یکفرسخی کوفه سر امام حسین عم را برداشته بمنزل خود
رفت خولی دو زن داشت یکی از بنی اسد و یکی از بنی خضرم و زن خضرمیه از شیعیان
و دوستان اهل بیت بود بجهة مطلع نشدن او سر امام حسین را مخفی از زن خود در بوریی
پنهان کرد بنزد خضرمیه رفت ان زن ازو پرسید کجا بودی کفت شخصی بر یزید یاغی شده
بود بجنك وی رفته بودیم پس ان زن طعامی حاضر کرد ان ملعون خورد و خوابید ان زن را
عادت بنماز تهجد بود چون شب از نصف تجاوز کرد زن از برای نماز برخواست دید ان
بوریی که سر در انجا بود روشن است بمثابه که صد هزار مشعل و چراغ افروخته اند چون
داخل خانه شد دید ان روشنی از سریست که در انجاست نوری عظیم از ان سر ساطع است
باسمان میرود ملائکه بصورت مرغان سفید کرداکرد ان سر را فرو کرفته اند ناکاه دید چهار
زن از اسمان فرود امدند یکی از ایشان سر را بر کرفت میبوسید بر سینهٔ خود نهاد زار زار
میکریست و میکفت ای مظلوم مادر ای شهید مادر ای غریب مادر خدا داد مرا از قاتلان
تو بستاند تا داد من ندهد دست از قائمهٔ عرش بر نکیرم پس او با زنان دیکر بسیار کریستند
سر را کذاشته غایب شدند پس ان زن خضرمیه برخواست بنزد سر امد چون بخدمت
حضرت امام حسین رسیده او را بسیار دیده بود نیك در ان سر نکریست بشناخت نعرهٔ
زد بیهوش شد ناکاه هاتفی ندا در داد که ای زن برخیز که تورا بعمل شوهرت مواخذه
نخواهند کرد زن از ان هاتف پرسید این چهار زن که کریان و نالان بنزد این سر امدند
کیان بودند جواب کفت زنی که از همه بیشتر میکریست غم و غصه اش از همه افزون
تر بود مادر حسین فاطمه زهرا بود دیکری مادرش خدیجه کبری و سیم مریم مادر عیسی
و چهارم اسیه زن فرعون پس ان زن برخواسته سر را بر کرفت بوسید بمشك و کلاب شست
کیسوی مبارك شاهزاده را شانه کرد در موضعی پاك نهاد بیالین خولی امد او را از خواب

بیدار کرد و گفت ای ملعون بیحیا این سر کیست که باین خانه اورده و از خدا شرم
نکردی اخر این سر فرزند رسول خداست برخیز ملاحظه کن که از زمین و اسمان خروش
بر پا شده فوج فوج از فرشتگان و مقربان بارگاه احدیت بزیارت او میایند گریه و زاری
مینمایند بر تو لعنت کرده معاودت مینمایند من از تو در هر دو جهان بیزارم این بگفت
چادری بر سر افکنده از خانه بیرون رفت خولی گفت ای زن بکجا میروی طفلان مرا یتیم
میکنی ان زن گفت ای ملعون تو طفلان پیغمبر را یتیم کردی و باک نداشتی کو با فرزندان
تو هم یتیم شوند پس ان زن بیرون رفت دیگر کسی از و نشان نیافت اما چون صبح شد خولی
ان سر را برداشته بسایر سرداران و سپاه ملحق شد و متوجه کوفه شدند چون خبر امدن
سپاه و اهل بیت بابن زیاد لعین رسید امر کرد که اهل کوفه هیچ صلاح داری باستقبال
بیرون نرود و ده هزار سوار فرستاد که سر راهها و محلها را اگرفتند مبادا چون مردم اهل
بیت را بان حال به بینند فتنه و غوغای عام برپا شود اما چون اهل بیت بنزدیک دروازه
کوفه رسیدند بیشتر مردمان کوفه از برای نظاره از شهر بیرون امدند اما هر که را چشم بران
سرها و نظر بران محملها میافتاد فغان و ناله بر میاورد زار زار میگریست چون داخل دروازه
شدند زنان و مردان کوفه امام زین العابدین بیمار را در غل و زنجیر و مخدرات عصمت
را بر شتران برهنه سوار دیدند صدا بگریه و زاری و ناله و بیقراری بلند کردند امام
زین العابدین فرمود ای کوفیان ما را میکشید و اسیر میکنید بعد از ان بر ما میگریید در
انوقت زنی بر پشت بامی ایستاده بود و نظاره بران اسیران میکرد نمیدانست ایشان کیستند
از اهل بیت پرسید که من ای الاسارای انتن شما از کدام اسیرانید ایشان در جواب گفتند
نحن اساری ال محمد ما اسیران ال محمدیم ان زن که این را شنید گریان شد بسرعت تمام از بام
بزیر امد و انچه در خانه داشت از چادر و مقنعه برای ایشان اورد که خود را بان بپوشند
اما زینب خاتون چون دید که زنان و مردان کوفیان میگریستند متوجه ایشان شد و اغاز
تکلم کرد بنحویکه پدرش امیر المومنین تکلم میکند گفت ای اهل کوفه وای اهل مکر و حیله
ایا بر ما میگریید هنوز اب دیدهٔ ما از جور و جفای شما نایستاده و ناله و زاری ما از ستم و ظلم
شما ساکن نشده ایا بر ما میگریید و حال انکه خود ما را اکشته اید از روی ریا بر ما گریه
میکنید از روح حضرت رسالت شرم ندارید که بدترین عالمیان را بر بهترین ادمیان مسلط
ساختید از دور نظاره کنان از نصرت و یاری اهل حق دست برداشتید بخدا اقسم ۱۷۰

۱۷۰ که میباید بسیار بگریید و کم بخندید بسبب انچه از شما صادر شده عیب و عاری
از برای خود خریدید که اثر ان هرگز زایل نخواهد شد کشتن جگر گوشهٔ خاتم پیغمبران و
بهترین جوانان بهشت را هیچ چیز تدارک نتوان نمود کشتید شخصی را که پشت و پناه
برگزیدگان و روشن کنندهٔ مشکلات قران و ظاهر کنندهٔ حجج دین و ایمان بود لعنت خدا
بر شما باد دستهای شما بریده باد چه جگر گوشهای پیغمبران را که بنیزه و شمشیر پاره پاره
کردید و چه پردگیان مخدرات حجرات او را اسیر کردید و چه خونها از فرزندان برگزیدهٔ
او ریختید و چه حرمتها از و ضایع کردید ایا تعجب کردید که از اسمان خون بارید انچه در
اخرت بر شما ظاهر خواهد شد از عذاب و نکال عجیب تر خواهد بود پس گفت ماذا تقولون
اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم اخر الامم بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و
منهم ضرجوا بدم چه خواهید گفت در وقتیکه پیغمبر شما گوید ای اخرین امت بعد از من
چها با عترت من کردید بعضی را اسیر کردید و بعضی را بخون خود غلطانیدید ما کان هذا
جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی ایا اجر رسالت و مزد نبوت من این
بود که فرزندان مرا بکشید و اسیر کنید راوی گوید بخدا اقسم که از سخنان ان جگر گوشهٔ
فاطمه مردم را حیرت و اضطراب عظیمی دست داد بر حال خود میگریستند و دستها بدندان
میگزیدند مرد پیری از خواجگان کوفه ایستاده بود چندان گریست که محاسنش تر شد
میگفت راست میگویی ای دختر خاتون قیامت پدر و مادرم فدای شما باد پیران شما بهترین
پیرانند و جوانان شما بهترین جوانان و زنان و طفلان شما بهترین طفلانند پس ام کلثوم
شعری چند در مرثیهٔ سید الشهدا خواند که خروش واویلاه و واحسرتاه و وامصیبتاه
از کوفیان بلند شد صدای ناله و گریه باسمان رسانیدند زنان ایشان موها بر سر پریشان
کردند خاک حسرت بر سر ریختند روهای خود را خراشیدند القصه وحشتی شد که
دیدهٔ روزگار هرگز چنان ماتمی ندیده بود فاطمه دختر امام حسین در انوقت میگریست
بزبان حال میگفت ابی یا ابی یا خیر ذخر فقدته فاصبحتی من ذالضنی اءمل ای پدر بزرگوار
من وای انکه پناه و ذخیره من بودی بعد از تو من بکه امید خواهم داشت ابی یا ابی ما کان
اسرع فرقتی لدیک فمن لی بعدک الیوم یکفل ای پدر من چه بسیار زود بود که تو از من
مفارقت کنی بعد از تو که با من پدری خواهد کرد که پشت و پناه من خواهد بود ولتشکوا
الی الزهراء بنت محمد بقلب حزین بالبکاء مقفل شکایت میکرد بسوی فاطمهٔ زهرا

دختر محمد مصطفی با دل شکسته حزین و خواطر اندوهکین کو با دل اورا قفل زده بودند
اباجد ناقومی من القبر وانظری حبیبك متلول الجبین مرمل ای جد بزرگوار از قبر برخیز
و فرزند عزیز خود را ببین کشته در خون غلطیده و جبین او بخاك چسپیده عریا علی
عاری العراء معفرا قتیلا خضیبا بالدماء مغسل به بین فرزند خود را کشته و برهنه در
بیابان افتاده و محاسن او بخون خضاب شده و جسدش را بخون او غسل داده وسار
وابنا یا جدناه حواسرا واوجهنا بعد التحصن تبذل ای جد بزرگوار ما را اسیر کردند و
بر شتران برهنه سوار کردند دیار بدیار کردانیدند و روهای ما که در حجاب عزت وعصمت
بود بی ساتر ماند سبایا علی الاقتاب تبدو الحومنا عرایا بلا ظل به تظلل ما را اسیر کردند
و بر شتران سوار کردند در حالتیکه بدنهای ما برهنه بود در آفتاب کرم بودیم سایه نبود که
پناه بان بریم پس امام زین العابدین خطبهٔ مشتمل بر حمد الهی و درود حضرت رسالت پناهی
خواند بعد از ان کفت ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین
بن علی بن ابیطالب ایمردم هرکه مرا شناسد شناسد و هرکه نشناسد بداند که من علی بن
الحسین بن علی بن ابیطالبم انا بن المذبوح بشط الفرات من غیر وحل و لا تراب منم پسر
انکه او را بی تقصیر در کنار شط فرات مانند کوسفند سر بریدند انا بن من انتهك حریمه
و سلب نعیمه منم فرزند انکه هتك حرمت او نمودند انچه را از و یافتند ربودند انا بن من
انتهب ماله و سبی عیاله منم فرزند انکه مالش را بغارت بردند عیالشرا اسیر کردند انا بن من
قتل صبرا وکفی بذلك فخرا منم فرزند انکه صبر کرد تا او وا در راه خدا سر بریدند همین فخر
مرا بس است پس فرمود ای کوفیان روزی که رسول خدا بشما کوید نبستید از امت من
چرا که عترت مرا کشتید و هتك حرمت مرا کردید پس فرمود لا عزو ان قتل الحسین و شیخه
قد کان خیرا من حسین واکرما عجبی نیست اکر کشته شد حسین زیرا که کشتن پدرش از
کشتن او عظیمتر بود فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی اصیب حسین کان ذلك اعظما
ای اهل کوفه بکشتن حسین شاد نشوید که کشتن پدرش از کشتن او عظیم تر بود قتیل
بشط النهر روحی فداوه جزاء الذی اراده نار جهنما کشته شد حسین در کنار نهر فرات
جانم فدای او باد سزای هرکه با او این عمل کرده اتش جهنم است مسلم بنا کوید من از روز
خانهٔ ابن زیاد مشغول بکاری بودم ناکاه صدای شیون و غوغای عظیم بکوشم رسید
از خادمی پرسیدم که این صدا چیست کفت شخصی بر یزید خروج کرده بود امروز ۱۷۱

۱۷۱ لشکر ابن زیاد سر او را و اهل بیت او را داخل کوفه میکنند پرسیدم ان شخص که
بود کفت حسین بن علی بن ابیطالب من از ترس خادم ساکت شدم چون او رفت طپانچهٔ
بر روی خود زدم که نزدیك بود چشمهایم بیرون اید پس از راه پشت قصر بیرون رفتم
تا بکناسه کوفه رسیدم دیدم مردم ایستاده اند منتظر امدن اسیران و سرهای شهید انند
ناکاه دیدم قریب بچهل کجاوه و محمل پیدا شد که حرم محترم سید الشهدا و فرزندان
فاطمهٔ زهرا در ان کجاوها بودند ناکاه دیدم امام زین العابدین با غل و زنجیر بر شتر
برهنه سوار است بیمار و رنجور است میکرید و از روی حزن و اندوه میکوید یا امة
السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراعی جدنا فینا ای بدترین امتها خدا شما را خیر ندهد که
رعایت جد ما نکردید لو اننا و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا در روز قیامت که
ما و شما در نزد رسول خدا حاضر شویم چه جواب خواهید کفت تسیرونا علی الاقتاب عاریة
کاننا لم نشید فیکم دینا ما را بر شتران برهنه سوار کردید مانند اسیران کویا هرکز بکار
دین شما نیامده ایم الیس جدی رسول الله و یلکم اهدی البریة من سبیل المضلینا
وای بر شما مکر نمیدانید که رسول خدا جد منست که مردم را از کمراهی هدایت کرد یا وقعة
الطف قد اورثتنی حزنا الله یهتك استار المسیئنا ای واقعهٔ کربلا اندوهی بر دل ما کذاشتی
که هرکز تسکین نخواهد یافت پس در انوقت دیدم که کوفیان از مرد و زن بر کودکان اهل
بیت ترحم میکنند نان و خرما بایشان میدادند ام کلثوم صیحه بر ایشان میزد از دست
کودکان میکرفت بر زمین میانداخت و میکفت یا اهل الکوفة ان الصدقة علی اهل بیت
الرسالة محرمة ای اهل کوفه تصدق بما حرام است اهل کوفه از مشاهدهٔ این حال میکریستند
ام کلثوم چون صدای کریهٔ ایشان را شنید باواز بلند کفت که ای اهل کوفه مردان شما
ما را میکشند و زنان شما بر ما میکریند در ان اثنا صدای شیونی عظیم بلند شد ناکاه
دیدم سرهای شهیدان را بر نیزه کرده میاورند در میان انها سری بود در نهایت حسن و
جمال مانند خورشید تابان و ماه درخشان و شبیه ترین مردم بود برسول خدا و اثر خضاب
در محاسن مبارکش ظاهر بود چون نظر زینب خاتون بران سر افتاد خروش و فغان براورد
سر خود را چنان بر چوب محمل زد که سر مبارك او شکست خون از و جاری شد فریاد
براورد که ای ماه فلك امامت از جور تیره روزان منخسف کردیدی و ای خورشید سپهر
خلافت که از کردش روزکار غروب نمودی ای برادر مهربان خواهرت فدای تو باد

فاطمه یتیم خودرا طلب نما و دلداری کن ای برادر از فرزند بجود ماتم زدهٔ خود امام
زین العابدین خبری بگیر که بدنش از جور دشمنان مجروح است دلش از ستم کافران
مفروح اباحصنی اباذخری و فخری ففدتك باسنادی بارجانی ای پناه من و ای فخر من
چکنم که تورا کم کرده‌ام اخی یابن الرسول اذاب جسمی حلولك فی التراب بلاوطاء ای برادر
من ای فرزند رسول خدا شهادت تو و خوابیدن تو در قبر جسم مرا کاهید تدوس
الخیل منك قفاك حتی رضیض الصدر ظلما بافتراء ای برادر بدن تورا پامال سم ستوران
نمودند و اسبان بر بدن تو تاختند تا استخوانهای سینهٔ تورا ریزه ریزه کردند الایاسیدی
امسیت ابکی و یسعدن الحمام علی بکائی ای اقای من همیشه بر تو میکریم و مرغان مرا
برکریه یاری میکنند اخی هذی امیة ذات صون و نحن نساق جهرا بالفلاء ای برادر
اینك زنان بنی امیه در سراپردها در نهایت اطمینان نشسته اند و مارا برهنه در بیابانها
میکردانند تصان امیة و لها خدور و نبرز من خبانا للنساء زنان بنی امیه در سراپردها
نشسته اند و مارا از سراپردها باسیری بیرون اورده اند کانا من بنات الزیخ نسبی و تضرب
بالسیاط بلا خطاء کویا از دختران خطا و زنکبار هستیم که تازیانها بر ما زدند جور و جفا بر ما کردند
ازین سخنان جانسوز نور دیده زهرا فغان از حاضران بر امد و در اخبار رسیده که هر که را
نظر بر سر امام حسین عم میافتاد از هیبت و سطوت انحضرت بیهوش میشد سر او در میان
سایر سرها مانند خورشید و ماه در میان ستارکان میدرخشید نور ان در و دیوار کوفه را
روشن نموده بود زید بن ارقم کوید که چون انسر مبارك را در کوچهای کوفه میکردانیدند
من در غرفه خانهٔ خود بودم ناکاه صدای هجوم عام و خروش عوام بکوشم رسید چون سر
از غرفه بیرون کردم دیدم سرهای چند بر نیزه کرده اند یکسر در میان انها مانند افتاب
میدرخشید و نور از ان ساطع میکردید چون نیك نکاه کردم سر امام حسین بود بنزدیك
غرفه من رسید از شعاع نور ان غرفه منور شد دیدم لبهای او حرکت میکند چون کوش
فراداشتم سورهٔ کهف را تلاوت مینمود باین ایه رسید که ام حسبت ان اصحاب الکهف
و الرقیم کانوا من ایاتنا عجبا از هیبت این حال مو بر اعضای من برخواست کفتم یابن رسول الله
بخدا قسم که امر تو غریبتر و عجیبتر است شخصی دیکر نقل کرده در وقتیکه سر مقدس
شاهزاده در کوفه بر درخت او یختند من نزدیك ایستاده بودم دیدم لب مبارکش می جنبید
کوش فراداشتم این ایه را تلاوت میفرمود فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون ١٧٢

١٧٢ و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یعنی کمان مکن که خدا غافل است از انچه
ظالمان میکنند و زود باشد که ظالمان بدانند که جایکاه ایشان کجا خواهد بود و جمعی نقل
کرده اند که چون سر انحضرت را در بازار کوفه بنیزه کردند شروع کرد باواز بلند سورهٔ
کهف را خواندن تا این ایه خواند که انهم فتیة امنوا بربهم و زدناهم هدی چون روز
دیکر رسید ابن زیاد در قصر الاماره نشست و مردم کوفه را رخصت عام داد و پرده کیان
سرادق عصمت و جکر کوشکان حضرت رسالت را بروش اسیران بمجلس ان کافر بی ایمان
در اوردند سر انور سرور شهیدان را در طبقی کذاشته نزد انملعون حاضر کردند چون
نظر ان پلید بر سر ان پیشوای دین افتاد اظهار فرح و شادی نمود چوبی در دست داشت
بر لب و دندان زبدهٔ شهیدان میزد و میکفت حسین چه خوش لب و دندان بوده است
زید بن ارقم که از جملهٔ اصحاب سید عالم بود در ان مجلس حاضر بود خروش و فغان بر اورد
کفت یابن مرجانه ارفع قضیبك فوالله الذی لا اله الا هو لقد رایت رسول الله مرارا کثیرة
یقبل ثنایاه ای پسر مرجانه چوب از لب و دندان او بردار قسم بخدایی که در الهیت شریك
ندارد که مکرر دیده‌ام حضرت رسول خدا این لب و دندان را میبوسید و میمکید
روزی دیکر دیدم که حضرت رسول صم حسن برادر او را بر ران راست و این بزرکوار را
بر ران چپ نشانیده دست بر سر ایشان میکشید و میفرمود اللهم ان هذین و دیعتی عند
المسلمین ای خدا این دو پسر امانت منند در نزد مسلمانان و ایشان را بتو میسپارم ای
پسر مرجانه امانت پیغمبر را خوب محافظت کردی پس زید کریان از ان مجلس بیرون رفت
و کفت لعنت خدا بر شما باد ای اهل کوفه که اینك پسر فاطمه را کشتید پسر مرجانه را بر خود
امیر کردانیدید که با فرزند پیغمبر چنین کند کان النبی یحب یلثم ثغره فغدا اللعین بعد اکرم
ملثم پیغمبر دوست داشت که حلق و لبهای حسین را ببوسد ملعون پسر ملعون این بوسه
کاه را پاره پاره کرد و غدا یعفر خده فوق الثری ظلما و ضرج عارضه من الدم پیشانی
منور او را بخاك مالیدند و کلکونه مطهر او را بخون اغشته نمودند قتل الحسین فیا سماء
تفطری حزنا و یا دار السرور تهدم کشته شد حسین ای اسمان از این اندوه از هم بپاش
و ریزه ریزه شو و ای خانهٔ شادی خراب و منهدم شو چون در وقتیکه مخدرات سراپردهٔ
عصمت بمجلس ابن زیاد داخل شدند زینب خاتون در پیش ایشان میامد در وقت داخل
شدن سلام نکرد و التفات بکسی ننمود بکوشهٔ نشست کنیزان در کرد وی احاطه کردند

املعون از حرکت وی در غضب شده پرسید که این زن کیست کفتند زینب دختر فاطمه و خواهر امام حسین است ابن زیاد کفت حمد میکنم خدا را که شما را رسوا کرد و دروغ شما را ظاهر کرد زینب خاتون در جواب کفت شکر و سپاس مر خدایی را که ما را کرامی داشت به پیغمبر خود از رجس و شك و کناه پاك کردانید رسوا نمیشود مکر فاسق دروغ نمیکوید مکر بدکردار و ابن زیاد کفت دیدی خدا چه کرد با برادر تو و اهل بیت او زینب کفت ندیدم مکر نیکی ایشان بسعادت شهادت فایز کردیدند جد و پدر ما را از این حالت خبر داده بودند ایشان راضی شده بودند ای پسر مرجانه عنقریب است خدا ایتم تورا با ایشان جمع نماید تا با تو مخاصمه کنند در انوقت تورا معلوم خواهد شد که فتح و غلبه کرا باشد پس ای پسر مرجانه هیچ میدانی که چکار کردهٔ بهتر و مهتر خاندان نبوت را کشتی و اصل فرع شجرهٔ بوستان رسالت را قطع کردی اکر این باعث شفای سینهٔ تو است وای بر تو ام کلثوم کفت ای ابن زیاد اکر دیدهٔ تو بکشتن حسین روشن شده است پیغمبر مکرر او را میبوسید و لبهای او را میمکید و بدوش خود میکشید ابن زیاد از این سخنان در خشم شد حکم بقتل زینب خاتون کرد اهل بیت همه با اضطراب و لرزه در امدند و عمرو بن حدیث مخذومی برخواست و کفت ایها الامیر بر کفته زنان ماتم زده مواخذه معقول نیست بتخصیص زنی که از وطن و دیار خود اواره بدرد غربت و بیکسی کرفتار و بمصیبت برادران و برادرزادکان مبتلا با وجود این اسباب و اموال او را بغارت برده اند و او را اسیر نموده اند شهر بشهر دیار بدیار میکردانید پس پسر زیاد از سر قتل وی در کذشت و رو کردانیده متوجه امام زین العابدین شده پرسید که این پسر کیست کفتند علی بن الحسین است کفت شنیدم علی بن الحسین کشته شد امام زین العابدین فرمود ان برادر بزرك من علی اکبر بود که کشته شد و الله ان له مطالبا یوم القیمة بخدا قسم که در قیامت کسی خواهد بود که مطالبه خون او کند پسر زیاد از سخن او در غضب شده کفت این پسر را بدر قصر برید و به برادرش ملحق سازید سرش را نزد من اورید جلادان اهنك کرفتن وی کردند زینب خاتون بشنید و از زمین جست بروی چسپید کفت ای پسر مرجانه هنوز از کشتن اهل بیت پیغمبر سیر نکشتهٔ خونهای که از ما بناحق ریختی ترا کفایت نکرد حال میخواهی این طفل را بقتل رسانی ای پسر زیاد از اهل بیت رسالت همین طفل باقی مانده و از برای ما بیکسان بغیر او محرمی نیست اکر خواهی که او را شهید کنی نخست ۱۷۳

۱۷۳ مرا بقتل رسان امام زین العابدین کفت ای پسر زیاد مرا از قتل میترسانی مکر نمیدانی که کشته شدن در راه خدا عادت ماست و همیشه شهادت ارزوی ما بود ابن زیاد لحظه سر بزیر افکند تامل نمود بعد ازان کفت مرا از کفتکوی اینقوم خلاص کنید پس امر کرد ایشانرا بخانه بردند که در پهلوی مسجد بود در انجا حبس نمودند امر نمود که سر امام حسین را بر سر نیزه کنند در بازارهای کوفه بکردانند که مردم به بینند چون سر انحضرت را داخل بازار کردند در بالای سران هاتفی ندا داد بنحوی که اهل کوفه همه شنیدند باواز بلند این شعر را خواند راس ابن بنت محمد و وصیه للمسلمین علی قناة یرفع چه بسیار غریب و عجیب است که سر پسر دختر محمد و پسر خلیفهٔ محمد را بر نیزه کردند والمسلمون بمنظر و بمسمع لا جازع منهم و لا متوجع و مسلمانان میبینند و میشنوند هیچ زاری و جزع نمیکنند دل کسی بدرد نمیاید از خوف ابن زیاد هیچکس از اهل کوفه بنزد ایشان تردد نمینماید مانند اسیران چند روز در انجا بسر بردند بعد از چند روز ابن زیاد بی بنیاد وشمر ذی الجوشن و شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج و زجر بن قیس را طلبید پنج هزار کس از ملاعین بامزد ایشان کرد مقرر کرد که سرهای شهیدان و مخدرات سید اخر الزمان را بشام برند ایشان بطریق سابق سرها را بنیزها کردند اهل بیت را بر شتران برهنه سوار کردند امام زین العابدین را در غل و زنجیر کرده روانهٔ شام کردیدند بسیاری از وقایع و کرامات در عرض راه ظاهر شد بعضی از انها در مجالس سابقه بتقریباتی چند مذکور شد و از انجمله چون ان لشکر بمنزل قنسرین که در نزدیك دمشق است رسیدند در انجا دیری بود از راهب نصرانی ان لشکر در پای ان دیر فرود امدند و ان نیزه که سر امام حسین بران بود بر زمین استوار نمودند راهب از دیر بیام امد چون نظر او بر سر امام حسین ع افتاد دید نوری عظیم ازان سر مبارك بجانب اسمان ساطع است هیبتی عظیم ازان در دل راهب افتاد پیر راهب ان لشکر را ندا داد کفت شما از کجا میایید و این سر کیست کفتند ما از عراق میاییم بحرب جماعتی از دشمنان والی شام رفته بودیم این سر مهتر ایشانست از جهة یزید میبریم پیر کفت اسم مهتر ایشان چیست کفتند حسین راهب کفت این ان حسینی است که پدرش پسر عم پیغمبر است مادرش دختر او ست کفتند اری کفت لعنت خدا بر شما باد اکر عیسی را فرزندی بود ما او را بر دیدهای خود مینشانیدیم پس کفت ایقوم التماس ان دارم که سرکردهٔ خود را بکویید که ده هزار درهم دارم که از پدر میراث بمن رسیده انرا از من بکیرید

و این سر را بمن دهد که امشب در نزد من باشد چون وقت بار کردن شود سر را باو رد نمایم
لشکریان شمر را از سخن راهب خبر کردند انلعین از نوید زر بدادن سر راضی شد پس
سر را داد زر را گرفت صرافی نمود در کیسه کرده مهر نمود بیکی از معتمدین خود سپرد راهب
چون سر را داخل دیر خود نمود از نور ان سر دیر روشن شد هاتفی ندا داد که ای پیر خوشا
حال تو و خال هر کس که حرمت این بزرگوار را داند پس راهب ان سر را بمشك و کلاب
شست بر سجادهٔ خود گذاشت و خود بمنزل دیگر رفت بعد از زمانی دید خانهٔ که سر در ان
بود روشن شد هر ساعت روشنی زیاده میشد تا بحدی رسید که تمام صومعهٔ راهب
روشن شد ناگاه دید سقف خانه شکافته شد عماری فرود امد از انجا خواتون زیاد روی
بیرون امد حوریان بسیار از اطراف و جوانب وی فریاد میکردند که طرقوا طرقوا راه
دهید که مادر ادمیان حوا میگذرد دیاین طریق ساره خرم محترم ابراهیم خلیل وهاجر مادر
اسمعیل ذبیح و صفورا دختر شعیب و اسیه زن فرعون و مریم مادر عیسی فرود امدند
هر یك ان سر را زیارت کردند و احترام ان را بجا اوردند ناگاه خروش و فغان برامد و
عماری دیگر در رسید خدیجه کبری و بعضی دیگر از ازواج مطهرات حضرت مصطفی
فرود امدند ان سر را زیارت کردند ناگاه ناله و زاری عظیم پیدا شد خروش و ولوله
از سکان اسمان و غلغله بر زمین و زمان افتاد عماری نورانی پدید امد یکی بانك بر راهب
زد که چشم بپوش مسافر عرش دختر سید رؤف رحیم یعنی خواتون قیامت و بانوی حجلهٔ
کرامت میاید پیر از حیرت و دهشت بیخود شد حجابی پیش نظر وی پدید امد که کسی را
نمیدید اما خروش و فغان زنان بگوش وی میرسید از ان میان یکی میگفت السلام علیك
ایمظلوم مادر و ایمغموم مادر و ایمهموم مادر و ای شهید مادر ای نور دیده وای سرور
سینهٔ غمدیدهٔ من مادرت فدای تو باد غم مخور که داد تو را از قاتلان تو بستانم پیر راهب
از استماع این سخنان بیهوش شد چون بهوش امد اثری از ان مسافران عالم بالا و عماریها
نیافت برخواست با گریه و زاری نزد ان سر مقدس بزانوی ادب درامده گفت ای سر
سروران عالم و ای مهتر و بهترین بنی ادم یقین دارم تو از ان جماعتی که وصف ایشان را در
توریة و انجیل خوانده ام بحق پروردگاری که تو را این جاه و منزلت داده که محرمان انجمن
قدس و باریافتگان خلوتخانهٔ انس بزیارت تو میایند با من تکلم کن بزبان خود بگو که تو
کیستی سر امام حسین بسخن درامد و گفت ای راهب انا المظلوم و انا المغموم منم ستم ۱۷۳

۱۷۴ رسیده منم بیکس منم قتیل منم شهید منم که دیده ام از اشك دیده کلگون است
زمین زخون من سر بریده جیحون است انا المقتول منم کشتهٔ تیغ ستم انا المغموم منم مبتلای
غم و اندوه راهب گفت ایها الراس المبارك زدنی بیا تا بیان راز یاد کن میخواهم بگوش
خود حسب و نصب تو را بشنوم سر مبارك فرمود انا بن محمد المصطفی انا بن علی المرتضی
منم فرزند محمد مصطفی و منم جگرگوشهٔ علی مرتضی انا بن فاطمة الزهراء منم سرور سینهٔ
خیر النساء منم که احمد مرسل بدوش خویش نشاند منم که روح الامین گاهواره ام جنبانید
من نور دو چشم مصطفایم فرزند علی مرتضایم پیر دیرانی که این سخن را شنید خروش
از نهاد او برامد برجست رو بروی مبارك او گذاشت و گفت ای سید سرور روی خود را
از روی مبارکت بر نمیدارم تا نگوئی که فردا شفیع توام ناگاه اوازی از ان سر رسید که ای
پیر ترسا بدین جدم درای تا ترا و زجز تو را شفاعت کنم راهب گفت اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا رسول الله پس حضرت قبول شفاعت وی کرد چون روز شد لشکریان
سر را از راهب خواستند راهب بیام دیر امد و گفت تو را بخدا قسم و بجد صاحب این سر
قسم میدهم که این سر را در صندوقی گذاری و با واهانت نرسانی که از جملهٔ مقربان
بارگاه احدیت است شمر قبول کرد ان پیر با مریدان بخدمت امام زین العابدین رسیدند
دست و پای وی را بوسیدند خواستند با ان لشکر جهاد کنند حضرت ایشان را ممانعت نمود
چون نزدیك دروازهٔ دمشق رسیدند شمر ده هزار درهم پول راهب را طلبید چون
همیان را او زدند در انرا گشود همهٔ ان زرها سفال شده بودند و بر یك روی ان دراهم
نقش بود که ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی گمان مکن که خدا غافل است
از انچه ظالمان میکنند و بر روی دیگر نقش بود و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
زود خواهد دانست ستمکاران که باز گشت ایشان بکجاست

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك یامن اعظم مصیبتنا بمصیبة من سمحت نفسه بمهجته واطاع الله فی سره وعلانیته الذی
جعل الله الشفاء فی تربته واجابة الدعاء تحت قبته والائمة الهداة من ذریته ابن سدرة المنتهی
و ابن جنة الماوی زین مکة و منی و فخر زمزم و صفا مذبب کبد الزهراء و صریع الدمعة
العبری حجة الله الکبری و سید اشراف الدنیا و العقبی الذی بکت علیه السموات العلی
و زلزلت لفقده الارضون السفلی سلیل خاتم الانبیاء و بن سید الاوصیاء و بضعة کبد

الزهراء مولانا ابی عبد الله و نشکرك یا من اجل رزیتنا علی سید السادات و قائد القادات
یعسوب الدین و عصمة المتقین و علم المهتدین و منار البراهین المقطوع الوتین و المحامی
بلا معین المعصوم من الزلل و المبرء من کل عیب و خلل المحتسب الصابر المظلوم بلا ناصر
ساکن التربة الزاکیة و صاحب القبة السامیة المستضام المستباح و المغسل بدم الجراح و المجرح
بکاسات مرارات الرماح المهجور فی الفلا و المتفرد بالعراء سیدنا ابی عبد الله و نفدسك یا من
اثقل بلیتنا علی ذی الشیب الخضیب و الخد التریب و الجسد السلیب و الثغر المقروح بالقضیب
و صاحب الودج المقطوع و الراس المرفوع و الشلو الموضوع الذی نکثت ذمته و ذمة حرمه
و انتهکت حرمة الاسلام فی اراقة دمه المرمل بالدماء المهتوك الخباء غریب الغرباء و شهید
الشهداء و قتیل الادعیاء و ساکن ارض کربلا و من بکته ملائکة السماء الحسین المظلوم
ابی عبد الله و تصلی علی بنت المصطفی و اولاده و احبائه الذین مکنهم الله علی منابر النور
و اجلسهم علی سرر السرور خصوصا علی سبطه المظلوم و ولده القتیل المحروم المجاهد فی
سبیل الله سیدنا ابی عبد الله اه من مصیبة ما اعظمها عند اصفیاء الله و اولیائه و ما اجلها عند
ملائکة الله و انبیائه و واویلا من رزیة ما اصعبها عند المصطفی و امته و ما اثقلها عند المرتضی
و شیعته و احبته اه من الاجسام البالیة العاریات اه من الاجساد المجدلة فی الفلوات اه اه
من الرؤس المفرقة عن الابدان اه من السادات المدفونین بلا اکفان و الموالی النازحین عن
الاقارب و الاوطان لهفی علی الجسد المغادر بالعراء سلو القتله حدود الظبا واحسرتا
از ان تن مجروح برهنه که در بیابان افتاده اهوان میامدند او را میبوسیدند لهفی علی
الخد التریب تخده سفها باطراف القنا سفهاك واحزناه از رخساره که بر خاك چسبیده سفهاء
امت او را بر سر نیزه کردند لهفی لالك یا رسول الله فی ایدی الطغات نواحا و بواکی واویلا
از برای اهل بیت توای پیغمبر خدا که در دست طاغیان امت گرفتار بودند همگی نوحه
میکردند و میگریستند ما بین نادبة و بین مروعة فی اسر کل معاند افاك و اهل بیت تو
بعضی ناله و فغان مینمودند و برخی اسیر در دست معاندان بودند باین سبب خائف و
لرزان بودند والله لا انساك زینب و العدا عادت تجاذب عنك فضل رداك بخدا قسم
که فراموش نمیکنم تو را ای زینب در حالتیکه دشمنان طرف چادر تو را گرفته میکشیدند
یا عین ان سفحت دموعك فلیکن حزنا علی سبط الرسول بکاك ای چشم اگر اشك تو جاری
میشود باید در مصیبت سبط پیغمبر جاری شود وابکی القتیل المستضام و من بکت ۱۷۵

۱۷۵ المصابه الاملاك فی الافلاك ای چشم گریه کن کشته مظلومی را که فرشتگان
اسمانها بر مصیبت وی گریستند صدای گریه اهل زمین باسمان رسید فغان که گریه
غم موج خون بگردون برد فرات دیده ما ابروی جیحون برد صدای کوس مصیبت
بنام دل برخواست سپاه زخم بلا بر جگر شبیخون برد مقربان بدل ار چه شکافها بردند
ولیك شاه شهید ان زجمله افزون برد زهی حیا و مروت زهی دل بیرحم زمانه پیش وی
ان ساغر بلا چون برد چه کار بود که ایام کرد وای بر او سر حسین ز برای یزید ملعون
برد فرحم الله اشیاعا یبکون علی الحسین او یتباکون خدا رحمت کند شیعیانی را که بر حسین
میگریند یا خود را بگریه میدارند از حضرت امام حسن عسکری مرویست که فرمود خدا
لعنت میکند کشندگان حسین را و لعنت میکند کسی را که در لعن کردن ایشان شك داشته
باشد الا و صلی الله علی الباکین علی الحسین و المقیمین عزاه اگاه باشید که خدا صلواة
میفرستد بر کسی که بر حسین گریه کند و عزای او را بر پای دارد و صلواة میفرستد بر کسی
که از روی رحمت و رافت بر حسین گریان شود و خدا صلواة میفرستد بر کسی که لعن
بر دشمنان حسین کند و اگاه باشید که خدا امر میکند ملائکه مقربین را که اشك دیدهای
گریه کنندگان حسین را جمع میکنند و بخازنان بهشت میسپارند که از اب حیوان
ممزوج میکند پس طعم و پاکیزگی و خوشگواری ان مضاعف میشود نمیدانم با وجود
این فضیلت چرا کسی خود را از گریه باز دارد ما عذر من لم یبك یوم مصابه متاسفا بدم
و دمع هامی چیست عذر کسی که در مصیبت حسین از روی تاسف و اندوه اشك خود را
از دیده جاری نسازد وابکی مصارع فتیة علویة شربوا علی ظماء کؤس حمام گریه کن
ایچشم بر جوانان ال علی که با تشنگی جامهای مرگ را نوشیدند احشا فاطمة لهم مقروحة
و عیونها حزنا علی الایتام احشاء حضرت فاطمه از غم و مصیبت ایشان مجروح است دیدهای
او از ماتم یتیمان حسین گریان است وابکی الیتامی للطغاة خواضعا وابکی علی النحر
الخضیب الدامی ای چشم گریه کن بر یتیمان اهل بیت که در دست دشمنان خوار و ذلیل
بودند و گریه کن بر حلقوم بریده که خون از و جاریست و تمثلی اخواته و بناته تبدیه
بتفجع و لطام و بنظر در او ر خواهران و دختران امام حسین را که بر او نوحه میکردند با سوز
دل و رو خراشیدن هذی تنوح و هذه تبکی لما سلب العدی من برقع و لثام یکی نوحه
میکرد و دیگری گریه میکرد بجهة اینکه دشمنان مقنعه و رو بند ایشان را بغارت بردند و

ابکی لزینب تستغیث بامهات المفاخر و المحل السامی یا ام قومی من تراب و ساعدی و تبینی ذلی و سوء مقامی گریه کن ای چشم بر زینب که بمادر بزرگوار خود استغاثه مینمود و میگفت ای مادر از قبر برخیز و بشتاب بر زمین کربلا خواری و ذلت و بدی حال ما را ببین و قفی علی المقتول و انعجبی له و ابکی له فرد ابغیر محامی بایست بر سر فرزند کشته خود و نوحه کن بر او و بر بیکسی او وابکی علی الطفل الصغیر مضیحا بدماه بعد محرق و اوام گریه کن بر طفل صغیر حلقوم شکافته و در خون خود غلطیده وابکی عزیزات الحسین حواسرا یسترن وجوههن بالاکمام گریه کن بر دختران حسین که برهنه بودند و از بی ساتری روهای خود را باستین میگرفتند وابکی لزین العابدین مقیدا فی الاسر یشکوا کربة الاسقام گریه کن بر زین العابدین که در غل و زنجیر محبوس بود و از الم و بیماری شکایت میکرد خوشا بحال کسی که یاد حسین و فرزندان وی کند و بر غریبی و بیکسی ان مظلوم گریه کند و بر ظالمان ایشان لعن کند یا عین جودی بالدموع وجودی وابکی الحسین السید بن سید ای چشم نیکی کن بجاری نمودن اشکها گریه کن بر اقای اقایان یعنی حسین پیشوای شهیدان قتلوه یوم الطف طعنا بالقنا من اجل ملعون خبیث المولد او را در کربلا بضرب نیزه و شمشیر از پا در او ردند و شهید کردند از جهة ملعونی ولد الزنا ای برادران در خاکدان دنیا کم محنت و بلا و اندوه و عنایان سیر و شهیدان نرسید و در راه خدا کم مشقت و زحمت نکشیده تا در قید حیات بود با نواع ریاضات مجاهدات در راه خدا مشغول بود همچنانکه مرویست در وقتیکه او را شهید کردند پشت مبارک او را دیدند که مانند کف پای شتر پینه کرده جمعی سبب اثر را از حضرت امام زین العابدین پرسیدند حضرت گریان شده فرمود این پینه اثر باریست که در شبها بر دوش میکشید و بخانه فقرا و یتیمان و بیوه زنان میبرد طریقه او این بود که در اکثر شبها بر دوش میکشید از اول شب تا اخر شب انبانها را پر از طعام نموده بخانه فقرا میبرد تا انحضرت در قید حیات بود باین زحمت مشغول بود و در اخر با او کردند انچه کردند فرحم الله من بکی علیه و لعن ظالمیه خدا رحمت کند کسی را که بر او گریه کند و بر ظالمان وی لعن نماید از حضرت سید بشر مرویست که هر که اب بیاشامد تشنگی طفلان و اهل بیت و یاران او را یاد او رد و بر قاتلان ایشان لعن کند حق تعالی خواهد نوشت از برای او چهار هزار درجه یاد کرامت فرماید ثواب ازاد نمودن چهار بنده و محشور سازد او را در حالتی که مسرور و خوشدل باشد ابوعماره ع ۱۷

ع ۱۷ شاعر گوید روزی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع رفتم انحضرت فرمود یا اباعماره شعری چند در مرثیه جدم حسین بخوان بان روشی که در پیش خود میخوانی و نوحه میکنی چون شروع کردم بخواندن حضرت بگریه در امد و من مرثیه میخواندم حضرت میگریست و صدای گریه از اهل حرم انحضرت بلند شد چون فارغ شدم گفت ای اباعماره هر که شعری در مرثیه حسین بخواند و پنجاه کس را بگریاند بهشت او را واجب میشود و هر که را گریه بیاید خود را بگریه بدارد بهشت او را واجب میشود و از مسمع بن کردین مرویست که حضرت امام جعفر صادق بمن گفت ای مسمع تو از اهل عراقی و وطن تو بکربلا و حسین نزدیک است ایا نمیروی بسوی قبر او تا او را زیارت کنی گفتم فدای تو شوم من از مشاهیر اهل بصره ام بتشیع و دوستی شما معروفم میترسم بزیارت انحضرت روم مبادا از خلیفه اذیتی بمن رسد حضرت فرمود ایا یاد میکنی انچه را با او کردند و بر او گریه میکنی عرض کردم بلی فدای تو گردم همین که مصایب حسین را بیاد میاورم بحدی جزع و گریه میکنم که اهل و عیال من از حالت من متاثر میشوند از اکل و شرب باز میایستم تا اثر گرسنگی در رخساره من ظاهر میشود حضرت فرمود یا مسمع رحم الله دمعتک خدا رحمت کند اشک دیدهای تو را ابد را بدرستیکه تو شمرده خواهی شد از انجماعتیکه بمصیبت ما صاحب مصیبت و اندوهناک و بسرور ما مسرور میباشند اگاه باش در وقت وفات که اید تو از همه کس و همه چیز قطع شود بهر طرف نگاه کنی فریادرسی نه بینی پدران من حاضر شوند و بملک الموت وصیت کنند که با او نیکویی کن که او از شیعیان ماست و بشارتها بتو دهند که دیدهای تو روشن شود ملک الموت بر تو مهربانتر باشد از مادر بفرزند خود پس حضرت گریست و من نیز گریستم تا اشک از دیدهای ما جاری شد از سفیان بن مصعب مرویست که روزی بخدمت امام جعفر صادق رفتم حضرت فرمود ای سفیان مرثیه در مصیبت جدم حسین بخوان پس گفت بگوئید بام فروه که به پشت پرده اید بشنود که با جد او چه کرده اند ام فروه بنشست سفیان شروع بمرثیه خواندن نمود گفت فروة جودی بدمعک المسکوب ای ام فروه نیکویی کن بجاری نمودن اشکهای خود ام فروه صیحه زد سایر زنان نیز فغان بر اوردند بنحویکه غلغله و شورش از اهل بیت صادق بلند شد که اهل مدینه تمامی در خانه انحضرت جمع شدند حضرت سفیان را فرمود ساکت شو زنان را نیز تسلیه نمود ای برادران حسین در پیش خدا و رسول عزیز و محترم است در نزد مرتضی علی و فاطمه

تول مکرم و مصیبت او از جمیع مصایب اعظم است قبل از وقوع داغ انرا بر جگر فاطمه
گذاردند پیش از انکه انمظلوم ابستن شود او را در راه خدا فدا نمود مکرر بر او نوحه
میکرد و میفرمود و احسرتاه علیك ایها الغریب العطشان و البعید عن الاوطان و او بلا
از مصیبت تو ای غریب تشنه از وطن اواره الظامی اللهفان المدفون بلا غسل و اکفان
ای تشنه مستمند و ای اسیر مصایب و محن وای غریب بی غسل و کفن ابن عباس در تفسیر
بعضی ایات گفته که چون پیغمبر از دنیا رحلت کند اسمان چهل روز بر و گریه میکند اما
امام حسین اسمان و زمین بر و گریه خواهند کرد تا روز قیامت در شبی که روز ان امام
حسین شهید شد اکثر اهل کوفه شنیدند که قائلی در میان اسمان و زمین میگوید ابکی
قتیلا بکربلا مضرج الجسم بالدماء ای چشم گریه کن بر شهیدی که در خون خود غلطیده
ابکی قتیلا الطغاة ظلما بغیر جرم سوالوفا گریه کن بر کشته اهل جفا که از و خطایی صادر
نشده بغیر از وفا ابکی قتیلا بکی علیه من سکن الارض و السماء گریه کن بر کشته که
گریستند بر او ساکنان اسمان و زمین هتك اهله و استحلوا ما حرم الله فی الاماء اهل
بیت او را از سراپردهٔ عزت بیرون اوردند و حلال شمردند نسبت با یشان انچه حق تع
نسبت بکنیزان حرام نموده بابی جسمه المعری الامن الدین والحاید رو مادرم فدای
جسم برهنهٔ او باد که از هر چیزی برهنه بود مگر از دین و حیا کل الرزایا الها عزاو مالنا
عن رزته قطعن عزا هر مصیبتی را عزائیست مگر این مصیبت که عزای ان پایان ندارد
بعضی از مشایخ شیعه نقل میکند که در سال هزار و صد و دو از هجرت در عصر شاه سلیمان
صفوی در نهری از نهرهای شوشتر که موسوم است بدارهان در وقت حفر ان سنگی زرد
بیرون امد که طول ان بقدر هشت انگشت بود بخطی که از رنك ان سنك بود از خط ادمیان
نبود نوشته شده بود که بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لما
قتل الحسین بن علی ابن ابیطالب بارض کربلاء کتب دمه علی الحصا سیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون زود باشد که بدانند جماعة ظالمان که خوابگاه ایشان کجا خواهد بود
پس ان سنك را والی شوشتر بجانب پادشاه فرستاد مخفی نماند که صدور امثال این حکایت
عجیبه وظهور اشتباه این قضایای غریبه در مثل مصیبتی که بر نور دیدهٔ مصطفی و برگزیدهٔ
عذراء روی داد بسیار سهلست کسی که فی الجمله بر کیفیت قدر و منزلت او در نزد خدا
و رسول اگاهی یابد میداند که انچه از اخبار رسیده از گریهٔ اسمان و زمین و نوحهٔ ۱۷۷

۱۷۷ انبیا و مرسلین و ملائکهٔ مقربین حزن و اندوه مرغان هوا و ماهیان دریا و جنیان
معموره و صحرا صحیح است و دران غرابتی نیست در اخبار رسیده که روزی سید عالم
بغزوه رفته بودند حضرت امیر را با خود برده بودند جناب حسنین دران وقت کودك بودند
در مدینه نزد مادر خود مانده قضارا حضرت امام حسین دران حال سه سال داشت از خانه
بیرون امده به بساتین و نخلستان مدینه افتاد هر طرف تفرج میکرد و سیر مینمود ناگاه
یهودی که او را صالح بن رقعه میگفتند از انجا میگذشت نظرش بر و افتاد فی الحال حضرت را
گرفت و بخانهٔ خود برده در مکانی پنهان نمود چون نصف روز گذشت حضرت بخانه
معاودت ننمود دل خاتون قیامت بدرد امد هفتاد بار بدر خانه امد و برگشت کسی را
نیافت که او را بطلب فرزند خود حسین فرستد اخر روی بحضرت امام حسن کرد و فرمود
یا مهجة قلبی و قرة عینی ای جان مادر وای نور دیده برخیز برادر خود را طلب کن که دیگر
طاقت مفارقت او را ندارم حضرت امام حسن عم برخواست از مدینه بیرون رفت گرد
نخلستان و بساتین مدینه میگشت و میگفت یا اخی یا حسین بن علی یا قرة عین النبی این انت
ای برادر ای حسین و ای نور چشم سید ثقلین کجایی و چرا دیدار بمادر خود نمینمایی
دران اثنا اهویی پیدا شد حضرت امام حسن متوجه ان اهو شد فرمود یا ظبی هل رایت
حسینا ای اهو برادرم حسین را دیدی ان اهو بقدرت الهی ببرکت جناب رسالت پناهی
بسخن امد و عرض کرد یا حسن یا نور عین المصطفی و سرور قلب المرتضی و مهجة الزهراء
ای حسن ای نور دیدهٔ پیغمبر و ای سرور سینهٔ حضرت زهرا و حیدر برادرت حسین
را صالح بن رقعهٔ یهودی گرفته در خانهٔ خود پنهان ساخته حضرت امام حسن ان سخن را
از اهو شنید بدر خانهٔ صالح امد اواز داد صالح از خانه بیرون امد حضرت گفت ای صالح
برادرم حسین را از خانه بیرون اور بمن رسان و اگرنه مادرم را بگویم که بیك دعای
سحرگاهی از درگاه الهی درخواهد که همه یهودان بیجان شوند و پدرم را بگویم که بضرب
تیغ بیدریغ دمار از روزگار یهودان نابکار براورد و از جدم درخواهم که از پروردگار
سوال نماید که یك یهودی در روی زمین نماند صالح از حسن بلاغت کلام انحضرت
متحیر و متعجب شده گفت مزامك ای کودك مادر تو کیست گفت امی الزهراء بنت المصطفی
مادرم فاطمهٔ زهرا دختر سید انبیا و اسطهٔ قلادهٔ صفوف در صدف طهارت و عزت و جمال
علم و حکمت نقطهٔ دایرهٔ مناقب و مفاخر و لمعهٔ انوار محامد و مراتب طینت و جودش از سبب

بهشت سرشته در مصحف ازادی امت نوشته مادر سادات ومجمع سعادات یعنی بتول عذراء
فاطمهٔ زهرا صالح کفت مادرت را شناختم پدرت کیست فرمود پدرم مظهر عجایب ومظهر
غرایب سرور غالب امام مشارق و مغارب شیر یزدان و شاه مردان و ید و شمشیر جهاد
کننده در میدان و ید و نیزه حمله کننده براهل عدوان و ید و قبله نماز کننده با سید
اخر الزمان فدا کنندهٔ جان در راه سرور انس و جان اشرف کونین و اعلم ثقلین علی بن
ابیطالب و الد حسن و حسین صالح کفت پدرت را هم شناختم جدت کیست کفت جدم
دریست از صدف شرف خلیل و میوه ایست از شجر باثمر اسمعیل نوریست افروخته از
مصباح تبجیل واو یخته از ذروهٔ رب جلیل سید کونین وفخر عالمین و برکزیدهٔ ثقلین و
مقتدای حرمین و نظام دارین و پیشوای اهل مشرقین و مغربین جد سبطین منم حسن
و برادرم حسین صالح از حسن بلاغت و بیان ان برکزیدهٔ عالمیان حیران شده اشک
از دیدهای او جاری کردید و زنک کفر از دل او زدوده شد کفت ایمیوهٔ باغ مصطفوی
و ای نور دیدهٔ مرتضوی ای سرور سینهٔ خیر النسا از سخنان تو حقیقت دین اسلام برمن
ظاهر شد حال پیش ازانکه برادرت را بتو تسلیم کنم کلمهٔ شهادت برمن عرضه دار حضرت
امام حسن ایمان بوی عرضه کرد صالح از روی اخلاص مسلمان شد بخانه رفته امام حسین را
بیرون اورد دست او را بدست امام حسن داد و طبقی زر سرخ برایشان نثار کرد شاه
زاده دست برادر را کرفت بخانه امدند دل حضرت خیر النساء از دیدن ان نور دیدکان
ارام کرفت چون روز دیکر بدعوت صالح هفتاد نفر از قوم او ایمان اوردند با صالح بدر
خانهٔ فاطمه امدند صالح رو ومحاسن خود را بر خاک استانهٔ فاطمه میمالید بسوز سینه مینالید
و میکفت ای دختر مصطفی بد کردم که فرزند تورا از دم از کردهٔ خود پشیمانم کفر کذاشته
مسلمان شدم از تقصیر من درکذر ومرا عفو نمای حضرت فاطمه بوی پیغام فرستاد که من
تورا عفو کردم اما حسین فرزند شیر خداست جکر کوشه علی مرتضی است عذر از ایشان
باید خواست صالح صبر کرد تا حضرت رسول وحضرت امیر بدینه امدند بخدمت علی
مرتضی رفت وصورت حال را بموقف عرض رسانید حضرت امیر کفت ای صالح من از تو راضی
شدم اما حسین نور دیده سید عالم و جکر کوشه زبده اولاد بنی ادم است باید بخدمت
سید عالم روی واز وعذر خواهی صالح با دیده کریان ودلی بریان بخدمت سید اخر الزمان
امد و کفت ای سید خطا کردم فرزند تورا بی اذن بخانه بردم لیکن چون یافتم که خطا ۱۷۸

۱۷۸ کرده ام نادم و تائب شدم و کفر کذاشته بدین اسلام امدم ایا میشود که از کناه من
درکذری برین پیر مستمند رحم کنی سید رسل فرمود ای صالح من از تو خوشنود شدم
اما امام حسین برکزیدهٔ پروردکار عالمیانست باید او از تو خوشنود شود صالح بیچاره چون
این سخن راشنید رو بصحرا نهاد و زاری میکرد و اشک حسرت از دیده میبارید ومیکفت
خدایا کناه کردم حال خود را تباه کردم فرزند پیغمبر تورا بی اجازت وی بخانه بردم مرا رحم
کن از کناه من درکذر هفت روز ان بیچاره میکریست ودر بیابانها میکشت چون روز
هشتم حضرت روح الامین از جانب رب العالمین امد کفت ای سید خدایت سلام میرساند
که ان پیر مجروح را باز خوان که ما توبه او را قبول کردیم از سر تقصیرات وی درکذشتیم
و نام او را در جریدهٔ دوستان ثبت کردیم حضرت رسالت پناه فرستاد و صالح را اورد
و برا بشارت امرزش داد ای برادر درین تامل کن که کافری حسین را بخانه برد و او را
هیچ اذیت نرسانید و بعد از ان پشیمان شد و باقوم خود ایمان اورد با وجود این فزع و
زاری بسیار کرد تا حق تعالی از تقصیرات او درکذشت پس ان ستمکاران بد بخت که
بتیغ بیدریغ سر او را مانند کوسفند بریدند و هفتاد و دو تن از برادران و فرزندان
و اقارب و یاران او را بضرب خنجر و تیر پاره پاره کردند و بدنهای ایشانرا در صحرای کربلا
افکندند وسرهای ایشانرا بر نیزه کردند دیار بدیار کردانیدند اهل بیت او را که پرده کیان
سرادق عزت بودند بر شتران سوار کرده باسیری بردند حال ایشان چکونه خواهد بود داه
کانی بالنساء مهتکات علیهن الکابة والشحوب کو یا میبینم زنان و اهل بیت حسین را
که همه برهنه بودند و اثار حزن و ملالت از ایشان ظاهر بود و زینب قلبها بالهفی منها
بنار الوجد محترق یذوب وزینب از سوز دل ناله میکرد ونادت لیت امی لم تلدنی ولم
ارما اصابک یا غریب و میکفت کاش از مادر متولد نمیشدم و برادر غریبم را باینحال
نمیدیدم تنادی اختها یا اخت قومی فموتک بعد سیدنا قریب و بخواهر خود ام کلثوم
میکفت ای خواهر برخیز که بعد از برادرم مرک از برای ما کوار است فیالیت المنیة قدمتنا
و متاقبل ماقتل الحبیب کاش ما پیش ازین میمردیم برادر خود را کشته نمیدیدیم واو یلا
از وقتیکه جسد حسین برهنه ظاهر و نمایان شد نمیدانم اکر پیغمبر انرا میدید با بحالت
چه میکرد مخفی نماند که محبت حضرت رسول نسبت بحسنین در مرتبهٔ بود که وقتی انحضرت را
بیماری عارض شده بود شبی فاطمه حسنین را برداشته بنزد پدر بزرکوار امد قبل ازانکه

حضرت رسول از خواب بیدار شود ایشانرا خواب کرفته امام حسن در پهلوی راست
پیغمبر و امام حسین در پهلوی چپ پیغمبر خوابیدند حضرت خیر النسا بمنزل خود معاودت
نمود بعد از لمحه بیدار شدند و بعایشه کفتند که مادر ما چه شد کفت چون شما خواب رفتید
مادر شما بمنزل خود رفت حسنین برخواستند و بیرون رفتند ان شب شبی بود بسیار تاریك
و باران میامد رعد و برق چشم و کوش را خیره میکرد پس نوری از برای ایشان ظاهر
شد امام حسن دست امام حسین را کرفته در ان نور میرفتند تا بحدیقه بنی نجار رسیدند
چون نمیدانستند بکجا میروند در انجا دست در کردن یکدیکر کرده خوابیدند چون پیغمبر
از خواب بیدار شد کفت حسنین چه شدند عایشه صورت حالرا بموقف عرض رسانید
حضرت رسالت پناهی با وجود تب و بیماری از بستر برخواسته بمنزل فاطمه رفت ایشانرا
نیافت از انجا بیرون امد و میکفت الهی و سیدی هذان شبلای خرجا انت وکیلی علیهما
ای خداوند من این دو فرزندان منند که بیرون رفته اند و تو وکیل منی بر ایشان نوری
از برای پیغمبر ظاهر شد حضرت در ان نور میرفت تا بحدیقه بنی نجار رسید دید حسنین
در انجا خوابیده اند و دست در کردن یکدیکر نموده اند با وجود انکه باران در نهایت شدت
میامد در محاذی ایشان نمیامد ماری عظیم که موهای او بغلظت و ستبری بود در بالای
سر ایشان نشسته و دو بال دارد یکی حسن را پوشانیده و یکی حسین را چون انمار پیغمبر را
دید بحرکت امد و کفت اللهم انی اشهدك و اشهد ملائکتك ان هذین سبطانیك قد
حفظتهما و دفعتهما الیه سالمین صحیحین بار خدایا فرشتکان تو را بکواهی میکیرم که این
دو فرزند پیغمبر تو را محافظت کردم و صحیح و سالم تسلیم وی نمودم پس بان مار کفت تو
کیستی کفت رسولم از جانب جنیان بسوی شما فرستاده اند که ایه از قران فراموش کرده ایم
ما را تعلیم نمایید چون باینموضع رسیدم ندائی بمن رسید که در این جا فرزندان رسول خدا
خوابیده اند تو ایشانرا حراست کن پس من در این جا بمحافظت ایشان مشغول شدم پس انمار
ایه را از پیغمبر اخذ کرده و راه خود کرفت و پیغمبر صم حسنین را بر دو کتف مبارك نشانید
روانهٔ خانه شد چون حضرت امیر مطلع شد که پیغمبر بطلب حسنین از خانه بیرون رفته
او نیز بیرون امد در راه بحضرت برخورد دید که حسنین را بر دوش خود نشانیده میاید
حضرت امیر کفت یکی از ایشان را بمن دهید تا سبکبار شوید حضرت رسول با امام حسن
فرمود میروی بکتف پدر خود حضرت امام حسن کفت ای جد بزرکوار کتف شما را ۱۷۹

۱۷۹ دوست تر دارم از کتف پدرم پس با امام حسین کفت ای جان جد بدوش پدر خود
میروی امام حسین نیز جواب برادر را کفت پس حضرت ایشانرا بخانهٔ فاطمه اورد فاطمه
قدری خرما از جهة ایشان ذخیره نموده بود اورد ایشان تناول نمودند حضرت فاطمه بیکی
از حجرات رفت از پی کاری چون برکشت دید که حسنین برخواسته اند با یکدیکر کشتی
میکیرند پیغمبر متوجه ایشان است میفرماید یا حسن حسین را بکیر و بیفکن حضرت فاطمه
که این را اشنید کریان شده کفت ای پدر بزرکوار شما بزرکتر را بحریص بر افکندن
کوچکتر میکنید حضرت پیغمبر فرمود ای دختر اکر من حسن را بحریص بر افکندن حسین
میکنم اما غم مخور که جبرئیل حسین را بحریص بر افکندن حسن میکند مجملا قدر و منزلهٔ
سرور شهیدان از ان بالاتر است که شرح توان نمود منزلهٔ حسین بمنزلهٔ ایست که از برای
احدی متصور باشد و جلالت او در نزد پروردکار بمرتبهٔ ایست که دیکری بان نتواند
رسید چه نیکو کفت مختار ثقفی در حینی که عمر سعد ملعون و حفص پسر بزرك او را
بجهنم فرستاد امر کرد که سران دو ملعون را در مجلس وی حاضر کردند از دیدن انسرها
بسی فرح و سرور بوی روی داد بعضی از حاضران بوی کفتند ای امیر سر عمر سعد
بعوض سر امام حسین و سر حفص بعوض سر علی اکبر مختار کریان و متغیر شد کفت ساکت
شو ای احمق وای بر تو سر ابن سعد را قیاس بسر حسین میکنی و سر حفص را قیاس بسر
علی اکبر بخدا قسم که اکر سه ربع زمین را بکشم برابری با یك سر انکشت امام حسین نخواهد
شد مرویست که مختار ان دو سر را بنزد محمد حنفیه فرستاد چون محمد سران دو ملعون را
دید بسجده افتاد و کفت اللهم لا تنس المختار من رحمتك اللهم اجزه عنا اهل بیت نبیك خیر
الجزاء بار خدایا فراموش مکن مختار را از رحمت خود و او را از جانب ما اهل بیت جزای
نیك رسان و ظاهر اینست که مختار را بسبب مواخذهٔ خون امام حسین ع رحمت الهی دریابد
اکرچه بعضی اعمال ناشایست ازو سرزده بود چنانکه از حضرت امام جعفر صادق ع
مرویست که چون روز قیامت شود پیغمبر و امیر المومنین و امام حسن و امام حسین ع
در کنار جهنم بکذرند از قعر جهنم شخصی صیحهٔ بزند که یا رسول الله اغثنی بفریاد من
برس حضرت جواب نمیکوید پس فریاد بر اورد که یا امیر المومنین اغثنی حضرت امیر
نیز متعرض جواب نشود پس ندا کند یا حسن اغثنی انحضرت نیز متابعت جد و پدر نموده
جواب ندهد انکاه کوید یا حسین اغثنی انا قاتل اعدائك یا حسین بفریاد رس که منم

کشندهٔ قاتلان تو در الحال پیغمبر متوجه امام حسین شود و کوید ای فرزند او را
در باب که حجت را بتو تمام کرد حضرت امام حسین مانند عقاب پر و از مینماید و او را از جهنم
بیرون اورد مخفی نماند که از جمله قضایای غم امیز و وقایع ماتم انگیز حکایت داخل شدن
اهل بیت است بشام و انچه بایشان روی داده مرویست که چون خبر رسیدن ان لشکر
و اوردن سران سرور و اسیران و اهل بیت پیغمبر بشام رسید یزید پلید امر کرد که شهر را
ایین بستند مردم بتماشا بیرون رفتند اما چون نزدیک دروازهٔ شهر رسیدند در انوقت
مخدرات اهل بیت بر شتران برهنه سوار بودند و امام زین العابدین بیمار باغل و زنجیر
در پیش و اهل بیت در عقب وی سر امام حسین با سایر سرهای شهیدان بر سر نیزها بود
در پیش روی ایشان میبردند و نیزه داران بر دور اهل بیت عصمت احاطه کرده بودند
هریک از ایشان که از مشاهده این حال میکریستند نیزه بر سر ایشان میزدند در انوقت
ام کلثوم بشمر لعین کفت که ای شمر بکو زنان را از راهی ببرند که نظاره کنندکان کمتر
باشند یا بکو که سرها را پیشتر برند که مردم بنظر کردن سرها مشغول شوند و بما کمتر نظاره
کنند انملعون قبول نکرد از راه کفر و عناد حکم کرد که سرها را در میان شتران حرم ببرند
سهل ساعدی میکوید من بشام رفته بودم روزی بازارها را ایین بسته بودند مردم زینت
بسیار کرده بودند و انواع سازها میزدند با خود کفتم مکر امروز عید بست تا انکه از جمعی
پرسیدم کفتند ای شیخ مکر تو در این شهر غریبی کفتم من سهل ساعدیم انجماعت کفتند ای
سهل ما تعجب داریم که چرا از اسمان خون نمیبارد و چرا زمین سرنکون نمیشود ساکنان
خود را فرو نمیبرد و نمیدانیم این چه بیدادیست که روزکار غدار کرده است کردون
خون خلق پی کربه اب کرد خاکش بسر چه با سر بو تراب کرد خاکسترش بباد رود
کاش روزکار زان اتشی که عالمیانرا کباب کرد جیب شکیب پرد کیانرا از هم درید
این کار را چه بیروش و بی حجاب کرد ای سوال کرد از و طفل شیرخوار دستش بریده
باد که پیکان جواب کرد سهل میکوید کفتم روشنتر از این بکویید که چه روی داده کفتند
این فرح و شادی که شامیان میکنند جهة انست که سر امام حسین را با اهل بیت او از عراق
بنزد یزید میاورند کفتم ایشانرا از کدام دروازه داخل میکنند کفتند از دروازهٔ ساعات
پس بصد هزار مشقت و تعب خود را بان دروازه رسانیدم دیدم سواران نیزه داران از پی
یکدیکر میایند بر سر هر نیزه سریست در غایت نور و ضیا ناکاه نظر من بر سری ۱۸۰

۱۸۰ افتاد که شبیه بود بحضرت رسالت پناه چون نیکو نکریستم سر جکر کوشه حسین بن
فاطمه بود کریه بر من غلبه کرد بنحوی که ضبط خود نتوانستم کرد در ان اثنا دیدم که زنان و
اطفال بسیار بر شتران برهنه سوار کرده میاورند در انوقت بنحوی کریه بر من زور اورد
که نزدیک بود هلاک شوم کریبان کریبان خود را میان شتران ایشان رسانیدم یکی
از ایشان که حالت مرا مشاهده کرد کفت ای شیخ تو کیستی که بر غریبان محنت زده کریه
میکنی کفتم ای یادکار برکزیدکان تو کیستی کفت ای شیخ از ستم رسیدکان و الم دیدکان
چه میپرسی منم که لعل لب خشک و دیده تر دارم زسوز درد پدر داغ بر جکر دارم منم
که کرد یتیمی نشسته بر مویم بجای مقنعه کیسو فتاده بر رویم ای شیخ منم سکینه دختر
امام حسین چون این سخن را از و شنیدم دلم شکسته و خواطرم افسرده کشت کفتم ای
فرزند خواتون قیامت من سهل ساعدیم از اصحاب جد شمایم اکر خدمتی داری بکوی
که بان قیام نمایم کفت ای سهل حاجت من اینست که باین بدبختی که سر پدرم را دارد
بکو که از میان ما بیرون رود و سر را پیشتر برد که شامیان مشغول نظارهٔ سر شوند و نظر از ما
بردارند سهل کوید بنزدیک انملعون که سر ان سرور را داشت رفتم و کفتم بتو حاجتی دارم
اکر قبول نمایی چهارصد اشرفی بتو دهم کفت حاجت تو چیست کفتم سر امام حسین و سایر
سرها را از میان شتران مخدرات بیرون برید و از ایشان دور شوید انملعون بطمع زر
راضی شد و چنان کرد من چهارصد اشرفی بوی دادم و خواستم باز بنزد اهل بیت روم
کثرت و غلبهٔ مردم بنحوی بود که مرا میسر نشد پس انکافران حرم محترم و اولاد مکرم
سرور انبیا را اوردند تا در مسجد جامع که جای اسیران بود ایشانرا در انجانکاه داشتند
در انجا مرد پیری بود محاسن سفید چون چشمش بر امام زین العابدین افتاد کفت الحمد لله
که خدا او ساوای شمارا کشت و مردم را از فتنه و شر شما خلاصی داد حضرت روی
بجانب وی کرد فرمود ای شیخ قران خواندهٔ کفت بلی حضرت فرمود این ایه را خواندهٔ که
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بکو ای محمد بمردمان که من بر رسالت
اجری از شما نمیخواهم مکر دوستی خویشان خود را شیخ عرض کرد بلی امام فرمود نحن ذوی
القربی مائیم خویشان رسول که دوستی ما واجب است ای شیخ این ایه را خواندهٔ و اعلموا
انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول و لذی القربی یعنی انچه از غنایم بدست میاورید
خمس انرا از خدا و رسول او و ذوی القربی است شیخ کفت بلی حضرت فرمود ذوی

القربی مائیم که نزدیک تر اقربای رسول الله ایم ای شیخ این ایه را نخوانده که انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا الفت بلی حضرت فرمود مائیم اهل بیت که
باین ایه اختصاص یافته ایم وحق تعالی بعصمت وطهارت ما شهادت داده پیر که این سخنان را
شنید کریان شده از کفته خود پشیمان شد و کفت یا بن رسول الله معذورم دار که شما را
نشناختم پس عمامه از سر برداشت سر باسمان کرد و کفت الهی من از دشمنان اهل بیت
پیغمبر تو بیزارم پس خود را در پای شتر امام زین العابدین انداخت و در خاک میغلطید
میکریست و میکفت یا رخدا ایا با اهل بیت پیغمبر تو بی ادبی کردم مرا عفو کن از تقصیرات
من درکذر و اکر توبهٔ مرا قبول کردهٔ جان مرا بستان دعای ان پیر قبول درکاه احدیت شده
همانساعت نعرهٔ زد جان داد فغان وخروش از اهل بیت برامد امام زین العابدین با همه
خواتین براو زار بکریستند پس یزید مجلسی اراست وخود بر تخت نشست وتاجی مکلل
بدر و یاقوت بر سر نهاد امرا و بزرکان شام را حاضر کردانید امر کرد که سرهای شهیدانرا
با اهل بیت اسیر و ر بمجلس ان بی ایمان دراوردند درحینی که ایشانرا میبردند سر حضرت
مکرر میکفت لا حول و لا قوة الا بالله جمعی کثیر این کلمات را از و شنیدند شخصی پیش
روی انسر مبارک میرفت وسوره کهف میخواند چون باین ایه رسید که ام حسبت ان اصحاب
الکهف والرقیم کانوا من ایاتنا عجبا بقدرت خدا سر سید الشهدا بتکلم امد بزبان فصیح کفت
امر من از قصهٔ اصحاب کهف عجیب تر است چون اهل بیت بر در قصر رسیدند اول انملعون
که سر حضرت امام حسین را داشت داخل مجلس شد چون نظر وی بر یزید ملعون افتاد
کفت املاء رکابی فضة لو ذهبا انا قتلت السید المحجبا یا رکن چهار پایان مرا از طلا
و نقره بجهة انکه کشتم اقای پرده نشینان و پادشاه بزرکوار را قتلت خیر الناس اما و ابا
و خیرهم اذ ینسبون نسبا کشتم کسی را که بهترین مردمان بود از جهة پدر و مادر و شریفترین
ایشان از حیثیت حسب و نسب یزید از سخنان وی در غضب شد کفت ای بدبخت اکر
میدانستی امام حسین بهترین مردمان بود چرا او را کشتی کفت بامید جایزه و خلعت یزید
کفت هیچ از من بتو نرسد مکر اینکه تورا باو رسانم پس امر کرد که او را بیرون بردند
و کردن زدند پس یزید طشتی زرین طلبید و امر کرد که سر مبارک انحضرت را در ان
نهادند و سایر سرهای شهیدانرا در پیش تخت وی بداشتند وانملعون یک یک را امید ید
و میکفت این سر کیست او را اعلام میکردند تا بر تمامی سر شهدا اطلاع یافت پس امر ۱۸۱

۱۸۱ کرد که اهل بیت را داخل مجلس کنند چون ایشان را داخل کردند امام زین العابدین
را در غل و زنجیر کرده بودند وام کلثوم وامام زین العابدین بر یسمانی دیکر بسته بودند
زینب و سکینه و سایر دختران را بریسمانی دیکر بسته بودند همه را بر یکدیکر بسته
بودند بنحویکه هرکاه ایشانرا میکشیدند همکی برو میافتادند هرکاه یکی از ایشان در راه
رفتن کوتاهی مینمود تازیانه بر سر یا کتف وی میزدند چون امام زین العابدین یزید را
دید کفت ای یزید ترا بخدا قسم میدهم که اکر حضرت رسول ما را باین حالت ببیند چه
خواهد کرد فاطمه دختر امام حسین کفت ای یزید خوب کردی که دختران رسول خدا را
اسیر کردی حاضران از شنیدن این کلمات بکریه درامدند صدای کریه زنان ال
ابوسفیان از خانه یزید بلند شد پس انملعون حکم کرد که ریسمانها را بریدند و غلها را
برداشتند از راه مکر و حیله سوهانی طلبید اهنی که برکردن امام زین العابدین بود بدست
نحس خود ان را برید چون نظر انحضرت بر سر پدر افتاد اهی کشید واشک خونین از دیدها
بارید زینب خاتون چون سر برادر عالیمقدار خود را در نزد یزید دید کریبان پاره کرد
باواز حزین ناله براورد بنحویکه دلهای حاضران کباب میشد میکفت واحسیناه وامحمداه
و اعلیاه ای حبیب رسول الله یا بن فاطمة الزهراء یا بن مکة و منی ای نور دیدهٔ سید انبیا
و ای سرور سینه علی مرتضی وای پسر دختر مصطفی در انوقت زنی از بنی هاشم که در خانه
یزید بود بنوحه و زاری درامد و باواز بلند میکفت ای بزرک اهل بیت رسول خدا و ای
فرزند رسول خدا ای فریادرس بیوه زنان و یتیمان ای کشته اولاد زناکاران حاضران
مجلس از سخنان زینب خاتون و نوحه ان زن هاشمیه بخروش وفغان درامدند همکی
زار زار کریستند عبد الرحمن بن حکم بیزید کفت خوب کردی که نسل فاطمهٔ طاهره را
برانداختی و نسل سمیه زانیه را بسیار کردی یزید سر بزنیک او برد و کفت این مجلس جای
این سخنان نیست پس ان بیحیا امر کرد که مخدرات اهل بیت رسالت را در پشت سر او
نشانیدند تا سر امام حسین را نه بینند و چوب خیزرانی طلبید انرا بر لب و دندان مبارک
شاه شهیدان میزد و میکفت لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
کاشکی بزرکان بنی امیه که در جنک بدر کشته شدند در اینجا حاضر بودند میدیدند
که من چکونه انتقام ایشانرا از فرزندان قاتلان ایشان کشیدم لاهلوا واستهلوا فرحا ثم
قالوا یا یزید لا تشل پس مسرور و خوشحال میشدند و میکفتند ای یزید شل نشوی که

نك انتقام مار اکشیدی پس رو بسر امام حسین کرد و کفت و کیف رایت یا حسین چکونه
دیدی ای حسین دران مجلس ابو بریره اسلمی که از اصحاب سید مختار بود حاضر بود چون
دید که انملعون چوب برلب و دندان حسین میزد از جای جست او از بر کشید که قطع الله
یدیك ای یزید خدا قطع کند دستهای ترا ای بیحیا و یحك اتنکث بقضیبك ثغر بن فاطمه
وای بر تو چوب برلب و دندان فرزند فاطمه میزنی بخدا قسم مکرر دیدم که پیغمبر صم لب
و دندان او و برادرش را میبوسید و میفرمود که شما بهترین جوانان بهشتید و میکفت
خدا بکشد کشندکان شما را و لعنت کند ایشانرا و برساند ایشانرا بعذاب اسفل درکات
جحیم یزید از سخنان او در غضب شده کفت ای ابو بریده اکر حرمت مصاحبت تو با رسول الله
منظور نمیبود حال کردنت را میزدم ابو بریده کفت سبحان الله این عجب حالتیست که
مصاحبت مرا با انحضرت ملاحظه میکنی و با فرزندان ارجمند و نور دیدهٔ او چنین میکنی
پس حاضران بکریه درامدند ابو بریده کریان کریان از مجلس او بیرون رفت مرویست
که درانروز یکی از علماء یهود در مجلس یزید حاضر بود از و پرسید که این سر کیست
یزید کفت این سر اشرف بنی هاشم است کفت نام او چه بود کفت حسین ع کفت پدر ش
که بود کفت علی بن ابیطالب ع و مادر ش فاطمه دختر محمد مصطفی صم یهودی کفت این
نبیرهٔ پیغمبر شماست یزید کفت اری یهودی سر بجنبانید و فریاد بر کشید که وای بر شما
که فرزند پیغمبر خود را میکشید ای یزید میانهٔ من و داود پیغمبر هفتاد پشت
و اسطه است یهودان باین سبب حرمت مرا بجا میاورند خاك قدم مرا میبوسند محمد عربی
که پیغمبر شماست دیروز از میان شما بیرون رفته امروز با فرزند وی اینمعامله میکنید
یزید از سخنان وی در غضب شده کفت ای یهودی ساکت شو اکر نه ان بودی که پیغمبر ما
فرموده که اهل ذمة را مرنجانید هر که برنجاند ایشانرا در قیامت با وی خصمی کنم امر میکردم
که سرت را بردارند یهودی کفت ای ابله بی بصیرت کسی که از برای یهودی یا نصرانی
که مخالف دین ویند خصمی کند از برای جکر کوشهٔ خود چها نکند وای بر تو در روزی
که جد وی با تو مخاصمه کند و مادر ش طلب خون وی کند پدر ش داد وی از تو
بستاند چون یهودی این سخنان بکفت غضب یزید زیاده شد جلاد را کفت بکیر این یهود یرا
سرش را از بدن جدا کن یهودی کفت ای بیحیامن از امام حسین بهتر نیستم او را کشتی بکو
مرا هم بکشند امید وارم که روز قیامت مرا از زمرهٔ شهیدان محشور کنند باجان ۱۸۲

۱۸۲ باختکان در راه حسین برانکیزند برجست سر امام حسین را برداشت کفت یا ابا عبد الله
من از جمله دوستان توام در روز قیامت در پیش جدت کواه باش که مسلمان شدم کفت
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله ای سید کواه
باش که در سر کوی محبت تو کشته شدم فردا مرا در میان شهیدان خود طلب کن پس
جلادان نومسلمانرا کرفته شهید کردند مرویست که روزی از روزهائی که سر امام حسین
در مجلس یزید پلید بود شخصی نصرانی که رسول پادشاه فرنك بود دران مجلس حاضر
بود از جمله اشراف و بزرکان ایشان بود بیزید کفت ای پادشاه عرب این سر کیست یزید
کفت ترا با این سر چکار است کفت میخواهم چون بنزد پادشاه فرنك روم از احوال این
ملك از من سوال کند بر همه حالات مطلع باشم او را خبر دهم تا با فرح شما شریك باشد
یزید کفت این سر حسین بن علی است نصرانی کفت از اینست که من هر وقت نظر باین سر
میافکنم پشت من میلرزد میشنوم که ایاتی چند از قران شما میخواند لعنت خدا بر تو و دین تو
باد ای یزید من از فرزندان حضرت داود میان من و داود پدران بسیار است نصاری
تعظیم میکنند خاك پای مرا برای تیمن و تبرك برمیدارند شما فرزند رسول خود را میکشید
میان او و پیغمبر یك پدر بیش نیست ای یزید ایا حکایت کلیسا را شنیدهٔ یزید کفت نه
نصرانی کفت در میان عمان و چین دریائیست که یکسال مسافت انست دران میان معمورهٔ
نیست بغیر از یك شهر که در میان اب واقع است طول ان شهر هشتاد فرسخ است عرض ان
نیز هشتاد فرسخ در روی زمین شهری ازان بزرکتر نیست کافور و یاقوت و عنبر از انجا
میاورند درختان ایشان همه عود است ان شهر در دست نصاری است در انشهر
کلیسائیست مشهور بکنیسه حافر در محراب ان کلیسا حقهٔ طلائیست او یخته در ان سمیست
از اسم الاغ عیسی مینامند دور ان حقه را بجواهر و طلا مزین کرده اند هر سال کروهی
بسیار از نصاری از اطراف عالم بزیارت ان کلیسا میروند بر دور ان حقه طواف میکنند
انرا میبوسند در انجا حاجات خود را از پروردکار میطلبند ای یزید نصاری سم الاغی را
که کمان میکنند سم الاغ عیسی است اینقدر حرمت انرا بجای میاورند شما پسر دختر
پیغمبر خود را میکشید حق تع برکت بشما ندهد یزید از سخن ان نصرانی در خشم شد جلاد
انرا کفت بکشید این نصرانی را که ما را در بلاد خود رسوا میکند نصرانی چون این را شنید
کفت ای یزید حکم بقتل من کردی کفت اری نصرانی بسجده افتاد شکر و سپاس الهی را

بجای او رد کفت ای یزید شب کذشته پیغمبر شما را در خواب دیدم که نوید بهشت بمن
داد فرمود تو از اهل بهشتی من از ان خواب تعجب داشتم حال سر ان معلوم شد الان شهادت
میدهم بوحدانیت خدا و برسالت محمد مصطفی صم پس برجست سر امام حسین را کرفت
بر سینهٔ خود چسبانید عرض کرد السلام علیك یا اباعبد الله الحسین و رحمة الله و برکاته
در نزد خدا و جدت رسول الله و پدرت مرتضی علی کواه باش که من مسلمان شدم
در سر کوی محبت تو کشته میشوم پس کفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اشهد ان علیا ولی الله سر را میبوسید و میکریست تا کشته شد چون روز نزدیك باخر
رسید امر کرد که اهل بیت نزد وی ایند تکلم نمایند چون در پیش روی وی حاضر شدند
از اسم هر یك پرسید شخصی ایشانرا تعریف مینمود اشاره بزینب و ام کلثوم و صفیه و رقیه
و ام هانی نمود اسم ایشانرا برد و کفت این پنج دختران مرتضی علی اند و خواهران حسینند
اشاره بسکینه و فاطمه نمود اسم ایشان را مذکور کرد کفت ایشان دختران حسین اند پس
یزید متوجه سکینه شد دید از بی ساتری دست را حایل روی خود میکند که کسی او را
نه بیند یزید چون انحالت را مشاهده نمود کفت این سکینه دختر حسین است کفتند اری
سکینه دیکر طاقت نتوانست اورد کریه کلوی ویرا کرفت اینقدر کریست که نزدیك بهلاکت
رسید یزید کفت ای سکینه چرا اینقدر کریه میکنی کفت چرا کریه نکنم و حال انکه چادر
و مقنعه و ساتری ندارم که روی خود را از تو و همنشینان تو بپوشم در انوقت کریه
بر یزید زور اور شد کفت خدا لعنت کند عبید ابن الله زیاد را که دنیا و اخرت خود و ما را
بر باد فنا داد پس کفت ای دختر حسین چون پدرت قطع رحم کرد با من در سلطنت
منازعت کرد باین روز کرفتار شد سکینه کریان شد و کفت ای یزید بکشتن پدرم شاد
مباش که ان برکزیده و فرمان بردار خدا بود زینب رو بیزید کرده کفت هیچ میدانی چه
میکنی زنان خود را در پس پرده نشانیدهٔ و دختران محمد را اسیر کردهٔ بی کجاوه شهر بشهر
میکردانی در پیش روی خلق باز میداری از روی بغض و عداوت بایشان نظر
میکنی از کشتن ایشان هیچ پروا نداری با فرح و سرور برلب و دندان سید جوانان
بهشت چوب میزنی عنقریب ارزو خواهی کرد که کاش دستت تا مرفق خشك شده بود
مرتکب استیصال ذریهٔ احمدی و عترت محمدی و ریختن خونهای اهل بیت رسالت نشده
بودی پس روی بسر امام حسین ع کرد و کفت روحی فداك یا بن یعسوب العرب ١٨٣

٩٢
١٨٣ شمس ال عبد المطلب خواهرت فدای تو باد ای پسر شاه عرب و خورشید ال
عبد المطلب انکاه ام کلثوم برخواست و کفت امید وارم که در هر دو عالم راحت نه بینی
چنانچه ما را در رنج و خواری افکندی مرویست که در انوقت مخدرات سراپردهٔ عصمت
در نزد یزید کفتکو میکردند شخص سرخ موئی از اهل شام در انجا حاضر بود برخواست
بیزید کفت این دختر را بمن ببخش اشاره بفاطمه دختر امام حسین کرد فاطمه از سخنان ان
شامی برخود لرزید بدامن عمه اش زینب چسبید زینب خواتون اورا تسکین داد بشامی
کفت ایملعون میخواهی دختر محمد مصطفی را بخدمتکاری بکیری تو و یزید اختیار
چنین امری ندارید یزید کفت اکر خواهم میتوانم زینب کفت بخدا قسم نمیتوانی مکر انکه
کفر باطنی خود را اظاهر کنی یزید در غضب شد کفت با من این سخنان میکوئی پدر و
برادر تو از دین در رفتند زینب کفت پدر و برادرم هدایت یافتند هدایت یافتکان تو
پدر و جدت اکر مسلمان شده اند ببرکت ایشان است تو اکنون بسلطنت مغرور شدهٔ انچه
میخواهی میکوئی پس ان شامی باز سخن را اعاده کرد یزید کفت ساکت شو خدا ترا مرك دهد
ام کلثوم کفت ساکت شو خدا زبانت را قطع کند و دیده ات را کور کند او لاد انبیا خدمتکار
نمیشوند هنوز سخن ام کلثوم تمام نشده بود دعای او مستجاب شد زبان انملعون لال و
دیدهای او کور کردید بروایتی دیکر در مرتبه دویم ان شامی از یزید پرسید که ایشان
کیستند از کدام قبیله اند یزید کفت این دختر امام حسین است و زینب عمهٔ او ست
که دختر علی بن ابیطالب است شامی کفت لعنت خدا بر تو باد که عترت پیغمبر را میکشی
و ذریه او را اسیر میکنی بخدا قسم که من نشناختم کمان میکردم که ایشان از اسیران فرنکند
یزید کفت بخدا قسم که من ترا نیز بایشان رسانم امر کرد شامیرا کردن زدند پس یزید پلید
متوجه امام زین العابدین شد کفت این پسر کیست کفتند علی بن الحسین است کفت ما
شنیدیم علی بن الحسین کشته شد کفتند امام حسین را سه پسر بود علی اکبر و علی اصغر
کشته شدند علی اوسط همین جوان است چون بیمار و رنجور بود او را کرفته باینجا
اوردند یزید باو خطاب کرد که ای پسر حسین پدرت در سلطنت با من منازعه کرد کشته
شد امام زین العابدین کفت لعنت خدا بر انکه پدرم را کشت ای پسر هند نبوت و پادشاهی
با اجداد من بود با اجداد تو در روز بدر و احزاب و احد رایت اسلامیان در دست جد
من بود با جد تو ای یزید جبرئیل درخانه ما فرود امد یا در خانهٔ تو ایه تطهیر در حق ما نازل

شد یاد در حق تو ابه مودت ذوی القربی در حق ماست یاد در حق شما بکو مخاطب طه ال
یس کیست بنص ایهٔ حق خاتم النبیین کیست کرا رسول امین خواند حضرت داور
سوی جناب که جبریل شد پیام اور پی تولد ذات که کعبه کشت تمام زمولد که چنین
در جهان کرفت نظام بخانهٔ که بکو جبرئیل کرد نزول برای جنبش کهوارهٔ اش بجای
بتول که بود انکه بکتف رسول کشت سوار بروز عید بسیر مهاجر و انصار بکو که بود
که کتفش نبی بسر و علی من از حسینم و باشد حسین چه جان از من توای ستمکر
بی ابرو جها کردی چه رخنها که تو در دین مصطفی کردی ای پسر معویه اکر بدانی
مرتکب چه عمل شدهٔ و باپدرم حسین فرزند حیدر کرار و جکر کوشهٔ رسول مختار و
برادران و اعمام و اقارب و خویشانم چه کردهٔ هر اینه بکوهها بکر یزی و بر دری خاکستر
فر یاد و انسور او و او بلا بر اوری بکو یزید که این از کجای ایمان است کسی که کار
چنین کرد کی مسلمانست دیکر بحشر مکان رفیع میخواهی محمد عربی راشفیع میخواهی
جنانکه عترت اطهار او در ازارند محمد و همهٔ است ازتو بیزارند یزید پلید از سخنان
امام زین العابدین در غضب شد جلادی طلبید کفت این پسر را به پدرش رسان اهل
بیت که این را شنیدند خروش و فغان بر اوردند و ماتم ایشان تازه شد شنید زینب و
همچون سپند جست از جا زبان کشود پی التماس انمولا خطاب کرد بان بیحیای نامقبول
بکریه کفت که ای دشمن خدا و رسول نظر به بیکسی ما ضعیف مردم کن ز روی لطف
باین نوجوان ترحم کن باین ببخش که این نور دیده محرم ماست ضیای مردمک
دیده های پرنم ماست چون جلاد بازوی وی را کرفت ام کلثوم برجست هر دو دست
وی را کرفت روبیزید کرد و کفت ای پسر هند دست ازین کودک بیمار بدار کسی نمانده که
محرم دختران مصطفی باشد زینب خاتون نیز برخواست کفت ای یزید اکر او را میکشی
اول مرا بکش اهل بیت بدور او جمع شدند یکی چه سایه بر اطراف قامتش کردید یکی
فتاده بپایش چه پرتو خورشید نشست زینب بدل چه دل بپهلویش سکینه کریه کنان
وکرفته بازویش کهی بدیدهٔ حسرت نظاره میکردند بحاضران بشفاعت اشاره میکردند
کریستند بر ان بیکسان بزاری زار بحالتیکه بر امد خروش از حضار القصه هر یک
از اهل بیت رسالت عجز و زاری میکردند فائدهٔ نمی بخشید ام کلثوم دید که در ان سنکدل
اثر نمیکند رو در ا مدینهٔ رسول کرده و باواز بلند کفت انادیک یا جداه یا خیر مرسل ۱۸۴

۱۸۴ حسینا مقتول و نسلک ضایع تو را ندا میکنم و میخوانم ای جد بزرکوار وای پیغمبر
حسین تو کشته شد و نسل تو ضایع شد چون یزید این کلمات را استماع نموده لرزه
بر اعضایش افتاد کفت دست از وی بدارید امر کرد که سر امام حسین را بدر قصرش نصب
نصب کردند و اهل بیت را داخل حرم سرای یزید کردند چون پرده کیان حرم محترم داخل
اندرون سرای ان لعین شدند زنان ال ابو سفیان ایشانرا با نحالت دیدند همکی زیورهای
خود را افکندند جامهای الوان را از بر خود کندند لباس ماتم پوشیدند صدا بکریه و
زاری بلند کردند تا سه روز ماتم داشتند دختر عبد الله عامر که زن یزید بود پرده را درید
از خانه بیرون دوید با سر و پای برهنه بمجلس یزید امد در وقتیکه مجمع عام بود کفت
ای یزید سر مبارک فرزند فاطمه دختر محمد مصطفی را بر در خانهٔ من نصب کردهٔ یزید
برجست و جامهٔ خود را بر سر او افکند و بر کردانید کفت ای هند نوحه و زاری کن بر فرزند
رسول خدا و بزرک قریش که ابن زیاد بد بنیاد در امر او تعجیل کرد من بکشتن او راضی
نبودم پس امر کرد نیزهٔ که سر مبارک امام حسین بود در برابر حجرهٔ که مجلس عیش او بود نصب
کردند و چهل نفر را بر ان موکل کردانید یکی از ان چهل نفر نقل میکند که چون شب
در امد رفیقان همه بخواب رفتند من از بسکه معجزات عظیم از ان سر مبارک مشاهده کرده
بودم دهشت عظیمی بمن روی داده خوابم نمیبرد چون پاسی از شب کذشت صداهای
عظیم از اسمان بلند شد که شخصی میکوید اهبط یا ادم ای ادم فرود ای حضرت ادم
با کروهی از ملائکه فرود امدند دیکر ندائی شنیدم که یا ابراهیم اهبط ای ابراهیم فرود
ای حضرت خلیل الرحمن با جمعی دیکر از فرشتکان فرود امدند همچنین حضرت روح الله
با ملائکهٔ بیحد و احصا بز بر امدند و انکاه حضرت کلیم الله با طایفهٔ از ملائکه فرود امدند
انکاه خروش و فغان از زمین و اسمان برخواست و غلغلهٔ عظیمی بکوشم رسید منادی
ندا داد که یا حبیب الله انزل ای محمد فرود ای ناکاه دیدم که مسافر عرش عظیم رسید
رووف رحیم اعنی محمد مصطفی با افواج بیحد و احصا از ملائکه نزول فرمودند بر دور
حجره که سر امام حسین در انجا بود احاطه نمودند و حضرت کریان و نالان دست بر سر زنان
داخل ان حجره شد چون نظرش بر ان سر افتاد تاب و طاقت و توان از و برفت بنحویکه دیکر
نتوانست بایستد بر زمین نشست ناکاه نیزه که سر امام حسین بر ان نصب بود خم شد
بنحویکه سر انجناب بدامن حضرت رسالت پناه رسید و سر مبارک در دامن وی افتاد

انجناب انسر را برداشت بر سینهٔ خود کذاشت زار زار کریست انسر منور را بنزد ادم اورد
کفت ابید رنظر کن که امت من با فرزندمن چه کردند ان شخص میکوید در انوقت
برخود لرزیدم ناکاه جبرئیل بنزد حضرت رسول جلیل امد کفت یا رسول الله انا صاحب
الزلازل من موکلم بزلزلهٔ زمین دستوری ده که زمین را بلرزانم بنحویکه همهٔ اهل او
هلاك شوند حضرت دستوری نداد پس کفت مرخص نمای که این چهل نفر را هلاك
کردانم حضرت رخصت داد جبرئیل امین همه ایشانرا هلاك کرد چون نوبت بمن
رسید استغاثه نمودم حضرت فرمود بکذار که اورا خدا نیامرزد اما بعد از قضایای مذکوره
یزید پلید احترام امام زین العابدین را بجای اورده هر روز او را بخوان خود مطلبید
روزی انحضرت درکنار یزید نشسته بود خالد پسر وی در پهلوی دیکروی نشسته بود
یزید کفت ای علی میتوانی با خالد پسر من کشتی بکیری حضرت فرمود کشتی سهل است
هریکی را کاردی ده تا در نظر تو محاربه کنیم هرکه غالب اید مغلوب را بکشد تو تماشا کنی
در انوقت نقارهٔ شام را فرو کوبیدند پسر یزید کفت ای پسر حسین اینك نوبت پدر
منست نوبت پدر تو کو امام زین العابدین فرمود زمانی تامل کن تا جواب کویم ناکاه اواز
نقاره فرو نشست موذن اغاز بانك نماز کرد امام زین العابدین فرمود این نوبت جد و پدر
منست از اموری که در شام روی نمود این بود که روز جمعه یزید امام زین العابدین را
همراه خود بمسجد برد چون در مسجد نشستند خطیب شامی بر منبر رفت ال ابوسفیان را
ستایش کرد و ال ابوطالب را مذمت بسیار نمود هرزه چند در حقیت یزید و بطلان امام
حسین کفت امام زین العابدین خود را نکاه نتوانست داشت فرمود ای شامی بد خطیبی
بودهٔ تو خدا را بخشم اوردی بجهة خوشنودی مخلوقی پس حضرت بیزید فرمود مرا رخصت
ده که بر منبر روم و کلمهٔ چند بکویم که موجب رضای خداوند عالمیانست و باعث اجر و
ثواب حاضران کردد یزید قبول نکرد اشراف و اکابر شام درخواست نمودند که ما میخواهیم
الفاظ و عبارات اهل حجاز را بشنویم فصاحت و بلاغت ایشان را ببینیم یزید کفت ای قوم
این کودك از بنی هاشم است افصح فصحای عربند میترسم بر منبر رود و ال ابوسفیان را
رسوا کند ایشان کفتند از این کودك چه بر میاید کفت او از اهل بیتی است که با فصاحت
و علم و کمال از مادر متولد میشوند حاضران مبالغه نمودند چون یزید نتوانست که التماس
عظماء شام را رد کند ناچار حضرت را اجازت داد پس ان نونهال کلستان امامت ۱۸۵

۱۸۵ مانند دستهٔ کل بر سر منبر نشست خطبهٔ در کمال فصاحت و بلاغت مشتمل بر حمد
الهی و نعت و درود حضرت رسالت پناهی ادا نمود که احدی از فصحای عالم و بلغاء بنی
ادم کلامی بان فصاحت و بلاغت نشنیده بود دیدهای حاضران اشك بار و دلهای
شامیان بی صبر و قرار شد بعد از ان برخی از مناقب و مفاخر اجداد کرام و اباء عظام خود را
بیان فرمود بنحویکه چشمهای ایشان کریان و سینها بریان کردید پس فرمود ایها الناس
هرکه مرا شناسد شناسد و هرکه نشناسد بداند که منم فرزند مکه و منی منم فرزند زمزم
و صفا منم فرزند بردارندهٔ رکن و مقام باطراف ردا منم فرزند بهترین راه روندکان
در روی زمین و هوا منم فرزند طائفان و ساعیان و فاضل ترین حاجیان و ملبیان منم
فرزند سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی منم فرزند انکه
براب روان سوار شد و بلند شد بر روی هوا منم پسر متوطن حریم فکان قاب قوسین
او ادنی و متمکن منبر فاوحی الی عبده ما اوحی منم پسر انکه در یکشب از خانهٔ ام هانی رفت
بمسجد اقصی و رسانید او را روح الامین بسدرة المنتهی منم پسر انکه نماز کرد با ملائکه
سما و سلام کردند بر او مقربان اعلی منم فرزند خواجهٔ یثرب و بطحا صدر مسند اجتبا منم
پسر مرکز دایرهٔ اصطفا منم پسر محمد مصطفی منم فرزند علی مرتضی منم فرزند انکه استقرار
یافت باو شریعت خواجهٔ دو سرا او شمشیر زد بر بنی ادم تا انکه قایل شدند بوحدانیت خدا
منم فرزند مجاهد صفین رحمین و مهاجر هجرتین منم فرزند صالح مومنان و برانداندهٔ ملحدان
و کافران و پادشاه مسلمانان و زینت عابدان و تاج کریه کنندکان و بهترین نماز
کنندکان منم فرزند قاتل ماکثین و مارقین و حامی اسلام مسلمین و براندازندهٔ مشرکین
و منافقین و نشان حکمت عارفین و یاری کنندهٔ دین رب العالمین منم فرزند موید
جبرئیل و منصور بمیکائیل منم فرزند قاطع اصلاب و متفرق احزاب منم فرزند شیر بیشهٔ هیجا
برادر و ابن عم رسول خدا یعنی جوانمرد سخی و شجاع مطاع زکی و مردانهٔ حجاز و عراق
یکانهٔ افاق و والد سبطین و وارث مشعرین جامع مکارم و مناقب و مفاخر و مناصب مظهر
العجایب و مظهر الغرایب جدم علی بن ابیطالب منم پسر حضرت خیر النساء دختر سید ابیاء مادر
سادات النجباء و شفیعهٔ عاصیان امت در روز جزا یعنی بتول عذرا فاطمهٔ زهرا منم فرزند
شهید مظلوم و غریب مغموم نور دیدهٔ مصطفی و سرور سینهٔ علی مرتضی منم پسر مقتول
بتیغ جفا منم فرزند انکه براو کریه کردند وحشیان صحرا و ماهیان دریا منم فرزند انکه

کریستند براو فرشتکان زمین واسمان جمیع طوایف جنیان منم فرزند انکه سرش را
مانند کوسفند بریدند جسدش رادر کربلا بیغسل وکفن انداختند سرش رابر نیزه کرده
شهر بشهر کردانیدند زنان و دختران او رااسیر کردند منم فرزند محنث وعنا یعنی پدرم
حسین شهید بارض کربلا مایم مخازن علوم خداو مهابط وحی حق عزو علا چون کلام
انحضرت بانجارسید خروش وفغان ازحاضران برامد غلغله وزلزله درمیان شامیان افتاد
نزدیك بود که غوغاو شورش عوام برپاشود یزید ترسید اشاره بموذن نمود که اذان
بکوی موذن برخواست وکفت الله اکبر حضرت فرمود بلی ازخدا بزرك ترچیزی نیست
و چون موذن کفت اشهد ان لا اله الا الله حضرت فرمود شهد بما لحمی وشعری و جلدی
و دمی شهادت میدهد باین کلمه کوشت و مو و پوست و خون من چون اشهد ان محمدا
رسول الله کفت امام زین العابدین عمامه از سر برداشت و برزمین زد رو بیزید کرد و
کفت ای پسر معویه این محمد که نامش برفعت میبری جد منست یا جد تو اکر کویی جد
من بوده دروغ کوئی واکر کویی جد تست پس چرا عترت او را کشتی وحلق بهترین
فرزند او راکه بوسه کاه او بود بریدی و مخدرات سراپردهٔ عصمت او رااسیر کردی مرا
یتیم نمودی رخنه در دین جدم افکندی با این همه کلمهٔ شهادت میکویی پس دست زد
و کریبان خود چاك نمود فرمود ای طوایف مردمان ای کروه بغیر از من کیست که جدش
پیغمبر بوده باشد درانوقت کریه و زاری از مردم بلند شد قیامتی برپا شد وجمع کثیری
بیهوش شدند برروددر افتادند یزید لعین ازغلغله ودمدمهٔ مردم ترسید بانك بر موذن
زد که اقامه بکوی ۱۹ و خود بنماز ایستاد

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة صاحب الاجساد العاریة والاجسام المرملة البالیة
الذی هیجت مصیبته مصیبة خاتم الانبیاء و عجت عجاجتها فی مکة و البطحاو صرخت لها
سیدة النساء وحملة العرش و سکان السماء الذی فی تربته الشفاء واجیب تحت قبته الدعاء
درة مرج البحرین والنجم بن القمر بن ابی عبد الله الحسین ونقدسك اللهم یا من اجل رزیتنا
علی ابی الائمة و سراج الامة و سلیل النبوة الذی ذبحوه ذبح الشاة و بناته بین الاعداء
حاسرات وللجیوب مازقات وللخدود لاطمات وللمحامی والکفیل فاقدات یطاف بهن
فی الامصار والاقطار عاریات سبط رسول الثقلین ونور العینین ابی عبد الله الحسین ع ۱۸

ع ۱۸ و نبتهل الیك ان تصلی علی المصطفین من عبیدك والمحبین من اهل تاییدك خصوصا
علی صاحب المصیبة العظمی و البلیة الکبری المبرء من کل شین ابی عبد الله الحسین اه من
مصیبة اضاقت صدور المومنین واحرقت قلوب الخافقین اه من زمان مثل الحسین فی عرصة
کربلا و هو ینادی غریبا الاهل من ناصر ینصر ال محمد المختار الاهل من ذاب یذب
عن ذریة الاطهار فکیف لو یری محمد المصطفی قره عینه اسیر هذه الکربات و کیف لو ینظر
علی المرتضی الی العلویات و هن فی ایدی الاشقیاء صافنات باکیات فکیف لو تنظر فاطمة
الزهراء الفاطمیات وهن بین الاعداء مروعات فاشتغلوا اخوانی باقامة عزاء الشهید العطشان
فانه لاعذر لاهل الایمان فی اضاعة البکاء و الاحزان علی سید اهل الجنان و نسل سید
ولد عدنان وکیف لا یبکی لبکاء الزهراء وکیف لا یحزن لحزن المرتضی وکیف لا تنوح لقتل
الامام المسود بالعزاء پر کرد سر زسینه فغان وامصیتاه شد نوحه تیز کام وزبان وامصیبتاه
اه و فغان که زینب مظلومه موکشاد زین العباد داغ یتیمی بجان نهاد فیاذلة الاسلام
من بعد عزة و بالك رزء فی الانام خطیر ای وای از ذلت اسلام بعد از عزت او وای
حیوة بعد ذا لرزترتجی و ای فواد بعتریه سرور بعد ازین مصیبت بکدام حیات امید
میتوانست داشت کدام دلیست که مسرور شود انسی مصاب السبط نفسی له الفداء مصاب
له قتل النفوس حقیر ایا فراموش میکنم مصیبت فرزند رسول خدا را که جان ما فدای او
باد و مصیبت او مصیبتی است که هلاکت نفوس در جنب او بسیار جزئیست فاصبح یدعو هل
مغیث یغیثنا فغر مجیبوه و قل نصیر سرور شهیدان بیکس و تنها در صحرای کربلا ایستاده
بود و میکفت ایا فریادرسی هست که بفریاد ما رسد پس هیچکس جواب او را نداد
فنادت باعلی صوتها مستغیثة الاهل لنا مما نراه مجیر پس باواز بلند ندا داد که ایا پناهی و
فریادرسی هست از برای ما ایا جد لو عاینت سبطك عاریا قتیلا بارض الطف وهو عفر
و میکفت ای جد بزرکوار کاش میدیدی فرزند برکزیده خود را که در زمین کربلا
کشته در میان خاك و خون افتاده بناتك یا جداه تبدا لحومها و نسوة حرب دونهن سور
دختران تو برهنه اند برمثل این مصیبت باید کریه کنند کان کریه کنند چکونه نکریند
و حال انکه جمیع پیغمبران وفرشتکان وجنیان دراین مصیبت کریستند یا قتیلا بکاه ادم
حقا ونعاه من السماء جبرئیل و بکی الجن و الملائك جمیعا علیه و الوحی و التنزیل ای کشته
که ادم صفی برتو کریست و جبرئیل خبر مرك تو اورد کدام مصیبت ازین بالاتر است

و کدام دیده است که بر تو نکرید مرغان در هوا پر باد بر او زدند و ندا در دادند که اه
و او بلا کو اقای ما و کو شریف ترین مردمان و بهترین ایشان از جهة حسب و نسب ای برادران
مصیبت حسین نه بان مرتبه است که خامهٔ دو زبان به پیرایهٔ تحریران تواند کشت و محنت
ان نور دو عین نه بحد یست که وهم سریع السیر بحوالی ان تواند کذشت کدام زبان را طاقت
بیان و کدام دل را تحمل این بار کرانست کو دل که بشرح این حدیث اغاز م با جان
که از بن غم سخنی پردازم از بیخودی و شکستکی خامه بکف میکیرم و میکریم و
میماندازم بریده باد زبانی که بی تامل در صدد تقریر این واقعه تواند برامد و شکسته باد
قلمی که بجرات در حین تحریر این قصه تواند کشت دلی که طاقت کشیدن این غم دارد
جماد یست بیجان و سینهٔ که وسعت برداشتن این بار ماتم دارد کهنه انبانی بود پر استخوان
هر چشمی که در این مصیبت نه کریانست کور باد دیده که نه در این عزا نکریست کی
بان دیده میتوان نکریست مجملا مصیبت ان امام مظلوم اعظم مصایب است که در خاکدان
دنیا حادث شده و اکر خواهی صدق این مقال بر تو ظاهر شود او لا بعضی از فضایل ان امام را
در این اوراق ذکر میشود تا معلوم کردد که قدر او در پیش خدا در چه مرتبه است بعد از ان
بعضی مصایب و محن او و عترت او مسطور میشود تا بدانی با ایشان چه رسیده است ابن بابویه
روایت کرده که روزی حضرت امام حسین در خدمت جد والا تبار خود امد در وقتیکه
ابی ابن کعب در خدمت انحضرت بود حضرت رسول حسین را دید کفت مرحبا بك
یا ابا عبد الله یا زین السموات و الارضین یعنی خوش امدی ای ارایش اسمان و زمین
ابی کفت یا رسول الله غیر از تو کسی ارایش زمین و اسمان تواند شد حضرت فرمود قسم
بخدایی که مرا بحق بر انکیخته است حسین در اسمانها بزرکتر از انست که در زمینهاست
در عرش او را مصباح الهدایة و سفینة النجاة نوشته اند در کامل الزیاره روایت کرده است
که روزی پیغمبر با کروهی از اصحاب بخانهٔ شخصی بضیافت تشریف میبردند در راه
بحسین برخورد که با جمعی از کودکان بازی میکرد حضرت بر اصحاب سبقت کرفت
و دستهای مبارك خود را کشود تا او را بکیرد و او باین طرف و انطرف میدوید حضرت
از پی او میرفت و ملاطفه مینمود و مضاحکه میفرمود تا اخر او را کرفت و یکدست مبارك
بر قفای او و دست دیکر بر زنخ وی کذاشت دهن خود را بر دهن او کذارد و بوسید پس
کفت حسین منی و انا من حسین حسین از منست و من از حسینم خدا دوست دارد ۱۸۷

۱۸۷ کسی را که حسین را دوست دارد در خساری را که مصطفی مکرر بوسیده کجا رواست
که غرق خون باشد و تنی را که سید دو سرا در اغوش کشید کجا سزاست که بسر در
هامون افتاده باشد رخی که بوسه که شاه انبیا باشد بخاك و خون شده پنهان کجا روا
باشد روا بود که جکر کوشهٔ رسول خدا فتاده غرقه بخون سر ز تن جدا باشد مرویست
که صیادی اهو بچه را صید کرده برسم هدیه بخدمت فخر کاینات اورد حضرت قبول نمود
ناکاه امام حسن داخل مسجد شد حضرت او را بوی بخشید بعد از زمانی امام حسین از در
در امد دید برادر خود اهو بچهٔ دارد با او بازی میکند کفت ای برادر از کجا او را دی کفت جد
بزرکوارم بمن بخشید امام حسین که این را شنید دوید تا بخدمت جد خود امد کفت یا جداه
برادرم اهو بره دادی بمن ندادی سر خود را بزیر افکند این سخن را اعاده مینمود پیغمبر
او را تسلی میداد در فکر بود ناکاه اهنك کریستن نمود خواست کریه کند از در مسجد
غوغایی بلند شد دیدند اهویی در کمال تعجیل میاید با خود بچهٔ داشت پهلو باو میزد و او را
میدوانید تا بخدمت رسول خدا رسید بزبان فصیح کفت السلام علیك یا رسول الله ای
پیغمبر خدا دو بچه داشتم یکی را صیاد کرفت بخدمت شما اورد دیکری با من بود دلم بان
خورسند بود درین زمان باو شیر میدادم هاتفی ندا داد که ای اهو بچهٔ خود را بردار بتعجیل
بخدمت سید کاینات رسان که فرزند او حسین که محبوبترین خلایق است از وی اهو بره
میطلبد و اراده کریستن دارد ملائکه ملکوت و سکان قدس و جبروت از صوامع طاعات
سرها برداشته نظاره میکنند که اکر بکرید میکریند تعجیل کن پیش از انکه اشك از چشم
او جاری شود بچهٔ خود را باو رسان یا رسول الله در اندك زمانی مسافت بعید طی کردم
کو باز مین را در نوردیدند تا من زود بخدمت شما برسم الحمد لله پیش از انکه اشك
از چشم او جاری شود رسیدم خروش از حاضران برامد و حضرت اهو بچهٔ را بحسین داد
وان اهو ادعا کرد حسین او را برداشته بخدمت مادر امده کیفیت واقعه را بعرض رسانید
ای عزیزان در حالتیکه ملائکه از کریه او بکریه ایند چکونه مادر او میتواند دید که
ان مظلوم در صحرای کربلا بیکس و تنها ایستاده و چکونه میتواند نظر کند که بدن مطهرش
بیغسل و کفن در روی خاك افتاده باشد بابی الوحید و ماله من راحم یشکو الظماء و الماء
منه قریب پدرم فدای کسی باد که کسی باو رحم نکرد تا شربت شهادت چشید از تشنکی
شکایت مینمود و حال انکه اب باو نزدیك بود لهفی علیه بالطفوف مجدلا لهفی علیه

شمائل و جنوب واویلاه از ان مظلوم در وقتیکه جسد وی در کربلا افتاده بود بادهای
جنوب وشمال براو میوزید خاکها براو میافشاند لهفی علیه و الخیول ترضه فلهن رکض
حوله وخبیب واحسرتاه از ان شهید بیکس در حینی که اسبان جسد منور او را پامال
کردند ودر حوالی او بر میجستند وشیهه میکشیدند لهفی له والراس منه ممیز والشیب
من دمه الشریف خضیب واحسرتاه از سر مبارک او که از بدن جدا شده بود واز محاسن
مطهر او که بخون او خضاب شده بود لهفی علیه ودرعه مسلوبة لهفی علیه و رحله
منهوب والهفاه از او که زره او را از بدنش کندند و اکر بتاه براو که اموالش را غارت
کردند لهفی علی حرم الحسین حواسرا شعثاو قد رعبت لهن قلوب وامحنتاه از حرم
محترم حسین که برهنه وغبارالود بودند دلهای ایشان خائف وترسان بود مروی استکه دحیهٔ
کلبی مردی بود خوش صورت و صافی طویت بخواجه عالم محبت بیحد داشت مردی
بود تاجر از هر سفری که معاودت نمودی بخدمت فخر کاینات رسیدی تحفهٔ چند از میوه
و غیره که مقتضای زمان بود از جهة حسنین اوردی هر وقت که بخدمت پیغمبر میرسید
حسین نزد او میامد دست در کریبان واستین او مینمود جبرئیل کاهی نزد پیغمبر میامد
بصورت دحیهٔ کلبی روزی پیغمبر در مسجد نشسته بود جبرئیل بصورت دحیه در
نزد حضرت بود ناکاه حسنین داخل مسجد شدند چون جبرئیل را تصور دحیه نمودند
کستاخانه دراو او یختند دست در کریبان واستین او میکردند حضرت نبوی از مشاهدهٔ
این حال برافروخت خواست که ایشان را دور کند جبرئیل کفت یا رسول الله چرا ایشان را
دور میکنی حضرت فرمود ایشان ترا نمیشناسند دحیه تصور کردند حرمت تو را بجانمیاورند
کستاخانه باتو سلوک میکنند جبرئیل کفت مکرر اتفاق افتاد که فاطمه در تهجد یا در خواب
بوده ایشان در کهواره بیدار شدند خواستند بکریند از پروردکار خطاب بمن رسیده
که بشتاب برو کهوارهٔ حسنین را بجنبان من بسیار کهوارهٔ ایشان را جنبانیده ام بسیار
دستاس برای فاطمه کشیده ام در وقتیکه از دستاس کشیدن مانده بود پس هرکاه من
کهواره جنبان ودستاس کش ایشان باشم عجب نباشد که ایشان کستاخانه بکنار من ایند
از طاوس یمانی مرویست که وقتی جبرئیل در خانه فاطمه نازل شد در حینی که فاطمه
در خواب بود حسین در کهواره کریه میکرد جبرئیل کهوارهٔ او را کرفت میجنبانید از جهة
تسلی او چیزی میخواند فاطمه بیدار شد صدائی شنید که کسی میکوید انّ فی الجنة ۱۸۸

۱۸۸ انهرا من لبن لعلی وحسین وحسن کسی را ندید بعد از زمانی پیغمبر امد باو
خبر داد که ان جبرئیل بود بنا بروایت اول جبرئیل کفت حیرانم که در کریبان واستین من
چه میجویند حضرت فرمود هر وقت دحیه میاید از برای ایشان تحفهٔ در کریبان اورد چون
تو را دحیه پنداشته اند از تو تحفه میجویند جبرئیل دست کرد در بهشت اناری وبهی وسیبی
فراکرفت بایشان فرمود که اینمیوها را بردارید بنزد پدر و مادر برید با ایشان بخورید
از هر یک چیزی باقی کذارید حسنین ان میوها را برداشتند بخدمت حضرت امیر و فاطمه
رفتند بایکدیکر از ان میوها خوردند از هر یک قدری باقی کذاشتند روز دیکر که
بسراغ رفتند درست شده بود بحالت اول عود نموده بود باین نحو میکذشت تا وقتیکه
فاطمه رحلت نمود دیکر انار را نیافتند چون علی مرتضی از دنیا رفت ان به نیز مفقود شد
اما سیب در نزد امام حسین بود در کربلا هر وقت که تشنکی بر و غلبه میکرد ان سیب را
بوییدی چون او را شهید کردند سیب نیز ناپیدا شد اما بوی او از تربت مقدس میشنوند
از ابن عباس روایت شده که از پیغمبر شنیدم فرمود خدا را فرشتهٔ بود نام او دردائیل
شانزده هزار بال داشت هر بالی تا بال دیکر بقدر مسافت مابین زمین واسمان بود روزی
در خواطر او چیزی خطور کرد که مناسب عظمت حضرت ذوالجلال نبود چون اینمعنی خلاف
اولی بود حق تعم بالهای او را مضاعف کردانید امر کرد که پرواز کن پانصد سال پرواز نمود
نتوانست که یکقائمه از قوایم عرش را طی نماید چون پروردکار دانست که دیکر طاقت ندارد
باو فرمود که بمکان خود بر کرد انا عظیم فوق کل عظیم و لیس فوقی شیء و الاوصف بمکان
منم بزرک وبزرکتر از هر بزرکی و بالاتر از من چیزی نیست مکانی ندارم پس برق غیرت
در رسید بالهای او بسوخت مرتبه اش پست شد از صفوف ملائکه اخراج شد وقتیکه
حسین متولد شد خدا تعم امر کرد بمالک خازن جهنم که اتش جهنم را فرو نشان از جهة کرامت
فرزندی که برای محمد بهم رسیده وحی کرد برضوان خازن بهشت که بهشت را زینت کن ان را
بیارای وخوشبو کن وحی کرد بحور العین که خود را زینت کنید یکدیکر را زیارت کنید
وحی کرد بملائکه که صفوف بیارایید صدا بتقدیس و تحمید بلند کنید وحی کرد
بجبرئیل که با هزار قبیل ملائکه که هر قبیلی هزار هزار ملک باشد بر اسبان ابلق که بر پشت
انها در و یاقوت باشد سوار شوید به تهنیت پیغمبر روید امر کرد بجبرئیل که حبیب مرا خبر ده
بمولودی که از برای تو بهم رسیده او را حسین نام کردم اشرار امت تو او را شهید میکنند

وای بر کشندهٔ او من از و بیزارم کناه احدی در روز قیامت بیشتر از قاتل حسین نمیباشد پس جبرئیل با ان قبایل بر زمین نزول کردند درمیان ایشان ملائکهٔ روحانیان بودند که حربها از نور بدست ایشان بود در اثناء راه بدردائیل رسیدند دردائیل کفت ای جبرئیل چه حادثه رو داده است مکر قیامت بر پاشده جبرئیل کفت نه و لیکن فرزندی از جهة محمد هم رسیده خدا تعالی این کروه ملائکه را به تهنیت او فرستاده دردائیل کفت ای جبرئیل قسم میدهم ترا بان خدائی که مرا و ترا افریده سلام مرا بمحمد برسان باو عرض کن که بحرمت این مولود از خدا در خواهد از من راضی شود بالهای مرا بمن کرامت فرماید مرا در مقام خود در صفوت ملائکه جادهد پس جبرئیل بر پیغمبر نازل شد او را تهنیت نمود بعد از ان اغاز تعزیت رسانیدن کرد پیغمبر فرمود ای برادر سبب تهنیت معلوم است سبب تعزیت چیست جبرئیل عرض کرد که افریدکار عالم فرمود این مولود را اشرار امت تو شهید خواهند کرد حلق او که بوسه کاه شماست مجروح خواهند کرد پیغمبر فرمود ایشان امت من نخواهند بود من از ایشان بیزارم جبرئیل کفت من نیز از ایشان بیزارم پس جبرئیل حکایت دردائیل را عرض نمود حضرت فرمود تا او را اوردند حضرت امام حسین را بر سر دست کرفت بسوی اسمان بلند کرد کفت اللهم بحق هذا المولود علیك لا بل بحقك علیه و علی جده محمد و ابراهیم واسمعیل واسحق و یعقوب ان کان للحسین وعلی وفاطمة عندك قدر فارض عن دردائیل و رد علیه اجنحته و مقامه من صفوف الملائکة خدایا بحق حقی که اینمولود بر تو دارد بلکه بحرمت حقی که تو بر اینمولود داری و بر اجداد او محمد و ابراهیم واسمعیل و اسحق و یعقوب داری که راضی شو از دردائیل و اکر حسین پسر علی و فاطمه در نزد تو قدری دارد بالهای او را باو رد نما مقامی که داشت در میان ملائکه باو کرامت فرما پس خدا تعالی دعای حضرت را مستجاب نمود ببرکت حسین بالهای او را باو کرامت فرمود در مقامی که داشت او را جای داد انملك در اسمانها مشهور است باز اد کردهٔ حسین مرویست که روح الامین خبر شهادت حسین را بحضرت سید المرسلین رسانید حضرت کریان شد جناب امیر سبب کریه را استفسار نمود انحضرت خبر وحشت اثر جبرئیل را بیان نمود حضرت مرتضی علی نیز کریان شد و بانحال بحجرهٔ فاطمه داخل شد فاطمه کفت یا علی موجب کریهٔ شما چیست حضرت امیر خبری که جبرئیل بسید عالم داده بود باو اعلام نمود جناب فاطمه از استماع این واقعهٔ هایله اغاز ناله کرد و چادر عصمت ۱۸۹

۱۸۹ بر سر افکند بخدمت پدر بزرکوار امد عرض کرد ای پدر مهربان حضرت امیر مرا خبری داده که حسین شهید خواهد شد از ظلم بدترین امت حضرت فرمود اری روح الامین از جانب رب العالمین چنین خبر اورده فاطمه زار زار کریست عرض کرد ای پدر مهربان در چه زمانی خواهد بود که او را شهید کنند فرمود در زمانی که نه من باشم و نه تو و نه علی و نه حسن برادرش فاطمه دیکر باره ناله اغاز کرد خروش و افغان براورد کفت ای پدر در انزمان که پدر و مادر و برادر او نباشند انمظلوم غریب و بیکس را بتیغ بیدریغ شهید نمایند مصیبت او را که برپا میدارد کاش در انزمان بودمی تا اقامهٔ ماتم و مصیبت او نمودمی خواجه کفت ای فاطمه غم مخور که امتان من و شیعیان علی که مصیبت زدکان اخر الزمانند ماتم حسین را برپا خواهند داشت ولوای مصیبت او را خواهند افراخت هر سال چون موسم شهادت او در اید عزای او را تازه کنند لباسهای سیاه در بر نمایند اشك خونبار از دیدها ببارند زنان ایشان بر زنان اهل بیت من کریه و زاری نمایند مردان ایشان بر مردان عترت من ناله کنند ای فاطمه چون روز قیامت شود من و تو دامن شفاعت بر میان خواهیم زد تو از برای زنان و من برای مردان شفاعت کنیم ای فاطمه هر که از ایشان در مصیبت حسین کریسته باشد دست او را میکیرم و داخل بهشت میکنم ای فاطمه هر چشمی در روز قیامت کریان خواهد بود مکر چشمی که بر حسین کریسته باشد پس ای عزیزان اکر مراتب عالیهٔ فردوس میخواهید و ارزوی شفاعت از حضرت مصطفی دارید باید در تعزیه داری امام مظلوم کوتاهی ننمایید ای برادران تامل نمایید که در کربلا برکزیدکان خدا و رسول را چه روی داده تصور نمایید وقتی را که جسد مطهر حسین و سایر شهیدان بر خاك تفسیده افتاده بود اهل بیت او را اسیر نموده بودند بشام میبردند در انوقت ام کلثوم خواهر امام حسین صدا بکریه بلند کرده بجد بزرکوار خود شکایت میکرد و میکفت ای جد بزرکوار شکایت میکنم بتو از بنی امیه که بر ما بسیار ظلم و جفا کردند ای جد بزرکوار این حسین تواست که بر خاك افتاده هر رك کردن او به خنجر بیداد بریده شده است ای جد این حسین تست که جسدش در زیر دست و پای چارپایان افتاده سرش بر نیزه کافرانست ای جد والاتبار نکذاشتند از مردان ما نه بزرکی نه طفلی که شیر خواره باشد ای جد بزرکوار نکذاشتند از برای زنان سراندازی و جامهٔ نمانده بود از برای ایشان مقنعهٔ ای جد والاتبار ما را غارت کردند در حالتیکه بی لباس و سر

برهنه بودیم کو یا اسیران روم بودیم ای جد عالیمقدار کاش میدیدی ما را در حالتیکه
ذلیل و اسیر بودیم زاری و تضرع بدشمنان میکردیم نمی یافتیم کسی را که برما رحم کند
یا دفع شر از ما کند ای جد بزرگوار شمر چادرهای ما را از سرما کشید ما را میزد بنحوی که
کنیزان را میزنند پدر دمیاورد بدنهای ما از ین العابدین را بعد از قتل پدر مقید
به بند و زنجیر کردند با انکه بیمار بود از شدت مرض مینالید هروقت که ما را میدید برهنه
و بی پوشش نزدیك بود که از غم روحش از بدن مفارقت کند ای جد چون ما را با نحالت
میدید طاقت نداشت که بما نکاه کند بجانب دیکر نظر میانداخت نظرش بر سر پدر میافتاد
پس جزع و ناله میکرد از جمله وقایعی که باعث مصیبت و غم دوستان و موجب درد و
محنت هواداران است حکایت رجوع نمودن اهل بیت است از شام بمدینهٔ طیبه سید انام
الحق این حکایت متضمن مصیبتی است که نه کفتنی و نه شنیدنی است و نه نوشتنی و نه بیان
کردنی چکنم اه چون بیان سازم چون بشرح حدیث پردازم کنم اظهار باکدام زبان
شرح این غم کنم چکونه بیان کیفیت این واقعهٔ جان سوز باین محواست بعد از انکه اسراء
کربلا مدتی در شام بودند مصیبتی که در انجا بایشان رسید مذکور شد شبی هنده
زن یزید درخواب دید که درهای اسمان کشوده شد فوج فوج ملائکه نازل میشدند در
برابر سر امام حسین میایستادند میکفتند السلام علیك یا ابا عبد الله السلام علیك یابن
رسول الله ناکاه ابری از اسمان فرود امد در میان ان ابر مردان بسیار بودند در میان
ایشان مردی بود در نهایت نورانیت و صفا و غایت صباحت و ضیا رنك او مانند افتاب
تابان روی او چون ماه درخشان بزمین رسید انمرد و یدخود را بان سرمبارك رسانید
او را برداشته لب و دندان مبارکش را میبوسید زار زار میکریست و میکفت یا ولدی
احسین قتلوك اتراهم ما عرفوك و من شرب الماء منعوك ای فرزند دلبند و ای غریب
ستمدیده تورا کشتند و از اب فرات منع کردند ترا نشناختند یا ولدی انا جدك رسول الله
و هذا ابوك علی المرتضی و هذا اخوك الحسن وهذا جعفر و عقیل وعباس و حمزة ای فرزند
کرامی منم جد تو و این پدر تو علی است و برادرت حسن و عمهای تو جعفر و عقیل و عباس
و حمزه هستند میکوید چون این را در خواب دیدم خائف و ترسان از خواب بیدار شدم
خود را به حجره رساندم که سرمبارك امام حسین در انجا بود دیدم نوری بران سرمبارك
احاطه کرده حجره روشن شده ان نور باسمان بالا میرفت پس رفتم و یزید پلید را ۱۹۰

۱۹۰ به بینم و از خواب خود مخبر سازم او را در جای خود نیافتم چون تفحص کردم او را
در خانهٔ تاریکی یافتم که رو بدیوار نشسته با غایت خوف و ذلت و نهایت اندوه و وحشت
میکوید مالی وللحسین مرا با حسین چه کار بود پس بر او داخل شدم حکایت خواب خود را
بر او نقل کردم الم او زیاده شد سر بزیر افکنده هیچ جواب نکفت چون صبح شد اهل بیت را
طلبید ایشان را مخیر کردانید میان ماندن در شام با عزت و احترام و رجوع بمدینهٔ سید انام
با سلامتی و اکرام اهل بیت که این سخن را شنیدند کفتند اول میخواهیم که ما را رخصت دهی
که بتعزیه داری حسین قیام نمائیم در کمالی بنظر حقیر رسید که یزید کفت هرچه
خواهید کنید خانهٔ از برای ایشان مقرر نمود امر کرد که سرهای شهدا را بر طبقها کذاشته
بمجلس اهل بیت فرستاد در حینی که مجلس ماتم منعقد شده بود سرها را حاضر کردند غلغله
و فریاد و ناله در میان اهل بیت افتاد فغان از زمین و اسمان برامد زینب خاتون سیند
و از جا جست سر جناب سید الشهدا را برداشته بر سینه کرفت ام کلثوم سر عباس را
برداشته رو بر روی وی کذاشت فاطمه سر برادر خود علی اکبر را بر کرفت سکینه سر
علی اصغر را برداشت بدامن کذاشت مادر قاسم سر قاسم را برداشت همه موی پریشان
کرده و کریبان چاك زده اغاز کریه و زاری کردند جمیع زنان بنی هاشم و قریش
که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند باتفاق مصیبت زدکان در تعزیت کوشیدند
هفت روز ان بیکسان دشت محنت بر شهیدان کربلا نوحه و زاری نمودند در روز هفتم
یزید ایشان را طلبید عذر خواهی از ایشان نمود نوازشهای بسیار کرد بایشان تکلیف
ماندن در شام نمود ابا کردند کفتند میخواهیم بسوی مدینه رسول رویم در محل هجرت
رسول الله باشیم پس یزید با امام زین العابدین کفت هر حاجتی که داری از من طلب کن
حضرت فرمود ای یزید سه حاجت دارم اول انکه سر پدرم را بمن دهی تا او را بکربلا
رسانم ببدن منورش ملحق سازم اکر بدهی بار دیکر این بنما تا نظری بر رخسار مبارك
او کنم با او وداع بازپسین نمایم دویم انکه انچه از ما برده اند لشکریان بما رد نمایند سیم انکه
اکر اراده کشتن من داری کسی را همراه این زنان و طفلان بیکس نمائی که ایشان را بحرم
رسول خدا رساند انملعون کفت اما در خصوص سر پدرت امر یست محال که او را تو دهم
و تو دیکر هرکز او را نخواهی دید روایتی بنظر رسیده در وقتی که یزید این سخنان را کفت
امام زین العابدین فرمود ای یزید تو کمان میکنی که سر پدرم از من پنهان است من او را

نمیتوانم دید با او تکلم نمیتوانم کرد پس حضرت رو بسر مبارک کرد گفت السلام علیک
یا ابا عبد الله ناگاه ان مندیل از سر مبارک برکنار رفت از سر شریف او از امد که علیک
السلام یا علی یا ولداه پس حضرت صیحه زد و گفت یا ابتاه ایتمتنی و ذهبت ای پدر رفتی
و مرا یتیم کردی خدا لعنت کند کسی را که میان ما و تو جدائی افکند انا راجع الی حرم جدک
فاودعک الله و اقرء علیک السلام ابنک من بمدینه جدم میروم پس وداع میکنم وداع
باز پسین سلام من بر تو باد ناگاه فغان از حاضران برامد و مشهور میان شیعه انست که یزید
انسر را با سایر سرهای شهدا بامام زین العابدین داد و انحضرت انها را بکربلا اورد
در روز اربعین ببدنهای ایشان ملحق ساخت در بعضی روایات رسیده که یکی از شیعیان
انسر را دزدیده بنجف اورد در بالای سر امیر المومنین دفن کرد و باین سبب زیارت
انحضرت در انجا سنت است از بعضی روایات رسیده که ان سر را پیغمبر با خود برد
و شکی نیست به بهترین اماکن انتقال یافته بنحوی از انجا ببدن مطهر ملحق شده هر چند ان
بعنوان جزم معلوم نباشد پس یزید گفت اما انچه از شما برده اند از مال خود عوض میدهم
حضرت فرمود مال تو را نمیخواهم مال خود خواهم از این جهة ان جامهائی که از ما گرفته اند
در میان انها چند جامهٔ ایست که ریسمان انها را حضرت فاطمه بدست خود رشته و مقنعه و
پیراهن و قلادهٔ انحضرت در میان انهاست پس یزید امر کرد که انها را رد کردند و بعلاوه
دویست دینار بحضرت داد حضرت انرا گرفت بفقرا قسمت نمود بعد از ان یزید گفت اما از
کشتن تو گذشتم و زنان را تو بمدینه خواهی برد پس اسباب سفر اهل بیت را مهیا ساخت
از برای ایشان محملها ترتیب داد و جامهای نیکو هر یک را بنحوی که لایق او باشد حاضر
نمود و اموالی چند از برای خرج ایشان تعیین نمود و بام کلثوم گفت این مالها بعوض انچه
نسبت بشما واقع شده ام کلثوم گفت ای یزید چه بیحیا و بی ابروئی برادران مرا کشتی و نسل
رسول الله را منقطع ساختی و دویست دینار بیقدر دنیا در عوض میدهی یزید از جهة تشنع
مردم بامام زین العابدین گفت که خدا لعنت کند پسر مرجانه را که اگر من بجای او میبودم
امام حسین انچه از من طلب میکرد اجابت میکردم و اگر خواهش کشتن فرزندان من میکرد
هرگز بکشتن او راضی نمیشدم یا علی باید پیوسته نامه تو بمن رسد هر حاجتی که داشته
باشی از من طلب نمائی که باجابت مقرون است پس مقرر نمود که شخصی از اهل شام که
بصلاح و سداد معروف بود با چند سوار مکمل و مسلح در ملازمت ایشان بمدینه ۱۹۱

۹۱

۱۹۱ اوردن سفارش بسیار در باب رعایت ایشان باو نمود خصوصا در محافظت بسیار مبالغه
کرد از بعضی روایات رسیده که ان شخص نعمان ابن بشیر بود که از اصحاب رسول الله
بود پس او باتفاق اهل بیت روانهٔ مدینه شد در خدمت ایشان دقیقهٔ کوتاهی نکرد
غایت احترام بجا اورد در نزول و ارتحال بموجب دلخواه ایشان بود در هنگام سوار شدن
و فرود امدن نعمان با ملازمان دور شدندی و در وقت رفتن در پیش روی ایشان
راه رفتندی بالجمله مانند خدمتکاران سلوک نمودند در راه اهل بیت از و خواهش
نمودند که ایشانرا از راه کربلا ببرد از انجا روانه مدینه گرداند او اجابت نمود در روز
اربعین وارد کربلا شدند در انروز جابر بن عبد الله انصاری و جماعتی از بنی هاشم
از خویشان و دوستان ان شهید مظلوم بزیارت او امده بودند چون نظر اهل بیت بقبور
شهدا افتاد از جمازها خود را بر روی قبر امام حسین انداختند اغاز گریه و زاری نمود
ند جمعی از زنان عراق و بادیه با ایشان جمع شدند بتعزیت داری قیام نمودند هر یک
از اهل بیت بنحوی خطاب بقبر امام حسین نمودند نوحه میکردند امام زین العابدین قبر پدر را
در بر گرفت بگریه گفت چه سازم پدر در مهجوری شدی شهید مرا میکشد غم دوری
از ان زمان که من از خدمت شما دورم همان شکسته و بیمار و زار و رنجورم بحق روز
وصالت که در شب هجران نه هست خواب بچشمم نه راحت اندر جان ای پدر بزرگوار
چگونه بیتو داخل مدینه شوم چگونه حکایت مصیبت تو را با اهل مدینه بیان کنم کجا
بشرح غمت یاری زبان دارم کجا حدیث تو را طاقت بیان دارم چسان بروضه جد
بزرگوار روم چسان بخدمت ان سید کبار روم بانجناب مقدس چسان سلام کنم چگونه
بیتو بر حضرتش قیام کنم چسان روم بسر قبر حضرت زهرا باو حدیث شهادت چسان کنم
انشا سکینه بر روی قبر پدر افتاده زار زار میگریست و مضمون این کلمات را بیان
میکرد و میگفت ای پدر سبب چه بود که از ما کناره گیر شدی چه روی داد که از اهل
بیت سیر شدی نبود یکنفسی بی منت شکیبائی چه واقع است که خو کردهٔ به تنهائی تو
چون شهید شدی ما اسیر گردیدیم بسان رنگ و حنا دست گیر گردیدیم چها که بیتو بما
قوم کوفیان کردند بما ستمزده گان منع اب و نان کردند بروز اسیر و سوار جمازها بودیم
غریب وار بشب در خرابها بودیم بالجمله هر یک از اهل بیت بطریقی بران مظلوم نوحه
مینمودند چند روز در انجا ماندند ماتمی برپا کردند که دلها را خون و چشمها را جیحون نمودند

و بعد از ان متوجه مدینه شدند و با اه و ناله ان راه را طی میکردند اه همین نه باغم ایام
هم سفر بودند ز طفل اشك بره بیقرار تر بودند ز کربلا بمدینه نشد که یك منزل ز اب
چشم ستمدیدگان نکردد کل وچون بقرب مدینه رسیدند ام کلثوم زینب خاتون گفت
ای خواهر این مرد که ما را بمدینه رسانید ودر خدمتکذاری ما سعی بلیغ بعمل اورد حق
او برما لازم شده و ما از خانواده کرامتیم و از اهل بیت جود وسخاییم و برهمه کس حق
داریم و حق هیچکس را در پیش خود ضایع نمیکذاریم چگونه باو احسان نماییم و حال
انکه هیچ نداریم زینب خاتون گفت راست میگویی ما را چیزی نیست مگر انکه زیورهای
که مادار یم نزد او فرستیم بعد از ان زیورها را از کردن و گوش بیرون اوردند بنزد
او فرستاده عذر خواهی نمودند که این بعضی از مزد خدمتهای تواست باقی جزای عمل
تو را در اخرت بتو خواهیم رسانید نعمان چیزی از انها قبول نکرد پیغام بایشان فرستاد که من
خدمتکذاری شما را برای خوشنودی خدا و جد شما کردم غرض من از اغراض دنیوی
نبود مرا همین بس که خدمت من قبول ذریهٔ رسول الله افتاد هرکز از عهدهٔ این شکر
برنمیتوانم امد پس اهل بیت او را دعا کردند چون سواد مدینه ظاهر شد حضرت امام
زین العابدین امر نمود که در مکان مناسبی نزول اجلال فرمودند سراپرده های حرم را
برپا کردند انکاه بشیر جزلم را طلبید باو فرمود خدا رحمت کند پدر تو را نیکو شاعری بود
ایا تو بهرهٔ از پدر داری بشیر عرض کرد من نیز شعر را خوب میگویم حضرت فرمود پس داخل
مدینه شو شعری چند در ماتم شهیدان بخوان اهل مدینه را از امدن ما اعلام کن خبر ببر
ز من بی پدر بخویش وتبار بگو که امده فرزند سید مختار بشیر رو انهٔ مدینه شد رسید
تا در مسجد رسول الله ایستاد صدا بگریه بلند کرد و گفت یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل
الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلاء مضرج والراس منه علی القناة یدار یعنی ای اهل
مدینه چه مانده اید باطمینان خواطر نشسته اید بلکه اقامه نکنید که حسین کشته شد باین
سبب سیلاب اشك از دیدهای من جاریست بدن مبارکش در کربلا بمیان خاك وخون
افتاده سر مطهرش را بر نیزها کردند در شهرها میکردانیدند ای اهل مدینه علی بن الحسین
با عمها وخواهران وباقی بیکسان بنزدیك مدینه امدند من پیك ایشانم بسوی شما خطاب
کرد بسوی مهاجر و انصار بگریه گفت که ای قوم احمد مختار مخدرات جکر گوشهٔ رسول
خدا رسیده اند بنزدیکی دیار شما یتیم ال عبا با سیاه ناله وغم زده است بردر ۱۹۲

۱۹۲ دروازه خیمهٔ ماتم پی زیارت ان نور دیده بشتابید که تا سعادت فیض دو کون
دریابید اهل مدینه را از استماع این خبر افغان و ناله از دل و جان برامد صغار و کبار
از مهاجر و انصار از خانها سر و پای برهنه دویدند رو های خود را خراشیدند بسراپردها
روانه شدند خصوص قوم بنی هاشم از حساب برون روان شدند سر و پا برهنه برهامون
بشیر میگوید من میکریستم و مرثیه میخواندم اهل مدینه باکریه وزاری از دروازه بیرون
میرفتند هرکز کسی مدینه را بان حالت مشاهده نکرده بود احدی روزی از ان تلخ تر
ندیده بود هیچ کس ماتمی از ان عظیمتر نشنیده بود مردم بر من میگذشتند و میگفتند ای
شخص اندوه ما را بر شهیدان تازه کردی جراحتهای سینهٔ ما را بناله خراشیدی زنی را
دیدم بر حسین نوحه میکرد و میگفت نعی سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا
خبر مرك اقای مرا اورد خبر مرك اورنده پس دل مرا بدرد اورد و جسم مرا بیمار کرد
فعینی جودا بالدموع واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما علی من وها عرش الجلیل فزعزعا
فاصبح هذا المجد والدین اجزعا علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاحط الدار
اشسعا ای دو چشم من نیکویی کنید در کریستن واشکهای خود را روان کنید بر فرزند
رسول خدا اگرچه او از ما دور است دست ما بدامان او نمیرسد چون اهل مدینه همه
بیرون رفتند من هم از عقب ایشان روانه شدم راهها از مردم پر شده بود بنحویکه راه
عبور نبود چون بنزدیك خیمها رسیدم پیاده شدم از هجوم مردم راه نمییافتم که خود را بخیمهٔ
امام رسانم چون زنان بنی هاشم داخل خیمه شدند خیمها را از حسین وفرزندان و یاران
خالی دیدند خواهران و دختران را سیاه پوش و سر غم بر زانو یافتند فریاد براوردند
چو این مشاهده کردند ان زنان عرب روان شدند بسوی سکینه وزینب زدند دست
دریدند جامه برتن خویش باه وناله کشیدند معجر از سر خویش بعضی از بسیاری کریه
از پا افتادند برخی بنوازش اسیران پرداخته کروهی از ان مصیبت جانسوز بیهوش وقومی
بازینب وسکینه در اغوش یکی ز کریه جبین بر رخ سکینه نهاد یکی ز مهر سر او بر روی
سینه نهاد کهش غبار ز رخساره پاك میکردند کهش سوال دل دردناك میکردند
یکی کشود بزینب باضطراب اغوش یکی بکریه سر او کرفت بر سر دوش انکروه فوج
فوج میامدند بخدمت امام زین العابدین میرسیدند از حضرت را تعزیت مینمودند صدای
ناله بعرش برین رسانیدند انحضرت با عمامهٔ ژولیده بر روی کرسی نشسته بود وسیلاب

اشك از دیده مبارکش جاری بود از طغیان گریه نمیتوانست سخن گوید چون اندك
تسکین یافت بسوی مردم اشاره فرمود ساکت شوید چون مردم ساکت شدند فرمود حمد
میکنم خداوندیرا که پروردکار عالمیانست و باهمه خلایق در دنیا واخرت رحم کننده و
مهربانست واوست پادشاه روز جزاو افریننده ارض وسما عقول از ادراك او قاصراست
و بر رازپنهانی نزدیك وحاضراست حمد میکنم اورا بر عظایم امور ومصیبتهای ایام ودهور و
ماتمهای صبر براندازنده ازجا ایها الناس ابتلانا وله الحمد ببلایا جلیلة وثلمت فی الاسلام
ثلمة عظیمة ای مردم خدارا حمد میکنم که مبتلا کردانید مارا به بدترین مصیبتها ورخنه شد
در اسلام بزرکترین رخنها قتل ابو عبد الله وعترته وسبی نساوه وصبیته کشتند حسین را
و فرزندان او را اسیر کردند زنان و خواهران او را و دار وا براسه فی البلدان من فوق
عالی السنان سراو را بنیزه کردند درشهرها کردانیدند این مصیبتی است که مثل خود ندارد
پس کدام دل بعد ازمشاهده این مصیبت جانسوز شاد میشود وکدام دیده بعد از ملاحظه
این واقعهٔ غم اندوز اشك خونین خود را حبس میتواند نمود بدرستیکه درمصیبت
حسین هفت اسمان کریستند ودریاها بخروش امدند و زمینها برخود لرزیدند ودرختان
اتش از نهاد خود براوردند و ماهیان برخاك هلاکت غلطیدند ومقربان بارکاه احدیت
و بازیافتکان درکاه صمدیت اشك خون الوده ریختند ایها الناس ای قلب لا ینصدع
لقتله ام ای فواد لا یحزن لاجله ای مردم کدام دل ازاین محنت شکافته نشد وکدام کوش
طاقت شنیدن این رخنه که دراسلام شد دارد ایها الناس اصبحنا مطرودین مشردین مذودین
شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترك وکابل ای مردم نمیدانید چه برسرما اوردند مارا
مانند اسیران درغل و زنجیر کردند برشتران برهنه نشانیدند شهر بشهر دیار بدیار
کردانیدند کو یا اولاد ترك وکابل بودیم بخدا قسم که اگر پیغمبر بایشان سفارش میکرد
در کشتن وذلیل کردن و برانداختن نسل ما هر اینه زیادتر ازانچه کردند نمی توانستند پس
کفت انا لله وانا الیه راجعون چه ماتمی است جانکداز و چه مصیبتی است راحت برانداز
پس کفت در نزد خدا مزد خود را میطلبیم از وامید ثواب داریم اوست انتقام کشندهٔ مظلومان
از ظالمان وثواب دهندهٔ صابران پس صعصعة بن صوحان برخاست و عذر خواست که من
زمین کیر شده ام باین سبب از خدمت شما دور شدم ومحروم ماندم حضرت عذر او را
قبول نمود از برای پدرش طلب امرزش کرد پس حضرت و اهل بیت برخواستند ۱۹۳

۱۹۳ باتفاق اهل مدینه داخل مدینه شدند مرویست درو قتیکه متوجه مدینه شدند
ام کلثوم شروع کرد بکریستن این ابیات را خواند مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و
الاحزان جئنا یعنی ایمدینهٔ جد ما مارا قبول مکن بکذار داخل توشویم که ما باحسرت واندوه
امده ایم خرجنا منك بالاهلین جمیعا رجعنا لا بنات و لا بنینا بیرون رفتیم از تو باانبوه
و جمعیت و برکشته ایم درحالتیکه نه دختران باما همراهند و نه پسران و مولانا الحسین
لنا انیس رجعنا والحسین به دهینا در وقت رفتن اقای ما حسین انیس و مونس ما بود
برکشته ایم و حال انکه حسین را بخاك کربلا سپرده ایم الا فاخبر رسول الله عنا فانا
قد فجعنا فی حسینا خبرکن رسول الله را که بمصیبت برادر خود کرفتاریم وان رجالنا بالطف
صرعی بلا راس وقد ذبحوا النبینا خبرکن رسول الله را که مردان ما در زمین کربلا افتاده
و طفلان ما را ذبح کردند واخبر جدنا انا اسرنا وبعد الاسر یا جدا سبینا خبرکن رسول
خدا را که ای جد بزرکوار ما اسیر شدیم بعد از اسیری ما را دیار بدیار کردانیدند ورهطك
یا رسول الله اصبحوا عرایا بالطفوف مسلبینا ای رسول خدا اهل بیت تورا در صحرای
کربلا برهنه کردند وایشان را عریان شهر بشهر کردانیدند وقد ذبحوا الحسین ولم
یراعوا جنابك یا رسول الله فینا بدرستیکه کشتند حسین تورا مراعات تورا منظور
نداشتند فلو نظرت عیونك للاساری علی الاقتاب عاریة سبینا ای رسول خدا چکونه
بود که دیده های تو میدید اسیران اهل بیت را که برهنه برشتران سوار بودند و باجداه
بعد الصون صارت عیون الناس ناظرة الینا ای پیغمبر خدا ما که پرده نشینان سرادق
عصمت بودیم هر دیار که میرسیدیم مردم بر ما نظر میکردند افاطم لو نظرت للسبایا بناتك
فی البلاد مشتتینا ای فاطمه چکونه بود حال تو اکر میدیدی دختران خود را که اسیر شده اند
درشهرها متفرق اند افاطمة لو نظرت الی الحیاری ولو بصرت زین العابدینا ای فاطمه
چکونه میبود حال تو اکر میدیدی ما را که شبها از غم وغصه خواب نمیکردیم افاطمة ما لقیتی
من اعدائی ولا قیراطا ماقد لقینا ای فاطمه انچه ما از دشمنان دیدیم تو قیراطی از دشمنان
خود ندیدی ویخرج بالبقیع وقف ونادی ابن حبیب رب العالمینا بالا رو بقیع درانجا
بایست وندا کن بامام حسن که ای فرزند حبیب خدا اهل بیت برادرت را برطرف کردند
مرویست که چون اهل بیت داخل مدینه شدند از کرد راه بروضهٔ رسول الله امدند بنحوی
شکوه وتظلم و دادخواهی نمودند که غلغله در اسمان وزمین افتاد ارکان مدینه متزلزل

کردند صدای کریه و زاری از در و دیوار بلند شد فریاد یا جداه بر اوردند که
یا محمداه حسین تورا شهید کردند بدن او را در زمین کربلا افکندند ما را اسیر نموده
بر شتران برهنه سوار کردند یا رسول الله یتیمان خاندان تو ایم و غریبان دودمان تو سلام
فرزند تورا اورده ایم از پیش جکر کوشهٔ مستمند تو امده ایم پناه بر روضهٔ تو اورده ایم
یا رسول الله نه ماستمزده کان عترت غریب تو ایم ز دختران بلاکش بی نصیب تو ایم
ز کربلای جکر کوشهٔ تو میاییم زپیش شاه الم پیشهٔ تو میاییم اکر ز خجلت روی تو کور
امده ایم بپای بوس تو از راه دور امده ایم اکرچه روشنی دیدهٔ تو با ما نیست ولیک
چون دل ما پیش اوست تنها نیست زینب از همه بیشتر زاری میکرد و میکفت یا رسول الله
خطاب کرد سوی مرقد رسول امین سلام کرد و سر از تاب درد زد بر زمین بکریه کفت
که فریاد یا رسول الله زکوفیان لعین داد یا رسول الله چرا ز حال جکر کوشه ات نمیپرسی
خبر ز سرو قباپوش خود نمیپرسی سری کز و اکر از سهو موی کم میشد دل شریف تورا
موجب الم میشد به خنجر ستم از پیکرش جدا کردند همین نبود که بر نیزهٔ جفا کردند تنی
که زینت از و بود کلستان تورا قدی که داشت برازنده بوستان تورا نشان ناوک
بیداد کوفیان کردید بخاک معرکهٔ کربلا طپان کردید بعد از ان رو بقبر فاطمه کرد باین
مقال نوحه سرا بود چرا بسوی ستمدیده کان نمیایی چرا برون ز ریاض جنان نمیایی
چرا ز حال حسینت خبر نمیکیری چرا سکینهٔ او را ببر نمیکیری خوشا بحال تو ای بضعهٔ
رسول الله در این بلیه نبودی به بیکسان همراه اکر ز بیکسیش شمهٔ کنم مسطر قلم تتمه
نویسد بصفحهٔ محشر چها کذشت بمادر شب شهادت او که هیچ دیده نه بیند بخواب حالت
او برادران همه در خون طپیده در بیرون موالیان همه مقتول مانده در هامون
علی اکبرش افتاده پاره پاره بخاک ز تیر ظلم کلوی علی اصغر چاک کهی ز خیمه برون
سوی کشتکان میرفت بکان بکان سوی نعش برادران میرفت باضطراب کهی سوی
خیمه بر میکشت ز اهل بیت دل ازرده باخبر میکشت غرض اهل بیت در سر روضهٔ رسول الله
کریان و نالان بودند که ناکاه ام سلمه از حجره طاهره بیرون امد کریان شیشهٔ خاک
کربلا که خون شده بود در دست بدست دیکر دست فاطمه دختر امام حسین را کرفته
داخل روضهٔ رسول خدا شد اهل بیت که مادر مومنان و فاطمهٔ صغرا را بالحالت مشاهده
نمودند غم و اندوه ایشان مضاعف کردید قیامتی بر پا شد که دیدهٔ روزکار ندیده ۱۹۴

۱۹۴ بود چه کویم از فاطمه چون اهل بیت را بالحالت مشاهده نمود که همه روها خراشیده
و سیاه پوشیده تمام جامه بماتم سیاه پوشیدند بتعزیت همه جوشیده و خروشیدند
تمام کرد یتیمی نشسته بر سرشان رسیده اشک بدامان ز دیدهٔ ترشان پس اغاز کریستن
نمود بر سر زنان کفت کهی بکریه سوی خواهران نظر میکرد کهی تجسس بی تابی پدر
میکرد کجاست شمع شبستان سید ثقلین چه شد مرا پدر مهربان امام حسین فغان ناله
و شیون دیکر هویدا شد از ین مصیبت ان بیکسان دو بالا شد پس هر یک از اهل بیت
فاطمه را در بر کرفتند و کریستند بعد از ان ام سلمه ایشان را تسلی داد و کسانی که در غم
حسین میکریستند وعده ثواب داد و ایشان را بخانه برد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من اشیاع ال الرسول و صیرنا من اتباع ابناء فاطمة البتول فتح ابواب
قلوبنا المغلقة بمفاتیح محبتهم التی تقتبس من عالم الانوار واوقد فی نفوسنا مصابیح ولایتهم
التی توقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار
نور علی نور ثم اعظم ثوابنا بالبکاء و تعویل فی احزانهم و مصائبهم و احسن جزائنا بالصراخ
و الانین فی اشجانهم و نوایبهم والصلوة علی اشرف الانبیاء و باعث ایجاد الارض والسماء
و اله السعداء الشهداء الممتحنین بانواع الابتلاء والمقبولین علی البلاء والمذبوحین بسیوف
الاشقیاء فصلوات الله علیهم مادامت الخضراء علی الغبراء و مادام الارض تحت السماء
من مصائب اهل بیت المصطفی ونوائب رزیة المرتضی سبحان الله ای رزیة جرت علی اولاد
امناء الله واحبائه وای بلیة وقعت علی احباء الله و اودائه ای برادران انچه از اخبار و اثار
مستفاد میشود انست مصیبتی که باولاد پیغمبر اخر الزمان رسید هیچ یک از اولاد سایر
پیغمبران نرسید چه ظلمها و جورها که اشقیای امت و جفاکاران دون همت نسبت بان
شافعان روز قیامت بعمل اوردند چه بلاها وجفاها که از خلفاء امویه وعباسیه بان سلسله
علیه رسید حمید بن قحطبه طوسی کوید در وقتی که هارون الرشید ملعون در طوس بود
شبی مرا طلبید چون بنزد وی رفتم دیدم شمعی روشن است و شمشیر برهنه در نزد وی
کذاشته و خادمی در پیش روی او ایستاده چون مرا دید کفت اطاعت تو نسبت بما
چون است کفتم بجان و مال و زن و فرزند پس ساعتی سر بزیر افکند بعد از ان مرا رخصت
معاودت داد چون مراجعت کردم باز مرا طلبید همان سخن را اعاده نمود من در اینمرتبه کفتم

اطاعت تورا در جان ومال و زن وفرزند و دین وایمان چون این سخن راشنید خندان شد کفت این شمشیر را بکیر و انچه خادم تورا امر میکند بعمل ار پس خادم شمشیر بمن داد مرا بخانه برد که در صحن انخانه چاهی عظیم بود سه حجره در اطراف ان بود و در انها قفل بود پس یکی از انها را کشود دیدم بیست نفر از جوانان و کودکان از اولاد علی ابن ابی طالب و فاطمه در غل و زنجیر بودند پس خادم کفت که خلیفه تورا امر کرده است که ایشانرا کردن بزنی پس ان خادم یك یك از ایشان را بیرون میاورد ومن کردن میزدم سر و بدن ایشانرا درانچاه میافکندم تا همه بیست نفر را شهید کردم پس در حجرهٔ دیکر را کشود دران حجره نیز بیست نفر از اولاد رسول محبوس بودند همه ژولیده موو غبار الوده رو پس بطریق معهود ان سادات را بقتل اوردم سر و بدنهای ایشان را در ان چاه افکندم و در حجرهٔ سیم نیز بیست نفر از اولاد امیر المومنین بودند پس بطریق معهود من نوزده نفر ایشان را کشتم چون بیستم را اوردا و مرد پیری بود بمن کفت ایمرد دستت بریده باد روز قیامت پیش جد ما محمد مصطفی وجدهٔ ما فاطمهٔ زهرا چه جواب خواهی کفت چون این سخن را ازو شنیدم بر خود لرزیدم و مرتعش شدم خادم بانك بر من زد که مشغول کار خود باش من ان پیر بزرکوار را نیز بقتل رسانیدم سر و بدن او را بچاه افکندم مشایخ شیعه در کتب خود نقل کرده اند در وقتیکه منصور ملعون عمارت بغداد مینمود امر کرده بود که در هر کجا اولاد فاطمه وعلی را می‌دیدند میکرفتند و ایشان را به بناها میدادند که در میان ستونهایی که از کچ و اجر بود میکذاشتند تا روزی طفلی از ذریهٔ علویه را کرفتند که در نهایت حسن وجمال از اولاد امام حسن مجتبی بود منصور امر کرد و برا به بنایی دادند تا او را در میان ستون کذارد جمعی را نیز موکل ان بنا نمود که مبادا او برا رقت حاصل شود او را رها کند اما چون بنا طفل معصوم را در میان ستون کذاشت ان طفل شروع بکریه کرد و کفت از اجداد و پدران من شرم کن در روز قیامت جواب پروردکار و ایشان را چه میکویی ایمرد مرا ماذریست پیر و شکسته براو رحم کن بنا از سخن ان طفل لرزان ومرتعش شد رقتی حاصل شده زار زار کریست و کفت ای طفل دلخوش دار که من در این ستون روزنه میکذارم که نفس کشی از برای تو باشد چون شب داخل شود تورا بیرون اورم پس در ستون فرجه کذاشت چون شب در امد ان طفل را بیرون اورد و کفت ای جوان علوی من از برای اینکه جدت رسول الله در روز قیامت با من خصمی نکند تورا از اینجا بیرون ۱۹۵

۱۹۵ اوردم اما باید تو نحوی نمایی که باعث خون من و خون فعله که با من بوده اند نشوی باید از این شهر بیرون روی دیکر نزد مادرت معاودت ننمایی ان طفل کفت چنین میکنم اما باید تو کیسوان مرا مقراض کنی و بمادرم برسانی او را از حیات من با خبر کنی بنا التماس او را قبول نمود کیسوان او را مقراض کرده ان طفل از بغداد بیرون رفت معلوم نشد که قصد کدام ناحیه نموده اما بنا کیسوی ان طفل را برداشته بدر خانهٔ مادر او رفت چون بدر خانه رسید شنید که زنی میکوید ای طفل یتیم بیکس نمیدانم بو سر تو چه امد بنا میکوید دانستم ان زن مادر اوست پس بنزد وی رفتم ان کیسو را باو دادم خبر زنده بودن او را باو رسانیدم زار زار کریست و مرا دعای خیر کرد مجملا بلایا و مصایبی که از اهل جور بذریهٔ رسول رسید از ان بیشتر است که توان احصا نمود از جمله ظلمها و جورها که از خلفای عباسیه باهل بیت رسول الله رسید شهادت حضرت امام موسی کاظم است کیفیت شهادت انمظلوم باین طریق است که چون ملك عباسیان بهارون الرشید انتقال یافت انملعون یافت که اکثر مردم اراده و اخلاص تمام نسبت بحضرت کاظم دارند و معجزات بسیار و خوارق عادات بیشمار از ان سرور اخبار بظهور میرسید انملعون خوف کرد که مبادا او باعث انتقال خلافت از عباسیان شود لهذا در صدد هلاکت ان سرور برامد روزی از یحیی بن خالد برمکی و جمعی دیکر پرسید که ایا از ال ابیطالب شخصی را میشناسید که از احوالات موسی بن جعفر با خبر باشد تا از وی استفسار بعضی حالات او نمایم ایشان علی بن اسمعیل بن جعفر را نشان دادند که برادر زادهٔ انحضرت بود وانحضرت احسان بسیار نسبت باو کرده بود بر اسرار انحضرت مطلع بود پس هارون نامهٔ باو نوشت او را به بغداد طلبید چون حضرت بر حرکت وی مطلع شد او را طلبید فرمود ارادهٔ کجا داری علی کفت ببغداد میروم حضرت فرمود بچه مطلب میروی کفت فقیر شده ام قرض بسیار بهم رسانیده ام انجناب فرمود قرض تورا ادا میکنم متکفل اخراجات تو میشوم از وطن خود حرکت مکن علی قبول نکرد از حضرت استدعای موعظه و نصیحتی نمود حضرت فرمود وصیت من بتو انست که در خون من شریك نشوی و اولادم را یتیم نکنی باز علی کفت مرا وصیتی کن حضرت همان سخن را اعاده نمود تا انکه سه مرتبه سوال وصیت نمود جواب اول شنید بعد از ان حضرت سیصد اشرفی و چهار هزار درهم نقره باو عطا فرمود چون علی برخواست بیرون رفت حضرت بحضار مجلس فرمود بخدا قسم که علی در کشتن من سعی

میکند حضار گفتند یا ابن رسول الله میدانید چنین میکند باز باو احسان میفرمایید حضرت
فرمود رسول خدا فرموده که چون کسی با خویشان خود احسان کند وایشان در برابر بدی
کنند حق تعالی رحمت خود را از ایشان دور کند او را بعقوبت دنیا و عذاب عقبی گرفتار
میکند اما چون علی بن اسمعیل ببغداد رسید یحیی بن خالد لعین او را بخانه برد با او طوطئه
نمود که چون بمجلس هارون در آئی چیزی چند نسبت بعم خود بده که هارون از عمت
خشمناک شود چون او را بمجلس هارون برد بعد از سلام گفت هرگز ندیده ام که در یک
عصر دو خلیفه بوده باشد تو در این شهر خلیفهٔ و موسی بن جعفر در مدینه مردم از اطراف
و اکناف خراج از برای وی میاورند خزانه بهم رسانیده اموال و اسلحهٔ بسیار جمع نموده
هارون از آن سخنان او را احترام نمود امر کرد دویست هزار درهم بوی دهند چون از مجلس
هارون بیرون رفت درد در حلقش بهم رسید در همان شب فوت شد آن زر هارا
در وقتی از برای او آوردند که محتضر بود و از آن درا هم جز حسرت و ندامت چیزی
بوی نرسید دراهم را بخانهٔ هارون برگردانیدند در آن سال هارون از جهة استحکام امر
خلافت ارادهٔ حج کرد علما و سادات و اشراف ممالک را بمکه طلبید مقصود او این بود که
بیعت خلافت اولاد خود را از ایشان بگیرد چون روانهٔ مکه شد اول بمدینه آمد بعد از چند
روز فضل بن ربیع را بطلب آنحضرت فرستاد در آنوقت آنعالیجناب نزد قبر جد بزرگوار خود
بنماز مشغول بود در اثناء نماز او را گرفتند از سر روضهٔ رسول الله کشیدند در حالتیکه
او را از مسجد رسول بیرون بردند متوجه قبر جد خود شده گفت یا رسول الله شکایت
امت را بتو میکنم به بین که با اهل بیت تو چها میکنند از هر طرف آواز گریهٔ مردم بلند شد
هر که آنجناب را با آنحال مشاهده نمود زار زار گریست چون آن پیشوای مؤمنان را بنزد آن
سرکردهٔ طاغیان بردند بعد از عتاب و خطاب حکم کرد که آنحضرت را مقید گردانیدند از جهة
آنکه مردم ندانند که حضرت را بکدام ناحیه میبرند دو محمل ترتیب داد یک محمل را به بصره
و یکی ببغداد فرستاد آنحضرت در محملی بود که به بصره فرستاد و حسان سرو را همراه
آن محمل کرده بود که در بصره آنعالیجناب را بعیسی بن جعفر منصور برادر زادهٔ آنملعون سپارد
و در هفتم ماه ذی الحجه آنحضرت را ببصره آوردند در علانیه بدست عیسی سپردند عیسی
حضرت را در حجره که در قرب دیوان خانه اش بود محبوس نمود هر روزی دو مرتبه در آن
حجره را میگشودند یکمرتبه از جهة آنکه آنجناب بیرون آید و تجدید وضو نماید دیگر ۱۹ع

۱۹ع از برای آنکه طعام از برای او ببرند مدت یکسال برگزیدهٔ خالق متعال در آنجا محبوس
بود مکرر هارون لعین بعیسی مینوشت که آنحضرت را شهید کند عیسی جرات نمینمود که
مرتکب این امر شنیع شود آخر الامر نامهٔ بهارون نوشت که حبس موسی بن جعفر در نزد من
بطول انجامید من متعرض قتل او نخواهم شد چندانکه از احوال او تفحص نمودم بغیر از عبادت
و مناجات دیگر چیزی از وی نیافتم هرگز نشنیدم که بر تو یا بر احدی نفرین کند چون نامهٔ
عیسی بهارون رسید کس فرستاد آن قدوهٔ ارباب سداد را از بصره ببغداد بردند در نزد
فضل بن ربیع محبوس گردانید عبد الله قزوینی که از جملهٔ دوستان اهل بیت بود گوید
که روزی بدیدن فضل بن ربیع رفتم فضل را دیدم که بر بام خانه نشسته نظرش بر من
افتاد مرا طلبید بنزدیک وی رفتم گفت از این روزنه نظر کن چون نظر کردم گفت چه میبینی
گفتم مردی مینماید که در سجده باشد فضل گفت نیک ملاحظه کن چون تامل کردم گفت
او را میشناسی گفتم نه گفت این مولای تو موسی بن جعفر است که بامر هارون ملعون
در اینجا محبوس است من در روز و شب تفقد احوال او مینمایم نمی بینم او را مگر باینحالت که
می بینی چون نماز بامداد میکند تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب است بعد از آن بسجده میرود
و در سجده میباشد تا ظهر چون ظهر میشود سر از سجده برمیدارد بی آنکه تجدید وضو
نماید مشغول نماز میگردد از این معلوم و مشخص میشود که در سجده بخواب نرفته چون
نماز ظهر و عصر با نوافل ادا میکند باز بسجده میرود تا غروب آفتاب چون شام میشود بعد از
فراغ باندک طعامی افطار میکند و تجدید وضو کرده و بسجده میرود چون سر از سجده
برمیدارد اندک زمانی خواب میکند بعد از آن بیدار میشود و تجدید وضو نموده مشغول
عبادت میگردد تا صبح چون از نماز صبح فارغ میشود بعادت روز گذشته عمل میکند
و بغیر از این حالت چیزی دیگر مشاهده ننمودم عبد الله گوید چون این سخن را از وشنیدم
گفتم ای فضل از خدا بترس اراده بدی نسبت باو مکن که هیچ کس بدی با ایشان نکرده
مگر آنکه بزودی بجزای خود میرسد فضل گفت که مکرر بنزد من فرستادند که او را شهید
کنم من قبول نکردم گفتم نمیخواهم خون فرزند فاطمه در گردن من باشد مرویست که
در آنوقت هارون ملعون کنیزی داشت در نهایت حسن و جمال آنرا برای خدمت حضرت
بزندان فرستاد که شاید حضرت را باو میل شود باینجهة قدر و منزلت او کم شود یا آنکه
برای قتل آنحضرت بهانهٔ بدست آورد چون جاریه را بخدمت حضرت آوردند حضرت

فرمود مرا باو احتیاج نیست امثال این چیزها در نظرش اعتبار دارد چون صورت حالرا
هارون کفتند در غضب شد و کفت بکویید ما ترا برضای خود محبوس نموده ایم انچه
میخواهیم چنان میکنیم کفت جاریه را نزد او بکذارید و برکردید جاریه را نزد انحضرت
کذاشتند اینقدر کذشت که انملعون از مجلس برخواست خادمی بطلب جاریه فرستاد
چون خادم بنزد جاریه رفت دیدند در سجده افتاده میکوید سبحانك سبحانك قدوس
قدوس خادم کیفیت را بهارون رسانید انملعون کفت البته موسی بن جعفر بجاریه
سحری کرده او را بیاورید جاریه را اوردند جمیع اعضای او میلرزید نظر بجانب اسمان
میکرد هارون سبب انحالت را ازو پرسید کفت چون بنزد انحضرت رفتم پیوسته مشغول
عبادت بود متوجه من نمیشد بعد از فراغ نماز بنزد وی رفتم باو کفتم چرا خدمتی نمیفرمائی
کفت مرا بتو احتیاج نیست اینجماعت مرا کافیست اشاره کرد چون نظر کردم باغهای
و بساتین و حوریان و غلامان بالباسهای فاخر دیدم که هرکز مثل انها ندیده بودم انواع
طعامها و میوهها باطشتها و ابریقها بر کف کرفته در خدمتش ایستاده بودند چون این حالرا
دیدم بیخود شده بسجده افتادم سر برنداشتم تا خادم باحضار من امد ان لعین کفت اینهارا
در خواب دیدهٔ جاریه کفت بخدا قسم که اینهارا پیش از سجده دیدم برای ان مرا دهشتی
روی داد که بسجده افتادم پس هارون انجاریه را بیکی از ملازمان سپرد و کفت او را
محافظت کن که این حکایت را افشا نکند انجاریه مشغول نماز و عبادت بود میکفت چون
عبد صالح همیشه مشغول نماز و عبادتست میخواهم منهم متابعت وی نمایم باو کفتند توچه
دانستی که او عبد صالح نام دارد کفت از غلامان و حوریانی که در ان باغ بودند شنیدم
که بمن میکفتند که از عبد صالح دور شو که ما میخواهیم براو داخل شویم بخدمات وی
قیام نماییم از این جا دانستم که عبد صالح لقب انعالیجنابست مرویست که هارون ملعون
هرکس را امر بقتل انحضرت مینمود او جرات نمینمود که مرتکب ان عمل شنیع شود تا انکه
بعمال خود که در نواحی فرنك بودند نوشت که جمعی از کفار و ابرای من فرستید که باایشان
کار دارم ایشان پنجاه نفر از کفار فرنك بنزد انلعین فرستادند هارون ایشانرا زر و خلعت
بخشید امر کرد ایشانرا بخانهٔ که حضرت در انجا بود بروند و او را بقتل رسانند و انملعون
در روزنهٔ انخانه ملاحظهٔ حال ایشان مینمود که او را چکونه خواهند کشت چون ان کفار
داخل ان مجلس شدند و نظرشان بران حضرت افتاد اسلحهٔ خود را از دست افکندند ۱۹۷

۱۹۷ و اعضای ایشان میلرزید زار زار میکریستند پس به سجده افتادند حضرت دست
بر سر ایشان میکشید و بلغت ایشان سخن میکفت هارون انحالترا دید بر خود لرزید ترسید
که فتنهٔ عظیم برپا شود وزیر خود را طلبید کفت در این زودی ایشانرا بیرون ار و ایشان
در حین بیرون رفتن پشت بجانب انجناب نکردند برای تعظیم و اجلال انحضرت از عقب
راه میرفتند چون هارون دانست که فضل بن ربیع بر قتل ان حضرت اقدام نمینماید او را
بخانه فضل بن یحیی فرستاد باز تکلیف نمود که انجنابرا بقتل رساند او نیز امتناع نمود حضرت
را بغایة اعزاز و اکرام مینمود چون از او نیز مایوس شد امر کرد انعالیجنابرا بخانه سندی بن شاهك
بردند بدست وی سپردند چون هارون میخواست که حضرت را علانیه بقتل نرساند
هر روز تدبیری در قتل ان جناب مینمود اثری نمی بخشید از بسیاری ظهور معجزات و خوارق
عادات از ان مخزن علوم و کمالات و وفور اعتقاد مومنان و شیعیان بان فرزند سید
اخر الزمان دل هارون ملعون به تنك امد رای شومش قرار کرفت که او را مسموم کند پس
طبق رطبی طلبید قدری از ان را خود خورد بیست دانه از ان رطب را باقی کذاشت
زهری و رشتهٔ و سوزنی طلبید رشته را در میان زهر فرو برد و یکدانه از ان رطبهارا
برداشت و ان رشته را مکرر در میان رطب دوانید تا انکه دانست زهر در میان ان جا
کرفته پس ان دانه را در میان رطبهای دیکر کذاشت بخادمی داد که برای انحضرت ببرد
بخادم کفت موسی بن جعفر را بکو که خلیفه میکوید چون این رطبها بسیار لطیف و نیکو بود
نخواستم که بیشما تناول نمایم لهذا قدری را خود خورده قدری را از جهة شما بر طبق
کذارده ام باید همهٔ انهارا تناول فرمایی بخادم کفت انجا بایست تا همه را بخورد و نکذار
که دانهٔ واکذارد خادم طبق را برداشته بنزد انحضرت برد و پیغام هارون را رسانید
انجناب خلالی طلبید و باخلال دانه دانه رطب برمیداشت تناول میفرمود هارون را سکی
بود که بسیار او را دوست میداشت از برای او قلادهٔ از طلا و مرصع بجواهر ساخته در کردن
وی او یخته در انوقت باعجاز انحضرت سك در نزد او حاضر شد حضرت ان رطب زهر
الود را از خلال برداشت بنزد انسك افکند سك چون ان رطب را خورد فی الحال خود را
بر زمین زد و فریاد میکرد تا پاره پاره شد حضرت بقیهٔ رطب را تناول فرمود خادم طبق را
برداشته بنزد هارون رفت صورت حال را بعرض رسانید ان بدبخت متغیر الحال شده کفت
رطب نفس ما را خورد و سك عزیز ما را کشت زهر ما را ضایع کرد و خود باز صحیح و سالم است

پس ان ملعون جازم بر قتل ان سرور شد هر روز بنوعی تدبیر شهادت وی میکرد تا اخر
الامر بامر وی یحیی بن برمکی رطبی چند زهرالود کرده بسند بن شاهک ملعون داد که این
رطبهارا نزد انحضرت ببر مبالغه کن که انها را تناول نماید بکو غیر از خوردن چارهٔ نیست
سندی ان رطبهارا بخادم داد نزد انحضرت برد و خود از عقب رفته مبالغه در اکل ان نمود
که گفت باید البته این رطب را تناول نمائی حضرت رو بجانب اسمان کرد کریان شد گفت
الهی تو میدانی که اگر پیش از این روز چنین طعامی میخوردم اعانت بر هلاکت خود کرده
بودم الحال میدانی که معذور و مجبورم چون ده دانه از ان رطبها تناول نمود احوال وی
دگرگون شد دیگر نتوانست تناول نماید لهذا دست کشید سندی لعین اصرار و مبالغه
نمود حضرت فرمود که کافیست انچه خوردم مطلب تو بعمل میاید زیاده احتیاج نیست
فی الحال اثر زهر بر بدن مبارکش ظاهر شده رنجور شد انمنافقان چون ابلیس از راه
تلبیس طبیبی نزد ان حضرت اوردند چون احوال پرسید ان حضرت جواب نگفت چون
مبالغه نمود حضرت دست مبارک بیرون اورده گفت مرض من این است چون طبیب نظر
کرد دید که دست مبارکش سبز شده دانست که او را زهر داده یافت که ان حضرت نیز
دانسته پس ان طبیب برخواسته نزد انمنافقان رفت گفت بخدا قسم که او بهتر از شما میداند
که با وچه کرده اید پس رنجوری حضرت اشتداد یافت و سه روز قبل از وفات مسیب
زهیر را که براو موکل کردانیده بودند طلبید فرمود امشب بمدینهٔ جد خود میروم که
فرزند خود علی را وداع کنم و او را وصی خود نمایم و ودایع امامت و خلافت را بوی سپارم
مسیب گفت یابن رسول الله چکونه میتواند شد که در امشب بمدینه روید و برکردید
با وجود اینکه همه درها مقفل بر هر دری چند نکهبان نشسته حضرت فرمود ای مسیب
یقین تو ضعیف است ندانستهٔ قدرت خدا و بزرکی اهل بیت مصطفی را یا خدایی که
درهای عالم او لین و اخرین بر روی ما کشوده نمیتواند مرا از اینجا بمدینه بردبی انکه
درها کشوده شود مسیب گفت یابن رسول الله دعا کن که خدا مرا در ایمان ثابت و با یقین
کرداند حضرت فرمود اللهم ثبته فرمود در این وقت نامی که اصف برخیا خواند و تخت
بلقیس را از دو ماهه راه اورد میخوانم فی الحال در مدینه حاضر میشوم پس مشغول دعا
شد نظر کردم حضرت را ندیدم بعد از زمانی دیدم که انجناب بر مصلای خود نشسته
زنجیرها را بر پای خود کذاشت پس روز بروز بیماری و رنجوری انحضرت زیاد ۱۹۸

۱۹۹ و غرة عین فاطمة سیدة نساء العالمین علم الاعلام و من کسر قلوب شیعته بغربته الی
یوم القیمة السراج الوهاج والبحر العجاج ومن صارت تربته مهبط الاملاک والمعراج الذی انتهی
الیه ریاسة الملک الاعظم و علم کل شیء لتمام الامر المحکم ذی البهجة المرضویة و الاخلاق
الرضیته و الغصون المتفرعة عن الشجرة الاحمدیة الشهید اللهفان و من صارت به ارض
خراسان کهف الکائنات و ظلها و من ابتهجت به معالم طوس حیث حل بر بعها شمس
الشموس و انیس النفوس المدفون بارض طوس سفاک الله و حمته ماذا ضمنت من الخیرات
یا طوس طابت بقاعک بالدنیا وطاب بها شخص بسنا ابادمر موس شخص عزیز علی الاسلام
مصرعة فی رحمة الله مغمور و مغموس یا قبره انت قبر قد تضمنه حلم و علم وتطهیر و تقدیس
فکل من جاک مغبوط بجشته و بالملائکة الاطهار محروس رحم الله من بکی او ابکی
فی مصائب ذریة المصطفی خدا رحمت کند کسی را که بکریاند یا بکرید در مصیبت فرزند
ان رسول الله خصوصا در مصیبت و محنت امام مظلوم شهید و معصوم سعید محزون کئیب
و مقتول غریب اوارهٔ دیار واوطان وغریب زمین خراسان مفرج هموم و انیس نفوس
مدفون ارض طوس ضامن غریبان و پناه درماندکان شفیع کناه کاران سلطان سریر
ارتضی علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا چون انمظلوم در غربت شهادت یافته از همه
اباء و اجداد خود دور افتاده مدفن او از حرم رسول الله که موطن اصلی است در نهایت
بعد است باید حزن شیعیان در مصیبت او بسیار سعی ایشان در زیارت او در غایت کمال
باشد از اخبار معلوم میشود که زیارت انحضرت افضل از زیارت سید الشهدا است و ما
قبل از بیان کیفیت شهادت احادیثی چند که مشتمل است بر فضیلت زیارت او و خبر کردن
اجداد او از شهادت وی در زمین طوس ذکر میشود بعد از ان کیفیت قضیه هایله شهادت
او مذکور میشود در وایتست از امام جعفر صادق ع که حضرت رسول فرمود زود باشد دفن
کرده شود پارهٔ از من بخراسان هرکاه زیارت کند اورا غمکینی بردارد خدا غم را از و
اکر زیارت کند اورا کناه کاری خدا بیامرزد کناهان او را از کذشته واینده اکرچه
بعد دستارکان و قطرات باران و برک درختان باشد حضرت امام جعفر صادق فرمود که
بیرون اید مردی از ولد من موسی که اسم او اسم امیر المومنین باشد پس مدفون شود
در زمین طوس که ان در خراسان است کشته شود در انجا بزهر پس دفن کرده شود غریب
هرکس زیارت کند اورا و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعه است عطا کند او را

خدا بتعم اجر کسی که شهید شده باشد مروی است از حضرت امام موسی که هر که زیارت
کند قبر ولدم را در طوس او را باشد نزد حق تعم ثواب هفتاد حج مقبول گفتند هفتاد حج
مقبول فرمود هزار حج مقبول گفتند هزار حج مقبول فرمود هفتاد هزار حج مقبول فرمود بسا
حجی که مقبول نشود هر که زیارت کند فرزندم را باشبی نزد او سر برد چنانست که زیارت
کرده باشد خدا را در عرش فرمود بلی چون روز قیامت شود چهار کس از اولین
و چهار کس از اخرین بر عرش حق تعم باشند اما چهار کس اولین نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی است اما چهار کس اخرین محمد و علی حسن و حسین پس بساطی بگسترانند
در پهلوی عرش و بنشینند زوار قبور ائمهٔ ما و بالاترین درجهٔ زوار و نزدیکترین بعرش
زوار ولدم علی باشد نیز حضرت امام جعفر صادق فرمود که کشته خواهد شد پارهٔ از من
بخراسان در شهری که او را طوس گویند هر که زیارت کند او را در ان زمین و عارف باشد
بحق او بگیرم دست او را داخل بهشت کنم اگر چه از اهل کبایر باشد عرض کردند فدای
تو شویم عرفان بحق او چیست گفت انکه بداند او امام مفترض الطاعه است غریب و شهید
هر که او را زیارت کند عطا کند حق تعم او را اجر هفتاد شهید از ان شهدا که در برابر رسول
خدا شهید شده باشد از امام رضا عم منقولست که هر که زیارت کند مرا ایمن گردانم او را
در روز قیامت در سه موضع یکی در وقت پران شدن نامها و یکی در گذشتن از صراط
و یکی نزد ترازوی اعمال فرمودند در خراسان بقعه ایست زود باشد که همیشه فوجی
ملائکه نازل شوند و فوجی بالا روند تا نفخ صور بعضی عرض کردند یا ابن رسول الله ان
کدام بقعه است فرمودند ان زمین طوس است بخدا قسم که روضه ایست از ریاض جنت
مدفن من خواهد بود کسیکه مرا در ان بقعه زیارت کند گویا رسول خدا را زیارت کرده
خدا ثواب هزار حج مقبول و هزار عمرهٔ مقبوله از برای او خواهد نوشت در روز قیامت
من و پدرانم شفیع او خواهیم بود و اگاه باشید هر که مرا در ان زمین زیارت کند از برای
او خواهد بود اجر صد هزار شهید و صدیق و صد هزار حاج و صد هزار معتمر و صد هزار
جهاد کننده در راه خدا و در روز قیامت در درجات بهشت با ما باشد از حضرت امام
محمد تقی منقول است که فرمود هر که زیارت کند پدرم را در طوس بیامرزد حق تعم
گناهان گذشته و اینده او را چون روز قیامت شود نصب کرده شود از برای او منبری
برابر منبر حضرت رسول تا انکه فارغ شوند مردمان از حساب در بعضی روایات ۲۰۰

۲۰۰ معتبره رسیده که شخصی از اهل خراسان بخدمت حضرت امام رضا عم عرض کرد
که پیغمبر را در خواب دیدم که فرمود چگونه خواهید بود شما ای اهل خراسان هر گاه
دفن شود در دیار شما پاره از تن من و غایب شود در زمین شما نمیدانم چگونه امانت مرا
حفظ خواهید نمود حضرت فرمودند منم ان مدفون در زمین شما و منم پاره تن رسول و منم
امانت و ستاره او پس فرمودند که زود باشد من بزهر شهید شوم در جنب قبر هارون
مدفون گردم و قبر من محل امد و شد شیعیان و دوستان من شود پس هر که مرا در ان زمین
زیارت کند من در روز قیامت او را زیارت کنم قسم به پروردگاری که جدم محمد را
بخلایق مبعوث گردانید که هیچکس در نزد قبر من دو رکعت نماز نمیکذارد مگر اینکه
امرزیده میشود سوگند بخدایی که ما را بامامت مخصوص گردانیده که زیارت کنندگان من
در روز قیامت عزیز و محترم از جمیع خلایق خواهند بود و علی بن مهزیار از امام محمد تقی
پرسید که فدای تو شوم ایا زیارت پدرت امام رضا در طوس افضل است یا زیارت جدت
حسین در کربلا حضرت فرمود زیارة ابی افضل زیارت پدرم افضل است زیرا که جدم
حسین را همه کس زیارت میکند اما پدرم را زیارت نمیکند مگر خواص از شیعه اما
کیفیت شهادت انمظلوم باینطریق است که چون مامون ملعون بر سریر ایالت متمکن
شد و حکمش در عالم نافذ گشت حسن بن سهل را والی عراق گردانید خود در مرو اقامت
نمود و در اطراف حجاز بعضی از سادات بطمع خلافت رایت مخالفت برافراشتند و در مقام
نزاع و جدال برامدند چون این خبر بسمع نامیمون مامون رسید باوزیر خود فضل بن سهل
ذو الریاستین مشورت نمود بعد از تامل و اندیشه رای دو ملعون بران قرار گرفت که
مامون حضرت امام رضا را از مدینه طلبیده او را ولی عهد خود کند تا سایر سادات دست
از نزاع و جدال بردارند مطیع شوند لهذا جمعی از خواص خود را بجهة اینمطلب از عقب
انحضرت بمدینه فرستاد و انجناب بیرون رفتن از مدینه ابا و امتناع نمود سفرا مبالغه و اصرار
نمودند چون حضرت دید که فایده ندارد قرار بر رفتن داد عیال و اطفال خود را جمع
گردانید خبر شهادت خود را بایشان رسانید فرمود من از این سفر معاودت نخواهم کرد
شما بر من نوحه و زاری کنید بتعزیت من قیام نمایید پس ایشان را وداع نمود و بروضهٔ
جد بزرگوار خود رفت اشک حسرت از دیده بارید صدای گریه و زاری بلند کرد زار
زار گریست پس با جد خود وداع وا پسین نمود چون بیرون رفت از مفارقت روضهٔ

مبارکه بی تاب کشت باز مراجعت نمود و وداع کرد چون بیرون رفت باز بی تاب شده
معاودت نمود تا چندین دفعه چنین اتفاق افتاد در اخر از روضهٔ مقدسه با دیدهٔ کریان
و دل بریان بیرون امد در راه شخصی از موالیان باو رسید او را تهنیت و مبارکباد کفت
حضرت فرمود چه تهنیت میکویی مرا سفری که از جوار جد بزرکوار خود دور میشوم و
در غربت شهید خواهم شد پس حضرت با جمعی از خواص شیعه متوجه خراسان شد در
هر منزل معجزات و کرامات بسیار از ان برکزیدهٔ پروردکار ظاهر میشد چون بسنا اباد طوس
رسید داخل قبه کشت که قبر هارون ملعون در انجا بود در پیش قبر او خطی کشید فرمود
این موضع مدفن منست حق تعالی این مکان را محل ورود شیعیان و دوستان من کردانیده
بخدا قسم که هر که از ایشان مرا در این مکان زیارت کند حق تعالی رحمت و مغفرت خود را
بشفاعت ما اهل بیت برای او واجب کرداند پس دو رکعت نماز بجا اورد و دعای بسیار
خواند و بعد از ان بسجده رفت و سجده را طول داد و پانصد تسبیح در ان سجود از ان
برکزیدهٔ معبود شنیده شد چون فارغ شد متوجه مرو شد در انجا مامون ملعون را ملاقات
کرد چون انمنافق نامیمون انعالیجناب را دید بسی تعظیم و تکریم نمود کفت یا ابن رسول الله
من چون فضیلت علم و ورع تو را دانستم تو را بخلافت از خود سزاوارتر یافتم بنابراین شما را
طلب نمودم که خود را از خلافت عزل نمایم باید شما خلافت را قبول کنید حضرت چون غرض
انملعون را میدانست قبول نفرمود مامون کفت پس باید ولی عهد من شوی که بعد از من
خلافت با تو باشد حضرت فرمود که من از پدران خود شنیده ام که پیش از تو از دنیا خواهم
رفت و مرا بزهر شهید خواهند کرد در زمین غربت مدفون خواهم شد بر من ملائکهٔ اسمان
و زمین خواهند کریست مامون از سخنان حضرت کریان شد کفت یا ابن رسول الله کرا
قدرت ان باشد که تا من حیات دارم تو را شهید کند حضرت فرمود اکر خواهم میتوانم کفت
که مرا شهید کند مامون کفت البته ولایت عهد مرا قبول کنی حضرت امتناع نمود بسی
سخنان درشت باو کفت تا اخر مامون در غضب شد کفت هرکاه قبول نکنی تو را بقتل رسانم
حضرت چون این سخن را شنید کفت چون مرا باین امر جبر میکنی از برای من حرجی نیست
لهذا ولایت را قبول نمود سر بسوی اسمان کرد کفت خداوندا میدانی که مرا اکراه کرده اند
پس مواخذه مکن مرا همچنان که مواخذه نکردی پیغمبران خود یوسف و دانیال را
در هنکامی که به جبر قبول کردند ولایت را از پادشاه زمان خود پس مامون روز ۲۰۱

۲۰۰ ادیکر مجلسی عظیم ترتیب داد کرسی از برای انحضرت در پهلوی خود کذاشت جمع
اشراف و اکابر علماء و سادات را جمع کرد اول پسر خود عباس را امر کرد که با انحضرت بیعت
نمود بعد از ان سایر مردم بیعت کردند جوایز بسیار و انعامات بیشمار بمردم بخشید امر کرد که
وجوه درهم و دینار را نیز بنام انحضرت مزین کردانیدند مقرر نمود سیاه پوشی که بدعت
بنی عباس بود ترک کنند جامهای سبز بپوشند دختر خود ام حبیبه از برای حضرت عقد کرد
دختر دیکر خود ام الفضل را نامزد امام محمد تقی کرد چون غرض انملعون از این عمل این
بود که مردم انحضرت را راغب بدنیا دانند باین جهة محبت او از دلها زایل شود فضیلت
و ورع او پوشیده شود و لیکن تدبیر او خلاف مقصود او نتیجه داد ساعت بساعت ظهور
انوار علم و اثار رفعت و جلالت او بر مردم در تزاید بود لهذا نایرهٔ حسد در سینهٔ او مشتعل
شد در مقام هلاکت انحضرت بر امد ابتدا علماء جمیع فرق از ملاحده و دهریه یهود و نصاری
و مجوس و براهنه و فضلای اسلام را جمع نمود که با انحضرت مباحثه کنند شاید بر او غالب
شوند باین جهة در اعتقاد مردم نسبت باو فتوری بهم رسد این عمل نیز باعث زیادتی رفعت
او شد زیرا که انحضرت جمیع را مغلوب کردانید بنحویکه همه اقرار بجلالت و فضیلت او
نمودند لهذا خشم و حسد او زیادتر شد پس شبی چند نفر از غلامان خواص خود را طلبید
هر یک را شمشیر برهنهٔ زهر الود بایشان داد و کفت بروید به حجرهٔ امام رضا در هر حالت
که او را به بینید این شمشیرها را بدست کرفته بر او فرود ارید او را ریزه ریزه کرده بنزد
من ایید هر یک را ده بدرهٔ زر بدهم با ضیاع و عقار نیکو در نزد من در کمال تقرب
باشید پس ایشان ان شمشیرها را کرفته به حجرهٔ ان جناب رفتند چون داخل شدند دیدند
که ان جناب بر پهلوی خود خوابیده دستهای خود را حرکت میدهد پس ان ملاعین
بیحیا بجانب ان زبدهٔ اتقیا شتافته شمشیرها را یکدفعه بر جسد منور او فرود اوردند و
پاره پاره نمودند بر بساط پیچیدند و بنزد مامون معاودت نمودند کفتند انچه فرموده بودی
بعمل اوردیم چون صبح شد مامون سر خویش را برهنه کرده بندهای جامه را کشود
بطریق اهل مصیبت کریان از خانه بیرون امد متوجه حجرهٔ مقدسه انحضرت شد چون
نزدیک حجره رسید او از همهمهٔ شنید خوف کرد شخصی کفت داخل حجره شو مرا از بن
صدا خبر ده ان شخص چون داخل شد دید حضرت نشسته بعبادت پروردکار مشغول بود
مطلقا اثر زخمی بر بدن مبارکش نیست ان شخص معاودت نمود مامون را از حقیقت حال

مخبر کردانید مامون ملعون از استماع این سخن متغیر کردید امر نمود که امرا و اعیان که بتعزیه
حاضر شده بودند بکویند که انحضرت را غشی عارض شده بود الحمد لله زایل شد مامون
نیز بخانه معاودت نمود اتش غضبش مشتعل شد درصدد زهر دادن انحضرت برامد حضرت
روزی ابو الصلت هروی را طلبید فرمود داخل قبهٔ هارون شو از چهار اطراف قبر او یک
کف خاک بیاور ابو الصلت چون خاک را اورد حضرت بویید و بینداخت فرمود که
مامون میخواهد قبر پدر خود را قبلهٔ قبر من کند لکن سنکی در انجا ظاهر میشود که جمیع
کلنک داران خراسان جمع شوند که انرا حرکت دهند نتوانند انکاه خاک بالای سر
و پایین را بویید بیفکند پس خاک طرف قبله را بویید فرمود زود باشد که قبر مرا در اینموضع
حفر نمایند پس فرمود ای ابو الصلت چون قبر مرا بکنند در انجا رطوبتی ظاهر شود از دعایی
را که بتو تعلیم مینمایم بخوان بقدرت خدای تعالی اب جاری کردد قبر مملو از اب شود ماهی
ریزه چند از اب ظاهر کردد و نانی که بتو میسپارم در ان اب ریزه کن تا ان ماهیان بخورند
انکاه ماهی بزرکی ظاهر شود ان ماهیان ریزه را بر چیند در انحال تو دست بر اب کذار
دعایی که بتو تعلیم مینمایم بخوان تا اب بزمین فرو رود و قبر خشک شود باید این اعمال را
در نزد مامون ملعون بعمل اوری چون روز دیکر شد مامون حضرت را طلبید حضرت
بمجلس حاضر شد طبقی چند از الوان میوها نزد وی نهاده بودند انملعون خوشهٔ انکوری
که زهر در بعضی از دانهای ان دوانیده بود در دست داشت و بعضی از دانهاکه بزهر
الوده نبود از برای دفع مظنه میخورد اما چون نظر انملعون بر حضرت امام رضا افتاد از برای
تعظیم از جای جست در کردن حضرت براورد میان دیدهای مبارک او را بوسه
داد و بر بساط خود نشانید ان خوشهٔ انکور را بدست وی داد و کفت یا ابن رسول الله
از این انکور نیکوتر ندیدم حضرت فرمود شاید انکور بهشت از این نیکوتر باشد مامون
کفت یا ابن رسول الله از این انکور تناول نمایید حضرت فرمود مرا از خوردن این انکور
معاف دار انملعون مبالغه و اصرار نمود کفت البته از این انکور تناول کنید حضرت انخوشه
انکور را کرفت سه دانهٔ انرا تناول نمود حالش دکرکون شد رخسارهٔ مبارکش متغیر کشت
باقی خوشه را بر زمین نهاد از مجلس برخواست انملعون کفت یا ابن عم بکجا میروی فرمود
بانجا که مرا فرستادی پس حضرت محزون و غمکین از خانهٔ ان لعین بیرون امده بمنزل خود
تشریف برد ابو الصلت را فرمود که در خانه را ببند ابو الصلت بفرمودهٔ حضرت عمل ۲۰۲

نمود پس رنجور و نالان بر بستر تکیه فرمود ابو الصلت محزون در میان خانه ایستاده
ناکاه نظرش بر جوانی افتاد زیبا و مشکین مو که نور امامت از جبین منیرش ساطع بود
شبیه ترین مردم بود بحضرت امام رضا ابو الصلت بسوی وی شتافت کفت ای جوان تو
کیستی از کدام راه داخل شدی که من در خانه را بسته بودم فرمود یا ابو الصلت ساکت
ان قادری که مرا در یک لحظه از مدینه بطوس اورد درهای بسته را نیز برروی
من بکشود پرسیدم تو کیستی فرمود منم حجت خدا بر تو و بر سایر خلایق منم محمد بن علی امده ام
که پدر مسموم خود را ببینم وداع بازپسین نمایم انکاه داخل حجره شد پدر بزرکوارش
که خوابیده بود چشم امام مظلوم بر فرزند معصوم خود افتاد از جای جست او را در
بغل کرفت سینه او را بر سینه خود چسبانید رخسارهٔ او را ببوسید انکاه اسرار امامت را بوی
سپرد و اسرار حضرت نبوی را با او کفت بایکدیکر وداع بازپسین نمودند انکاه امام مسموم
رو بقبله کرد روح مقدسش بریاض جنان پرواز نمود حضرت امام محمد تقی پدر
بزرکوار خود را غسل داد کفن نمود ابو الصلت خواست انحضرت را در تغسیل و تکفین اعانت
کند حضرت فرمود احتیاج بتو نیست ملائکهٔ مقربین مرا یاری میکنند چون فارغ شد
با ملائکهٔ مقربین و ارواح جمیع انبیاء مرسلین براو نماز کردند انکاه با ابو الصلت کفت ای
ابو الصلت تابوت را حاضر کن ابو الصلت عرض کرد در اینجا تابوتی نیست بروم بنزد نجار
حضرت فرمود داخل حجره شو در انجا تابوتی را بیابی که حق تعالی بقدرت خود از
برای وی ترتیب داده انرا بزودی حاضر کن ابو الصلت داخل حجره شد تابوتی را یافت که
دست بنی ادم نبود انرا برداشته نزد حضرت اورد حضرت پدر بزرکوار خود را در ان
نهاد دو رکعت نماز بجا اورد ناکاه تابوت بقدرت از زمین بلند شد سقف خانه
شکافته شده تابوت بجانب اسمان مرتفع کردید حضرت کفت ای ابو الصلت اکر پیغمبری
در مشرق وفات نماید وصی او در مغرب البته حق سبحانه و تعالی ارواح و اجساد ایشانرا در
علیین جمع نماید بعد از زمانی باز سقف خانه شکافته شد و تابوت بزمین فرود امد
حضرت پدر خود را از تابوت برکرفت او را بر بستر خوابانید که کویا او را غسل نداده اند
ای ابو الصلت کفت در خانه را بکشا که مامون با امراء در خانه ایستاده اند چون ابو الصلت
در خانه را کشود مامون با سر و پای برهنه و کریبان چاک داخل خانه شد بر فرق خود
میزد میکفت ای سید مرا طاقت مصیبت تو نیست پس امد و بر بالای سر حضرت نشست

و گفت متوجه تجهیز او شوید و بعد از تغسیل و تکفین او را در تابوت گذاشت
قبه هارون شدند مامون در عقب جنازهٔ او با سر و پای برهنه و بندهای گشوده
ارباب مصیبت میرفت چون شروع کردند بقبر کندن انچه خبر داده بود بظهو
و همه را مامون میدید و میگریست میگفت هم چنانکه حضرت امام رضا در حال
معجزات و کرامات مینمود بعد از ممات نیز کرامات ظاهر کردانید انچه را حضرت با ...
گفته بود از شهادت و کیفیت حفر قبر او ظهور غرایب و معجزات و خوارق عادات
دیگر از خواص خود نیز گفته بود و از جملهٔ ایشان هرثمه بود چون حضرت را دفن
مامون هرثمه را طلبید باو گفت تو از ان حضرت چه شنیدی هرثمه انچه شنیده بو
دادن و غیر ان از ظهور معجزات و خوارق عادات بمامون نقل کرد مامون چون ا...
شنید رنگ بلیدش متغیر شد گاهی زرد میشد و گاهی سرخ انگاه بیهوش ...
بیهوشی میگفت وای بر مامون از شرمساری در نزد رسول خدا وای بر مامو...
علی مرتضی وای بر مامون از روسیاهی در نزد فاطمهٔ زهرا وای بر مامون
در نزد حسن مجتبی وای بر مامون از حسین شهید وای بر مامون از امام ز...
وای بر مامون از امام محمد باقر وای بر مامون از امام جعفر صادق وای بر م...
موسی کاظم وای بر مامون از حضرت امام رضا وای بر او وای بر او وای بر ا...
زبان کاری نزدیک که علاجی از برای او نیست لعنة الله علیه و علی ...
ظالمی ال محمد و عذبهم الله عذابا الیما و غضبهم الله عقابا شدیدا

و گفت متوجه تجهیز او شوید و بعد از تغسیل و تکفین او را در تابوت گذاشته
قبه هارون شدند مامون در عقب جنازهٔ او با سر و پای برهنه و بندهای گشوده
ارباب مصیبت میرفت چون شروع کردند بقبر کندن انچه خبر داده بود ظاه
و همه را مامون میدید و میگریست میگفت هم چنانکه حضرت امام رضا در حال
معجزات و کرامات مینمود بعد از ممات نیز کرامات ظاهر گردانید انچه را حضرت با
گفته بود از شهادت و کیفیت حفر قبر او ظهور غرایب و معجزات و خوارق عادات
دیگر از خواص خود نیز گفته بود و از جملهٔ ایشان هرثمه بود چون حضرت را دفن
مامون هرثمه را طلبید باو گفت تو از ان حضرت چه شنیدی هرثمه انچه شنیده بو
دادن و غیر ان از ظهور معجزات و خوارق عادات بمامون نقل کرد مامون چون این
شنید رنگ پلیدش متغیر شد گاهی زرد میشد و گاهی سرخ انگاه بیهوش شد
بیهوشی میگفت وای بر مامون از شرمساری در نزد رسول خدا وای بر مامو
علی مرتضی و ای بر مامون از رو سیاهی در نزد فاطمهٔ زهرا وای بر مامون
در نزد حسن مجتبی وای بر مامون از حسین شهید وای بر مامون از امام زین
وای بر مامون از امام محمد باقر وای بر مامون از امام جعفر صادق وای بر م
موسی کاظم وای بر مامون از حضرت امام رضا وای بر او وای بر او وای بر ا
زیان کاری بزرگ که علاجی از برای او نیست لعنة الله علیه و علی سا
ظالمی ال محمد و عذبهم الله عذابا الیما و عقبهم الله عقابا شدیدا

تا دکان